

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۵

کتابخانه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۴۲۵۹

شماره ثبت

تاریخ ثبت

علامه شیخ عبدالحسین امینی

# الفکر

جلد پنجم

ترجمه

زین العابدین قربانی

ویرایش جدید

زیر نظر

دکتر علی رضا میرزا محمد

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۵۸۷۷

ش-اموال:

انتشارات بنیاد بعثت

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱، ۱۳۴۹  
 عنوان قراردادی: {الغدیر کتاب و السنه والادب. فارسی}  
 عنوان و پدیدآور: الغدیر / عبدالحسین امینی: ترجمه زین الدین قربانی زیر نظر علیرضا میرزامحمد.  
 وضعیت ویراست: {ویراست ۲}  
 مشخصات نشر: تهران، بنیادبعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۶  
 مشخصات ظاهری: ۱۱ ج  
 شابک: (دوره): 964-309-366-2 "ج.۵): 964-309-739-0  
 یادداشت: هر جلد مترجم جلد خود را دارد که مترجم جلد پنجم زین العابدین قربانی، می‌باشد.  
 عنوان روی جلد: ترجمه الغدیر.  
 موضوع: علی بن ابی طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -- ۴۰ ق -- اثبات خلافت  
 موضوع: غدیر خم  
 شناسه افزوده: قربانی، زین العابدین، مترجم  
 شناسه افزوده: میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵ - ویراستار  
 شناسه افزوده: بنیادبعثت، مرکز چاپ و نشر  
 رده بندی کنگره: ۴۰۴۱ غ ۸ الف / ۲۲۳ / ۵۴ BP  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۵۲  
 شماره کتابخانه ملی: ۱۹۶۷۲ - ۸۴ م



مرکز چاپ و نشر بنیادبعثت

نام کتاب: الغدیر جلد پنجم

مؤلف: علامه فقید آیت الله شیخ عبدالحسین امینی

مترجم: زین العابدین قربانی

ویرایش جدید: دکتر علیرضا میرزامحمد

چاپ اول ۱۳۸۶، چاپ دوم: ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی

مرکز پخش: تهران، خیابان سمیه، پلاک ۱۰۹ بنیادبعثت

تلفن ۸۸۲۲۳۷۴ ص.پ ۱۳۶۱ - ۱۵۸۱۵

۲۰۰۴۵۵

[www.bonyadbesat.ir](http://www.bonyadbesat.ir)

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک جلد پنجم ۰ - ۷۳۹ - ۳۰۹ - ۹۶۴ ISBN:964-309-739-0

شابک دوره یازده جلدی ۲ - ۳۶۶ - ۳۰۹ - ۹۶۴ ISBN:964-309-366-2(11 vol.set)

## فهرست مطالب

- ۱۰- سید محمد اقساسی ..... ۱
- شاعر را بشناسیم ..... ۲
- سخن درباره طئی الارض ..... ۱۹
- تعصبات بیجا و ادعاهای بی اساس ..... ۲۹
- پیش درآمد ..... ۳۱
- ۱- حدیث برگرداندن خورشید ..... ۳۳
- ۲- نماز هزار رکعت ..... ۳۷
- پاسخ پندارهای ابن تیمیه ..... ۳۸
- مشکل اوراد و ختمها ..... ۴۷
- ۳- محدث در اسلام ..... ۶۱
- نصوص اهل سنت درباره محدث ..... ۶۱
- نکته قابل توجه ..... ۶۶
- نصوص شیعه درباره محدث ..... ۶۸
- داوری و انصاف ..... ۷۱

- ۴- علم امامان شیعه به غیب ..... ۷۷
- حقیقت علم غیب ..... ۷۸
- علم غیب مخصوص خداست ..... ۸۵
- گفتاری با قصیمی ..... ۸۹
- قطره‌ای از دریا ..... ۹۳
- ۵- نقل جنازه‌ها به مشاهد مشرفه ..... ۹۹
- کسانی که پیش از دفن، جنازه آنها به جای دیگر منتقل گردید ..... ۱۰۳
- کسانی که بعد از دفن، جنازه آنها را به جای دیگر بردند ..... ۱۱۲
- ۶- زیارت مشاهد مشرفه خاندان پیامبر ..... ۱۲۷
- ترغیب به زیارت قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ..... ۱۳۷
- گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه درباره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام ..... ۱۵۷
- فروع سه گانه ..... ۱۸۱
- آداب زیارت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق نظر علمای اهل سنت ..... ۱۸۷
- زیارت پیامبر بزرگوار اسلام ..... ۱۹۵
- زیارت اول ..... ۱۹۵
- زیارت دوم ..... ۱۹۶
- زیارت سوم ..... ۱۹۶
- زیارت چهارم ..... ۱۹۷
- زیارت پنجم ..... ۱۹۸
- زیارت ششم ..... ۱۹۸
- زیارت هفتم ..... ۱۹۹
- زیارت هشتم ..... ۲۰۰
- زیارت نهم ..... ۲۰۱
- دعای بالای سر پیامبر اکرم ..... ۲۰۲

۲۰۲	.....	دعای اول
۲۰۲	.....	دعای دوم
۲۰۵	.....	درود فرستادن بر پیامبر پاک
۲۰۶	.....	توسل و استشفاع به قبر شریف
۲۱۰	.....	تبرک به قبر شریف
۲۲۲	.....	زیارت ابوبکر بن ابی قحافه
۲۲۳	.....	زیارت عمر بن خطاب
۲۲۳	.....	زیارت آن دو طبق روایت قسطلانی
۲۲۴	.....	زیارت آن دو طبق روایت باجوری
۲۲۴	.....	زیارت شیخین بایک عبارت
۲۲۵	.....	زیارت شیخین طبق روایت ابن حیب
۲۲۵	.....	زیارت شیخین طبق روایت غزالی
۲۲۵	.....	وداع حرم شریف
۲۲۷	.....	زیارت ائمه بقیع و دیگر زیارتگاه‌های آن
۲۲۸	.....	زیارت شهدای احد
۲۲۹	.....	زیارت حمزه عموی پیامبر
۲۲۹	.....	زیارت بقیه شهدا
۲۳۳	.....	مصادر و منابع
۲۳۵	.....	ترغیب به زیارت قبور
۲۴۰	.....	آداب زیارت قبور
۲۴۱	.....	چگونگی زیارت اهل قبور
۲۴۴	.....	گفتاری پیرامون زیارت قبور
۲۵۶	.....	نذرها برای اهل قبور
۲۶۱	.....	قبوری که زیارت می‌شوند

- ۲۸۲ ..... خدا هر سال احمد بن حنبل را زیارت می‌کند
- ۲۸۲ ..... هر کس احمد را زیارت کند، خدا او را خواهد آمرزید
- ۲۸۳ ..... فضیلت زوّار قبر احمد
- ۲۸۴ ..... برکت قبر احمد و جوار آن
- ۲۹۲ ..... گفتار پایانی درباره زیارت قبور
- ۲۹۵ ..... ۷- کند و کاوی در حدیث
- ۲۹۷ ..... سلسله دروغگویان و حدیث سازان
- ۳۸۹ ..... حدیث سازی و تقرّب به خدا!
- ۳۹۳ ..... روایات در مدح ابوحنیفه
- ۳۹۷ ..... گفتاری در مذمت ابوحنیفه
- ۴۰۰ ..... گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت
- ۴۰۷ ..... فهرست احادیث و نسخه‌های ساختگی
- ۴۱۴ ..... مشکل ثقة و ثقات
- ۴۱۹ ..... احادیثی که به نام رسول خدا ساخته‌اند
- ۴۷۳ ..... احادیث ساختگی در مورد خلافت
- ۵۰۹ ..... رسوایی تزویر
- ۵۳۷ ..... این غرض ورزیها و سر و صداها برای چیست؟
- ۵۴۰ ..... نظر حفاظ و علمای اهل سنت درباره حدیث سازان
- ۵۴۳ ..... ۱۱- قطب الدین راوندی
- ۵۴۴ ..... شاعر را بشناسیم
- ۵۴۵ ..... مشایخ و اساتید او
- ۵۴۶ ..... کسانی که از او روایت کرده‌اند
- ۵۴۷ ..... تألیفات ارزنده او
- ۵۴۹ ..... فرزندان شایسته او



۵۵۱	..... ۱۲- سبط ابن تعاویذی
۵۵۳	..... شاعر را بشناسیم
۵۵۷	..... غدیریه سرایان سده هفتم هجری
۵۵۹	..... ۱- ابوالحسن منصور بالله
۵۶۱	..... شاعر را بشناسیم
۵۶۵	..... ۲- مجدالدین ابن جمیل
۵۶۷	..... پیرامون شعر
۵۶۸	..... شاعر را بشناسیم
۵۷۱	..... ادب و فرهنگ او
۵۷۵	..... ۳- شواء کوفی حلی
۵۷۶	..... شاعر را بشناسیم
۵۷۹	..... ۴- کمال الدین شافعی
۵۸۰	..... شاعر را بشناسیم
۵۸۲	..... تألیفات او
۵۸۷	..... ۵- ابو محمد منصور بالله
۵۹۲	..... شاعر را بشناسیم
۵۹۵	..... ۶- ابوالحسین جزّار
۵۹۶	..... شاعر را بشناسیم
۵۹۹	..... ۷- قاضی نظام الدین
۶۰۰	..... پیرامون شعر
۶۰۲	..... شاعر را بشناسیم
۶۰۳	..... ۸- شمس الدین محفوظ
۶۰۵	..... شاعر را بشناسیم

- ۶۰۹ ..... ۹- بهاء الدين اربلى
- ۶۱۱ ..... شاعر را بشناسيم
- ۶۱۲ ..... اساتيد و مشايخ او
- ۶۱۳ ..... كسانى كه از او روايت كرده‌اند

## سید محمد اقساسی (م ۵۷۵)

— خلافت حق علی است که بعد از رسول خدا، بهترین انسان روی زمین است و برترین فردی است که شایسته مباحات است.

— او جانشین واقعی و وارث علم پیامبر اکرم است که «عدنان» و «مضر»<sup>۱</sup> به وجود او شرافت پیدا کرده مباحات می‌کنند.

— او کسی است که در روز غدیر خم رسول خدا بازویش را گرفت و بلند کرد، اگر شک داری از عمر پرس.

— او کسی است که بت‌ها را در روز فتح مکه شکست و از تقییح مردم نهراسید، در صورتی که از مدت‌ها پیش جماعتی در برابر آنها عبادت می‌کردند.

— او داماد رسول خداست و شوهر دخترش که آیه‌ها و سوره‌ها در فضیلتش نازل شده است.

— بخشش حق کسی است که روز قیامت ذخیره‌ای جز دوستی او برای خود نمی‌بیند.  
— روز وداع اندوهگینم می‌کند، اما آمدنت با طلایه‌ای از امنیت و پیروزی خوشحالم

---

۱. عدنان جد هیجدهم و مضر جد بیست و یکم پیامبر اکرم و علی علیه السلام هستند. (م)

می سازد.

شاعر ما سید محمد اقساسی با این اشعارش با دو بیت شعری که برخی از عامه دربارهٔ ابوبکر گفته بودند، به معارضه پرداخت و ترجمهٔ آن دو شعر این است:

– خلافت حق ابوبکر است که او بعد از رسول خدا بهترین فرد روی زمین است.

– و هنگام مرگ، آتش اشتیاقش از دل زبانه می کشد.<sup>۱</sup>

### شاعر را بشناسیم

نام او محمد پسر علی، پسر فخرالدین ابوالحسین حمزه، پسر کمال الشرف ابوالحسن محمد، پسر ابوالقاسم حسن ادیب، پسر ابوجعفر محمد، پسر علی زاهد، پسر محمد اصغر اقساسی، پسر یحیی، پسر حسین ذی العبره، پسر زید شهید، پسر امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام است.

خاندان اقساسی از خاندان‌های بزرگ و از دودمان علی علیه السلام است، و دارای شاخه‌های بلند و متصل به درخت عالی وجود رسول خداست که عراق سالیان دراز از آن روشنی گرفت، گرچه اصل این نهال پاک از یکی از قریه‌های کوفه به نام اقساس مالک<sup>۲</sup> بوده است.

از این خاندان دانشمندانی متبحر، محدثانی مورد اعتماد، لغویانی پرمایه، شاعرانی خوش قریحه، فرماندهانی پیروز، و نقیبانی فاضل برخاستند.

نخستین کسی که به نام اقساسی معروف شد، سید محمد اصغر پسر یحیی بن زید است. فرزندان او به تیره‌های مختلف تقسیم می شوند، از قبیل:

بنو جوذاب که فرزندان علی بن محمد اصغر هستند.

۱. الطلیعة فی شعراء الشيعة، جلد دوم خطی.

۲. در معجم البلدان: ۳۱۲/۱ آمده است: منظور از «مالک» پسر عبد هند بن نجم بن منعة بن برجان است و قس به معنی طلب چیزی است و جمع آن می شود اقساس. بنابراین، ممکن است به خاطر اینکه مالک بن هند این محل را یافته و آباد کرده است، به نام او اقساس مالک نامیده شده است.

بنو الموضح که فرزندان احمد بن محمد اصغر هستند.

بنو قرة العين که فرزندان احمد، پسر علی زاهد، پسر محمد اصغر هستند.

بنو صعوه که فرزندان احمد، پسر محمد، پسر علی زاهد، پسر محمد اصغر هستند.

طاهر بن احمد از بنو صعوه است که سمعانی در کتاب الانساب درباره او می نویسد:

طاهر بن محمد بن علی اقساسی ملقب به «صعوه» آدم متدین و مورد اعتماد است و از ابوالحسن بن محمد بن سلیمان عربی عدوی و او از حراش و او از انس بن مالک روایت می کند.

ابن عساکر درباره جد اعلای سید محمد اقساسی، ابوالقاسم حسن اقساسی، معروف به ادیب، پسر ابو جعفر محمد می نویسد: او در محرم سال ۳۴۷ هـ وارد دمشق شد و بعد به مدینه و مکه رفت. او مردی ادیب و شاعر و دارای هبت و عظمت و چهره زیبا بود، به شعر و لغت و ادب آگاهی کامل داشت، به خوبی شعر می گفت، در زندگی بهره مندترین افراد خاندان ابوطالب و خوش اخلاق ترین آنها بود و به اقساسی شهرت داشت که به ناحیه ای از کوفه منسوب است.<sup>۱</sup>

از مجمع الآداب ابن فوطی نقل شده است که ابوالقاسم حسن در پی کسب دانش زیاد مسافرت کرده و خوب ادب آموخته و دارای خط زیبایی بوده و یاران زیادی داشته است، و من اشعاری را که او با خط خودش برای ابن نبأه سعدی نوشته است، خواندم:

— گوسپندان عراق گولت نزنند، چوپان آنها خوابیده است، پس گرگ کجاست؟

— بنیانش را خرابی غارت کرده و تازیانه عذاب بر سر مردمش نواخته شده است.

— مالک شدند، اما پستی ذلیلشان کرد و عقل و ادب رامشان نکرد.

— تمام فضایل پیش آنها مهجور و آزاده در میان آنها همانند آدم بخشنده و بزرگوار، غریب و ناشناس است.

کمال الدین شرف، ابوالحسن<sup>۲</sup> محمد پسر ابوالقاسم حسن یاد شده، یکی دیگر از

۱. تاریخ الشام: ۲۴۷/۴.

۲. سید ابن طاوس، در کتاب الیقین کنیه او را ابویعلی دانسته است.

نیاکان شاعر ماست. سید مرتضی که شرح حالش در ضمن شعرای سده پنجم گفته شد، او را نقیب کوفه و امیر حاج کرد و او بارها به عنوان امیر حاج به مکه مشرف شد. همان طور که در تواریخ آمده<sup>۱</sup>، او در سال ۴۱۵ هجری فوت کرد و شریف مرتضی در مرثیه او اشعار زیر را سرود:

— او را شناختم و ای کاش نشناخته بودم. تلخی زندگی برای کسی است که او را شناخته باشد.

— بدانید که توانایی ام در این روزها زیاد است، و گرنه تحمل این همه اندوه و تأسف مشکل است.

— و این حالت به خاطر رفته ای است که بر نمی گردد و در گذشته ای است که جانشین ندارد.

— نه روزگار به زنده ها بهره مند می کند، و نه از گذشتگان برایم بر می گرداند.

— اگر می توانید کسی را نشانم دهید که سرانجام از جام مرگ ننوشد و جاودانه بماند.

— و هنگامی که داعی مرگ او را می خواند و یا بانگ می زند در گوش نباشد.

— روزگار جز گول زنده نیرنگ باز نیست، پس این همه دلباختگی و به آب و آتش زدن برای آن چرا؟

— روزگار جز همانند یک برق زدن و یا وزیدن باد خزان پاییز نیست.

— هیچ روزی را اگر چه روز بدی هم بوده باشد، همانند روز مرگ کمال اشرف ندیدم.

— گویا بعد از فراق او و قطع اسباب این الفت، من عازم سفر طولانی خواهم بود که جز بقایای لطفش زادی ندارم.

— روزگار با مرگ او، در عوض خواب و آرامش، به من اضطراب و بی خوابی داده و روشنایی ام را بدل به تاریکی نموده است.

— مفارقتی که دیگر ملاقاتی به دنبال ندارد و مانعی که رفع شدنی نیست.

— به خاطر تو گذشت زمان را سرزنش کردم و هر که چنین کند، انتقامش را از آن نگرفته

۱. منتظم ابن جوزی: ۱۹/۸؛ کامل ابن اثیر: ۱۲۷/۹؛ تاریخ ابن کثیر: ۱۸/۱۲؛ مجالس المؤمنین ۲۱۱.

است.

— مرگ همه مردان را می‌ریاید، اما همانند تو هرگز از میان ما ربوده نمی‌شود.  
 — تو همواره از صمیم دل، ستم را دشمن می‌داشتی و از آن پرهیز می‌کردی و در تمام دوران زندگی از بدی‌ها دور بودی و دامن‌ت از آلودگی‌ها پاک بود.  
 — اشک‌ها در مرگش جاری است، اما کی اشک‌های جاری می‌تواند جلو مرگ‌ها را بگیرد؟

— دیگر کجا چشم‌ها می‌توانند به سوی تو خیره شوند، در صورتی که در میان خاک و گل آرمیده‌ای؟  
 — افسردگی‌ام را دور کن که چه بسیار دور کننده‌ای که بغض و ناراحتی همه جانبه را، باهستگی از بین برده است.

— به قدری که لطف ایجاب می‌کرد، ضریحت نیکی‌ها را میان قبرها فرو بارید، و همواره از دو طرف آن، نسیم جانبخش به سوی بهشت روان است.  
 — خداوند ترا از ساکنان بهشت و مقیمان غرفه‌های آن بگرداند، تا مجاور پدران پاکت باشی، چه بازماندگان به گذشتگان می‌پیوندند.<sup>۱</sup>

ابن اثیر می‌گوید: ابوالحسن اقساسی در سال ۴۱۲ ه. با مردم برای انجام عمل حج، به سوی مکه حرکت کرد و هنگامی که به فید رسیدند، عده‌ای از اعراب آنها را محاصره کردند. ابومحمد ناصحی<sup>۲</sup> قاضی القضاة، حاضر شد که پنج هزار دینار به آنها بدهد تا دست از آنان بکشند، ولی آنها حاضر نشدند و تصمیم گرفتند که حاجیان را گرفته، لخت نمایند. پیشاپیش آنان، مردی بود که او را حمار بن عدی می‌گفتند و از بنی نهبان بود. او درحالی که زره بر تن داشت و غرق در اسلحه بود، سوار بر اسب شد و آن را به طرز

۱. ابن اشعار، در دیوان خطی سید مرتضی موجود است که این جویزی قسمتی از آن را در کتابش المنتظم: ۲۰/۸ آورده است.

۲. از خانواده‌های علمی نیشابور است و منسوب به ناصح، پسر طلحه، پسر جعفر، پسر یحیی است. سماعی عده‌ای از افراد این خانواده را در کتاب الانساب در حرف نون آورده است.

وحشتناکی به جولان آورد.

در این هنگام، جوانی از سمرقند که در تیر اندازی مهارت کامل داشت، تیری به سوی او رها کرد و او را کشت، در نتیجه یارانش متفرق شدند و حاجیان به سلامت به مکه رفتند و مراجعت نمودند.<sup>۱</sup>

باز ابن اثیر دربارهٔ حوادث سال ۴۱۵ هـ چنین ادامه می‌دهد: حاجیان از مکه به عراق بازگشتند، اما به خاطر دشواری راه، از طریق شام آمدند. آنان هنگامی که به مکه رسیدند، ظاهر علوی فرمانروای مصر مال‌های زیاد و خلعت‌های قیمتی به آنان بخشید، و برای آنکه در برابر مردم خراسان ابراز شخصیت کند، خود را به تکلف انداخت و به هر کدام از حاجیان مبالغ زیاد و هدایای فراوان عطا کرد، در حالی که امیرالحاج مردم عراق، ابوالحسن اقساسی و امیرالحاج مردم خراسان، حسنک نایب یمین الدوله پسر سبکتکین بود. این کار بر خلیفه القادر بالله گران آمد. بعد از آنکه حسنک از دجله عبور کرد و به خراسان رسید، خلیفه، پسر اقساسی را تهدید کرد و او مریض شد و مرد و سید مرتضی و دیگران در مرگ او مرثیه گفتند.<sup>۲</sup>

کمال الشرف قصیده «سلامی»<sup>۳</sup> را که اولش این است: «درود بر زمزم و صفا»، شرح کرده و سید ابن طاوس در کتاب الیقین، باب صدوپنجاه و پنجم و باب بعد از آن این اشعار را از او نقل می‌کند.

ابن جوزی می‌نویسد: ابوالحسن اقساسی دارای اشعار ملیحی است، از آن جمله شعری که دربارهٔ جوانی که نامش بدر بوده، سروده است:

— ای بدر، صورتت ماه شب چهارده است و ناز چشمهایت سحر.

— آب رویت گل است و آب گودی زنخدانت شراب.

۱. الکامل فی التاریخ: ۱۲۱/۹. ۲. همان: ۱۲۷/۹.

۳. او محمد بن عبدالله مخزومی است که از فرزندان ولید بن مغیره است و از شعرای پیشین عراق به شمار می‌رود. در سال ۳۳۸ هـ متولد گردید و در ۳۹۳ هـ فوت کرد. ثعالبی و ابن جوزی در المنتظم و ابن خلکان در وفیات الایمان از او یاد کرده‌اند.



— از ناحیهات مأمور به شکیبایی شدم، لیکن قدرت بر آن ندارم.  
 — مرا امر به فراموشی می‌کنی در صورتی که قادر بر آن نیستم.<sup>۱</sup>  
 نسابه معروف عمری در کتاب *المجدی* درباره جد سید محمد اقساسی، یعنی  
 فخرالدین ابوالحسین حمزه می‌نویسد: او نقیب کوفه و دوست با فضل و بردبار و صاحب  
 ریاست و نیکوکارم بوده است.  
 این فخرالدین، دارای برادری است به نام ابو محمد یحیی که سمعانی در *الانساب*  
 درباره اش می‌نویسد: او مرد بزرگوار و مورد اعتمادی است و از ابو عبدالله محمد بن  
 عبدالله قاضی جعفری، سماع خبر کرده است.  
 ابوالقاسم اسماعیل بن احمد سمرقندی<sup>۲</sup> و ابوالفضل محمد بن عمر ارموی<sup>۳</sup> در  
 بغداد و ابوالبرکات عمر بن ابراهیم حسنی<sup>۴</sup> در کوفه از او برای ما روایت کرده‌اند.  
 او در شوال سال ۳۹۵ هـ متولد شد و در سال چهار صد و هفتاد و اندی وفات یافت و  
 یاقوت حموی از او یاد کرده است.<sup>۵</sup>  
 ابن اثیر درباره شاعر ما چنین می‌نویسد:  
 محمد بن علی بن حمزه اقساسی، نقیب علویان در سال ۵۷۵ هـ در کوفه درگذشت. او  
 این شعر را زیاد می‌خواند:  
 — چه بسا افرادی در میان قومشان در معرض هلاکتند، اما چون ماه شب چهارده بر تارک  
 اجتماعشان می‌درخشند.  
 — مال زشتی هایشان را پوشانده است و اگر مالشان از بین برود، بزودی چیزی را که مال

۱. المنتظم: ۱۹/۸.

۲. او روایات عالی زیادی می‌دانست. به سال ۴۵۴ هـ در دمشق متولد شد و در سال ۵۳۶ هـ وفات کرد.  
 ۳. ارموی اهل ارومیه یکی از شهرهای آذربایجان است که در بغداد سکونت کرد و بسیاری از دانشمندان  
 پیش او تحصیل کردند. او در ۴۵۷ هـ متولد شد و در ۵۴۷ هـ وفات یافت.  
 ۴. او مفتی کوفه بود و در بسیاری از علوم، دست داشت. در سال ۴۴۲ هـ متولد شد و در ۵۳۹ هـ فوت کرد و  
 سی هزار نفر بر جنازه اش نماز خواندند. وی حسینی نسب و از دودمان زید شهید است.  
 ۵. رک: معجم البلدان: ۳۱۲/۱.

پوشانده بود، خواهی دید.<sup>۱</sup>

او دارای برادری به نام علم‌الدین ابومحمد حسن بن علی بن حمزه است که در کوفه متولد شد و در آنجا زندگی کرد و در سال ۵۹۳ هجری وفات یافت.

ابن کثیر درباره‌اش می‌نویسد: او شاعر توانایی بوده که خلفا و وزرای زمانش را مدح می‌کرده است. او از خانواده‌ای است که به ادب و ریاست و جوانمردی معروف هستند. او به بغداد رفت و المقفی و المستنجد و پسرش المستضی و پسر او الناصر را مدح کرد و الناصر هم به او منصب نقابت داد. وی پیرمرد با هیبتی بود و بیش از هشتاد سال عمر کرد. ابن سبائی برای او قصاید زیادی نقل کرده که از آن جمله است مضامین زیر: - بر دشمنی زمانه شکبیا باش که همواره یکسان نخواهد بود.

- و چون خواست خداست، پس نسبت به آن راضی باش و تغییر آن را طلب مکن.

- چه بسا تو گاهی پیروز می‌شوی، اما همواره ترا در وسعت و مضیقه می‌بینم:

- این وضع همواره در فرزندان آدم ادامه دارد.<sup>۲</sup>

قاضی مرعشی درباره‌ او چنین می‌نویسد: میرزا در کتاب ریاض العلماء گفته است: او از سادات و شرفا و علما و ادبای بزرگ کوفه بوده که یکی از بزرگان اصحاب ما به نام شیخ علی بن علی بن نما از او روایت می‌کند.<sup>۳</sup>

همان طور که در تجارب السلف آمده است، علم‌الدین به کتاب الافصاح عن شرح معانی الصحاح<sup>۴</sup> تقریظی منظوم نوشته که ترجمه آن این است:

- او پادشاه کشور فصاحت است که برای به دست آوردن آن با مشکلاتی روبرو نشده است.

- او بیان را آشکار کرد تا جایی که با سخن گفتن، هر سخنوری را گنگ و لال کرده است.

۱. الکامل فی التاريخ: ۱۱/۱۷۴.

۲. البدایة و النهایة: ۱۳/۱۶.

۳. مجالس المؤمنین ۲۱۱.

۴. تألیف عون‌الدین یحیی پسر هبیره (م ۵۵۵). این اثر شامل ۱۹ کتاب است. رک: وفيات الاعیان، ابن

خلکان: ۲/۳۹۴.

— او هر مشکلی از معانی متون صحاح را که پیش از او هیچ صاحب هدایت و اصلاحی حق آن را ادا نکرده بود، در کتابی برای ما حل کرده است.<sup>۱</sup>

بعد از علم‌الدین، پسرش قطب‌الدین ابو عبدالله حسین جانشین او و نقیب نقیبان سادات علوی در بغداد شد. او دانشمندی شاعر و مطلع بر تاریخ بود و بعد از آنکه قوام‌الدین، ابوعلی حسن بن معد (م ۶۳۶) را در سال ۶۲۴ هـ از نقابت عزل کرد، به منصب نقابت نایل آمد.

ابن فوطی گوید: نقیب قطب‌الدین ابو عبدالله حسین پسر حسن بن علی، معروف به ابن اقساسی علوی به سال ۶۴۵ هـ در بغداد وفات کرد. او مردی ادیب و فاضل بود و شعر خوب می‌گفت. در زمان خلیفه الناصر جمله‌ای از روی اشتباه از دهانش خارج شد و آن جمله این بود: ما خلیفه جدیدی می‌خواهیم! این جمله به گوش الناصر رسید و گفت: یک زنجیر کافی نیست، او را دو زنجیر باید؛ آنگاه دستور داد او را زنجیر کنند و به کوفه ببرند. طبق دستور خلیفه او را به کوفه بردند و زندانی‌اش کردند و همچنان در زندان بود تا در سال ۶۲۳ هـ الظاهر به خلافت رسید و دستور داد او را آزاد کنند و هنگامی که المستنصر بالله در سال ۶۲۴ هـ به خلافت رسید، با او مدارا کرد و او را از نزدیکان و ندیمان‌ش قرار داد و منصب نقابت را بدو سپرد. او مردی باهوش، خوش مجلس، بذله‌گو و حاضر جواب بود.<sup>۲</sup>

در محرم سال ۶۳۳ هـ ناصرالدین داود پسر عیسی سلطان وقت، وارد بغداد شد و در بین راه از «حله سیفیه» گذشت. در آن وقت امیر شرف‌الدین علی ریاست آنجا را به عهده داشت. هنگامی که سلطان ناصرالدین وارد بغداد شد، نقیب قطب‌الدین ابو عبدالله حسین بن اقساسی به دیدنش رفت و در آخر ربیع الاول همان سال امیر رکن‌الدین اسماعیل فرمانروای موصل وارد بغداد شد که باز نقیب حسین اقساسی و دو نفر از خادمان خلیفه به دیدنش رفتند.

در سوم رجب سال ۶۳۴ هـ خلیفه المستنصر بالله به زیارت قبر موسی بن جعفر رضی الله عنهما

۲. الحوادث الجامعة، ابن فوطی، ۲۲۰.

۱. تجارب السلف، ابن سنجر، ۳۱۰.

رفت. وقتی که برگشت، سه هزار دینار برای ابو عبدالله بن حسین اقساسی، نقیب سادات طالبی فرستاد و دستور داد آن پول‌ها را میان سادات علوی ساکن در نجف و کربلا و کاظمین تقسیم نماید.<sup>۱</sup>

در سال ۶۳۷ هـ امیر سلیمان پسر نظام الملک متولی مدرسه نظامیه بغداد در مجلس ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی که در «باب بدر» تشکیل می‌شد، حاضر گردید و چنان تحت تأثیر قرار گرفت که فی المجلس توبه کرد و در حال وجد و ابراز علاقه شدید، جامه‌اش را پاره کرد و سرش را برهنه نمود و ایستاد و واعظ و مردم را شاهد گرفت که تمام بنده‌هایش را در راه خدا آزاد کرده، املاکش را وقف نموده و اموالش را در راه خدا بخشیده است.<sup>۲</sup>

بعد از این واقعه، نقیب ابو عبدالله حسین بن اقساسی اشعار زیادی که ذیلاً آورده می‌شود، برای او نوشت:<sup>۳</sup>

— ای پسر نظام الملک، ای بهترین کسی که توبه کرده و زهد پیشه نموده‌ای.  
 — ای پسر وزیر دو دولت که صبح و شام همواره به سوی مجد و عظمت پیش می‌روی.  
 — ای پسر کسی که از مالش مدرسه‌ای را که طالعش سعد بوده، پدید آورد، بی‌علاقگی‌ات از چیزهایی که آزاد و بنده بدان رغبت دارند خرسندم کرد.  
 — حقیقت برای تو آشکار شد و دیدی آنچه را که چشمهای ما از دیدن همانند آن عاجز است.

— و به دنیا گفתי: از من دور شو که چاره‌ای جز اعراض از تو ندارم.  
 — دیگر چیزی از تو برایم لذت بخش نیست تا جایی که شیرینی و تلخی تو در کامم مساوی است.

— روش تو خدعه و نیرنگ است، چنانکه روشم نیکو وفا داری و دوستی است.  
 تا اینکه می‌گوید:

۱. الحوادث الجامعة ۷۷ - ۷۹، به تلخیص. ۲. همان ۹۵.

۳. همان ۱۲۴.

- مردم به سوی خانه‌های خویش میل نمی‌کنند، لیکن به منزل تو روی می‌آورند.  
 - و چون خدمت برای مردم، دارای ارزش فوق العاده‌ای است، از این رو، ثمرهٔ اعمال نیکت آشکار خواهد شد.
- مردم در خواب بودند و تو آنها را بیدار کردی، حتی دشمنان تو هم بیدار شدند.  
 - گمان و قضاوت‌های مردم را دربارهٔ خود گونه‌گونه ساختی که هر طایفه‌ای درباره‌ات چیزی می‌گویند.  
 - برخی می‌گویند که آن جوان این راه را ادامه می‌دهد و برخی دیگر می‌گویند که برمی‌گردد.
- و حال آنکه ماه «تشرین»<sup>۱</sup> آمده که چشم زندگی به آن دوخته است.  
 - در این ماه، خانه‌ای نیست، مگر آنکه مریضی که سختی زندگی را لمس می‌کند، در آن سکونت دارد.
- و هر چه او انجام می‌دهد، سراسر حيله است و بر پا داشتن چیزی است که پایانی دارد.  
 - من گفتم: نه به خدا قسم، رأی او این نیست و در میان شما برای او همانندی نیست.  
 - او سلیمان است که زهدش در صفا همانند گل است.  
 - او همانند سلیمان پیغمبر است که روزی اسبان جوانی بر او عرضه شد.  
 - و او به آنها علاقه‌مند نشد، البته شوخی همانند جدی نیست.  
 او در همین اشعار اضافه می‌کند:
- گوارا باد ترا نیل به هر چیزی که نادان در رسیدن به آن عاجز و گمراه است.  
 - لشکر شیطان را شکست دادی، در صورتی که بیشتر مردم سربازان اویند.  
 - برای خدا به کاری قیام کردی که برای انجام چنان کاری، بهشت جاویدان امید می‌رود.  
 - پس شکیبیا باش که نتیجهٔ کوشش را جز کسی که قاطع و نیرومند باشد، درک نخواهد کرد.

۱. نام ماه دهم و یازدهم از ماههای رومی که مقارن با اکتبر و نوامبر است. (م)

در سال ۱۵۶۳ هجری خلیفه مستعصم ابواحمد عبدالله برای تقسیم بندی چهار منطقه اقدام به فرستادن کبوترهایی به سوی آن چهار جهت نمود که عبارتند از: مشهد حذیفه بن الیمان در مداین، مشهد امام حسن عسکری در «سرّ من رأی»، مشهد «غنی» در کوفه و قادسیه. آنگاه با هر دسته از کبوترها، دو عادل و یک وکیل نیز روانه کرد و بعد از انجام کارها در این مورد چیزی نوشته شد و افراد عادل پیش قاضی شهادت دادند که چنین امری پیش آنها به ثبوت رسیده است و این مناطق چهارگانه به یمانیات و عسکریات و غنویات و قادسیات نام گذاری شدند.

نقیب قطب الدین حسین بن اقساسی در این باره اشعاری سرود و تقدیم خلیفه نمود که ابتدای آن چنین است:

— ای خلیفه خدا، ای کسی که شمشیر تصمیم و ثبات، عهده دار حفاظت گذشت زمان و امنیت اجتماعی است.

آنگاه می افزاید:

— کبوترانی که به عنوان تقسیم مناطق فرستادی، بر کبوتران دیگر که از پیش می شناختیم شرافت دارند.

— کبوتران قادسیات، پرندگان مقدسی هستند، چون شما ای مالک دنیا، آنها را فرستادی.

— بعد از آنها کبوتران غنویات هستند که به وسیله آنها بی نیازی زندگی و آنچه راکه گسیل دارنده آنها می خواهد، حاصل می شود.

— کبوتران عسکریات پرندگان باارزشی هستند که جز تو دیگری به آنها ارزش نداده است.

— و سپس کبوتران یمانیات هستند که قرار داده نشدند، مگر شمشیرهای تیز نسبت به دشمنان.

— هماره تو ای خلیفه، در پناه خدا و در خوشی و نعمت باشی، تا مردم در پرتو عظمتت راه به سوی پیروزی و سعادت بیابند.

آنگاه قطب‌الدین اقساسی از خلیفه درخواست نمود که بعضی از آن کبوتران را به او بدهد. خلیفه نیز خواسته‌اش را بر آورد، او را در مجلسش حاضر کرد و کبوتری را به او داد. وقتی که به خانه‌اش برگشت، اشعاری سرود که ذیلاً آورده می‌شود:

— ای پیشوای هدایت، نعمت‌هایی از تو دریافت کردم که زندگی دوباره به من بخشید.  
— و مرا به محضر مقدست راه دادی، در حالی که به بهترین مخلوق خدا از لحاظ جسم و روح می‌نگریستم.

— کبوتری با دست مبارک و نورانی‌ات به من عطا کردی و بدین وسیله مرتبه‌ام را بالا بردی.

— و نامم را مشهور و مقامم را رفیع ساختی؛ در نتیجه، عزت و بزرگی بر دیگر مردم پیدا کردم.

— کبوترانی که اگر ناگهان بمیرند، از آنها یاد خواهم کرد و از این راه همیشه، زنده‌شان خواهم داشت.

و در پایان این اشعار می‌گوید:

— قضای خدا ایجاب می‌کند که تو هم‌اره پیشوای بزرگوار ملت باشی.

— ای امیرالمؤمنین، جاودانه بر ملک و سلطنت پیروز و سرفراز باشی.

در محرم سال ۶۳۰هـ<sup>ق</sup> مجدالدین ابوالقاسم هبة‌الدین بن منصور خطیب، مقام نقابت نقیبان عباسی و نماز و خطابه را از ناحیه خلیفه به عهده گرفت و خلیفه به او جامه اطلس زربفت و جبه ابریشمی موج دار سیاه و عمامه ابریشمی موج دار سیاه زرباف بدون تحت الحنک، و طیلسان زبرجد نشان سرمه‌ای و شمشیر وزین زر نشان خلعت داد و استوار نامه‌اش در وزارت خانه قرائت شد و به او تسلیم گردید، آنگاه سواره با جمعی به سوی خانه‌ای که در کنار دار الخلافه قرار داشت و از ناحیه خلیفه به او عنایت شده بود، حرکت کرد و پانصد دینار نیز به او بخشید.

وی گرچه از بزرگان عدول مدینه السلام و از متکلمان فاضل بود، اما با فقرا مصاحبت

می‌کرد و خود را با ریاضت و سیاحت و روزه‌همیشگی و سختگیری در بهره‌مندی از مظاهر زندگی و بی‌علاقگی به دنیا، ریاضت می‌داد.

موفق عبدالغافر بن فوطی که از شاگردان او بود، بعد از این تغییر حالت، اشعاری در انتقاد از او سرود. وقتی که اشعار او به دارالحکومه رسید، مورد استنکار استادش قرار گرفت و دستور بازداشتش صادر شد و تا زمانی که هبة الدین از او شفاعت نکرده بود، آزادش نکردند.

ابتدای اشعار ابن الفوطی چنین است:

– شیخم را از شدت بیچارگی ندا کردم، در حالی که او در حریر و طلا بود.  
 – او در جایش با «بسم الله» نشسته بود و افرادی با کمال ادب در برابرش ایستاده بودند.  
 – نحوه سواری‌اش را که من از او سراغ دارم، دیگران در هر رتبه‌ای که باشند، طعنه می‌زنند.

– گویا دیگران پیش او مستوجب غضب الهی هستند.

– آن کس که ترا برای این کار دعوت کرد، رأی صائبی داشت، ولی تو هنگامی که اجابت کردی، کار درستی انجام ندادی.

– نخستین صدایی که روی سوء نیت، ترا دعوت به این کار نمود، تو با آغوش باز لبیک گفتی.

و اضافه می‌کند:

– تو اگر شتاب به سوی آن مقام و مرتبه نمی‌کردی، همان بودی که گمان می‌رفت.

– استادم کجاست، آن که به ما زهد و وارستگی تعلیم می‌داد و آن را از عوامل قرب به خدا به حساب می‌آورد؟

– کجاست آن که همیشه ما را از قبول هر شغلی باز می‌داشت؟

– کجاست آن که همیشه فضیلت آراسته به گرسنگی و رنج را به ما تعلیم می‌داد؟

– کجاست آن که همیشه ما را ترغیب به پوشیدن لباس پشمی و خشن می‌کرد؟

– کجاست آن که ما را با حرفهای مزخرفش فریفت، هنگامی که می‌پنداشتیم او زاهد



عرب است؟

— کجاست آن که به ما وارستگی تعلیم می داد و غیر خود را در کوشش زیانکار

می دانست؟

— کجاست آن که همیشه برای ما از دنیا بدگویی می کرد و گفتار حيله گران و دروغ را

مذمت می کرد؟

— کجاست کسی که همیشه با گریه هایش ما را می فریفت و اشک تمساح می ریخت؟

— کجاست آن که در موعظه هایش، هر کار زشتی را مورد انتقاد شدید قرار می داد؟

— او به خاطر انقلاب روحی گفتارش را ناتمام قطع می کرد.

— او از روی جهالت قسم می خورد که از لحاظ مهارت همانند ندارد.

— او چنان بود که اگر تمام زمین طلا می بود، از آن همانند آدم بی نیازی اعراض می کرد.

— اما روزگار آدم ظاهر ساز را از دنیا طلب جدا ساخت و حقیقت هر دو را آشکار نمود.

— در حالی که ناله های جگرخراش بینوایان و بیچارگان ما را می لرزاند، او در ناز و تنعم

است.

— استادم، بعد از مذمت آشکار از آنچه که از آن امتناع می کردی، به سوی آن شتافتی.

— آنچه را که از روی پرهیزکاری در مورد چیزهایی که به طور معمول به دست می آوردم،

می گفتی فراموش کردی.

— وای بر او اگر در این حال بمیرد، در آن صورت او کافر مرده است و این شگفت آور

نیست.

— مال سلطان برای مسلمان سالم مایه هلاکت است و نباید در صورت امکان از آن

استفاده نماید.<sup>۱</sup>

نقیب قطب الدین حسین بن اقساسی اشعاری برای مجدالدین نامبرده که مورد حمله

ابن فوطی قرار گرفته بود، نوشت و در آن از وی دلجویی به عمل آورد و تسلیت داد و

عذرش را مشروع دانست که ابتدای اشعارش چنین است:

۱. بعد از این شعر، چهارده بیت دیگر هم هست که به خاطر اختصار از آنها صرف نظر کردیم.

— همه یاران پیامبر جز علی و آل نجیبش، بعد از زهد و بی علافگی به دنیا، به سوی ملک و مال رو آوردند و بعد از رسول خدا دارای مقامات اداری و اجتماعی شدند.  
— در صورتی که همه آنها زاهد و پرهیزکار بودند و در سخنرانی هایشان مردم را به زهد و پرهیزکاری تشجیع می نمودند.

پس از این مکاتبه، آن قسمت از اشعارش که مربوط به صحابه و تابعان پیغمبر بوده، مورد انتقاد سخت انتقاد کنندگان قرار گرفت و اشعاری در رد او سرودند، تا جایی که گروهی به این جهت که او توهین به یاران پیغمبر نموده و آنها را به بی مبالاتی در دین نسبت داده است، از فقهای زمان، علیه او در خواست فتوا کردند و آنان نیز طبق خواسته بدخواهان علیه او فتوا دادند.

ابن ابی الحدید می گوید: از یکی از عقلای شیوخ اهل کوفه که مورد اعتماد من است، درباره مطلبی که خطیب ابوبکر نوشته مبنی بر اینکه بعضی می گویند: این قبری که در ناحیه غری مورد زیارت شیعه است، همان قبر مغیره بن شعبه است<sup>۱</sup>، سؤال کردم و او جواب داد: آنان اشتباه می کنند، زیرا قبر مغیره و زیاد در ثویه واقع در اطراف کوفه است و ما از دیرباز، به وسیله پدران و نیاکانمان آن قبرها را می شناختیم و از مدفن آنها باخبر بودیم، آنگاه شعری را که در سوک زیاد سروده شده و ابوتمام آن را در حماسه اش آورده بود، برایم خواند که ترجمه قسمتی از آن اشعار این است:

— درود خدا بر قبر پاکیزه ای که در ثویه قرار دارد و باد خاک را روی آن می ریزد.  
— قریش جنازه بزرگش را در آن دفن کرد و اکنون حلم و جود در آن مدفون است.  
— آیا تنها با مرگ مغیره دنیا به ناله در آمده است؟ هر که دنیا فریبش دهد، او فریب خورده است.

ابن ابی الحدید می گوید: از قطب الدین ابو عبدالله حسین اقساسی، نقیب آل ابی طالب که خدای رحمتش کند، نیز از این موضوع سؤال کردم، او در جواب گفت: کسی که جریان را به شما گفته، راست گفته است؛ ما و همه مردم کوفه می دانیم که محل قبور

طایفه ثقیف در ثویّه است و تاکنون معروف است و قبر مغیره نیز در آنجاست، اما در اثر گرد و خاک و فرورفتگی محو شده و با دیگر قبور در آمیخته و ناشناخته مانده است. آنگاه قطب الدین اضافه نمود که اگر می‌خواهی بدانی که قبر مغیره در میان قبور طایفه ثقیف است، کتاب *اغانی ابوالفرج علی بن حسین* را مطالعه کن و ببین آنچه را که او درباره مغیره نوشته و متذکر شده است که او در مقابر ثقیف مدفون است. البته، گفتار ابوالفرج برایت کافی است، زیرا که او نقد کننده‌ای بینا و ادیبی آگاه است. سپس ابن ابی الحدید می‌افزاید که من آن کتاب را ورق زدم، در شرح حال مغیره مطلب را همان‌طور یافتم که نقیب قطب الدین اقساسی گفته بود.<sup>۱</sup>

شرح حال قطب الدین اقساسی را ابن کثیر در تاریخش آورده است، آنجا که از وی تجلیل می‌کند و می‌گوید: ابن السباعی اشعار زیادی از او که خدایش رحمت کند، نقل کرده است.<sup>۲</sup>

علامه مرعشی شرحی درباره عزالدین بن اقساسی آورده است و می‌گوید: وی از اشراف و نقیبان کوفه و شخصی فاضل و ادیب بوده و در شعرید طولایی داشته است. نقل کرده‌اند که المستنصر خلیفه عباسی روزی به عزم زیارت قبر سلمان فارسی که خدایش رحمت کند، به آن سامان حرکت کرد و ابن اقساسی با او بود، خلیفه در بین راه به او گفت: از دروغ‌های شاخدار است که غلات شیعه می‌گویند بعد از مرگ سلمان، علی بن ابی طالب برای غسل دادنش از مدینه به مداین آمده و بعد از فراغت از عمل، همان شب به مدینه مراجعت نموده است.

ابن اقساسی بالبدیهه این شعر را در پاسخ او سرود:

— منکر این شدی که وصی پیامبر در یک شب از مدینه به مداین رفته و بعد از غسل دادن سلمان پاک در همان شب، پیش از صبح به مدینه مراجعت کرده باشد.  
— و گفتی که این گفتار غلات است؛ گناه غلات در صورتی که دروغ نگفته باشند، چیست؟

— آصف بن برخیا در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را از مملکت سبا به بیت المقدس آورد، این پردهٔ ابهام را پاره و مشکل را حل می‌کند.

— تو دربارهٔ آصف، معتقد به غلو نیستی، اما می‌گویی که من دربارهٔ حیدر غلو کرده‌ام، جای بسی شگفتی است!

— اگر احمد بهترین فرستادگان است، علی بهترین جانشینان است، وگرنه تمام حرف‌ها و خبرها بیهوده است.<sup>۱</sup>

این اشعار را علامه سماوی در کتاب *الطلیعة* نقل کرده و آن را به شاعر ما سید محمد اقساسی نسبت داده و پنداشته است که او مصاحب مستنصر بوده است، در حالی که او از تاریخ مستنصر و وفات سید محمد صاحب غدیری<sup>۲</sup> معروف غفلت داشته است. چنانکه در سابق گفتیم، شاعر ما در سنهٔ ۵۷۵ هجری وفات یافته و مستنصر در سال ۵۸۹ هجری یعنی چهارده سال بعد از وفات او متولد گردیده و در سنهٔ ۶۲۴ هجری به خلافت رسیده است. بنابراین، نمی‌تواند قهرمان این داستان مصاحب مستنصر باشد و علامه سید محسن امین جبل عاملی ضمن شرح حال ابو محمد عزالدین حسن بن حمزهٔ اقساسی، این داستان را آورده و اشعار یاد شده را مربوط به او دانسته است<sup>۳</sup>، در صورتی که ندانسته که این اشعار از ابن نقله، برادرزادهٔ حسن بن حمزه است و او سال‌ها پیش از محمد اقساسی زندگی می‌کرده و از شاعر ما هم مقدم‌تر بر مستنصر می‌زیسته است.

ابن شهر آشوب این شعر را با مختصر تغییری به ابوالفضل تمیمی نسبت داده است: — کمی از شگفتیهای حالات علی را از من شنیدی، در صورتی که همه کارهای او همواره عجیب بوده است.

— دانستی که در شبی وصی پیامبر از مدینه به مداین رفت، هنگامی که از او خواسته شد. — سلمان پاک را در قبر نهاد و به مدینه مراجعت کرد، در صورتی که هنوز صبح نشده بود. — همانند آصف در چشم به هم زدنی، تخت بلقیس را پیش سلیمان پیغمبر آورد. — پس چگونه دربارهٔ آصف چنین عملی را غلو نمی‌دانی، ولی دربارهٔ علی مرا غلو کننده

و دروغگو می‌پنداری؟

- اگر احمد بهترین پیامبران است، پس علی بهترین وصی‌هاست، وگرنه تمام گفته‌ها دروغ است.

- گفتی که این گفته غلات شیعه است؛ گناه غالبان هنگامی که چیز درست و صحیحی می‌گویند، چیست؟<sup>۱</sup>

بنابراین، طبق روایت ابن شهر آشوب نیز این شعر مربوط به سید قطب الدین اقساسی نیست، زیرا ابن شهر آشوب یک سال پیش از تولد مستنصر و پنجاه و هفت سال پیش از وفات سید قطب الدین فوت کرده بود و امکان نداشت که چنین مطلبی را از آنها نقل نموده باشد. گویا آن شعر متعلق به ابوالفضل تمیمی یا کسی دیگر از گذشتگان آل اقساسی بوده که قطب الدین آن را هنگام گفتگو با مستنصر قرائت کرده است.

### سخن درباره طئی الارض

از پشت پرده‌های دشمنی و کینه به گوشم می‌رسد که این کرامت آشکار مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را درباره طئی الارض تکذیب می‌کنند و آن را به غلو نسبت می‌دهند، چون فکر می‌کنند که محال است این همه راه را در وقت کم بشود طی کرد. ای کاش این بیچارگان می‌فهمیدند که این عمل، بر فرض محال بودن، محال عادی است، نه عقلی؛ وگرنه مسئله معراج که قطعاً جسمانی است و جزو ضروریات دین به شمار می‌رود، و نیز داستان آصف بن برخیا که در قرآن کریم آمده است، نباید صحیح باشند.

همچنین نباید عفریتی از جن بتواند تخت بلقیس را پیش از آنکه سلیمان از جایش حرکت کند، پیش او حاضر نماید، در صورتی که نه قرآن و نه سلیمان پیشنهاد او را رد نکردند، جز آنکه سلیمان خواستار سرعت عمل بیشتر بوده است. اینها گویا از این حقیقت غفلت دارند که قدرت همه جانبه خدا نسبت به سیر دادن تند

و آهسته، همانند همهٔ امور دشوار و آسان، یکسان است. بنابراین، چه مانعی دارد که گاهی خداوند متعال بندهٔ خاص و مقربش را مورد مرحمت بیشتر قرار دهد و به او قدرت انجام بر کارهایی را عنایت کند که دیگران از انجام آن عاجز باشند. از سوی دیگر، خداوند مردم را گونه‌گون آفریده، و چنانکه می‌بینی توانایی‌هاشان مختلف است؛ این یکی بر کاری تواناست که دیگری از آن عاجز است و قدرت خدا هم حد و اندازه‌ای ندارد و از همین جاست که امور عادی موجودات نیز با هم متفاوت است.

بنابراین، مسافتی را که یک سواره در زمان محدودی طی می‌کند، غیر مسافتی است که شخص پیاده طی می‌نماید، و ماشین‌هایی که با بخار راه می‌روند از هر دو اینها سریع‌تر طی مسافت می‌کنند، و هنگامی که این مسافت با فواصلی که با هواپیماهای سریع‌السير پیموده می‌شود، مقایسه گردد، معلوم خواهد شد که آن در برابر این چقدر ناچیز است، چنانکه با هواپیما در ضمن پنج ساعت، مسافتی طی می‌شود که با وسایل دیگر پنج ماه وقت لازم دارد.

این هواپیمای اکتشافی بریحیهٔ ۱۹ است که از پاریس صبح ۲۴ آوریل سال ۱۹۲۴ حرکت کرد و بعد از طی ۱۲۵۰ میل در مدت ۱۱ ساعت، شبانگاه همان روز به آسمان بخارست رسید و فردای همان روز ۷۷۰ میل دیگر به آن افزود و هنوز پنج روز بر آن نگذشته بود که با طی کردن ۳۷۳۰ میل به هند رسید، و هم اکنون هواپیماها با سرعت سیر مافوق ۱۵۰ میل در ساعت، در ارتفاع ۲۲۰۰۰ پا حرکت می‌کنند<sup>۱</sup> و چه بسا ممکن است علم در آینده هواپیماهایی برای ما بسازد که از اینها نیز سریع‌السيرتر باشند.<sup>۲</sup>

۱. بسائط الطیران ۸۲، ۱۱۸.

۲. هم اکنون که بشر فضا را تسخیر کرده، هواپیماها و موشک‌هایی ساخته است که مافوق صوت حرکت می‌کنند و با فانتوم‌ها و میگ‌ها و کنکوردها و آپولوها و واستوک‌ها و جمنی‌ها و سایوزها، فضا را جولانگاه تاخت و تاز خود قرار داده است که میگ‌های ۲۳ در ساعت ۳۳۰۰۰ و آپولوها ۴۰۰۰۰ کیلومتر راه را طی می‌کنند؛ در نتیجه، ماهواره‌ها و موشک‌ها می‌توانند فاصلهٔ چهارصد هزار کیلومتری ماه و چهل میلیون کیلومتری زهره را در مدت کوتاهی طی نمایند. (م)

بنابراین، چه مانعی دارد که از امور عادی بنده خاص خدا این باشد که هر گاه بخواهد، بتواند چنین سیرهایی را بنماید؟ و چنین کاری بر خدا دشوار نیست. به علاوه، ما هیچگاه مولایمان علی و دیگر ائمه هدی علیهم السلام را با دیگر آحاد مردم بلکه اولیای مقرب خدا و دانشمندان و مخترعان یکسان نمی دانیم؛ ما برای آن بزرگواران، در صورتی که مصلحت ایجاب کند، نه تنها معجزه و کرامت قائلیم، بلکه صدور کرامت و معجزه از ضروریات مقام آنان است.

جای بسی شگفتی است که گروهی در اثر اعمال زشتی که مرتکب شده اند، روی دلشان را زنگار گرفته، چنین کرامتی را از مولایمان علی علیه السلام انکار می کنند، در صورتی که همانها نظیر چنان کرامت را درباره کسانی که بدون شک از او پست ترند، بدون کوچک ترین انکار قبول دارند و ما به برخی از آن موارد ذیلاً اشاره می کنیم:

- ۱- حافظ ابن عساکر از سری بن یحیی نقل می کند که او گفته است: حیب بن محمد عجمی بصری در روز ترویبه در بصره و در روز عرفه در عرفات دیده می شده است.<sup>۱</sup>
- ۲- حافظ ابن کثیر آورده است که گفته اند: شیخ عبدالله یونینی (م ۶۱۷) در بعضی از سالها از طریق طی الارض به مکه می رفته و عمل حج انجام می داده است. نظیر این عمل از گروه زیادی از زاهدان و بندگان صالح سر زده است که متأسفانه از بزرگان و دانشمندان در این زمینه چیزی به ما نرسیده و نخستین فردی که چنین کرامتی از او نقل شده، حیب عجمی است که از اصحاب حسن بصری بوده و بعد از او از دیگر شایستگان نیز نظیر چنین عملی نقل شده است.<sup>۲</sup>

۳- احمد بن محمد ابوبکر غسانی صیداوی (م ۳۷۱) عادتش این بوده که بعد از نماز عصر تا پیش از نماز مغرب می خوابید. اتفاقاً روزی مردی برای دیدارش بعد از عصر پیش او می رود، و او بدون توجه آنقدر با آن مرد صحبت می کند که از خواب بعد از عصر می ماند. هنگامی که آن مرد می رود، خادمش می پرسد: او که بود؟ احمد در جواب می گوید: او مردی است که ابدال را می شناسد و هر سال یک بار به دیدنم می آید. خادم

می‌گوید: همواره مترصد فرا رسیدن این وقت و آمدنش بودم تا آنکه او در همان وقت آمد و مانند ما گفتارش با شیخ تمام شد، آنگاه شیخ احمد از او پرسید: تصمیم رفتن به کجا را داری؟ او گفت: می‌خواهم ابو محمد ضریب را که در فلان غار زندگی می‌کند، ملاقات نمایم. خادم می‌گوید: از او خواستم که مرا نیز با خود ببرد، او گفت: بسم الله بگو؛ گفتم و با او رفتم تا به پل‌های آب رسیدیم. در این وقت مؤذن اذان مغرب گفت، او دستم را گرفت و بسم الله گفت و هنوز ده قدم راه نرفته بودیم که خود را نزدیک همان غار یافتیم، در حالی که اگر آن فاصله را به طور عادی طی می‌کردیم، می‌باید فردا بعد از ظهر به آنجا می‌رسیدیم. به آن کسی که در غار بود، سلام کردیم و نماز را در آنجا خواندیم و از هر دری سخن گفتیم. ثلث شب گذشته بود که به من گفت: آیا میل داری اینجا بمانی و یا با من به منزلت برگردی؟ گفتم: میل دارم که برگردم. آنگاه دستم را گرفت و بسم الله گفت و در حدود ده قدم راه رفتیم که ناگهان خود را در کنار دروازه شهر صیدا یافتیم، سپس چیزی گفت و در شهر باز شد و من وارد شهر شدم و او برگشت.<sup>۱</sup>

۴- یکی از تجار بغداد می‌گوید: روز جمعه‌ای بعد از فراغت از نماز جمعه بر خوردم به بشرحافی که با سرعت از مسجد خارج می‌شد، با خود گفتم: این مرد معروف به زهد را بین که حاضر نیست در مسجد کمی توقف کند و در آن مشغول عبادت شود! آنگاه تعقیبش کردم، دیدم رفت جلو ناوایی و یک درهم داد و نانی خرید، باز با خود گفتم: این زاهد را بین که نان می‌خورد، آنگاه یک درهم دیگر داد و کبابی خرید، خشمم نسبت به او زیادتر شد، سپس پیش حلوا فروشی رفت و فالوده‌ای خرید. گفتم: به خدا قسم رهایش نمی‌کنم تا بنشیند و بخورد، اما او راه بیابان در پیش گرفت. با خود گفتم: به طور قطع او می‌خواهد در کنار سبزه زاری غذا بخورد. به تعقیبش ادامه دادم، او تا عصر همچنان راه می‌رفت و من نیز به دنبالش بودم تا بالاخره وارد قریه‌ای شد و در آن مسجدی بود و در آن مسجد مریضی به سر می‌برد؛ بالای سرش نشست و آن غذا را لقمه لقمه به دهانش می‌گذاشت. از این فرصت استفاده کردم و به گردش در آن قریه پرداختم و بعد از یک

۱. تاریخ ابن عساکر: ۴۴۳/۱.



ساعت بازگشتم و دیدم بشر نیست، از مریض پرسیدم: او کجاست؟ گفت: به بغداد رفته است. گفتم: از اینجا تا بغداد چقدر فاصله است؟ گفت: چهل فرسخ، گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، عجب کاری کردم! با خود پولی ندارم تا مرکبی کرایه کرده خود را به بغداد برسانم و قدرت پیاده روی هم ندارم. او به من گفت: همین جا بمان تا او برگردد. تا جمعه آینده در آنجا ماندم و او در همان وقت آمد و با او چیزی بود که آن را به مریض داد که بخورد و او هم خورد، آنگاه مریض به او گفت: ای ابونصر، این مرد با تو از بغداد آمده و از جمعه گذشته در این جا مانده است، او را به محلش برگردان. او با خشم به من نگرست و گفت: چرا با من آمدی؟ گفتم: اشتباه کردم، گفت: بر خیز و با من بیا. تا نزدیک غروب راه رفتیم و هنگامی که به بغداد نزدیک شدیم، به من گفت: محله شما در کجای بغداد است؟ گفتم: در فلان موضع، گفت: برو و دیگر برگرد.<sup>۱</sup>

۵- شیخ بزرگوار ابوالحسن علی می گوید: روزی در خلوتخانه دایی ام شیخ احمد رفاعی (م ۵۸۷)، خدا از او راضی باد، بودم و غیر از او کسی در آنجا نبود؛ صدای خفیفی شنیدم، نگاه کردم و مردی را در آنجا دیدم که قبلاً ندیده بودم. آنها مدتی طولانی با هم سخن گفتند، آنگاه آن مرد از شکاف دیوار همان خلوتخانه بیرون رفت و همانند برق زودگذر، ناپدید شد. بعد از این پیش دایی ام برگشتم و به او گفتم: آن مرد که بود؟ گفت: او را دیدی؟ گفتم: آری، گفت: او مردی است که خدا به وسیله او آبهای اقیانوس کبیر را حفظ می کند و او یکی از چهار خواص است که مدت سه روز است از این سمت برکنار شده، ولی از طرد شدنش خبر ندارد. به او گفتم: آقای من، چرا خداوند او را طرد کرده است؟ گفت: او در جزیره ای در اقیانوس اقامت داشت و مدت سه شبانه روز در آنجا باران بارید، تا جایی که در دره ها سیل جاری شد. در او این فکر پدید آمد که اگر این باران در آبادی ها می بارید، چقدر بهتر بود؛ بعد از این پشیمان شد و استغفار کرد، اما به خاطر همان اعتراض رانده شد. گفتم: آیا جریان را به او اطلاع دادی؟ گفت خیر، زیرا از او حیا می کردم، گفتم: اگر اجازه بدی به او اعلام می کنم، گفت: حاضری؟ گفتم: آری، گفت:

سرت را پایین آر و چشمت را ببند، اطاعت کردم، آنگاه صدایی شنیدم که می‌گفت: ای علی، سرت را بالا کن، سرم را بالا کردم، دیدم در یکی از جزیره‌های اقیانوس کبیر هستم. در کارم متحیر بودم و شروع کردم به قدم زدن در آنجا که ناگهان به همان مرد برخورددم و به او سلام کردم و جریان را به او گفتم، او گفت: ترا به خدا قسم می‌دهم که به آنچه می‌گویم عمل کنی، گفتم: به چشم، گفت: خرقه‌ام را به گردنم بیفکن و مرا به روی زمین بکش، و به من بگو: این جزای کسی است که به خدا اعتراض کرده باشد. من هم طبق در خواستش عمل کردم، ناگهان شنیدم که هاتفی می‌گفت: ای علی ره‌ایش کن، ملائکه آسمان به ناله و گریه افتادند، خدا از او راضی شده است. ساعتی در حال بیهوشی بودم، آنگاه به هوش آمدم، خود را پیش دایی‌ام در خلوتخانه‌اش دیدم. به خدا قسم نمی‌دانم چگونه رفتم و چگونه آمدم؟<sup>۱</sup>

۶- شیخ صالح، غانم بن یعلی تکریتی حکایت می‌کند که یک بار از طریق یمن، در دریای شور سفر کردم. هنگامی که به وسط دریای هند رسیدیم، در اثر باد شدید دریا طوفانی شد و امواج از هر سو به سمت ما می‌آمد؛ در نتیجه، کشتی ما شکست و روی تخته پاره‌ای نشستیم و به جزیره‌ای رسیدیم و در آن به گردش پرداختیم، کسی را در آنجا ندیدم، در صورتی که منطقه آبادی بود. در آنجا مسجدی را دیدم و وارد آن شدم و چهار نفر را مشاهده کردم. به آنها سلام گفتم، جواب سلام را دادند و از ما جرایم پرسیدند، جریان را گفتم و بقیه روز را پیش آنها ماندم، دیدم روح عبادت خوبی دارند. هنگامی که وقت نماز عشا فرارسید، دیدم شیخ حیات حرّانی وارد مسجد شد و همه به عنوان احترام برخاستند و به او سلام کردند. او جلو ایستاد و با آنها نماز عشا را به جماعت خواند، آنگاه تا صبح مشغول نماز خواندن شدند. من شنیدم که شیخ حیات این طور با خدا مناجات می‌کرد و می‌گفت: خدایا مرا جز به تو امیدی نیست، آنگاه گریه شدیدی کرد و دیدم که نور زیادی آنها را احاطه کرده و آن مکان را همانند روشنایی شب چهارده روشن ساخته است. سپس شیخ حیات از مسجد بیرون رفته چنین زمزمه می‌کرد:

– سیر محب به سوی محبوب با شتاب و عجله است؛ در این سیر، دل در تاب و تب است.

– برای رسیدن به خدمت، رنج پیاده پیمودن بیابان بی آب و علف را تحمل می‌کنم، گرچه در این راه کوه‌ها و دشتها از وصول به مقصد ممانعت کنند.

آنان به من گفتند: دنبال او راه بیفت، من هم به دنبالش راه افتادم، گویا زمین از خشکی و دریا و کوه و دشت زیر پایمان می‌پیچید. هر قدمی که بر می‌داشت، می‌گفت: ای خدای حیات برای او باش. ناگاه دیدیم که در حرّان هستیم، و حال آنکه از زمان حرکت ما چیزی نگذشته بود، و در آنجا به اتفاق مردم با او نماز صبح را به جماعت خواندیم.<sup>۱</sup>

۷- محمد بن علی حبّاک، خادم شیخ جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱) نقل می‌کند که روزی شیخ هنگام قیلوله، در حالی که نزدیک زاویه شیخ عبدالله جیوشی واقع در قراه مصر بود، به او گفت: آیا می‌خواهی نماز عصر را در مکه بخوانی، به شرط آنکه تا زمانی که زنده‌ام این جریان را به کسی نگویی؟ گفتم: آری، دستم را گرفت و گفت: چشمت را ببند، چشمم را بستم، در حدود بیست و هفت گام با من برداشت و گفت: چشمت را باز کن، ناگهان خود را در باب معلات یافتیم و ام المؤمنین خدیجه، فضل بن عباس، سفیان بن عیینة و دیگران را زیارت کردیم، آنگاه داخل حرم شدیم و طواف کردیم و از آب زمزم نوشیدیم و پشت مقام ابراهیم آنقدر توقف کردیم، تا نماز عصر را خواندیم و دوباره طواف کردیم و از آب زمزم نوشیدیم. آنگاه به من گفت: طی الارض ما عجیب نیست، شگفت این است که هیچ کدام از اهل مصر که در اینجا مجاورند، ما را نمی‌شناسند. سپس به من گفت: اگر می‌خواهی با من مراجعت کن و اگر می‌خواهی همین جا بمان، تا حاجیان بیایند. گفتم: با شما می‌آیم. پس به باب معلات آمدم و گفتم: چشمت را ببند. چشمم را بستم و هفت قدم با هم برداشتیم، سپس گفت: چشمت را باز کن، چون چشم گشودم، ناگهان خود را نزدیک جیوشی دیدیم و بر سرورم عمر بن فارض وارد شدیم.<sup>۲</sup>

۸- سخاوی در طبقات خود آورده است که شیخ معالی از شیخ سلطان بن محمود بعلبکی (م ۶۴۱) پرسید: آقای من، چند بار در یک شب به مکه رفتی؟ گفت: سیزده بار. گفتم شیخ عبدالله یونینی می‌گوید: اگر بخواهد نماز را جز در مکه نخواند، می‌تواند؟<sup>۱</sup>

۹- حافظ ابن جوزی از سهل بن عبدالله نقل می‌کند که گفت: مردی را دیدم که به او مالک بن قاسم جبلی می‌گفتند و بر دستش آثار زعفران پیدا بود. به او گفتم: تازه زعفران خورده‌ای؟ گفت: استغفرالله، مدت یک هفته است که چیزی نخورده‌ام، لیکن به مادرم غذا داده‌ام و برای اینکه نماز صبح را در اینجا بخوانم، بسرعت آمدم و فرصت شستن دستم را نداشتم، در حالی که فاصله آنجا محلّ وی ۷۰۰ فرسخ بوده است! آنگاه گفت: آیا به این امر ایمان داری؟ گفتم: آری، گفت: سپاس خدای را که به من مؤمن با یقینی را نشان داد.<sup>۲</sup>

۱۰- باز ابن جوزی از موسی بن هارون نقل می‌کند که یک بار حسن بن خلیل را در عرفات دیدم و با او صحبت کردم و بار دیگر در حال طواف دور خانه خدا و به او گفتم: از خدا بخواه که حجّ مرا قبول کند، او گریه کرد و برایم دعا نمود. پس از آن به مصر برگشتم و به کسانی که به دیدنم می‌آمدند، گفتم: حسن با ما در مکه بود. آنها گفتند که او امسال حج نکرده است. گفتم: به من رسیده است که او هر شب به مکه می‌رود، کسی تصدیقم نکرد. پس از چندی او را دیدم که درباره افشای این راز، سرزنشم کرد و گفت: بدین وسیله مشهورم کردی، در حالی که دوست نداشتم از من در این باره سخن بگویی. بعد از این ترا به حقی که بر شما دارم، سوگند می‌دهم که چنین نکنی.<sup>۳</sup>

در توانایی جستجوگر است که از امثال این نوع قصه‌ها که در میان کتاب‌ها پراکنده است، کتابی جامع تألیف کند و ما به خاطر رعایت اختصار به نمونه‌های یاد شده اکتفا کردیم. از همین‌ها که بر شمردیم، می‌توان نتیجه گرفت که ولیّ خدا، یعنی کسی که خداوند به او نعمت طی الارض را عنایت کرده، می‌تواند با طی الارض هر کسی را که

۲. صفة الصفة: ۲۲۸/۴.

۱. شدرات الذهب: ۲۱۱/۵.

۳. همان: ۲۹۳/۴.

بخواهد، با خودش به نقطه‌ای که دلش می‌خواهد ببرد و زمین در زیر پای او از باب کرامت بچرخد.

این نمونه‌هایی که نقل کردیم، چون مربوط به خاندان پیامبر اکرم و امیر مؤمنان نیست، از ناحیه برادران اهل سنت ما مورد مناقشه و انکار قرار نگرفته است، وگرنه همان‌طور که درباره طی الارض علی علیه السلام از مدینه به مداین برای غسل دادن و دفن کردن سلمان دیدیم، مورد حمله و جدال و انکار قرار می‌گرفت.



تعصبات بیجا و ادعاهای بی اساس





## پیش درآمد

این انکاری که نویسندگان متعصب اهل سنت، درباره بسیاری از فضایل مولایمان امیرالمؤمنین و خاندان بزرگوارش از خود ابراز می‌دارند، چیز تازه‌ای نیست، زیرا در آنان خوی انکار آمیخته با تعصبی وجود دارد که ایجاب می‌کند یکایک آن فضایل را گاهی با تمسخر و طعنه، و گاهی دیگر با ساختگی بودن آنها، و زمانی با نادرست شمردن اسناد آنها، و موقعی دیگر با استبعاد محض و وقتی هم با مناقشه در دلالت آنها انکار نمایند. روی همین جهت است که هر روز صدای جاهلانۀ آمیخته با تعصب و کینه و خشم آنان به گوش می‌رسد.

آنان می‌پندارند که کار خوبی می‌کنند، در صورتی که امثال اینگونه فضایل را برای غیر این مردان پاک جایز می‌شمردند، بدون آنکه در آن تردیدی به خود راه دهند، یا دیگ دشمنی آنان به جوش آید، یا دست جرح و تعدیل به سوی آن دراز کنند و یا آن را به غلو و بدعت نسبت دهند.

اینک گوشه‌ای از آن مسائل را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.



## حدیث برگرداندن خورشید

در همین کتاب<sup>۱</sup> تعدادی از سندهای حدیث «ردّ الشمس»<sup>۲</sup> برای مولایمان علی علیه السلام با دعای پیامبر اکرم و شواهد صحت آن و گفتار دانشمندان اسلامی در این باره که چهل گفته بوده، آمده است.

تو در آنجا دلایل روشن صحت حدیث را و اینکه دروغی در آن رخ نداده و امکان آن هم نمی‌رود، بخوبی در می‌یابی و سبکی، یافعی، ابن حجر، صاحب شذرات و دیگران نیز نظیر این کرامت را برای اسماعیل بن محمد حضرمی (م ۶۷۶) نقل کرده‌اند، بدون آنکه نسبت به آن انکاری ابراز دارند.

سبکی گفته است: از جمله کرامات حضرمی که بسیاری آن را نقل کرده‌اند، این است که او روزی در سفر به خادمش گفت: به خورشید بگو که در جایش بماند تا ما به منزل برسیم، در صورتی که او در جایی دور از منزلش قرار داشت و غروب نزدیک بود. خادم به خورشید گفت: فقیه اسماعیل دستور می‌دهد که در جای ت توقف کنی، او هم توقف

۱. رک: القدير (متن عربی / ج ۵): ۱۲۶/۳ - ۱۴۱.

۲. برگرداندن خورشید.

کرد تا آنها به منزل رسیدند. وقتی که به منزل رسیدند، به خادم گفت: چرا این زندانی را رها نمی‌کنی؟ خادم به خورشید دستور داد، غروب کند و او هم غروب کرد و فوراً شب فرا رسید و هوا تاریک شد.<sup>۱</sup>

یافعی می‌گوید: از کرامات اسماعیل حضرمی این بوده که خورشید برایش توقف نمود، تا به منزلش رسید. او در اواخر روز به خورشید دستور توقف داد، او هم اطاعت کرد و این کرامت هم اکنون در میان مردم یمن دربارهٔ حضرمی شایع است. از جمله کرامات او این است که از درخت سدره المتهی درخواست کرد که از میوه‌اش به او و یارانش بخوراند و او هم اطاعت کرد.

یافعی گوید: من در اشعارم به این کرامت او، یعنی توقف خورشید چنین اشاره کرده‌ام:

— او حضرمی است، فرزند مولا محمد، پیشوای هدایت و فرزند امام با عظمت.

— و از مقاماتش این است که اشاره به خورشید کرد تا توقف کند و خورشید هم توقف کرد، تا او به منزلش رسید.

و نیز از قصاید یافعی دربارهٔ حضرمی است که می‌گوید:

— او حضرمی مشهور است، هنگامی که به خورشید گفت: توقف کن تا به منزلم برسم، خورشید هم اطاعتش کرد.<sup>۲</sup>

ابن عماد می‌گوید: برای شیخ اسماعیل حضرمی کراماتی است که طبق گفتهٔ مطری، آن کرامات به حد تواتر نقل شده است، تا اینکه می‌گوید: از جمله آن کرامات این است که تصمیم رفتن به شهر زبید را داشت، در بین راه که هنوز فاصلهٔ زیادی تا آنجا باقی مانده بود، دید خورشید دارد غروب می‌کند و ترسید که پیش از رسیدن به آنجا، در شهر بسته شود، از این رو، به خورشید دستور توقف داد تا وارد زبید شد.

یافعی به همین کرامت اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید:

۲. مرآة الجنان: ۱۷۸/۴.

۱. طبقات الشافعیین: ۵۱/۵.

— او حضرمی است، فرزند مولا محمد... تا آخر دو بیت یاد شده در صفحه قبل.<sup>۱</sup>  
 ابن حجر می‌نویسد: از جمله کرامات حضرمی این است که می‌خواست وارد شهر  
 زبید شود، دید خورشید نزدیک است که غروب کند، خطاب به خورشید گفت: غروب  
 نکن تا وارد شهر شویم، خورشید هم ساعتها توقف کرد. هنگامی که وارد شهر شد،  
 دستور غروب کردن داد، ناگهان خورشید غروب کرد و جهان در تاریکی فرو رفت و  
 ستارگان کاملاً آشکار شدند.<sup>۲</sup>  
 علامه سماوی در العجب اللزومی گفته است:

— شگفتا از طایفه‌ای که از روی دغل و کینه در اندرونشان آتش مشتعل زبانه می‌کشد.  
 — منکر رد شمس برای مرتضی علی آنهم به دستور پیامبر اکرم هستند، در صورتی که آن  
 را برای خادمی به امر اسماعیل حضرمی جایز می‌شمارند!  
 انسان جستجوگر از این داستان می‌تواند چنین نتیجه بگیرد که اسماعیل حضرمی  
 پیش خدا از پیامبر اکرم و وصی او امیرالمؤمنین برتر و بالاتر است، زیرا برگرداندن  
 خورشید برای علی امری بوده که یا با دعای علی و یا با دعای پیامبر بزرگوار اسلام واقع  
 شده، اما در مورد اسماعیل حضرمی، او به خادمش دستور داد که به خورشید فرمان  
 دهد تا بماند، خورشید هم توقف کرد، آنگاه دستور داد خورشید را از اسارت آزاد  
 نماید، یا خود او دستور توقف خورشید را صادر کرد، آن نیز توقف نمود.  
 این یک نوع امتیاز و برتری و نزدیکی به خداست، اگر خواب‌ها و احلام واقعیت  
 داشته باشند، لیکن عقلا و راویان این داستان بخوبی می‌دانند که این افسانه چه زمانی  
 ساخته و بافته شده و برای چه منظوری تنظیم شده است.  
 می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، لیکن خدا نمی‌خواهد مگر اینکه  
 نورش را تمام نماید.<sup>۳</sup>



## نماز هزار رکعت

بسیاری نقل کرده‌اند که هر کدام از مولایمان امیرالمؤمنین و امام حسین و فرزند برومندش زین العابدین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواندند<sup>۱</sup> و این موضوع همواره مورد اعتقاد عمومی و باور همه علما بوده است، تا اینکه ابن تیمیه قدم به عرصه دانش گذاشت. او گاهی این عمل نیک را مکروه پنداشته و گفته است: نماز هزار رکعت ارزشی ندارد و کسی که آن را با ارزش بداند، نادان است، زیرا رسول خدا در شب بیش از سیزده رکعت و در روز جز رکعات معینی نماز نمی‌خوانده و چنین نبوده است که او تمام شب را نماز بخواند و یا تمام روزها را روزه بگیرد. آنگاه اضافه می‌کند: مداومت بر شب زنده داری در تمام شب نه تنها مستحب نیست، بلکه مکروه است و این امر همانند روزه دائمی از سنت آن حضرت نیست.

گاهی هم گمان کرده که این کار از توانایی آدمی خارج است و گفته است: اگر چنین

---

۱. العقد الفرید: ۳۰۹/۲ و ۳۹/۳؛ تاریخ ابن خلکان: ۳۵۰/۱؛ صفة الصفوة، ابن جوزی: ۵۶/۲؛ طبقات ذهبی: ۷۱/۱ - به نقل از امام مالک؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر: ۳۰۶/۷ - به نقل از امام مالک؛ طبقات شعرانی: ۳۷/۱؛ روض الریاحین، یافعی: ۵۵؛ مشارق الانوار حمزوی: ۹۴؛ اسعاف الراضیین، ابن صبان در حاشیه المشارق ۱۹۶، و مدارک دیگر.

کاری ممکن باشد، علی علیه السلام دانستار به سنت پیامبر و شایسته‌تر به پیروی از راهنمایی‌هایش و دورتر از چنین مخالفتی با آن حضرت است، در حالی که در بیست و چهار ساعت هزار رکعت نماز خواندن و به دیگر وظایف نیز پرداختن غیر مقدور خواهد بود، زیرا آدمی نیازمند خوراک و خواب و انجام امور دیگر نیز هست.

زمانی دیگر فکر می‌کند که چون چنین عملی با سرعت و عجله صورت می‌گیرد، طبعاً عاری از خضوع و خشوع و همانند دانه برداشتن کلاغ از زمین خواهد بود و فایده زیادی نخواهد داشت.

جناب ابن تیمیه آنگاه گفتارش را چنین پایان می‌دهد: شب زنده داری با تهجد و قرائت همه قرآن در یک رکعت نماز، درباره عثمان، رضی الله عنه، ثابت است؛ پس شب زنده داری و تلاوت قرآنش از دیگران آشکارتر است.<sup>۱</sup>

### پاسخ پندارهای ابن تیمیه

اما گمان کراهت این عمل و مخالفتش با سنت پیامبر و در نتیجه، خارج شدنش از فضیلت، مطلبی است که از نادانی همه جانبه او از شئون عبادات و فقه السنه و وارونه جلوه دادن حقایق از روی جهالت و یا عمد حکایت می‌کند، زیرا سیزده رکعت نماز پیامبر اکرم در شب و رکعاتی در روز، چنانکه در اخبار بیان شده، همان نمازهای شب، شفع، وتر، نافله صبح و نوافل نمازهای روزانه است و با مطلق نمازها که استحباب ذاتی دارند و در احادیث زیاد از پیغمبر اکرم به آن ترغیب شده که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود، ارتباطی ندارد:

نماز بهترین چیز است، زیاد خوانده شود یا کم.<sup>۲</sup>

نماز بهترین چیز است، پس هر کس توانایی زیاد خواندنش را دارد، کوتاهی نکند.<sup>۳</sup>

۱. رک: منهاج السنه: ۱۱۹/۲.

۲. حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء: ۱۶۶/۱ به شش طریق این روایت را نقل کرده است.

۳. الترغیب والترهیب: ۱۰۹/۱؛ کشف الخفاء: ۳۰/۲. طبرانی این روایت را نیز در الاوسط آورده است.



نماز بهترین چیز است، هر کس می خواهد زیاد و هر کس می خواهد کم بخواند.<sup>۱</sup>  
 ای انس، در شبانه روز نماز زیاد بخوان که ترا حفظ خواهد کرد.<sup>۲</sup>  
 ای انس، اگر توانستی همواره نماز بخوانی، بخوان که فرشتگان تا زمانی که نماز  
 می خوانی، بر تو درود می فرستند.<sup>۳</sup>  
 کسی که در شب زیاد نماز گزارد، در روز چهره اش نیکو می گردد.<sup>۴</sup>  
 نصر بن علی جهضمی می گوید: حافظ یزید بن زریع را در خواب دیدم و به او گفتم:  
 خدا با تو چه کرد؟ گفت: وارد بهشت شدم، گفتم: با چه؟ گفت: با نماز زیاد.<sup>۵</sup>  
 به طریق صحیح از بخاری و مسلم روایت شده است که پیامبر اکرم آنقدر شب را به  
 عبادت روی پا ایستاد که از پایش خون جاری شد.  
 در روایت دیگری از آن دو و ترمذی آمده است که آنقدر پیامبر روی پا به عنوان  
 عبادت ایستاد، یا نماز خواند، تا پاها و یا ساق هایش ورم کرد.  
 در روایت دیگر از عایشه چنین آمده است: تا جایی که از قدم هایش خون جاری شد.  
 در روایت دیگر از ابوهریره آمده است: تا کف پایش ترک خورد و از آن خون جاری  
 شد.

در *المواهب اللدنیة* آمده است: پیامبر اکرم در زمان پیری بعضی از وردهای نمازش را  
 نشسته می خواند، چه آنقدر سر پا عبادت می کرد که کف پایش ترک می خورد خون از آن  
 جاری می شد.

روش جاری میان مسلمانان در انجام عباداتی از قبیل: نماز، روزه، حج، قرائت قرآن و  
 دیگر اعمالی که موجب تقرب به خدا می شود، این بوده که هر کدام طبق توانایی شان آنها

۱. مستدرک حاکم: ۵۹۷/۲؛ مجمع الزوائد: ۱۶۰/۱؛ کشف الخفاء، عجلونی: ۳۰/۲. او گفته است:  
 طبرانی و احمد و ابن حبان و حاکم آن را روایت کرده اند. و حاکم از طریق ابوذر آن را صحیح دانسته  
 است.  
 ۲. تاریخ ابن عساکر: ۱۴۲/۳.

۳. همان مأخذ.

۴. سنن ابن ماجه: ۴۰۰/۱؛ تاریخ بغداد: ۳۴۱/۱ و ۳۹۰/۷.

۵. شذرات الذهب: ۲۹۸/۱.

را انجام می دادند و هیچگاه به عبادات معدودی که رسول خدا برایشان مقرر کرده بود، اکتفا نمی کردند. البته، مردم در توانایی مختلفند، چنانکه خداوند در قرآنش می فرماید: به مقدار توانایی تان از خدا بپرهیزید<sup>۱</sup>، خداوند کسی را جز به مقدار توانایی اش تکلیف نمی کند.<sup>۲</sup> از این روست که می بینی این یکی هر روز صد رکعت نماز می خواند<sup>۳</sup> و دیگری دویست رکعت، مانند:

قاضی و فقیه ابو یوسف کوفی (م ۱۸۲).<sup>۴</sup>

قاضی ابو عبدالله محمد بن سماغه بغدادی (م ۲۳۳).<sup>۵</sup>

بشر بن ولید کندی (م ۲۳۸).<sup>۶</sup>

بعضی دیگر هر کدام سیصد رکعت، مانند:

پیشوای حنبلیها، احمد بن حنبل (م ۲۴۱).<sup>۷</sup>

ابوالقاسم جنید قواریری (م ۲۹۸).<sup>۸</sup>

حافظ عبدالغنی مقدسی (م ۶۰۰).<sup>۹</sup>

برخی دیگر هر کدام چهار صد رکعت، مانند:

بشر بن مفضل رقاشی (م ۱۸۷).<sup>۱۰</sup>

پیشوای حنفیها، ابوحنیفه نعمان (م ۱۵۰).<sup>۱۱</sup>

۱. تغابن ۱۶/۶۴. ۲. بقره ۲/۲۸۶.

۳. رک: مناقب ابی حنیفه، قاری - در حاشیه الجواهر المضیة: ۵۲۳/۲؛ دول الاسلام: ۹۴/۱؛ تاریخ بغداد:

۶/۱۴؛ البدایة و النهایة: ۲۱۴/۱۰ و ۷۷/۱۴.

۴. طبقات الحفاظ: ۲۷۰/۱؛ شذرات الذهب: ۲۹۸/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۳۴۳/۵؛ الجواهر المضیة: ۵۸/۲؛ شذرات الذهب: ۷۸/۲.

۶. تاریخ بغداد: ۸۲/۷؛ میزان الاعتدال: ۱۵۲/۱.

۷. البدایة و النهایة: ۳۹/۱۳؛ تاریخ ابن عساکر: ۳۶/۲؛ طبقات الاخیار: ۴۷/۱.

۸. المنتظم: ۱۰۶/۶؛ البدایة و النهایة: ۱۱۴/۱۱. در صفة الصفوة: ۲۳۶/۲ چهار صد رکعت نقل شده

است. ۹. البدایة و النهایة: ۳۹/۱۳.

۱۰. طبقات الحفاظ: ۲۸۵/۱؛ شذرات الذهب: ۳۱۰/۱؛ تهذیب التهذیب: ۴۵۹/۱.

۱۱. مناقب احمد، خوارزمی: ۲۴۷/۱؛ مناقب ابی حنیفه، کردری: ۲۴۶/۱.

- ابوقلابه عبدالملک بن محمد (م ۲۷۶).<sup>۱</sup>  
 ضیغم بن مالک، ابو مالک.<sup>۲</sup>  
 ام طلق نیز چهار صد رکعت نماز و از قرآن هر چه می خواست، می خواند.<sup>۳</sup>  
 احمد بن مهلهل حنبلی (م ۵۵۴) نیز چنین بوده است.<sup>۴</sup>  
 جمعی دیگر پانصد رکعت نماز می خواندند، مانند:  
 بشر بن منصور بصری (م ۱۸۰).<sup>۵</sup>  
 سمنون بن حمزه (م ۲۹۸).<sup>۶</sup>  
 گروهی دیگر ششصد رکعت نماز می خواندند، مانند:  
 حارث بن یزید حضرمی (م ۱۳۰).<sup>۷</sup>  
 حسین بن فضل کوفی (م ۲۸۲).<sup>۸</sup>  
 علی بن علی بن نجاد، ابو اسماعیل بصری.<sup>۹</sup>  
 ام الصهباء، معاذة عدویة.<sup>۱۰</sup>  
 بعضی دیگر هفتصد رکعت نماز می خواندند، مانند:  
 اسود بن یزید (زید) نخعی (م ۷۵).<sup>۱۱</sup>  
 عبدالرحمن بن اسود (م ۹۸).<sup>۱۲</sup>
- خود آنان در شرح حال بسیاری از رجال اهل سنت نقل کرده اند که آنان در شبانه روز و یا تنها در روز هزار رکعت نماز می خوانده اند و این را از فضایل آنان به شمار آورده اند

۱. المنتظم: ۱۰۳/۵؛ البداية و النهایة: ۵۷/۱۱؛ تهذیب التهذیب: ۴۲۰/۶.

۲. صفة الصفوة: ۲۷۰/۳. همان: ۲۴/۴.

۳. شذرات الذهب: ۱۷۰/۴.

۴. تهذیب التهذیب: ۴۶۰/۱؛ شذرات الذهب: ۲۹۳/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۲۳۶/۹؛ المنتظم: ۱۰۸/۶. ۷. خلاصة التهذیب: ۵۹؛ تهذیب التهذیب: ۱۶۳/۲.

۸. مرآة الجنان: ۱۹۵/۲؛ شذرات الذهب: ۱۷۸/۲؛ لسان المیزان: ۳۰۸/۲.

۹. خلاصة التهذیب: ۲۳۴. ۱۰. صفة الصفوة: ۱۴/۴.

۱۱. طرح التشریب: ۳۴/۱؛ شذرات الذهب: ۸۲/۱. در دول الاسلام: ۳۹/۱ ششصد رکعت آمده است.

۱۲. طبقات الحفاظ: ۴۸/۱.

که از آن جمله‌اند:

۱- مرّة بن شراحیل همدانی (م ۷۶). وی چنانکه گفته‌اند، در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است.<sup>۱</sup>

۲- عبدالرحمن بن ابان بن عثمان بن عفان. وی که در هر روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است.<sup>۲</sup>

۳- عمیر بن هانی، ابوالولید دمشقی تابعی. ترمذی می‌نویسد: او در هر روز هزار رکعت نماز می‌خوانده و صد هزار تسبیح می‌گفته است. محمد عبدالحی انصاری حنفی نیز چنین گفته است<sup>۳</sup>، ولی در برخی مآخذ آمده است که او هر روز هزار سجده می‌کرده و صد هزار تسبیح می‌گفته است.<sup>۴</sup>

۴- علی بن عبدالله عباسی (م ۱۱۷). وی در هر روز و یا در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است.<sup>۵</sup>

۵- میمون بن مهران رقی (م ۱۱۷). وی که از علمای الجزیره بوده است و در مدت هفده روز، هفده هزار رکعت نماز خوانده است.<sup>۶</sup>

۶- بلال بن سعد اشعری (م ۱۲۰). وی در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است.<sup>۷</sup>

۷- عامر بن عبدالله اسدی مدنی. وی بر خود فرض کرده بود که در هر روز هزار رکعت نماز بخواند.<sup>۸</sup>

۸- مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر (م ۱۵۷). وی در هر شبانه روز هزار رکعت

۱. حلیة الاولیاء: ۱۶۲/۴؛ البدایة و النهایة: ۷۰/۸؛ صفة الصفوة: ۱۷/۳.

۲. انساب الاشراف، بلاذری: ۱۲۰/۵؛ رسائل الجاحظ ۹۸.

۳. اقامة الحجّة ۷. تهذیب التهذیب: ۱۵۰/۸.

۴. الکامل، مبرد: ۱۵۷/۲؛ البدایة و النهایة: ۳۰۶/۸؛ تهذیب التهذیب: ۳۵۸/۷؛ شذرات الذهب: ۱۴۸/۱.

۵. طبقات الحفاظ: ۹۳/۱.

۶. خلاصة التهذیب ۴۵؛ تاریخ الشام: ۳۱۵/۳؛ البدایة و النهایة: ۳۴۸/۹؛ تهذیب التهذیب: ۵۰۳/۱.

۷. حلیة الاولیاء: ۸۹/۲؛ صفة الصفوة: ۱۲۸/۳؛ تاریخ الشام: ۱۶۹/۷؛ طبقات الاخیار: ۲۴/۱.

نماز می خوانده است.<sup>۱</sup>

۹- ابوالسائب مخزومی. وی در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است.<sup>۲</sup>

۱۰- سلیمانان. که قیسی گفته است: او در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده، تا آنکه زمین گیر شده است، آن وقت هزار رکعت نماز در حال نشسته می خوانده است.<sup>۳</sup>

۱۱- کهمس بن حسن، ابوعبدالله دعاء. وی در شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده

است.<sup>۴</sup>

۱۲- محمد بن حقیف شیرازی، ابوعبدالله (م ۳۷۱). وی چه بسا از صبح تا عصر،

هزار رکعت نماز می خوانده است.<sup>۵</sup>

۱۳- ابوحنیفه پیشوای حنفی ها. وی در هر شب سیصد رکعت نماز می خوانده است.

روزی از راهی می گذشت، شنید که زنی به زن دیگری می گوید: این مرد در هر شب،

پانصد رکعت نماز می خواند و او بعد از این، همان پانصد رکعت نماز را در هر شب

می خواند. روزی دیگر از میان جمعی از بچه ها می گذشت که یکی از آنها به دیگری

گفت: این مرد در هر شب هزار رکعت نماز می خواند و شب را نمی خوابد. ابوحنیفه

می گوید: از این ساعت تصمیم گرفتم، شب ها هزار رکعت نماز بخوانم و اصلاً نخوابم.<sup>۶</sup>

۱۴- رابعه عدویه. وی شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است.<sup>۷</sup>

ما هم اکنون از یارانمان، کسانی را می شناسیم که گاهی در شب و گاهی در شبانه روز،

در کمتر از هفت ساعت، هزار رکعت نماز می خوانند، درست بر خلاف پندار ابن تیمیه

که می پنداشته محال است. بنابراین، به جا آوردن هزار رکعت نماز در شبانه روز، هیچگاه

تمام وقت نمازگزار را اشغال نمی کند و نیازی به مصرف تمام وقت و یا نصف آن نیست و

چنین کاری مخالف با سنت پیامبر نیز نمی باشد، بلکه عین سنت است و عمل علما و

۱. الترغیب و التهذیب: ۲۲۷/۴؛ صفة الصفة: ۹۹/۲، ۱۱۱؛ میزان الاعتدال: ۱۷۲/۳؛ تهذیب التهذیب:

۲. الاغانی: ۱۰۹/۱.

۱۵۹/۱۰.

۳. حلیة الاولیاء: ۱۹۵/۶. همان: ۲۱۱/۶؛ صفة الصفة: ۲۳۴/۳.

۴. اقامة الحجّة، شیخ محمد عبدالحی حنفی ۹.

۵. مفتاح السعادة: ۱۷۷/۲.

۶. روض الاخبار المنتخب من ربيع الابرار: ۵/۱.

اولیا نیز آن را تأیید کرده است. پس نماز را هر که می خواهد زیاد و هر که می خواهد کم به جا آورد.

به هر حال، مداومت بر شب زنده داری در تمام شب، اگر مستحب نباشد و چنانکه ابن تیمیه پنداشته، مکروه و مخالف سنت ثابت پیامبر اکرم باشد، چگونه در طی کتاب‌ها از فضایل بزرگان آنان به شمار آمده است؟ اینک اسامی و چگونگی اعمال بعضی از آنان ذیلاً آورده می شود:

۱- سعید بن مسیب تابعی (م ۹۳) چهل سال با وضویی که در ثلث اول شب می گرفته، نماز صبح را می خوانده است.<sup>۱</sup>

۲- حسن بصری تابعی (م ۱۱۰) چهل سال با وضویی که در ثلث اول شب می گرفته، نماز صبح را می خوانده است.<sup>۲</sup>

۳- پیشوای حنفی‌ها، نعمان، چهل سال نماز صبح را با طهارت نماز عشا خوانده است و ابن مبارک گفته: چهل و پنج سال.<sup>۳</sup>

۴- ابو جعفر عبدالرحمن بن اسود نخعی (م ۹۸) نماز صبح را با وضوی عشا خوانده است.<sup>۴</sup>

۵- فقیه ابوبکر نیشابوری رحال، چهل سال نماز صبح را با طهارت عشا خوانده است. او می گوید: چهل سال شب‌ها به شب زنده داری مشغول بوده و خوابیده است و هر شب پنج حبه<sup>۵</sup> غذا قوتش را تشکیل می داده و نماز صبح را با طهارت عشا می خوانده است.<sup>۶</sup>

۶- محمد بن عبدالرحمن ابوالحارث (م ۱۵۹) تمام شب را نماز می خوانده است.<sup>۷</sup>

۱. صفة الصفوة: ۴۴/۲. ۲. روضة الناظرین ۴.

۳. مناقب ابی حنیفة، خوارزمی: ۲۳۶/۱، ۲۴۰؛ مناقب کردی: ۲۴۲/۱.

۴. صفة الصفوة: ۵۳/۳.

۵. حبه: مقداری که با وزن دو شعیر و یک ششم عشر دینار برابر است. المنجد، ذیل مادة «حِب» (م).

۶. تاریخ بغداد: ۱۲۲/۱۰؛ طبقات الحفاظ: ۳۸/۳؛ شذرات الذهب: ۳۰۲/۲.

۷. صفة الصفوة: ۹۸/۲.

- ۷- هاشم (هشم) بن بشیر، ابو معاویه (م ۱۸۳) بیست سال نماز صبح را با وضوی عشا خوانده است.<sup>۱</sup>
- ۸- ابوغیاث، منصور بن معتمر سلمی (م ۱۳۲) تمام شب را با یک رکعت نماز بدون رکوع و سجده به صبح می آورده است.<sup>۲</sup>
- ۹- ابوالحسن اشعری بیست سال نماز صبح را با وضوی عشا می خوانده است.<sup>۳</sup>
- ۱۰- ابوالحسین بن بکار بصری (م ۱۹۹) نماز صبح را با وضوی ثلث اول شب، می خوانده است.<sup>۴</sup>
- ۱۱- حافظ سلیمان بن طرخان تیمی چهل سال نماز صبح و عشا را با یک وضو خوانده است.<sup>۵</sup>
- ۱۲- حافظ ابو خالد، یزید بن هارون چهل و چند سال نماز صبح را با وضوی عشا خوانده است.<sup>۶</sup>
- ۱۳- عبدالواحد بن زید چهل سال نماز صبح را با وضوی عشاء می خوانده است.<sup>۷</sup>
- نکته دیگری که در پاسخ ابن تیمیه باید متذکر بود، این است که «سنت» طبق عقیده برادران سنی ما، تنها با فعل پیامبر اکرم ثابت نمی شود، بلکه با رفتار هر فردی از افراد مسلمان نیز ثابت خواهد شد. بنابراین، چه مانعی دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام کسی باشد که خواندن هزار رکعت نماز را در یک شبانه روز، سنت قرار داده باشد؟ چنانکه باجی، سیوطی، سکتواری و دیگران تصریح کرده اند که نخستین کسی که نماز تراویح<sup>۸</sup> را سنت

۱. دول الاسلام: ۹۱/۱؛ صفة الصفوة: ۶/۳؛ البداية و النهایة: ۱۸۴/۱۰.

۲. صفة الصفوة: ۶۳/۳. ۳. طبقات الاخیار: ۱۷۲/۲.

۴. صفة الصفوة: ۲۴۰/۴.

۵. حلیة الاولیاء: ۲۹/۳؛ صفة الصفوة: ۲۱۸/۳؛ طبقات الحفاظ: ۱۴۲/۱.

۶. طبقات الحفاظ: ۲۹۲/۱؛ صفة الصفوة: ۸/۳.

۷. صفة الصفوة: ۴۳/۳؛ طبقات الاخیار: ۴۰/۱.

۸. تراویح: نمازهای نافله ای است که در شبهای ماه رمضان مستحب است خوانده شود و آن هزار رکعت

است. (م).

قرار داده، عمر بن خطاب بوده که در سال چهاردهم هجری چنین کاری را کرده است<sup>۱</sup> و او اول کسی است که مردم را بر انجام نماز تراویح گرد آورده<sup>۲</sup> و به جا آوردن نوافل با جماعت در ماه رمضان نیز از بدعت‌های اوست.<sup>۳</sup> و همچنین نخستین کسی که شرابخوار را هشتاد تازیانه زده، عمر بن خطاب بوده است<sup>۴</sup> که نظیر اینگونه بدعت‌ها بعداً نیکو شمرده شده و مورد پیروی قرار گرفته است، چنانکه گفته حافظ ابونعیم اصفهانی و خازن و دیگران نیز شاهد دیگری بر عدم انحصار سنت به فعل رسول خداست. آنان می‌گویند: نخستین کسی که نماز را برای مسلمانی که زیر شکنجه کشته شده، سنت قرار داده، خیب بن عدی انصاری بوده است.<sup>۵</sup>

گفتار مورخان درباره سنت معاویه در موضوع ارث و دیه، دلیل دیگری بر عدم انحصار آن نسبت به فعل رسول خدا طبق عقیده آنان است. آنان می‌گویند: این کار معاویه، خلاف سنت پیامبر اکرم و خلفای چهارگانه بعد از آن حضرت است که چون راه پیامبر اکرم را پیروی می‌کردند، روش آنان به نام سنت خلفا معروف شده و مورد پیروی قرار گرفته است.<sup>۶</sup>

همچنین عمل عمر بن عبدالعزیز در مورد سنت قرار دادن رسم تبریک در عیدها دلیل دیگری بر عدم انحصار سنت به فعل رسول خداست.<sup>۷</sup> مگر از پیامبر اسلام به طریق صحیح نیامده است: بر شما باد عمل کردن به سنت و سنت خلفای راشدین هدایت یافته.<sup>۸</sup> اگر آمده، چرا آن را اختصاص به سنتهای خلفایی جز علی می‌دهید و از شمول آن نسبت به سنتهای امیرالمؤمنین علیه السلام منع می‌نمایید؟ برای رفع پندارهای ابن تیمیه و کسانی که پیرو چشم و گوش بسته اویند، شیخ محمد

۱. محاضرة الاوائل ۱۴۹ (چاپ ۱۳۱۱) و ۹۸ (چاپ ۱۳۰۰).

۲. همان ۹۸، (چاپ ۱۳۰۰)؛ شرح المواهب زرقانی: ۱۴۹/۷.

۳. طرح التثريب: ۹۲/۳. ۴. محاضرة الاوائل ۱۱۱ (چاپ ۱۳۰۰).

۵. حلیة الاولیاء: ۱۱۳/۱؛ تفسیر خازن: ۱۴۱/۱.

۶. البداية و النهاية: ۱۳۹/۸ و ۲۳۲/۹. ۷. تاریخ ابن عساکر: ۳۶۵/۲.

۸. مستدرک حاکم: ۹۶/۱.



عبدالحی حنفی رساله‌ای نوشته و نام آن را *اقامة الحجة على أن الاكثار في التعبد ليس ببدعة* گذارده است و در آن نام عده‌ای از صحابه و تابعین را که کوشش فراوان در بندگی خدا داشته و عمرشان را در آن راه نهاده‌اند، ذکر می‌کند. این رساله که به سال ۱۳۱۱ هـ در هند چاپ شده است، دارای فواید زیادی است که نمی‌توان محتوای آن را ناچیز شمرد. او در همان رساله می‌نویسد: خلاصه مطلب که به پیروی از علمای بزرگوار، مورد قبول من نیز می‌باشد، این است که تمام شب را به عبادت مشغول بودن و در شبانه روز یک بار یا چند بار تمام قرآن را خواندن و انجام هزار رکعت نماز یا بیشتر و امثال اینگونه عبادات نه بدعت است و نه در شرع از آن نهی شده، بلکه عملی نیکو و مطلوب است.

اما اینکه گفته شده است که چنین کاری مقدور نیست، منشأ آن کسالت روحی از انجام عبادت زیاد است و کسانی که در تمام عمرشان نشاط انجام چنین عباداتی را ندارند و از رفتار پسندیده و عادات خدایی پارسایان و بندگان خالص خدا به دور و بی بهره‌اند، می‌پندارند که چنین کاری غیر مقدور است، ولی کسانی که شیرینی اطاعت و بندگی خدا را چشیده‌اند، اینگونه اعمال را، جزو امور عادی می‌شمارند.

### مشکل اوراد و ختم‌ها

انسان بررسی‌گر، در طی کتاب‌ها و قاموس‌ها، اعمال زیاد طاقت فرسایی را که بیش از هزار رکعت نماز وقت را اشغال می‌کند، می‌یابد که به افراد معمولی نسبت داده شده و احدی از ابن تیمیه و دیگران، چنان اعمال را منکر نشده و راویان چنان روایاتی را مورد طعن و انکار قرار نداده‌اند و فلسفه آن بسیار روشن است، زیرا انگیزه‌هایی که ایجاب می‌کرده فضایل ائمه علیهم‌السلام را انکار کنند، در آن موارد وجود نداشته است.

اینک گوشه‌ای از آن اعمال را ذیلاً خاطر نشان می‌کنیم:

۱- عویمر بن زید، ابوالدرداء صحابی (م ۳۲) در هر روز صد هزار تسبیح می‌گفته

است.<sup>۱</sup>

- ۲- ابوهریره دوسی صحابی (م ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹) در هر شبی پیش از خواب دوازده هزار مرتبه تسبیح می‌گفته و در هر روز دوازده هزار بار استغفار می‌کرده است.<sup>۱</sup>
- ۳- خالد بن معدان (م ۱۰۳ یا ۱۰۴ یا ۱۰۸) در هر روز غیر از قرآنی که می‌خوانده، چهل هزار تسبیح می‌گفته است.<sup>۲</sup>
- ۴- عمیر بن هانی (م ۱۲۷) در هر روز صد هزار تسبیح می‌گفته است.<sup>۳</sup>
- ۵- ابوحنیفه، پیشوای حنفی‌ها به نماز جمعه می‌رفت و پیش از آن بیست رکعت نماز می‌خوانده و قرآن را ختم می‌کرده است.<sup>۴</sup>
- ۶- یعقوب بن یوسف، ابوبکر مطوعی (م ۲۸۷) در هر روز - و طبق نسخه دیگر، در هر شب - سوره توحید را سی و یک هزار بار یا چهل و یک هزار بار می‌خوانده است<sup>۵</sup> و تردید در این باره از جعفر راوی بوده است.
- ۷- جنید قواریری (م ۲۹۸) هر روز سیصد رکعت و به قول ابن جوزی چهارصد رکعت نماز می‌خوانده و سیصد هزار تسبیح می‌گفته است.<sup>۶</sup>
- ۸- فقیه حرم، امام محمد هر روز شش هزار مرتبه قل هو الله احد می‌خوانده و این قسمتی از اوراد او بوده است.<sup>۷</sup>
- ۹- شیخ احمد زواوی (م ۹۲۲) هر روز و شب بیست هزار مرتبه تسبیح می‌گفته و چهل هزار مرتبه صلوات بر پیغمبر می‌فرستاده است.<sup>۸</sup>
- ۱۰- محمد بن سلیمان جزولی هر روز چهارده هزار مرتبه بسم الله می‌گفته است.<sup>۹</sup>

۱. البداية و النهایة: ۱۱۰/۸، ۱۱۲؛ شذرات الذهب: ۱۷۳/۱.

۲. حلیة الاولیاء: ۲۱۰/۵؛ خلاصة التهذیب: ۸۸؛ دول الاسلام: ۵۴/۱.

۳. صفة الصفوة: ۱۶۳/۴؛ میزان الاعتدال: ۳۰۵/۲؛ تهذیب التهذیب: ۱۵۰/۸؛ شذرات الذهب: ۱۷۳/۱.

۴. مناقب ابی حنیفة، خوارزمی: ۲۴۰/۱؛ مناقب کردی: ۲۴۴/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۲۸۹/۱۴؛ البداية و النهایة: ۸۴/۱۱؛ المنتظم: ۲۶/۶.

۶. المنتظم: ۱۰۶/۶؛ صفة الصفوة: ۲۳۵/۲؛ البداية و النهایة: ۱۱۴/۱۱؛ تاریخ بغداد: ۲۴۲/۷.

۷. طبقات الاخیار: ۱۷۰/۲. ۸. شذرات الذهب: ۱۰۷/۸.

۹. نیل الابتهاج: ۳۱۷.

۱۱- عبدالعزیز مقدسی می‌گوید: از روز بلوغم تا کنون حسابم را رسیدم، دیدم لغزشهایم بیش از سی و شش تا نیست و برای هر لغزشی صد هزار مرتبه استغفرالله گفتم و هزار رکعت نماز خواندم و در هر رکعتی یک ختم قرآن نمودم.<sup>۱</sup>

تو می‌دانی که هزار رکعت نماز شامل هشتاد و سه هزار کلمه است، زیرا رکعت اول نماز از تکبیره الاحرام تا سجده تین، مجموع کلماتش ۶۹ کلمه می‌شود و هر گاه همین رکعت هزار مرتبه خوانده شود، می‌شود شصت و نه هزار کلمه و از رکعت دوم، چون تکبیره الاحرام ندارد، هزار کلمه خارج می‌شود، پس مجموع کلماتش می‌شود شصت و هشت هزار کلمه و هنگامی که کلمات تشهد را طبق مسلک شیعه و سلام را که عبارت است از: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، به آن بیفزاییم، می‌شود پانزده هزار کلمه؛ در این صورت، مجموع کلماتش می‌شود هشتاد و سه هزار کلمه که ۵۰۵۷ کلمه از مجموع کلمات قرآن بیشتر است. پس اعمال یاد شده را با هزار رکعت نماز مقایسه کن، تا ببینی که چقدر بر آن فزونی دارد؟ اما دوستی نسبت به صاحب اوراد یاد شده، به او اجازه می‌دهد که آن را ممکن بداند، ولی دشمنی با خاندان پیغمبر موجب می‌شود که آن را غیر ممکن بشمارد.

اما سخن ابن تیمیه در پایان گفتارش در این باره که عثمان تمام قرآن را در یک رکعت از نمازش می‌خوانده، مطلبی است که از موضوع بحث خارج است. ابن تیمیه آن را به خاطر این آورده که فضیلت امام را با فضیلتی از عثمان مقابله کند، غافل از اینکه اشکالی را که بر نماز ائمه علیهم السلام وارد کرده بود، بر عمل عثمان نیز وارد خواهد بود، زیرا اولاً چنین عملی طبق پندار او، مخالف با سنت است، چون ثابت نشده که رسول خدا تمام قرآن را در یک رکعت از نماز خوانده باشد. ثانیاً چنین عملی از حد امکان خارج است، زیرا کلمات قرآن ۷۷۹۳۴ است و بنا به قول عطاء بن یسار ۷۷۴۳۹ کلمه است.<sup>۲</sup> در هر صورت، این یک رکعت نماز عثمان یا باید بین مغرب و عشا واقع شده باشد و یا بعد از عشا تا صبح و در هر دو صورت، خواندن تمام قرآن در یک رکعت نماز، غیر ممکن

۲. تفسیر قرطبی: ۵۷/۱؛ اتقان سیوطی: ۱۲۰/۱.

۱. صفة الصفة: ۲۱۹/۴.

خواهد بود. از سوی دیگر نیز بخاری و مسلم، از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند که آن حضرت به عبدالله بن عمر فرموده است: قرآن را در هفت روز بخوان، نه بیشتر و نیز به طریق صحیح از آن حضرت روایت شده است که فرمود: کسی که قرآن را کمتر از سه روز بخواند، از آن چیزی نمی‌فهمد. به علاوه، عثمان از زمره کسانی به شمار آمده که در هر هفته یک ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۱</sup>

مسئله ختم قرآن، در کتاب‌های علمای اهل سنت به قدری پیچیده و گوناگون نقل گردیده که خود مشکلی شده و شعبه‌ای از ابهام و تاریکی را به وجود آورده است. آنان در کتب خود آورده‌اند: بعضی از مسلمانان تمام قرآن را در یک رکعت نماز، بین ظهر و عصر یا مغرب و عشا و یا غیر اینها می‌خوانده‌اند و افراد زیر را در این زمره به شمار آورده‌اند:

۱- عثمان بن عفان اموی که تمام قرآن را در یک رکعت نماز، در شب می‌خوانده است.<sup>۲</sup>

۲- تمیم بن اوس داری صحابی که تمام قرآن را در یک رکعت نماز می‌خوانده است.<sup>۳</sup>

۳- سعید بن جبیر که از تابعین بوده و در سال ۹۵ هجری وفات یافته است.<sup>۴</sup>

۴- منصور بن زاذان (م ۱۳۱) تمام قرآن را گاهی بین ظهر و عصر و گاهی بین مغرب و عشا می‌خوانده است. هشام می‌گوید: در کنار منصور نماز می‌خواندم، شنیدم که میان نماز مغرب و عشا دو بار قرآن را ختم کرد و بار سوم به سوره‌های طس رسیده بود که نماز عشا شروع شد. در آن وقت مردم در ماه رمضان نماز عشا را تا گذشتن یک ربع از شب به تأخیر می‌انداختند. و او بین ظهر و عصر نیز یک ختم قرآن می‌کرده است، و در خلاصه التهذیب آمده: در روز یک ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۵</sup>

۱. تذکار قرطبی ۷۶؛ احیاء العلوم: ۲۶۱/۱؛ خزینة الاسرار ۷۷.

۲. حلیة الاولیاء: ۵۷/۱.

۳. صفة الصفوة: ۳۱۰/۱.

۴. حلیة الاولیاء: ۷۳/۴.

۵. حلیة الاولیاء: ۵۷/۳؛ صفة الصفوة: ۴/۳؛ طبقات الحفاظ: ۱۳۴/۱؛ دول الاسلام: ۹۷/۱؛ شذرات

الذهب: ۳۵۵/۱.

- ۵- ابوالحجاج مجاهد (م ۱۳۲)، چنانکه از ابن ابی داود نقل شده است.<sup>۱</sup>
- ۶- ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای حنفی‌ها مدت سی سال شب زنده داری می‌کرده و تمام قرآن را در یک رکعت نماز به پایان می‌آورده است.<sup>۲</sup>
- ۷- یحیی بن سعید قطان (م ۱۹۸).<sup>۳</sup>
- ۸- حافظ ابواحمد محمد بن احمد عسال (م ۳۴۹).<sup>۴</sup>
- ۹- ابو عبدالله محمد بن حقیف شیرازی (م ۳۷۱) چه بسا تمام قرآن را در یک رکعت نماز می‌خوانده است.<sup>۵</sup>
- ۱۰- جعفر بن حسن درزیجانی (م ۵۰۶) دارای ختمهای زیادی از قرآن است که هر کدام از آن را در یک رکعت نماز می‌خوانده است.<sup>۶</sup>
- بعضی نیز تمام قرآن را در یک روز ختم می‌کرده‌اند و از آن گروهند کسانی که ذیلاً نامبرده می‌شوند:
- ۱- سعد بن ابراهیم زهری (م ۱۲۷).<sup>۷</sup>
- ۲- ابویبکر، ابن عیاش اسدی کوفی (م ۱۹۳).<sup>۸</sup>
- ۳- ابوالعباس، محمد بن شاذل نیشابوری (م ۳۱۱).<sup>۹</sup>
- ۴- ابو جعفر کتانی تمام قرآن را تا ظهر ختم می‌کرده است.<sup>۱۰</sup>
- ۵- ابوالعباس آدمی (م ۳۹۰) در غیر از ماه رمضان روزی یک ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۱۱</sup>

---

۱. الفتاوی الحدیثیة: ۴۴. ۲. مناقب ابی حنیفة، قاری ۴۹۴.  
 ۳. تاریخ بغداد: ۱۴/۱۴۱. ۴. طبقات الحفاظ: ۳/۹۷.  
 ۵. مفتاح السعادة: ۲/۱۷۷. ۶. شذرات الذهب: ۴/۱۶.  
 ۷. دول الاسلام: ۱/۶۶. صفة الصفوة ۱۱۳ آمده است: در هر شبانه روز.  
 ۸. البداية و النهایة: ۱۰/۲۲۴؛ تهذیب التهذیب: ۱۲/۳۶.  
 ۹. شذرات الذهب: ۲/۲۶۳. ۱۰. حلیة الاولیاء: ۱۰/۳۴۳.  
 ۱۱. المنتظم: ۶/۱۶۰؛ صفة الصفوة: ۲/۲۵۱؛ شذرات الذهب: ۲/۲۵۷.

- ۶- احمد بن حنبل، امام حنبلی‌ها (م ۲۴۱).<sup>۱</sup>
- ۷- بخاری، صاحب صحیح بخاری (م ۲۵۶).<sup>۲</sup>
- ۸- شافعی، امام شافعی‌ها (م ۲۰۴) در غیر ماه رمضان روزی یک ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۳</sup>
- ۹- محمد بن یوسف، ابو عبدالله بنّاء (م ۲۸۶).<sup>۴</sup>
- ۱۰- محمد بن علی کرخی (م ۳۴۳).<sup>۵</sup>
- ۱۱- ابوبکر بن حدّاد مصری شافعی (م ۳۴۴ یا ۳۴۵).<sup>۶</sup>
- ۱۲- حافظ ابن عساکر (م ۳۷۱) در ماه رمضان روزی یک ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۷</sup>
- ۱۳- خطیب بغدادی، صاحب تاریخ بغداد (م ۴۶۳).<sup>۸</sup>
- ۱۴- احمد بن احمد بن سبیبی، ابو عبدالله قصری (م ۴۳۹).<sup>۹</sup>
- ۱۵- شیخ احمد بخاری در هر روز یک ختم قرآن می‌کرده و یک ثلث نیز بر آن می‌افزوده است.<sup>۱۰، ۱۱</sup>
- برخی دیگر در هر شب یک ختم قرآن می‌کردند و از این گروه‌اند:
- ۱- علی بن عبدالله ازدی تابعی در ماه رمضان، هر شب یک ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۱۲</sup>
- ۲- قتاده، ابو الخطاب بصری (م ۱۱۷) در دهه ماه رمضان چنین می‌کرده است.<sup>۱۳</sup>

- 
۱. مناقب احمد، ابن جوزی ۲۸۷.
۲. تاریخ بغداد: ۱۲/۲.
۳. صفة الصفوة: ۱۴۵/۲؛ طبقات الاخیار: ۳۳/۱.
۴. المنتظم: ۲۴/۶.
۵. البداية و النهایة: ۲۲۸/۱۱؛ المنتظم: ۳۷۶/۶.
۶. دول الاسلام: ۱۶۷/۱؛ طبقات الحفاظ: ۱۰۸/۳، و در مصادر دیگر شبانه روز آمده است.
۷. شذرات الذهب: ۲۳۹/۴.
۸. تاریخ ابن عساکر: ۴۱۰/۱۰.
۹. تاریخ بغداد: ۴/۴.
۱۰. طبقات الاخیار: ۱۷۰/۴.
۱۱. عده زیادی را یافتیم که هر روز یک ختم قرآن می‌کردند و به خاطر اختصار از ذکر نام آنها خودداری نمودیم.
۱۲. تهذیب التهذیب: ۳۵۸/۷.
۱۳. صفة الصفوة: ۱۸۲/۳.

- ۳- وکیع بن جراح (م ۱۹۷).<sup>۱</sup>
- ۴- بخاری، صاحب کتاب صحیح بخاری (م ۲۵۶) در ماه رمضان، هر شب یک ختم قرآن می کرده است.<sup>۲</sup>
- ۵- عطاء بن سائب ثقفی (م ۱۳۶).<sup>۳</sup>
- ۶- علی بن عیسی حمیری در تمام شب ها یک ختم قرآن می کرده است.<sup>۴</sup>
- ۷- ابونصر عبدالملک بن احمد (م ۴۷۲).<sup>۵</sup>
- ۸- حافظ ابو عبدالرحمن قرطبی (م ۲۰۶) در هر شب تمام قرآن را ضمن ۱۳ رکعت نماز ختم می کرده است.<sup>۶</sup>
- ۹- شافعی، پیشوای شافعی ها در غیر ماه رمضان، در هر شب یک ختم قرآن می کرده است.<sup>۷</sup>
- ۱۰- حسین بن صالح بن حی (م ۱۶۷).<sup>۸</sup>
- ۱۱- زبید بن حارث.<sup>۹</sup>
- ۱۲- ابوبکر بن عیاش چهل سال، هر شب یک بار قرآن را ختم می کرده است.<sup>۱۰</sup>  
برخی در هر شبانه روز، یک ختم قرآن می کرده اند و از این گروهند:
- ۱- سعد بن ابراهیم، ابواسحاق مدنی (م ۱۲۷).<sup>۱۱</sup>
- ۲- ثابت بن اسلم بنائی (م ۱۲۷).<sup>۱۲</sup>
- ۳- جعفر بن مغیره تابعی.<sup>۱۳</sup>
- 
۱. دول الاسلام: ۹۶/۱؛ تاریخ بغداد: ۴۷۰/۱۳؛ تهذیب التهذیب: ۱۲۹/۱۱.
۲. البدایة و النهایة: ۲۶/۱۱.
۳. خلاصة التهذیب: ۲۲۵.
۴. طبقات القراء: ۵۶۰/۱.
۵. المنتظم: ۳۲۴/۸.
۶. طبقات الحفاظ: ۱۸۵/۲.
۷. تاریخ بغداد: ۶۳/۲.
۸. طبقات الاخیار: ۵۰/۱.
۹. حلیة الاولیاء: ۱۸/۵.
۱۰. تاریخ بغداد: ۴۰۷/۱.
۱۱. صفة الصفوة: ۸۲/۳.
۱۲. حلیة الاولیاء: ۳۲۱/۲؛ طبقات الحفاظ: ۱۱۸/۱.
۱۳. تاریخ ابن عساکر: ۷۹/۴.

- ۴- عمر بن حسین جمحی.<sup>۱</sup>
  - ۵- ابومحمد، عبدالرحمن لخمی شافعی (م ۵۸۷).<sup>۲</sup>
  - ۶- ابوالفرج بن جوزی (م ۵۹۰).<sup>۳</sup>
  - ۷- قاضی فاضل، ابوعلی عبدالرحیم مصری (م ۵۹۶).<sup>۴</sup>
  - ۸- ابوالحسن مرتضی (م ۶۳۴).<sup>۵</sup>
  - ۹- محمود بن عثمان حنبلی (م ۶۰۹).<sup>۶</sup>
  - ۱۰- ام حبّان سلمیّه.<sup>۷</sup>
- اسامی کسانی هم که در شبانه روز دو ختم قرآن می‌کرده‌اند، عبارت است از:
- ۱- سعید بن جبیر که از تابعان بوده، دو ختم قرآن و نصف در نمازی که در خانه خدا خوانده، کرده است.<sup>۸</sup>
  - ۲- منصور بن زاذان (م ۱۳۱) چنانکه قبلاً گفته شد، در شبانه روز دو ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۹</sup>
  - ۳- ابو حنیفه، پیشوای حنفی‌ها در ماه رمضان، هر شبانه روز دو ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۱۰</sup>
  - ۴- شافعی، پیشوای شافعی‌ها در ماه رمضان چنین می‌کرده است، آنهم در نماز.<sup>۱۱</sup>
  - ۵- حافظ عراقی در نماز جماعت ماه رمضان، دو ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۱۲</sup>

- 
- |  |   |
|--|---|
| ۱. تهذیب التهذیب: ۴۳۴/۷.   | ۲. شذرات الذهب: ۲۸۹/۴.                        |
| ۳. البداية و النهاية: ۹/۱۳.  | ۴. همان: ۲۴/۱۳.                               |
| ۵. شذرات الذهب: ۱۶۸/۵.   | ۶. شذرات الذهب: ۲۹/۵.                         |
| ۷. صفة الصفوة: ۲۵/۴.   | ۸. البداية و النهاية: ۹۸/۹؛ صفة الصفوة: ۴۳/۳. |
| ۹. صفة الصفوة: ۴/۳. قسطلانی در ارشاد الساری: ۳۶۵/۳ می‌نویسد: او بین نماز مغرب و عشاء دو ختم قرآن می‌کرده و در ختم سوم به «طواسین» که می‌رسیده، وقت نماز عشاء می‌شده است. |   |
| ۱۰. التذکار ۷۴؛ مناقب ابی حنیفة، قاری ۴۹۳، ۴۹۴.  |   |
| ۱۱. المواهب اللدنیة. در صفة الصفوة: ۱۴۵/۲ آمده است: او در ماه رمضان شصت ختم قرآن می‌کرده غیر از آنچه که در نماز می‌خوانده است.   |   |
|  | ۱۲. شرح المواهب، زرقانی: ۴۲۱/۷.               |



- ۶- ابو عبدالله، محمد بن عمر قرطبی.<sup>۱</sup>
- ۷- سید محمد منیر (م حدود ۹۳۰).<sup>۲</sup>
- ۸- شیخ عبدالحلیم منزلاوی (م حدود ۹۳۰).<sup>۳</sup>
- بعضی نیز در یک شب دو ختم قرآن می کرده‌اند، از قبیل:
- ۱- حافظ تقی الدین ابوبکر بن محمد بلاطنسی شافعی (م ۹۳۶) در هر شب از ماه رمضان دو ختم قرآن می کرده است.<sup>۴</sup>
- ۲- احمد بن رضوان بن جالینوس (م ۴۲۳) شب را تا پیش از طلوع فجر، دو ختم قرآن می کرده است.<sup>۵</sup>
- برخی هم در شبانه روز سه ختم قرآن می کرده‌اند و از این گروهند:
- ۱- کرزبن ویره کوفی که در هر شبانه روز، سه ختم قرآن می کرده است.<sup>۶</sup>
- ۲- حافظ زهیر بن محمد بن قمیر بغدادی (م ۲۶۸) در ماه رمضان چنین می کرده است.<sup>۷</sup>
- ۳- ابوالعباس بن عطاء آدمی (م ۳۰۹) در ماه رمضان، سه ختم قرآن می کرده است.<sup>۸</sup>
- ۴- قاضی مصری، سلیم بن عنز تجیبی. عینی می نویسد: او در شب سه ختم قرآن می کرده<sup>۹</sup> و ابو عبید نیز این را نقل کرده است. ابن کثیر هم در تاریخ خود نقل می کند که او هر شب، چه در نماز و چه در غیر آن، سه مرتبه قرآن را ختم می کرده است.<sup>۱۰</sup>
- ۵- عبدالرحمن بن هبة الله یمانی (م ۸۲۱) در روز زمستانی، افزون بر سه ختم کامل، ثلث قرآن را نیز خوانده است.<sup>۱۱</sup>

۱. الدبیاج المذهب: ۲۴۵.
۲. طبقات الاخیار: ۱۱۸/۲.
۳. همان: ۱۲۱/۲.
۴. شذرات الذهب: ۲۱۳/۸.
۵. تاریخ بغداد: ۲۶۱/۴.
۶. صفة الصفوة: ۱۲۳/۲ و ۶۷/۳؛ الاصابة: ۳۲۱/۳.
۷. تاریخ بغداد: ۴۸۵/۸؛ المنتظم: ۴/۵.
۸. تاریخ بغداد: ۲۷/۵؛ المنتظم: ۱۶۰/۶؛ البداية و النهایة: ۱۴۴/۱۱.
۹. عمدة القاری: ۳۴۹/۹.
۱۰. البداية و النهایة: ۱۱۸/۹.
۱۱. شذرات الذهب: ۱۵۱/۷.

افرادی هم در یک روز چهار بار قرآن را ختم کرده‌اند که از این گروهند:

۱- ابوقیصه محمد بن عبدالرحمن ضبی (م ۲۸۲) می‌گوید: امروز چهار بار قرآن را تا به آخر خواندم و اینک برای بار پنجم به سوره براءت رسیدم که مؤذن اذان نماز عصر گفت.<sup>۱</sup>

۲- علی بن ازهر، ابوالحسن لاحمی بغدادی مقری (م ۷۰۷) روزی در محضر گروهی از قراء که از آنها در این باره گواهی گرفته بود، چهار بار قرآن را ختم کرد، مگر یک هفتم آن را.<sup>۲</sup>

برخی بین مغرب و عشا پنج ختم قرآن می‌کرده‌اند:

شعراوی<sup>۳</sup> می‌گوید: روزی سرورم ابوالعباس مصری حریشی (م ۹۴۵) وارد شد و بعد از نماز مغرب تا هنگام عشا در کنارم نشست و من شاهد بودم که پنج ختم قرآن نمود و من این قضیه را برای سرور دیگرم، علی مرصفی (م ۹۳۰) نقل کردم و او گفت: پسر، من در حال سلوک، سیصد رکعت نماز خواندم و در یک شبانه روز شصت ختم قرآن کردم که هر درجه‌ای یک ختم قرآن بوده است.<sup>۴</sup>

بعضی دیگر در یک شبانه روز هشت ختم قرآن و یا بیشتر می‌کرده‌اند، از قبیل:

۱- سید ابن کاتب. نووی می‌گوید: بعضی از مسلمانان در شبانه روز، هشت ختم قرآن می‌کرده‌اند، مانند: سید ابن کاتب صوفی، رضی الله عنه<sup>۵</sup>، و نازلی نیز او را از این گروه به شمار آورده و گفته است که او چهار ختم قرآن در روز و چهار ختم قرآن هم در شب می‌کرده و گویا این کار بر اساس طی لسان و بسط زمان صورت می‌گرفته است.<sup>۶</sup>

صاحب کتاب التوضیح می‌گوید: بیشترین رقم ختم قرآن در شبانه روز که ما از آن آگاهی داریم، هشت ختم قرآن است. سلمی هم می‌گوید: از شیخ ابوعثمان مغربی شنیدم

۱. تاریخ بغداد: ۳۱۵/۲؛ المنتظم: ۱۵۶/۵. ۲. طبقات القراء: ۵۲۶/۱.

۳. شیخ عبدالوهاب بن احمد شعراوی شافعی، پیشوا و فقیه و محدث و اصولی است که در سال ۹۷۳هـ

وفات یافته است. ۴. شذرات الذهب: ۷۵/۸.

۵. ارشاد الساری: ۱۹۹/۷ و ۳۶۹/۸؛ الفتاوی الحدیثیه ۴۳.

۶. خزینة الاسرار ۷۸.

که می‌گفت: ابن کاتب در روز چهار و در شب نیز چهار ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۱</sup>  
 ۲- شیخ عبدالحی حنفی می‌گوید: یکی از آنان علی بن ابی طالب است که در هر روز، چنانکه برخی از شارحان صحیح بخاری نقل کرده‌اند، هشت ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۲</sup>  
 ۳- بکر بن سهیل دمیاطی (م ۲۸۹) می‌گوید: صبح جمعه‌ای از خواب برخاستم و تا عصر همان روز، هشت ختم قرآن نمودم.<sup>۳</sup>

قسطلانی می‌گوید: ابوطاهر مقدسی را در سال ۸۶۷ هـ در قدس دیدم و از او شنیدم که در شبانه روز بیش از ده ختم قرآن می‌کرده است.<sup>۴</sup> از این بالاتر شیخ الاسلام برهان بن ابی شریف که خدا از علمش همگان را بهره‌مند سازد، از او برابم نقل کرد که در شبانه روز پانزده ختم قرآن می‌کرده و این امر حقیقتی است که جز از طریق فیض الهی نمی‌شود به آن نایل گردید.

همو می‌گوید: در کتاب ارشاد خواندم که شیخ نجم الدین اصفهانی مردی از یمن را هنگام طواف دید که تمام قرآن را در یک دور و یا هفت دور از طواف خوانده است و این توفیقی است که جز از طریق فیض الهی و مدد ربانی نمی‌توان بدان دست یافت.<sup>۵</sup>

غزالی می‌گوید: کرز بن وبره که در مکه اقامت داشت، در هر روز هفتاد هفت بار و در هر شب هفتاد هفت بار دور خانه خدا طواف می‌کرد و در هر شبانه روز دو ختم قرآن می‌نمود<sup>۶</sup> و چون آن را حساب کردند، ده فرسخ شد، و با هر هفت بار طواف دو رکعت نماز می‌خوانده که مجموعاً در شبانه روز دویست و هشتاد رکعت نماز و دو ختم قرآن و ده فرسخ راه رفتن می‌شود.<sup>۷</sup>

نازلی می‌گوید: از شیخ موسی سدرانی که از اصحاب شیخ ابومدین مغربی است، نقل شده که او در شبانه روز هفتاد هزار ختم قرآن می‌کرده است؛ وی بعد از بوسیدن

۲. اقامة الحجّة ۷.

۱. عمدة القاری: ۳۴۹/۹.

۳. ذهبی در میزان الاعتدال، جلد یکم این مطلب را آورده است.

۴. ارشاد الساری: ۱۹۹/۷ و ۳۹۶/۸.

۵. ارشاد الساری: ۱۹۹/۷.

۶. در صفحات پیش گذشت که او در شبانه روز سه ختم قرآن می‌کرده است.

۷. احیاء العلوم: ۳۱۹/۱.

حجر الاسود قرآن را شروع می‌کرده و در محاذات باب آن را تمام می‌نموده است و از لحاظ خواندن هم طوری قرآن را قرائت می‌کرده که برخی از اصحاب آن را حرف به حرف می‌شنیده‌اند.<sup>۱</sup>

همو گوید: شیخ ابو مدین مغربی یکی از سه اوتادی است که هر روز هفتاد هزار مرتبه قرآن را ختم می‌کرده‌اند.<sup>۲</sup>

بخاری از ابوهریره و او از رسول خدا نقل کرده که فرمود: قرآن بر حضرت داود سبک آمد، تا جایی که فرمان داد مرکوبش را زین کنند و پیش از زین شدن تمام قرآن را می‌خواند.<sup>۳</sup>

قسطلانی در شرح این حدیث گفته است<sup>۴</sup>: گاهی زمان کم، دارای برکت زیاد است؛ در نتیجه، در آن عمل زیاد واقع می‌شود و این حدیث دلالت می‌کند که خداوند متعال برای هر کسی از بندگان شایسته‌اش که بخواهد زمان<sup>۵</sup> را چونان مکان درمی‌نوردد.

اینها که گفته شد، جز افسانه‌های گذشتگان و بیهوده‌گویی‌های پیشینیان نیست که دستهای اوهام آنها را نوشته است. با آنکه همه اینها در برابر چشم‌های ابن تیمیه و پیروانش قرار داشته، اما از هیچکدام از آنان کوچک‌ترین صدایی در نیامده است و به هیچ وجه اعتراضی نکرده‌اند، در صورتی که شایسته بود چنین افسانه‌ها و مطالب بی‌اساسی در کتب افسانه نوشته شود، نه در کتاب‌های علمی و اسلامی، یا در گودال‌های بیابان‌ها دفن گردد و یا در میان دریاها افکنده شود. و اسفا بر این کتاب‌های بزرگی که شامل چنین خرافات و موهومات است! وای بر آن بزرگانی که در برابر این موهومات، سرتعظیم فرود آورده و آنها را شایسته نقل در کتاب‌هایشان دانسته‌اند! اگر ابن تیمیه می‌دانست که دقت کامل در این باره، چهره واقعی این شرمندگی را برای کسانی که بعداً

۱. خزینة الاسرار ۷۸. نیز رک: احیاء العلوم و شرح المشکاة.

۲. همان ۱۸۰. ۳. صحیح بخاری: ۱۰۱/۱ و ۱۶۴/۲.

۴. ارشاد الساری: ۳۹۶/۸.

۵. شایسته بود اینطور گفته شود: زبان را می‌پیچد یا زمان را بسط می‌دهد.

می آیند، آشکار می سازد، هر آینه در این باره سکوت می کرد و از نماز امیرالمؤمنین و امام حسین و حضرت زین العابدین علیه السلام صرف نظر می کرد و با ایراد گرفتن از آن، گرد عار و ننگ نمی گردید. اگر می گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، تو هم بشنو و به حال ما بنگر، هر آینه برای آنان بهتر و راست تر بود.<sup>۱</sup>



## محدث در اسلام

تمام مسلمانان اتفاق دارند که در امت اسلام همانند امم پیشین، افرادی هستند که به آنها محدث می‌گویند. پیامبر بزرگوار اسلام، چنانکه در صحاح و مسانید از طرق عامه و خاصه آمده، از این واقعیت خبر داده است.

محدث، کسی است که فرشته با او سخن می‌گوید بدون آنکه پیامبر باشد، یا آنکه فرشته را ببیند، یا آنکه در او دانشی به طریق الهام و مکاشفه از مبدأ اعلیٰ ایجاد شود، یا آنکه در قلبش حقایقی که بر دیگران مخفی است، پدید آید و یا معانی دیگری که ممکن است از آن اراده نمود.

بنابراین، بودن چنین کسی در میان امت اسلام، مورد اتفاق تمام فرقه‌های اسلامی است، نهایت آنکه اختلاف در تشخیص و شناخت اوست. شیعه، علی و فرزندان گرامی‌اش را که امامان بعد از او هستند، محدث می‌دانند و اهل سنت عمر بن خطاب را. اینک به نمونه‌هایی از نصوص دو طایفه ذیلاً توجه فرمایید:

### نصوص اهل سنت درباره محدث

بخاری در باب مناقب عمر بن خطاب از ابوهریره و او از رسول خدا آورده است که

آن حضرت فرمود: قطعاً در میان بنی اسرائیل که پیش از شما زندگی می‌کردند، مردانی بودند که با آنها سخن گفته می‌شد، بدون آنکه پیامبر باشند؛ پس اگر در میان امتم کسی از آنان وجود داشته باشد، او عمر بن خطاب است. ابن عباس گفته است: من نبی و لا محدث<sup>۱</sup>.

قسطلانی می‌گوید: اینکه رسول خدا فرموده است: اگر در میان امتم، کسی از آنان باشد، این کلام و شرط را از روی تردید نگفته است، بلکه به عنوان تأکید فرموده است، چنانکه می‌گویی: اگر دوستی برابم باشد، او فلانی است. منظور این نیست که او هیچ دوستی ندارد، بلکه اختصاص دادن کمال صداقت به اوست و هنگامی که ثابت شد که چنین حقیقتی در میان غیر امت اسلام وجود داشته، پس بودنش در این امت برتر، سزاوارتر خواهد بود. همو در شرح گفته ابن عباس می‌گوید: این گفته تنها برای ابوذر ثابت شده و پیش دیگران جمله «و لا محدث» ثابت نشده است و این کلمه را سفیان بن عیینه در اواخر جامع خود آورده و عبد بن حمید گفته است: ابن عباس چنین قرائت می‌کرده: و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدث<sup>۲</sup>.

بخاری بعد از حدیث غار از ابهریره همین حدیث را بدون اتصال سند چنین آورده است: پیش از شما در امتهای پیشین، افراد محدثی بوده‌اند که اگر در میان امتم از آنها کسی باشد، او عمر بن خطاب است<sup>۳</sup>.

قسطلانی می‌گوید: بخاری گفته است: محدث کسی است که بدون داشتن منصب نبوت، حقایق بر زبانش جاری می‌شود. خطابی گفته است: چیزی در نفسش واقع می‌شود، گویا که به او خبری داده شده است. در این حال، گمان می‌برد و به حق

۱. صحیح البخاری: ۱۹۴/۲.

۲. یعنی بنا به گفته ابن عباس محدث در قرآن کریم، سوره حج ۵۲/۲۲ نیز یاد شده است، در صورتی که تنها طبق قرائت او کلمه محدث در آیه آمده است، و گرنه آیه موجود در قرآن چنین است: و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی إلا اذا تمئی...، و کلمه محدث ندارد. (م)

۳. ارشاد الساری شرح صحیح البخاری: ۹۹/۶.

۴. صحیح البخاری: ۱۷۱/۲.



می‌رسد، می‌پندارد و درست در می‌آید و این مقام ارجمند، از منازل اولیاست. همو در شرح جمله «اگر در میان امتم...» می‌گوید: این گفته رسول خدا بر سیبل توقع است، گویا او آگاهی نداشته که چنین چیزی واقع خواهد شد، ولی واقع گردید<sup>۱</sup> و داستان یا ساریة الجبل<sup>۲</sup> و نظیرش مشهور است.<sup>۳</sup>

مسلم در صحیحش در باب فضایل عمر از عایشه و او از پیامبر اکرم آورده است که در امتهای پیش از شما افراد محدث بوده‌اند و اگر در میان امتم کسی از آنان باشد، قطعاً او عمر بن خطاب است.

ابن وهب می‌گوید: منظور از محدث، کسی است که به او الهام شده باشد. ابن جوزی بعد از نقل این روایت می‌گوید: این روایت مورد اتفاق همه است و ابوجعفر طحاوی به طرق مختلف از عایشه و ابوهریره آن را آورده است و قرائت ابن عباس را در باره پنجاه و دومین آیه سوره حج چنین نقل کرده: و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث و گفته است: محدث یعنی الهام شده. آنگاه می‌افزاید: عمر، رضی الله عنه، آنچه را که می‌گفته، از روی الهام بوده است و از این قبیل است خبری که انس بن مالک آن را از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: در سه مورد خدا با من توافق داشته است و یا من با خدا موافقت کرده‌ام:

- ۱- گفتم: ای رسول خدا، ای کاش مقام ابراهیم را برای خود مصلاً قرار می‌دادیم. فوراً این آیه نازل شد: واتخذوا من مقام ابراهیم مصلى.<sup>۴</sup>
- ۲- گفتم: ای پیامبر خدا، افراد خوب و بد بر زنان شما وارد می‌شوند، خوب است که به آنها دستور دهی که خود را بپوشانند. پس از چندی آیه حجاب نازل گردید.
- ۳- زنان آن حضرت نسبت به او اظهار غیرت کردند، گفتم: امید است خدایم چنانچه

۱. میان این گفته با گفته سابق که «اگر» را برای تأکید دانسته نه تردید، تناقض آشکاری است.

۲. در صفحات بعد، در مناقب عمر خواهد آمد که این داستان ساختگی و دروغ است.

۴. بقرة ۲/۱۲۵.

۳. ارشاد الساری: ۵/۴۳۱.

طلاقتان بدهد، زن‌هایی بهتر از شما نصیبش فرماید، آنگاه همین آیه نازل گردید.<sup>۱</sup> اگر اینگونه مطالب از قبیل الهام باشد، پس فاتحهٔ اسلام را باید خواند. آنان چقدر از شناخت حقیقت مناقب جاهلند که حوادث لرزاننده‌ای چون حادثهٔ فوق را جزو فضایل می‌شمارند، در صورتی که اگر خوب تعقل می‌کردند، می‌باید اینگونه گفتار را از عمر نپذیرند و آن را نادرست بدانند، زیرا این گفته مقام نبوت را پایین می‌آورد و منقصتی برای پیامبر اسلام به شمار می‌رود.

نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید: علما دربارهٔ معنی «محدّثون» اختلاف کرده‌اند. ابن وهب گفته است: محدّثون کسانی هستند که به آنها الهام شده باشد. برخی گفته‌اند: آنان کسانی هستند که چون دربارهٔ چیزی فکر می‌کنند، نظرشان صائب است؛ گویا که آنها ابتدا خبردار می‌شوند، آنگاه فکر می‌کنند. برخی دیگر نیز گفته‌اند: فرشتگان با آنها سخن می‌گویند. در روایتی هم آمده است: با آنها سخن گفته شده است.

بخاری گفته است: آنان کسانی هستند که حقیقت بر زبان‌شان جاری می‌شود و قسمتی از کرامات اولیا از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

حافظ محب الدین طبری گفته است: معنی «محدّثون» با آنکه خدا داناتر است، کسانی هستند که حقیقت به آنها الهام شده باشد. ممکن است که این کلمه به معنی ظاهری‌اش گرفته شود که عبارت است از کسانی که فرشتگان به آنها حدیث می‌گویند، اما نه از راه وحی، بلکه به طریقی که به آن اسم حدیث اطلاق می‌شود و این خود فضیلت بزرگی است.<sup>۲</sup>

قرطبی در تفسیر خود آورده است که ابن عطیه گفت: ابن عباس آیهٔ پنجاه و دوم سورهٔ حج را چنین قرائت می‌کرده است: و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی و لا محدث، و این مطلب را مسلمة بن قاسم بن عبدالله ذکر کرده و سفیان از عمرو بن دینار و او از ابن

۱. صفة الصفة: ۱/۱۴۰؛ مشکل الآثار: ۲/۲۵۷.

۲. الرياض النضرة: ۱/۱۹۹.

عباس روایت کرده است. مسلمه گفته است محدثون طبق قرائت ابن عباس همپای نبوتند، زیرا آنان از امور غیبی عالی خبر می دهند و به حکمت باطنی سخن می گویند و گفتارشان با واقع مطابقت دارد و در گفتارشان معصوم از خطا و دروغ می باشند، همانند عمر بن خطاب در داستان ساریه<sup>۱</sup> و براهین عالیهای که بدان تکلم کرده است.<sup>۲</sup>

حافظ ابوزرعه، حدیث ابوهریره را چنین آورده است: به طور مسلم پیش از شما در میان بنی اسرائیل مردانی بودند که حقایق به آنها گفته می شد، بدون آنکه مقام نبوت داشته باشند و اگر در امتم کسی از آنها باشد، او عمر بن خطاب است. بغوی در المصایح و سیوطی در الجامع الصغیر نیز آن را همین طور نقل کرده اند.<sup>۳</sup>

مناوی از قول قرطبی چنین آورده است: «محدثون» به فتح دال اسم مفعول و جمع محدث است به معنی الهام شده و یا دارای گمان درست، و محدث کسی است که به طریق الهام و مکاشفه از مبدأ اعلی و واقعی بدو القا گردد و یا آنکه حقیقت بدون توجه، بر زبانش جاری شود و یا فرشتگان با او سخن بگویند، بدون آنکه پیامبر باشد و یا هنگامی که نظری می دهد و گمانی می برد، چنان با واقع تطبیق کند که گویا در آن مورد از عالم غیب به او خبر داده شده است و این کرامتی است که خداوند هر کدام از بندگانش را که بخواهد بدان گرامی می دارد و این مقام ارجمندی است که از مقامات اولیای خدا به شمار می رود.<sup>۴</sup>

اینکه فرموده است: و اگر در امتم کسی از آنها باشد، او عمر است؛ گویا که او را در

۱. او ساریه بن زینم بن عبدالله است و داستانش چنین است: در سال سیزدهم، عمر به او دستور داد با لشکری به سوی فارس برود. عمر در حالی که روز جمعه ای مشغول سخنرانی بود، از خاطرش گذشت که لشکر او در وادی ای با دشمن روبرو شده و در معرض شکست قرار دارد، و در نزدیکی آنها کوهی است. عمر در حال سخنرانی گفت: ای ساریه، کوه، کوه! صدایش را بلند کرد و خدا آن را به گوش ساریه رساند و او با لشکر به کوه پناه برد و از یکسو با دشمن جنگ کردند و پیروز شدند. (نقل از حاشیه تفسیر قرطبی)

۲. الجامع لأحكام القرآن: ۷۹/۱۲.

۳. طرح التثريب في شرح التقریب: ۸۸/۱؛ مصابيح السنة: ۲۷۰/۲.

۴. فيض القدير شرح الجامع الصغیر: ۵۰۷/۴.

این امر بی نظیر دانسته و پیامبر پنداشته است، از این روست که با لفظ اگر و با تردید آورده است.

قاضی گفته است: نظیر این تعلیق در دلالت کردن بر تأکید و اختصاص این گفته است: اگر برایم دوستی باشد او زید است. گوینده نمی خواهد در صداقت او ابراز تردید کند، بلکه می خواهد به طور مبالغه آمیز بگوید که صداقت مختص به اوست و از او تجاوز نمی کند.

قرطبی می گوید: اینکه در روایت آمده است: اگر در امتم کسی باشد... دلیل بر این است که چنین فردی بسیار کم است و اینکه هر کسی گمانش صائب باشد جزو محدثون نیست، زیرا چه بسیاری از علما و مردم عوام هستند که دارای حدس صائبی می باشند و در آن صورت، خصوصیتی در خیر عمر نخواهد بود. گرچه پیامبر اکرم به طور قاطع از محدث بودن عمر خبر نداده است، اما قرائن قطعی زیادی تحقق آن را تثبیت می کند، از قبیل: داستان یا ساریه، کوه، کوه! و گفتار رسول خدا درباره عمر بدین مضمون: خدا حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است.<sup>۱</sup>

این حجر گفته است: بعد از صدر اسلام، افراد «محدث» زیاد بودند و فلسفه آن هم برتری امت اسلامی بر دیگر امم است و چون در بنی اسرائیل پیامبران بسیاری برانگیخته شدند، چندان نیازی به محدث نبود، اما از آنجا که پیامبر ما خاتم انبیاست و امکان نداشت پیامبری بعد از او برانگیخته شود، از این رو در عوض آن، محدثون در این امت زیاد پیدا شدند.

### نکته قابل توجه

غزالی می گوید: عارفی گفت: از یکی از ابدال درباره بعضی از مقامات نفس پرسیدم، او به طرف راست و سپس نگرست و گفت: خدا شما را رحمت کند، چه می گوید؟

۱. واقعیت و سیره عمر محتوای این خبر را تصدیق نمی کند، بلکه تاریخ صحیح و سیره عمر که در صفحات کتب ضبط است، آن را تکذیب می نماید.

آنگاه به سینه‌اش توجه کرد و گفت: شما چه می‌گویید؟ بعد جواب سؤال را داد. از او پرسیدم: به چه جهت به طرف راست و چپ توجه کردی؟ پاسخ داد: جواب سؤال را نمی‌دانستم، از دو فرشته که در دو طرفم قرار داشتند پرسیدم، آنان نیز نمی‌دانستند، آنگاه از دلم پرسیدم آنطور که پاسخ دادم، به من خبر داد. بنابراین، دل من از دو فرشته داناتر است. غزالی اضافه می‌کند: گویا همین، معنی این حدیث است.

انسان جستجوگر در کتب تراجم افرادی را می‌یابد که فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند، از قبیل: عمران بن حصین خزاعی (م ۵۲) که درباره‌اش نوشته‌اند: فرشتگان حفاظت کننده را می‌دیده و با آنها سخن می‌گفته تا اینکه داغ کرده شد.<sup>۱</sup>

ابن کثیر در تاریخ خود آورده است که فرشتگان بر او سلام می‌کردند تا آنکه داغ کرده شد. در این وقت سلامشان قطع گردید، آنگاه چند لحظه قبل از مرگ، دوباره نزد او آمدند و به او سلام گفتند.<sup>۲</sup>

ابن عماد حنبلی گوید: او سلام فرشتگان را می‌شنید تا آنکه با آتش سوخت و دیگر به مدت یک سال سلامشان را نشنید، آنگاه خداوند به او لطف فرمود و دوباره این نعمت را بر او ارزانی داشت.<sup>۳</sup>

حافظ عراقی و ابوالحجاج مزی در تهذیب الکمال جریان سلام گفتن فرشتگان را به او نقل کرده‌اند.<sup>۴</sup>

ابن سعد و ابن جوزی و ابن حجر گفته‌اند که فرشتگان با او مصافحه می‌کردند.<sup>۵</sup> از جمله کسانی که فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند، ابوالمعالی صالح (م ۴۲۷) است. ابن جوزی و ابن کثیر نقل کرده‌اند که ابوالمعالی در ماه رمضان گرفتار بیچارگی شدیدی شد و تصمیم گرفت پیش یکی از بستگانش برود تا مقداری قرض بگیرد. نامبرده گوید: همین که داشتم می‌رفتم، پرنده‌ای روی شانهم نشست و گفت: ای ابوالمعالی، من فلان

۱. الاستیعاب: ۴۵۵/۲؛ الاصابه: ۲۶/۳.

۲. البدایة والنهایة: ۶۰/۸.

۳. شذرات الذهب: ۵۸/۱.

۴. طرح التشریح: ۹۰/۱؛ خلاصة تهذیب الکمال: ۲۵۰.

۵. صفة الصفوة: ۲۸۳/۱؛ تهذیب التهذیب: ۱۲۶/۸.

فرشته‌ام، به آنجا مرو، او را پیش تو خواهیم آورد. فردای آن روز همان مرد پیشم آمد.<sup>۱</sup>  
 ابوسلیمان خطابی می‌گوید: رسول خدا فرموده است: در امتهای پیشین مردمی  
 محدث بودند و اگر در امتم کسی باشد، او عمر است و من می‌گویم: اگر در این عصر  
 کسی باشد، او ابوعثمان مغربی است.<sup>۲</sup>

از این قبیل است سخن گفتن «حوری بهشتی» با ابویحیی ناقد. خطیب بغدادی و ابن  
 جوزی از ابویحیی زکریا بن یحیی ناقد (م ۲۸۵) نقل کرده‌اند که او گفته است: از خدا با  
 چهار هزار ختم قرآن، یک حوری خریدم؛ هنگامی که در ختم آخر بودم، خطابی از  
 حوری شنیدم که می‌گفت: تو به عهدت وفا کردی و اینک من همانم که مرا خریدی.<sup>۳</sup>

### نصوص شیعه درباره محدث

ثقة الاسلام کلینی تحت عنوان فرق میان رسول و نبی و محدث، چهار حدیث آورده  
 است:

یکی از آنها را از برید و او از امام باقر و صادق علیهما السلام ذیل آیه و ما ارسلنا من قبلک من  
 رسول ولا نبی<sup>۴</sup> و لا محدث آورده است. برید می‌گوید: به امام عرض کردم: فدایت  
 شوم، این کلمه محدث در قرائت ما نیست<sup>۵</sup>، رسول و نبی و محدث چه کسانی هستند؟  
 فرمود: رسول کسی است که فرشته بر او ظاهر می‌شود و با او سخن می‌گوید، و نبی  
 کسی است که در خواب می‌بیند و چه بسا نبوت و رسالت در یک فرد جمع می‌شود، و  
 محدث کسی است که صدارا می‌شنود، ولی فرشته را نمی‌بیند. برید می‌گوید: گفتم: خدا  
 شایسته‌ات بگرداند، چگونه می‌تواند بفهمد آنچه را که در خواب دیده، درست است و  
 از ناحیه فرشته است؟ فرمود: خداوند به او چنان توفیق می‌دهد که آن را می‌فهمد؛

۱. صفة الصفوة: ۲۸۰/۲؛ المنتظم: ۱۳۶/۹؛ البدایة و النهایة: ۱۶۳/۱۲.

۲. تاریخ بغداد: ۱۱۳/۹.

۳. همان: ۳۶۲/۸؛ المنتظم: ۸/۶؛ صفة الصفوة: ۲۳۴/۲؛ مناقب احمد، ابن جوزی ۵۱۰.

۴. حج ۵۲/۲۲.

۵. این همان روایت ابن عباس است، چنانکه در سابق گذشت.

خداوند با قرآنتان کتاب‌های آسمانی را و با پیامبرتان پیامبری را ختم کرده است. حدیث دیگر نیز همین طور میان رسول و نبی و محدث فرق گذاشته است و دو حدیث دیگر هم بتفصیل یاد شده است:

یکی از آنها از زراره است که می‌گوید: از امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ .. وکان رسولاً نبیاً<sup>۱</sup> پرسیدم که منظور از رسول و نبی کیست؟ فرمود: نبی کسی است که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته را نمی‌بیند، و رسول کسی است که صدا را می‌شنود و در خواب می‌بیند و فرشته را مشاهده می‌کند. گفتم: منزلت امام چیست؟ فرمود: صدا را می‌شنود و در خواب نمی‌بیند و فرشته را مشاهده نمی‌کند، آنگاه آیهٔ و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی<sup>۲</sup> و لا محدث را قرائت فرمود.

دیگری از اسماعیل بن مرار است که می‌گوید: حسن بن عباس معروف، نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشت که قربانت گردم به من خبر بده که چه فرقی میان رسول و نبی و امام است؟ امام در جوابش نوشت یا گفتم: رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می‌شود و او را می‌بیند و کلامش را می‌شنود و وحی بر او نازل می‌شود و چه بسا در خواب می‌بیند همانند رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام، و نبی کسی است که گاهی کلام را می‌شنود و گاهی هم شخص را می‌بیند و کلام را نمی‌شنود، و امام کسی است که کلام را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند.<sup>۳</sup>

تمام آنچه که در این باب کافی بوده، همین است و در همان کتاب تحت عنوان امامان علیهم السلام محدثان و تفهیم شدگانند، پنج حدیث آورده است:

یکی از آنها از حمران بن اعین است که می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بوده است. وقتی که پیش اصحابم برگشتم، به آنان گفتم که چیز عجیبی برایتان آورده‌ام. گفتند: چیست؟ گفتم: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: علی علیه السلام محدث است. آنها گفتند: چه کار خوبی کردی، چرا نپرسیدی چه کسی به او حدیث می‌کند؟

خدمت امام برگشتم و به او عرض کردم: آنچه که به من فرموده بودی، به اصحابم گفتم و آنان پرسیدند: چه کسی به او حدیث می‌کند؟ امام فرمود: فرشته به او حدیث می‌کند. گفتم: یعنی می‌فرماید که او پیامبر است؟ حضرت دستش را به علامت نفی تکان داد و فرمود: او همانند همراه سلیمان و موسی است و یا مانند ذوالقرنین است، مگر به شما نرسیده که رسول خدا فرموده است: در میان شما کسانی مانند آنها هستند؟ حدیث دیگر ملخصش این است: امیرالمؤمنین علی علیه السلام که قاتلش را می‌شناخت و امور مهمی را که برای مردم بازگو می‌کرد، به وسیله آیه مبارکه و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی<sup>۱</sup> و لا محدث بود.

در این باره دو حدیث دیگر وجود دارد: یکی این که اوصیای محمد صلی الله علیه و آله محدثانند و دیگری این که امامان، علمای راستگویی تفهیم شده محدث هستند. حدیث پنجم در معنی محدث این است که صدا را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند.

شیخ الطایفه از ابو عبدالله علیه السلام آورده است که علی علیه السلام محدث بوده و سلمان نیز محدث بوده است. راوی می‌گوید: گفتم: نشانه محدث چیست؟ فرمود: فرشته پیش او می‌آید و در دلش چنین و چنان ایجاد می‌کند.<sup>۲</sup>

همچنین از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: از ما کسی است که در دلش وارد می‌شود و بعضی دیگر در دلش انداخته می‌شود و برخی دیگر مورد خطاب قرار می‌گیرد.

از حرث نصری نقل شده که گفت: به امام ششم گفتم: چیزی که از امام سؤال می‌شود و در آن باره چیزی در اختیارش نیست، از کجا آن را می‌داند؟ فرمود: در دلش وارد می‌شود، یا به گوشش می‌رسد. به حضرت گفته شد: هنگامی که سؤال شود، چگونه جواب می‌دهد؟ فرمود: از روی الهام و شنیدن و چه بسا با هر دو.

صفار در بصائر الدرجات از حمران بن اعین آورده است که به امام پنجم عرض کردم: آیا به من نفرمودی که علی علیه السلام محدث است؟ فرمود: چرا، گفتم: چه کسی به او حدیث



می‌کرد؟ فرمود: فرشته، گفتم: او پیامبر است یا رسول؟ فرمود: مثل او همانند همراه سلیمان و همراه موسی و ذوالقرنین است، آیا به شما نرسیده که از علی در مورد پیامبر بودن ذوالقرنین پرسش کردند؟ فرمود: خیر، او بنده‌ای است که خدا را دوست می‌داشته و خدا نیز او را دوست می‌داشته است و خیرخواه مردم در راه خدا بوده و خدا نیز خیرخواهش بوده است.

همو از حمران نقل کرده که گفت: به امام پنجم عرض کردم: موقعیت علما تا چه اندازه است؟ فرمود: همانند مقام ذوالقرنین و همراه سلیمان و داود.

از برید نیز نقل کرده‌اند که گفت: به امام پنجم و ششم عرض کردم: مقام و مرتبه شما تا چه اندازه است و به چه کسانی از گذشتگان شباهت دارید؟ فرمود: ما همانند همراه موسی و ذوالقرنین هستیم.

از عمار نیز نقل شده که گفت: به امام پنجم عرض کردم: امامان دارای چه مرتبه و مقامی هستند؟ آیا پیامبرند؟ فرمود: خیر، آنان دانایانند و منزلت آنان همانند ذوالقرنین در دانش است و همراه موسی و سلیمان.

## داوری و انصاف

اینها که بر شمریدیم، قسمت عمده روایات شیعه در باب محدث بودن خاندان عصمت و طهارت بود که این نوع روایات زیاد است و در کتب شیعه پراکنده است.<sup>۱</sup> مفاد این روایات، همواره جزو اعتقاد عموم شیعه در گذشته و حال بوده که فشرده آن چنین است: در میان امت اسلام، همانند امم گذشته افرادی محدث هستند و امیرالمؤمنین و فرزندان او که امامان بعد از اویند، همان دانایان و محدثانند، نه پیامبر. این صفت منحصر به آنها و مخصوص به منصب امامتشان نیست، بلکه دختر پیغمبر فاطمه زهرا علیها السلام و سلمان فارسی نیز دارای این مقامند. آری، همه امامان محدثند، اما هر محدثی امام نیست و همانطور که در سابق گفتیم، محدث کسی است که حقایق را به یکی

۱. علامه مجلسی همه آن روایات را در بحارالانوار گرد آورده است.

از راههایی که در روایات گذشته تفصیل داده شده، بدانند. این است معنی محدث در نظر شیعه، نه چیز دیگر.

آخرین گفتار نزد شیعه و سنی دربارهٔ محدث همین است و سخن هر دو طایفه در این باب همین‌ها بود که گفته آمد. بنابراین، چنانکه ملاحظه می‌کنید، هیچ اختلافی میان شیعه و دیگر مذاهب اسلامی در این باره وجود ندارد، جز آنکه شیعه عمر را از محدثان نمی‌داند و این هم به خاطر سیرهٔ خاص او در مورد علم است که تاریخ برای ما روشن کرده است و فعلاً در مقام بیان آن نیستیم.<sup>۱</sup>

آیا معقول است این حقیقتی را که مورد اتفاق شیعه و سنی در مورد محدث بودن است، نسبت به طایفه‌ای فضیلت بزرگ شمرده شود و نسبت به دیگران گمراهی و منقصت.

با من بیا تا از عبدالله قصیمی، این دروغگوی حجاز و جرثومهٔ نفاق و بذرافشان فساد در جامعهٔ اسلامی بپرسیم که چگونه در کتابش *الصراع بین الاسلام والوثنية* نظر می‌دهد که امامان اهل بیت به نظر شیعه انبیا هستند و به آنان وحی می‌شود و فرشتگان حامل وحی برای ایشانند و شیعیان دربارهٔ فاطمه و امامان از فرزندانش همان چیزی را که دربارهٔ انبیا قائلند، دربارهٔ آنان معتقدند.

او در این اظهار نظر به مکاتبهٔ حسن بن عباس که در کافی ذکر شده و ما در صفحات قبل آن را آوردیم<sup>۲</sup>، استناد کرده است.

چرا این مرد نمی‌فهمد که این افتراها و تهمت‌ها نسبت به امت بزرگی که آراء شایسته‌اش جهانگیر شده، جز انکار مسئلهٔ محدث بودن که در قرآن مجید آمده و تکلم کردن فرشتگان با امامان اهل بیت و مادرشان فاطمه علیها السلام نیست، در صورتی که همهٔ مسلمانان در این باره اتفاق نظر دارند؟

آیا شیعه با قبول اصل محدث بودن، می‌تواند بگوید که عمر بن خطاب و دیگران

۱. در جلد ششم الغدير در این باره به یاری خدا به طور مستوفی بحث خواهیم کرد.

۲. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴۷/۱.

طبق عقیده عامه پیامبرند و فرشتگان بر آنان نازل می شده و وحی می رسانده اند؟  
 اما شیعه هیچگاه دروغ و تهمت را در عواطف مذهبی راه نمی دهد و از هیچ فردی از  
 شیعه واقعی شنیده نشده است که بزرگی را متهم به دروغ و مطالب ناروا کند و حاشا که  
 امتی را به چیزهایی متهم کند که از آن به دور است.

آیا پیش روی این مرد نصوص صریح شیعه، مبنی بر اینکه امامان علیهم السلام عالمانند، نه  
 انبیا، نبوده است؟

آیا در این احادیث به صراحت نیامده است که مثل امامان اهل بیت، حکایت همراه  
 موسی و سلیمان و ذوالقرنین است؟

آیا در کافی همان بابی که او گفتار امام باقر و صادق علیهم السلام را تحریف کرده، نیامده است  
 که خداوند با قرأتان، کتاب های آسمانی را پایان داده و با پیامبران نبوت را ختم کرده  
 است.

چرا، تمام اینها در برابر دیدگانش قرار داشته، اما از کوزه همان برون تراود که در  
 اوست و کسی که فرزند ناپاک روح اموی و حامل انگیزه های نادرست باشد، طبعاً ملازم  
 با پستی و رذالت است و از فحش و ناسزا به دور نخواهد بود، و از خصوصیات زاده  
 اموی این است که همانند افعی نیش می زند و به هتک ناموس مسلمانان می پردازد و با  
 زبان زشت به آنان حمله می کند و به پیروی از اسلاف ناپاک و پلیدش به اهل بیت و شیعه  
 آنان افترا و تهمت می زند.

اینک نص گفتارش را در اینجا می آوریم، تا انسان جستجوگر با بصیرت کامل بتواند  
 مقاصد شوم و کوشش های پی گیر این مرد را در مورد ایجاد اختلاف میان امت اسلام از  
 راه دروغ و تهمت دریابد.

او می نویسد: به نظر شیعه به امامان اهل بیت وحی می شود. در کافی آمده است:  
 حسن بن عباس نامه ای به امام رضا نوشت و پرسید که میان رسول و نبی و امام چه فرقی  
 است؟ او در جواب گفت: رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می شود و او را می بیند  
 و کلامش را می شنود و وحی بر او نازل می گردد، و نبی گاهی سخن را می شنود و گاهی

شخص را می‌بیند و سخن را نمی‌شنود، و امام کسی است که کلام را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند. امامان هیچ کاری انجام نمی‌دهند، مگر با پیمانی از خدا و فرمانی از او که هیچگاه از آن تجاوز نمی‌کنند. در کافی نصوص متعدد دیگری در این باره وجود دارد و امامان به نظر شیعه پیامبرند و به آنها وحی می‌شود و رسول نیز هستند، زیرا آنان همانند رسولان مأمور به تبلیغ چیزهایی مأمورند که به آنها وحی شده است.<sup>۱</sup>

همو می‌نویسد: در جزو اول کتاب خود گفته‌ایم: شیعه می‌پندارد که به امامان اهل بیت وحی می‌شود و فرشتگان از ناحیه خدا و آسمان حامل وحی برای ایشانند. همچنین در گذشته آوردیم که امامان کاری نمی‌کنند و سخنی نمی‌گویند مگر با وحی الهی و یا اینکه به نظر شیعه فرق میان محمد و امامان از ذریه اش این است که محمد فرشته وحی را می‌بیند، اما امامان وحی صدای فرشته را می‌شنوند و شخص او را نمی‌بینند، و همین است فرق میان نبی و امام و تفاوت بین رسولان و امامان شیعه؛ معلوم است که این در حقیقت فرق نیست. پس امامان از اهل بیت نزد شیعه انبیا و رسولانند به هر معنایی که تصور کنند، زیرا کسی که نبی و رسول است، انسانی است که خداوند رسالتش را به او وحی کرده و به او تکلیف نموده که آن را تبلیغ نماید، خواه وحی خدا به او با وساطت فرشته باشد یا نه و خواه واسطه را ببیند یا نه، بلکه کافی است که تنها از او بشنود و درک کند، و دیدن فرشته، دخالتی در حقیقت معنی نبی و رسول ندارد و به همین جهت است که می‌گویند: رسول، انسانی است که به او وحی شده و مأمور گشته که آن را تبلیغ نماید، و نبی انسانی است که به او وحی شده، اما مأمور به تبلیغ نیست. بنابراین، دیدن فرشته دخالتی در حقیقت معنی نبی و رسول ندارد و این واقعیتی است که همه در آن باره متفقند. پس شیعه آنچه را که درباره انبیا و رسولان معتقد است، درباره فاطمه و امامان از فرزندان نیز عقیده دارد. آنها می‌پندارند که آنان معصومند و به آنها وحی می‌شود و فرشتگان بر آنها با فرمان‌های الهی نازل می‌گردند و برای آنان معجزاتی است که کوچک‌ترین آنها مرده زنده کردن است، چنانکه در بهترین کتاب‌هایشان بدان تصریح

۱. الصراع بين الوثنية والاسلام: ۱/۱.

کرده‌اند.<sup>۱</sup>

قطعاً دروغ را کسانی که ایمان به خدا ندارند، نسبت می‌دهند؛ اینان همان دروغ‌گویانند.<sup>۲</sup>



## علم امامان شیعه به غیب

گفتگو در اطراف علم امامان از آل محمد علیهم السلام به وسیله کسانی که نسبت به شیعه و امامانشان کینه و دشمنی در دل دارند، شیوع پیدا کرده است.

هر کدام از آنها با گفتارهای عجیب و غریب باطل را حق جلوه می دهد و بدون بصیرت کافی در امور اظهار نظر می کند و بر جهالت خویش دلیل می آورد، گویا که تنها شیعه در میان مذاهب اسلامی به امامت عقیده دارد و غیر از شیعه کسی درباره امامی از امامان مذاهب، چنان عقیده ای را ابراز نکرده است. بنابراین، آنان خود مستحق همه تهمت ها و ناسزاها هستند.

چیزی را که قصیمی در *الصراع تحت عنوان* «امامان طبق عقیده شیعه همه چیز را می دانند و هر گاه که بخواهند چیزی را بدانند، خداوند تعلیمشان می دهد. آنان می دانند که چه وقت خواهند مرد و مردنشان طبق خواست آنهاست. همچنین از گذشته و آینده خبر دارند و چیزی بر آنها پوشیده نیست»<sup>۱</sup>، به هم بافته است، در این مورد برای تو کافی است.

او در صفحه «ب» از همان کتاب می نویسد که در کافی نصوص دیگری نیز در این باره موجود است. آنگاه چنین می گوید:

چگونه امامان با خدا در علم غیب شریکند، در صورتی که همه مسلمانان می دانند که پیامبران و رسولان در این صفت با خدا شریک نمی باشند و نصوص کتاب و سنت و گفتار پیشوایان مذهب، درباره این که جز خدا کسی علم غیب نمی داند، به قدری است که نمی شود همه آنها را در یک کتاب گرد آورد.

### حقیقت علم غیب

علم غیب یا آگاهی بر چیزهایی که بیرون از دید و حواس ظاهری ما قرار دارند، خواه مربوط به حوادث کنونی و یا آینده باشد، حقیقتی است که همانند آگاهی بر امور ظاهری، برای تمام افراد بشر ممکن و مقدور است.

هرگاه کسی از حوادث کنونی و یا آینده که فعلاً قابل رؤیت نیستند، تنها از رهگذر دانایی که از سرچشمه غیب و شهادت خبر می دهد، آگاهی حاصل کند و یا از طریق دانش و خرد مطلع گردد، چنین علمی نیز از علم غیب به شمار می رود و هیچ مانعی در طریق تحقق آن وجود ندارد.

مثلاً مؤمنان بیشتر باورهایشان از قبیل ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران و روز قیامت و بهشت و جهنم و لقاءالله و زندگی پس از مرگ و برانگیخته شدن و نشور و نفخ صور و حساب و حوریان و قصرهای بهشتی و چیزهایی که در روز رستاخیز به وقوع واقع می پیوندند و هر چه را که مؤمن باور دارد و تصدیق می کند، همگی جزو علوم غیب به شمار می آید و در قرآن کریم نیز از آنها تعبیر به غیب شده است:

الذین یؤمنون بالغیب<sup>۱</sup>: کسانی که به غیب ایمان دارند.

الذین یخشون ربهم بالغیب<sup>۲</sup>: کسانی که از خدایشان در نهان می ترسند.



انما تنذر الذين يخشون ربهم بالغيب<sup>۱</sup>: تو تنها کسانی را که از خدایشان در نهان می ترسند، می ترسانی.

انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب<sup>۲</sup>: تو تنها کسی را که از قرآن پیروی می کند و از خدای رحمان در نهان می ترسد، می ترسانی.

من خشی الرحمن بالغیب<sup>۳</sup>: کسی که از خدا در نهان می ترسد.  
ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة<sup>۴</sup>: برای کسانی که از خدایشان در نهان می ترسند، آمرزش است.

جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب<sup>۵</sup>: بهشت های جاوید که خداوند مهرگستر به بندگانش در نهان این جهان وعده فرموده است.

منصب نبوت و رسالت ایجاب می کند که دارنده آن علاوه بر آنچه که مؤمنان باورش دارند، دارای علم غیب گسترده تر و همه جانبه تری باشد. آیات زیر اشاره به همین حقیقت دارد:

و كلاً نقص عليك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك و جاءك فی هذه الحق و موعظة و ذكری للمؤمنين<sup>۶</sup>: و همه این اخبار پیامبران را برای تو بیان می کنیم تا ترا بدان قویدل سازیم و در این کار ترا سخن راست آمد و موعظه و تذکری برای مؤمنان.

از همین جاست که برای پیامبرش داستان های گذشتگان را نقل کرده و بعد از بیان داستان مریم فرموده است: ذلك من انباء الغيب نوحیه اليك<sup>۷</sup>: این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم.

بعد از بیان داستان حضرت نوح نیز افزوده است: تلك من انباء الغيب نوحیه اليك<sup>۸</sup>: این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم.

۲. یس ۱۱/۳۶.

۴. ملک ۱۲/۶۷.

۶. هود ۱۲۰/۱۱.

۸. هود ۴۹/۱۱.

۱. فاطر ۱۸/۳۵.

۳. ق ۳۳/۵۰.

۵. مریم ۶۱/۱۹.

۷. آل عمران ۴۴/۳.

بعد از داستان برادران یوسف نیز فرموده است: ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک<sup>۱</sup>:  
این از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم.

در اینکه این مرحله از علم به غیب مخصوص پیامبران است نه دیگران، قرآن مجید چنین تصریح می‌کند: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً، الا من ارتضی من رسول<sup>۲</sup>:  
خدا عالم به غیب است و کسی را بر غیثش آگاه نمی‌کند، مگر پیامبری را که پسندیده است.

اما در عین حال باید توجه داشت که هیچ کس احاطه به علم او ندارد: و لا یحیطون  
بشیء من علمه الا بما شاء<sup>۳</sup> و بشر از علم ناچیزی برخوردار است: و ما اوتیتم من العلم  
الا قلیلاً<sup>۴</sup>.

پس همه انبیا و اولیا و مؤمنان طبق نص قرآن مجید دارای علم غیب هستند، و برای هر  
کدامشان بهره مخصوصی است، اما دانش همه آنها، در هر مرحله‌ای که قرار داشته  
باشد، باز از لحاظ کم و کیف محدود و عرضی است نه ذاتی، و مسبوق به عدم است نه  
ازلی، و برای آن ابتدا و انتهایی است نه سرمدی، و از خدا گرفته شده است: و عنده  
مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو<sup>۵</sup>: کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی از آنها آگاهی  
ندارد.

پیامبر و وارث علمش در میان امتش<sup>۶</sup> در عمل کردن بر طبق علم غیبشان در موارد  
بلاها و مرگ‌ها و حوادث، و همچنین در اعلام آنها به مردم، نیازمند اجازه و فرمان خدا  
هستند.

علم و عمل و اعلام آن به مردم، سه مرحله هستند که هیچ کدام از آنها با دیگری  
ارتباط ندارد و هیچگاه علم به چیزی مستلزم عمل کردن به آن و یا اعلام آن به مردم

۱. یوسف ۱۲/۱۰۲.

۲. جن ۷۲/۲۶، ۲۷.

۳. بقره ۲/۲۵۵.

۴. اسراء ۱۷/۸۵.

۵. انعام ۶/۵۹.

۶. تمام مسلمانان در اینکه وارث علم رسول خدا علی بن ابی طالب علیه السلام است، اتفاق نظر دارند. رک:

الغدير (متن عربی / ج ۵): ۹۵/۳ - ۱۰۱.

نیست و برای هر کدام از آنها جهات مقتضی و عوامل منع کننده‌ای است که باید مراعات گردد. بنابراین، هر چه که دانسته شود، واجب العمل و گفتنی نیست.

حافظ و اصولی بزرگ، امام ابواسحاق ابراهیم بن موسی لخمی، مشهور به شاطبی (م ۷۹۰) می‌نویسد: اگر برای شخص حاکم، از راه مکاشفه معلوم شود که این شیء معین غصبی و یا نجس است و یا آنکه این شاهد دروغ می‌گوید و یا آنکه این مال ملک زید است، ولی از راه دلیل و بینه ثابت شود که مثلاً مال عمرو است، برای شخص حاکم جایز نیست که بر طبق مکاشفه عمل کند؛ پس نمی‌تواند تیمم کند و شاهد را نپذیرد و شهادت دهد که مال از آن متصرف نیست، زیرا با ظواهر، احکام دیگری تعیین می‌شود و نمی‌توان از آن به پشتوانه مکاشفت و فراست صرف نظر نمود، چنانکه نمی‌شود به رؤیا متکی بود. اگر چنین کاری روا بود، می‌باید بتوان با آن احکام را، اگر در ظاهر موجباتش فراهم باشد، نقض کرد، در صورتی که چنین کاری روا نیست. در روایت صحیح از رسول خدا آمده است که شما شکایت پیش من می‌آوردید و شاید برخی از شما در بیان مقصودش گویاتر و منطقی‌تر از دیگری باشد، اما من طبق آنچه که می‌شنوم، قضاوت می‌کنم. به طوری که ملاحظه می‌کنید، حکم را بر طبق چیزی که می‌شنود، مقید کرده، نه واقع، در صورتی که بسیاری از احکامی که به وسیله او اجرا می‌شده، از حقیقت و حق و باطل بودنش آگاهی کامل داشته است، اما هیچگاه رسول خدا بر طبق علمش<sup>۱</sup> عمل نمی‌کرده و تنها طبق شنیده‌اش قضاوت می‌نموده است و این اصلی است که حاکم را از عمل کردن به علمش باز می‌دارد. قول مشهوری که از مالک نقل شده، این است که هر گاه چند نفر عادل پیش حاکم درباره چیزی شهادت دهند و او بداند که حق خلاف آن است، بر او واجب است که بر طبق شهادت آنها عمل کند، به شرطی که علم به تعمد

۱. سید محمد خضر حسین تونسسی در حاشیه‌ی *الموافقات* گفته است: پیامبر اکرم هیچگاه طبق علمش که از طریق غیر عادی بوده؛ چنانکه در قرآن درباره خضر عليه السلام آمده است؛ قضاوت نمی‌کرد، تا برای مردم روش نیکویی در عمل کردن به ظاهر باشد. وی در ادامه سخن گوید: حکم به ظاهر اگر چه مطابق با واقع نباشد، اشتباه نیست، زیرا همان حکم نیز طبق فرمان خداست.

کذب آنان نداشته باشد، زیرا اگر طبق شهادت آنها عمل نکنند، حاکم به علم خویش خواهد بود، و این در صورتی است که علم حاکم صد در صد از طریق عادی حاصل شده باشد، نه از راه خوارق عاداتی که امور دیگری در آن دخالت دارد. کسی که اظهار می‌کند حاکم می‌تواند طبق علمش قضاوت کند، نظر او درباره علمی است که از طریق عادی حاصل شده باشد، نه از خوارق عادات و روی همین جهت است که رسول خدا آن را معتبر ندانسته و این خود حجت بزرگی است.<sup>۱</sup>

همو سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: گشودن این باب منجر به این می‌شود که ظواهر محفوظ نماند، زیرا کسی که با سبب ظاهری قتل بر او مقرر شده، عذر او هم باید ظاهری باشد و اگر کشتن او را با امور غیبی بخواهد، چه بسا خاطرها را مشوش می‌کند و تزلزلی در ظواهر پدید می‌آید، در صورتی که از تعالیم اسلام گویای آن است که باید جلو این کار گرفته و این باب بسته شود. آیا باب دعاوی را نمی‌بینی که مستند به این است که دلیل بر عهده مدعی و قسم بر عهده منکر است و در این قاعده کلی کسی مستثنی نشده است، حتی رسول خدا درباره چیزی که خریده و مورد انکار قرار گرفته بود، احتیاج به بیّنه پیدا کرد و فرمود: چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ تا اینکه خزیمه بن ثابت برایش شهادت داد و شهادتش جای دو شهادت قرار گرفت. وقتی که رسول خدا طبق موازین ظاهری عمل کند، فکر می‌کنی که دیگر آحاد امت چه باید بکنند؟ بنابراین، اگر بزرگ‌ترین فرد جامعه نسبت به شایسته‌ترین آنان ادعایی بکند، قاعده همان است که گفته شد، یعنی دلیل بر عهده مدعی است و قسم بر عهده منکر. پس اعتبارات غیبی در مورد اوامر و نواهی شرعی بی اعتبار خواهد بود.<sup>۲</sup>

وی نیز در فصل دیگر گوید: وقتی که اعتبار این شرط ثابت شد، پس کجا عمل بر طبق آن جایز است؟ حقیقت این است که امور جایز یا مطلوبی که در آنها وسعتی است، طبق آنچه که گفته شد، عمل در آنها جایز است و آن بر سه قسم است:

اول آنکه در امر مباحی باشد، مثل اینکه شخص دارای کشف و شهود می‌داند که

فلانی در فلان وقت می خواهد پیش او بیاید، یا خبر دارد از اینکه تصمیم او عملی خواهد شد یا نه و یا آگاه است از قصد و اعتقاد درست و نادرستی که در دل دارد؛ در نتیجه، خود را برای آمدنش آماده می کند و یا از آن دوری می جوید. عمل کردن بر طبق چنین علمی در اینگونه موارد برای او جایز و مشروع است، چنانکه اگر درباره این امور خوابی ببیند، در صورتی که مستلزم نامشروعی نباشد، بر طبق آن عمل خواهد نمود.

دوم اینکه عمل کردن بر طبق آن به خاطر فایده ای باشد که از آن امید می رود، زیرا خردمند اقدام به عملی که از عاقبتش می ترسد، نمی کند، اما گاهی به جهت عدم توجه به عاقبت کار، نتیجه ناخوش آیند پیش می آید. کرامت چنانکه امتیازی است، امتحانی هم هست تا از این راه ببیند که چه خواهید کرد. پس اگر حاجتی باشد یا سببی آن را ایجاب کند، مانعی نخواهد داشت و رسول خدا در موارد احتیاج، به امور پنهانی خبر می داد. بدیهی است که پیامبر اکرم به تمام آنچه که می دانسته خبر نمی داده است، بلکه تنها در بعضی اوقات و طبق مقتضای نیازمندی ها از آن استفاده می کرده است. رسول خدا به کسانی که پشت سرش نماز می خواندند، خبر داد که آنها را از پشت سر می بیند. گفتن این مطلب به خاطر مصلحتی بوده که در بیان کردن آن وجود داشته است با آنکه ممکن بوده بدون آن امر و نهیشان کند. این چنین است سایر کرامات و معجزاتش، و عمل امت پیامبر اکرم در این مورد از وجه نخست سزاوارتر است، لیکن با این حال به خاطر ترس از عواقب سوء، مانند عجب و خودخواهی و جز آنها بیش از جواز نخواهد بود.

سوم در موردی است که از آن برای ترساندن و یا بشارت دادن مردم استفاده می شود، تا خود را کاملاً آماده کنند. این صورت نیز جایز است، مثل خبر دادن از وقوع چیزی در صورت نبودن چیز دیگر و یا واقع نشدن آن در صورت بودن امر دیگر، تا بر طبق آن عمل شود.<sup>۱</sup>

پس چرا از غیب نباشد نقل داستان فرزند نوح و اخبار قوم هود و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و ذوالقرنین و خبر انبیا و رسولان گذشته؟

چرا از غیب نباشد آنچه را که پیامبر به طور سرّی به یکی از همسرانش گفته بود و او آن را برای پدرش افشا کرد و هنگامی که جریان را به همسرش خبر داد، او به رسول خدا گفت: چه کسی این خبر را به شما داده است؟ فرمود: خدای علیم و خبیر این خبر را به من داده است.<sup>۱</sup>

چرا از غیب نباشد آنچه را که همراه موسی به او در تأویل چیزی را که تحمل آن را نداشت، خبر داد؟<sup>۲</sup>

چرا از غیب نباشد چیزی را که عیسی به امتش گفت: و خبرتان می‌دهم به چیزی که می‌خورید و در خانه‌تان ذخیره می‌کنید؟<sup>۳</sup>

چرا از غیب نباشد گفته عیسی برای بنی اسرائیل: ای بنی اسرائیل من رسول خدا به سوی شمایم، توراتی که پیش رویم قرار دارد، تصدیق می‌کنم و به آمدن پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است بشارت می‌دهم؟<sup>۴</sup>

چرا از غیب نباشد آنچه را که خدا به یوسف وحی فرمود: تا آنان را به این امرشان که از غافلند، آگاهشان نمایی؟<sup>۵</sup>

چرا از غیب نباشد آنچه را که آدم به فرشتگان در مورد حقایق آفرینش به فرمان خدا خبر داد؟<sup>۶</sup>

چرا از غیب نباشد این بشارات فراوان که از تورات و انجیل و زبور و کتاب‌های گذشتگان درباره پیامبر اسلام و شمایل و تاریخ زندگانی و امتش آمده است؟  
چرا از غیب نباشد این همه خبرهای صحیحی که از کاهنان و راهبان و کشیشان درباره پیامبر اسلام پیش از ولادتش روایت شده است؟

در اینجا هیچ مانعی وجود ندارد که خداوند به برخی از بندگانش مقداری از علم غیب [علم ماکان و ما یکون، علم آسمان‌ها و زمین، علم اولین و آخرین و علم فرشتگان

۲. کهف ۱۸/۸۲.

۴. صف ۶۱/۶.

۶. بقره ۲/۳۳.

۱. تحریم ۳/۶۶.

۳. آل عمران ۳/۴۹.

۵. یوسف ۱۲/۱۵.

و رسولان] را تعلیم دهد، چنانکه هیچ مانعی در اینکه خداوند به کسی مقداری از علم ظاهری اش را عطا کند، تا ابراهیم وار ملکوت آسمانها و زمین را ببیند، وجود ندارد. در اینگونه موارد، هیچگاه تصور اینکه بنده با خدا شریک در علم غیب و یا علم ظاهری است، گرچه در هر مرحله ای از آن قرار داشته باشد، نمی رود. میان آنها فرق بسیار زیادی است، زیرا قیود امکانی بشری در علم او همواره ملحوظ است، خواه متعلق علمش غیب یا آشکار باشد و نمی شود او را از این قیدها جدا نمود. اما علم الهی به غیب یا آشکار با قیود یکتایی مخصوص به ذات واجب احد اقدس همراه است.

همچنین است علم فرشتگان نسبت به خدا، یعنی هرگاه خدا مثلاً به اسرافیل اذن بدهد که از طریق مطالعه در لوح محفوظ که در آن بنیان همه چیز هست به اسرار آفرینش آگاهی حاصل کند، به هیچ وجه با خدا شریک در علم غیب نخواهد بود و از این راه شرک لازم نخواهد آمد.

بنابراین، اصلاً مقایسه میان علم ذاتی مطلق و علم عرضی محدود و سنجش علمی که چگونگی نمی پذیرد و زمان و مکان ندارد با علم محدود و مقید، و علم ازلی و ابدی با علم حادث و موقت، و علم اصیل با علم اکتسابی غلط است، چنانکه علم پیامبران را با دانش دیگر افراد بشر مقایسه نتوان کرد، زیرا با وجود اشتراک در امکان پیدایش علم، اختلاف در روشها و دیگر خصوصیات آن دو را از هم متمایز و جدا می سازد، حتی نمی شود میان علم مجتهد و علم مقلد در مورد احکام شرعی، اگر چه مقلد به همه آنها احاطه داشته باشد، مقایسه نمود، زیرا راه تحصیل آن دو با هم فرق زیاد دارد.

### علم غیب مخصوص خداست

با توجه به مطالب یاد شده، علم غیب ذاتی و مطلق بدون آنکه مقید به کم و کیف باشد، مانند علم به آشکار به همین طریق مخصوص خدا و از صفات ذاتی اوست، نه هر

علم غیب و آشکاری.

همین معنی به طور نفی و اثبات در این آیات مبارکه منظور شده است:

قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله<sup>۱</sup>: بگو: جز خدا هیچ کس در آسمانها و زمین علم غیب نمی داند.

ان الله عالم غیب السموات و الارض انه علیم بذات الصدور<sup>۲</sup>: خدا دانای غیب آسمانها و زمین است، او به اسرار دلها آگاه است.

ان الله یعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بما تعملون<sup>۳</sup>: خدا غیب آسمانها و زمین را می داند و به آنچه که انجام می دهید بیناست.

ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کتتم تعملون<sup>۴</sup>: سپس به سوی خدایی که دانای غیب و آشکار است، برگردانده می شوید تا به آنچه که انجام می دادید، خبردارتان کند.

عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم<sup>۵</sup>: اوست خدای دانای غیب و شهادت، اوست آن مهرگستر مهربان.

ذلک عالم الغیب و الشهادة العزیز الرحیم<sup>۶</sup>: این است آن خدای دانای آشکار و نهان، آن توامند مهربان.

عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم<sup>۷</sup>: اوست خدای دانای آشکار و نهان، آن توانمند حکیم.

از نوح پیامبر نقل می کند: لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول ائی ملک<sup>۸</sup>: به شما نمی گویم که گنجینه های خدا نزد من است و علم غیب هم نمی دانم و نمی گویم که من فرشته هستم.

- |                |                           |
|----------------|---------------------------|
| ۱. نمل ۶۵/۲۷   | ۲. فاطر ۳۸/۳۵             |
| ۳. حجرات ۱۸/۴۹ | ۴. جمعة ۸/۶۲              |
| ۵. حشر ۲۲/۵۹   | ۶. سجدة ۶/۳۲              |
| ۷. تغابن ۱۸/۶۴ | ۸. انعام ۵۰/۶ و هود ۳۱/۱۱ |



و از قول پیامبرش نقل می‌کند: لو كنت اعلم الغیب لاستكثر من الخیر<sup>۱</sup>: اگر علم غیب داشتیم، بر نفع و خیرم می‌افزودم.

با این تفصیلی که درباره علم بیان کردیم، دانسته می‌شود که تعارضی میان ادله کتاب و سنت در این مسئله از لحاظ نفی و اثبات وجود ندارد، بلکه هر کدام از ادله نفی و اثبات به ناحیه خاصی توجه دارد.

آنچه را که در مورد علم غیب در بعضی از ادله نفی شده، غیر آن است که در بعضی دیگر اثبات شده است، و بر عکس. در بعضی از نصوص رسیده از طریق اهل بیت، اشاره به این دو جهت شده است، مانند بیان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در جواب یحیی بن عبدالله بن حسن که عرض کرد: قربانت گردم، مردم خیال می‌کنند که شما علم غیب دارید؟ امام در جوابش فرمود: سبحان الله دستت را روی سرم بگذار، به خدا قسم تمام موهای سر و بدنم راست شده است. آنگاه فرمود: نه، به خدا قسم که این جز میراثی از رسول خدا نیست.<sup>۲</sup>

همچنین است دیگر صفات پروردگار که با نظیر همان صفات در آفریده‌ها از لحاظ اطلاق و تقیید فرق می‌کند، مثلاً اگر عیسی علیه السلام تمام مرده‌ها را به اذن خدا زنده می‌کرد یا از گل به جای پرنده، انسان دانایی به اذن خدا می‌ساخت، چنانکه در قرآن مجید آمده است: از گل برای شما همانند پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم و به اذن خدا پرنده می‌شود<sup>۳</sup>، نمی‌توان گفت که عیسی در صفت زنده کردن مرده و آفریدن شریک خدا شده است، چه صاحب اختیار و زنده کننده و میراننده تنها خداست و دیگری با فرمان او چنین کاری انجام می‌دهد. بنابراین، صفت او مطلق است و صفت دیگران محدود.

همچنین فرشته‌ای که در رحم‌ها طفل را چنانکه خدا می‌خواهد، تصویر می‌کند و

۱. اعراف ۱۸۸/۷.

۲. شیخ مفید این حدیث را در مجلس سوم از امامی خود نقل کرده است.

۳. آل عمران ۴۹/۳.

برایش گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوان قرار می‌دهد؛<sup>۱</sup> با خدایش در این صفات شریک نیست، خداست که آفریننده و تصویرکننده است و اوست که در رحم‌ها هر طور که بخواهد تصویر می‌کند.

نیز فرشته‌ای که خدا به رحم می‌فرستد تا روزی و اجل و رفتار و مصایب و آنچه را که مربوط به خیر و شر و سعادت و شقاوت جنین است، بنویسد و آنگاه روح را در او بدمد<sup>۲</sup>، شریک خدا نخواهد بود، تنها خداست که در سلطنت شریکی ندارد و همه چیز را آفریده و تقدیر فرموده است.

و نیز فرشته مرگ با آنکه طبق نصّ قرآن [بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است، جانهایتان را می‌گیرد]<sup>۳</sup> جانها را می‌گیرد، اما از آنجا که در اصل «خدای تعالی جانها را به هنگام مردن می‌ستاند»<sup>۴</sup>، درست این است که گرفتن جانها تنها به خدا اختصاص داشته باشد و میراننده او باشد و فرشته مرگ به هیچ وجه شریک او نباشد. در

۱. مسلم، در صحیح خود، ابن اثیر در جامع الاصول، و ابن الدبیع در تیسیرالوصول: ۴/۴۰ از حدیقه مرفوعاً از رسول خدا آورده‌اند: وقتی که چهل و دو شب بر نطفه در رحم گذشت، خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد تا آن را تصویر کند و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را بیافریند. آنگاه عرض می‌کند: خدا یا نر باشد یا ماده؟ خدا آنچه را که می‌خواهد، حکم می‌کند و فرشته می‌نویسد، سپس فرشته با همان نوشته بیرون می‌آید و بعد از این چیزی بر آن زیاد و کم نخواهد شد. در حدیث دیگری ابن الدبیع در تیسیرالوصول: ۴/۴۰ در این باره چنین آورده است: هنگامی که مضغه به مرحله‌ای رسد که می‌باید به شکل آدمی در آید، خدا فرشته‌ای می‌فرستد تا او را تصویر کند، پس او مقداری خاک در آن داخل می‌کند و آن را می‌آمیزد و چنانکه به او دستور داده شده، تصویرش می‌کند، آنگاه عرض می‌کند: آیا می‌باید او نر باشد یا ماده؟ شقی باشد یا سعید؟ عمر، روزی و مصایبش چه مقدار باشد؟ خداوند دستور می‌دهد و او هم اطاعت می‌کند و می‌نویسد.

۲. ابن مسعود از رسول خدا آورده است: هنگامی که نطفه چهل روز در رحم ماند، تبدیل به علقه می‌شود و پس از چهل روز دیگر تبدیل به مضغه می‌شود، آنگاه خداوند فرشته‌ای با چهار جمله در مورد: روزی، اجل، رفتار و سعادت و شقاوتش می‌فرستد تا آنها را بنویسد، پس روح را در او می‌دمد. این روایت را بخاری در باب ذکر ملائکه خود و مسلم و دیگر صاحبان صحاح، مگر نسائی نقل کرده‌اند. همچنین احمد در مستند: ۱/۳۷۴، ۴۱۴، ۴۳۰ و ابوداود در مستند: ۵/۳۸ و ابن اثیر در جامع الاصول و ابن الدبیع در تیسیرالوصول: ۴/۳۹ آن را آورده‌اند.

این راستا، نسبت دادن قبض روح به فرشتگان نیز صحّت دارد، چنانکه حق تعالی فرماید: «آنان که بر خود ستم روا داشته‌اند، چون فرشتگان جانشان را بگیرند، سر تسلیم فرود آرند»<sup>۱</sup> و «آنان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که پاک و پاکیزه‌اند...»<sup>۲</sup> هیچگونه تعارضی در میان این آیات نیست و در نسبت دادن میراندن به غیر خدا، گناه و معصیت نخواهد بود.

و نیز فرشته، طبق آفرینش مخصوصی که خدا برایش قرار داده، نمی‌خواهد و چرت نمی‌زند<sup>۳</sup>؛ با این حال، در این صفت با خدا چنانکه خود را ستوده، لا تأخذه سنة و لانوم<sup>۴</sup>، شریک نخواهد بود.

اگر خدا به کسی چنان قدرتی عنایت کند که بتواند زمین مرده را زنده کند، چنین کسی شریک خدا نخواهد بود، باز اوست که زمین مرده را زنده می‌کند.

### گفتاری با قصیمی

اینک بیابید از قصیمی سؤال کنیم که گفتار شیعه در مورد اینکه امامان هرگاه بخواهند چیزی را بدانند، خداوند همان را به آنان تعلیم می‌دهد، چه ارتباطی با شرک دارد که او نتیجه می‌گیرد: این گفته شیعه ملازم است با اینکه امامان با خدا در علم غیب شریک خواهند بود.

آخر بعد از فرض اینکه دانش آنان با اخبار از ناحیه خدا و اعلام او خواهد بود، چگونه می‌توان علم آنان را با خدا یکسان دانست؟

این نادان گمان کرده است اعتقاد به اینکه امامان نسبت به ماکان و مایکون عالمند و چیزی بر آنان مخفی و پوشیده نیست، مستلزم شرک به خدا در صفت علم غیب و محدود کردن دانش و صفات اوست و کسی که او را محدود کند، معدودش شمارد و خدا منزله از آن است، در صورتی که حقیقت نصوص کتاب و سنت در مورد اینکه جز

۲. همان ۳۲.

۱. نحل ۲۸/۱۶.

۴. بقرة ۲/۲۵۵.

۳. رک: خطبة نخست نهج البلاغة.

خدا کسی علم غیب نمی داند، بر او مخفی مانده است: برخی از مردم درباره خدا، بدون علم مجادله می کنند و از شیطان نافرمان پیروی می نمایند.<sup>۱</sup>

ما از او سؤال می کنیم: چگونه این شرکی که او در مورد علم غیب امامان شیعه پنداشته، بر پیشوایان اهل سنت در مورد روایت زیر پنهان مانده است؟

درباره حدیقه نقل کرده اند که رسول خدا علم ما کان و ما یکون را تا روز قیامت به او آموخته است.<sup>۲</sup> احمد حنبل امام مذهب قصیمی از ابوادریس نقل می کند که او گفته است: از حدیقه بن یمان شنیدم که می گفت: به خدا قسم من هر حادثه ای که تا روز قیامت واقع شود، می دانم.<sup>۳</sup>

بیچاره قصیمی ندانسته که آگاهی انسان مؤمن از هنگام مرگش و اختیار کردن آن در صورت تخییر میان آن و زندگی نه محال است و نه از مقام با عظمت او بعید، تا چه رسد به امامان شیعه علیهم السلام.

چرا این مرد از آنچه که هم مذهبانش درباره امامانشان نقل کرده و جزو فضایلشان شمرده اند، بی اطلاع و ناآگاه است؟

آنان از ابن شهاب نقل کرده اند که گفته است:<sup>۴</sup> ابوبکر بن ابی قحافه و حارث بن کلدیه حریره ای که برای ابوبکر به عنوان هدیه آورده بودند، می خوردند؛ حارث به ابوبکر گفت: ای خلیفه رسول خدا، از این غذا دست بردار، زیرا در آن سم یک ساله است و من و تو در یک روز خواهیم مرد، او هم دست برداشت. آن دو همواره علیل بودند، تا آن سال به آخر رسید و هر دو در یک روز مردند.

احمد و محب الدین طبری داستان خوابی که عمر در مورد مرگش دیده بود، نقل کرده و گفته اند: میان خواب او تا روزی که به او خنجر زدند، بیش از یک جمعه فاصله

۱. حج ۳/۲۲.

۲. صحیح مسلم در کتاب الفتن؛ مستند احمد: ۳۸۶/۵؛ سنن بیهقی؛ تاریخ ابن عساکر: ۹۴/۴؛ تیسیر الوصول: ۲۴۱/۴؛ خلاصة التهذیب ۶۳؛ الاصابة: ۲۱۸/۱؛ التقریب ۸۲.

۳. مستند احمد بن حنبل: ۳۸۸/۵.

۴. مستدرک الصحیحین: ۶۴/۳؛ صفة الصفوة: ۱۰/۱؛ البدایة و النهایة: ۱۸۰/۱.

نشده بود.<sup>۱</sup>

محب طبری از کعب الاحبار نقل کرده که به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین، وصیت کن، زیرا تا سه روز دیگر خواهی مرد. وقتی که سه روز گذشت، ابولؤلؤ به او خنجر زد و مردم و از آن جمله کعب بر او وارد شدند و عمر گفت: حرف همان است که کعب گفته است.<sup>۲</sup> روایت شده است که عیینة بن حصن فزاری به عمر گفت: یا مواظب باش و محافظ داشته باش و یا عجم‌ها را از مدینه بیرون کن، زیرا می‌ترسم آنان ترا ترور کنند، آنگاه دستش را روی موضعی از بدنش گذاشت که بعداً ابولؤلؤ آن موضع را با خنجر مورد اصابت قرار داد.

ابن ضحاک از جبیر بن مطعم نقل کرده که گفت: با عمر در عرفه روی کوه بودیم که شنیدیم مردی می‌گفت: ای خلیفه، اعرابی‌ای از قبیله لهب از پشت سرم گفت: این صدا چیست؟ خدا زبانت را قطع کند، به خدا قسم امیرالمؤمنین سال آینده زنده نخواهد بود. من به او ناسزا گفتم و ادبش کردم. هنگامی که با عمر رمی جمره می‌کردیم، سنگ کوچکی به سر او خورد و سرش شکست و خون از آن جاری شد. مردی گفت: اعلام می‌کنم که امیرالمؤمنین سال آینده در این جا توقف نخواهد کرد. من توجه کردم و دیدم او همان مرد لهبی است. به خدا قسم که دیگر عمر حج نکرد.

شگفت‌آورترین است که در ایام خلافت ابوبکر، مرده‌ای هنگام دفن از شهادت عمر خیر داده است. بیهقی از عبدالله بن عبیدالله انصاری آورده که گفت: در زمرة کسانی بودم که ثابت بن قیس را که در یمامه<sup>۳</sup> کشته شده بود، دفن می‌کردند. هنگامی که او را در قبر گذاشتیم، شنیدیم که می‌گفت: محمد رسول خداست، ابوبکر صدیق است، عمر شهید است و عثمان نیکوکار و رحیم است، به او نگرستیم، دیدیم که مرده است.

۱. مسند احمد بن حنبل: ۴۸/۱، ۵۱؛ الریاض النضره: ۷۴/۲.

۲. الریاض النضره: ۷۵/۲.

۳. شهری است در یمن در فاصله شانزده منزلی مدینه و واقعه یمامه در ربیع الاول سال ۱۲ هجری در زمان خلافت ابوبکر رخ داده است.

قاضی این داستان را در کتاب الشفاء در فصل زنده کردن مرده‌ها و سخنانشان آورده است.

عبدالله بن سلام می‌گوید: در آن زمانی که عثمان در محاصره بود، پیش او رفتم و به او سلام گفتم، او گفت: خوش آمدی برادر، آیا به تو خبر ندهم چیزی را که دیشب در خواب دیدم؟ گفتم: چرا. گفت: رسول خدا را در این دریچه بالا مشاهده کردم، فرمود: محاصره‌ها کردند؟ گفتم: آری. فرمود: تشنه‌ات نگهداشته‌اند؟ گفتم: آری، آنگاه دلوی از آب از بالا برایم فرستاد و از آن نوشیدم و سیراب شدم و هنوز هم برودت آن را بین سینه و کتفم احساس می‌کنم. آنگاه فرمود: اگر خواستی پیش ما افطار کن و اگر می‌خواهی بر آنان پیروزی سازم، من افطار کردن با او را اختیار کردم.<sup>۱</sup>

باز از او نقل شده که گفت: من رسول خدا و ابوبکر و عمر را دیشب در خواب دیدم، به من گفتند: شکبیا باش که فردا شب پیش ما افطار خواهی کرد.

کثیر بن صلت از عثمان نقل کرده که گفت: من رسول خدا را در خواب دیدم، به من فرمود: تو در همین جمعه پیش ما خواهی بود.<sup>۲</sup>

ابن عمر می‌گوید: عثمان صبح کرد، در حالی که برای مردم چنین حدیث می‌گفت: رسول خدا را در خواب دیدم، به من فرمود: ای عثمان، فردا پیش ما افطار خواهی کرد. او فردای آن روز، در حالی که روزه‌دار بود، کشته شد.

محب الدین طبری بعد از نقل روایت یاد شده چنین می‌گوید: اختلاف این روایت به جهت تکرار است که عثمان گاهی در شب و گاهی در روز رسول خدا را در خواب دیده بوده است.<sup>۳</sup>

حاکم با سندی که صحیحش می‌داند، آورده است: عبدالله بن عمرو انصاری که از یاران رسول خدا بوده، به پسرش جابر خبر می‌دهد که در احد کشته خواهد شد و او

۱. الریاض النضرة: ۱۲۷/۲؛ الاتحاف، شبراوی ۹۲.

۳. الریاض النضرة: ۱۲۷/۲.

۲. مستدرک الصحیحین: ۹۹/۳.

نخستین شهید از یاران رسول خداست. او چنانکه گفته بود، به شهادت رسید.<sup>۱</sup> خطیب بغدادی از ابوالحسین مالکی آورده که گفت: با بهترین بافنده‌ها، یعنی محمد بن اسماعیل، سالیان زیادی مصاحب بودم و از او کرامات زیادی دیدم و از آن جمله این بود که هشت روز قبل از وفاتش به من گفت: من غروب روز پنجشنبه می‌میرم و در روز جمعه پیش از نماز دفن می‌شوم. بزودی آن را فراموش خواهی کرد، اما فراموشش نکن. ابوالحسین می‌گوید: این جریان را تا روز جمعه فراموش کردم، در آن روز کسی به من رسید و گفت: او مرده است؛ رفتم تا در تشییع جنازه‌اش شرکت کنم، دیدم مردم دارند می‌آیند، پرسیدم: چرا بر می‌گردند؟ گفتند: بعد از نماز دفن خواهد شد. من به حرف آنها اعتنا نکردم و رفتم بینم چه می‌شود؟ دریافتم همان‌طور که او گفته بود، پیش از نماز دفنش نمودند.<sup>۲</sup>

### قطره‌ای از دریا

در طی کتاب تاریخ و فرهنگ بزرگان اهل سنت، قضایای زیادی دربارهٔ بسیاری از مردم یافت می‌شود که آنها را برایشان فضیلت و کرامت به حساب آورده‌اند و آن قضایا مربوط به علم غیب و آگاهی آنان از مکنونات خاطر دیگران است و هیچ کدام از آنان حتی قصیمی و پیروانش آن قضایا را شرک ندانسته‌اند، در صورتی که امثال همان قضایا در مورد امامان شیعه، آنان را به بررسی و تکلف و بیهوده‌گویی وادار نموده است. اینک گوشه‌ای از آن قضایا را ذیلاً می‌آوریم:

۱- ابو عمرو بن علوان می‌گوید: روزی به خاطر حاجتی به بازار رحبه رفتم، جنازه‌ای را دیدم و دنبالش به راه افتادم تا بر آن نماز بخوانم. آنقدر و ماندم تا مرده را دفن کردند. در این هنگام بدون تعمد چشمم به زن رویازی افتاد و میل کردم که او را همچنان نگاه کنم، اما منصرف شدم و استغفار کردم، تا آنجا که می‌گوید: در دلم افتاد که شیخ جنید را زیارت کن. به سوی بغداد حرکت کردم و هنگامی که نزدیک حجره‌اش رسیدم، در

۲. تاریخ بغداد؛ ۴۹/۲؛ المنتظم، ابن جوزی: ۲۷۴/۶.

۱. المستدرک؛ ۲۰۳/۳.

زدم و او به من گفت: ای ابو عمرو، داخل شو؛ در رجه گناه می‌کنی و ما در بغداد برایت طلب مغفرت می‌نماییم.<sup>۱</sup>

۲- ابن نجار می‌گوید: شیخ ابو محمد عبدالله جبائی (م ۶۰۵) روزی دربارهٔ اخلاص و رياء و عجب سخن می‌گفت و من در آن مجلس حاضر بودم، ناگهان در دلم افتاد که چگونه باید از عجب خلاصی یافت؟ شیخ به من نگرست و گفت: هنگامی که همه چیز را از ناحیه خدا دانستی و معتقد بودی که او ترا برای عمل نیک موفق می‌دارد و از فساد و دشمنی خارج می‌کند، در این وقت است که از عجب به دور خواهی بود.<sup>۲</sup>

۳- شیخ علی شبلی می‌گوید: زخم نیازمند به روئندی بود، به او گفتم: من که پنج درهم بدهکارم، از کجا می‌توانم برای تو مقنعه بخرم؟ خوابیدم و در خواب کسی را دیدم که به من می‌گفت: هر گاه خواستی به ابراهیم خلیل نظر کنی، به شیخ عبدالله بن عبدالعزيز بنگر.

وقتی که صبح پیش او در قاسیون رفتم، به من گفت: علی ترا چه می‌شود؟ اینجا بنشین. او به منزلش رفت و برگشت و مقنعه‌ای که در گوشهٔ آن پنج درهم بود، به من داد و من مراجعت نمودم.<sup>۳</sup>

۴- ابو محمد جوهری می‌گوید: از برادرم ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: پیامبر اکرم را در خواب دیدم و گفتم: یا رسول الله، کدامیک از این مذاهب از همه بهتر است؟ و بر طبق کدامیک از آنها رفتار نمایم؟ فرمود: این بطله، این بطله.<sup>۴</sup> از بغداد به سوی عکبرا حرکت کردم و ورودم مصادف با روز جمعه بود. تصمیم گرفتم خدمت شیخ ابو عبدالله بن بطله در مسجد جامع شرفیاب شوم. هنگامی که مرا دید، بی مقدمه به من گفت: رسول خدا راست گفته است، رسول خدا راست گفته است.<sup>۵</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۲۴۷/۷؛ صفة الصفوة: ۲/۲۳۶.

۲. شذرات الذهب: ۱۶/۵.

۳. همان: ۷۴/۵.

۴. او حافظ ابو عبدالله، عبيدالله بن محمد فقيه حنبلي عكبري (م ۳۸۷) است.

۵. شذرات الذهب: ۱۲۳/۳.



۵- ابوالفتح قواس می گوید: زمانی آنچنان فقیر و بیچاره شدم که در خانه ام جز کمان و کفشم که مورد استفاده ام بود، چیز دیگری نداشتم و تصمیم گرفتم آنها را بفروشم. روزی که می خواستم آنها را بفروشم، روز جلوس ابوالحسین بن سمعون بود، با خود گفتم: اول به مجلس مزبور می روم، آنگاه بر می گردم و کمان و کفشم را می فروشم؛ باید توجه داشت که قواس کمتر پیش می آمد که از رفتن به مجلس ابن سمعون تخلف کند؛ چنان کردم و به مجلس مزبور وارد شدم. هنگامی که می خواستم از مجلس بیرون آیم، ابوالحسین مرا صدا زد و گفت: ابوالفتح کفش ها و کمانت را نفروش، زیرا خداوند بزودی ترا بدان خواهد داد.<sup>۱</sup>

۶- حافظ ابن کثیر می گوید: از عمر خطیب اردشیر بن منصور، ابوالحسین عبادی زیاد گذشته بود و گاهی در مجلسش بیش از سی هزار نفر از مردان و زنان شرکت می کردند. یکی از آنها می گوید: روزی بر او وارد شدم که آبگوشت می خورد. با خود گفتم؟ ای کاش زیادی آن را به من می داد و می خوردم تا حافظ قرآن شوم. او زیادی آن را به من داد و گفت: این را با همان نیت بخور. من هم آن را خوردم خداوند به من حفظ قرآن را روزی فرمود.<sup>۲</sup>

۷- ابوالحارث اولاسی می گوید: از قلعه اولاس به قصد دریا بیرون می رفتم که یکی از برادران به من گفت: غذای مخصوص عَجَّه<sup>۳</sup> برایت آماده کرده ام، نرو تا از این غذا میل بفرمایی. من هم قبول کردم و نشستم و با او از آن غذا خوردم، آنگاه کنار دریا رفتم و به ابراهیم بن سعد، ابواسحاق حسنی علوی که مشغول نماز بود، بر خوردم و با خود گفتم: شک ندارم که او می خواهد بگوید: با من روی آب حرکت کن و اگر چنین حرفی بزندی، عملی خواهم کرد. هنوز این فکر از خاطر من نگذشته بود که او گفت: همان طور که بر خاطرت گذشته است، آماده حرکت باش. گفتم: بسم الله. او از روی آب حرکت کرد و من نیز خواستم به دنبالش حرکت کنم که پایم در آب فرو رفت. او به من نگریست و

۱. تاریخ ابن عساکر: ۲۷۶/۱.

۲. البدایة والنهایة: ۱۴۴/۱۲.

۳. عَجَّه: غذایی است که از تخم مرغ و روغن و آرد درست می کنند. المنجد: ۴۸۸.

گفت: غذای عجه پایت را گرفته، آنگاه مرا ترک کرد و رفت.<sup>۱</sup>

۸- روزی ابن سمعون محمد بن احمد واعظ (م ۳۸۷) روی منبر مردم را موعظه می‌کرد و ابوالفتح بن قواس نیز پای منبرش نشسته بود که ناگهان چرتش گرفت و واعظ از سخن گفتن باز ایستاد تا او از خواب بیدار شد. همین که بیدار شد، واعظ گفت: هم اکنون رسول خدا را در خواب دیده‌ای؟ گفت آری. واعظ گفت: به این جهت از گفتار بازماندم که ترا از حالی که داری باز ندارم.<sup>۲</sup>

۹- از ابن جنید آورده‌اند که گفت: شیطان را در خواب دیدم که گویا برهنه بود، به او گفتم: آیا از مردم شرم نداری؟ او در حالی که مردم را به چیزی نمی‌گرفت، گفت: اگر مردم انسان بودند، من آنان را همانند بچه‌ها که با توپ بازی می‌کنند، مورد ملعبه و بازیچه خود قرار نمی‌دادم، انسان‌ها گروهی غیر از اینان هستند. گفتم: آنان کجایند؟ گفت: در مسجد شونیزی، دلم را خون کردند و بدنم را رنجور، هرگاه که تصمیم می‌گیرم آنان را گمراه کنم، به سوی خدا اشاره می‌کنند، گویا که می‌خواهم بسوزم. هنگامی که بیدار شدم، لباسم را پوشیدم و به سوی همان مسجد روان شدم؛ در آنجا سه نفر را نشسته دیدم که سرهایشان را روی زانوهایشان نهاده بودند. یکی از آنها سر برداشت و به من توجه کرد و گفت: ای ابوالقاسم، گول گفته‌ آن خبیث را مخور و چنان مباش که هر چه به تو می‌گوید، بپذیری. دیدم آنان عبارتند از: ابوبکر دقاق، ابوالحسین نوری<sup>۳</sup> و ابوحمزه محمد بن علی جرجانی فقیه شافعی.<sup>۴</sup>

۱۰- روزی جوانی نصرانی با سر و وضع مسلمانان نزد ابوالقاسم، جنید خزاز آمد و به او گفت: ای ابوالقاسم، معنی گفته پیغمبر که فرموده است: «از فراست مؤمن بپرهیزد که او با نور خدا می‌بیند»، چیست؟

۱. تاریخ بغداد: ۸۶/۶؛ تاریخ الشام: ۲۰۸/۲؛ صفة الصفوة: ۲۴۲/۲.

۲. تاریخ بغداد: ۲۷۶/۱؛ المنتظم: ۱۹۹/۷؛ البدایة والنهایة: ۳۲۳/۱۱.

۳. او در سال ۲۹۵ هجری وفات یافت و از جمله عجایب حالاتش که در تاریخ ابن کثیر: ۱۰۶/۱۱ آمده این است که او بیست سال روزه دار بود که حتی زن و بچه‌اش از آن آگاه نبودند.

۴. تاریخ ابن کثیر: ۹۷/۱۱؛ صفة الصفوة: ۲۳۴/۲۰.

جنید سرش را پایین انداخت و آنگاه سربرداشت و گفت: اسلام بیاور که اینک وقت آن است، او نیز مسلمان شد.<sup>۱</sup>

از ابوالحسن شاذلی (م ۶۵۶) حکایت شده که گفت: اگر دهنه شریعت بر دهانم نهاده نشده بود، هر آینه از حوادثی که تا روز قیامت واقع خواهد شد، به شما خبر می‌دادم.<sup>۲</sup> شگفت آورتر از همه اینها، ادعای آن مرد سنی است که می‌گوید: لوح محفوظ را می‌بیند و محتوای آن را می‌خواند و آن همه ادعاهای بزرگ را از آن اخذ می‌کند و در زمره فضایل می‌آورد و به صورت حقایق غیر قابل انکار در کتبشان نقل می‌شود.

ابن عماد در شرح زندگانی مولا محیی الدین محمد بن مصطفی قوجوی حنفی (م ۹۵۰) صاحب الحواشی علی تفسیر البیضاوی و کتب دیگر می‌نویسد: او می‌گفت که هرگاه در فهم آیه‌ای از قرآن شک داشتم، به خدا توجه می‌کردم، سینه‌ام به قدر دنیا باز می‌شد و در آن دو ماه طلوع می‌کرد که نمی‌دانستم آنها چه هستند، آنگاه نوری پدید می‌آمد که بدان وسیله لوح محفوظ را می‌دیدم و معنی آن آیه را از آن استخراج می‌کردم.<sup>۳</sup>

همو در شرح زندگانی مولا بخشی رومی حنفی (م ۹۳۱) می‌نویسد: او به سوی دیار عرب کوچ و از دانشمندانشان دانش‌ها اخذ کرد و ید طولایی در فقه و تفسیر پیدا کرد، تا آنجا که می‌گوید: چه بسا می‌گفت: لوح محفوظ را دیدم که چنین و چنان در آن نوشته بود و هرگز خلاف آن در نیامد.<sup>۴</sup>

یافعی می‌گوید: شیخ جاکیر (م ۵۹۰) می‌گفت: با کسی عهدی نبستم، مگر آنکه اسمش را در لوح محفوظ جزو مریدانم یافته بودم.<sup>۵</sup>

همو می‌گوید: ابن صباغ، ابوالحسن علی بن حمید (م ۶۱۲) با کسی همنشین نمی‌شد، مگر آنکه اسمش را در لوح محفوظ جزو اصحابش می‌دید.<sup>۶</sup>

۲. شذرات الذهب: ۲۷۹/۵.

۴. همان: ۱۷۸/۸.

۶. همان: ۲۵/۴؛ شذرات الذهب: ۵۲/۵.

۱. تاریخ ابن کثیر: ۱۱۴/۱۱.

۳. همان: ۲۸۶/۸.

۵. مرآة الجنان: ۴۷۱/۳.

بسیاری از این نوع مطالب خرافی و دور از منطق و عقل در کتاب‌های طبقات شعرانی، کواکب الدریه نووی، روض الریاحین یافعی، روضه الناظرین شیخ احمد و تری و نظایر اینها یافت می‌شود.

آنانکه آیات ما را تکذیب کردند، بزودی از راهی که خود نمی‌دانند، بتدریج خوارشان خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

## نقل جنازه‌ها به مشاهد مشرفه

گروهی بی اطلاع از احکام اسلام و غافل از مصادر فتوا دربارهٔ این مسئله سر و صدای زیادی کرده و پنداشته‌اند که این موضوع از مختصات شیعه است و بس؛ از این رو، تیرهای طعنه و عیبجویی به سوی آنان پرتاب کرده و از هر سو به جانب آنان هجوم برده‌اند.

در این میان، گروهی ناپخته که در جهالت و غفلت با آنان شریکند، در صدد دفاع بر آمده و گفته‌اند که عمل نقل جنازه کار مردم عوام و نادان است و نمی‌شود آن را عیب علما و مذهب دانست. گروهی دیگر به خاطر تحقق آرزوهایشان، حقیقت را تحریف کرده و آن را وارونه جلوه داده‌اند، اما دور از همهٔ این نادانی‌ها، متخصصان فن پرده از روی این راز برداشته و چهرهٔ حقیقت را آشکار نمودند.

بر این بیچارگان مخفی مانده است که پیروان مذاهب دیگر نیز با شیعه در جواز نقل مرده‌ها از محلی به محل دیگر، پیش از دفن و یا بعد از آن، به خاطر اغراض صحیح موافقت، خواه میت وصیت کرده باشد یا نه.

مذهب مالکی می‌گوید: نقل میت از جایی به جایی دیگر، پیش از دفن و یا بعد از آن، با

سه شرط جایز است:

۱- در حال انتقال متلاشی نشود.

۲- هتک حرمتش نباشد، یعنی طوری حمل نشود که مایه تحقیر او باشد.

۳- انتقال او روی مصلحتی باشد، مثل اینکه از طغیان آب بر قبرش بترسند، یا به خاطر برکتی که در مکان دیگر امید می‌رود، یا از آن رو که به محل سکونت خانواده‌اش نزدیک است و یا به جهت اینکه خانواده‌اش بتواند آن را زیارت کند.

البته، اگر هر کدام از شرطها مفقود باشد، انتقال او حرام خواهد بود.<sup>۱</sup>

حنبلی‌ها می‌گویند: نقل میت از محلی که در آنجا مرده، به جایی دورتر از آن، به شرط اینکه برای غرض صحیحی باشد، مثل اینکه بخواهند او را در مکانی مقدس و یا کنار بنده‌ای صالح دفن کنند، مانعی ندارد، به شرط آنکه از تغییر بو و متعفن شدنش ایمن باشند و در این حکم فرقی میان قبل از دفن و بعد از آن نیست.<sup>۲</sup>

شافعی‌ها می‌گویند: نقل میت از جایی به جایی دیگر برای دفن کردن حرام است، و گفته شده که مکروه است، مگر در نزدیکی مکه یا مدینه یا بیت المقدس یا قبر بنده‌ای صالح که در آن صورت، کراهت هم ندارد و اگر وصیت کرده باشد که او را به یکی از اماکن یاد شده ببرند، در صورت ایمنی از تغییر بو واجب خواهد بود و منظور از مکه تمام حرم است، نه شهر مکه.<sup>۳</sup>

حنفی‌ها می‌گویند: مستحب است که هر کس در هر جا که مرده است، در همانجا دفنش کنند. انتقال او به جایی دیگر پیش از دفن در صورت ایمنی از تغییر بو مانعی ندارد، اما بعد از دفن خارج کردن او جز در صورتی که زمین غصبی بوده و یا به شفعه اخذ شده باشد، حرام خواهد بود.<sup>۴</sup>

کسی که در تاریخ غور کرده باشد، این حقیقت را به وضوح می‌یابد که علمای همه

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه: ۴۲۱/۱. ۲. همان: ۴۲۲/۱.

۳. المنهاج، محیی الدین نوری شافعی - در حاشیه المعنی: ۳۵۷/۱؛ شرح الشریعی الشافعی: ۳۵۸/۱؛

حاشیه علی شرح ابن القاسم الغزی، شیخ ابراهیم باجوری شافعی: ۲۸۰/۱.

۴. الفقه علی المذاهب الاربعه: ۴۲۲/۱.

مذاهب عملاً اتفاق بر جواز حمل جنازه‌ها، چه قبل از دفن و چه بعد از آن، دارند و اینکه نقل اموات به سوی اماکن مقدسه، از قبیل مکه، مدینه، جوار قبر امام، کنار قبر بنده صالح، سرزمین پاک، یا محیطی که خانواده میت در آنجا هستند و یا مقبره خانوادگی جزو امور مسلم در اذهان همگان بوده است.

همچنین در روز انتقال استخوان خاک شده بسیاری از کسانی که از پیروان مذاهب اربعه بودند، جمع کثیری از علما و خطبا و قراء و دیگران شرکت نموده‌اند.

همه اینها نشانه جواز این امر و اتفاق امت اسلامی درباره آن است، بلکه تاریخ گواهی می‌دهد که این کار از زمان صحابه<sup>۱</sup> و تابعین در صورت وصیت میت یا تصمیم اولیانش رواج داشته و گویا که عملاً میان تمام فرقه‌های مسلمان در جمیع قرون اسلامی مورد اتفاق بوده است.

اگر این موضوع، از همان ابتدای اسلام، مورد قبول نبوده، هیچگاه صحابه درباره رسول خدا اختلاف نمی‌کردند که آن حضرت را در مدینه یا مکه یا کنار جدش حضرت ابراهیم علیه السلام دفن نمایند.<sup>۲</sup>

این موضوع نه تنها در اسلام، بلکه در شرایع پیشین نیز مشروع بوده است. بنابراین، می‌بینیم که حضرت آدم که در مکه وفات یافته و در غار ابوقیسیس دفن شده بود، حضرت نوح تابوتش را به کشتی حمل کرد و پس از پایان غایله طوفان، آن را در بیت المقدس<sup>۳</sup> و یا طبق احادیث شیعه در نجف اشرف دفن نمود.

یعقوب علیه السلام در مصر فوت کرد و به شام برده شد.<sup>۴</sup> موسی علیه السلام بدن یوسف را که در مصر وفات یافته و در آنجا دفن شده بود، به مقبره خانوادگی اش در فلسطین حمل

۱. بلکه از زمان پیامبر بزرگوار اسلام این موضوع رواج داشته، چنانکه بعداً خواهیم دید که جابر جنازه پدرش را بعد از دفن، به جایی دیگر منتقل نموده است.

۲. الملل و النحل شهرستانی - در حاشیه الفصل: ۲۱/۱؛ شرح الشمائل قاری: ۲۰۸/۲؛ شرح الشمائل مناوی: ۲۰۸/۲؛ السیره الحلویه: ۳۹۳/۳؛ الصواعق المحرقة ۱۹.

۳. تاریخ طبری: ۸۰/۱؛ العرائس ثعلبی ۲۹.

۴. حاشیه ابی الاخلاص حنفی: ۱۶۸/۱ که در حاشیه درر الاحکام چاپ شده است.

نمود.<sup>۱</sup>

یوسف علیه السلام جسد پدرش یعقوب را از مصر به حبرون مقبره خانوادگی شان برد و در آنجا دفن کرد.<sup>۲</sup>

حسن و حسین علیهما السلام بدن پاک پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام را از کوفه به مدفن کنونی اش نجف اشرف حمل کردند و در آنجا دفن نمودند.

نهایت آنکه در *دلائل النبوة* آمده است<sup>۳</sup>: نخستین کسی که از قبری به قبر دیگر نقل گردید، علی بن ابی طالب علیه السلام است که روز جمعه هفدهم رمضان، شمشیر دشمن بر فرق همایونش وارد آمد و بعد از دو روز وفات یافت و فرزند پرومندش امام حسن علیه السلام بر او نماز خواند و در دارالاماره کوفه مدفون گردید و قبرش پنهان نگاه داشته شد، تا بعداً به نجف حمل گردید و قبر آن حضرت تا زمان هارون الرشید پنهان بود. در آن زمان مدفن آن بزرگوار آشکار شد و روی آن ساختمانی به وسیله هارون بنا گردید و داستان آن چنین است:

هارون ملاحظه کرد که وحشیانی به آن محل انس دارند و برخی از صیادان به آنجا پناه می‌برند، علت این امر را از مردم قریه‌ای که در نزدیکی آن بودند پرسش نمود، پیرمردی در پاسخ گفت: این جا قبر امیرالمؤمنین علی و نوح علیهما السلام است.<sup>۴</sup>

ما در اینجا جمعی از افرادی را که جنازه‌هایشان پیش از دفن و یا بعد از آن، به جای دیگر منتقل گردیده ذیلاً می‌آوریم:

۱. شرح الشماائل قاری ۲۰۸ و فیض القدير مناوی که در حاشیه آن چاپ شده است.

۲. تاریخ طبری: ۱/۱۶۱، ۱۶۹؛ معجم البلدان: ۳/۲۰۸؛ تاریخ ابن کثیر: ۱/۱۷۴، ۱۹۷.

۳. محاضرات الاوائل سکنواری ۱۰۲ (چاپ ۱۳۰۰)؛ تمام المتون صفدی ۱۵۱.

۴. اهل سنت را درباره مدفن امیرالمؤمنین علیه السلام نظرات مختلفی است که دست سیاست برای محروم کردن امت اسلام از زیارت این محل مقدس و ذلیل نمودن پیروان آن حضرت، آنها را به وجود آورده است. از اینها که بگذریم، مسئله ضربت خوردن آن حضرت در هفدهم رمضان نیز خلاف مشهور و نادرست است.



کسانی که پیش از دفن، جنازه آنها به جای دیگر منتقل گردید

- ۱- مقداد بن عمر بن ثعلبه صحابی، به سال ۳۳ هـ در جرف سه میلی مدینه وفات یافت و از آنجا جنازه اش را روی دوش گرفته به مدینه آوردند و در بقیع دفن کردند.<sup>۱</sup>
- ۲- سعید بن زید قرشی عدوی که یکی از عشره مبشره است، در سال ۵۱ یا ۵۲ هـ در العقیق ده میلی مدینه وفات یافت و از آنجا به مدینه آورده شد و در آنجا دفن گردید.<sup>۲</sup>
- ۳- عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق، در سال ۵۲ هـ در حبشی که تا مکه شش میل فاصله دارد، وفات یافت و به مکه آورده شد و در آنجا دفن گردید و عایشه از مدینه به مکه کنار قبرش آمد و نماز خواند و چنین گفت:  
 - ما همانند ندیمان جذیمه، در قسمتی از روزگار چنان با هم زیست می کردیم که درباره ما گفته می شد که هرگز از هم جدا نخواهیم شد.  
 - ولی هنگامی که از هم جدا شدیم، گویا که با مالک هرگز شبی را به صبح نیاورده بودیم.<sup>۳</sup>
- ۴- سعد بن ابی وقاص صحابی، در سال ۵۴ یا ۵۵ یا ۵۶ هـ در حمراء الاسد<sup>۴</sup> وفات یافت و به مدینه منتقل و در آنجا دفن شد.<sup>۵</sup>
- ۵- اسامة بن زید صحابی، در سال ۵۴ هـ در جرف وفات یافت و او را به مدینه آوردند.<sup>۶</sup>
- ۶- ابوهریره صحابی شهیر، در سال ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ هـ در العقیق وفات یافت و جنازه اش را به مدینه منوره آوردند.<sup>۷</sup>

۱. الاستیعاب: ۲۸۰/۱؛ مجمع الزوائد: ۳۰۷/۹.

۲. صفة الصفوة: ۱۴۰/۱؛ تاریخ الشام: ۱۲۷/۶.

۳. معجم البلدان: ۲۱۱/۳. ترمذی نیز آن را با مختصر زیادتی نقل کرده است.

۴. جایی است در فاصله ۱۸ میلی مدینه که رسول خدا برای جستجوی مشرکان در روز اُحد تا آنجا تعقیبشان کرده بود.

۵. تاریخ بغداد: ۱۴۶/۱؛ صفة الصفوة: ۱۴۰/۱؛ تاریخ الشام: ۱۰۸/۶؛ البدایة و النهایة: ۷۸/۸.

۶. صفة الصفوة: ۲۱۰/۱. ۷. الاصابة: ۲۱۰/۴.

- ۷- یزید بن معاویة بن ابی سفیان، به سال ۶۴ هـ در حوارین از قرای دمشق وفات کرد و جنازه‌اش را به دمشق بردند و در آنجا دفن گردید.<sup>۱</sup>
- ۸- ابواسحاق ابراهیم بن ادهم، در سال ۱۶۲ هـ در الجزیره فوت کرد. جنازه‌اش به صور حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۲</sup>
- ۹- جعفر بن یحیی، به سال ۱۸۹ هـ در الغمر کشته شد و جنازه‌اش به بغداد حمل گردید.<sup>۳</sup>
- ۱۰- ابوالفیض ذوالنون مصری، در سال ۲۴۶ هـ در حیره وفات یافت و جنازه‌اش را روی مرکبی گذاشتند و به فسطاط حمل کردند و در قبرستان مردم معافر دفن نمودند.<sup>۴</sup>
- ۱۱- هارون بن عباس هاشمی، به سال ۲۶۷ هـ در رویته و گفته شده در عرج وفات یافت و از آنجا به مدینه‌اش آوردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۵</sup>
- ۱۲- احمد بن محمد بن اغلب باهلی، در بغداد به سال ۲۷۵ هـ وفات یافت و او را در تابوتی نهاده به بصره‌اش بردند و در آنجا دفن کردند و بر روی قبرش بارگاهی بنا نمودند.<sup>۶</sup>
- ۱۳- محمد بن اسحاق بن ابراهیم، ابو عنبس صیمری، در سال ۲۷۵ هـ در بغداد وفات یافت و او را به کوفه حمل و در آنجا دفن نمودند.<sup>۷</sup>
- ۱۴- معتمد علی الله خلیفه عباسی، در سال ۲۷۹ هـ در بغداد به مرگ ناگهانی مرد و جنازه‌اش را به سامراء حمل و در آنجا دفن نمودند.<sup>۸</sup>
- ۱۵- جعفر بن معتضد، در سال ۲۸۰ هـ در شهر دینور وفات یافت و جنازه‌اش را به بغداد حمل کردند.<sup>۹</sup>
- ۱۶- علی بن محمد بن ابی الشوارب، ابوالحسن اموی بصری، در سال ۲۸۲ یا ۲۸۳

۲. صفة الصفوة: ۱۳۲/۲.

۱. البداية و النهایة: ۲۳۶/۸.

۴. صفة الصفوة: ۲۹۳/۴.

۳. شذرات الذهب: ۳۳۷/۱.

۶. همان: ۸۰/۵؛ میزان الاعتدال: ۶۷/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۲۷/۱۴.

۸. تاریخ بغداد: ۶۱/۴.

۷. المنتظم: ۹۹/۵.

۹. البداية و النهایة: ۶۹/۱۱.

در بغداد وفات یافت و بر جنازه‌اش نماز خوانده شد، آنگاه به سامراء حملش کردند و در آنجا دفنش نمودند.<sup>۱</sup>

۱۷- جعفر بن محمد بن عرفه، در ذیحجه سال ۲۸۷هـ در العمق که یکی از منازل طریق حج از راه بغداد است، وفات یافت و او را به بغداد حمل و در محرم سال ۲۸۸هـ در همان جا دفنش کردند.<sup>۲</sup>

۱۸- حسین بن عمر بن ابی الاحوص، ابو عبدالله کوفی، در سال ۳۰۰هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه حملش کردند و در آنجا دفنش نمودند.<sup>۳</sup>

۱۹- محمد بن جعفر، ابو عمر القتات کوفی، در سال ۳۰۰هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه‌اش بردند.<sup>۴</sup>

۲۰- ابوالقاسم عبدالله بن ابراهیم، معروف به ابن الاکفانی، در سال ۳۰۷هـ در القصر وفات یافت و تابوتش به مکه حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۵</sup>

۲۱- ابراهیم بن نجیح، ابوالقاسم کوفی، در سال ۳۱۳هـ در بغداد وفات یافت و جنازه‌اش را به کوفه آورده در آنجا دفن کردند.<sup>۶</sup>

۲۲- قاضی بدر بن هیثم کوفی، در سال ۳۱۸هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۷</sup>

۲۳- محمد بن حسین، ابوالطیب لخمی، در سال ۳۱۸هـ در بغداد وفات یافت و چون خانواده‌اش در کوفه بودند، جنازه‌اش را به آنجا بردند و همان جا دفنش کردند.<sup>۸</sup>

۲۴- ابواسحاق ابراهیم بن محمد خطابی عمری کوفی که از احفاد عمر بن خطاب است، در سال ۳۲۰هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۹</sup>

۲۵- اسماعیل بن عباس، ابوعلی وراق، در هنگام مراجعت از مکه در سال ۳۲۳هـ بین

۱. تاریخ بغداد: ۶۱/۱۲؛ المنتظم: ۱۶۴/۵.

۲. همان: ۱۱۷/۶؛ تاریخ بغداد: ۸۱/۸.

۳. تاریخ بغداد: ۴۰۵/۹.

۴. تاریخ بغداد: ۱۰۸/۷.

۵. تاریخ بغداد: ۱۵۸/۶.

۶. همان: ۲۳۸/۲؛ المنتظم: ۲۲۶/۶.

۷. المنتظم: ۲۵/۶.

۸. المنتظم: ۱۲۰/۶.

۹. المنتظم: ۱۹۷/۶.

- راه وفات یافت و به بغداد حمل و در آنجا مدفون گردید.<sup>۱</sup>
- ۲۶- علی بن عبدالرحمن کوفی، در سال ۳۴۷هـ در بغداد وفات کرد و جنازه اش را به کوفه منتقل و در آنجا دفن نمودند.<sup>۲</sup>
- ۲۷- ابوالحسن علی بن محمد بن زبیر کوفی، در سال ۳۴۸هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه اش حمل کردند.<sup>۳</sup>
- ۲۸- مطرف بن عیسی، ابوالقاسم غسانی البیری، در سال ۳۵۶ یا ۳۵۷هـ در قرطبه وفات یافت و او را از آنجا به شهرش آوردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۴</sup>
- ۲۹- ابراهیم بن محمد، ابوالطیب عطار، در سال ۳۶۲هـ در سوسنقین<sup>۵</sup> یا ساوه وفات یافت و به نیشابور حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۶</sup>
- ۳۰- المطیع لله خلیفه عباسی، در سال ۳۶۴هـ هنگامی که با پسرش الطائع لله از لشکرگاه دیرعاقول به واسط می رفت، وفات یافت و جنازه اش را به بغداد حمل و در رصافه دفن نمودند.<sup>۷</sup>
- ۳۱- احمد بن عطاء، ابوعبدالله زاهد، که در سال ۳۶۹هـ در منوات عکا وفات یافت و جنازه اش به صفد (صور) حمل شد و در آنجا مدفون گردید.<sup>۸</sup>
- ۳۲- محمد بن عباس بن احمد، ابوعبدالله ضبی هراتی، در سال ۲۷۸هـ در خواف نیشابور وفات یافت و طبق وصیتش، جنازه اش را به هرات برده در آنجا دفن کردند.<sup>۹</sup>
- ۳۳- علی بن عبدالعزیز جرجانی، در سال ۳۹۲هـ<sup>۱۰</sup> در نیشابور وفات کرد و تابوتش را به جرجان بردند و در آنجا دفن گردید.<sup>۱۱</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۳۰۱/۶؛ المنتظم: ۲۷۸/۶. ۲. تاریخ بغداد: ۳۲/۱۲؛ المنتظم: ۳۸۹/۶.

۳. تاریخ بغداد: ۸۱/۱۲. ۴. بغية الوعاة: ۳۹۲.

۵. سوسنقین محلی است میان همدان و ساوه. ۶. تاریخ بغداد: ۱۶۹/۶.

۷. همان: ۳۷۹/۱۲. ۸. همان: ۲۳۷/۴؛ شذرات الذهب: ۶۸/۳.

۹. تاریخ بغداد: ۱۲۱/۳؛ المنتظم: ۱۴۶/۷. ۱۰. در تاریخ وفاتش غیر این نیز گفته شده است.

۱۱. المنتظم: ۲۲۲/۷؛ البداية و النهایة: ۳۳۲/۱۱؛ شذرات الذهب: ۵۷/۳.

- ۳۴- ابو عبدالله قمی مصری، در سال ۴۰ هـ هنگامی که از مصر به مکه می‌رفت، وفات یافت و جنازه‌اش را به مدینه برده در آنجا دفن کردند.<sup>۱</sup>
- ۳۵- اسماعیل بن حسن، ابوالقاسم صرصری، در سال ۴۰۳ هـ در بغداد وفات یافت و بعد از آنکه ابو حامد اسفراینی بر او نماز خواند، جنازه‌اش را به صرصر بردند.<sup>۲</sup>
- ۳۶- ابونصر فیروز بهاء الدین، در سال ۴۰۳ هـ در ارجان وفات یافت و جنازه‌اش را به کوفه بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۳</sup>
- ۳۷- ابواسحق اسفراینی شافعی<sup>۴</sup>، در سال ۴۱۸ هـ در شهر نیشابور وفات یافت و جنازه‌اش را از آنجا به شهرش اسفراین بردند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۵</sup>
- ۳۸- ابوالقاسم حسین بن علی مغربی، در سال ۴۱۸ هـ در میافارقین وفات یافت و او را به نجف بردند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۶</sup>
- ۳۹- حافظ بزرگ ابوبکر بیهقی، در سال ۴۵۸ هـ در نیشابور وفات یافت و تابوتش به بیهق حمل گردید.<sup>۷</sup>
- ۴۰- محمد بن احمد بن مشاره، ابو عبدالله اصفهانی شافعی، در سال ۴۶۴ هـ در بغداد وفات کرد و او را به دجیل بردند.<sup>۸</sup>
- ۴۱- علی بن ابی نصر موصلی، در سال ۴۷۹ هـ در بغداد وفات کرد و جنازه‌اش را به موصل بردند.<sup>۹</sup>
- ۴۲- ابوبکر محمد بن عبدالله ناصحی نیشابوری که در زمان خود پیشوای حنفی‌ها بوده، در سال ۴۸۴ هـ در راه ری وفات یافت و تابوتش به نیشابور حمل گردید و گفته‌اند که جنازه‌اش را به اصفهان بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۱۰</sup>

۱. المنتظم: ۲۴۸/۷. ۲. تاریخ بغداد: ۳۱۲/۶.

۳. المنتظم: ۲۶۴/۷. ۴. یکی از فقهای بزرگ طایفه شافعی است.

۵. البداية و النهایة: ۲۴/۱۲؛ شذرات الذهب: ۲۱۰/۳.

۶. المنتظم: ۳۳/۸. ۷. همان: ۲۴/۸؛ البداية و النهایة: ۹۴/۱۲.

۸. المنتظم: ۲۷۵/۸؛ البداية و النهایة: ۱۰۵/۱۲.

۹. المنتظم: ۳۲/۹. ۱۰. الجواهر المضية: ۶۴/۲.

- ۴۳- قاضی ابواحمد قاسم بن مظفر شهرزوری، به سال ۴۸۹ هـ در مداین کسری وفات یافت و جنازه اش را به اسکندریه بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۱</sup>
- ۴۴- ابوبکر احمد بن علی علی حنبلی، در سال ۵۰۳ هـ در عرفات وفات یافت و جنازه اش را به مکه بردند و طوافش دادند و کنار قبر فضیل بن عیاض دفن نمودند و هنگامی که خبر مرگش به بغداد رسید، برای او نماز غایب خواندند و مسجد جامع برای این کار پراز جمعیت شده بود.<sup>۲</sup>
- ۴۵- حافظ ابوالغنائم محمد بن علی نرسی کوفی مقری، در سال ۵۱۰ هـ در حلّه وفات یافت و جنازه اش را به کوفه بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۳</sup>
- ۴۶- ابوبکر محمود بن مسعود قاضی القضاة شعیبی حنفی مفتی، در سال ۵۱۴ هـ در سمرقند وفات یافت و تابوتش را به بخارا بردند.<sup>۴</sup>
- ۴۷- ابواسحاق غزّی، ابراهیم بن عثمان، در سال ۵۲۴ هـ میان مرو و بلخ که از شهرهای خراسان آن روز بود، وفات یافت و جنازه اش را به بلخ بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۵</sup>
- ۴۸- قاضی بهاءالدین شهرزوری، در سال ۵۳۲ هـ در حلب وفات یافت و او را به صفین بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۶</sup>
- ۴۹- ابوسعید احمد بن محمد حافظ اصفهانی، در سال ۵۴۰ هـ در نهاوند وفات کرد و به اصفهان برده شد.<sup>۷</sup>
- ۵۰- احمد بن محمد، ابوالمعالی بن بسر بخاری، در سال ۵۴۲ هـ در سرخس وفات یافت و جنازه اش را به مرو و از آنجا به بخارا بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۸</sup>
- ۵۱- مظفر بن اردشیر، ابو منصور عبادی، در سال ۵۴۷ هـ در لشگرگاه مکرم فوت کرد،

۱. شذرات الذهب: ۳/۳۹۳.

۲. المنتظم: ۱۶۴/۹؛ صفة الصفوة: ۲/۲۷۹؛ شذرات الذهب: ۴/۶.

۳. المنتظم: ۱۸۹/۹. ۴. الجواهر المضية: ۲/۱۶۲.

۵. شذرات الذهب: ۴/۶۸. ۶. حلیة الاولیاء: ۱/۲۱۲.

۷. المنتظم: ۱۱۷/۱۰؛ شذرات الذهب: ۴/۱۲۵.

۸. المنتظم: ۱۰/۱۲۷.

- سپس جنازه اش را به بغداد بردند و در مقبره جنید دفن نمودند.<sup>۱</sup>
- ۵۲- فقیه شافعی ابوالحسن محمد بن مبارک بغدادی، در سال ۵۵۲ هـ در بغداد وفات یافت و جنازه اش را به کوفه انتقال دادند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۲</sup>
- ۵۳- صدرالدین ابوبکر خجندی اصفهانی شافعی، در سال ۵۵۲ هـ در قریه ای میان همدان و کرخ وفات یافت و او را به اصفهان بردند و در سیلان دفنش کردند.<sup>۳</sup>
- ۵۴- محمد بن عبدالرحیم انصاری، ابو عبدالله مالکی غرناطی، در سال ۵۶۹ هـ در اشبیلیه وفات یافت و به غرناطه برده شد و در آنجا دفن گردید.<sup>۴</sup>
- ۵۵- فقیه عبداللطیف شافعی اصفهانی، در سال ۵۸۰ هـ در همدان وفات کرد و جنازه اش را به اصفهان برده در آنجا دفنش کردند.<sup>۵</sup>
- ۵۶- فقیه ضیاء الدین عیسی هکاری، در سال ۵۸۵ هـ در خروبه نزدیک عکا وفات کرد و به قدس حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۶</sup>
- ۵۷- ابوالفضل حسین بن احمد همدانی یزدی که از پیشوایان مذهب حنفی است، در سال ۵۹۱ هـ در شهر قوص واقع در مصر علیا وفات یافت و جنازه اش را به مصر آوردند و در تربت حنفیه دفنش کردند.<sup>۷</sup>
- ۵۸- ابوالفضایل قاسم بن یحیی شهرزوری، در سال ۵۹۹ هـ در حماة وفات یافت و او را به دمشق حمل کردند و در آنجا دفن نمودند.<sup>۸</sup>
- ۵۹- مسعود بن صلاح الدین، در سال ۶۰۶ هـ در مدرسه رأس العین وفات یافت، جنازه اش به حلب منتقل و در آنجا دفن گردید.<sup>۹</sup>
- ۶۰- ابن حمدون تاج الدین ابوسعید حسن بن محمد، در سال ۶۰۸ هـ در مداین وفات

۱. المنتظم: ۱۵۱/۱۰.  
 ۲. شذرات الذهب: ۱۶۴/۴.  
 ۳. المنتظم: ۱۷۹/۱۰؛ شذرات الذهب: ۱۶۳/۴.  
 ۴. اللیباج المذهب: ۲۸۷.  
 ۵. شذرات الذهب: ۱۶۳/۴.  
 ۶. البداية و النهایة: ۳۳۴/۱۲.  
 ۷. الجواهر المضیئة: ۲۰۷/۱.  
 ۸. شذرات الذهب: ۳۴۲/۴.  
 ۹. البداية و النهایة: ۵۵/۱۳.

- یافت و جنازه‌اش را به مقابر قریش بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۱</sup>
- ۶۱- قطب الدین عادل، در سال ۶۱۹هـ در قیوم وفات یافت و جنازه‌اش به قاهره برده شد.<sup>۲</sup>
- ۶۲- ابوالفضایل حسن بن محمد عدوی عمری، در سال ۶۵۰هـ در بغداد وفات کرد و جنازه‌اش را به مکه بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۳</sup>
- ۶۳- سیف الدین ابوالحسن قیمری، در سال ۶۵۳ در نابلس وفات کرد و او را در بارگاهش در نزدیکی مارستانه واقع در صالحیه دفن کردند.<sup>۴</sup>
- ۶۴- الملک الناصر داود بن المعظم، در سال ۶۵۵هـ در قریه بویضای دمشق وفات یافت و از آنجا به شام منتقل و در دامنه کوه قاسیون دفن گردید.<sup>۵</sup>
- ۶۵- فقیه حنبلی جمال الدین صرصری، در سال ۶۵۶هـ در بغداد وفات یافت و او را در صرصر دفن کردند.<sup>۶</sup>
- ۶۶- شیخ محمد قونوی مصری، در سال ۶۷۲هـ در مصر وفات یافت و وصیت کرده بود که جنازه‌اش را به دمشق برند و در کنار استادش شیخ محی الدین عربی دفن نمایند.<sup>۷</sup>
- ۶۷- مدرس حنفی ابوالخیر رمضان بن حسین سرماری، در سال ۶۷۵هـ در دریا غرق شد و جنازه‌اش را پس از نه روز، به شهر انبار رساندند و در آنجا دفن کردند.<sup>۸</sup>
- ۶۸- ملک سعید برکه، در سال ۶۷۸هـ در کرک فوت کرد و جنازه‌اش را به دمشق بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۹</sup>
- ۶۹- فقیه بصیر نجم الدین عبدالرحیم قاضی ابن البارزی شافعی، در سال ۶۸۳هـ در تبوک فوت کرد و جنازه‌اش به مدینه حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۱۰</sup>
- ۷۰- یوسف بن ابی نصر دمشقی، ابن سفاری محدث، در سال ۶۹۹هـ در دمشق در

۱. البداية و النهاية: ۶۲/۱۳.  
 ۲. همان: ۹۹/۱۳.  
 ۳. شذرات الذهب: ۲۵۰/۵.  
 ۴. همان: ۱۶۱/۵.  
 ۵. البداية و النهاية: ۱۹۸/۱.  
 ۶. مختصر طبقات الحنابلة ۵۱.  
 ۷. طبقات الاخير: ۱۷۷/۱.  
 ۸. الجواهر المضية: ۲۴۳/۱.  
 ۹. روض المناظر، ابن شحنة.  
 ۱۰. شذرات الذهب: ۳۸۲/۵.



زمان تاتار فوت کرد و او را در تابوتی نهادند تا سر و صدا خوابید، آنگاه به مدینه‌اش بردند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۱</sup>

۷۱- فقیه عابد شرف الدین ابو عبدالله محمد بن محمد حرانی، معروف به ابن نجیح، در سال ۷۲۳هـ در وادی بنی سالم فوت کرد و او را به مدینه بردند و پس از غسل و ادای نماز در روضه مبارکه، در بقیع دفنش کردند.<sup>۲</sup>

۷۲- پیشوای شافعی‌ها ابوالحسن علی بن یعقوب مصری، نورالدین شافعی، در سال ۷۲۴هـ در دیروط که یکی از قرای مصر است، فوت کرد و به قرافه حمل و در آنجا دفن گردید.<sup>۳</sup>

۷۳- بزرگ شافعی‌ها کمال الدین ابن زملکانی، به سال ۷۲۷هـ در شهر بلیس فوت کرد و به قاهره حمل و در قرافه دفن گردید.<sup>۴</sup>

۷۴- عبدالقادر بن عبدالعزیز حنفی که یکی از بزرگان این طایفه است، در سال ۷۳۷هـ در رمیله فوت کرد و او را به بیت المقدس بردند.<sup>۵</sup>

۷۵- محمد بن محمد تلمسانی مقری، یکی از مجتهدان مالکی در قرن هشتم، در فاس فوت کرد و او را به شهرش تلمسان بردند.<sup>۶</sup>

۷۶- شمس الدین محمد بن یوسف کرمانی بغدادی، شارح صحیح بخاری، به سال ۷۸۶هـ در راه حج فوت کرد و او را به بغداد بردند و در قبری که قبلاً برای خود آماده ساخته بود، دفن کردند.<sup>۷</sup>

۷۷- رئیس بزرگوار عزالدین ابوجعفر احمد بن احمد اسحاقی حلبی شافعی، در سال ۸۰۳هـ در مرحلین حلب فوت کرد و او را به حلب حمل نمودند و در مقبره خانوادگی‌اش دفن کردند.<sup>۸</sup>

۱. شذرات الذهب: ۴۵۴/۵. ۲. البدایة و النهایة: ۱۱۰/۱۴.

۳. همان: ۱۱۵/۱۴. ۴. همان: ۱۳۲/۱۴.

۵. الجواهر المصیئة: ۳۲۴/۱. ۶. نیل الابتهاج - در حاشیة الدیباچ: ۲۵۰.

۷. بغیة الوعاة ۱۱۰: مفتاح السعادة: ۱۷۱/۱. ۸. شذرات الذهب: ۲۴/۷.

۷۸- امیر عماد الدین ابوالفداء اسماعیل عنابی دمشقی، در سال ۹۳۰هـ در قریهٔ دمر فوت کرد و او را به دمشق حمل و در عنابه دفن کردند.<sup>۱</sup>

۷۹- پیشوای حنفی‌ها شهاب الدین احمد بخاری مکی، در سال ۹۳۸ یا ۹۴۸هـ در بندر جده که قاضی همان جا بود، وفات کرد و جنازه‌اش را به مکه بردند و در المعلی دفن کردند.<sup>۲</sup>

۸۰- ابوالحسن علی بن احمد کیزوانی، در سال ۹۵۵هـ بین مکه و طایف فوت کرد و جنازه‌اش را به مکه بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۳، ۴</sup>

کسانی که بعد از دفن، جنازهٔ آنها را به جای دیگر بردند

۱- عبدالله بن عمرو بن حزام (حرام) انصاری، پدر صحابی بزرگوار جابر بن عبدالله که او و صدیقش عمرو بن جموح انصاری در احد شهید شدند و در آنجا میان یک قبر دفن گردیدند و بعد از شش ماه جابر او را از آنجا بیرون آورد.

جابر می‌گوید: با پدرم کسی دفن شده بود که دلم راضی نمی‌شد با او در یک قبر باشد؛ از این رو، او را در آوردم و در قبر جداگانه‌ای دفن کردم. ابوداود و بیهقی اضافه می‌کنند که جابر گفت: او را بعد از شش ماه در آوردم و هیچ تغییری در او پدید نیامده بود، جز آن قسمت از ریشش که روی زمین قرار داشت.<sup>۵</sup>

حاکم با اسناد صحیحی از جابر آورده که گفت: پدرم اولین شهید روز احد بود و او را با یکی دیگر در قبری گذاردم، آنگاه دیدم دلم راضی به این کار نیست که او با دیگری در یک قبر باشد. بعد از شش ماه او را از قبرش در آوردم، گویا مانند روزی بود که میان

۱. شذرات الذهب: ۱۷۲/۸. ۲. همان: ۲۲۸/۸.

۳. همان: ۳۰۷/۸.

۴. فکر می‌کنم که برخی از اینها بعد از دفن به جای دیگر منتقل شده‌اند.

۵. صحیح بخاری: ۲۴۷/۲؛ سنن ابی داود: ۷۲/۲؛ سنن نسائی: ۸۴/۴؛ سنن بیهقی: ۵۸/۴؛ الاستیعاب:

۳۶۸/۱؛ اسد الغابة: ۲۳۲/۳؛ الاصابه: ۳۵۰/۲؛ التاج فی الجمع بین الصحاح: ۴۱۰/۱.

قبرش نهاده بودم، جز گوشش.<sup>۱</sup>

ناصر بعد از ذکر حدیث جابر و نقل جنازه سعد و سعید یاد شده می‌گوید: از این حدیث فهمیده می‌شود که نقل میت، قبل از دفن و بعد از آن، به جای دیگر جایز است و چنانچه صاحب قبر خواسته باشد، یا از طغیان آب بر آن و خراب شدنش بترسند، انتقال آن واجب است و اگر در میان اشرار قرار گرفته باشد، نیز جایز است و به طور کلی، در صورت احتیاج انتقال جایز است.<sup>۲</sup>

۲- عبدالله بن سلمة بن مالک بن حارث بلدی انصاری که در جنگ احد کشته شد و مادرش انیسه دختر عدی خدمت رسول خدا رفت و عرض کرد: یا رسول الله، پسرم عبدالله بن سلمه از شرکت کنندگان در جنگ بدر بود، ولی در احد کشته شد؛ میل دارم جنازه اش را به مدینه برده با آن مانوس گردم. رسول خدا به او اجازه داد و او فرزندش را در عبا پیچید و روی شترش در طرفی قرار داد و در طرف دیگر شتر مجذربن دیار<sup>۳</sup> را، بعد حرکتشان داد و چون عبدالله سنگین و مجذربن سبک بود و توازن به هم خورده بود، اصحاب رسول خدا از این منظره به شگفت آمدند و پیامبر اکرم فرمود: عملشان میان آنان توازن بر قرار خواهد کرد.<sup>۴</sup>

۳- مجذربن زیاد بن عمرو بن احزم بلوی که در جنگ احد کشته شد و انیسه مادر عبدالله بن سلمه او را با پسرش از آنجا با اجازه صریح رسول اکرم به مدینه برد.  
۴- طلحة بن عبیدالله تمیمی، یکی از عشرة مبشره که در جنگ جمل به سال ۳۶ هجری کشته شد و در بصره در ناحیه ثقیف دفن گردید.

حافظ ابن عساکر آورده است که عایشه، دختر طلحه پدرش را در خواب دید که به او گفت: دخترم مرا از این مکان به جای دیگر منتقل کن، زیرا رطوبت اذیتم می‌کند. پس از حدود سی سال او را در حالی که بدنش تر و تازه بود و تغییری در آن پدید نیامده بود، از

۱. المستدرک: ۲۰۳/۳. ۲. التاج الجامع للاصول: ۴۰۹/۱.

۳. چنانکه در رقم سوم خواهد آمد، زیاد است نه دیار.

۴. اسد الغایة: ۱۷۷/۳؛ الاصابة: ۳۲۱/۲ و ۲۴۵/۴.

قبر در آورد و در هجرتین واقع در بصره دفن کرد. در روایت دیگری آمده است که خانه‌ای از خانه‌های آل ابوبکر را خریدند و در آنجا دفن کردند.<sup>۱</sup>

۵- کسانی که در جوار مسجد رسول خدا بودند. عینی گفته است: عثمان، رضی الله عنه، دستور داد که قبرهای نزدیک مسجد را خراب کنند و جنازه‌ها را به قبرستان بقیع منتقل نمایند و سپس افزود: مسجدتان را وسعت دهید.<sup>۲</sup>

۶- شهدای احد. ابن جوزی از جابر روایت کرده است که گفت: هنگامی که معاویه تصمیم گرفت چشمه‌اش را در احد جاری سازد، به او نوشتند: این کار مقدور نیست، مگر آنکه آن را بر روی قبور شهدای احد جاری سازیم. او در جواب نوشت: قبرها را نبش کنید.<sup>۳</sup>

در نوادر حکیم ترمذی آمده است: معاویه دستور داد تا کسی در میان مردم ندا دهد که هر کس کشته‌ای دارد، جنازه‌اش را در آورد و به جای دیگر ببرد. جابر می‌گوید: آنان را دیدم که روی گردن‌های رجال حمل می‌شدند، گویا که خوابیده بودند. در این هنگام کلنگ به گوشه پای حمزه رضی الله عنه اصابت کرد و خون از آن جاری گردید.<sup>۴</sup>

ابن جوزی از جابر آورده است که گفت: از طرف معاویه ما را در مورد کشته‌های احد به هنگام جریان آب چشمه ندا دادند و ما، آنها را بعد از چهل سال تر و تازه از قبرها بیرون آوردیم.<sup>۵</sup>

۷- جعفر بن منصور به سال ۱۵۰ هجری وفات کرد و ابتدا در قبرستان بنی هاشم بغداد دفن گردید، آنگاه از آنجا به جای دیگر منتقل شد.<sup>۶</sup>

۸- در سال ۶۴۷ هجری تابوت‌های جمعی از خلفا را به خاطر بیم از آب گرفتن به رصافه منتقل کردند. یکی از آنها مقتصد پسر امیر ابو احمد متوکل است که بعد از گذشت

۱. تاریخ الشام: ۸۷/۷؛ تاریخ ابن کثیر: ۲۴۷/۷؛ عمدة القاری: ۶۳/۴.

۲. عمدة القاری: ۶۳/۴. ۳. صفة الصفوة: ۱۴۷/۱.

۴. نوادر الاصول: ۲۲۷. ۵. صفة الصفوة: ۱۹۴/۱.

۶. تاریخ ابن کثیر: ۱۰۷/۱۰.

سیصد و پنجاه و چند سال از دفن او، به آنجا انتقالش دادند و همچنین پسرش مکتفی، و نیز مکتفی پسر المقتدر بالله را.<sup>۱</sup>

۹- ابوالنجم بدر الکبیر، در سال ۳۱۱ هـ در شیراز فوت کرد و پس از مدتی قبرش را نبش کردند و جنازه‌اش را به بغداد حمل نمودند.<sup>۲</sup>

۱۰- محمد بن علی، ابوعلی ابن مقله بغدادی، در سال ۳۲۸ هـ وفات یافت و در دارالسلطان دفن گردید، آنگاه خانواده‌اش در خواست کردند که جنازه‌اش را به آنها تسلیم کنند؛ قبرش را شکافتند و جسدش را به آنها تسلیم نمودند. پسرش ابو‌حسین او را در خانه‌اش دفن کرد، سپس زنش، معروف به دیناریه قبر او را شکافت و در خانه خود دفنش نمود.<sup>۳</sup>

۱۱- ابوالفضل جعفر بن فضل، معروف به ابن حنزابه<sup>۴</sup>، در سال ۳۷۱ یا ۳۹۱ هـ فوت کرد و در قرافه و گفته‌اند در خانه‌اش دفن گردید. نیز گویند که او در مدینه خانه‌ای خریده و قبری در آن برای خود تعبیه کرده بود. وقتی که او را به آنجا بردند، چون بزرگان آنجا متنعم به نعمت‌هایش بودند، جنازه‌اش را به مکه بردند و مراسم حج و وقوف به عرفات را درباره‌اش انجام دادند، آنگاه او را به مدینه برگرداندند و در آنجا دفنش نمودند.<sup>۵</sup>

۱۲- ابن سمعون محمد بن احمد، پیشوا و واعظ شهریه که در روز پنجشنبه ۱۴ ذی‌قعدة سال ۳۸۷ هـ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در خیابان غتاییین دفن گردید. وی همچنان در آنجا بود تا آنکه در روز پنجشنبه یازدهم رجب سال ۴۲۶ هـ از آنجا منتقل گردید و در مقبره احمد بن حنبل، پیشوای حنبلی‌ها دفن شد، در صورتی که کفنش رطوبت بر نداشته بود.<sup>۶</sup>

۱. البداية و النهایة: ۱۳/۱۷۷. ۲. المنتظم: ۶/۱۸۰.

۳. همان: ۳۱۱/۶.

۴. «حنزابه» به کسر حاء و سکون نون، مادر پدر اوست و در تاریخ ابن خلکان به جای این واژه، «خنزانه» آمده است.

۵. البداية و النهایة: ۱۱/۳۲۹؛ وفيات الاعیان: ۱/۱۲۱.

۶. تاریخ بغداد: ۱/۲۷۷؛ البداية و النهایة: ۱۱/۲۲۳؛ وفيات الاعیان: ۲/۲۸.

۱۳- ابوالحسن محمد بن عمر کوفی، در سال ۳۹۰هـ در بغداد وفات کرد و بعد از یک سال یا کمتر جنازه‌اش را به مقبره خانوادگی‌اش واقع در کوفه برده در آنجا دفن کردند.<sup>۱</sup>  
 ۱۴- ابوبکر محمد بن طیب باقلانی، متکلم اشعری شافعی در سال ۴۰۳هـ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در درب المجوس از نهر طابق دفن گردید، آنگاه او را از آنجا به باب الحرب منتقل و در آنجا دفن کردند.<sup>۲</sup>

۱۵- ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی، فقیه حنفی که ریاست مذهب به او منتهی گردیده بود، در سال ۴۰۳هـ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در درب عیده مدفون گردید و در سال ۴۰۸هـ به آرامگاهش واقع در بازارچه غالب منتقل و در آنجا دفن گردید.<sup>۳</sup>  
 ۱۶- ابوحامد احمد بن محمد اسفراینی که پیشوای شافعی‌ها در زمانش بود، در سال ۴۰۶هـ فوت کرد و در خانه‌اش دفن گردید، آنگاه در سال ۴۱۰ یا ۴۱۶هـ به مقبره باب حرب منتقل و در آنجا مدفون گردید.<sup>۴</sup>

۱۷- ابوالحسن علی بن عبدالعزیز، ابن حاجب نعمان، به سال ۴۲۱ وفات یافت و در خانه‌اش واقع در برکه زلزل دفن گردید، آنگاه تابوتش به مقابر قریش منتقل و در شب جمعه بیست و پنجم ذی‌قعدة سال ۴۲۵هـ در آنجا مدفون گردید.<sup>۵</sup>  
 ۱۸- خلیفه القادر بالله، در ذیحجه سال ۴۲۲هـ فوت کرد و در خانه‌اش دفن شد، آنگاه بعد از یک سال، یعنی پنجم ذی‌قعدة سال ۴۲۳هـ تابوتش را به رصافه منتقل کردند و او در آنجا دفن گردید.<sup>۶</sup>

۱۹- احمد بن محمد، ابوالحسین قدوری بغدادی حنفی، رئیس مذهب حنفی در عراق که ریاست مذهب به او منتهی گردیده بود، در سال ۴۲۸هـ در بغداد فوت کرد و در خانه‌اش واقع در درب ابی خلف دفن گردید، آنگاه در جای دیگر واقع در خیابان منصور

۱. تاریخ بغداد: ۳۴/۳.

۲. المنتظم: ۲۶۵/۷؛ البداية و النهایة: ۳۵۱/۱۱؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان: ۵۶/۲.

۳. تاریخ بغداد: ۲۴۷/۳.

۴. همان: ۳۷۰/۴؛ المنتظم: ۲۷۸/۷؛ البداية و النهایة: ۳/۱۲.

۵. تاریخ بغداد: ۳۲/۱۲؛ المنتظم: ۵۲/۸. ۶. تاریخ بغداد: ۳۸/۴؛ المنتظم: ۶۱/۸، ۶۸.

- کنار قبر فقیه حنفی ابوبکر خوارزمی دفنش نمودند.<sup>۱</sup>
- ۲۰- ابوطاهر جلال الدین، در سال ۴۳۵هـ در بغداد وفات یافت و در خانه اش دفن شد، آنگاه در ششم ماه رمضان سال ۴۳۶هـ تابوتش به مقبره خانوادگی اش واقع در مقابر قریش منتقل و وی در آنجا دفن گردید.
- ۲۱- عبدالسید بن محمد، مشهور به ابن صباغ که پیشوای شافعی ها در زمان خود بود، به سال ۴۴۷هـ فوت کرد و در خانه اش واقع در کرخ دفن شد، سپس به باب حرب منتقل و در آنجا مدفون گردید.<sup>۳</sup>
- ۲۲- ابونصر احمد بن مروان کردی، در سال ۴۵۳هـ فوت کرد و در مسجد جامع محدثه و گفته اند در قصر سدلی دفن شد، آنگاه او را به بارگاه معروفی که به مسجد جامع محدثه متصل بود، بردند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۴</sup>
- ۲۳- قاضی حنفی احمد بن محمد، ابوالحسن سمنانی، در سال ۴۶۶هـ در بغداد فوت کرد و در خانه اش واقع در نهر قلائین دفن گردید، آنگاه پس از یک ماه، جنازه اش را به جایی واقع در خیابان منصور برده دفن کردند و سرانجام، او را در خیزرانیه به خاک سپردند.<sup>۵</sup>
- ۲۴- خلیفه القائم بامر الله، در سال ۴۶۷هـ فوت کرد و در کنار قبور نیاکانش دفن گردید، آنگاه به رصافه منتقل گردید، که هم اکنون زیارتگاه است.<sup>۶</sup>
- ۲۵- حسن بن عبدالودود، ابوعلی شامی، به سال ۴۶۷هـ وفات یافت و در خانه اش واقع در سکه الخرقی دفن گردید، آنگاه او را بیرون آوردند و در مقبره اش در مسجد جامع مدینه دفن نمودند.<sup>۷</sup>
- ۲۶- قاضی دمشق احمد بن علی بن محمد، در سال ۴۶۸هـ فوت کرد و در خانه اش

۱. شذرات الذهب: ۲۳۳/۳.

۲. زندگی نامه نویسان تاریخ وفات او را سال ۴۷۷ ذکر کرده اند. رک: فرهنگ زندگی نامه ها: ۵۱۹/۱. (و)

۳. المنتظم: ۱۳/۹: البداية و النهاية: ۱۲/۱۲۶.

۴. وفيات الاعیان: ۵۹/۱.

۵. المنتظم: ۲۸۷/۸: الجواهر المضية: ۹۶/۱.

۶. البداية و النهاية: ۱۱۰/۱۲، ۱۱۵.

۷. المنتظم: ۲۹۵/۸.

دفن شد، آنگاه او را به مقبره باب صغير برده در آنجا دفن نمودند.<sup>۱</sup>  
 ۲۷- ابو عبدالله دامغانی حنفی، قاضی القضاة و فقیه بزرگ که در سال ۴۷۸ هـ فوت کرد و در خانه اش واقع در درب علایین دفن شد، سپس او را به محل دفن ابوحنیفه بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۲</sup>

۲۸- ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله جوینی، امام الحرمین فقیه شافعی که در سال ۴۷۸ هـ در نیشابور فوت کرد و در خانه اش دفن گردید، آنگاه بعد از سالها جنازه اش را کنار مقبره حسین بردند و در کنار پدرش دفن کردند. کسانی که از علمش بهره مند شده بودند، حدود چهار صد نفر بودند که در شهر به راه افتادند و برایش مرثیه خوانی نمودند.<sup>۳</sup>

۲۹- محمد بن هلال، ابوالحسن صابی، ملقب به غرس النعمه، در سال ۴۸۰ هـ در بغداد فوت کرد و در خانه اش واقع در خیابان ابن عوف دفن شد، سپس به نجف کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل و در آنجا دفن گردید.<sup>۴</sup>

۳۰- ابومحمد رزق الله بن عبدالوهاب تمیمی، در سال ۵۸۸ هـ فوت کرد و در خانه اش واقع در باب المراتب دفن گردید و در سال ۴۹۱ هـ بعد از مرگ فرزندش ابوالفضل، در کنار قبر احمد دفن کردند.<sup>۵</sup>

۳۱- حافظ مشهور محمد بن ابی نصر، ابو عبدالله اندلسی، در سال ۴۸۸ هـ فوت کرد و در مقبره باب ابرز از بارگاه شیخ ابواسحاق شیرازی دفن شد و در صفر ۴۹۱ هـ به مقبره باب حرب منتقل شد و در کنار قبر بشر بن حارث، معروف به حافی دفن گردید.<sup>۶</sup>

۳۲- طراد بن محمد عباسی بغدادی، به سال ۴۹۱ هـ درگذشت و در خانه اش واقع در باب البصره دفن شد و در ذیحجه سال ۴۲۲ هـ جنازه او را به مقابر الشهداء<sup>۷</sup> منتقل و در

۱. تاریخ الشام: ۴۱۰/۱. ۲. المنتظم: ۲۴/۹؛ البداية والنهاية: ۱۲۹/۱۲.

۳. وفيات الاعيان: ۳۱۳/۱؛ المنتظم: ۲۰/۹؛ البداية والنهاية: ۱۲۸/۱۲؛ شذرات الذهب: ۳۶۰/۳.

۴. المنتظم: ۴۲/۹. ۵. مناقب احمد، ابن جوزی ۵۲۵؛ المنتظم: ۸۹/۹.

۶. وفيات الاعيان: ۶۰/۲؛ المنتظم: ۹۶/۹.

۷. گروهی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام که با آن حضرت در جنگ نهروان شرکت کرده و مجروح شده بودند،



آنجا دفن کردند.<sup>۱</sup>

۳۳- ابوالحسن عقیل بن ابی الوفاء علی، بزرگ طایفه حنبلی‌ها که در سال ۵۱۰هـ، سیزده سال پیش از فوت پدرش، فوت کرد و در خانه‌اش دفن گردید. هنگامی که پدرش فوت کرد، با او در مقبره امام احمد دفن شد.<sup>۲</sup>

۳۴- ابوحازم محمد بن محمد، فقیه حنبلی که در سال ۵۲۷هـ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در باب الازج دفن گردید و در سال ۵۳۴هـ از آنجا منتقل و نزدیک مقبره احمد، کنار قبر پدرش دفن گردید.<sup>۳</sup>

۳۵- حسین بن حمید تمیمی، از رجال حدیث که در سال ۵۳۱هـ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در باب البرید دفن گردید، سپس او را از آنجا به کوه قاسیون بردند و در آنجا دفن کردند.<sup>۴</sup>

۳۶- احمد بن جعفر، ابوالعباس حربی، به سال ۵۳۴هـ فوت کرد و در حریه دفن شد، آنگاه از آنجا به مقبره باب حرب منتقل و در آنجا دفن گردید.<sup>۵</sup>

۳۷- شیخ ابویعقوب یوسف همدانی، در سال ۵۳۵هـ فوت کرد و در یامن سر راه مرو دفن گردید و پس از مدتی جنازه‌اش را به مرو منتقل کردند و در آنجا دفن نمودند.<sup>۶</sup>

۳۸- احمد بن محمد بن علی، ابوجعفر عدل بغدادی که همواره جز ایام محرم، روزه‌دار بود و وقتی که به سال ۵۳۶هـ مرد، در خانه‌اش واقع در خرابه الهراس دفن گردید، آنگاه پس از مدتی جنازه‌اش را به مقبره باب حرب منتقل و در آنجا دفن کردند.<sup>۷</sup>

۳۹- علی بن طراد، ابوالقاسم زینبی بغدادی، به سال ۵۳۸هـ درگذشت و در خانه کنار

→ هنگام مراجعت در همین موضع مقابر الشهداء فوت کردند علی رضی الله عنه آنها را در آنجا مدفون فرمود. تاریخ

بغداد: ۱۲۶/۱؛ المنتظم: ۹۸/۱۰. ۱. المنتظم: ۱۰۶/۹.

۲. شذرات الذهب: ۳۹/۴؛ المنتظم: ۱۸۶/۹.

۳. المنتظم: ۳۴/۱؛ شذرات الذهب: ۸۲/۴؛ مختصر طبقات الحنابلة: ۳۳.

۴. تاریخ الشام: ۲۸۴/۴. ۵. المنتظم: ۸۶/۱۰.

۶. وفيات الاعیان: ۵۲۴/۲؛ طبقات الاخیار: ۱۱۷/۱.

۷. المنتظم: ۹۷/۱۰.

دجله‌اش واقع در باب المراتب دفن گردید و در شب سه شنبه شانزدهم رجب ۵۴۴ه<sup>۱</sup> او را به مقبره‌اش واقع در حریه منتقل کردند. هنگامی که می‌خواستند جنازه او را منتقل کنند، شب تا سحر واعظان و قاریان و علما در خانه‌اش جمع شدند و موعظه کردند، آنگاه با شمع‌های فراوان و زیاد او را به مقبره‌اش بردند و در آنجا دفن نمودند.<sup>۲</sup>

۴۰- شیخ الاسلام محمد بن محمد خلمی، مفتی حنفی که ریاست مذهب به او منتهی شده بود به سال ۵۴۴ه<sup>۳</sup> فوت کرد و در بلخ مدفون گردید، آنگاه او را به ناحیه خلم منتقل و در آنجا مدفون کردند.<sup>۳</sup>

۴۱- علی بن محمد، ابوالحسن درینی، به سال ۵۴۹ه<sup>۴</sup> وفات یافت و در خانه‌اش واقع در جلو مسجد جامع دفن گردید. پس از آن در سال ۵۷۴ه<sup>۴</sup> جنازه‌اش را به باب ابرد نزدیک مدرسه ناجیه بردند و در آنجا دفن نمودند.<sup>۴</sup>

۴۲- جمال الدین محمد بن علی بن ابی منصور، به سال ۵۵۹ه<sup>۵</sup> درگذشت و در موصل دفن گردید، سپس او را به مکه حمل کرده دور خانه خدا طوافش دادند و با او روی کوه عرفات توقف کردند و مادامی که در مکه بودند، هر روز چند دفعه او را طواف می‌دادند، آنگاه به مدینه منوره حملش کردند و بعد از طواف مکرر دور حرم رسول خدا<sup>۵</sup> در کاروانسرای که در سمت شرقی مسجد پیغمبر بنا شده بود، دفن نمودند.<sup>۶</sup>

۴۳- عمر بن بهلیقا طحان، به سال ۵۶۰ه<sup>۶</sup> فوت کرد و جلو در مسجدی که تعمیرش کرده بود، دور از دیوار دفن شد. پس از مدتی قبرش را نبش کردند و در کنار دیوار مسجد جامع دفن نمودند تا معلوم شود که او بناکننده مسجد است.<sup>۷</sup>

۴۴- محمد بن ابراهیم، ابو عبدالله کنانی شافعی مصری که مردی پرهیزکار و پارسا

۱. در المنتظم: ۱۰۹/۱۰ این چنین آمده است و در صفحه ۱۶۶ همان کتاب آمده است: حملش در رجب

سال ۵۵۱ه<sup>۲</sup> صورت گرفته است. المنتظم: ۱۰۹/۱۰، ۱۶۶.

۳. الجواهر المضية: ۱۳۰/۲. ۴. وفيات الاعیان: ۲۴۵/۱.

۵. در تاریخ ابن خلکان آمده است: وی در بقیع مدفون است.

۶. الكامل فی التاريخ: ۱۱/۱۲۴؛ وفيات الاعیان: ۲/۱۸۸؛ البدایة و النهایة: ۱۲/۲۴۹.

۷. المنتظم: ۲۱۲/۱۰.

بود و در سال ۵۶۲هـ در مصر فوت کرد و نزدیک قبه امام شافعی واقع در قراهه کوچک دفن شدند، آنگاه او را از آنجا به پایین کوه مقطم نزدیک حوض معروف به ام‌مودود منتقل و در آنجا دفن نمودند و اکنون قبرش در آنجا مشهور و زیارتگاه است و خودم بارها آن را زیارت کرده‌ام.<sup>۱</sup>

۴۵- جعفر بن عبدالواحد، ابوالبرکات ثقفی که پدرش ماهها قاضی بوده است، وقتی که به سال ۵۶۳هـ مرد، او را در خانه‌ای در درب بهروز دفن کردند. هنگامی که پسرش مرد، قبر هر دو را کردند و نزدیک کاروانسرای زوزنی، مقابل مسجد جامع منصور دفنشان نمودند.<sup>۲</sup>

۴۶- فقیه حنبلی مذهب الدین سعدالله بن نصر بن دجاجی، به سال ۵۶۴هـ درگذشت و در مقبره ریاط دفن شد، سپس بعد از پنج روز جنازه‌اش را انتقال دادند و در مقبره امام احمد کنار قبر پدر و مادرش دفن کردند.<sup>۳</sup>

ابن جوزی گفته است: او را در ناحیه کاروانسرای زوزنی که محل انجمن صوفیه بوده، دفن کردند و علت آن این بوده که مدتی پیش آنها اقامت کرده بود.<sup>۴</sup>

همواره حنبلی‌ها پسرش را برای این عمل ملامت می‌کردند و می‌گفتند: مثل این مرد بزرگ حنبلی چرا باید پیش صوفی‌ها دفن شود؟ پسرش بعد از پنج روز شبانه قبر او را نبش کرد و طبق وصیتش او را کنار قبر پدر و مادرش دفن نمود.

بینید برای چه منظورهایی نبش قبر و انتقال مرده از جایی به جای دیگر پیش اهل سنت جایز شمرده شده است؟

۴۷- خلیفه المستنجد بالله، در هشتم ربیع الآخر سال ۵۶۶هـ فوت کرد و در دارالخلافه دفن شد، سپس در شبانگاه دوشنبه ۲۸ شعبان همان سال، جنازه‌اش را به

۱. وفيات الایمان: ۲/۱۲۱.

۲. المنتظم: ۱۰/۲۲۴.

۳. البدایة و النهایة: ۱۲/۲۵۹؛ شذرات الذهب: ۴/۲۱۳.

۴. المنتظم: ۱۰/۲۲۸.

رصافه بردند و در آنجا دفنش نمودند.<sup>۱</sup>

۴۸- امیر نجم الدین ایوب دوینی، به سال ۵۶۸ هـ درگذشت و کنار برادرش در قاهره دفن شد، سپس در سال ۵۷۹ یا ۵۸۰ هـ آنها را به مدینه منوره منتقل و در آنجا دفنشان کردند.<sup>۲</sup>

۴۹- الملك العادل نورالدین محمود بن زنگی، به سال ۵۶۹ هـ وفات یافت و در خانه‌اش واقع در قلعه دمشق دفن گردید، آنگاه او را به مدرسه‌اش برده در آنجا دفنش نمودند.<sup>۳</sup>

۵۰- احمد بن علی بن معمر، ابو عبدالله طاهر حسینی، به سال ۵۶۹ هـ درگذشت و مدتی در خانه‌اش واقع در حریم طاهری دفن گردید، سپس او را به مشهد صبیان واقع در مداین انتقال دادند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۴</sup>

۵۱- جلال الدین بن جمال الدین اصفهانی، در سال ۵۷۴ در شهر دنیسرها فوت کرد و او را به موصل برده در آنجا دفنش کردند، سپس او را در مدینه در مقبره مادرش دفن نمودند.<sup>۵</sup>

۵۲- خلیفه الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن مستضیء بامر الله، در یکشنبه آخر رمضان سال ۶۲۲ هـ فوت کرد و در دارالخلافة دفن گردید، سپس در دوم ذیحجه سال ۶۲۲ هـ او را بیرون آورده در رصافه به خاک سپردند.<sup>۶</sup>

۵۳- خلیفه الظاهر بامر الله عباسی، به سال ۶۲۳ هـ وفات کرد و در دارالخلافة دفن گردید، سپس او را به رصافه بردند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۷</sup>

۵۴- شرف الدین عیسی حنفی که در مذهبش سختگیر بود و مؤلف کتاب السهم

۱. المنتظم: ۲۳۵/۱۰، ۲۳۶؛ البداية و النهایة: ۲۶۲/۱۲.

۲. البداية و النهایة: ۲۷۲/۱۲؛ شذرات الذهب: ۲۱۱/۴، ۲۲۷.

۳. وفيات الاعیان، ابن خلکان: ۲۰۶/۲؛ الجواهر المضية: ۱۵۸/۲؛ شذرات الذهب: ۲۳۱/۴.

۴. المنتظم: ۲۴۷/۱۰. شهری است در جزیره فرات.

۵. وفيات الاعیان: ۱۸۸/۲. البداية و النهایة: ۱۰۶/۱۳.

۶. همان: ۱۱۳/۱۳، ۱۱۴.

المصیب فی الردّ علی الخطیب است، در سال ۶۲۴هـ در دمشق فوت کرد و در قلعه آن دفن گردید، سپس از آنجا به کوه صالحیه منتقل و در مدرسه‌اش به خاک سپرده شد و این کار در سال ۶۲۷هـ صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

۵۵- ابوسعید کویکوری بن ابی الحسن مظفرالدین صاحب اربیل، در سال ۶۳۰هـ فوت کرد و جنازه‌اش را به قلعه اربیل انتقال دادند و در آنجا دفنش کردند، سپس طبق وصیتش او را به سوی مکه معظمه که در آنجا برای خود مقبره‌ای زیر کوه فراهم کرده بود، روانه نمودند. هنگامی که کاروانی در سال ۶۳۱هـ او را به سوی حجاز حرکت می‌داد، چنین اتفاق افتاد که حاجیان با خستگی از مکه مراجعت می‌کردند؛ در نتیجه، آنان نیز از رفتن به مکه منصرف شدند و به کوفه بازگشتند و او را نزدیک نجف دفن کردند.<sup>۲</sup>

۵۶- ابوالعباس احمد بن عبد السید اربلی، به سال ۶۳۱هـ وفات کرد و پشت رها در مقبره باب حران دفن شد، سپس پسرش او را به مصر برد و در مقبره‌اش واقع در قراهه کوچک دفن کرد.<sup>۳</sup>

۵۷- اشرف موسی بن عادل، در پنجشنبه چهارم محرم سال ۶۴۵هـ فوت کرد و در قلعه منصوره دفن گردید، تا مقبره‌ای که برای او در سمت شمالی کلاسه ساخته بودند، تکمیل شد و در جمادی الاول همان سال به آنجا منتقل و مدفون گردید.<sup>۴</sup>

۵۸- کامل محمد بن عادل، در بیست و دوم رجب سال ۶۳۵هـ درگذشت و در قلعه دفن شد تا آنکه مقبره مشبکی که در دیوار شمالی مسجد جامع نزدیک مقصوره ابن سنان برایش ساخته بودند، تکمیل گردید و در شب جمعه بیست و یکم رمضان همان سال او را به آنجا بردند و دفن کردند.<sup>۵</sup>

۵۹- خلیفه مستنصر بالله عباسی، به سال ۶۴۰هـ فوت کرد و در دارالخلافه دفن شد،

۱. الجواهر المضمیة: ۴۰۲/۱؛ مرآة الجنان: ۵۸/۴.

۲. وفيات الایمان: ۹/۲.

۳. همان: ۶۳/۱.

۵. همان: ۱۴۹/۱۳.

۴. البدایة و النهایة: ۱۴۶/۱۳.

- سپس او را به رصافه برده در آنجا مدفونش نمودند.<sup>۱</sup>
- ۶۰- امیر عزالدین به سال ۶۴۵هـ در مصر فوت کرد و در باب النصر دفن گردید، سپس او را به مقبره‌اش واقع در بالای الوراقه بردند و در آنجا دفنش کردند.<sup>۲</sup>
- ۶۱- الملک الصالح نجم الدین ایوب، در شب نیمه شعبان سال ۶۴۷هـ فوت کرد و در منصوره دفن گردید و در سال ۶۴۹هـ او را به مدرسه‌اش منتقل و در آنجا دفنش کردند.<sup>۳</sup>
- ۶۲- شیخ حسن بن محمد بن حسن عدوی عمری، امام حنفی‌ها از فرزندان عمر، در سال ۶۵۰هـ در بغداد فوت کرد و او را در خانه‌اش واقع در حریم طاهری دفن کردند، آنگاه طبق وصیتش او را به مکه حمل و در آنجا دفن نمودند و به هر کسی که او را حمل کرده و در مکه دفن نموده بود، پنجاه دینار دادند.<sup>۴</sup>
- ۶۳- شیخ ابوبکر بن قوام بالسی، در سال ۶۵۸هـ در حلب فوت کرد و در آنجا دفن گردید، سپس در اول سال ۶۷۰هـ تابوتش را به کوه قاسیون بردند و در آنجا دفنش نمودند.<sup>۵</sup>
- ۶۴- ابوالمعالی الملک السعید پسر الملک الطاهر، به سال ۶۷۸هـ درگذشت و ابتدا نزدیک قبر جعفر دفنش کردند، سپس در سال ۶۸۰هـ جنازه‌اش را به دمشق برده در مقبره پدرش به خاک سپردند.<sup>۶</sup>
- ۶۵- سعد الدین تفتازانی، در دوشنبه بیست و دوم محرم سال ۷۹۱ یا ۷۹۲هـ در سمرقند فوت کرد، آنگاه در چهارشنبه نهم جمادی الاول سال ۷۹۲هـ به سرخس منتقل و در آنجا دفن گردید.<sup>۷</sup>
- ۶۶- شیخ زین الدین خافی، به سال ۷۳۸هـ وفات یافت و در قریه مالین از توابع خراسان دفن گردید، سپس طبق فرمائش او را به درویش آباد منتقل و در آنجا دفن کردند

۲. همان: ۱۳/۱۷۴.

۱. البداية و النهایة: ۱۳/۱۵۹.

۴. الجواهر المضية: ۱/۲۰۲.

۳. همان: ۱۳/۱۸۱.

۶. البداية و النهایة: ۱۳/۲۹۰.

۵. شذرات الذهب: ۵/۶۹۵.

۷. مفتاح السعادة: ۱/۱۷۷.

و اکنون مدفنش آباد است.<sup>۱</sup>

۶۷- شیخ محمد بن سلیمان جزولی مالکی، به سال ۸۷۰ هـ فوت کرد و پس از هفتاد و هفت سال جنازه او را در حالی که تغییر نکرده بود، به جای دیگر منتقل کردند.<sup>۲</sup>

۶۸- عبدالرحمن بن احمد جامی، در سال ۸۹۸ هـ در هرات فوت کرد و در آنجا مدفون گردید. هنگامی که اردبیلی‌ها به سوی خراسان روی آوردند، پسرش او را از قبر در آورد و در ولایتی دیگر دفن نمود. وقتی که آنان به آن محل رفتند و قبر را شکافتند، جسد او را در آنجا نیافتند و فقط چوب‌های درون قبر را سوزاندند.<sup>۳</sup>

۶۹- شیخ حسین بن احمد خوارزمی که مردی عابد بود، در دهم شعبان سال ۹۵۸ هـ در حلب فوت کرد و در داخل تابوتی گذارده و همانجا دفن شد، آنگاه پس از چهار ماه او را که هیچ تغییری نکرده بود، به دمشق بردند و در آنجا مدفونش نمودند.<sup>۴</sup>

۷۰- درباره ساختمان قبر ابوحنیفه پیشوای حنفی‌ها خواهد آمد که ابن جوزی می‌گوید: آنان در جستجوی زمین سختی برای پایه‌های مقبره‌اش بر آمدند و آن را با کندن هفده ذراع در شانزده ذراع یافتند و در این کار در حدود چهار صد زنبیل استخوان از کسانی که از پیش در کنار قبرش دفن شده بودند، بیرون آوردند و همه را در بقعه‌ای که مال یکی از حنفی‌ها بود، بردند و در آنجا دفن کردند.

داستان برخی از آنها را برای حکایت کردیم و برخی دیگر را نکردیم.<sup>۵</sup>

۱. روضة الناظرین ۱۳۵.

۲. نیل الابتهاج ۳۱۷.

۳. شذرات الذهب: ۳۶۱/۷.

۴. شذرات الذهب: ۳۲۱/۸.

۵. مؤمن ۷۸/۴۰.





## زیارت مشاهد مشرفه خاندان پیامبر

و دعا و نماز در آن اماکن و توسل و تبرک به آنها

از صدر اسلام تا کنون، همواره مسلمانان قبور انبیاء، امامان، اولیا و بزرگان دین و پیشاپیش همه آنها، قبر پیامبر بزرگوار اسلام را زیارت می‌کردند و با رفتن به سوی این مشاهده، و خواندن نماز و دعا در برابر آنها، و تبرک و توسل به آنها، به خدا تقرب می‌جستند و این کار مورد اتفاق همه فرقه‌های اسلامی بدون کوچک‌ترین اختلافی بوده است، تا آنکه روزگار ابن تیمیه حرانی را به خود دید.

او در گمنامی و بی‌پروایی، هذیان‌گویی و لابلالی‌گری را آغاز کرد، سنت را بازیچه قرار داد و منکر این روش پسندیده که همواره مقدس و مورد احترام همگان بود، گردید و آن را مورد هتک و توهین قرار داد و با گفتاری دور از منطق و ادب، به آن حمله کرد و حرکت برای زیارت پیامبر اکرم را حرام شمرد و مسافرت برای این عمل مقدس را معصیت دانسته فتوی داد که هر کس برای زیارت پیامبر بزرگوار اسلام مسافرت کند، چون سفرش معصیت است، از این رو باید نمازش را تمام بخواند.

وقتی که این نغمه از ناحیه او ساز شد، بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت علیه

او قیام کردند و شدیداً گفتارش را مورد انتقاد قرار دادند. کتاب‌های ارزنده‌ای علیه او نوشتند<sup>۱</sup> و عقاید نادرست و بدعت‌هایش را مورد نقد و بررسی قرار دادند و عیوب و دروغ‌هایش را برای همگان آشکار کردند.<sup>۲</sup>

فقهای شام فتوایی علیه او صادر کردند و برهان بن فرکاخ فزاری در حدود چهل سطر درباره نادرستی عقیده ابن تیمیه در آن نوشت و در آخر کار، حکم به تکفیر او کرد. شهاب بن جهیل نیز با او در این عقیده موافقت کرده و زیر خطش نوشته است: پیروان مالک نیز چنین عقیده دارند.

آنگاه اظهار نظر فقهای شام به قاضی القضاة شافعی مذهب مصر، بدر بن جماعه عرضه گردید. او نیز پشت همان ورقه فتوا نوشت: ستایش مخصوص خداست، آنچه که در این ورقه آمده، پاسخ پرسشی است در مورد گفته ابن تیمیه مبنی بر اینکه «زیارت پیامبران و صالحان بدعت است و سخنانی از این قبیل، و نیز مسافرت برای زیارت قبور انبیا جایز نیست». این گفته باطل و مردود است و لذا گروهی از فقها نقل کرده‌اند که زیارت پیامبر اکرم فضیلت و سنت مورد اتفاق همگان است و شایسته است که این مفتی یاد شده، یعنی ابن تیمیه از اینگونه فتاوی عجیب و غریب که از نظر بزرگان و علما باطل است، منع گردد و چنانچه از آن دست نکشد، به زندان افکنده شود و برای آنکه مردم به او اقتدا نکنند، طرز تفکر غلط او معرفی گردد.

محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعه شافعی آن را نوشت.

۱. مانند شفاء السقام فی زیارة خیر الانام، تألیف تقی الدین سبکی و الدررة المضمیة فی الرد علی ابن تیمیه، تألیف سبکی یاد شده و المقالة المرضیة تألیف قاضی القضاة طایفة مالکی، تقی الدین ابو عبد الله اخنایی و نجم المهددی و رجم المقتدی، تألیف فخر بن معلم فرشی و دفع الشبه، تألیف تقی الدین حصنی و التحفة المختارة فی الرد علی منکر الزیارة، تألیف تاج الدین فاکهانی (م ۸۳۴) و نیز کتاب ابو عبد الله محمد بن عبدالمجید فاسی (م ۱۲۲۹).

۲. مانند الصواعق الالهیة فی الرد علی الوهابیة، تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در رد بر برادرش محمد بن عبدالوهاب نجدی و الفتاوی الحدیثیة، تألیف ابن حجر و المواهب اللدنیة، تألیف قسطلانی و شرح المواهب، تألیف زرقانی و کتاب‌های زیاد دیگری.

محمد بن جریری انصاری حنفی نیز می‌گوید: باید قطعاً او را زندانی کرد. محمد بن ابی بکر مالکی می‌گوید: باید چنان او را از انتشار این عقیده باز داشت که بکلی این مفسده و دیگر مفاسد ناشی از آن، از بین برود. احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز چنین گفته است.<sup>۱</sup>

این چهار نفر، قاضی القضاة مذاهب چهارگانه مصر، هنگام وقوع این فتنه در سال ۵۷۲۶ هجری بوده‌اند.<sup>۲</sup>

از کسانی که در عصر ابن تیمیه او را از گمراهی اش نهی می‌کرده‌اند، ذهبی بوده که نامه‌ای به او نوشته و در آن نصیحتش کرده است و این است نامه او:

ستایش می‌کنم خدا را بر ذلتم، خدایا بر من رحم کن و از لغزشم در گذر و ایمانم را حفظ فرما. افسوس بر کمی حزنم! وای بر سنت و اهلش! چه بسیار مشتاقم به برادران مؤمنی که مرا در گریه کردن کمک کنند! افسوسا بر نبودن چراغ‌های دانش و اهل تقوا و گنج‌های خیرات! آه بر وجود درهمی حلال و برادری همدم! خوشا به حال آنکه عییش او را از عیب‌های دیگران باز می‌دارد! بدا به حال کسی که عیوب دیگران او را از توجه به عیب خویش غافل می‌سازد! تاکی خار را در چشم برادرت می‌بینی، ولی درخت را در چشم‌هایت نمی‌بینی؟ تاکی خودت و عبارات و خزعلات را می‌ستایی و علما را مذمت می‌کنی و عیب‌هایشان را جستجو می‌نمایی؟ با آنکه پیامبر اکرم از آن نهی کرده و فرموده است: از مرده‌هایتان جز به نیکی یاد نکنید که آنان رسالت خود را انجام داده و با مرده‌هایشان دست به گریبانند.

گرچه می‌دانم به من خواهی گفت که خودت را دریاب، بد نامی مال کسانی است که بویی از اسلام نبرده‌اند و آنچه را که محمد آورده نشناخته‌اند، اما به خدا قسم، آنان چیزهای خوب را که اگر به آنها عمل شود رستگاری به بار می‌آورد، بخوبی شناخته‌اند و چیزهایی که به دردشان نمی‌خورد از دانستن آن خودداری کرده‌اند و معلوم است که از

۱. رک: تکملة السیف الصقیل، شیخ محمد زاهد کوثری ۱۵۵.

۲. رک: دفع الشبه ۴۵ - ۴۷.

نیکی اسلام بر آدمی ترک چیزهایی است که به درد نمی خورد.

ای مرد، ترا به خدا قسم که دست از ما بردار، زیرا که تو زبان دان لجوجی هستی که خواب و آرام نداری. از مغلظه کاری در دین بپرهیز که پیامبر اکرم آن را مکروه و زشت دانسته و از سؤال زیاد نهی کرده و فرموده است: مهم ترین چیزی که بر امتم می ترسم، ترس از افراد دوروی زبان دان است و زیاد سخن گفتن بدون لغزش در حلال و حرام دل را سیاه می کند، تا چه رسد به فلسفه بافی ها و اینگونه حرف های کفرآمیزی که دل را کور می کند. به خدا قسم که در جهان مسخره شده ایم! تا کی دقایق کفریات فلسفه را از قبرها درآوریم و با عقل هایمان آنها را رد کنیم؟

ای مرد، داری قی کرده ها و سموم فلاسفه را نشخوار می کنی، در صورتی که زیاد مصرف کردن آن به خدا قسم جسم را مسموم می کند.

ای خوش آن مجلسی که در آن از نیکان یاد شود، زیرا که رحمت خدا در آن نازل خواهد شد، اما تو کاری کردی که از صالحان با لعنت و بدنامی یاد می کنند.

آری، شمشیر حجاج و زبان ابن حزم همزاد یکدیگر بودند که تو به سوی آنها قصد کردی و خواص هر دو را یکجا در خود جمع نمودی. ترا به خدا از یادآوری بدعت پنجشنبه و خوردن حیوب دست بردارید و از کوشش در یادآوری بدعت هایی که ما آنها را اساس گمراهی می دانیم خودداری ورزید که متأسفانه به غلط سنت محض و اساس توحید به شمار آمده و به قول شما کسی که آنها را نداند، کافر یا الاغ است و اگر به آنها کافر نباشد، از فرعون کافرتر و از نصارا سه خدایی تر است.

به خدا قسم در دل ها شک ها است، اگر ایمانت نسبت به شهادتین سالم بماند، سعادت مند خواهی بود. بدا به حال کسی که از تو پیروی کند! چه وی در معرض زندقه و نابودی خواهد بود، مخصوصاً اگر علم و دینش کم و نیرومندی و هوا پرستی اش زیاد باشد. چنین کسی در ظاهر به تو منفعت می رساند و نزد تو با دست و زیانش جهاد می کند، ولی در باطن با حال و قلبش با تو دشمنی می نماید. آیا اکثر پیروانت جز زنجیریان کم عقل، یا عوامان دروغگوی نفهم، یا افراد غریب خوددار مکار و یا خشک

مقدسان نادان نیستند؟

اگر حرفم را قبول نداری، آنان را تفتیش کرده مورد آزمایش و سنجش قرار ده. ای مسلمان، در مورد خود ستاییات از خر شهوت به زیرآی، آخر تا چند خود را می ستایی، و با اخیار و نیکان دشمنی می کنی و چرا اینقدر خود را بزرگ و بندگان خدا را کوچک می شمیری؟ تا کی به تمجید از خود می پردازی و با پارسایان دشمنی می کنی؟ تا کی سخنان را چنان می ستایی که به خدا قسم احادیث صحیحین [صحیح بخاری و صحیح مسلم] را چنان نمی ستایی؟

ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می ماند، ولی تو همواره با تضعیف و تأویل و یا انکار و ابطال آنها از اعتبارشان می اندازی. آیا وقت آن نرسیده که دست از این کار کشیده توبه نمایی؟ آیا تو در دهه هفتم عمرت نیستی که وقت کوچ کردن نزدیک شده است؟ چرا به خدا قسم چنین است، نمی دانم به یاد مرگ می افتی یا اگر کسی آن را یاد کند، مسخره اش می کنی؟

گمان نمی کنم به گفتارم توجه داشته باشی، ولی موعظه ام را نپذیری، مگر آنکه تصمیم داشته باشی در ردّ سخنانم کتابها سازی و مرا از ادامه گفتار بازداری و بدین وسیله بر من غلبه نمایی تا سکوت اختیار کنم. وقتی که حال تو نسبت به من که دوست مهربان و صمیمی تو هستم این چنین باشد، پس نسبت به دشمنانت چگونه خواهد بود؟ در صورتی که در میان دشمنانت به خدا قسم صالحان و عاقلان و فاضلانی هستند، چنانکه در میان دوستانت فاجران و دروغگویان و نادانان و هرزه درایان و کوردلانی هستند. من از تو خوشنودم که مرا علنی ناسزاگویی و در باطن از گفتارم بهره مند گردی؛ خدا رحمت کند کسی را که عیب هایم را برایم ارمغان بفرستد؛ من عیبها و گناهان زیاد دارم.

وای بر من اگر توبه نکنم! آه از رسوایی ام در نزد دانای غیبها! در صورتی که می دانم دوایم بخشش خدا و بزرگواری و توفیق و هدایت اوست. سپاس مخصوص خدایی است که آفریدگار جهانیان است و درود خدا بر سرور ما محمد خاتم پیامبران و

آل و یارانش باد.<sup>۱</sup>

سرانجام، دانشمندان و فقها علیه او قیام کردند و در صدد نابود کردن بدعت‌های او که دست‌های گناهکارش ساخته و پرداخته بود، بر آمدند و گفتار فریبنده‌بی اساس و آراء مخالف با کتاب و سنت و اجماع و قیاس او را برای همگان آشکار نمودند.

در دمشق علیه او اعلام گردید که هر کس معتقد به عقیده ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است.<sup>۲</sup> در نتیجه، بدعت‌های سخیف او همانند بادهای زودگذر، سپری شد و نابود گردید. این چنین خداوند درباره حق و باطل مثل می‌زند که آن کف به زودی نابود می‌شود و اما آنچه که به مردم منفعت می‌رساند، در زمین باقی می‌ماند.<sup>۳</sup>

خداوند در هر قرن و منطقه‌ای افرادی را قرار داد تا حقیقت را یاری کنند و کلمه حق را زنده نمایند و باطل را ریشه کن سازند و با اینگونه عوامل گمراه کننده با دلایل نیرومند و قاطع مقابله کنند. در نتیجه، امت اسلام توانست شاهراه سعادت و جاده مستقیم هدایت را به پیروی از کتاب و سنت طی نموده شعایر خدا را بزرگ دارد، و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد، آن از پرهیزگاری دل‌هاست.<sup>۴</sup>

دیری نپایید که شر و فتنه سنگینی‌اش را آشکار کرد، و روزگار فرزندان جاهل و نادانش را پدید آورد و دست‌های هوا و هوس آنها را تربیت کرد و مادران گمراهی به آنان شیر دادند و مردان فاسد با آنان رفاقت نمودند و آنان در میان مردم، همانند بشر جلوه کردند، در صورتی که طینت آنان ضلالت و گمراهی بود. در نتیجه، در همه جا نفوذ کردند و گمراه شدند و گمراه نمودند و از طریق گمراهی پیروی کردند و دیگران را از راه خدا باز داشتند.

از این گروه است قصیمی، مؤلف کتاب *الصراع* که راه ابن تیمیه را پیمود و روش او را

۱. *تکملة السیف الصقیل* کوثری ۱۹۰. وی این نامه را از روی دستخط قاضی القضاة برهان الدین بن جماعه و او از روی دستخط شیخ حافظ ابو سعید بن علایی و او از روی دستخط ذهبی نوشته است و غرامی قسمتی از آن را در *الفرقان* ۱۲۹ آورده است.

۲. *الدرر الکامنه*، ابن حجر عسقلانی: ۱/۱۴۷.

۳. حج ۳۲/۲۲.

۴. رعد ۱۷/۱۳.

اتخاذ کرد و پیروی از هوای او نمود؛ در نتیجه، در قرن بیستم همانند استادش دروغ و راست را به هم بافت، ناسزاهایی گفت، مخالفانش را متهم به کفر و ارتداد کرد و همه ناسزاهای و فحش‌ها را نثار آنان نمود و به مردم اعلام کرد که این اعمال، یعنی زیارت و دعا و نماز نزد قبور و تبرک و توسل و استشفاع به آنها همه از آفات شیعه است و آنان با این اعمالشان ملعون و خارج از دین اسلامند.

او در این زمینه، داد سخن داده و با زبان تند و فحش و ناسزاکه از ادب مناظره و بحث بیرون است، به شیعه حمله کرده گوید: با این غلوی که از طایفه شیعه درباره پیشوایانشان دیدی و با این خدایی که از شیعیان درباره علی و فرزندان او شنیدی، آنان قبور و صاحبان آنها را عبادت کرده و برای آنان قبه و بارگاه ساخته‌اند و از راه دور و نزدیک، هموار و ناهموار به زیارت آنان رفته، نذرها و هدایا و قربانی‌ها برایشان تقدیم می‌کنند و روی آن قبور خون و اشک می‌ریزند و آنچنان نسبت به آنها اظهار اخلاص می‌کنند که برای خدا چنان خضوع و خشوعی ابراز نمی‌نمایند.<sup>۱</sup>

همو گوید: در کارهای مشروع از قبیل درود و تحیت بر پیامبر اکرم، فرقی میان دور و نزدیک نیست، زیرا این نوع کارها در هر دو حالت مقدور است، اما دیدن قبر آن حضرت و یا سنگ و ساختمان آن به اتفاق همه علما فضیلت و ثوابی ندارد، حتی دیدن خود آن بزرگوار در زمان حیاتش به خودی خود فضیلتی نداشته، بلکه فضیلت تنها در ایمان به او و تعلم و پیروی از او و پیمودن راه او و یاری دین اوست. به طور خلاصه، هیچ کس نمی‌تواند برای زیارت قبر شریف پیامبر اکرم، کوچک‌ترین فضیلتی را اثبات کند و این حقیقت از سیره مسلمانان صدر اسلام بخوبی آشکار است.<sup>۲</sup>

شاید خواننده محترم از انکار شدید و جار و جنجال این مرد که استاد بدعت‌ها و گمراهی و تنها مرجع مزخرفات و خزعبلات ابن تیمیه به این صفت شناخته شده، فکر کند که برای گفتارش محلی از حقیقت و رمزی از صداقت است، در صورتی که بزرگان مذاهب اسلامی در قرون گذشته، از قرن هشتم زمان ابن تیمیه تا زمان محمد بن

۲. همان: ۱/۱۷۸.

۱. الصراع بین الاسلام والوثنیة: ۱/۵۴.

عبدالوهاب که این کهنه‌ها را تجدید کرده و سپس تا زمان حاضر، همگی منکر این سفسطه‌بافی‌ها و چرندگویی‌ها بوده‌اند و به کفر پیروان این عقاید نادرست و آراء گمراه‌کننده و دور از سیره مسلمانان حکم کرده‌اند و به شدت بر آنها تاخته و عقایدشان را مورد انتقاد قرار داده‌اند.

خواننده محترم بخوبی می‌داند که این گفتار نادرست نمی‌تواند گفته انسان مسلمانی باشد که در برابر خدا تسلیم است و به پیامبر اکرم مؤمن است و آنچه را که در کتاب و سنت آمده باور دارد، گفتاری که مکارم اخلاق و مبادی انسانیت آن را تجویز نمی‌کند و ادب اسلامی آن را شایسته نمی‌داند.

آیا برای مسلمانی جائز است که میان دیدن سنگ‌ها و دیدن شخص پیغمبر اکرم در زمان حیاتش فرقی نگذارد؟

آیا برای او شایسته است برای زیارت آن حضرت در زمان حیات و یا بعد از مرگش، ارزشی قائل نشود و در ملأ عام اعلام کند که زیارت پیامبر اکرم کار بیهوده‌ای است؟ آیا در میان تمام ملل، این رسم رواج ندارد که زیارت بزرگانشان را محترم می‌دارند و آن را برای زائر افتخار می‌دانند و به این کار ابراز علاقه می‌کنند؟

سیره تمام عقلای عالم از هر ملت و مذهبی، بر این جاری بوده و در تمام ادوار تاریخ بشریت، بر این اصل اتفاق نظر داشته‌اند تا جایی که همواره ارزش بزرگان دین را با زیارت کردن و تبرک جستن دیگران به آنان، اندازه‌گیری می‌نمودند.

ابوحاتم می‌گوید: ابومسهر عبدالاعلی دمشقی غسانی (م ۲۱۸) وقتی که به سوی مسجد می‌رفت، مردم پشت سر هم صف می‌کشیدند، بر او سلام می‌کردند و دستش را می‌بوسیدند.<sup>۱</sup>

ابوسعید می‌گوید: ابوالقاسم سعد بن علی شیخ الحرم زنجانی (م ۴۷۱) هنگامی که به سوی حرم می‌رفت، مردم محل طواف را برایش خالی می‌کردند و دستش را بیشتر از



حجر الاسود می بوسیدند.<sup>۱</sup>

ابن کثیر می گوید: مردم به او تبرک می جستند و دستش را بیش از حجر الاسود می بوسیدند.<sup>۲</sup>

ابو اسحاق ابراهیم بن علی شیرازی (م ۴۷۶) هرگاه از محلی می گذشت، مردم با زن و بچه شان به استقبالش می رفتند و از باب تبرک دستش را می بوسیدند و به رکابش دست می کشیدند و چه بسا خاک زیر پای استرش را برمی داشتند. و هنگامی که به ساوه رسید، مردم به استقبالش شتافتند و عزیزترین چیزهاشان را نثار مقدمش نمودند.<sup>۳</sup>

شریف ابو جعفر حنبلی (م ۴۷۶) کسی بود که فقها و دیگران بر او وارد می شدند و دست و سرش را می بوسیدند.<sup>۴</sup>

حافظ ابو محمد عبدالغنی مقدسی حنبلی (م ۶۰۰) هنگامی که در مصر روز جمعه به سوی مسجد می رفت، در اثر کثرت ازدحام قدرت راه رفتن نداشت و مردم به او تبرک می جستند و دورش جمع می شدند.<sup>۵</sup>

ابوبکر عبدالکریم بن عبدالله حنبلی (م ۶۳۵) دور از مردم در قریه اش می زیست و مردم برای زیارت و تبرک جستن به او نزدش می رفتند.<sup>۶</sup>

حافظ ابو عبدالله محمد بن ابی الحسین یونینی حنبلی (م ۶۵۸) از احترام فراوان برخوردار بود، تا جایی که پادشاهان دستش را می بوسیدند و کفشش را جفت می کردند.<sup>۷</sup>

جزری محمد بن محمد چون به سال ۸۳۲ هـ در شیراز فوت کرد، در تشییع جنازه و بوسیدن و لمس کردن آن به عنوان تبرک، اشراف و خواص و عوام بر یکدیگر سبقت می گرفتند و چنانچه کسی نمی توانست به آن دست یابد، کسی که به آن تبرک جسته بود،

۱. تذکره الحفاظ، ذهبی: ۳۴۶/۳؛ صفة الصفوة، ابن جوزی: ۱۵۱/۳.

۲. البداية و النهایة: ۱۲۰/۱۲. همان: ۱۲۳/۱۲؛ شذرات الذهب: ۳۵۰/۳.

۳. البداية و النهایة: ۱۱۹/۱۲. ۴. شذرات الذهب: ۳۴۶/۴.

۵. همان: ۱۷۱/۵. ۶. همان: ۲۹۴/۵.

متبرک می شد.<sup>۱</sup>

مردم دمشق نسبت به شیخ مسعود بن عبدالله مغربی (م ۹۸۵) اعتقاد عجیبی داشتند و به او تبرک می جستند و دست هایش را می بوسیدند.

نجم غزی می گوید: او برایم دعا کرد و دست بر سرم کشید و هم اکنون برکت دعایش را در خود می یابم.<sup>۲</sup>

بر این اساس، گمانت درباره زیارت سید فرزندان آدم و کسی که سعادت و پیشرفت انسان‌ها وابسته به اوست، چگونه خواهد بود؟

این فرشتگان آسمان‌ها هستند که قبر شریف آن حضرت را هر روز زیارت می کنند و هیچ روزی نیست مگر آنکه هفتاد هزار فرشته به زمین نازل می شوند و دور قبر پیامبر اکرم را می گیرند و بر او درود می فرستند. وقتی که شب می شود، بر می گردند و همانند آنان می آیند و کارهایی نظیر آنان انجام می دهند تا آنکه زمین شکافته شود.<sup>۳</sup>

چقدر فرق است میان عقیده فاسد قصیمی و قول شیخ تقی الدین سبکی که گفت: حقیقتی که از دین باوری و روش گذشتگان صالح ما در کمال روشنی به دست می آید، این است که به بعضی از مردگان شایسته، تا چه رسد به انبیا و پیامبران تبرک می جستند و کسی که ادعا کند که قبور انبیا و دیگر مردگان با هم یکسانند، حرف عجیب و غریبی زده است و ما به نادرستی گفتارش یقین داریم و این ادعا چیزی جز پایین آوردن مقام پیامبر تا به درجه دیگر مسلمانان نیست و چنین سخنی کفر مسلم است، زیرا کسی که رتبه پیامبر را از مقام شایسته اش پایین آرد، قطعاً کافر است.

کار بسیار زشت و ناپسند این است که مردی قدم جای قدم ابن تیمیه می گذارد و بدعت‌ها و گمراهی‌های او را تکرار می کند و می پندارد که این نوع امور پیش مسلمان‌های

۱. مفتاح السعادة: ۳۹۴/۱. ۲. شذرات الذهب: ۴۰۹/۸.

۳. دارمی در سنن خود: ۴۴/۱ و قسطلانی در المواهب اللدنیة و ابن حجر در الجوهر المنظم - به نقل از دارمی و ابن المبارک و اسماعیل قاضی و بیهقی آن را آورده‌اند و زرقانی در شرح المواهب: ۳۴۰/۵ آنچه را که قسطلانی از قلم انداخته، ذکر کرده است و حمزوی هم آن را در کنز المطالب ۲۲۳ نقل کرده است.

صدر اسلام نیز بدعت و ضلالت بوده است. گویا که قرون اسلامی بکلی دگرگون شده و کسی از سیره مسلمانان آن عصر آگاهی نداشته است و جز جناب قصیمی و استاد گمراهش ابن تیمیه کسی عامل بدان نیست.

بین چگونه این مرد زیارت قبور و رفتن به سوی آنها و دعا در کنار آنها را مایه کفر و ارتداد در نظر همه مسلمانان با همه اختلاف مذاهبشان می داند و آن را ناشی از غلو در تشیع و قائل بودن به خدایی علی و فرزندانش می انگارد و از او در سابق گذشت که شیعه، علی و فرزندانش را پیامبر می دانند که به آنها وحی می شود.

این نوع تهمت ها از پندار اموی مآبانۀ آنها در دشمنی با شیعه و امامان بزرگوار سرچشمه می گیرد، وگرنه همان طور که در سابق دیدیم، هیچگاه شیعه علی و فرزندانش را جز بندگان صالح و شایسته خدا نمی داند.

اینک سیره مسلمانان را در مورد زیارت پیامبر اکرم و دیگران از زمان صحابه و تابعان آنان تا کنون، برای شما خواننده محترم نقل می کنم تا هر کس که هلاک می شود با دلیل روشن هلاک شود و هر کس که زنده می ماند با دلیل آشکار زنده ماند. <sup>۱</sup>

### ترغیب به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اثنه مذاهب چهارگانه و حافظان احادیث در صحاح و مسانید، روایات زیادی درباره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده اند که پاره ای از آنها را در اینجا می آوریم:

#### (۱)

عبدالله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا نقل کرده که آن حضرت فرمود: من زار قبری وجبت له شفاعتی: کسی که قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب است.

این روایت را عده ای از پیشوایان حافظان حدیث نقل کرده اند که از آن جمله اند:

۱- عبید بن محمد، ابو محمد الوراق نیشابوری (م ۲۵۵).

- ۲- ابن ابی الدنيا، ابوبکر عبدالله بن محمد قرشی (م ۲۸۱).
- ۳- دولابی، ابوبشر محمد رازی (م ۳۱۰) در الکنی والاسماء: ۶۴/۲.
- ۴- محمد بن اسحاق، ابوبکر نیشابوری (م ۳۱۱)، مشهور به ابن خزیمه در صحیح خود.
- ۵- حافظ محمد بن عمرو، ابو جعفر عقیلی (م ۳۲۲) در کتابش.
- ۶- قاضی محاملی، ابو عبدالله حسین بغدادی (م ۳۳۰).
- ۷- حافظ ابو احمد بن عدی (م ۳۶۵) در الکامل.
- ۸- حافظ ابوالشیخ ابو محمد عبدالله بن محمد انصاری (م ۳۶۹).
- ۹- حافظ ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی (م ۳۸۵) در سنن خود.
- ۱۰- قاضی القضاة ابوالحسن ماوردی (م ۴۵۰) در الاحکام السلطانية ۱۰۵.
- ۱۱- حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸) در السنن و غیر آن.
- ۱۲- قاضی ابوالحسن علی بن حسن خلعی شافعی (م ۴۹۲) در فوائد خود.
- ۱۳- حافظ اسماعیل بن محمد بن فضل قرشی اصفهانی (م ۵۳۵).
- ۱۴- قاضی عیاض مالکی (م ۵۴۴) در الشفاء.
- ۱۵- حافظ ابوالقاسم علی بن عساکر (م ۵۷۱) در تاریخ خود؛ در باب کسی که قبر پیامبر را زیارت کند؛ و این باب را تصحیح کننده در چاپ انداخته و خدا سرّ این تحریف و آنچه را که در دل نماند داشته، می داند.
- ۱۶- حافظ ابوطاهر احمد بن سلفی (م ۵۷۶).
- ۱۷- ابو محمد عبدالحق بن عبدالرحمن اندلسی (م ۵۸۱) در الاحکام الوسطی و الاحکام الصغری.<sup>۱</sup>
- ۱۸- حافظ ابن جوزی (م ۵۹۷) در مشیر الغرام الساکن.

۱. در خطبة الاحکام الصغری گفته است: او اخبار صحیح السند و معروف در نزد اهل تحقیق را که مورد پذیرش ثقات باشد، اختیار کرده است و در خطبة الاحکام الوسطی گفته است که سکوتش از حدیث دلیل بر صحت آن است. رک: شفاء السقام ۹.

- ۱۹- حافظ علی بن مفضل مقدسی اسکندرانی مالکی (م ۶۱۱).
- ۲۰- حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی (م ۶۱۱).
- ۲۱- حافظ ابومحمد عبدالعظیم منذری (م ۶۵۶).
- ۲۲- حافظ ابوالحسین یحیی بن علی قرشی اموی مالکی (م ۶۶۲) در کتاب خود *الدلائل المبیّنة فی فضائل المدینة*.
- ۲۳- حافظ ابومحمد عبدالؤمن دمیاطی (م ۷۰۵).
- ۲۴- حافظ ابوالحسین هبة الله بن الحسن.
- ۲۵- ابوالحسین یحیی بن حسن حسینی در کتاب *اخبار المدینة*.
- ۲۶- ابوعبدالله محمد بن محمد بن عبدری فاسی مالکی، مشهور به ابن الحاج (م ۷۳۷) در *المدخل*: ۲۶۱/۱.

۲۷- تقی الدین علی بن عبدالکافی سبکی شافعی (م ۷۵۶) که درباره طرُق این حدیث به طور مبسوط بحث کرده است.<sup>۱</sup>

همو گوید: تمام راویان تا موسی بن هلال، همه بی شک ثقة هستند، اما درباره موسی بن هلال، ابن عدی گفته است که امیدوارم اشکالی بر او وارد نباشد، چه او از مشایخ احمد است و معلوم است که احمد جز از افراد مورد اطمینان روایت نمی‌کند، و دشمن به این حقیقت در رد بر بکری تصریح کرده است. آنگاه شواهدی برای قوت سندش نقل کرده و گفته است: بدین وسیله آشکار گردید که اقل درجات این حدیث این است که حسن است، اگر در صحتش منازعه گردد؛ تا آنجا که گوید: با این مقدار، بلکه با کمتر از آن، افترای کسی که ادعا کرده است تمام احادیثی که درباره زیارت وارد شده ساختگی است، آشکار می‌گردد. سبحان الله، آیا او از خدا و رسولش درباره این گفتار که هیچ کس پیش از او نگفته است، شرم نمی‌کند؟ تا آنجا که ما می‌دانیم، هیچ کس موسی بن هلال و دیگر راویان این حدیث را متهم به وضع و جعل نکرده است، پس چگونه مسلمانی به خودش اجازه می‌دهد که تمام این احادیث را که حدیث مورد بحث هم یکی از آنهاست،

ساختگی بدانند؟ در صورتی که ساختگی بودن این حدیث را هیچ عالمی برای او نقل نکرده و هیچ عاملی که ساختگی بودن این حدیث را ایجاب بنماید، در آن آشکار نیست و هیچگاه حکم متن این حدیث مخالف شریعت نیست، پس از کجا او حکم به ساختگی بودن این حدیث کرده، اگر چه ضعیف باشد، در صورتی که آن حدیث حسن و صحیح است.

۲۸- شیخ شعیب عبدالله بن سعد مصری مکی، مشهور به حریش (م ۸۰۱) در *الروض الفایق*: ۱۳۷/۲.

۲۹- سید نورالدین علی بن عبدالله شافعی قاهری سمهودی<sup>۱</sup> (م ۹۱۱) در *وفاء الوفاء*: ۳۹۴/۲.

۳۰- حافظ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱) در *جمع الجوامع*: ۹۹/۸.

۳۱- حافظ ابوالعباس شهاب الدین قسطلانی (م ۹۲۳) در *المواهب اللدنیة* که از طریق دارقطنی آن را نقل کرده و گفته است: *عبدالحق در الاحکام الوسطی والاحکام الصغری آن را روایت کرده و درباره آن سکوت نموده است و سکوتش از حدیث در آن کتاب، دلیل بر صحت آن است.*

۳۲- حافظ ابن الدیبع ابومحمد شیبانی (م ۹۴۴) در کتاب *تمییز الطیب من الخیث* ۱۶۲.

۳۳- شیخ شمس الدین محمد خطیب شربینی (م ۹۷۷) در *المغنی*: ۴۹۴/۱ - به نقل از *صحیح ابن خزیمه*.

۳۴- زین الدین عبدالرؤف مناوی (م ۱۰۳۱) در *کنوز الحقائق* ۱۴۱ و *فیض القدیر*: ۱۴۰/۶.

۳۵- شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (م ۱۰۷۸) در *مجمع الانهر*: ۱۵۷/۱.

۳۶- ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی مصری مالکی (م ۱۱۲۲) در شرح *المواهب*: ۲۹۸/۸ - به نقل از ابوالشیخ و ابن ابی الدنیا.

۱. سمهود، قریه بزرگی است که در غرب رود نیل قرار دارد.

- ۳۷- شیخ اسماعیل بن محمد جراحی عجلونی (م ۱۱۶۲) در کشف الخفاء: ۲/۲۵۰ -  
 به نقل از ابو الشیخ و ابن ابی الدنیا و ابن خزیمه.
- ۳۸- شیخ محمد بن علی شوکانی (م ۱۲۵۰) در نیل الاوطار: ۴/۳۲۵ - به نقل از  
 بسیاری از پیشوایان حدیث.
- ۳۹- شیخ محمد بن سید درویش حوت بیروتی (م ۱۲۷۶هـ) در حسن الاثر: ۲۴۶.
- ۴۰- سید محمد بن عبدالله دمیاطی شافعی (م ۱۳۰۷) در مصباح الظلام: ۲/۱۴۴.
- ۴۱- عده‌ای از فقهای مذاهب چهارگانه مصر امروز در الفقه علی المذاهب الاربعة:  
 ۵۹۰/۱.

(۲)

عبدالله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا نقل کرده که فرمود: کسی که به زیارتم بیاید و انگیزه‌ای جز زیارتم نداشته باشد، به عهده من است که از او در روز قیامت شفاعت کنم. این خبر با تعابیری چون: «و ادا نکند او را مگر زیارتم»، «نکشاند او را حاجتی مگر زیارتم» و «تمایلی جز زیارتم نداشته باشد، به عهده خداست» نیز روایت شده و در روایت غزالی آمده است: «هدفی جز زیارتم نداشته باشد».

این روایت را با اختلاف در تعبیرات، جمعی از حافظان حدیث که نمی‌شود آنها و عددشان را نادیده گرفت، نقل کرده‌اند که از آن جمله‌اند:

۱- حافظ ابو علی سعید بن عثمان بن سکن بغدادی (م ۳۵۳) در کتابش السنن الصحاح. او در آخر کتاب حج، بابی تحت عنوان باب ثواب کسی که قبر پیامبر را زیارت کند، قرار داده و در این باب، روایتی جز این حدیث را نیاورده است.

سبکی گفته است: ذکر این حدیث از ناحیه او، دلیل بر این است که این حدیث طبق شرطی که او در مقدمه کتابش کرده، به اتفاق آراء صحیح است و ابن سکن، امام حافظ مورد اعتماد و کثیر الحدیث و دائم السفر است.<sup>۱</sup>

او در مقدمه کتابش گفته است: اما بعد، از من خواستی روایاتی را که ائمه حدیث نقل کرده‌اند، برایت گرد آورم، روایاتی که کسی آنها را مورد طعن قرار نداده و همگی به نظرم صحیح هستند. از این رو، درباره درخواستت اندیشه کردم و گروهی از ائمه حدیث را یافتم که زحمت‌ها در این مورد کشیده‌اند. من تمام روایاتشان را اخذ کردم و بیش از آنچه که نقل کرده‌اند، حفظ نمودم و با اقتدا به آنها در خواستت را اجابت کردم و آن را به شکل ابواب مختلف که مسلمانان به آنها احتیاج دارند، در آوردم. نخستین کسی که در صدد جمع آوری احادیث صحیح بر آمده، بخاری است و بعد از او مسلم و ابوداود و نسایی. آنچه را که آنها نقل کرده بودند، مورد بررسی قرار دادم و دیدم که آنان در این کار واقعاً کوشش کرده‌اند.

بنابراین، آنچه که در این کتاب به طور اجمال آورده‌ام، احادیث صحیح مورد اتفاق است و آنچه را که بعد از این ذکر کرده‌ام، از احادیثی است که بعضی دیگر از ائمه حدیث که نامشان را بردم، آورده‌اند. بعد دلیلشان را در قبول آنچه که آورده‌اند، نقل کردم و آن را به آنها نسبت دادم، نه دیگران. آنچه را هم که بعضی از اهل حدیث به تنهایی نقل کرده‌اند، ذکر کردم و دلیلش را نیز بیان نمودم. در هر صورت، توفیق از ناحیه خداست.

- ۲- حافظ ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰) که آن را در المعجم الکبیر خود آورده است.
- ۳- حافظ ابوبکر محمد بن ابراهیم مقرئ اصفهانی (م ۳۸۱) در معجم خود.
- ۴- حافظ ابوالحسن دارقطنی (م ۳۸۵) در امالی‌اش.
- ۵- حافظ ابونعیم اصفهانی (م ۴۰۲).
- ۶- قاضی ابوالحسن علی بن حسن خلعی شافعی (م ۴۹۲)، صاحب الفوائد.
- ۷- حجة الاسلام ابو حامد غزالی شافعی (م ۵۰۵) در احیاء العلوم: ۱/ ۲۴۶.
- ۸- حافظ ابن عساکر (م ۵۷۱)، صاحب تاریخ الشام.
- ۹- حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی (م ۶۴۸).
- ۱۰- حافظ یحیی بن علی قرشی اموی مالکی (م ۶۶۲).



- ۱۱- حافظ ابوعلی حسن بن احمد بن حسن حداد، در کتابش.
- ۱۲- تقی الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶) که به طور مفصل درباره طرق این حدیث بحث کرده و آن را از راههای متعدد صحیح آورده است.<sup>۱</sup>
- ۱۳- سید نورالدین علی بن عبدالله شافعی قاهری سمهودی (م ۹۱۱) که از طرق مختلف، از جمله طریق حافظ ابن سکن آن را استخراج کرده و گفته است: به مقتضای آنچه که وی در مقدمه کتابش شرط کرده است، این حدیث به اتفاق آراء از احادیث صحیح است. آنگاه گفته است: به خاطر همین است که گروهی از جمله، حافظ زین الدین عراقی آن را از او نقل کرده و صحیحش دانسته اند.<sup>۲</sup>
- ۱۴- ابوالعباس شهاب الدین قسطلانی (م ۹۲۳) در المواهب اللدنیة آن را آورده و گفته است: ابن سکن آن را صحیح دانسته است.
- ۱۵- شیخ محمد خطیب شربینی (م ۹۷۷) که آن را آورده و گفته است: ابن سکن در سننش که روایاتش صحیح هستند، آن را آورده است.<sup>۳</sup>
- ۱۶- شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (م ۱۰۷۸) در مجمع الانهر: ۱/۱۵۷.

## (۳)

- از عبدالله بن عمر به طور مرفوع روایت شده که پیامبر فرمود: هر کس حج به جا آورد و قبرم را بعد از وفاتم زیارت نماید، همانند کسی است که در حال حیاتم زیارت کند، و در بسیاری از طرقش جمله «و مصاحبیم باشد» افزوده شده است.
- این حدیث را بسیاری از حافظان حدیث آورده اند که از آن جمله اند:
- ۱- حافظ عبدالرزاق ابویکر صنعانی (م ۲۱۱).
- ۲- حافظ ابوالعباس حسن بن سفیان شیبانی (م ۳۰۳).
- ۳- حافظ ابوعلی احمد بن علی موصلی (م ۳۰۷) در مستند خود.

۲. وفاء الوفاء: ۲/۳۹۶.

۱. رک: شفاء السقام ۱۳-۱۶.

۳. مغنی المحتاج: ۱/۴۹۴.

- ۴- حافظ ابوالقاسم عبد الله بن محمد بغوی (م ۳۱۷).
- ۵- حافظ ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰).
- ۶- حافظ ابواحمد، ابن عدی (م ۳۶۵) در الکامل.
- ۷- حافظ ابوبکر محمد بن ابراهیم مقرئ (م ۳۸۱).
- ۸- حافظ ابوالحسن دارقطنی (م ۳۸۵) در سنن خود و غیر آن.
- ۹- حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸) در السنن الکبری: ۲۴۶/۵.
- ۱۰- حافظ ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱) در تاریخ الشام.
- ۱۱- حافظ ابن جوزی (م ۵۹۷) در مشیر الغرام الساکن الی اشرف الاماکن.
- ۱۲- حافظ ابو عبد الله، ابن نجار بغدادی (م ۶۴۳) در کتابش الدرۃ الثمینة فی اخبار المدينة.
- ۱۳- حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی (م ۶۴۸).
- ۱۴- حافظ ابو محمد عبد المؤمن دمیاطی (م ۷۰۵).
- ۱۵- ابوالفتح احمد بن محمد بن احمد حداد در کتابش.
- ۱۶- حافظ ابوالحسین مصری.
- ۱۷- ولی الدین خطیب تبریزی این روایت را در فصل سوم مشکاة المصابیح که به سال ۵۷۳۷ھ در باب حرم مدینه تألیف شده آورده است.
- ۱۸- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) که درباره طرق این حدیث به طور تفصیل بحث کرده و آن را از بسیاری از این حافظان یاد شده و دیگران روایت کرده است.<sup>۱</sup>
- ۱۹- شیخ شعیب عبد الله مصری حریش (م ۸۰۱) در الروض الفایق: ۱۳۷/۲.
- ۲۰- سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) که به طور تفصیل درباره طرق آن بحث کرده است.<sup>۲</sup>
- ۲۱- حافظ جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱) در جمع الجوامع: ۹۹/۸.
- ۲۲- قاضی القضاة شهاب الدین خفاجی حنفی (م ۱۰۶۹) در شرح الشفاء: ۵۶۷/۳.

۲. رک: وفاء الوفاء: ۳۹۷/۲.

۱. رک: شفاء السقام ۱۶- ۲۱.

- ۲۳- شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (م ۱۰۷۸) در مجمع الانهر: ۱/۱۵۷.  
 ۲۴- شیخ محمد شوکانی (م ۱۲۵۰) در نیل الاوطار: ۴/۳۲۵.  
 ۲۵- سید محمد بن عبدالله دمیاطی شافعی (م ۱۳۰۷) در مصباح الظلام: ۲/۱۴۴.

## (۴)

از عبدالله بن عمر به طور مرفوع نقل شده که رسول خدا فرمود: هر کس حج کند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.

گروه زیادی این حدیث را نقل کرده اند که از آن جمله اند:

- ۱- حافظ ابوحاتم محمد حبان تمیمی بستی (م ۳۵۴) در الضعفاء.  
 ۲- حافظ ابن عدی (م ۳۶۵) در الکامل.  
 ۳- حافظ دارقطنی (م ۳۸۵) در کتاب خود احادیثی را که مالک در موطناً نیاورده، نقل نموده است.

۴- تقی الدین سبکی (م ۷۶۵) که از طرق گوناگون این حدیث را آورده و حکم ابن جوزی را در مورد ساختگی بودن حدیث رد کرده است.<sup>۱</sup>

- ۵- سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) در وفاء الوفاء: ۲/۳۹۸.  
 ۶- ابوالعباس شهاب الدین قسطلانی (م ۹۲۳) در المواهب اللدنیة از ابن عدی و ابن حبان و دارقطنی این حدیث را نقل کرده است.

۷- شیخ اسماعیل جراحی عجلونی (م ۱۱۶۲) که از ابن عدی و ابن حبان و دارقطنی این حدیث را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۸- سید مرتضی زبیدی حنفی (م ۱۲۰۵) در تاج العروس: ۱۰/۷۴.

۹- شیخ محمد شوکانی (م ۱۲۵۰) در نیل الاوطار: ۴/۳۲۵.

(۵)

از عمر به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: کسی که قبرم را یا مرا زیارت کند، من شفیع یا گواه او خواهم بود و هر کس در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در روز قیامت در زمره کسانی که در امنیت هستند، محشور خواهد فرمود.

این حدیث را گروهی از حفاظ نقل کرده‌اند که از آن جمله‌اند:

- ۱- حافظ ابوداود طیالسی (م ۲۰۴) در مسند ابی داود: ۱۲/۱.
- ۲- حافظ ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰).
- ۳- حافظ بیهقی (م ۴۵۸) در السنن الکبری: ۲۴۵/۵.
- ۴- حافظ ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱) در تاریخ الشام.
- ۵- حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی (م ۶۴۸).
- ۶- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) در شفاء السقام: ۲۲.
- ۷- نور الدین سمهودی (م ۹۱۱) در وفاء الوفاء: ۳۹۹/۲.
- ۸- ابوالعباس قسطلانی (م ۹۲۳) در المواهب اللدنیة.
- ۹- حافظ ابن الدیبیع (م ۹۴۴) در تمییز الطیب: ۱۶۲.
- ۱۰- زین الدین عبدالرؤف مناوی (م ۱۰۳۱) در کنوز الحقائق: ۱۴۱.
- ۱۱- شیخ اسماعیل عجلونی (م ۱۱۶۲) در کشف الخفاء: ۲۷۸/۲.

(۶)

از حاطب بن ابی بلتعنه به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: کسی که بعد از مرگم زیارت کند، همانند این است که در زمان حیاتم زیارت کرده است، و کسی که در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در زمره کسانی که در امنیت هستند، محشور می‌کند.

این روایت را نیز گروه زیر نقل کرده‌اند:

- ۱- حافظ ابوالحسن دارقطنی (م ۳۸۵) در السنن.
- ۲- حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸).

- ۳- حافظ ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱).
- ۴- حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی (م ۶۴۸).
- ۵- حافظ ابو محمد عبدالمؤمن دمیاطی (م ۷۰۵).
- ۶- ابو عبدالله عبددری مالکی ابن الحاج (م ۷۳۷) در المدخل.
- ۷- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) در شفاء السقام ۲۵.
- ۸- شیخ شعیب حریفیش (م ۸۰۱) در الروض الفایق: ۱۳۷/۲.
- ۹- نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) در وفاء الوفاء: ۳۹۹/۲.
- ۱۰- ابوالعباس قسطلانی (م ۹۲۳) در المواهب اللدنیة از بیهقی.
- ۱۱- جراحی عجلونی (م ۱۱۶۲) آن را از ابن عساکر و ذهبی نقل کرده است و از ذهبی نیز حکایت کرده که گفته است: این حدیث از بهترین احادیث باب از لحاظ سند است.<sup>۱</sup>

- ۱۲- شیخ محمد شوکانی (م ۱۲۵۰) در نیل الاوطار: ۳۲۵/۴.
- ۱۳- شیخ محمد بن درویش حوت بیروتی (م ۱۲۷۶) در حسن الاثر ۲۴۶.

## (۷)

از عبدالله بن عمر آمده که پیامبر فرمود: کسی که حج به جا آورد و قبرم را زیارت نماید، و در جنگی شرکت کند و بر من در بیت المقدس درود بفرستد، خدا از او درباره چیزهایی که بر او فرض کرده است، پرسش نخواهد کرد.

حافظ محمد بن الحسین بن احمد، ابوالفتح ازدی (م ۳۷۴) در فوائد خود این روایت را آورده است و حافظ سلفی، ابوطاهر اصفهانی (م ۵۷۶) به اسنادش این روایت را از او نقل کرده است و به همین طریق، تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) در شفاء السقام ۲۵ آن را آورده است. سید سمهودی (م ۹۱۱) و شیخ محمد بن علی شوکانی (م ۱۲۵۰) نیز این روایت را ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

۲. رک: وفاء الوفاء: ۴۰۰/۲؛ نیل الاوطار: ۳۲۶/۴.

۱. کشف الخفاء: ۵۵۱/۲.

(۸)

از ابوهریره به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: هر کس بعد از مرگم زیارت کند، همانند این است که در زمان حیاتم زیارت کرده باشد، و هر کس مرا زیارت کند، من گواه و شفیعش در روز قیامت خواهم بود.

این روایت را افراد زیر نقل کرده‌اند:

- ۱- حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه (م ۴۱۶).
- ۲- حافظ ابوسعید احمد بن محمد بن احمد بن حسن اصفهانی (م ۵۴۰).
- ۳- ابوالفتح سعید بن محمد یعقوبی (م ۵۵۲) در القوائد.
- ۴- حافظ ابوسعید عبدالکریم سمعانی شافعی (م ۵۶۲).
- ۵- ابن الانماطی، اسماعیل بن عبدالله انصاری مالکی (م ۶۱۹).
- ۶- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) در شفاء السقام ۲۶.
- ۷- سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) در وفاء الوفاء: ۲/۴۰۰.

(۹)

از انس بن مالک به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: کسی که مرا در مدینه به قصد قربت زیارت کند، من شفیع او خواهم بود و در روایت دیگری از او نیز چنین آمده است: کسی که در یکی از دو حرم بمیرد، در روز قیامت در زمره افرادی که در امنیت هستند، محشور خواهد شد و کسی که به قصد قربت مرا در مدینه زیارت کند، در قیامت در جوaram خواهد بود. در عبارت دیگر از او چنین آمده است که من گواه و شفیعش در قیامت خواهم بود.

این روایت را جمع زیادی از حفاظ نقل کرده‌اند که از آن جمله‌اند:

- ۱- ابن ابی فدیك، محمد بن اسماعیل (م ۲۰۰).
- ۲- ابن ابی الدنيا، ابوبکر قرشی (م ۲۸۱).
- ۳- حافظ ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م ۴۰۵).

- ۴- حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸) در شعب الایمان.
- ۵- قاضی عیاض مالکی (م ۵۴۴) در الشفاء.
- ۶- حافظ علی بن حسن، شهیر به ابن عساکر (م ۵۷۱).
- ۷- حافظ ابن جوزی (م ۵۹۷) در مشیر الغرام الساکن.
- ۸- حافظ عبدالمؤمن دمیاطی (م ۷۰۵).
- ۹- ابو عبدالله عبدری مالکی، ابن الحاج (م ۷۳۷) در المدخل: ۲۶۱/۱.
- ۱۰- شمس الدین ابو عبدالله دمشقی حنبلی، معروف به ابن القیم جوزیه (م ۷۵۱) در زاد المعاد: ۴۷/۲.
- ۱۱- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) در شفاء السقام ۲۷.
- ۱۲- سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) در وفاء الوفاء: ۴۰۰/۲.
- ۱۳- ابو العباس شهاب الدین قسطلانی (م ۹۲۳) در المواهب اللدنیة.
- ۱۴- جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱) در جمع الجوامع: ۹۹/۸.
- ۱۵- شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (م ۱۰۷۸) که آن را با این عبارت آورده است:  
هر کس با قصد در مدینه زیارت کند، در قیامت در جوارم خواهد بود.<sup>۱</sup>
- ۱۶- شیخ محمد شوکانی (م ۱۲۵۰) در نیل الاوطار: ۳۲۶/۴.
- ۱۷- ابو عبدالله زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲) در شرح المواهب: ۲۹۹/۸.
- ۱۸- جراحی عجلونی (م ۱۱۶۲) در کشف الخفاء: ۲۵۱/۲.
- ۱۹- سید احمد هاشمی در مختار الاحادیث النبویة ۱۶۹.
- ۲۰- سید محمد بن عبدالله دمیاطی شافعی (م ۱۳۰۷) در مصباح الظلام: ۱۴۴/۲.
- ۲۱- شیخ منصور علی ناصف در التاج: ۲۱۶/۲.

(۱۰)

از انس بن مالک به طور مرفوع آمده است که پیامبر اکرم فرمود: هر کس مرا پس از مرگ زیارت کند، مثل این است که در زمان حیاتم زیارت کرده باشد و هر کس قبرم را زیارت کند، شفاعتم در قیامت برایش واجب خواهد بود. هیچ فردی از افراد امتم که دارای گشایشی باشد و زیارتم نکند، عذری برایش نخواهد بود.

این روایت را گروه زیر نقل کرده‌اند:

۱- حافظ ابو عبدالله محمد بن محمود، ابن نجار (م ۶۴۳) در کتاب خود الدرّة الثمینة

فی فضائل المدینة.

۲- تقی الدین السبکی (م ۷۵۶) در شفاء السقام ۲۸.

۳- حافظ زین الدین عراقی (م ۸۰۶) به این حدیث چنانکه در المواهب آمده، اشاره

کرده است.

۴- سید نور الدین سمهودی (م ۹۱۱) در وقاء الوفاء: ۴۰۰/۲.

۵- ابوالعباس شهاب الدین قسطلانی (م ۹۲۳) در المواهب اللدنیة.

۶- عجلونی (م ۱۱۶۲) در کشف الخفاء: ۲۷۸/۳.

(۱۱)

از ابن عباس به طور رفع آمده است که پیامبر فرمود: کسی که بعد از مرگم زیارت کند، همانند آن است که در زمان حیاتم زیارت کند و کسی که به خاطر زیارتم کنار قبرم بیاید، من نیز در قیامت گواه و یا شفیعش خواهم بود.

حافظ ابو جعفر عقیلی (م ۳۲۲) در کتاب الضعفاء در شرح حال فضالة بن سعید مازنی

آن را آورده است و حافظ ابن عساکر (م ۵۷۱) و سمهودی و شوکانی هم به نقل آن

پرداخته‌اند.<sup>۱</sup>

۱. رک: شفاء السقام، سبکی ۲۱؛ وقاء الوفاء: ۴۰۱/۲؛ نیل الاوطار: ۳۲۵/۴، ۳۲۶.



(۱۲)

از علی امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مرفوع و غیر مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: هر کس قبرم را بعد از مرگم زیارت کند، گویا که در حیاتم زیارتش نموده، و هر کس قبرم را زیارت نکند، به من جفا کرده است.

این روایت را گروه زیر نقل کرده‌اند:

- ۱- ابوالحسین یحیی بن حسن بن جعفر حسنی در کتابش اخبار المدینة.
- ۲- ابوسعید عبدالملک بن محمد نیشابوری خرکوشی (م ۴۰۶) در شرف المصطفی.
- ۳- حافظ ابن عساکر (م ۵۷۱).
- ۴- حافظ ابو عبدالله، ابن نجار (م ۶۴۳) در کتاب الدرۃ الثمینة.
- ۵- حافظ عبدالؤمن دمیاطی (م ۷۰۵).
- ۶- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) در شفاء السقام ۲۹.
- ۷- شیخ شعیب حریش (م ۸۰۱) در الروض الفایق: ۱۳۷/۲.
- ۸- سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) در وفاء الوفاء: ۴۰۱/۲.
- ۹- زین الدین عبدالرؤف مناوی (م ۱۰۳۱) در کنوز الحقایق ۱۴۱.

(۱۳)

از بکر بن عبدالله به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: کسی که به مدینه برای زیارتش بیاید، در روز قیامت شفاعتم برایش واجب خواهد بود و کسی که در یکی از دو حرم بمیرد، در امن برانگیخته خواهد شد.

ابوالحسین یحیی بن حسن حسینی این روایت را در کتابش اخبار المدینة آورده است و سبکی و سمهودی نیز به نقل آن پرداخته‌اند.<sup>۱</sup>

۱. رک: شفاء السقام ۳۰؛ وفاء الوفاء: ۴۰۲/۲.

(۱۴)

از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: هر کس بعد از مرگم زیارت کند، مثل این است که در حیاتم زیارت کرده است.  
این روایت را افراد زیر آورده‌اند:

۱- حافظ سعید بن منصور نسائی، ابو عثمان خراسانی (م ۲۲۷).

۲- حافظ ابوالقاسم طبرانی (م ۲۶۰).

۳- حافظ ابواحمد، ابن عدی (م ۳۶۵).

۴- حافظ ابوالشیخ انصاری (م ۳۶۹).

۵- حافظ ابوالحسن دارقطنی (م ۳۸۵).

۶- حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸).

۷- قاضی عیاض مالکی (م ۵۴۴).

۸- قاضی القضاة خفاجی حنفی (م ۱۰۶۹) که آن را از بیهقی و دارقطنی و طبرانی و ابن منصور نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۹- زین الدین عبدالرؤف مناوی (م ۱۰۳۱) که این روایت را با لفظ کسی که قبرم را بعد از مرگم زیارت کند، آورده است.<sup>۲</sup>

۱۰- عجلونی (م ۱۱۶۲) که آن را از ابوالشیخ و طبرانی و ابن عدی و بیهقی نقل کرده است.<sup>۳</sup>

(۱۵)

از ابن عباس به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: کسی که قصد مکه کند، آنگاه مرا در مسجدم قصد کند، برایش دو حج مقبول نوشته می‌شود.  
این حدیث را دیلمی در *المسند الفردوس* و سمهودی و شوکانی نیز در کتابهایشان

۲. کنوز الحقایق ۱۴۱.

۱. رک: شرح الشفاء: ۵۶۵/۳.

۳. کشف الخفاء: ۲۵۱/۲.

آورده‌اند.<sup>۱</sup>

(۱۶)

از مردی از آل خطّاب به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: کسی که از روی قصد مرا زیارت کند، روز قیامت در جوارم خواهد بود و کسی که در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در زمرهٔ افرادی که در امنیت هستند، محشور خواهد کرد. شحامی اضافه کرده است که کسی که ساکن مدینه شود و با بلایش بسازد، روز قیامت گواه و شفیعش خواهم بود.

راویان زیر این حدیث را نقل کرده‌اند:

- ۱- حافظ ابو جعفر عقیلی (م ۳۲۲).
- ۲- حافظ ابوالحسن دارقطنی (م ۳۸۵).
- ۳- حافظ ابو عبدالله حاکم (م ۴۰۵).
- ۴- حافظ ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸) در شعب الایمان.
- ۵- حافظ ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱).
- ۶- حافظ ابو محمد عبدالمؤمن دمیاطی (م ۷۰۵) این حدیث را از حافظان فوق نقل کرده است.

۷- ولی الدین خطیب عمری تبریزی این روایت را در فصل سوم مشکاة المصابیح که به سال ۷۳۷هـ در باب حرم مدینه تألیف شده، آورده است.

۸- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) گفته است که این روایت، مرسل و خوب است.<sup>۲</sup>

۹- سید نورالدین سمهودی در وفاء الوفاء: ۳۹/۲.

۱. رک: وفاء الوفاء: ۴۰۱/۲؛ نیل الاوطار: ۳۲۶/۴.

۲. شفاء السقام: ۲۴.

(۱۷)

از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: هر کس مرا در مدینه زیارت کند، گواه و شفیعش خواهم بود.  
بنا به قول سمهودی، حافظ دارقطنی با اسنادش آن را در السنن آورده است.<sup>۱</sup>

(۱۸)

از رسول خدا روایت شده که فرمود: کسی که گشایشی در کارش باشد و مسافرتی به سوی من نکند، به من جفا کرده است.  
این حدیث را ابن فرحون در مناسک خود و غزالی در الاحیاء و قسطلانی در المواهب اللدنیة و عجلونی در کشف الخفاء آورده‌اند.<sup>۲</sup>

(۱۹)

پیامبر اکرم فرموده است: کسی که بعد از وفاتم زیارت کند و درود بر من بفرستد، ده بار به او پاسخ می‌دهم و ده فرشته او را زیارت می‌کنند و همه بر او درود می‌فرستند و کسی که در خانه‌اش بر من سلام بفرستد، خداوند روحم را بر من رد می‌کند تا بر او سلام بفرستم.

شیخ شعیب حریفیش (م ۸۰۱) این حدیث را نقل کرده است.<sup>۳</sup>

(۲۰)

ابوعبدالله محمد بن علاء، خدای رحمتش کند، گفته است: وارد مدینه شدم، در حالی که سخت گرسنه بودم، قبر پیغمبر اکرم را زیارت کردم و بر او و شیخین سلام گفتم،

۱. رک: وفاء الوفاء: ۳۹۸/۲.

۲. رک: احیاء علوم الدین: ۲۴۶/۱؛ کشف الخفاء: ۲۷۸/۲.

۳. رک: الروض الفایق: ۱۳۷/۲.

آنگاه عرض کردم: ای رسول خدا، خدمتت آمدم، در حالی که شدت فقر و گرسنگی ام را جز خدا نمی‌داند و امشب را مهمان تو هستم. آنگاه خواب بر من غلبه کرد و در عالم رؤیا رسول خدا را دیدم که به من گرده نانی لطف کرد، نصفش را خوردم و وقتی که بیدار شدم، نصف دیگر آن در دستم بود. با این مطلب صدق گفتار پیامبر اکرم - که فرمود: هر کس مرا در خواب ببیند، واقعاً مرا دیده است، زیرا شیطان به شکل من در نمی‌آید - برایم روشن گردید، آنگاه صدایی شنیدم که می‌گفت: ای عبدالله، کسی قبرم را زیارت نمی‌کند، مگر آنکه گناهش بخشوده و شفاعتم فردای قیامت نصیبش خواهد گردید. شیخ شعیب حریفیش همین مطلب را آورده، آنگاه در بیان معنی آن، چنین گفته است:

- کسی که قبر محمد را زیارت کند، فردا از شفاعتش بر خوردار خواهد شد.
- به خدا قسم، یاد و حدیثش را مکرر کن، درود دایمی و آشکارت را بر او بفرست تا هدایت یابی.
- او پیامبر برگزیده صاحب جود و بخشش است.
- او در میان امت از عذاب و هول فردای قیامت شفاعت می‌کند.
- حوض کوثر که دارای آب گواراست، در قیامت مخصوص به اوست، درود خدای ما همواره بر او باد.<sup>۱</sup>

## (۲۱)

از رسول خدا نقل شده که فرمود: از اتمم کسی که دارای گشایشی باشد و زیارتم نکند، عذری برایش نخواهد بود.

شیخ عبدالرحمن شیخ زاده این حدیث را آورده و آن را از ادله باب شمرده بدون آنکه کوچک‌ترین ایرادی بر آن بگیرد.<sup>۲</sup>

(۲۲)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: کسی که قبر رسول خدا را زیارت کند، در جوارش خواهد بود.

بنا به قول شوکانی، ابن عساکر آن را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

شاید اگر آنان به این سخن ایمان نیاورند، خویشان را به خاطرشان از اندوه هلاک سازی<sup>۲</sup>، آنان بعد از قرآن کدام سخن را باور دارند؟<sup>۳</sup>

۲. کشف ۶/۱۸.

۱. رک: نیل الاوطار: ۳۲۶/۴.

۳. اعراف ۱۸۵/۷.

## گفتار بزرگان مذاهب چهار گانه

### در باره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام

بزرگان مذاهب اربعه درباره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام، گفتار فراوانی دارند که ما از مجموع آنها چهل و دو گفته را ذیلاً می آوریم:

۱- ابو عبدالله حسین بن حسن حلیمی جرجانی شافعی (م ۴۰۳) در کتاب خود *المنهاج فی شعب الایمان* بعد از ذکر پاره‌ای از امور مربوط به تعظیم پیامبر اکرم، گفته است: اما امروز بزرگداشت آن حضرت، زیارت اوست.

۲- ابوالحسن احمد بن محمد محاملی شافعی (م ۴۲۵) در *التجريد* گفته است: مستحب است که حاجی بعد از فراغت از مکه، قبر پیامبر اکرم را زیارت کند.

۳- قاضی ابوالطیب طاهر بن عبدالله طبری (م ۴۵۰) گفته است: مستحب است که حاجی بعد از فراغت از حج و عمره پیامبر اکرم را زیارت کند.

۴- قاضی القضاة ابوالحسن ماوردی (م ۴۵۰) گفته است: هنگامی که کاروان حج از مکه مراجعت می‌کند، خوب است که سرپرست حجّاج آنان را از راه مدینه عبور دهد، تا قبر پیامبر اکرم را زیارت کنند و میان زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیامبر اکرم به خاطر احترام و شکرگزاری از زحماتش جمع نمایند و این کار اگر از واجبات حج نباشد، از

مستحبات و عبادات نیکوی حاجیان است.<sup>۱</sup>

همو در *الحاوی* گفته است: اما زیارت قبر پیامبر اکرم مستحب و مورد تأکید است.

۵- عبدالحق بن محمد صقیلی (م ۴۶۶) در کتابش *تهذیب الطالب* از شیخ ابو عمران مالکی نقل کرده که گفت: مالک کراحت داشت که گفته شود ما قبر پیامبر را زیارت کردیم، زیرا زیارت چیزی است که می شود انجام داد و می شود ترک نمود، اما زیارت قبر پیامبر اکرم واجب است.

عبد الحق می گوید: منظور مالک از اینکه زیارت قبر پیامبر اکرم واجب است، این است که از سنن واجبه است. ابن الحاج گوید: منظور وجوب سنن مؤکده است.<sup>۲</sup>

۶- ابواسحاق ابراهیم بن محمد شیرازی، فقیه شافعی (م ۴۷۶) در *المهذب* گفته است: زیارت کردن قبر پیامبر اکرم مستحب است.

۷- ابوالخطاب محفوظ بن احمد کلودانی، فقیه بغدادی حنبلی (م ۵۱۰) در کتاب *الهدایة* گفته است: هنگامی که حاجی از حج فراغت پیدا کرد، مستحب است که قبر پیامبر اکرم و مصاحبانش را زیارت نماید.

۸- قاضی عیاض مالکی (م ۵۴۴) در *الشفایة* گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم سنت مورد اتفاق همه مسلمانان و دارای فضیلت مورد ترغیب است.

آنگاه تعدادی از احادیث باب را نقل کرده گوید: اسحاق بن ابراهیم فقیه گفته است: از وظایف حاجی زیارت کردن در مدینه و تصمیم بر انجام این امور است: نماز خواندن در مسجد پیامبر اکرم و تبرک به دیدن روضه مبارکه و منبر و قبر و محل جلوس و موضع دست‌ها و پا‌های مبارک پیامبر اکرم و ستونی که به آن تکیه می داده و جایی که جبرئیل بر وی نازل می شده است و مشاهده زحمات افرادی از صحابه و پیشوایان اسلام که آن را تعمیر کرده و اعمالی در آن انجام داده‌اند و عبرت گرفتن از همه آنها.

۹- ابن هبیره (م ۵۶۰) در کتاب *اتفاق الائمة* گفته است: مالک و شافعی و ابوحنیفه و احمد بن حنبل، خدای رحمتشان کند، همگی اتفاق دارند که زیارت پیامبر اکرم



مستحب است.<sup>۱</sup>

۱۰- حافظ ابن جوزی حنبلی (م ۵۹۷) در کتاب خود *مشیر الغرام الساکن الی اشرف الاماکن* درباره زیارت قبر پیامبر اکرم بابی منعقد کرده و دو حدیث یاد شده ابن عمر و انس را در احادیث باب نقل کرده است.

۱۱- ابو محمد عبدالکریم بن عطاءالله مالکی (م ۶۱۲) در مناسک خود گفته است: هنگامی که حج و عمره‌ات به طریق شرعی انجام شد، دیگر چیزی جز رفتن به مسجد رسول خدا برای درود فرستادن بر او و دعا کردن در برابرش و سلام بر مصاحبانش و رفتن به بقیع و زیارت قبور صحابه و تابعان و نماز در مسجد پیامبر اکرم باقی نمی ماند و کسی که قدرت بر این کار دارد، شایسته نیست آن را ترک کند.

۱۲- ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حسین سامری حنبلی، معروف به ابن ابی سنینه (م ۶۱۶) در کتاب *المستوعب*، باب زیارت قبر پیامبر اکرم، گفته است: هنگامی که حاجی به سوی مدینه می رود، مستحب است که برای دخول در آن غسل کند. آنگاه آداب زیارت و چگونگی درود و دعا و وداع را ذکر کرده است.

۱۳- شیخ موفق الدین عبدالله بن احمد بن قدامه مقدسی حنبلی (م ۶۲۰) در کتاب خود *المغنی*<sup>۲</sup> گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم مستحب است، آنگاه دو حدیث ابن عمر و ابوهریره را از طریق دارقطنی و احمد ذکر کرده است.

۱۴- محیی الدین نووی شافعی (م ۶۷۷) در *المنهاج* که در حاشیه شرح آن *المغنی* چاپ شده، گفته است: بعد از فراغت از حج مستحب است آب زمزم بنوشند و قبر پیامبر اکرم را زیارت نمایند.<sup>۳</sup>

۱۵- نجم الدین ابن حمدان حنبلی (م ۶۹۵) در *الرعاية الکبری فی الفروع الحنبلیه* گفته

۱. المدخل، ابن الحاج: ۲۵۶/۱.

۲. این کتاب شرح *مختصر الخرقی فی فروع الحنبلیه*، تألیف شیخ ابوالقاسم عمر حنبلی (م ۳۳۴) است. شرح مذکور از بزرگ ترین کتب مورد اعتماد حنبلی هاست.

۳. المنهاج: ۴۹۴/۱.

است: برای کسی که از اعمال حج فراغت پیدا کرد، مستحب است که قبر پیامبر اکرم و مصاحبانش را زیارت کند و این کار را چه قبل از فراغت از حج و چه بعد از آن می‌تواند انجام دهد.

۱۶- قاضی حسین در کتاب الشفاء می‌گوید: هنگامی که حاجی از حج فراغت حاصل کرد، مستحب است در «ملتزم» توقف و دعا کند، آنگاه از آب زمزم بنوشد و به مدینه بیاید و قبر پیامبر اکرم را زیارت نماید.

۱۷- قاضی ابوالعباس احمد سروجی حنفی (م ۷۱۰) در الغایة می‌گوید: حاجیان و عمره‌کنندگان وقتی که از مکه مراجعت می‌کنند، می‌باید به خاطر زیارت قبر پیامبر اکرم به سوی مدینه حرکت کنند، زیرا آن از بهترین اعمال است.

۱۸- امام ابن‌الحاج محمد بن محمد عبدری قیروانی مالکی (م ۷۳۷) در المدخل، فصل زیارت قبور گوید: اما بزرگداشت مقام انبیاء علیهم‌السلام در کنار قبورشان، به این است که زائر از راه دور و نزدیک تصمیم به زیارت آنان گیرد و به سوی قبور آنان شتابد. وقتی که کنار قبور آنان قرار گرفت، سعی کند که با ادب و احترام و خضوع و خشوع باشد و بکوشد با حضور قلب و چشم دل آنان را ببیند، چون آنان نه کهنه می‌شوند و نه تغییر می‌کنند. آنگاه خدای را چنانکه هست، سپاس بگزارد، سپس بر آنان درود بفرستد و برای اصحاب و تابعین طلب خشنودی و رحمت کند. پس از آن به وسیله ایشان در مورد قضای حوایج و آمرزش گناهانش به خدا توسل جوید و بدانند که خواسته‌هایش بر آورده خواهد شد، چون آنان در گشوده خدایند و سنت خدا بر این جاری شده که حوایج را به وسیله آنان بر آورد.

هر کس از وصول به قبور آنان عاجز باشد، می‌تواند از دور بر آنها سلام فرستد و نیازمندی‌هایش را از قبیل بخشش گناهان، پوشش عیوب و بر آوردن حاجاتش ذکر کند، زیرا آنان بزرگوار و کریمند و هیچگاه کریمان کسانی را که از آنها سؤال کنند و بدانها توسل جویند و پناه برند، محروم نخواهند کرد، و این در مورد زیارت و توسل به همه پیامبران است.

اما در مورد زیارت سرور اولین و آخرین، پیامبر عزیز ما که سلام و درود خدا بر او باد، آنچه که دربارهٔ دیگر پیامبران گفتیم، باید خیلی بیشتر رعایت گردد، یعنی با ادب و احترام و خضوع و خشوع بیشتر باشد، زیرا او شفیع است که شفاعتش رد نمی‌شود و کسی که رو به سوی او کند و به بارگاه او روی آورد و از او کمک بگیرد و به او پناه برد، محروم نمی‌گردد، زیرا او قطب دایرهٔ کمال و گزیدهٔ کائنات است.

پس کسی که به او توسل جوید و یا از او کمک بخواهد و یا حوایجش را از او طلب کند، همان طور که تجربه نشان داده، محروم نخواهد شد، در صورتی که آداب کلی زیارت در مورد او به نحو احسن رعایت گردد. بنابراین، علمای ما که رحمت خدا بر آنها باد، گفته‌اند: شخص زائر باید توجه داشته باشد که در برابر رسول خدا همانند دوران حیاتش قرار دارد، زیرا فرقی میان حیات و ممات او نیست، یعنی همانطور که در زمان حیاتش امتش را می‌دیده و از حال و نیات و مقاصدشان آگاه بوده، در زمان مماتش نیز چنان است.

همو در ادامهٔ سخن می‌گوید: توسل به رسول خدا موجب ریزش گناهان و خطاهاست، زیرا که برکت شفاعت آن حضرت و عظمت آن در نزد خدا چنان است که دیگر گناه بزرگ جلوه نمی‌کند، چون شفاعت او از همه چیز برتر و بزرگ‌تر است. پس به کسی که او را زیارت کرده است، بشارت ده و کسی که او را زیارت نکرده، باید با شفاعتش به خدا پناه ببرد.

خدایا ما را به احترامی که او در نزد تو دارد، از شفاعتش محروم مفرما، آمین یا رب العالمین؛ و کسی که خلاف این عقیده را داشته باشد، محروم است. آیا او گفتهٔ خدا را نشنیده است که فرمود: اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب مغفرت می‌کردند و پیامبر نیز برای ایشان درخواست بخشش می‌فرمود، هر آینه خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.<sup>۱</sup>

پس کسی که در برابر او ایستاد و به خدا توسل جست، خدا را توبه‌پذیر و مهربان

خواهد یافت، زیرا خدا منزّه از خلف وعده است و خود وعده داده است توبه کسی را که در برابرش ایستاده و طلب مغفرت کرده است، بپذیرد و این حقیقتی است که جز منکر دین و معاند خدا و رسول در آن شک نمی‌کند. پناه می‌بریم به خدا از محرومیت.

۱۹- شیخ تقی الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶) کتاب جامعی درباره زیارت پیامبر بزرگوار اسلام در ۱۸۷ صفحه تألیف کرده و آن را *شفاء السقام فی زیارة خیر الانام* نامیده است.

این کتاب در پاسخ ابن تیمیه نوشته شده و مؤلف بسیاری از احادیث مربوطه را در آن آورده است. آنگاه فصلی را اختصاص به گفتار علمای مذاهب چهارگانه در مورد استحباب زیارت قبر پیغمبر و اینکه آن مورد اتفاق همه مسلمانان است، داده است.

او در این باره می‌گوید: نیازی به تتبع کلمات اصحاب در این مورد با علم به اتفاق آنان و همه علما نداریم. حنفی‌ها گفته‌اند: زیارت قبر پیامبر اکرم از برترین مستحبات، بلکه نزدیک به واجبات است و کسانی که به این حقیقت تصریح کرده‌اند، عبارتند از: ابومنصور محمد بن مکرّم کرمانی در مناسک خود و عبدالله بن محمود بن بلدحی در *شرح المختار* و ابواللیث سمرقندی در فتاویش در باب ادای حج.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است: چگونه درباره یکی از گذشتگان تصور می‌شود که زیارت پیامبر اکرم را منع کرده باشد، در صورتی که آنان به اتفاق، زیارت سایر مردگان را جایز می‌دانند و بزودی احادیث و آثاری را که درباره زیارت آنان رسیده، نقل خواهیم کرد.<sup>۲</sup>

وی نیز از قاضی عیاض و ابوزکریا نووی اجماع علما و مسلمانان را در مورد استحباب زیارت نقل کرده است<sup>۳</sup> و در جای دیگر گوید: وقتی که زیارت قبر غیر رسول خدا مستحب باشد، زیارت قبر او به خاطر حقانیت و وجوب تعظیمش سزاوارتر خواهد بود.<sup>۴</sup>

اگر گفته شود که فرق میان زیارت قبر پیامبر و دیگران در این است که دیگران به خاطر احتیاجشان با طلب مغفرت زیارت می‌شوند، چنانکه رسول خدا درباره اهل قبور

۲. همان ۵۹.

۱. *شفاء السقام* ۴۸.

۴. همان ۶۳.

۳. همان ۶۱.

بقیع چنین کرده است، اما پیامبر اکرم از اینکه برایش طلب مغفرت شود، بی نیاز است. در پاسخ باید گفت که زیارت پیامبر اکرم به خاطر تعظیم او و تبرک به اوست و برای این است که با درود و سلام ما بر او رحمت خدا شامل حال ما گردد، چنانکه ما مأمور به درود و سلام فرستادن بر او و درخواست مطالبی برای او هستیم که بدون درخواست ما برایش حاصل است، لیکن پیامبر اکرم ما را به این کار ارشاد کرده تا با دعا کردنمان برای او مشمول عنایات و رحمت خدا که بر این کار مقرر فرموده است، گردیم.

اگر گفته شود: در زیارت دیگران، مانعی از جهت مورد پرستش قرار گرفتن وجود ندارد، اما در مورد زیارت قبر پیامبر اکرم بیم آن می‌رود که کم کم مورد پرستش قرار گیرد، در پاسخ باید گفت: این بیان به قدری نادرست است که آدمی را می‌لرزاند و اگر بیم گمراهی جهال نبود، آن را ذکر نمی‌کردیم. اگر هم آن را بپذیریم، باید ادله شرعی را که دلالت بر استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم می‌کرده، با اینگونه خیالات فاسد ترک کنیم، در صورتی که چنین کاری ترک ادله شرعی بدون دلیل است.

آخر چگونه ممکن است عموم قول پیامبر اکرم را که فرموده است: «قبور را زیارت کنید»، با چنین خیال واهی تخصیص زد و یا حدیث نبوی «کسی که مرا زیارت کند، شفاعتم برای او واجب است» را بدون دلیل ترک کرد و بر خلاف اجماع مسلمانان رفتار نمود؟

البته، زیارت کردن قبور غیر از این است که آنها محل سجده و مورد پرستش قرار گیرند که قطعاً حرام است و از این رو، صحابه پیامبر اکرم جداً از آن احتراز می‌کردند، چون در اسلام از آن نهی شده است و ما هیچگاه حق نداریم از ناحیه خود احکامی وضع کنیم و در اموری که خدا اجازه نداده است، شریک کژاندیشان گمراه باشیم.

پس کسی که زیارت قبر پیغمبر اکرم را منع کرده، در دین احکام جدیدی آورده که خداوند نفرموده است و این خود بندگی غیر خداست و کسی که خدا گمراهش کند، دیگر کسی نمی‌تواند هدایتش نماید، و کسی که تعظیم و تکریم مشروع پیامبر اکرم را به بهانه احترام به خدا ترک کند، به خدا دروغ بسته و حق رسالت را ضایع کرده است، همان

طور که اگر کسی افراط در تکریم پیامبران کند و آنان را از مرز انسانیت گذرانده، به مقام الوهیت برساند، بر آنان دروغ بسته و حق الهی را تضییع کرده است. پس عدالت حفظ دستور خدا در هر دو مرحله است و در زیارت مشروع پیامبر محذور و مانعی وجود ندارد.

همو فصلی در مورد اینکه سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم سبب نزدیکی به خداست، منعقد کرده و به طور مفصل به بحث درباره آن پرداخته و آن را از نظر کتاب و سنت و اجماع و قیاس اثبات نموده است. و از کتاب خدا با آیه شریفه «اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا طلب مغفرت می کردند و پیامبر نیز برایشان درخواست بخشش می فرمود، هر آینه خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند»<sup>۱</sup>، استدلال کرده است با این بیان که زائر در کمال خضوع و برای طلب آمرزش کنار قبرش قرار می گیرد. او هم که زنده و مرده اش فرق نمی کند، طبعاً برایش طلب مغفرت خواهد کرد و این همان سبب نزدیکی به خداست که گفتیم.<sup>۲</sup>

اینکه پیامبر اکرم بارها فرمود: «هر کس مرا زیارت کند» و نیز طبق روایت صحیح ابن سکن بیان داشت: «کسی که به زیارت من بیاید و هیچ کاری جز زیارت من او را مشغول ندارد»، از سنت است و رفتن پیامبر اکرم برای زیارت قبور، بر جواز زیارت از نزدیک و دور دلالت دارد. در روایات صحیح آمده که آن حضرت به دستور خدا و برای تعلیم عایشه که چگونه بر مردگان درود بفرستد، برای زیارت به قبرستان بقیع<sup>۳</sup> و همچنین به زیارت شهدای احد رفته است.<sup>۴</sup>

وی نیز گوید: چهارم اجماع است که همه مسلمانان اتفاق بر این کار داشته اند، زیرا مردم همواره در هر سال بعد از انجام مراسم حج برای زیارت آن حضرت متوجه مدینه می شدند و بعضی پیش از انجام مراسم به مدینه می رفتند و این حقیقتی است که ما و گذشتگانمان آن را دیده ایم و علمای اعصار پیش برایمان نقل کرده اند، چنانکه در باب

۱. نساء ۴/۶۴. ۲. رک: شفاء السقام ۷۵-۸۷.

۳. مسلم در صحیح آن را آورده است. ۴. رک: سنن ابی داود: ۱/۳۱۹.

سوم گفتیم.

این حقیقتی است که در آن شکی نیست و همه به سوی قبر پیامبر اکرم، اگر چه در مسیرشان نبوده، می شتافتند و رنج سفر و دوری راه و مخارج سنگین را تحمل می کردند و معتقد بودند که این کار یک عمل عبادی و سبب نزدیکی به خداست و محال است که اتفاق همه مسلمانان از صدر اسلام تا کنون از علما و شایستگان و دیگران بر این امر خطا و اشتباه باشد. آری، آنان به سرچشمه اسلام نزدیک تر بودند و این کار را به عنوان تقرب به خدا انجام می دادند و اگر کسی توفیق بر انجام آن پیدا نمی کرد، اظهار تأسف می کرد و آرزو می کرد که بعداً چنین توفیقی نصیبش گردد. بنابراین، و کسی که ادعا کند که همه مسلمانان از صدر اسلام تا کنون اشتباه می کرده اند، خود سخت در اشتباه است.

۲۰- زین الدین ابوبکر بن حسین بن عمر قریشی عثمانی مصری مراغی (م ۸۱۶) در تحقیق النصره فی تاریخ دار الهجرة گفته است: شایسته است هر مسلمانی معتقد باشد که زیارت کردن پیامبر اکرم، سبب نزدیکی بزرگی به خداست.

دلیل این مطلب، احادیث زیادی است که در این زمینه وارد شده است و همچنین آیه شریفه و لو أنهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول<sup>۱</sup>، زیرا تعظیم او با مرگ از بین نمی رود و گفته نمی شود که طلب مغفرت پیامبر اکرم برای آنان تنها در حال حیات بوده است و زیارت چنین نیست، چون همانطور که بعضی از محققان بزرگ گفته اند: آیه دلالت می کند بر اینکه توبه پذیری و بخشش خدا در این مورد به سه چیز وابسته است: آمدن آنان خدمت پیامبر، طلب مغفرت کردندشان و طلب مغفرت کردن رسول خدا برایشان.

فرض این است که که طلب مغفرت کردن پیامبر اکرم برای جمیع مؤمنان، طبق آیه شریفه و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات<sup>۲</sup> حاصل است، وقتی که به زیارت آمدن مؤمنان و طلب آمرزش آنان نیز حاصل گردد؛ در این صورت، هر سه عامل پذیرش توبه

۱. نساء ۴/۶۴. ترجمه آن در صفحه قبل آمده است.

۲. محمد ۴۷/۱۹.

و بخشش پروردگار حاصل خواهد بود.<sup>۱</sup>

۲۱- سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) بعد از ذکر احادیث باب گفته است: اما اجماع: تمام علما اتفاق دارند که زیارت قبور برای مردان مستحب است، چنانکه نووی گفته است، بلکه ظاهریه حکم به وجوب کرده‌اند.

گرچه درباره زنان اختلاف نموده‌اند، اما زیارت قبر پیغمبر ﷺ طبق ادله ویژه امتیاز خاصی دارد، چنانکه گذشت.

سبکی گفته است: برای همین جهت است که می‌گویم در مورد زیارت قبر پیامبر اکرم فرقی میان زنان و مردان نیست.

جمال الریمی در التقیة گفته است: از محل خلاف، قبر پیامبر اکرم و همراهانش استثنا شده است، زیرا زیارت آنان بدون گفتگو برای زنان مستحب است، چنانکه گفتار فقها درباره حج [برای کسی که حج کرده، مستحب است قبر پیامبر اکرم را زیارت کند] شامل آنان نیز می‌شود.

روی این حساب، استحباب زیارت مصاحبان رسول خدا امری اتفاقی است و دمنهوری بزرگ به این حقیقت تصریح کرده و بر آن، قبور اولیا و صالحان و شهدا را افزوده است، آنگاه درباره اینکه مسافرت به خاطر زیارت، همانند خود زیارت سبب تقرب به خداست، مفصل بحث کرده است.

۲۲- حافظ ابوالعباس قسطلانی مصری (م ۹۲۳) در فصل دوم المواهب اللدنیة درباره زیارت قبر شریف پیغمبر و مسجدش گفته است: بدان که زیارت قبر شریف پیغمبر از بزرگ‌ترین عوامل تقرب به خدا و بهترین طاعات و نیز راهی به سوی بالاترین درجات است، و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد، از جرگه اسلام بیرون است و با خدا و پیامبر و عموم بزرگان علما مخالفت کرده است.

بعضی از مالکی‌ها، مانند ابو عمران فاسی به طور مطلق حکم به وجوب کرده‌اند، چنانکه در المدخل - به نقل از تهذیب الطالب عبدالحق آمده است. قسطلانی گوید: شاید



منظورش از آن، وجوب سنن مؤکده است.

قاضی عیاض می‌گوید: آن از سنت‌های مورد اتفاق مسلمانان و فضیلت مورد ترغیب است، آنگاه تعدادی از احادیث وارده درباره زیارت پیامبر اکرم را آورده و گفته است: تمام مسلمان‌ها بر استحباب آن اتفاق دارند، چنانکه نووی گفته است و ظاهریه آن را واجب دانسته‌اند.

پس زیارت قبر پیامبر اکرم، چنانکه گذشت، به طور عموم و خصوص مطلوب است و زیارت قبور یک نوع تعظیم به شمار می‌رود و تعظیم رسول خدا واجب است و از این رو، برخی از علما گفته‌اند: در زیارت پیامبر میان زن‌ها و مردها فرقی نیست، گرچه مورد اجماع بر استحباب زیارت قبور، تنها مردها هستند و درباره زن‌ها مسئله خلافی است. مشهورتر در مذهب شافعی کراهت است.

ابن حبیب مالکی می‌گوید: زیارت قبر پیامبر اکرم و نماز در مسجدش را ترک مکن، زیرا چنان مطلوب است که هیچ کس از آن بی‌نیاز نیست.

سزاوار است کسی که تصمیم زیارت قبر پیامبر اکرم را دارد، نیت زیارت مسجد شریف و نماز در آن را نیز داشته باشد، زیرا آن یکی از سه مسجدی است که شایسته است برای انجام فرایض به سوی آنها بشتابند و مسجد النبی نزد مالک از همه آنها برتر است و غیر از این سه مسجد، دیگر مساجد را چنین فضیلتی نیست، چون در شرع وارد نشده و قیاس هم در این مورد جایز نیست، زیرا شرافت مکان با نص صریح دانسته می‌شود، و نص تنها در مورد مساجد سه‌گانه است، نه غیر آنها.

آورده‌اند که عمر بن عبدالعزیز افرادی را به مدینه می‌فرستاد، تا سلامش را به پیامبر اکرم برسانند.

پس مسافرت به سوی قبر پیامبر اکرم، طبق عموم ادله، موجب تقرب به خداست و کسی که نذر کرده باشد بر او واجب خواهد بود، چنانکه ابن کج از اصحاب ما، بر آن تأکید کرده است و عبارتش این است: کسی که نذر کند به زیارت قبر پیغمبر برود، بدون اختلاف باید به آن وفا کند.

قسطلانی گوید: شیخ تقی الدین ابن تیمیه را در این مورد کلام زشت عجیبی است که می‌گوید: نباید مردم برای زیارت قبر پیامبر اکرم بروند. این عمل نه تنها مایه تقرب نیست، بلکه مایه دوری از رحمت خداست شیخ تقی الدین سبکی در *شفاء السقام* این عقیده غلط را رد کرده و دل‌های مؤمنان را شفا بخشیده است.

۲۳- شیخ الاسلام ابویحیی زکریا انصاری شافعی (م ۹۲۵) درباره چیزی که برای حج کننده مستحب است، می‌گوید: سپس قبر پیامبر اکرم را زیارت می‌کند و بر او و همراهانش در مدینه منوره درود می‌فرستد. آنگاه مقداری از ادله استحباب زیارت و آداب آن را بیان کرده است.<sup>۱</sup>

۲۴- ابن حجر هیثمی مکی شافعی (م ۹۷۳) بعد از استدلال بر مشروعیت زیارت قبر پیامبر اکرم با دلایل زیاد، گفته است: یکی از آن دلایل اجماع است. آنگاه می‌افزاید: اگر بگوییم که چگونه ادعای اجماع بر مشروعیت زیارت و سفر به خاطر آن می‌کنیم، در صورتی که ابن تیمیه از متأخران حنبلی‌ها منکر مشروعیت تمام گفته‌ها در این باره است، چنانکه سبکی خطش را در این مورد مشاهده کرده است؟ همان ابن تیمیه که نه تنها برای اثبات نظریه خود دلایلی اقامه کرده که گوش از شنیدن آنها ناراحت است و طبع نیز تنفر دارد، بلکه پنداشته که سفر برای زیارت به اجماع علما حرام است و نماز در سفر نباید شکسته خوانده شود و تمام احادیث وارده در این باب ساختگی است و بعضی از هم مذهبانش بعد از او نیز از وی پیروی کرده‌اند!

در پاسخ باید گفت: ابن تیمیه کیست که در امور مذهبی به او و گفته‌اش توجه و اعتماد شود؟ مگر جز این است که جمعی از بزرگان مذهب، گفتار فاسد و دلایل بی‌اساسش را تعقیب کرده و زشتی اوهام و افکار پلیدش را آشکار نموده‌اند؟ چنانکه عز بن جماعه درباره‌اش گفته است: او بنده‌ای است که خدا او را گمراه کرده و به او لباس خواری و ذلت پوشانده و در اثر کثرت دروغ و افتراء، او را در پستی و حرمان جای داده است.

شیخ الاسلام و عالم نامی که همه بر جلالت مقام و اجتهاد و صلاح و پیشوایی‌اش

اتفاق نظر دارند، یعنی سبکی که خدا روحش را پاکیزه و ضریحش را نورانی فرماید، در صدد پاسخگویی به معتقدات فاسدش بر آمده و کتاب مستقلی در این باره نگاشته است و با بهترین و منطقی ترین و روشن ترین دلایل، راه صواب را نشان داده و گفته است:

آنچه که از ابن تیمیه نقل شده، اگر چه لغزشی جبران ناپذیر است و مصیبتی است که همواره آثار شومش باقی است، اما خیلی شگفت انگیز نیست، زیرا هوای نفس و امیال شیطانی چنان بر او چیره شده که وادارش کرده به سوی اسلام و پاسدارانش تیراندازی نماید. بیچاره نفهمیده است که زشت ترین معایب را آورده است، زیرا در بسیاری از مسائل، با اجماع علما مخالفت کرده و اعتراضات سخیف مشهوری نسبت به پیشوایان مذهب، مخصوصاً خلفای راشدین نموده است تا جایی که نسبت به خدا نسبتهای ناروا داده و برای او جهت و جسم قائل شده است و به کسانی که اعتقاد به مذهبش نداشته‌اند، نسبت گمراهی داده است.

بالاخره علمای عصرش، علیه او قیام کردند و حکومت را ملزم نمودند که یا او را بکشد یا حبسش نماید. حکومت نیز او را به زندان افکند و در آنجا مرد، و این بدعت‌ها خاموش گردید و گمراهی‌ها از بین رفت. آنگاه پیروانش به یاری‌اش شتافتند، اما خداوند نگذاشت آنان سر بلند کنند و جاه و قدرتی به دست آورند، بلکه ذلت و مسکنت به نام آنان ثبت گردید و به خاطر گناه و عداوتشان به خشم خدا گرفتار شدند.

۲۵- شیخ محمد خطیب شریینی (م ۹۷۷) گفته است: بحث در اینکه زیارت قبور برای زنان مستحب است یا مباح یا مکروه و یا حرام، در غیر از زیارت قبر پیامبر اکرم است، اما زیارت قبر آن حضرت از بزرگ‌ترین عوامل تقرب به خدا برای مردان و زنان است.

دمنه‌وری قبور دیگر انبیا و صالحان و شهیدان را نیز به او ملحق کرده و ظاهراً هم حق با اوست، اما اذرعی گفته است که از پیشینیان کسی را ندیدم که چنین عقیده‌ای داشته باشد. ابن شبهه گفته است: اگر این حرف صحیح باشد، پس زیارت قبر پدر و مادر و برادر و خواهر و دیگر از خویشاوندان نیز باید جایز باشد، زیرا اینان به صلّه رحم از صالحان

سزاوارتر هستند، ولی بهتر عدم الحاق اینان به آنان است، به خاطر آن دلیلی<sup>۱</sup> که برای کراهت قبلاً ذکر کردیم.<sup>۲</sup>

همو بعد از بیان استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم و نقل پاره‌ای از ادله آن می‌گوید: منظور این نیست که استحباب زیارت قبر پیغمبر اکرم اختصاص به حاجی دارد، بل چنانکه گذشت، این عمل مطلقاً مستحب است، چه قبل از حج و عمره و چه بعد از آن، و یا بدون مراسم حج و عمره و مراد از اینکه گفته‌اند: بعد از فراغ از حج، به خاطر شدت استحباب این عمل برای حاجیان است به دو دلیل: اول اینکه غالباً حاجیان از راه دور برای انجام مراسم حج می‌آیند و وقتی که نزدیک مدینه می‌رسند، زشت است که زیارت نکرده برگردند؛ دوم به خاطر گفتار خود آن حضرت است آنجا که فرمود: هر کس حج کند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است. ابن عدی آن را در الکامل و جز آن آورده است و این حدیث دلالت می‌کند که زیارت قبر پیامبر اکرم برای حاجی از دیگران مستحب‌تر است و حکم عمره‌کننده در شدت استحباب همانند حج‌کننده است.<sup>۳</sup>

۲۶- شیخ زین الدین عبدالرئوف مناوی (م ۱۰۳۱) گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم از کمالات حج است، بلکه زیارت آن نزد صوفیه فرض است و به نظر آنها مهاجرت به سوی قبر آن حضرت همانند تشریف در حال حیات اوست.

حکیم گفته است: زیارت قبر مصطفی مهاجرت بیچارگان است که به سوبش سفر می‌کنند و او را مرده می‌یابند و بر می‌گردند، پس سزاوار است آنان را محروم نکنند، بلکه به حرمت زیارتشان، شفاعت را پاداش آنان قرار دهد.

مناوی در شرح حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی گفته است: اثر زیارت، یا مسلمان مردن زائر است و یا شفاعت مخصوصی برای زائر که فراتر از شفاعت

۱. آن دلیل عبارت است از اینکه چون زن‌ها رقت قلب دارند و زودتر و بیشتر ناراحت می‌شوند، بسم آن می‌رود که گریه کنند و صدایشان بلند شود و بدین جهت، رفتن آنها به قبرستان مکروه است. البته، این تعلیل چنانکه بعداً ضمن گفتار ابن حجر خواهد آمد، بسیار سست و بی اساس است.

۳. همان ۴۹۴.

۲. مغنی المحتاج: ۳۵۷/۱.

همگانی است.

اینکه فرموده است: «شفاعتم»، در این شرافتی است افزون که در دیگر شفاعت‌ها، از قبیل شفاعت فرشتگان و خواص اولیا، چنان شرافت نیست و شخص پیامبر از زائر شفاعت می‌کند و این یک نوع تعظیم متقابل برای جبران عرض اخلاص زائر است.<sup>۱</sup>

۲۷- شیخ حسن بن عماد شرنبلانی در *مراقی الفلاح بامداد الفتح* فصلی دربارهٔ زیارت قبر پیامبر اکرم نگاشته و در آن گفته است: زیارت قبر پیامبر اسلام از برترین عوامل تقرب به خدا و نیکوترین مستحبات است که از لحاظ درجه، نزدیک به واجبات است، زیرا پیامبر اکرم مردم را به آن تحریص فرموده و در استحباب آن مبالغه کرده و گفته است: هر کس گشایشی در کارش باشد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است. هر کس مرا زیارت کند، شفاعتم برای او واجب است و هر کس بعد از مرگ زیارت کند، همانند آن است که در حیاتم زیارت کرده باشد.

از چیزهایی که در نزد همهٔ دانشمندان مسلم است، این است که رسول خدا هم اکنون زنده و روزی بگیر و بهره رسانندهٔ به همهٔ پناهندگان و بندگان است. نهایت آنکه پرده‌ها مانع دیدن مقامات عالی‌اوست و چون می‌بینیم که بیشتر مردم از ادای حق زیارت آن حضرت غافل هستند و جزئیات و کلیات مربوط به زیارت را نمی‌دانند، از این رو، تصمیم گرفتم بعد از احکام مناسک حج، مقداری از آداب زیارت را نیز ذکر کنم تا فایدهٔ کتاب تمام باشد.

آنگاه مقدار زیادی از آداب زائر و زیارت را، چنانکه خواهد آمد، بیان کرده است.

۲۸- قاضی القضاة شهاب الدین خفاجی حنفی مصری (م ۱۰۶۹) گفته است: بدان که حدیث روانه شدن به سوی مساجد، ابن تیمیه و هم مذهبانش مثل ابن قیم را وادار به آن گفتار زشت و کفرآمیز کرده تا جایی که او را تکفیر نموده‌اند و سبکی کتاب مستقلی در رد عقاید سخیفش نوشته است.

عقیدهٔ او این بوده که نباید قبر پیامبر اکرم را زیارت کرد و به سوی آن روانه شد، در

صورتی که گفته شده است:

— افراد نجیب به سوی قبر پیامبر اکرم که حقاً مهبط وحی است، می‌شتابند و در آنجا حاجات و امیدها بر آورده می‌شود.

او پنداشته است که با این گفتارش از توحید حمایت می‌کند، در صورتی که گفته‌هایش شایسته ذکر نیست و هرگز از هیچ عاقلی صادر نمی‌شود، تا چه رسد به شخص فاضلی؛ خدا از سر تقصیرش درگذرد.

اما اینکه رسول خدا فرموده است: قبرم را عید قرار ندهید، منظور یا این است که با هیأت خاصی در روز معین کنار قبرم جمع نشوید و یا این که در سال تنها یک روز زیارتم نکنید، بلکه هر چه بیشتر زیارتم نمایید.<sup>۱</sup>

اما اگر منظور نهی از زیارت باشد، آنهم مربوط به حال مخصوصی است، یعنی زیارت را همانند عید در جمع شدن گرد قبر با آرایش و زیور و نظایر اینها که در عیدها انجام می‌گیرد، قرار ندهید، بلکه تنها به خاطر زیارت و دعا و سلام به آنجا بروید و آنگاه برگردید.<sup>۲</sup>

همو در شرح حدیث فوق گفته است: یعنی قبرم را همانند عید در جمع شدن مردم گرد آن، قرار ندهید. تأویل حدیث قبلاً گفته شد و تذکر دادیم که این حدیث نمی‌تواند دلیل بر گفته ابن تیمیه و دیگران باشد، زیرا اجماع امت برخلاف او ایجاب می‌کند که آن را بر غیر آنچه که او فهمیده است تفسیر نماییم، چون آنچه که او فهمیده، روی انگیزه شیطانی بوده است.<sup>۳</sup>

۲۹- شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (م ۱۰۸۷) گفته است: از نیکوترین مستحبات که نزدیک به واجبات است، زیارت قبر پیامبر بزرگوار، حضرت محمد است که آن حضرت مردم را ترغیب به این کار کرده و با عباراتی از قبیل من زار قبری در استحباب آن مبالغه فرموده است.

۱. این معنی را بسیاری از بزرگان عامه گفته‌اند.

۲. شرح الشفاء: ۵۶۶/۳.

۳. همان: ۵۷۷/۳.

او بعد از نقل شش حدیث در مورد زیارت، چنین ادامه می‌دهد: اگر حج او حج واجب باشد، در صورتی که مدینه در مسیرش قرار نداشته باشد، بهتر این است که اول مراسم حج را انجام دهد، آنگاه به زیارت قبر پیامبر اکرم اقدام کند و هنگامی که قصد زیارت آن را می‌کند، شایسته است که با آن نیت مسجد النبی را نیز زیارت بنماید. آنگاه بسیاری از آداب زیارت را بیان کرده است.<sup>۱</sup>

۳۰- شیخ محمد بن علی محمد حصنی، معروف به علاء الدین حصکفی حنفی، مفتی دمشق (م ۱۰۸۸) در الدر المختار فی شرح تنویر الابصار، آخر کتاب حج گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم مستحب است، بلکه گفته‌اند: برای کسی که گشایشی در کارش هست، واجب است.

اگر حج او واجب باشد و مدینه در مسیرش نباشد، ابتدا مراسم حج را انجام دهد و در صورت استحباب مخیر است و اگر در مسیرش باشد، قطعاً اول قبر پیامبر اکرم را زیارت کند و با آن نیت زیارت مسجد را نیز داشته باشد.

۳۱- ابو عبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی مصری (م ۱۱۲۲) گفته است: در زمان بزرگان صحابه، زیارت آن حضرت مشهور و معروف بوده است.

هنگامی که عمر بن خطاب با مردم بیت المقدس مصالحه کرد، کعب الاحبار پیش او آمد و اسلام آورد و اظهار خرسندی کرد و عمر به او گفت: آیا میل داری که با من به مدینه بیایی و قبر پیامبر اسلام را زیارت کرده از آن بهره‌مند گردی؟ گفت: آری.<sup>۲</sup>

۳۲- ابوالحسن سندی محمد بن عبدالهادی حنفی (م ۱۱۳۸) نقل کرده است که دمیری گفت: زیارت قبر پیامبر اکرم از برترین طاعات و بزرگ‌ترین عامل تقرب به خداست، چنانکه خود آن حضرت فرموده است: کسی که قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او فرض است. این حدیث را دارقطنی و دیگران نقل کرده‌اند و عبدالحق آن را صحیح دانسته است.

۱. مجمع الانهر فی شرح ملتقی الابحر: ۱۵۷/۱.

۲. المواهب اللدّیة: ۲۹۹/۸.

همو گفته است: کسی به عنوان زیارت نزد م بیاید و جز زیارت حاجت دیگری نداشته باشد، به عهده من است که روز قیامت از او شفاعت نمایم. گروهی از حافظان حدیث مانند ابوعلی، ابن سکن در کتاب خود موسوم به *سنن الصحاح* آن را نقل کرده‌اند و این دو امامند که این دو حدیث را صحیح دانسته و در دو صحیح خود آن را آورده‌اند و گفتار آنان بر قول کسانی که آن را مورد طعن قرار داده‌اند، رجحان دارد.<sup>۱</sup>

۳۳- شیخ محمد بن علی شوکانی (م ۱۲۵۰) گفته است: گفتار اهل علم درباره زیارت پیامبر اکرم مختلف است، اکثریت معتقدند که آن مستحب است و بعضی از مالکی‌ها و ظاهریه معتقدند که واجب است و حنفی‌ها می‌گویند که نزدیک به واجب است و ابن تیمیه حنبلی که از احفاد مصنف معروف به شیخ الاسلام است، معتقد به عدم مشروعیت آن است.

آنگاه درباره این اقوال به طور مفصل بحث کرده گوید: کسی که معتقد به مشروعیت آن است، نیز استدلال کرده است که همواره در تمام اعصار و قرون، روش مسلمانانی که تصمیم به حج داشته‌اند، با همه اختلافات مذهبی و منطقه‌ای این بوده که به خاطر زیارت قبر پیامبر اکرم، به مدینه منوره می‌رفتند و آن را زیارت می‌کردند و این عمل را از افضل اعمال می‌دانستند و از هیچ کس نقل نشده که آن را بر آنان عیب بگیرند، پس این کار نزد همه مسلمانان در همه اعصار و قرون نیکو و پسندیده بوده است.<sup>۲</sup>

۳۴- شیخ محمد امین بن عابدین (م ۱۲۵۳) گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم، به اتفاق همه مسلمانان مستحب است، تا اینکه می‌گوید: آیا زیارت قبر پیغمبر برای زنان نیز مستحب است؟ چنانکه بعضی از علما تصریح کرده‌اند که صحیح این است که با شروط مستحب است.

اما صحیح‌تر در مذهب ما، چنانکه کرخی و دیگران تصریح کرده‌اند، این است که رخصت زیارت قبور برای مردان و زنان بدون اشکال و ثابت است.

البته، طبق قول دیگر به دلیل اطلاق گفتار اصحاب، زیارت قبور برای زنان نیز

۲. نیل الاوطار: ۴/۳۲۴.

۱. شرح سنن ابن ماجه: ۲/۲۶۸.



مستحب خواهد بود، بلکه گفته شده که زیارت قبر پیامبر اکرم واجب است. این نظریه را مؤلف شرح اللباب آورده و گفته است: من آن را در الدرّة الموضیة فی الزیارة المصطفویة بیان کرده‌ام.

خیر الرملی نیز در حاشیة المنع از ابن حجر نقل کرده و گفته است: من این نظر را تأیید می‌کنم.

آری، عبارت لباب و فتح و شرح المختار چنین است که زیارت در صورت گشایشی در زندگی نزدیک به وجوب است.

آنگاه گوید: ابن همام گفته است: بهتر نزد این بنده ضعیف این است که زائر نیتش تنها برای زیارت قبر پیامبر اکرم باشد؛ بعد وقتی که به آنجا رفت، زیارت مسجد را قصد کند یا آنکه از خدا بخواهد به او توفیق دهد که دوباره با نیت مستقل به زیارت مسجد نایل آید و این کار تعظیم بیشتری به رسول خداست و این معنی با ظاهر فرموده پیامبر اکرم: کسی که به عنوان زیارت نزد من بیاید و نظری جز زیارت من نداشته باشد، بر من است که در قیامت از او شفاعت نمایم، نیز موافق است.

رحمتی از عارف ملاجانی نقل کرده است که او زیارت قبر پیامبر اکرم را از عمل حج جدا کرده است تا آنکه مقصدی غیر از زیارت قبر رسول خدا در سفر نداشته باشد. آنگاه حدیث لا تشد الرحال الا لثلاثة مساجد را نقل کرده و گفته است: معنی آن، چنانکه در احیاء العلوم آمده، چنین است: جز برای زیارت این سه مسجد [مسجد الحرام، مسجد الاقصی، مسجد النبی] نباید سفر کرد، زیرا تنها در این مساجد فضیلت بیشتر است، وگرنه دیگر مساجد با هم مساوی هستند.

بنابراین، این حدیث سفر کردن برای غیر مساجد، از قبیل صلوة رحم، فراگرفتن دانش، زیارت مشاهد مشرفه، مثل قبر پیغمبر اسلام، قبر ابراهیم خلیل و سایر ائمه را نفی نمی‌کند.<sup>۱</sup>

۳۵- شیخ محمد بن سید درویش حوت بیروتی (م ۱۲۷۶) در حاشیة حسن الاثر گفته

است: زیارت پیامبر اکرم چیز مطلوبی است، چون او واسطه میان خالق و خلق است و زیارت او بعد از وفاتش همانند مهاجرت به سوی او در حال حیاتش می باشد. کسی که با علم و آگاهی اصل آن را انکار کند در اشتباهی بزرگ و آشکار است و اگر انکار از اعمال ابلهانه برخی از نادانان باشد، البته باید حقیقت به آنها تفهیم شود.<sup>۱</sup>

۳۶- شیخ ابراهیم باجوری شافعی (م ۱۲۷۷) در حاشیه اش بر شرح ابن الغزی بر متن شیخ ابوشجاع در فقه شافعی گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم برای همه، حتی غیر از کسانی که حج و عمره انجام می دهند، مستحب است و کسی که تصمیم دارد به مدینه به خاطر زیارت قبر پیامبر اکرم برود، مستحب است بین راه سلام و درود زیاد بر حضرتش بفرستد و این کار را هنگامی که مدینه و درختانش را می بیند، افزایش دهد و از خدا بخواهد که آن را از وی بپذیرد و از آن بهره مندش فرماید. آنگاه مقدار زیادی از آداب زیارت و الفاظ آن را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

۳۷- شیخ حسن عدوی حمزوی شافعی (م ۱۳۰۳) خاتمه ای در کتابش کنز المطالب برای زیارت قبر پیامبر اکرم قرار داده و در آن به طور تفصیل درباره آن بحث کرده است و مطلوبیت آن را از نظر کتاب و سنت و اجماع و قیاس به ثبوت رسانده و درباره سفر کردن به سوی قبر آن حضرت، بسط کلام داده و مقداری از آداب زائر و زیارت را بیان کرده است.<sup>۳</sup>

همو بعد از نقل تعدادی از احادیث درباره اینکه پیامبر اکرم سلام زائرش را می شنود و جوابش را می دهد، گفته است: چنانچه این را بفهمی، این حقیقت را درمی یابی که پاسخ دادن آن حضرت به سلام زائر حقیقتی است و در آن شکی نیست، خلاف در این است که آیا او به سلام غیر زائر نیز پاسخ می دهد یا نه؟

این حقیقت، فضیلت دیگری برای زائران آن حضرت است. پس خداوند برای آنان میان شنیدن آن حضرت صدای زائران را و پاسخ دادن به آنها جمع فرموده است.

۲. حاشیه علی شرح ابن القاسم الغزی: ۱/۳۴۷.

۱. حسن الاثر ۲۴۶.

۳. رک: کنزالمطالب ۱۷۹-۲۳۹.

بنابراین، کسی که این دو فضیلت را درک کرده، کجا از زیارتش کوتاهی خواهد کرد؟ به خدا قسم، جز کسی که محروم از خیرات است، در صورت گشایش، تأخیر در زیارت آن بزرگوار نخواهد کرد. خداوند ما را در زمره محرومان و طرد شدگان از رحمت و اسعاهش قرار ندهد.

از این احادیث نیز می‌توان دریافت که آن بزرگوار همواره زنده است، زیرا محال عادی است که جهان از سلام فرستنده بر او خالی گردد؛ پس ما ایمان داریم که او زنده و روزی‌خوار است و بدنش را زمین نمی‌خورد و به اجماع مسلمانان، بدن سایر انبیا نیز چنین است.<sup>۱</sup>

۳۸- سید محمد بن عبدالله جردانی دمیاطی شافعی (م ۱۳۰۷) گفته است: برای زائر قبر پیامبر اکرم ده کرامت است:

- ۱- بالاترین مراتب به او داده می‌شود.
  - ۲- به بالاترین مطالب نایل می‌گردد.
  - ۳- حوایجش بر آورده می‌شود.
  - ۴- مواهبی به او بذل می‌گردد.
  - ۵- از ناگواری‌ها در امان خواهد بود.
  - ۶- از عیب‌ها پاک خواهد شد.
  - ۷- مصیبت‌ها بر او آسان خواهد گردید.
  - ۸- ناگواری‌هایش پایان خواهد پذیرفت.
  - ۹- عاقبتش نیکو خواهد گردید.
  - ۱۰- مشمول رحمت پروردگار مشارق و مغارب خواهد بود.
- چه نیکو گفته‌اند:

— گوارا باد کسی را که بهترین انسان‌ها را زیارت کرده است که با این عمل، گناهانش ریخته می‌شود.

— زیرا کسی که به زیارتش برود، سعادت برایش تضمین شده و گناهان سنگینش به آسانی فرو می‌ریزد.

کوتاه سخن این که زیارت قبر پیامبر اکرم از بزرگ‌ترین طاعات و برترین عبادات است تا جایی که بعضی گفته‌اند: زیارت آن حضرت واجب است، پس سزاوار است که در انجام آن کوشا باشند و از سرپیچی در انجام آن در صورت قدرت مخصوصاً بعد از انجام مراسم حج خودداری ننمایند، زیرا او حق بزرگی بر امتش دارد و هر گاه کسی از راه بسیار دور با سر و پا چشمش به زیارتش برود، کاملاً حشش را ادا نکرده است. خداوند از ناحیه مسلمانان به او کامل‌ترین جزاها را عنایت فرماید. این است که گفته‌اند:

— کسی را که دوست داری زیارتش کن، اگر چه خانه‌اش با تو فاصله زیادی داشته و خاک و سنگ‌های فراوانی میان تو و او حایل شده باشد.

— هیچگاه دوری راه ترا از زیارتش باز ندارد، زیرا دوستدار او حتماً به زیارت او خواهد شتافت.

برای کسی که قصد مدینه را دارد، وظایفی است؛ آنگاه به طور تفصیل درباره آداب زیارت بحث کرده و سلام کردن بر خلیفه اول و دوم و زیارت کردن فاطمه زهرا و اهل بقیع و مزارهای مشهور را که در حدود سی موضع است، نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۳۹- شیخ عبدالباسط بن شیخ علی فاخوری، مفتی بیروت گفته است: فصل دوازدهم الکفایة در زیارت پیامبر اکرم است که مطلوب و محبوب و مستحب مؤکد است.

زیارت قبر رسول خدا همانند زمان حیاتش مستحب است، زیرا او در حجره‌اش زنده است و جواب سلام زائران را می‌دهد و این کار از بهترین کارها و مهم‌ترین عوامل تقرب به خدا و برترین اعمال و نیک‌ترین عبادات است، چه خود آن حضرت فرموده است: هر کس قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب خواهد بود. البته، معنی وجوب در این حدیث این است که با وعده راست که قطعاً واقع خواهد شد، شفاعتم ثابت است و در هر وقت می‌شود او را زیارت کرد، اما بعد از اتمام حج بهتر است، و لازم است بر کسی

که می خواهد زیارتش کند، از همه گناهان و اعمالی که بر خلاف سنت آن حضرت است، توبه نماید.

آنگاه مقدار زیادی از آداب زیارت و نخستین زیارتی که بعداً خواهد آمد، آورده و گفته است: کسی که عاجز از حفظ این است، به بعضی از آن اکتفا نماید که کمترین آن «السلام عليك يا رسول الله» است.

وی نیز زیارت شیخین را ذکر کرده، تا اینکه می گوید: مستحب است تبرک به استوانه‌هایی که برای آنها فضیلت و شرافت است و آنها هشت عدد هستند: استوانه محل نماز رسول خدا، استوانه عایشه که به آن ستون قرعه می گویند، استوانه توبه که محل اعتکاف رسول خدا بوده است، استوانه سریر، استوانه علی، استوانه وفود، استوانه جبرئیل و استوانه تهجد.<sup>۱</sup>

۴۰- شیخ عبدالمعطی سقا گفته است: هنگامی که حاجی یا عمره کننده خواست از مکه برگردد، شایسته است که به مدینه برود تا از نعمت زیارت پیامبر اسلام برخوردار گردد، زیرا این عمل از بزرگ‌ترین عوامل تقرب به خدا و بهترین طاعات و نافع‌ترین کوشش‌هاست، اما این شایستگی اختصاص به کسی که به مکه برای انجام مراسم حج و عمره رفته است ندارد، نهایت آنکه برای او مطلوب‌تر است و بهتر این است که زیارت در صورتی که وقت وسعت داشته باشد، بر عمل حج مقدم شود، زیرا چه بسا ممکن است مانعی پیش آید. روایات زیادی درباره فضیلت زیارت پیامبر اکرم وارد شده که از آن جمله است: کسی که قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب خواهد بود.

سزاوار است که مردم به شرط توانایی از انجام این وظیفه مخصوصاً بعد از انجام مراسم حج کوتاهی ننمایند، زیرا حق رسول خدا بر امتش فوق العاده زیاد است و نیز سزاوار است کسی که می خواهد به زیارتش برود، در بین راه درود و تحیت فراوان بر حضرتش بفرستد و هنگامی که به مدینه رسید، غسل کند، سپس وضو بگیرد یا در صورت عذر، تیمم نماید.

آنگاه مقدار زیادی از آداب زیارت و الفاظ مخصوص آن را نسبت به رسول خدا و شیخین بیان کرده است.<sup>۱</sup>

۴۱- شیخ محمد زاهد کوثری گفته است: احادیث درباره زیارت پیامبر اکرم فوق العاده زیاد است و حافظ صلاح الدین علائی چنانکه گذشت، طرق آن احادیث را در مجلدی گرد آورده است و همواره امت اسلام بر طبق آن عمل می کرده اند تا آنکه ابن تیمیه بر خلاف همه مسلمانان درباره آن اظهار نظر کرده است.

علی قاری در شرح الشفا گفته است: ابن تیمیه که از حنبلی هاست، تفریط نموده و سفر برای زیارت پیامبر اکرم را حرام کرده است، چنانکه دیگران افراط کرده و گفته اند: زیارت رسول خدا عامل تقرب به خدا و جزو ضروریات دین مبین اسلام است و منکر آن محکوم به کفر است.

شاید که نظر دوم به صواب نزدیک تر است، زیرا تحریم چیزی که علما متفقاً درباره آن حکم به استحباب کرده اند، کفر است، چون این کار فوق تحریم مباح متفق علیه است، یعنی تحریم مستحب مورد اتفاق است.

پس کوشش ابن تیمیه در منع مردم از زیارت رسول خدا دلیل این است که در اعماق دلش دشمنی ای نسبت به پیامبر اکرم وجود داشته است، وگرنه چگونه ممکن است به سبب زیارت و توسل، تصور شرک درباره مسلمانانی کرد که معتقدند پیامبر اسلام عبد و رسول خداست و در شبانه روز اقلاب بیست بار در نمازشان آن را تکرار می کنند؟

همواره اهل علم که عوام را از بدعت در همه شئونشان باز می دارند و آنان را به سنت در زیارت و غیر آن؛ در صورتی که از آنان بدعتی صادر گردد؛ ارشاد می کنند، هیچگاه آنان را به خاطر زیارت و توسل، مشرک نخوانده اند. چگونه ممکن است آنان مشرک باشند، در صورتی که خداوند آنان را از شرک نجات داده و در دلهایشان ایمان را داخل کرده است؟

نخستین کسی که آنان را بدین جهت مشرک خوانده، ابن تیمیه است و پیروان او که به

خاطر انگیزهٔ روانی، جان و مال مسلمانان را مباح دانسته‌اند. ابن تیمیه از خدا ترسیده در اینکه از امام ابو الوفاء بن عقیل حنبلی روایت کرده است که سفر برای زیارت پیامبر اکرم معصیت است و باید نماز را در آن تمام خواند، در صورتی که هرگز او چنین حرفی نزده است.

به کتاب التذکرهٔ او مراجعه کن، تا ببینی که او تا چه اندازه به زیارت پیامبر اکرم و توسل به آن حضرت، چنانکه مذهب حنبلی‌ها به آن ترغیب می‌کند، عنایت دارد.

آنگاه کوثری کلامش را دربارهٔ استحباب رفتن به مدینه و زیارت پیامبر اکرم و چگونگی زیارت او، و زیارت شیخین و چگونگی زیارت آنها، و رفتن به مسجد قبا و نماز در آن، و رفتن به زیارت قبور شهدا و زیاد دعا کردن در آن مشاهد مشرفه نقل کرده و گفته است: تو نص گفتارش را در این مسئله بر خلاف نسبت ابن تیمیه دیدی.<sup>۱</sup>

۴۲- فقهای مذاهب چهارگانهٔ مصر گفته‌اند: زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام از برترین مستحبات است و دربارهٔ آن احادیث فراوانی رسیده است. آنگاه شش حدیث و مقداری از آداب زائر و زیارت رسول خدا و شیخین را ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup>  
آنان به سخن پاک و راه خدای ستوده هدایت شده‌اند.<sup>۳</sup>

### فروع سه‌گانه

این فروع به ما می‌آموزد که پیشوایان مذاهب همگی بر این حقیقت اتفاق دارند که زیارت پیامبر اکرم و سفر کردن برای انجام آن از نقاط مختلف جهان، امری راجح، محبوب و مستحب است.

۱- آرای فقهای مذاهب چهارگانه در اینکه کدامیک از حج و زیارت باید بر دیگری مقدم گردد، با هم مختلف است. تقی الدین سبکی گفته است: علمای گذشته که خدای رحمتشان کند، اختلاف کرده‌اند در اینکه ابتدا کردن به مدینه قبل از مکه برتر است یا

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه: ۵۹۰/۱.

۱. تکملة السیف الصقیل ۱۵۶.

۳. حج ۲۴/۲۲.

برعکس؟ از کسانی که تصریح به این مسئله کرده و به ذکر آراء مختلف در آن پرداخته‌اند، امام احمد در کتاب خود *المناسک الکبیر* است. این مناسک را حافظ ابوالفضل به اسنادش<sup>۱</sup> از عبدالله بن احمد، از پدرش روایت کرده است. در این مناسک سؤال شده است که چه کسی باید ابتدا کند به مدینه پیش از مکه؟ آنگاه به اسنادش از عبدالرحمن بن زید و عطا و مجاهد نقل کرده است که آنها گفته‌اند: هنگامی که تصمیم رفتن به مکه را داری، اول به مدینه برو، بلکه ابتدا به مکه کن و هنگامی که از عمل حج فارغ شدی، اگر خواستی به مدینه برو.

همو به اسنادش از اسود نقل کرده که گفته است: دوست دارم که با وسایل سفرم ابتدا به مکه بروم و از ابراهیم نخعی آورده است که هرگاه اراده مکه داشتی، همه چیز را تابع آن قرار ده. از مجاهد هم نقل کرده که گفت: هنگامی که خواستی حج و یا عمره انجام دهی، مکه را مقدم دار و همه چیز را تابع آن قرار ده. همچنین از ابراهیم آورده است: وقتی که حج می‌کنی، اول به مکه برو، سپس به مدینه.

امام احمد نیز به اسنادش از عدی بن ثابت نقل کرده است که برخی از یاران رسول خدا وقتی که می‌خواستند به حج بروند، ابتدا به مدینه می‌رفتند و می‌گفتند: آیا بهتر از جایی که رسول خدا احرام بسته، وجود دارد؟ ابن ابی شیبه هم در فضیلت تقدیم مدینه چنین آورده است.

وی نیز به اسنادش از علقمه و اسود و عمرو بن میمون آورده است که آنان اول به مدینه و سپس به مکه رفته‌اند، تا اینکه می‌گوید: از کسانی که تصریح به این مسئله کرده‌اند، امام ابوحنیفه است که گفته: بهتر ابتدا کردن به مدینه است.<sup>۲</sup>

شیخ علی قاری گفته است: مناسب‌تر این است که زیارت پیغمبر بعد از حج صورت گیرد، چنانکه مقتضای قواعد شرعی مقدم داشتن واجب بر مستحب است.<sup>۳</sup>

۱. ما به خاطر اختصار، سلسله اسناد را حذف کردیم.

۲. *شفاء السقام* ۴۲.

۳. این قاعده در مورد تراحم دو امر است، که مطلق نیست و در اینجا موردی ندارد، زیرا حج واجبی است



حسن از ابوحنیفه تفصیل نیکویی نقل کرده و آن اینکه اگر حج واجب باشد، نیکوتر برای حاجی مقدم داشتن مکه است و اگر زیارت را مقدم دارد، جایز است و اگر حج مستحب باشد، در مقدّم داشتن هر کدام بر دیگری مخیر است. سپس گفته است: ظاهرتر این است که ابتدای به حج به خاطر اطلاق حدیث<sup>۱</sup> و مقدم داشتن حق خدا بر حق پیامبر اکرم شایسته‌تر است. روی همین جهت است که تحیت مسجد رسول خدا بر زیارت آن حضرت تقدّم دارد.<sup>۲</sup>

۲- از اموری که میان همه فرق اسلامی در گذشته و حال مورد اتفاق بوده، مسئله جواز نیابت و استیجار اجیر برای زیارت پیامبر اکرم است، در مورد کسی که مانعی او را از انجام این عمل باز داشته است.

در خبری مستفیض<sup>۳</sup> از عمر بن عبدالعزیز نقل شده که کسی را از شام به مدینه می‌فرستاد، تا سلامش را به رسول خدا ابلاغ نماید.

این مطلب را بیهقی در شعب الایمان، و ابوبکر احمد بن عمرو نیلی (م ۲۸۷) در مناسک خود، و قاضی عیاض در الشفاء، و حافظ ابن جوزی در مشیر الغرام الساکن، و تقی الدین سبکی در شفاء السقام<sup>۴</sup> و دیگران نقل کرده‌اند.

یزید بن ابی سعید مولی المهری می‌گوید: نزد عمر بن عبدالعزیز رفتم و هنگامی که با او خداحافظی می‌کردم، به من گفت: به تو حاجتی دارم و آن اینکه وقتی به مدینه رفتی و قبر رسول خدا را دیدی، سلام را به حضرتش ابلاغ کن.<sup>۵</sup>

ابواللیث سمرقندی حنفی در الفتاوی، باب حج آورده گفته است که ابوالقاسم گفت:

→ که در ظرف زمانی خاص باید انجام گیرد. بنابراین، چه مانعی دارد که مستحب، یعنی زیارت پیغمبر اکرم پیش از مراسم حج صورت گیرد.

۱. یعنی حدیث سوم از احادیث زیارت که قبلاً نقل گردید. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۹۸/۵.

۲. شرح المشکاة: ۲۸۴/۳.

۳. اگر در هر مرحله‌ای از سلسله‌های روایت بیش از سه نفر باشند و یقین آور هم نباشد، آن خبر را مستفیض می‌گویند. وجیزه مرحوم شیخ بهایی ۲. (م)

۴. رک: شفاء السقام ۴۱. ۵. همان مأخذ.

هنگامی که خواستم از مکه خارج شوم، قاسم بن غسان گفت: به تو حاجتی دارم و آن اینکه وقتی کنار قبر رسول خدا رفتی، سلامم را به حضرتش برسان. همین که پایم را به مسجد مدینه گذاشتم، به یاد او افتادم.<sup>۱</sup>

عبدالحق بن محمد صقلی مالکی (م ۴۶۶) در تهذیب الطالب گفته است: در بعضی از مسائلی که از شیخ ابو محمد بن ابی زید سؤال شده بود، از او دربارهٔ مردی که اجیر شده بود تا با اجرتی حج استیجاری انجام دهد، و شرط کرده بودند که زیارت قبر پیامبر اکرم را نیز انجام دهد و اتفاقاً در اثر مانعی آن سال نتوانست به آن شرط وفا کرده، زیارت را نیز انجام دهد، پرسیدند، او در جواب گفته بود: از اجرت به مقدار مسافت زیارت برگرداند. عبدالحق گفته است: یکی دیگر از شیوخ ما گفته که باید برگردد و به عنوان نیابت زیارت کند. سپس افزوده است: اگر استیجار او برای حج مخصوص به سال معینی بوده، به مقدار زیارت از اجرتش کم می‌شود، و اگر استیجارش برای حج به عنوان ضمان در ذمه بوده، باید برگردد و زیارت نماید و با این تفصیل هر دو نقل با هم یکسان خواهد بود.

شافعی‌ها گفته‌اند: استیجار و جعاله اگر بر دعا در کنار قبر پیامبر اکرم یا ابلاغ سلام واقع شده باشند، شکی نیست که جایز است، چنانکه عمر بن عبدالعزیز انجام داده است و اگر در مورد زیارت باشد، صحیح نیست، چون زیارت عمل مضبوطی نیست.<sup>۲</sup>

ابو عبدالله عیید الله بن محمد عکبری حنبلی مشهور به ابن بطه (م ۳۸۷) در کتاب الابانة گفته است: کفایت می‌کند ترا از لحاظ دلالت بر اجماع مسلمانان و اتفاقشان بر دفن ابوبکر و عمر با پیامبر اکرم اینکه هر عالمی از علمای مسلمانان و فقیهی از فقهایشان کتابی در مناسک نوشته و آن را به فصول و ابواب مختلف تقسیم نموده و مسائل مربوطه را در آنها نگاشته است. آنگاه زیارت قبر پیامبر اکرم را ذکر می‌کند و چگونگی آن را چنین توصیف می‌کند: کنار قبر می‌آیی و آن را روبروی خویش و قبله را پشت سرت قرار می‌دهی.

اکنون می‌بینیم و درباره‌ی گذشتگان نیز شنیده‌ایم: هر گاه کسی می‌خواست به مکه برود، خانواده‌اش با او خداحافظی می‌کردند و به او می‌گفتند: به رسول خدا و ابوبکر و عمر سلامان را ابلاغ کن، و هیچ کسی از این عمل ایراد نمی‌گرفت و با آن مخالفت نمی‌نمود.<sup>۱</sup>

ابومنصور کرمانی حنفی، و غزالی در *احیاء العلوم*، و فاخوری در *الکفایة*، و شرنبلالی در *مراقی الفلاح*، و سبکی و سمهودی و قسطلانی و حمزاوی عدوی و دیگران گفته‌اند: نایب الزیاره می‌گوید: درود بر شما ای رسول خدا، از فلانی پسر فلانی که به شفاعت شما رحمت و مغفرت خدا را می‌جوید، پس او را شفاعت کن.

۳- عبدری مالکی در شرح *رسالة ابن ابی زید* گفته است: اما نذر کردن برای رفتن به مسجد الحرام یا مکه، دارای ریشه‌ای در شرع است که همان حج و عمره باشد، و نذر کردن برای رفتن به مدینه برای زیارت قبر پیامبر اکرم، برتر از کعبه و بیت المقدس است، در صورتی که حج و عمره‌ای نداشته باشند.

پس وقتی که نذر کرد به یکی از این اماکن سه گانه برود، باید به نذر خود وفا کند. البته، کعبه مورد اتفاق است، ولی اصحاب ما و دیگران درباره‌ی مسجد الاقصی و مسجد النبی اختلاف کرده‌اند.

ابن الحاج بعد از نقل این عبارت گفته است: این گفته قطعی و صحیح است و جز مشرک یا معاند خدا و پیغمبر در آن شک نمی‌کند.<sup>۲</sup>

تقی الدین سبکی بعد از ذکر گفته‌ی عبدری یاد شده، گفته است: اختلافی که بدان اشاره کرده است، مربوط به نذر برای رفتن به دو مسجد یاد شده است، نه زیارت قبر پیامبر اکرم.<sup>۳</sup>

همو بعد از گفتار طولانی پیرامون نذر عبادات و قرار دادن آن به اقسام مختلف، گفته است: هنگامی که این را دانستی، پس زیارت قبر پیامبر اکرم به خاطر ترغیب شرع به آن،

۲. المدخل: ۱/۲۵۶.

۱. شفاء السقام ۴۵.

۳. شفاء السقام ۵۳.

عامل تقرب به خداست.<sup>۱</sup>

ما گفتیم که در آن دو جهت است: جهت عموم و جهت خصوص، اما از جهت خاص و اینکه ادله ویژه‌ای درباره آن وارد شده است، پس یقین پیدا می‌کنیم که آن به خاطر الحاقش به عبادت مورد نظری که جز به شکل عبادت آورده نمی‌شود، مانند: نماز، روزه، صدقه و اعتکاف، با نذر لازم می‌گردد.

به خاطر همین است که قاضی ابن کعب، خدایش رحمت کند، گفته است: هنگامی که کسی نذر کرد قبر پیامبر اکرم را زیارت کند، از نظر من وفا به نذر بدون اختلاف لازم است. تا آنجا که گوید: هنگامی که از جهت عموم به زیارت قبر نبی اکرم که همه معانی مورد نظر از زیارت در آن جمع است، بنگریم، ظاهراً باید گفته شود: بدون اختلاف لازم الوفاء است، و به احتمال بعید گفته می‌شود: همانطور که اگر نذر بکند که به زیارت کسانی که از سفر بازمی‌گردند، برود و سلام بگوید، در لزوم آن به نذر خلاف است، با آنکه این عمل به تنهایی قبل از نذر و بعد از آن، عامل تقرب به خداست؛ در زیارت نیز چنین است، و حال آنکه برای شما آشکار گردید که زیارت با نذر لازم می‌گردد.

وی پیش از همه اینها خبر می‌دهد ترا از آداب مستحبی که برای زائر است، زیرا آنها متفرع بر استحباب زیارت و سفر کردن به سوی روضه نبی اکرم است، یعنی از آداب مستحبی که برای زیارت و زائر نقل می‌شود، این حقیقت بخوبی به دست می‌آید که استحباب زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام و سفر کردن برای آن، امری مسلم و غیر قابل انکار است.

## آداب زیارت پیامبر اکرم ﷺ

### طبق نظر علمای اهل سنت

ما در اینجا آنچه را که از نصوص مصادر اهل سنت، در مورد آداب زائر و زیارت پیامبر اکرم یافته‌ایم، می‌آوریم.<sup>۱</sup>

۱- نیت را باید خالص و بی شائبه گرداند، زیرا ارزش اعمال به نیت‌هاست، پس باید منظور از زیارت رسول الله، تقرب به خدا باشد. مستحب است علاوه بر زیارت آن حضرت، قصد رفتن به مسجد النبی و نماز خواندن در آن را داشته باشد، تا از این رهگذر نیز به خدا تقرب جوید. این مطلب را ابن صلاح و نووی که از شافعیانند، گفته‌اند، و بزرگ حنفی‌ها کمال بن همام نیز آن را از مشایخش نقل کرده است.

۲- شوق دایم و وافر برای زیارت حبیب شفیع داشته باشد.

۳- هنگامی که از خانه‌اش خارج می‌شود، بگوید: به نام خدا و توکل بر او که نیرو و حرکت جز از ناحیه او نیست. خدایا به سوی تو می‌آیم و تو مرا بیرون آوردی. خدایا

---

۱. جمال الدین عبدالله فاکهی مکی شافعی (م ۹۷۲) کتاب مستقلی درباره آداب زیارت پیامبر اکرم نوشته و آن را *حسن التوسل فی آداب زیارة افضل الرسل* نام نهاده است و در آن ۹۴ ادب از آداب زائر را آورده است و ما از قسمتی که مربوط به آداب مسافر بوده صرفنظر کردیم. این کتاب در حاشیه *الاتحاف* شیراوی در سال ۱۳۱۸ هـ در مصر چاپ شده است.

سلامتم بدار و با سلامت در دین بازم گردان، چنانکه بیرونم آوردی. خدایا از گمراه کردن و گمراه شدن، ذلیل کردن و ذلیل شدن، ستم کردن و ستم دیدن، نادان نگاهداشتن و نادان ماندن به تو پناه می‌برم که همسایه‌ات عزیز و سپاست بزرگ و نامت گرامی است و خدایی جز تو نیست.

۴- در بین راه درود و تحیت فراوان بر رسول خدا بفرستد، بلکه در اوقات فراغت کارش این باشد.

۵- در بین راه مساجد و آثار منسوب به آن حضرت را جستجو کند و به زیارت و تبرک به نماز در آنها احیائشان نماید.

۶- هنگامی که به مدینه نزدیک شد و آثار و علامتش را مشاهده کرد، خضوع و خشوع را آغاز کند و به گوارا بودن این عمل و بر آورده شدن آرزوهایش امید بندد و اگر روی حیوانی سوار است، آن را به علامت بشارت وصول به مدینه به حرکت آورد. مانعی ندارد هنگام رؤیت این محل شریف پیاده شود، چنانکه برخی چنین می‌کرده‌اند، زیرا کاروان عبدالقیس هنگامی که رسول خدا را دیدند، از مرکوب‌هایشان پایین آمدند و رسول خدا نیز از آن جلوگیری نفرمود و بدیهی است که تعظیم آن حضرت بعد از وفات همانند آن در حال حیاتش هست.

ابوسلیمان داود مالکی در الانتصار گفته است: این عمل برای مردانی که می‌توانند، مؤکدتر است و به خاطر تواضع برای خدا و احترام به پیامبر اسلام مستحب است. قاضی عیاض در الشفاء آورده است که ابوالفضل جوهری<sup>۱</sup> هنگامی که به عنوان زیارت وارد مدینه شد و به خانه‌های آن نزدیک گردید، پیاده شد و در حال گریه می‌خواند:

— هنگامی که نشانه کسی را دیدیم که برای ما دل و عقلی در شناخت دیگر آثار باقی نگذاشت.

۱. او عبدالله بن حکیم رندی اندلسی است که از علمای حدیث و قرائت و عربیت است، و دارای اشعاری عالی نیز می‌باشد.

– به خاطر احترام به وی که پراکندگی ما بدو به اتحاد گرایید، از مرکوبها فرود آمدیم و پیاده راه رفتیم.

قاضی عیاض در قصیده نبویه‌ای که دارد، آن را تضمین کرده و بعد از آنها می‌گوید:  
 – گوارا باد ترا که چون به جوانب خیمه‌ها می‌رسیم، با عشق و شوق و علاقه آن را می‌بوسیم.

– آنگاه اظهار سرور می‌کنیم، در حالی که دل‌ها از شوق آن پر می‌کشد و آتش جگرهای شعله‌ور بدان فرو می‌نشینند.

– به خاطر عظمت مقامش پیاپی گام بر می‌دارم و چهره بر جای جای آن می‌سایم.  
 – و اشک شوق و محبت می‌ریزم و علاقه‌ام را به اماکن پاک آن ابراز می‌دارم.  
 – و می‌خوانم ترا چونان بیچاره سرگردانی که هوای نفس او را دور کرد تا آنکه اندوهناک جلوه‌گر آمد.

۷- هنگامی که زائر به مدینه منوره رسید، باید بعد از سلام و صلوات بگوید: خدایا این حرم رسول خداست که به زبانش آن را حرم قرار دادی، و از تو خواست که در آن از خیر و برکت دو برابر آنچه که در بیت الحرام است، قرار دهی. پس مرا بر آتش حرام گردان و روزی که بندگان را بر می‌انگیزانی، به من امان ده و از برکات آن، چنانکه اولیا و اهل طاعت را روزی دادی، روزیم ده و برای تحصیل ادب نیکو و انجام کارهای نیک و ترک اعمال زشت موقم بدار. آنگاه به نماز و درود بر حضرتش مشغول باش.

غزالی گفته است: هنگامی که چشم زائر به دیوارها و درخت‌های مدینه افتاد، بگوید: خدایا این حرم رسول تست، آن را برایم سپر آتش و امان از عذاب و بدی حساب قرار بده. فقیه شرنبلالی در *مراقی الفلاح* گفته است: هنگامی که دیوارهای مدینه منوره را مشاهده کرد، صلوات بر حضرتش بفرستد، سپس بگوید: خدایا این حرم پیامبر تو و محل نزول وحی تست، بر من با دخول در آن منت بگذار و آن را برایم سپر آتش و امان از عذاب قرار ده و مرا در قیامت از شفاعتت برخوردار ساز.<sup>۱</sup>

۸- هر گاه راهش از طریق ذوالحلفیه بود، از معرّس نگذرد تا آنکه در آنجا توقف کند و این مستحب است، چنانکه ابوبکر خفاف در کتاب *الاقسام والخصال* و نووی و دیگران گفته‌اند.

۹- برای دخول در مدینه در آب چاه حرّه و جز آن غسل کرده، خود را خوشبو کند و بهترین لباسش را بپوشد. کرمانی که از حنفی‌هاست، می‌گوید: اگر بیرون مدینه غسل نکرد، پس از ورود به مدینه غسل نماید.

ابن حجر گفته است: از باب کمال ادب مستحب است که نظیف‌ترین لباسش را بپوشد و کامل‌تر، پوشیدن لباس سفید است، زیرا این لباس شایسته‌تر به تواضع است. بعضی از نادانان هنگام دیدن مدینه از مرکوب‌هایشان پایین می‌آیند، با لباس کثیف که روی زمین کشیده می‌شود. البته، باید آنان را از این عمل بازداشت. آری، هنگام دیدن مدینه از مرکوب‌ها پایین آمدن از کمال ادب است، اما بعد از استعمال عطر و پوشیدن لباس نظیف.

فقیه شرنبلالی در *مراقی الفلاح* گفته است: اگر مقدور باشد، پیش از رفتن به زیارت غسل کند، خواه پیش از دخول به مدینه یا بعد از آن باشد، خود را خوشبو کند و بهترین لباسش را به خاطر تعظیم رسول اکرم بپوشد، سپس اگر ممکن باشد و ضرورتی ایجاب نکند، پیاده وارد مدینه شود.

۱۰- هنگامی که از دروازه شهر وارد می‌شود، بگوید: به نام خدا، هرچه خداوند خواهد و نیرویی جز نیروی خدا نیست.<sup>۱</sup> پروردگارا مرا به راستی و نیکویی درون آر و به راستی و نیکویی برون بر، و مرا از نزد خود نیرویی یاری‌دهنده بخش.<sup>۲</sup> خدا کفایت می‌کند که به او ایمان آورده‌ام، توکل به او دارم و حرکت و نیرویی جز برای خدا نیست. خدایا به حق کسانی که ترا می‌خوانند، و به حق آمدنم به سویت، من از روی خوشگذرانی و تکبر و ریا و شهرت به اینجا نیامده‌ام، بلکه به خاطر پرهیز از عذاب و جلب رضایت آمده‌ام، و از تو می‌خواهم مرا از آتش نجات دهی و گناهم را ببخشی،



زیرا غیر از تو بخشنده‌ای نیست.

شیخ زاده گفته است: هنگامی که وارد مدینه شد، بگوید: پروردگارا مرا به راستی و نیکویی درون آر.<sup>۱</sup> خدایا درهای فضل و رحمت را به رویم بگشا و زیارت قبر پیامبر برگزیده‌ات را چنانکه نصیب اولیا و اهل طاعتت کردی، روزیم فرما. ای بهترین کسی که مورد سؤال قرار گرفته‌ای، مرا بیامرزد و بر من رحم کن.<sup>۲</sup>

۱۱- هنگامی که قبه و بارگاهش را می‌بیند، با خضوع و خشوع پیش رود و عظمتش را در نظر داشته باشد و مواضع قدم‌های رسول خدا را مجسم کند و جز با وقار و سکینه و احترام پا جای پای او نگذارد.

۱۲- در امر به معروف و نهی از منکر و اظهار خشم، به هنگام دیدن هتک حرمت یا تزییع حقی از حقوق آن بزرگوار کوتاهی نورد.

۱۳- هنگامی که مسجد و حرم شریف را می‌بیند، بر خضوع و خشوعی که مناسب و لایق این مقام است، بیفزاید.

۱۴- بهتر این است که زائر از باب جبرئیل داخل شود، ولی عادت زائران این بوده که از ناحیه باب السلام وارد می‌شدند.

۱۵- دم در، توقف لطیف و مؤدبانه‌ای داشته باشد، همان طور که در وارد شدن بر بزرگان کسب اجازه می‌کنند.

فاکهی و شیخ عبدالمعطی سقا چنین گفته‌اند.<sup>۳</sup>

۱۶- هنگامی که خواست وارد حرم رسول خدا بشود، دلش را پاک و ضمیرش را از همه کدورات و آرایش‌ها صاف گرداند و پای راستش را مقدم دارد و بگوید: از شیطان رانده شده به خدای بزرگ و به وجه کریم و نور قدیمش پناه می‌برم.

به نام خدا، سپاس خدای را، حرکت و نیرویی جز نیروی خدا نیست. هر چه خدای خواهد. نیرویی نیست مگر به خدای. خدایا بر سرور ما محمد، بنده و رسولت و بر آل و

۲. مجمع الانهر: ۱/۱۵۷.

۱. اسراء ۱۷/۸۰.

۳. رک: حسن التوسل فی آداب زیارة افضل الرسل ۵۶؛ الارشادات السنّیة ۲۶۱.

یارانش درود فراوان بفرست. خدایا گناهانم را بیامرز و درهای رحمت را به رویم بگشا. خدایا موقم بدار، استوار و شایسته‌ام بساز و بر انجام اعمالی که ترا از من راضی گرداند، کمک کن، و به ادب نیکو در این مقام مقدس بر من منت بگذار. ای پیامبر بزرگوار، درود و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد؛ درود بر ما و بر بندگان شایسته خدا باد.

این دعا را هر وقت که وارد مسجد می‌شود و یا از آن خارج می‌گردد، ترک نکند، مگر آنکه هنگام خروج به جای درهای رحمت را به رویم بگشا، بگوید: درهای فضل و کرمت را به رویم بگشا.

قاضی عیاض گفته است که ابن حبیب گفته: زائر هنگامی که وارد مسجد می‌شود، بگوید: به نام خدا و درود بر رسول خدا، درود بر ما از پروردگاران، و درود خدا و فرشتگانش بر محمد. خدایا گناهانم را بیامرز و درهای رحمت و بهشت را به رویم بگشا و از شیطان رانده شده محفوظم دار.

۱۷- قاضی در الشفا گفته است: سپس به سوی روضه مبارکه برو که ما بین قبر و منبر است و پیش از توقف کنار قبر شریف، دو رکعت نماز در آنجا بخوان و خدای را ستایش کن و از او تمام حوایجت را بخواه و یاری بطلب و اگر در غیر از روضه نیز خوانده شود، کافی است، اما در آن برتر است.

قسطلانی در المواهب گفته است: مستحب است که پیش از زیارت دو رکعت نماز بخواند. گفته‌اند: این در صورتی است که عبورش از ناحیه روی مبارکش نباشد، و گرنه اول زیارت مستحب است.

مراغی در تحقیق النصره گفته است: آن استدراک نیکویی است، و برخی به طور مطلق مقدم داشتن زیارت را جایز دانسته‌اند و ابن الحاج گفته است: همه اینها وسعت دارد و جایز است.

شربلالی در مراقی الفلاح گفته است: دو رکعت نماز به عنوان شکرگزاری از این نعمتی که خداوند به تو عنایت کرده و به آن مکان مقدس آورده، به جای آر و این غیر از دو رکعت نماز تحیت مسجد است.

حمزای گفته است: نماز تحیت مسجد را که دو رکعت است، سبک و با سوره‌های کافرون و اخلاص در مصلاهی رسول خدا بخواند و اگر مقدور نشد، نزدیک آن کنار منبر از ناحیهٔ روزه بخواند.<sup>۱</sup>

۱۸- شایسته است زائر هنگام زیارت ایستاده باشد که مؤدبانه‌تر است و اگر طول کشید، مانعی ندارد دو زانو بنشیند و از لحاظ ادب و احترام چشم‌هایش را پایین بیندازد، دلش از همه چیز فارغ و تنها مشغول به عرض ادب و اخلاص باشد و توجه داشته باشد که رسول الله زنده است و او را می‌بیند و از زائرش باخبر است.

خفاجی گفته است: در حال زیارت، چنانکه قاضی عیاض گفته است، مستحب است که زائر ایستاده باشد و ایستادن از جلوس نزد جمهور علما بهتر است، و کسی که میان آن دو قائل به تخییر بوده، منظورش جواز است، نه مساوات و اگر خواست بنشیند، بهتر این است که روی دو زانو باشد، نه چهار زانو و امثال آن، زیرا آن به ادب نزدیک‌تر است.<sup>۲</sup>

۱۹- زائر چنانکه در نماز می‌ایستد، در زیارت بایستد، یعنی دست راستش را روی دست چپش بگذارد. کرمانی حنفی و شیخ زاده در مجمع الانهر و دیگران چنین گفته‌اند و ابن حجر آن را شایسته‌تر می‌داند.

۲۰- زائر متوجه قبر شریف می‌شود، در حالی که از خدا در رعایت ادب در این مقام بزرگ یاری خواه است. می‌ایستد، در حالی که صورت مبارکش را در خیالش مجسم کرده و با خضوع و خشوع در برابرش پشت به قبله قرار گرفته و چشمش را به پایین دیوار حجره شریف دوخته است و در ظاهر و باطن کمال ادب را رعایت می‌نماید و می‌داند که او به حضور و قیام و زیارتش داناست و درود و تحیتش را می‌شنود.

ابن حجر گفته است: روی روی صورت شریف رسول خدا و پشت به قبله ماندن، مذهب ما و مذهب جمهور علماست.

خفاجی گفته است: روی روی رسول خدا و پشت به قبله زیارت کردن، بر مذهب شافعی و جمهور علما و منقول از ابوحنیفه است، و ابن همام گفته است: آنچه که از

ابوحنیفه نقل شده که زائر رو به قبله زیارت کند، طبق روایت ابن عمران است که می‌گوید: اگر رو به قبر شریف و پشت به قبله باشد، صحیح نخواهد بود و قول صحیح همان قول جمهور علماست.

گفته کرمانی که مذهب او بر خلاف مذهب جمهور است، قابل اعتماد نخواهد بود، زیرا اگر چه او در ضریح مبارکش آرمیده، ولی زنده است و زائرش را می‌بیند. بدیهی است که در زمان حیاتش کسی جز روبروی او قرار نمی‌گرفت.

همو در شرح عبارت ابن ابی ملیکه<sup>۱</sup>: «کسی که دوست دارد روبروی رسول خدا باشد، چراغدانی که در جهت قبله نزدیک قبر قرار دارد، بر سرش قرار دهد»، گفته است: این توضیح، ارشاد به چگونگی زیارت است و اینکه باید بین او و قبر فاصله باشد. گفته‌اند: زائر باید در حدود چهار یا سه ذراع با آن فاصله داشته باشد و این حکم به خاطر این است که دور ماندن به ادب نزدیک‌تر است، چنانکه در حال حیاتش چنین بوده است و بیشتر بر همین عقیده‌اند. بعضی از مالکی‌ها عقیده دارند که نزدیک‌تر بودن بهتر است، و گفته شده: رفتاری را که در زمان حیاتش متداول بوده، انجام دهد که به حسب افراد فرق خواهد کرد.

البته، این بحث‌ها مربوط به زمان‌های صدر اول است، ولی اکنون ضریحی برایش قرار داده‌اند که مانع از نزدیک شدن به خود قبر است و طبعاً زائر نزدیک ضریح قرار خواهد گرفت.<sup>۲</sup>

۲۱- هنگام خواندن زیارتنامه خیلی بلند و خیلی آهسته نخواند، بلکه میانه روی را رعایت نماید و پایین آوردن صدا در برابر رسول خدا، برای همه مردم جزو آداب نیکو و پسندیده است.

قاضی عیاض، به اسنادش از ابن حمید آورده است که ابوجعفر امیرالمؤمنین با مالک در مسجد رسول خدا مناظره کرد و مالک به او گفت: ای امیرالمؤمنین، صدایت را در این

۱. وی عبدالله بن عبید الله (م ۱۱۷) است که اصحاب صحاح ششگانه از او روایت کرده‌اند.

۲. شرح الشفاء: ۱۷۱/۳.

مسجد بلند نکن، زیرا خدا مردمی را چنین ادب فرمود: صدایتان را از صدای رسول خدا بلندتر مکنید<sup>۱</sup>، و مردمی دیگر را چنین ستود: کسانی که صدایشان را در نزد رسول خدا پایین می آورند<sup>۲</sup>، و قومی دیگر را چنین نکوهش نمود: کسانی که از پشت حجره ها ترا می خوانند.<sup>۳</sup> روشن است که احترام او بعد از مرگ، همانند احترامش در زمان حیات اوست.

با شنیدن این مطالب، ابوجعفر آرام شد و گفت: ای بنده خدا، رو به قبله بمانم و دعا بخوانم یا رو به رسول خدا؟ مالک در جواب او گفت: چرا رویت را از او بر می گردانی، در صورتی که او وسیله شفاعت تو و پدرت در قیامت نزد خدا خواهد بود؟ بلکه رو برویش بمان و از او طلب شفاعت کن تا ترا شفاعت نماید که خداوند فرموده است: اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا طلب مغفرت می کردند و پیامبر نیز برایشان آمرزش می طلبید، هر آینه خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.<sup>۴</sup>

## زیارت پیامبر بزرگوار اسلام

### زیارت اول

۲۲- زائر می گوید: درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای نبی خدا، درود بر تو ای برگزیده خدا، درود بر تو ای حبیب خدا، درود بر تو ای سرور رسولان و خاتم پیامبران، درود بر تو ای برگزیده از میان همه خلایق، درود بر تو ای رهبر مسلمانان، درود بر تو و بر خاندان و همسران و یاران، درود بر تو و بر سایر انبیای فرستاده شده و تمام بندگان شایسته خدا. خداوند از ناحیه ما به تو ای رسول خدا، بهترین پاداش هایی که به پیامبری از ناحیه امتش داده، عنایت فرماید. درود بر تو هر گاه که یاد آوران ترا یاد آرند و غافلان از تو غافل مانند، برترین و کامل ترین درودی که بر یکی از خلایق فرستاده است. شهادت می دهم که معبودی جز خدای یکتای بی شریک نیست، و شهادت می دهم که تو بنده و

۱. همان سوره ۳.

۲. حجرات ۲/۴۹.

۳. نساء ۶۴/۴.

۴. همان سوره ۴.

پیامبر و برگزیده کاینات هستی، و شهادت می‌دهم که تو رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی، غم و اندوه را از ایشان دور ساختی و در راه خدا واقعاً جهاد نمودی. خدایا بدو منزلت والا و فضیلت شایسته عنایت کن، و او را در مقام پسندیده‌ای برانگیز که به او وعده داده‌ای، و آخرین چیزی که سزاوار است سائلان آن را در خواست کنند، به او عنایت فرما. خدایا بر سرور ما محمد، پیامبر و رسول امّی‌ات و بر خاندان و همسران و فرزندانش درود بفرست، چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، و به سید ما محمد، پیامبر امی و بر آتش برکت عنایت فرما، چنانکه بر ابراهیم و آتش در جهان برکت دادی که تو ستوده و بزرگی.

### زیارت دوم

این زیارت را ابن فرحون از ابن حبیب<sup>۱</sup> نقل کرده است:

ای پیامبر خدا، درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد. خداوند برترین، پاکترین، بالاترین و با ارزش‌ترین درودهایی را که بر هر یک از انبیا و برگزیده‌هایش فرستاده است، بر تو ای رسول خدا بفرستد. شهادت می‌دهم که تو رسالت را ابلاغ و امت را نصیحت و تا هنگام مرگ خدایت را بندگی کردی و تو چنان هستی که خدا در قرآن ترا ستوده است، آنجا که فرماید: آمد به سوی شما از خودتان پیامبری که رنجتان بر او گران است و به شما سخت دلبسته است و با مؤمنان رئوف و مهربان است.<sup>۲</sup> پس ای رسول خدا، درود خدا و فرشتگانش و تمام آفریده‌هایش در آسمانها و زمین بر تو باد.

### زیارت سوم

این زیارت را بزرگان همه مذاهب چهارگانه قبول دارند.<sup>۳</sup>

ای پیامبر خدا، درود و رحمت خدا بر تو باد. شهادت می‌دهم که تو رسول خدایی؛

۱. وی عبدالملک بن حبیب قرطبی، امام جلیل و مورد اعتماد و صاحب کتاب الواضحة است.

۲. توبة ۱۲۸/۹.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه: ۵۹۱/۱.

رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی و در راه خدا کوشیدی تا خدا روح ستوده‌ات را قبض فرمود. پس خدا از کوچک و بزرگ ما به تو بهترین پاداش را عنایت فرماید و بر تو برترین، پاک‌ترین، با ارزش‌ترین و کامل‌ترین درودها را بفرستد. خدایا پیامبران را در قیامت نزدیک‌ترین پیامبران نسبت به خودت قرار ده، و از جام او به ما بنوشان و از شفاعتش روزیمان فرما و ما را از همراهانش قرار ده. خدایا این را آخرین زیارتان قرار مده و دوباره روزی فرما که به زیارتش نایل آیم که تو پروردگار با شکوه و ارجمندی.

### زیارت چهارم

این زیارت را غزالی نقل کرده است:

درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای امین خدا، درود بر تو ای حبیب خدا، درود بر تو ای برگزیده خدا، درود بر تو ای بهترین آفریده خدا، درود بر تو ای احمد، درود بر تو ای محمد، درود بر تو ای ابوالقاسم، درود بر تو ای محو کننده آثار شرک و جهالت، درود بر تو ای عقاب کننده، درود بر تو ای جمع کننده، درود بر تو ای بشارت دهنده، درود بر تو ای ترساننده، درود بر تو ای پاکیزه، درود بر تو ای پاک، درود بر تو ای برترین فرزند آدم، درود بر تو ای سرور پیامبران، درود بر تو ای انبیا، درود بر تو ای رسول آفریدگار جهان، درود بر تو ای پیشوای خوبی، درود بر تو ای فتح کننده نیکی، درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای هادی امت، درود بر تو ای رهبر مسلمانان جهان، درود بر تو و بر خاندان تو که خدا پلیدی و ناپاکی را از آنان دور فرمود، درود بر تو و بر یاران پاکیزه و همسران پاکت که مادران مؤمنانند. خدا برترین پاداشی که به پیامبری از ناحیه پیروانش عنایت کرده است، از ناحیه ما به تو عنایت فرماید. و درود بر تو هرگاه که یاد آوران ترا یاد کنند و غافلان از تو غافل مانند، و خدا بر تو در میان اولین و آخرین، بهترین، کامل‌ترین، برترین، مهم‌ترین، پاک‌ترین و پاکیزه‌ترین درودهایی که بر هر کدام از آفریده‌هایش فرستاده، بفرستد، چنانکه به وسیله تو از

گمراهی نجاتمان داده و بینایی مان بخشیده و هدایتمان کرده است. شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتای بی‌همتا نیست، و شهادت می‌دهم که تو بنده و رسول و امین و برگزیده کاینات هستی، و گواهی می‌دهم که رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی، با دشمنان به مبارزه برخاستی، امت را هدایت فرمودی و خدایت را تا هنگام مرگ بندگی کردی. پس درود خدا بر تو و اهل بیت پاکت باد.

### زیارت پنجم

این زیارت را قسطلانی روایت کرده است:

درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای حبیب خدا، درود بر تو ای برگزیده خدا، درود بر تو ای برترین آفریدگان، درود بر تو ای سرور پیامبران و خاتم انبیا، درود بر تو ای رهبر مسلمانان جهان، درود بر تو و بر اهل بیت پاک و پاکیزه‌ات، درود بر تو و بر همسران پاکت که مادران مؤمنانند، درود بر تو و بر همه یاران، درود بر تو و بر سایر انبیا و همه بندگان شایسته خدا. خداوند بهترین پاداشی که به پیامبری از ناحیه امتش عنایت فرموده، از جانب ما به تو عنایت فرماید. درود بر تو هرگاه که یاد آوران ترا یاد کنند و غافلان از تو غفلت ورزند. شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، و گواهی می‌دهم که تو بنده و رسول و امین او و برگزیده کاینات هستی، و گواهی می‌دهم که تو رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی و در راه خدا به طرزی شایسته جهاد نمودی.

او گفته است: کسی که وقتش تنگ است و نمی‌تواند همه این دعا را بخواند، هر مقداری که می‌تواند، بخواند.

### زیارت ششم

این زیارت را باجوری روایت کرده و گفته است: بدون آنکه صدا را بلند کنند، این چنین به رسول خدا درود فرستند:



درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای حبیب خدا، گواهی می‌دهم که تو حقاً رسول خدایی، رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی، اندوه را از آنان دور ساختی، تاریکی را از بین بردی، به حکمت سخن گفتی و در راه خدا بخوبی جهاد کردی. خدا به تو از ناحیه ما بهترین پاداشها را عنایت فرماید.

### زیارت هفتم

این زیارت را شرنبلالی حنفی در المراقی آورده است:

درود بر تو ای سرورم، ای رسول خدا، درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای حبیب خدا، درود بر تو ای پیامبر رحمت، درود بر تو ای شفیع امت، درود بر تو ای سرور انبیا، درود بر تو ای خاتم پیامبران، درود بر تو ای گلیم به خود پیچیده، درود بر تو ای به جامه در خفته، درود بر تو و بر نیاکان پاکیزه و اهل بیت پاکت که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و پاکشان ساخته است. خداوند به تو از ناحیه ما برترین پاداشی که به پیامبری از ناحیه امتش عنایت فرموده است، عنایت فرماید. گواهی می‌دهم که تو رسول خدایی، رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی، دلیل آشکار آوردی، و در راه خدا نیک مبارزه کردی و دین را به پا داشتی تا عمرت به آخر رسید. درود خدا بر تو و بر شریف‌ترین مکانی که با حلول جسمت شرافت یافته است، درودی دائمی از ناحیه آفریدگار جهان. ای رسول خدا، ما مهمان تو و زوار حرم تو هستیم، با قرار گرفتن در برابرت شرافت پیدا کردیم، از مکان‌های دور با پیمودن کوه و دشت و پستی و بلندی برای نیل به شفاعت و دیدن افتخارات و پیمان‌های خاطره انگیزت و قیام به انجام بعضی از حقوق و شفیع قرار دادنت نزد پروردگاران، به قصد زیارت پیش تو آمده‌ایم، زیرا گناهان کمر ما را شکسته و سنگین بار خطاها دوشهامان را آزرده کرده است، در حالی که تو شفיעی هستی که شفاعت بزرگ و مقام پسندیده و منزلت رفیع، به تو وعده داده شده و خداوند متعال فرموده است: اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب مغفرت می‌کردند و پیامبر هم برایشان طلب آمرزش می‌فرمود، هر آینه

خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.<sup>۱</sup> ما اینک پیش تو آمده‌ایم، در حالی که بر خود ستم کرده‌ایم و خواستار بخشش گناهانمان هستیم؛ برای ما پیش خدایت شفاعت کن و از او در خواست نما که ما را بر سنت تو بمیراند و در زمهرات محشور کند و بر حوضت وارد نماید و از جام تو بنوشاند، بدون خواری و ندامت. شفاعت، شفاعت، شفاعت ای رسول خدا. پروردگارا ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما سبقت گرفته‌اند، بیامرز و کینه و کدورتی نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، در دل‌های ما قرار مده. خدایا توبس مشفق و مهربان هستی.<sup>۲</sup>

### زیارت هشتم

این زیارت را شیخ زاده در مجمع الانهر آورده است:

درود و رحمت و برکات خدا بر تو، درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای بهترین خلق خدا، درود بر تو ای سرور فرزندان آدم. من گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتای بی‌شریک نیست، و گواهی می‌دهم که تو بنده و رسول و امین خدایی. گواهی می‌دهم که رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت و اندوه‌ها را رفع کردی. خدا بهترین پاداشی که به پیامبری از ناحیه امتش عنایت فرموده است، از ناحیه ما به تو عنایت فرماید. خدایا به سرور ما و پیامبرت محمد، منزلت والا و فضیلت شایسته و درجه عالی و بلند عنایت فرما، و برانگیز او را در مقام پسندیده‌ای برانگیز که به او وعده داده‌ای، و به او در پیشگاهت منزل مبارکی لطف فرما. ای خدای بخشایشگر بزرگ، تو پاک و منزّهی. آنگاه حاجتش را از خدا بخواهد و بهترین حاجت‌ها نیکی پایان کار و طلب آمرزش است، سپس بگوید:

درود بر تو ای رسول خدا، از تو شفاعت بزرگ را خواهیم، به وسیله تو از خدا می‌خواهم که مسلمان و بر دین و سنت تو بمیرم و در زمره بندگان شایسته خدا محشور گردم. آنگاه بر شیخین درود بفرستد.

## زيارت نهم

اين زيارت را فاكهه آورده است:

دروود بر تو ای پیامبر کریم (سه مرتبه)، درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای برگزیده خدا، درود بر تو ای حبيب خدا، درود بر تو ای سرور پیامبران، درود بر تو ای خاتم پیامبران، درود بر تو ای بهترین آفریدگان، درود بر تو ای پیشوای پرهیزگاران، درود بر تو ای رهبر مسلمانان، درود بر تو ای رحمت عالمیان، درود بر تو ای منت خدا بر مؤمنان، درود بر تو ای شفیع گناهکاران، درود بر تو ای هدایت کننده به راه راست، درود بر تو ای کسی که خدا در حقش فرموده است: ترا خوبی بزرگ و والاست<sup>۱</sup> و بر مؤمنان رثوف و مهربانی.<sup>۲</sup> درود و رحمت و برکات خدا بر تو و بر همه پیامبران و بر اهل بیت و همسران و همه یاران و نیز بر بندگان شایسته خدا باد. خدا به محمد چنانکه او شایستگی دارد، پاداش دهد. خداوند از ناحیه ما به تو ای رسول خدا، بهترین پاداشی را که به پیغمبری از ناحیه امتش عنایت فرموده است، عنایت فرماید. درود بر تو هرگاه که یادآوران ترا یاد کنند و غافلان از تو غفلت نمایند. خدا بهترین و کامل ترین درودی را که بر کسی از آفریده هایش فرستاده است، بر تو بفرستد.

شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتای بی شریک نیست، و گواهی می دهم که تو بنده و پیامبر و برگزیده خدا از میان آفریدگانی، زیرا تو رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی و در راه خدا به طرزی شایسته و طبق دستور قرآن جهاد کردی. خدایا به او منزلت رفیع و فضیلت شایسته عنایت کن و او را در مقام پسندیده ای برانگیز که بدو وعده فرموده ای. خدایا بر محمد، بنده و پیامبر و رسول امی ات، و بر خاندان و همسران و فرزندان درود بفرست، چنانکه بر ابراهیم و دودمان ابراهیم درود فرستادی، و به محمد و آل محمد و همسران و فرزندان برکت عنایت فرما، چنانکه به ابراهیم و دودمان ابراهیم در جهان برکت دادی که تو ستوده و بزرگی. خدایا به آنچه که نازل فرمودی، ایمان داریم و از پیامبرت پیروی کردیم، ما را در زمره شاهدان بنویس.

سپاس خدای را که چشمم را با دیدنت ای رسول خدا، روشن فرمود و در روضه و پیشگاه مبارکت ای حبيب خدا، بار داد.

اگر زائر نمی‌تواند همه این دعا را بخواند، آن مقدار که مقدور است، بخواند.

## دعای بالای سر پیامبر اکرم

### دعای اول

۲۳- زائر باید بالای سر مبارکش بایستد و بگوید: خدایا تو گفتی و گفته‌ات درست است: اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر نیز برایشان طلب مغفرت می‌نمود، هرآینه خدای را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.<sup>۱</sup> اینک گفتارت را شنیده و نزد تو آمده‌ایم، فرمانت را اطاعت کرده‌ایم و از پیامبرت درخواست شفاعت داریم: پروردگارا ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفته‌اند، پیامرز و کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، در دل‌های ما قرار مده. خدایا تو ثروف و مهربانی.<sup>۲</sup> پروردگارا به ما در دنیا و آخرت خیری عنایت فرما و از عذاب آتش بازمان دار.<sup>۳</sup> پروردگار ما، آن خدای پیروزمند، از چیزهایی که توصیف می‌کنند، منزّه است. درود بر پیامبران، و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.<sup>۴</sup> آنچه از دعا را که به یاد دارد و شرنبلالی حنفی در *مراقی الفلاح* و دیگران در آثار خود آورده‌اند، بخواند.

### دعای دوم

این دعا را غزالی چنین آورده است: زائر باید بالای سر مبارک، رو به قبله بین قبر و ستون بایستد و سپاس خدای به جا آرد و درود بر پیامبر اکرم بفرستد، آنگاه بگوید: خدایا تو گفتی و سخنت حق است: اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، نزد تو

۱. حشر ۵۹/۱۰.

۲. نساء ۴/۶۴.

۳. صافات ۳۷/۱۸۰ - ۱۸۲.

۴. بقره ۲/۲۰۱.

می آمدند و طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برایشان طلب مغفرت می نمود، خدای را توبه پذیر و مهربان می یافتند.<sup>۱</sup> خدایا گفتارت را شنیدیم و فرمانت را اطاعت نمودیم و خدمت پیامبرت رسیدیم و به وسیله او آمرزش گناهانمان را خواهانیم، گناهایی که کمرهامان را خم کرده است. از لغزش هامان پشیمانیم و به خطاها و تقصیرهامان معترفیم، پس خدایا توبه ما را بپذیر و شفاعت پیامبرت را در حقمان قبول فرما و مقامان را به خاطر مقامی که او در نزد تو دارد و حقی که او را بر تست، رفیع گردان. خدایا مهاجران و انصار را ببخشای و ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفته اند، پیامرز. خدایا این را آخرین زیارت قبر پیامبرت و حرمت قرار مده، ای مهربان ترین مهربانان.

سپس وارد روضه مبارکه شود و دو رکعت نماز بخواند و هر چه دلش می خواهد دعا بخواند، زیرا خود او فرموده است: ما بین قبر و منبرم، باغی از باغ های بهشت است و منبرم روی حوض من قرار دارد.

عدوی حمزاوی گفته است: نیکوترین چیز در این موقف شریف، بعد از تجدید توبه و خواندن آیه شریفه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً<sup>۲</sup>، گفتن این عبارات است: ای رسول خدا، ما بر تو وارد شده ایم و زائر تو هستیم، به خاطر ادای حقت و تبرک به زیارتت و استشفاع به تو از گناهایی که کمرهامان را شکسته و دلهامان را تاریک کرده است، نزد تو آمده ایم.<sup>۳</sup>

شیخ علی قاری حنفی در شرح الشمایل اضافه کرده است: ما شفیع غیر از تو که به او امیدوار باشیم، نداریم، و چشم امید جز به در تو ندوخته ایم، پس ای شفیع گناهکاران، برای ما طلب آمرزش کن و شفیع ما در نزد خدایت باش و از او بخواه که ما را از بندگان شایسته اش قرار دهد.

— ای بهترین کسی که در زمین همواری دفن شده و من او را بزرگ می شمارم، و از پاکی او

۲. نساء ۶۴/۴. ترجمه آن پیش از این ذکر شده است.

۱. نساء ۶۴/۴.

۳. کنزالمطالب ۲۱۶.

زمین‌های هموار و ناهموار اطرافش پاک گشتند.

– جانم فدای قبری که تو در آن آرمیده‌ای، قبری که در آن عفاف و جود و کرم قرار دارد. این اشعار مأخوذ از حکایتی است که محمد بن حرب هلالی آن را از اعرابی‌ای حکایت کرده که او به زیارت قبر رسول خدا آمد و او را زیارت کرد، آنگاه نظیر عبارات فوق شعری سرود که آن را ابن نجار و ابن عساکر و ابن جوزی آورده‌اند و قسطلانی در *المواهب*، و سبکی در *شفاء السقام*، و خالدی در *صلح الاخوان*<sup>۱</sup> نقل کرده‌اند و این داستان را علما تلقی به قبول کرده و ائمه مذاهب اربعه آن را در مناسکشان آورده و نیکویش شمرده‌اند، و جمعی اشعار ابوالطیب احمد بن عبدالعزیز مقدسی را که این ابیات را تضمین کرده، نقل نموده‌اند که گفت:

– می‌گویم در حالی که اشک از چشمم سرازیر است، هنگامی که دیدم جدار قبرش بوسیده و لمس می‌شود.

– مردم در حال گریه یا سکوت از روی احترام و یا خواندن دعا آن را احاطه کرده‌اند.

– آتشی که در دلم افتاده بود و می‌رفت که تمام هستی‌ام را بسوزاند، اختیار از کفم ریود و ندا در دادم:

– ای بهترین کسی که در برترین سرزمینها دفن شده‌ای.

– در آن خورشید پرهیزگاری و دین غروب کرد، بعد از آنکه نورش تاریکی‌ها را از بین برد و روشن نمود.

– حاشا که چهره‌ات بوسیده گردد، و حال آنکه از نورش مردم شرق و غرب هدایت یافتند.

– اگر چه دست‌ها خاک ترا لمس می‌کنند، اما تو در آسمان‌های رفیع نشانه‌ای آشکاری.

– خدایت را ملاقات کردی، در حالی که شمشیر اسلام برنده بود و دریای کفر طوفانی.

– پس در آن به مقام پیامبران مرسل نایل شدی و اسلام عزیز شد و بر همه ادیان پیروز گردید.

– اگر ما آن را قبر می‌بینیم، باطنش باغی از باغستان‌های بهشت است که لبخند می‌زند.

– فرشتگان هر روز از هر طرف آن را احاطه کرده و دورش طواف می‌کنند.

– اگر در زمان حیاتش او را می‌دیدم، به او می‌گفتم: راه نرو و قدم جز بر چهره‌ام مگذار.

### درود فرستادن بر پیامبر پاک

۲۴- بخاری به اسنادش آورده است که پیامبر فرمود: کسی که در برابر قبرم بر من درود بفرستد، خداوند فرشته‌ای را مأمور می‌کند که آن را به من برساند، سپس کار دنیا و آخرتش را کفایت خواهد کرد و من شفیع و یا شاهدش در قیامت خواهم بود.<sup>۱</sup>

مجد گفته است: زائر با بهترین انواع درود و کامل‌ترین کیفیات زیارت نماید و اختلاف در آن مشهور است و آنچه که من اختیار کرده‌ام این است:

خدایا بر سرور ما محمد و خانواده‌اش و یارانش و همسرانش درود بفرست، درودی به عدد آنچه که آفریده‌ای و می‌آفرینی، و هم وزن آنچه که خلق نموده‌ای و خلق می‌کنی، و هم پیمانۀ آنچه که آفریده‌ای و از این پس خواهی آفرید، و به وسعت آسمان‌ها و زمینت و نظایر آنها و حتّی بیشتر، و نیز به عدد آفریدگانت و هم وزن عرشت و منتهای رحمتت و مرکّب کلماتت و میزان خرسندی‌ات، تا آنکه راضی شوی، و به مقدار آنچه که در گذشته ترا یاد کرده‌اند و در آینده نیز یاد خواهند نمود در هر سال و ماه و هفته و روز و شب و ساعت و با هر نسیم و نفس و لحظه و چشم بر هم زدن، از ابد تا ابد، ابد دنیا و ابد آخرت و بیشتر از اینها که اولش قطع نشود و آخرش پایان نپذیرد.

این را یک مرتبه یا سه مرتبه بخواند، آنگاه بگوید: خدایا بر سرور ما محمد و بر خاندان او درود بفرست.

از ابن ابی فدیك<sup>۱</sup> روایت<sup>۲</sup> شده که گفت: از یکی از کسانی که در کشان کرده‌ام، شنیدم که می‌گفت: به ما رسیده است: کسی که نزد قبر رسول خدا قرار گرفت و گفت: خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود و تحیت بفرستید.<sup>۳</sup> خدا بر محمد درود و رحمت فرستد. در روایت دیگر آمده است: ای محمد، خدا بر تو درود فرستد. هر که این را هفتاد مرتبه بگوید، فرشته‌ای او را ندا دهد: ای فلانی، خدا بر تو درود می‌فرستد. امروز هیچ حاجتی از تو ساقط نخواهد شد.

سمهودی گفته است: بعضی گفته‌اند بهتر این است که بگوید: ای رسول خدا، خدا بر تو درود و رحمت فرستد. اگر چه در روایت محمد آمده، اما از لحاظ ادب رسول خدا گفته است، زیرا از خصایص آن حضرت این است که به اسم خوانده نشود، بلکه گفته شود: ای رسول خدا، یا ای پیامبر خدا و امثال آن، و آنچه که ظاهر است، این است که این مطلب در صورتی است که ندا مقرون به درود و رحمت نباشد.

### توسل و استشفاع به قبر شریف

۲۵- آنگاه زائر بر می‌گردد سر جای اول، برابر روی رسول خدا، و از او درباره خودش توسل بجوید و او را نزد خدا شفیع قرار دهد و بسیار استغفار و تضرع کند، بعد از گفتن این عبارات: ای بهترین پیامبران، خدا بر تو کتابی صادق فرستاده و در آن گفته است: اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، پیش تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و رسول خدا نیز برایشان طلب مغفرت می‌نمود، هر آینه خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. من پیش تو آمده‌ام، در حالی که از گناهانم طلب آمرزش می‌کنم و ترا پیش خدایم شفیع قرار می‌دهم. بعد بگوید:

۱. وی محمد بن اسماعیل بن مسلم بن فدیك (م ۲۰۰)، امام مورد اعتمادی است که صاحبان صحاح ششگانه از او روایت کرده‌اند.

۲. بیهقی، قاضی عیاض در الشفاء، سبکی در شفاء السقام، عبدی در المدخل و دیگران آن را نقل کرده‌اند.

۳. احزاب ۳۳/۵۶.



ما بر تو وارد شده ایم و زوار تو هستیم، برای ادای حقت و تبرک به زیارتت و استشفاع به تو نزد خدایت خدمت تو آمده ایم، چون خطاها بر دوش ما سنگینی می کند و تو شفاعت کننده ای هستی که شفاعت بزرگ و مقام پسندیده به تو وعده داده شده است. ما در حالی که بر خود ستم کرده ایم، نزد تو آمده ایم و از گناهانمان طلب مغفرت می کنیم و از تو می خواهیم که از خدا برایمان طلب آمرزش کنی. تو پیامبر و شفیع مایی، پس برای ما نزد خدایت شفاعت کن و از او بخواه که ما را بر سنت و محبتت بمیراند و در زمهرات محشور فرماید و وارد حوضت کند، در حالی که خوار و پشیمان باشیم.

قسطلانی در *المواهب اللدنیة* گفته است: شایسته است که زائر بسیار دعا و تضرع و استغاثه و طلب شفاعت کند و به پیامبر اکرم توسل جوید و در مقابل، لازم است کسی که از او طلب شفاعت شده، نیز در پیشگاه خدا از او شفاعت نماید.

همو گفته است: استغاثه، طلب یاری کردن است و کسی که یاری می جوید، از فریادرس می خواهد که به او کمک نماید، پس فرق نمی کند با لفظ استغاثه یا توسل یا تشفع یا توجه باشد، زیرا همه آنها در خواست از صاحب جاه و مقامی است برای حصول مقصدی، و واسطه قرار دادن پیامبر صاحب جاه است پیش خدای رب العالمین. هر کدام از استغاثه و توسل و تشفع و توجه به پیامبر اکرم، چنانکه در *تحقیق النصره* و *مصباح الظلام* آمده است، در هر حالی، چه قبل از خلقت او و چه بعد از آن، در دوران حیاتش در دنیا و بعد از مرگش در برزخ و پس از برانگیخته شدن در عرصات قیامت امکان وقوع دارد. آنگاه آنها را در مراحل یاد شده تفصیل داده است.

زرقانی گفته است: علامه خلیل در *منسک* مثل همین مطلب را آورده و افزوده است: زائر باید به او توسل بجوید و از خدا بخواهد که به آبروی محمد خواسته اش را برآورد، زیرا بدو گناهان کوهوار و معاصی گرانبار آمرزیده می شود و برکت بزرگی شفاعتش در نزد خدا چنان است که هیچ گناهی با آن برابری نمی کند، و کسی که خلاف این عقیده را داشته باشد، محرومی است که خدا بصیرتش را برده و دلش را گمراه کرده است. آیا او

كلام الهی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله<sup>۱</sup> را نشنیده است؟ زرقانی گوید: شاید مرادش طعنه به ابن تیمیه باشد.<sup>۲</sup>

در این باره عده زیادی از ناقلان حدیث و بزرگان اهل سنت به طور وسیع و همه جانبه بحث کرده و گفته‌اند: توسل به پیامبر در هر حال، چه قبل از خلقتش و چه بعد از آن، در مدت حیاتش در دنیا و بعد از مرگش در عالم برزخ و پس از برانگیخته شدن در عرصات قیامت و بهشت جایز است، و آن را به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

- ۱- طلب حاجت از خدا به وسیله او یا به آبرویش یا به خاطر برکتش. البته، گفته‌اند که توسل به این معنی در همه حالات یاد شده جایز است.
- ۲- توسل به او به معنی طلب دعا از او که گفته‌اند این نیز در همه حالات یاد شده جایز است.

۳- حاجت را از خود پیامبر اکرم خواستن، به این معنی که او قادر است از خدا بخواهد و شفاعت کند و خواسته‌اش برآورده شود که از نظر معنی برگشت به قول دوم خواهد کرد. نهایت آنکه عبارات متفاوت است و از این قسم شمرده‌اند این عبارت را: از تو می‌خواهم که همنشین تو در بهشت باشم، و گفته عثمان بن ابی العاص را که گفت: از کندذهنی‌ام در حفظ قرآن، نزد رسول خدا شکایت کردم، فرمود: نزدیک بیا عثمان، نزدیک رفتم و دست مبارک را روی سینه‌ام نهاد و گفت: ای شیطان، از سینه‌اش خارج شو؛ بعد از این هر چه را شنیدم، در حافظه‌ام ماند.

سبکی در *شفاء السقام* گفته است: آثار در این مورد نیز زیاد است، تا آنجا که می‌گوید: در نامیدن آن به توسل یا تشفع یا استغاثه یا تجوّه یا توجه مانعی نیست، زیرا همه آنها به یک معنی است.

نمی‌توانیم همه آنچه را که در مورد توسل به پیامبر اکرم، از گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه در مناسک و غیر آن آمده و ما از آنها آگاهی یافته‌ایم، برای خواننده محترم نقل کنیم، زیرا خود نیازمند تألیف کتاب جداگانه‌ای است و عده زیادی در آن باره به طور

تفصیل بحث کرده اند که نمی شود آنها را نادیده گرفت و از آن گروهند:

- ۱- حافظ ابن جوزی (م ۵۹۷) در کتاب *الوفاء فی فضائل المصطفی* که در آن دو باب در این باره قرار داده است: باب توسل به رسول اکرم، و باب طلب شفا از قبرش.
- ۲- شمس الدین ابو عبدالله محمد بن نعمان مالکی (م ۶۷۳) در کتابش *مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام*.

خالدی در *صلح الاخوان* گفته است: آن کتاب نفیسی است و در حدود بیست باب دارد و سید نورالدین سمهودی در *وفاء الوفاء*، جزء دوم، باب توسل به پیامبر پاک، از آن زیاد نقل می کند.

۳- ابن داود مالکی شاذلی در کتاب *خود البیان و الاختصار* مقدار زیادی از شدایدی را که برای علما و صلحا پیش آمده و به رسول خدا متوسل شده اند و گرفتاریشان رفع گردیده، آورده است.

۴- تقی الدین سبکی (م ۷۵۶) در *شفاء السقام* ۱۲۰ - ۱۳۳.

۵- سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) در *وفاء الوفاء*: ۴۱۹/۲ - ۴۳۱.

۶- حافظ ابو العباس قسطلانی (م ۹۲۳) در *المواهب اللدنیة*.

۷- ابو عبدالله زرقانی مصری مالکی (م ۱۱۲۲) در *شرح المواهب*: ۳۱۷/۸.

۸- خالدی بغدادی (م ۱۲۹۹) در *صلح الاخوان*، و آن بهترین کتابی است که در این مورد نوشته و مسائلس را در هفتاد صفحه آورده است و در پاسخ سید محمود آلوسی پیرامون توسل به پیامبر اکرم کتابی نوشته که در سال ۱۳۰۶ در چاپخانه نخبه الاخبار در بیست صفحه چاپ شده است.

۹- عدوی حمزوی (م ۱۳۰۳) در *کنز المطالب* ۱۹۸.

۱۰- العزّامی شافعی قضاعی در *فرقان القرآن* که با کتاب *الاسماء و الصفات* بیهقی در ۱۴۰ صفحه چاپ شده است. این کتاب بسیار ارزنده است و حق مطلب را نیک ادا کرده است.

آنان که ایشان می خوانندشان، خود به سوی پروردگارشان نزدیک می جویند.<sup>۱</sup>

### تبرک به قبر شریف

۲۶- از هیچ کدام از بزرگان مذاهب چهارگانه که آرائشان را ارزشی است، در این مورد قول به تحریم نیافتیم، و آنان هم که از آن نهی کرده اند، آن را نهی تنزیهی می دانند، نه تحریمی و دلیل کراهت را این می دانند که نزدیک شدن به قبر شریف مخالف حسن ادب است و می پندارند که دور ماندن از آن، شایسته تر و به ادب نزدیک تر است، در صورتی که از شأن فقیه آگاه، این نیست که با این نوع اعتبارات بی اساس که بر حسب انظار فرق می کند، در دین خدا فتوا بدهد.

آری، در اینجا افرادی<sup>۲</sup> که از جاده حق منحرف شده و از جمهور مسلمانان کنار گرفته و رأی نادرست جدیدی ابداع نموده اند، بدون دلیل حکم به حرمت کرده اند. ما اینک چیزی را که خواننده محترم را به حقیقت آگاه سازد و رأی صواب را به او نشان دهد و جاده مستقیم را به او بنمایاند، برایش نقل می کنیم:

۱- حافظ ابن عساکر در *التحفة* از طریق طاهر بن یحیی حسینی آورده است که پدرم از جدم، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی، رضی الله عنه، برآیم نقل کرده است: وقتی که رسول خدا را دفن کردند، فاطمه، رضی الله عنها، کنار قبر ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و روی چشمش گذاشت و گریه کنان این شعر را می خواند:

— چه باک آن کس را که خاک محمد را بویده، هرگز مشک و غالیه ها را نبوید؟

— مصیبت هایی بر من وارد شده که اگر بر روزها وارد می شد، مبدل به شب تار می گردید.<sup>۳</sup>

۱. اسراء ۱۷/۵۷. ۲. آنان ابن تیمیه و هم مذهبانش هستند.

۳. ابن جوزی در *الوفاء*، و ابن سید الناس در *السیرة النبویة*: ۲/۳۴۰، و قسطلانی در *المواهب* به طور اختصار، و قاری در *شرح الشمایل*: ۲/۲۱۰، و شیرازی در *الاتحاف* ۹، و سمهودی در *وفاء الوفاء*: ۲/۴۴۴، و خالدی در *صلح الاخوان* ۵۷، و حمزوی در *مشارق الانوار* ۶۳، و سید احمد زینی دحلان در *السیرة النبویة*: ۳/۳۹۱، و عمر رضا کحاله در *اعلام النساء*: ۳/۱۲۰۵ این جریان را نقل کرده اند و ابن

۲- ابو الدرداء گفته است: بلال مؤذن پیامبر اکرم، رسول خدا را در خواب دید که به او فرمود: این چه جفایی است ای بلال؟ آیا وقت آن نرسیده است که ما را زیارت کنی؟ او با اندوه بیدار شد و با ترس سوار مرکوبش گردید و به سوی مدینه حرکت نمود. وقتی که کنار قبر رسول خدا قرار گرفت، شروع به گریه کرد و صورتش را بر آن می مالید. در این هنگام حسن و حسین آمدند و بلال آن دو را بغل کرد و بوسید.

حافظ ابن عساکر این روایت را در دو موضع: در شرح حال ابراهیم بن محمد انصاری و در شرح حال بلال آورده است، منتها تهذیب کننده کتاب، در موضع اول اسناد را حذف کرده و متن را باقی گذاشته است و در موضع دوم به طور کلی آن را حذف کرده و با این عملش هم به حدیث و هم به کتاب جفا نموده است.<sup>۱</sup>

حافظ ابو محمد عبدالغنی مقدسی در الکمال در شرح حال بلال، و ابوالحجاج مزنی در التهذیب، و سبکی در شفاء السقام آن را روایت کرده اند و سبکی گفته است: این مطلب به اسناد نیکو برای ما نقل شده و حاجتی به توجه به دو سندی که ابن عساکر حدیث را بدان وسیله برای ما نقل کرده است، نداریم، اگر چه رجال آن دو نیز معروف و مشهورند.<sup>۲</sup> این خبر را ابن اثیر آورده<sup>۳</sup> و سمهودی ذکر کرده و گفته است: سندش نیکوست.<sup>۴</sup> قسطلانی در المواهب اللدنیة و خالدی<sup>۵</sup> و حمزروی<sup>۶</sup> نیز آن را نقل کرده اند.

۳- علی رضی الله عنه فرموده است: پس از سه روز از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله اعرابی ای بر ما وارد شد و خود را بر قبر رسول خدا افکند و خاک بر سر خود می ریخت و می گفت: ای رسول خدا، گفتمی و گفتارت را شنیدیم، از خدا حقایق را گرفتی و ما هم از شما گرفتیم و از آنچه که بر تو نازل شده، این آیه است: اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، نزد تو

→ حجر در الفتاوی الفقیهية: ۱۸/۲، و خطیب شریینی در السراج المنیر: ۳۴۹/۱، و قسطلانی در ارشاد الساری: ۳۹۰/۲ آن دو بیت شعر را از فاطمه رضی الله عنها می دانند.

۱. تاریخ الشام: ۲۵۶/۲؛ شفاء السقام ۳۹، ۴۰.

۲. شفاء السقام ۳۹. ۳. رک: اسد الغابة: ۲۰۸/۱.

۴. وفاء الوفاء: ۴۰۸/۲، ۴۴۳. ۵. رک: صلح الاخوان ۵۷.

۶. رک: مشارق الانوار ۵۷.

می آمدند و طلب آموزش می کردند و پیامبر نیز برایشان طلب مغفرت می نمود، هر آینه خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.<sup>۱</sup> بنابراین، من بر خود ستم کردم و نزد تو آمدم تا برایم طلب آموزش کنی. از میان قبر ندایی بلند شد که گناهت آمرزیده شد.

این حدیث را گروهی نقل کرده اند که از آن جمله اند:

۱-۳. حافظ ابوسعید عبدالکریم سمعانی (م ۵۷۳).

۲-۳. حافظ ابوعبدالله، ابن نعمان مالکی (م ۶۸۳) در مصباح الظلام.

۳-۳. ابوالحسن علی بن ابراهیم بن عبدالله کرخی.

۴-۳. شیخ شعیب حریفیش (م ۸۰۱) در الروض الفایق: ۱۳۷/۲.

۵-۳. سید نورالدین سمهودی (م ۹۱۱) در وفاء الوفاء: ۴۱۲/۲.

۶-۳. ابوالعباس قسطلانی (م ۹۲۲) در المواهب اللدنیة.

۷-۳. شیخ داود الخالدی (م ۱۲۹۹) در صلح الاخوان ۵۴۰.

۸-۳. شیخ حسن حمزوی مالکی (م ۱۳۰۳) در مشارق الانوار ۵۷.

۴- از داود بن ابی صالح روایت شده است که روزی مروان کنار قبر رسول خدا آمد، دید مردی صورتش را روی قبر گذاشته است، مروان گردنش را گرفت و گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ سر برداشت و معلوم شد که او ابویوب انصاری است، در جواب گفت: آری، من پیش سنگ نیامده ام، پیش رسول خدا آمده ام، از رسول خدا شنیدم که می گفت: بر دین گریه نکنید آنگاه که اهلش رهبری آن را بر عهده دارد، آنگاه گریه کنید که نا اهل رهبر دین باشد.

حاکم آن را نقل کرده<sup>۲</sup>، آنگاه او و ذهبی در تلخیص خود آن را صحیح دانسته اند، و ابوالحسین یحیی بن حسن حسینی در اخبار المدینة به اسناد دیگر از مطلب بن عبدالله بن حنطب آن را روایت کرده است.<sup>۳</sup>

سبکی بعد از نقل این داستان گفته است: کسی که این اسناد را صحیح بدانند، مس

کردن جدار قبر را مکروه نخواهد دانست و منظور ما از ذکر آن، عیب گرفتن و مذمت از قطع به کراهت آن است.

سید نورالدین سمهودی آن را از امام حنبلیها نقل کرده و گفته است: آن را با خط حافظ ابو الفتح مراغی مدنی دیدم و حافظ هیشمی نیز آن را از احمد نقل کرده است.<sup>۱</sup> این حدیث، این آگاهی را به ما می‌دهد که منع از توسل به قبور پاک، از بدعتهای امویان و گمراهی‌های آنان از زمان صحابه است و هیچگاه گوش روزگار نشنیده که صحابی‌ای منکر آن باشد، مگر زادهٔ بیت امیه، مروان ستمکار که آن را انکار کرده است. آری، گاو با شاخش از خود حمایت می‌کند، و صیاد در پی پرندۀ «ورشان»، خرماي تازهٔ «مشان» را می‌خورد.<sup>۲</sup>

آری، از روزی که رسول خدا با بیان شخصیت کاذب و ماهیت کثیف عموم بنی امیه، به ویژه مروان، آبرو و حیثیتشان را از بین برد و کاخ پوشالی احترام اجتماعی‌شان را واژگون کرد، آنان دشمنی رسول خدا را در دل گرفتند و در صدد تلافی برآمدند، در صورتی که او از روی هوا و هوس حرفی نمی‌زند و هر چه می‌گوید از روی الهام و وحی الهی است که جبرئیل به او تعلیم داده است: و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، ان هُوَ اِلَّا وَحَىٰ یُوحَىٰ، عَلمه شدید القوی.<sup>۳</sup>

رسول خدا را در نشان دادن چهرهٔ کریه بنی امیه و بویزه بنی مروان، سخن فراوان است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- هنگامی که بنی امیه به چهل نفر برسند، بندگان خدا را برده می‌سازند و مال خدا را بخشش می‌کنند و کتاب خدا را وسیلهٔ سوء استفاده قرار می‌دهند.

۲- هنگامی که فرزندان ابوالعاص به سی نفر برسند، دین خدا را وسیلهٔ سوء استفاده

۱. وفاء الوفاء: ۲/۴۱۰، ۴۴۳؛ مجمع الزوائد: ۲/۴.

۲. علامه امینی در این کتاب این مثل را چنین آورده است: «بعلة الورشان يأكل رطب الوشان»، اما در شرح قاموس و المنجد این طور نقل شده: «بعلة الورشان يأكل رطب المشان» که در هر صورت، منظور این است: «کاری انجام می‌دهد که منظور خلاف ظاهر آن است». (م)

۳. نجم ۳/۵۳-۵.

قرار می دهند و بندگان خدا را برده می سازند و مال خدا را مخصوص خود می گردانند.  
۳- در خواب دیدم که فرزندان حکم بن ابی العاص بر منبرم می جهیدند، همان گونه که میمون ها جست و خیز می کنند. راوی می گوید: بعد از این دیده نشد که رسول خدا در مجمعی بخندد تا آنکه وفات فرمود.

۴- هنگامی که حکم بن ابی العاص از او اذن خواست، فرمود: لعنت خدا بر او و هر که از صلیب خارج می شود، مگر آنها که مؤمنند و اندک شمارند. آنان در دنیا شریف، ولی در آخرت ذلیل و خوارند؛ صاحبان مکر و خدعه اند و از دنیا بهره کافی دارند، ولی از آخرت بی بهره اند.

۵- هنگامی که مروان بن حکم بر او وارد شد، فرمود: او ترسو پسر ترسو و ملعون پسر ملعون است.

۶- از عایشه به طور صحیح آمده است که رسول خدا فرمود: خدا لعنت کند پدر مروان را که مروان در صلب اوست، پس مروان قطعه ای از لعنت خداست.

۷- از عبدالله بن زبیر به طریق صحیح آمده است: رسول خدا حکم و فرزندش را لعنت کرده است.<sup>۱</sup>

با توجه به بیانات فوق بر مروان لازم است که به امت اسلامی نشان دهد که طرفدار جدی توحید است، اما به مقتضای دشمنی و عنادش با رسول خدا، او خود در نظر افکار عمومی ذلیل و کوچک آمد.

چگونه می تواند تصفیه و پاک کند او را پیامبری که گفتارش درباره او و پدر و جد و تبارش آن است که گفته آمد؟ او از همان شجره ملعونه ای است که از ریشه کنده شده و روی زمین قرار ندارد.<sup>۲</sup>

پس برای مسلمان شایسته نیست که دنباله رو این گروه لعنت شده باشد و گفتار آنان

۱. این احادیث را جمعی از محدثان در کتابهایشان به طرق و اسنادشان آورده اند که حاکم آنها را صحیح شمرده و در مستدرک: ۴/۴۷۹ - ۴۸۲ گرد آورده است.

۲. ابراهیم ۲۶/۱۴.



را بگوید و رأی آنان را سرمشق قرار دهد و راه این افراد را که دین خدا را وسیلهٔ سوء استفاده قرار دادند و بندگان خدا را به بردگی گرفتند و کتاب خدا را قابل تغییر و تبدیل دانستند، در پیش گیرد.

۵- ابو خيثمه، زهير بن حرب ثقة و مورد اعتماد (م ۲۳۴) گفته است: مصعب بن عبدالله و اسماعيل بن يعقوب تيمي ما را حديث کردند که ابن المنکدر<sup>۱</sup> با اصحابش در مجلسی نشسته بود که تشنگی شدیدی بر او عارض شد، حرکت کرد و کنار قبر رسول خدا رفت و صورتش را روی قبر نهاد، سپس برگشت و حاضران او را مورد ملامت قرار دادند، در جواب گفت: حالتی به من دست داده بود که احساس خطر می کردم؛ از این رو، به قبر رسول خدا پناه برده طلب شفا نمودم. او گاهی در موضع خاصی از مسجد می آمد و می افتاد و در خاک می غلتید، از او سز این کار را خواستند، گفت: پیامبر را در این موضع به خواب دیدم.<sup>۲</sup>

۶- عز بن جماعه حموی شافعی (م ۸۱۹) در کتاب العلال و السؤالات گفته است: عبدالله بن احمد بن حنبل را از پدرش روایتی است که ابوعلی بن صوف از او نقل کرده که گفت: از پدرم سؤال کردم: مردی منبر رسول خدا را مس می کند و بدان تبرک می جوید و آن را می بوسد و با قبر رسول خدا نیز چنین می کند و از این کار امید ثواب از خدا دارد، آیا این کار درست است؟ پدرم گفت: مانعی ندارد.<sup>۳</sup>

۷- علامه احمد بن محمد مقرئ مالکی (م ۱۰۴۱) در فتح المتعال بصفة النعال - به نقل از ولی الدین عراقی گفته است: حافظ ابوسعید بن علا گوید: در گفتار احمد بن حنبل جزوهٔ قدیمی با خط ابن ناصر<sup>۴</sup> و دیگر حفاظ دیده ام که از امام احمد در مورد بوسیدن قبر و منبر رسول خدا سؤال شد، گفت: مانعی ندارد. او می گوید: گفتار احمد را به

۱. او محمد بن منکدر قرشی تیمی، ابو عبدالله مدنی، یکی از تابعین بزرگ است که در سال ۱۳۰ هجری وفات کرده است.  
۲. وفاء الوفاء: ۴۴۴/۲.

۳. همان: ۴۴۳/۲.

۴. او حافظ محمد بن ناصر، ابوالفضل بغدادی است که در سال ۵۵۰ هجری وفات کرده است. ابن جوزی در المنتظم: ۱۶۳/۱۰ گفته است: او حافظ درست و مورد اعتماد است و هیچ عیبی در او نیست.

ابن تیمیه نشان دادیم، بسیار تعجب کرد و گفت: تعجب می‌کنم، احمد در نزد من مرد بزرگی است، اما نمی‌دانم این گفتار اوست یا معنی گفتار اوست؟  
 همو گوید: چه تعجبی در این گفتار است، در صورتی که از احمد برای ما نقل شده است که جامه شافعی را شسته و آبش را خورده است.<sup>۱</sup>  
 وقتی که او به اهل علم تا این اندازه احترام کند، پس معلوم است که نسبت به صحابه و آثار انبیاء علیهم‌السلام چگونه احترام خواهد نمود؟ و چه نیکو سروده است مجنون لیلی:  
 - از دیار لیلی می‌گذرم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم.  
 - علاقه به دیار لیلی دلم را تسخیر نکرده، آن کسی که در آن سکونت دارد، مرا مفتون خود ساخته است.

۸- خطیب ابن حمله نقل کرده است که عبدالله بن عمر، رضی الله عنهما، دست راستش را روی قبر شریف می‌گذاشت<sup>۲</sup> و بلال نیز رویش را روی آن می‌نهاد. در کتاب *العلل والسؤالات* از عبدالله بن امام احمد دیدم که پس از روایتی که قبلاً از ابن جماعه نقل شد، آورده است: شکی نیست که محبت زیاد ایجاب می‌کند که در آن اذنی باشد، و مقصود از آن احترام و تعظیم است و مردم از لحاظ مراتب در این باره با هم مختلفند، چنانکه در زمان حیات پیامبر در این باره مختلف بودند؛ بعضی هنگامی که او را می‌دیدند، بدون اختیار به سویش می‌شتافتند و برخی دیگر لحظاتی درنگ می‌کردند، آنگاه شرفیاب می‌شدند و هر کدام در جایش درست است.<sup>۳</sup>

۹- شیخ مشایخ شافعی‌ها، شافعی کوچک محمد بن احمد رملی (م ۱۰۰۴) در شرح *المنهاج* گفته است: مکروه است که روی قبر سایبان قرار داده شود و تابوتی که روی قبر قرار دارد، بوسیده و یا لمس شود، و بوسیدن اعتاب مقدسه، هنگام دخول برای زیارت اولیا نیز مکروه است. البته، اگر قصد تبرک داشته باشند کراهت ندارد، چنانکه مرحوم

۱. مناقب احمد ۴۵۵؛ *البدایة والنهایة*: ۳۳۱/۱۰.

۲. در *الشفاء* قاضی آمده است: دیده شده که ابن عمر دستش را جای نشمینگاه رسول خدا روی منبر

گذاشته و آن را به صورتش مالیده است. ۳. *وفاء الوفاء*، سمهودی: ۴۴۴/۲.

پدرم به آن فتوا داده است. همچنین تصریح کرده‌اند<sup>۱</sup> که هر گاه از دست زدن به حجر الاسود عاجز باشند، مستحب است با عصایی به آن اشاره کنند، آنگاه عصا را بپوسند.<sup>۲</sup>

۱۰- ابوالعباس احمد رملی انصاری، شیخ الشیوخ در *روض الطالب* که در حاشیة *اسنی المطالب* چاپ شده، بعد از قول مصنف درباره آداب مطلق زیارت قبور گفته است: به طور کلی، نباید قبر را دست زد و یا بوسید، باید روبرویش برای سلام و رو به قبله برای دعا ایستاد. این را ابوموسی اصفهانی نقل کرده و آنگاه گفته است: آری، اگر قبر پیامبر یا ولی خدا یا عالمی را به قصد تبرک لمس کنند، یا بپوسند، مانعی ندارد.<sup>۳</sup>

۱۱- طیب ناشری از *محب الدین طبری شافعی* نقل کرده که بوسیدن قبر و لمس کردنش جایز است، آنگاه گفته است: روش علمای شایسته چنین بوده و این شعر را خوانده است:

– اگر اثری از سلیمی ببینیم، هزار هزار بار برای آن سجده می‌کنیم.<sup>۴</sup>

۱۲- قاضی عیاض مالکی در *الشفاء* بعد از سخنان زیادی درباره تعظیم قبر پیامبر اکرم گفته است: سرزمینی که با وحی و نزول قرآن آباد شده است و جبرئیل و میکائیل در آن رفت و آمده داشته و ملائکه و روح از آن بالا رفته‌اند و پهنه آن با تقدیس و تسبیح پر شده، خاکش سید بشر را در برگرفته و دین خدا و سنت پیامبر از آن به اقطار عالم منتشر شده است؛ مدارس آیات و مساجد و صلوات، مشاهد فضایل و خیرات، معاهد براهین و معجزات، مناسک دین، مشاعر مسلمانان، مواقف سرور انبیا و جایگاه خاتم پیامبران؛ آنجا که خاستگاه اسلام بوده و بدن رسول خدا را در برگرفته است، چنین سرزمینی شایسته آن است که مورد احترام قرار گیرد و بوی خوش آن به مشام رسد و خانه‌ها و

۱. حمیدی در *الجمع بین الصحیحین* و ابوداود در *مسند* خود آورده‌اند که رسول خدا با عصایش به حجر الاسود اشاره فرمود، آنگاه آن را بوسید.

۲. شبر املسی شیخ ابوالضیاء (م ۱۰۸۷) در حاشیة *المواهب اللدنیة* و حمزوی در *کنز المطالب* ۱۹ آن را نقل کرده‌اند.

۳. *روض الطالب* – در حاشیة *اسنی المطالب*: ۳۳۱/۱.

۴. *وفاء الوفاء*، سمهودی: ۴۴۴/۲.

دیوارهایش بوسیده شود.

– ای خانه بهترین پیامبران و کسی که هدایت مردم با اوست و به آیات اختصاص پیدا کرده است، در من به خاطر تو سوز و گداز و عشق مشتعل وجود دارد.  
 – و بر من پیمانی است که اگر باغستان‌هایم را از این دیوارها و حیاط‌ها پر کنی، آنقدر بر آنها بوسه می‌زنم که موی سفیدم خاک آلوده شود و مورد بخشایش قرار گیرم.  
 – اگر قصد مراجعت نداشتم و دشمنانم نبودند، همواره ترا زیارت می‌کردم و چهره بر خاک درگهت می‌ساییدم.  
 – لیکن بزودی از مجموع تحیتم، دو قطعه از این خانه و حجرات را تقدیم محضرت می‌کنم.

۱۳- قاضی القضاة شهاب الدین خفاجی حنفی (م ۱۰۶۹) بعد از نقل قول قاضی عیاض از کتاب احمد بن سعید هندی درباره کسی که کنار قبر قرار گرفت، نباید به آن بچسبد و آن را لمس کند، گفته است: با هیچ قسمت از بدنش با آن تماس نگیرد و آن را نبوسد، پس بوسیدن و لمس کردن و چسباندن سینه‌اش به آن مکروه است، چون خلاف ادب است. همچنین بوسیدن و لمس کردن هر ضریحی مکروه است. البته، همه علماء بر این امر اتفاق نظر ندارند، چنانکه احمد و طبری گفته‌اند: چسبیدن و بوسیدن ضریح مانعی ندارد. روایت شده است که ابویوب انصاری خود را به قبر شریف می‌چسباند و گفته‌اند که این امر کسی را سزد که شوق و محبت بر او غلبه کرده است، و این کلام نیکویی است.<sup>۱</sup>

همو پس از نقل قول ابوملیکه که گفت: «کسی که می‌خواهد روبروی رسول خدا باشد، زیر چراغدانی که در سمت قبله روی قبر قرار دارد، بایستد»، گفته است: این حرف ارشاد به چگونگی زیارت است و اینکه باید میان او و قبر فاصله‌ای باشد، چنانکه گفته‌اند: فاصله چهار ذرع و یا سه ذرع باشد. این مطلب از آن جهت است که دورتر بودن، چنانکه در زمان حیات رسول خدا رسم بوده، به ادب نزدیک‌تر است، و بیشتر علماء بر

این عقیده‌اند و بعضی از مالکی‌ها معتقدند که نزدیک بودن شایسته‌تر است و گفته‌اند که با او همانند زمان حیاتش رفتار شود، و آن به حسب افراد مختلف است و این مربوط به صدر اسلام است، اما امروز که روی آن ساختمانی بنا شده و مانع از نزدیک شدن به قبر است، طبعاً زاثر کنار ضریح قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

۱۴- یکی از علمای مکه که از شافعی‌ها بوده، از ابوالصیف یمانی نقل کرده است که گفت: بوسیدن مصحف شریف و اجزای حدیث و قبور صالحان جایز است.

۱۵- حافظ ابن حجر گفته است: بعضی از علما از مشروعیت بوسیدن حجر الاسود جواز بوسیدن هر چیزی را که شایستگی تعظیم را دارد، استنباط کرده‌اند، خواه آدمی باشد و خواه غیر آن، اما بوسیدن دست آدمی مسابقه‌ای است در ادب، منتها در غیر آن از احمد نقل شده که چون از او در مورد بوسیدن منبر رسول خدا و قبر شریفش سؤال شد، گفت: مانعی ندارد. البته، برخی از پیروانش<sup>۲</sup> صحت این گفته را از احمد بعید دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱۶- زرقانی مصری مالکی گفته است: بوسیدن قبر شریف مکروه است، مگر به قصد تبرک که در آن صورت، کراهت نخواهد داشت، چنانکه رملی به آن معتقد است.<sup>۴</sup>

۱۷- شیخ ابراهیم باجوری شافعی در حاشیه‌اش بر شرح ابن قاسم غزی بر متن شیخ ابوشجاع در فقه شافعی گفته است: بوسیدن قبر و مس کردن آن مکروه است و مثل آن است تابوتی که روی آن قرار می‌دهند، و همچنین است بوسیدن آستانه‌ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا، مگر آنکه قصد تبرک به آنها را داشته باشد که در این صورت، کراهت نخواهد داشت، و اگر از آن به خاطر ازدحام و امثال آن، مثل اختلاط زن و مرد، ناتوان باشد، چنانکه در زیارت سرورم احمد بدوی واقع می‌شود، در اینگونه موارد در مکانی توقف کند و از دعا و قرآن، آنچه که می‌تواند بخواند و با دستش یا چیز دیگر

۱. شرح الشفاء: ۵۷۱/۳.

۲. مراد ابن تیمیه و اتباعش هستند که به گفتارشان اعتنایی نباید کرد.

۳. وفاء الوفاء، سمهودی: ۴۴۴/۲.

۴. شرح المواهب: ۳۱۵/۸.

اشاره به قبر کنند، سپس آن را ببوسد. علما تصریح کرده‌اند که اگر از مس حجر الاسود ناتوان باشد، مستحب است که با دستش و یا عصا به سوی آن اشاره کند، آنگاه آن را ببوسد.<sup>۱</sup>

۱۸- شیخ حسن عدوی حمزاوی مالکی بعد از نقل عبارت رملی یاد شده، گفته است: شکی نیست در این که بوسیدن قبر شریف جز برای تبرک نیست، پس آن از جواز بوسیدن قبور اولیا به قصد تبرک سزاوارتر است؛ البته، باید آنچه را که عارف گفته، حمل بر همین معنی کرد، مخصوصاً که قبر آن حضرت باغی از باغستان‌های بهشت است.<sup>۲</sup>

۱۹- شیخ سلامه عزّامی شافعی پس از نقل قول ابن تیمیه که گفت: کسی که قبور صالحان را طواف کند و یا مسح نماید، گناه بسیار بزرگی مرتکب شده است، گوید: او گفتار گونه‌گونی در این مورد دارد، بدین معنی که گاهی آن را از گناهان کبیره می‌داند و گاهی آن را شرک می‌خواند و گاهی دیگر هم تعبیراتی نظیر آنها دارد، در صورتی که دانشمندان محقق و فقهای مدقق پیش از آنکه او به دنیا بیاید، از بحث و بررسی و تدوین در این باره فراغت یافته بودند، اما او تصمیم دارد که با آنان مخالفت کند و چه بسا در آنچه می‌گوید، ادعای اجماع می‌نماید، در صورتی که قبل از او اجماع بر خلافش منعقد بوده، چنانکه اگر کسی در گفتار او و گفتار کسانی که قبل و بعد از او بوده‌اند، دقت کند و دارای فهم درست و بررسی صحیح باشد، این حقیقت را به روشنی در می‌یابد.

در اینجا مثالی می‌آورم و آن اینکه اهل علم دربارهٔ عموم مسلمانان که قبر را مسح می‌کنند و یا دور آن طواف می‌نمایند، سه نظر دارند: مطلقاً جایز است، مطلقاً مکروه است، در صورتی که از روی شدت علاقه باشد، مانعی ندارد، و گرنه مکروه است.

هرگاه در اموری که ابن تیمیه به سبب آن مسلمانان را تکفیر کرده و آن را عبادت غیر خدا شمرده است، تأمل کنی، خواهی یافت که دلیلش به دو مقدمه باز می‌گردد که کبرای آن با تعبیر «هر عبادتی برای غیر خدا شرک است»، درست و جزو ضروریات دین است،

۱. حاشیه علی شرح ابن القاسم الفزی: ۲۷۶/۱.

۲. کنزالمطالب: ۲۰؛ مشارق الانوار: ۶۶.

و ابن تیمیه با استفاده از آیات و روایات زیادی که دربارهٔ مشرکان وارد شده، برای آن استدلال کرده است، ولی صغرای آن با عبارت «هر ندایی برای مرده یا غایب، یا طواف دور قبر و مسح کردن آن و یا ذبح حیوان و نذر برای صاحب قبر عبادت غیر خداست»، دروغ است و ابن تیمیه با استناد به آیات و احادیث صحیحی که معنی آنها را نفهمیده، یا عمداً آنها را تأویل کرده، برای این عقیدهٔ نادرستش استدلال نموده است.

همو از این قیاس فاسد که صغرایش غلط است، نتیجهٔ نادرست و باطلی گرفته که عبارت است از: همهٔ مسلمانان جز او و اتباعش مشرک و کافرند.

سرور اهل تحقیق و تاج اهل تدقیق، امام ابو عبدالله محمد بن عبدالمجید فاسی (م ۱۲۲۹) کتابی فشرده دربارهٔ رد این مذهب از نظر اصول و منطق نگاشته و آن را، چنانکه شایسته بوده، مورد بررسی و تحقیق قرار داده است. آنگاه می‌گوید:

این مرد حتی بر رسول خدا تعدی و جسارت کرده و گفته است: مسافرت برای زیارتش معصیت است و کسی که او را بعد از مرگ ندا کند و به یاری طلبد، مشرک است. او گاهی آن را شرک کوچک و گاهی شرک بزرگ خوانده است، اگر چه یاری جوینده دلش مملو از این حقیقت باشد که خالق و مؤثری جز خدا نیست و از پیامبر که حاجت و یاری خواسته می‌شود، به این جهت است که خدا او را سرچشمه هر خیر و مقبول‌الشفاعه و مستجاب‌الدعوه قرار داده است، چنانکه همهٔ مسلمانان در جمیع اعصار دربارهٔ او چنین عقیده‌ای داشته‌اند.<sup>۱</sup>

جمال‌الدین عبدالله بن محمد انصاری محدث گفته است: با شیخ تاج‌الدین فاکهانی<sup>۲</sup> به دمشق رفتیم، او تصمیم گرفت نعلین رسول خدا را که در دارالحدیث اشرفیه بود، زیارت کند. من با او بودم و دیدم که وقتی چشمش به نعلین مبارک افتاد، خم شد و آن را می‌بوسید و صورتش را بر آن می‌مالید و در حالیکه اشکش جاری بود، می‌خواند:

۱. فرقان القرآن ۱۳۳.

۲. فقیه مالکی متبحر در اصول و فقه و ادب که دارای تألیفات عالی است و در سال ۷۳۴ هجری فوت کرده است.

— اگر به مجنون گفته شود که لیلی و وصلش را می‌خواهی یا دنیا و ما فیها را، او در جواب می‌گوید:

— غبار خاک کفش او نزد من از همه چیز محبوب‌تر است و از آن برای همه دردها شفا می‌طلبم.<sup>۱</sup>

۲۰- محب‌الدین طبری حدیث مفصلی را که در ابواء بین عمر بن خطاب که با چند نفر از یارانش عازم مکه بود، و شیخی که از او یاری خواسته بود، واقع شده، آورده است و در آن آمده: وقتی که عمر برگشت و به همان مکان رسید، از آن شیخ جویا شد و فهمید که مرده است. بی‌درنگ دوید تا کنار قبرش ایستاد و بر او درود فرستاد، آنگاه آن را در آغوش گرفت و گریه کرد. بنابراین، وقتی که برای مثل عمر جایز باشد که در کنار قبر مردی عادی بایستد و آن را در آغوش بگیرد و گریه کند، پس چه چیز امت اسلام را از ایستادن در کنار قبر رسول خدا و در آغوش گرفتن و بوسیدن آن و گریه کردن بر آن و یا زیارت قبور اهل بیت عصمتش باز می‌دارد؟

آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به روش ایشان اقتدا کن.<sup>۲</sup>

### زیارت ابوبکر بن ابی‌قحافه<sup>۳</sup>

۲۷- بعد از زیارت رسول خدا، محاذی سر ابوبکر صدیق، رضی‌الله عنه، بایستد و بگوید:

درود بر تو ای خلیفه رسول خدا، درود بر تو ای همراه پیامبر خدا در غار، درود بر تو ای رفیق او در سفرها، درود بر تو ای امینش در اسرار، خدا به تو از ناحیه ما بهترین پاداشی را که به پیشوایی از ناحیه امت پیامبرش می‌دهد، عنایت فرماید. تو چه نیکو جانشینی برای او بودی و راهش را به بهترین وجه پیمودی و با اهل رده و بدعت جنگ کردی و اسلام را گسترانیدی و صله رحم کردی و همواره به پا دارنده حق و یار اهل حق

۲. انعام ۹۰/۶.

۱. الدیاج المذهب ۱۸۷.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه: ۵۵۱/۱.



بودی، تا مرگ گریبانت را گرفت، درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد. خدایا ما را با محبتش بمیران و کوششمان را در زیارتش به رحمت ای خدای کریم، بی نتیجه قرار مده.

### زیارت عمر بن خطاب

۲۸- سپس حرکت کند و در برابر قبر عمر، رضی الله عنه، قرار گیرد و بگوید:  
 درود بر تو ای امیرمؤمنان، درود بر تو ای آشکارکننده اسلام، درود بر تو ای شکننده بت‌ها، خدا از ما به تو بهترین پاداش را عنایت فرماید و خدا از کسی که ترا خلیفه قرار داده، راضی گردد. تو اسلام و مسلمانان را در زمان حیات و مرگ یاری کردی و کفالت یتیمان را بر عهده گرفتی و ارحام را مورد مرحمت قرار دادی و اسلام به وسیله تو نیرو گرفت و تو برای مسلمانان پیشوای پسندیده و هادی و مهدی بودی و پراکندگی آنان را جمع کردی و فقر آنان را به غنا تبدیل نمودی و شکستگی آنان را جبران کردی، درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

این زیارت را فقیه حنفی، شرنبلالی در *مراقی الفلاح* و دیگر گذشتگان نقل کرده‌اند و افزون بر این، بزرگان این روزگار نیز آنچه را که از فضایل شیخین دوست می‌دارند، بر آن افزودند، و هیچ مانعی از آن نیست، زیرا زائر می‌تواند هر گونه مناقبی را که از شخص مورد زیارت می‌داند، بیان کرده مورد ستایش قرار دهد، و این حقیقتی است که امت اسلامی همواره درباره آن اتفاق نظر داشته است.

### زیارت آن دو طبق روایت قسطلانی

قسطلانی می‌گوید: زائر از طرف راستش به مقدار یک ذرع حرکت کند، آنگاه بر ابوبکر، رضی الله عنه، که سرش محاذی شانه رسول خداست درود بفرستد و بگوید:  
 درود بر تو ای خلیفه سرور پیمبران، درود بر تو ای کسی که خداوند به وسیله تو در روز رده دین را تأیید کرد، خداوند از اسلام و مسلمانان به تو جزای خیر دهد، خدایا از او

و ما به خاطر رسول خدا راضی باش.

سپس از دست راستش به قدر یک ذرع حرکت کند، آنگاه بر عمر بن خطاب، رضی الله عنه، درود بفرستد و بگوید: درود بر تو ای امیرمؤمنان، درود بر تو ای کسی که خدا به وسیله تو دین را تأیید کرد، خدا از اسلام و مسلمانان به تو جزای خیر عنایت فرماید، خدایا از او و ما به خاطر رسول خدا راضی باش.

### زیارت آن دو طبق روایت باجوری

باجوری می گوید: زائر طرف راستش را به مقدار یک ذراع عقب بکشد، آنگاه بر ابوبکر، رضی الله عنه، درود بفرستد و بگوید: درود بر تو ای ابوبکر، ای خلیفه رسول خدا، خدا از ناحیه امت محمد به تو جزای خیر عنایت فرماید. سپس باز به مقدار یک ذراع عقب بیاید، آنگاه بر عمر بن خطاب درود بفرستد، همانند آنچه که قبلاً گفته شد، سپس به جای اولش برگردد و در برابر رسول اکرم بایستد و به وسیله او به خدا متوسل شود.

### زیارت شیخین با یک عبارت

زائر به مقدار نصف ذراع برگردد و بگوید: درود بر شما ای هم خوابگان، رفیقان، وزیران، مشیران و معاونان رسول خدا در به پا داشتن دین و قیام کنندگان بعد از او برای مصالح مسلمانان، خدا به شما بهترین پاداش ها را عنایت فرماید.

شربلالی حنفی در *مراقی الفلاح* اضافه کرده است: پیش شما آمدیم، تا به وسیله شما به رسول خدا متوسل شویم و او برای ما شفاعت کند و از خدایمان بخواهد که کوششمان را بپذیرد و بر آیینش ما را زنده بدارد و با آن بمیراند و محشور کند.

### زیارت شیخین طبق روایت ابن حبیب

ابن حبیب در ذیل زیارت پیامبر اکرم آورده است:

درود بر شما ای همراهان رسول خدا، ای ابوبکر و عمر، خداوند از ناحیه اسلام و اهلش بهترین جزای وزیر پیامبری را بر وزارتش در زمان حیاتش و بر حسن خلافتش بعد از وفاتش به شما عنایت فرماید. شما در زمان حیات رسول خدا وزیران خوبی برایش بودید و بعد از او جانشینان عادل و نیکوکار در میان امتش، پس خدا در عوض آن شما را همراه رسول خدا در بهشت جای دهد و ما را با شما از رحمتش برخوردار گرداند.

### زیارت شیخین طبق روایت غزالی

غزالی می‌گوید: زائر در مقام زیارت آنان بگوید: درود بر شما ای وزیران رسول خدا، و معاونان او در به پاداشتن دین هنگام حیاتش و به پا دارندگان امور دین در میان امت بعد از او، شما در همه کارها از او پیروی می‌کردید و به سنتش عمل می‌نمودید، پس خدا بهترین جزای وزیر پیامبر را در دین به شما عنایت فرماید.

عبارات دیگری نیز در این زمینه در کتاب مجمع الانهر و دیگر کتابها وجود دارد، اما آنچه گفته آمد، از ناگفته‌ها کفایت می‌کند.

ابن الحاج گفته است: درباره آنچه که از آنها می‌داند، ستایششان کند، به وسیله آنها به پیامبر اکرم متوسل شود، و آنها را در قضای حوایجش شفیع قرار دهد.

۲۹- در حرم شریف زیاد نمازد، بلکه ادب ایجاب می‌کند که بیش از مقدار نماز و دعا در آن توقف نکند و همین مقدار مستحب است.<sup>۱</sup>

### وداع حرم شریف

۳۰- هنگامی که زائر از زیارت فراغت پیدا کرد و تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود، مستحب است که برای آخرین بار کنار قبر رسول خدا بیاید و دعای زیارت را

چنانکه گذشت، دوباره بخواند و با پیامبر اکرم وداع کند، و از خدا بخواهد که باز هم به عنوان زیارت به مدینه برگردد و در سفر به سلامت باشد، سپس دو رکعت نماز در روضه کوچک بخواند، روضه‌ای که موضع مقام رسول خدا بوده است، پیش از آنکه ساختمان در مسجد اضافه شود.

وقتی که خواست بیرون بیاید، اول پای چپش را بیرون نهد و بگوید: خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست و این را آخرین زیارتم قرار مده و گناهانم را با زیارتش ببخشای؛ در این سفر به سلامتت دار و برگشتم را به سوی خانواده و وطنم آسان بگردان، ای بخشنده‌ترین بخشندگان. آنگاه بگوید: خدایا از تو می‌خواهیم که در این سفر نیکی و تقوا و عملی که خشنودی ترا فراهم آورد، عنایتمان فرمایی.

خدایا ما را در سفر مددکار و خانواده‌مان را نگهدار باش. خدایا مشکلات سفرمان را هموار ساز و دوری‌اش را آسان گردان. خدایا ما از مشکل سفر و دشواری راه و نگرانی خانواده‌مان به تو پناه می‌بریم. خدایا خیرخواه ما باش و برگشت ما را به عهده گیر و نسبت به آنچه که قصدمان کرده و یا نکرده است، کفایتمان فرما و با سلامت و قبولی اعمال و مغفرت و رضامندی بازمان گردان و این را آخرین عهد ما نسبت به این محل شریف قرار مده.

آنگاه سلام و دعای زیارت پیش را اعاده کند و پس از آن بگوید: خدایا این را آخرین عهدم نسبت به حرم رسولت قرار مده و برگشت به دو حرم شریف را بر من آسان گردان و بخشش و عافیت در دنیا و آخرت را نصیبم فرما.

شریبینی در المعنی اضافه کرده است: ما را به خانواده‌مان با سلامت و غنیمت برگردان.

کرمانی گفته است: وقتی که تصمیم به مراجعت گرفت، مستحب است کنار قبر شریف بیاید و بعد از سلام و دعا بگوید: با تو وداع کردیم، اما وداع و مفارقت بر ما آسان نیست؛ از تو می‌خواهیم که از خدا بخواهی که آثار زیارت حرمت را از ما قطع نکند و ما را به سلامت و با بهره‌مندی به وطنمان برگرداند و شکر این نعمت را به ما روزی

فرماید.

خدایا این را آخرین عهدم از زیارت قبر پیامبرت قرار مده. سپس توجه به روضه مبارکه کند و هنگام بیرون آمدن دو رکعت نماز بخواند و از خدا درخواست بازگشت به آنجا را نماید.

### زیارت ائمه بقیع و دیگر زیارتگاه‌های آن

۳۱- مستحب است بعد از زیارت قبر رسول خدا، هر روز و مخصوصاً روز جمعه، چنانکه فاکهی گفته است، به زیارت بقیع برود. در *احیاء العلوم* آمده است: مستحب است که هر روز به بقیع برود، و نووی نیز چنین گفته است و فاخوری افزوده است: مخصوصاً روز جمعه.

آری، شایسته است که زائر برای زیارت مشاهد و مزارات به بقیع برود و عباس و حسن بن علی و زین العابدین و باقر و صادق و نیز امیرالمؤمنین، سرور ما عثمان و ابراهیم پسر رسول خدا و عده‌ای از همسران آن حضرت و عمه‌اش صفیه و بسیاری از صحابه و تابعین خصوصاً مالک و نافع را زیارت نماید و بگوید:

سلام بر شما در برابر شکیبایی‌تان در دین که چه پایان نیکی نصیب شما گردید، درود بر شما که در خانه مؤمنان هستید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، بعد آیه‌الکرسی و سوره‌ اخلاص بخواند.

نووی گفته است که بگوید: درود بر شما مردمی که در خانه مؤمنان هستید، شما سبقت گرفتگان هستید و ما نیز اگر خدا بخواهد، به شما ملحق خواهیم شد. خدایا مردم بقیع را پیامرز، خدایا ما را از اجرشان محروم مفرما، و بعد از آنان مورد امتحانمان قرار مده، ما و آنها را پیامرز.

قاضی حسین افزوده است: خدایا، پروردگارا بر این جسدهای کهنه شده و استخوان‌های پوسیده‌ای که رخت از دنیا بریستند، در حالی که به تو مؤمن بودند، رحمت

فرست و سلام را به آنها برسان. خدایا خوابگاهشان را معطر بگردان و آنان را بیامرز.<sup>۱</sup> ابن الحجاج گفته است: زائر مختار است، بیامرز اگر خواست به بقیع می رود تا به پیروی از رسول خدا کسانی را که در آنجا مدفونند، زیارت کند. وقتی که وارد بقیع شد، ابتدا از سومین خلیفه، عثمان بن عفان، رضی الله عنه، شروع کند، بعد عموی پیغمبر عباس و دیگر بزرگان را زیارت کند و در این کار قصد امتثال سنت کند، چنانکه رسول خدا اهل بقیع را زیارت می کرده است. این عمل نص در زیارت است و بر تقرب به خدا دلالت دارد و نیز مستحب و مورد عمل در دین است و مطلوب بودنش در نزد سلف و خلف آشکار است.<sup>۲</sup>

مشاهدی که در بقیع مورد زیارت قرار می گرفته، پیش از آنکه دست های جنایتکار فساد بر آن استیلا یابد، در دید همگان قرار داشته است. این مشاهد زیاد بوده و سمهودی به ذکر همه آنها پرداخته و به طور تفصیل درباره آنها بحث کرده است<sup>۳</sup> و در آن فواید مهمی است که باید به آنجا مراجعه کرد.

### زیارت شهدای احد

۳۲- برای حاجی مستحب است که شهدای احد را زیارت کند. نووی و شرنبلالی و دیگران گفته اند: بهتر این است که روز پنجشنبه به زیارت برود، مخصوصاً زیارت قبر حضرت حمزه عموی پیامبر گرامی اسلام.

فاخوری در الکفایه گفته است: روز دوشنبه مخصوص زیارت شهدای احد است، و ابن حجر گفته است: مستحب است که زائر با طهارت به زیارت شهدای احد برود و از قبر حمزه، رضی الله عنه، شروع نماید.

فاکهی هم گفته است: وارد شده است که زیارتشان کنید و بر آنان سلام بفرستید. به جانم سوگند، هیچ کس بر آنان سلام نمی کند، مگر آنکه تا روز قیامت جوابش را خواهند

۲. المدخل: ۲۶۵/۱.

۱. وفاء الوفاء: ۲/۴۴۸.

۳. رک: وفاء الوفاء: ۲/۱۰۱ - ۱۰۵.

داد. معلوم است که پاسخ دادن به سلام، عبارت از دعا کردن در حق زائران است و شکی نیست که دعایشان مستجاب خواهد بود.<sup>۱</sup>

### زیارت حمزه عمومی پیامبر

زائر در کمال ادب و احترام می‌گوید: درود بر تو ای عمومی پیامبر برگزیده، درود بر تو ای سید الشهداء، درود بر تو ای شیر خدا، درود بر تو ای شیر رسول خدا، خدا از تو راضی گردد و ترا راضی گرداند و بهشت را جایگاهت قرار دهد، درود و رحمت و برکات خدا بر شما ای شهیدان راه خدا.

ابن جبیر در رحله‌اش گفته است: در اطراف شهدا در کوه احد خاک قرمزی است که منسوب به حضرت حمزه است و مردم به آن تبرک می‌جویند.<sup>۲</sup>

### زیارت بقیه شهدا

آنگاه به قبور دیگر شهدا توجه کند و بگوید: درود بر شما در عوض شکیبایی که در دین نمودید و چه نیکو پایانی در انتظار شماست، درود بر شما ای شهیدان، درود بر شما ای نیکان، خدا از شما راضی گردد و شما را راضی بگرداند.<sup>۳</sup>

حمزاوی گفته است: زائر در رسیدن به آرزوهایش به ایشان توسل جوید، زیرا آنجا محل فرود آمدن رحمت الهی است، چنانکه رسول خدا فرمود: برای خدایتان در دوران زندگی‌تان، نسیم‌های روح بخشی است، خود را در برابر آن قرار دهید. شکی نیست که این مکان محل نزول رحمت الهی است، پس شایسته است که زائر از این نسیم‌های ربانی بهره‌مند گردد.

چگونه چنین نباشد، در حالی که آنان دوستان خدا و وسیله‌های بزرگ به سوی پروردگار و رسولش هستند؛ پس سزاوار است برای کسی که به آنها متوسل شده به

۱. حسن التوسل فی آداب زیارة افضل الرسل ۸۳.

۲. رحله ابن جبیر ۱۵۳.

۳. مشهور این است که شهدای احد هفتاد نفر هستند.

آرزوهایش نایل و به درجات عالی فایز گردد، چون آنان کریمان زنده هستند. کسی که به آنها توجه کند، محروم بر نمی‌گردد و زائرشان بدون اکرام مراجعت نمی‌کند.<sup>۱</sup>  
 سمهودی گفته است: ابن نجّار اسم‌های شهدای احد را مرتب آورده است و من نیز از او پیروی می‌کنم تا کسی که می‌خواهد بر آنها درود بفرستد، با نام‌هایشان ابلاغ سلام کند که بدین شرح است:

حمزة بن عبدالمطلب، عبدالله بن جحش، مصعب بن عمیر، عمارة بن زیاد، شماس بن عثمان، عمرو بن معاذ، حارث بن انس، سلمة بن ثابت، عمر بن ثابت، ثابت بن وقش، رفاعة بن وقش، حسیل بن جابر، صیفی بن قبطی، حباب بن قبطی، عباد بن سهل، حارث بن اوس، ایاس بن اوس، عبید بن تهان، حبیب بن زید، یزید بن حاطب، ابوسفیان بن حارث، انیس بن قتاده، حنظلة بن ابی عامر، ابو حیاة بن مسلمة، عبیدالله بن جبیر، ابوسعید بن خیثمه، عبدالله بن مسلمة، سبیح بن حاطب، عمرو بن قیس، قیس بن عمرو، ثابت بن عمرو، عامر بن مخلد، ابو هبیره بن حارث، عمرو بن مطرف، اوس ابن ثبیت، انس بن نصر، قیس بن مخلد، عمرو بن ایاس، سلیم بن حارث، نعمان بن عبد، خارجه بن زید، سعد بن ربیع، اوس بن ارقم، مالک بن سنان، سعد بن سوید، علبه بن ربیع، ثعلبة بن سعد، نقیب بن فروه، عبدالله بن عمرو، ضمرة جهنی، نوفل بن عبدالله، عباس بن عباد، نعمان بن مالک، محذر بن زیاد، عبادة بن حسحاس، رفاعة بن عمرو، عبدالله بن عمرو، عمرو بن جموح، خلاد بن عمرو، ابویمن مولای عمرو، عبیده بن عمرو، عنترة مولای عبیده، سهل بن قیس، ذکوان بن عبد قیس، عبید بن معلی، مالک بن نمیله، حارث بن عدی، مالک بن ایاس، ایاس بن عدی، کیسان مولای بنی النجّار.<sup>۲</sup>

کسی که می‌خواهد تفصیل اسامی و شخصیت خانوادگی این شهیدان راه خدا را بداند، به سیره ابن هشام مراجعه کند<sup>۳</sup> و سمهودی را درباره قبور شهدای احد گفتار مفید و با ارزشی است که نباید آن را نادیده گرفت.<sup>۴</sup>

۱. کنزالمطالب: ۲۳۰.

۲. وفاء الوفاء: ۱۱۳/۲.

۴. رک: وفاء الوفاء: ۱۱۴/۲ - ۱۱۹.

۳. رک: السیره النبویه: ۷۵/۳ - ۸۱.



۳۳- محقق حنفی، کمال بن همام گفته است: زائر باید خود کوه احد را زیارت کند، و در صحیح آمده است: احد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم. بخاری در صحیح خود در پایان مبحث جنگ احد، بابی تحت عنوان «احد ما را دوست دارد و ما آن را دوست داریم» قرار داده است.

۳۴- نووی گفته است: مستحب مؤکد است که زائربه مسجد قبا برود و در روز شنبه بهتر است، و فاکهی گفته است: به ترتیب، روز شنبه، دوشنبه و پنجشنبه بهتر است، مخصوصاً صبح هفدهم رمضان استحباب بیشتری دارد که روایتی در این باره رسیده است. وقتی که به آنجا رفت، نماز بخواند و بعد از دعا بگوید: ای دادرس بیچارگان، ای یار یاری طلبان، ای گره گشای گرفتاران، ای اجابت کننده دعای درماندگان، بر سرورمان محمد و آلش درود بفرست و گرفتاری ام را رفع فرما، چنانکه گرفتاری پیامبرت را در همین جا رفع فرمودی. ای حنّان و ای منان، ای خیر خواه نیکوکار، ای بخشنده نعمتهای بسیار، ای مهربانترین مهربانان، حرکت و نیرو جز از ناحیه خدای بلندمرتبه و بزرگ نیست.

از رسول خدا به طور صحیح آمده است: هر کس به مسجد قبا بیاید و در آن نماز بخواند، ثوابش همانند یک عمره است.<sup>۱</sup> حاکم و ذهبی نیز آن را صحیح دانسته‌اند. طبرانی به طور مرفوع آورده است: کسی که وضوی کامل بگیرد و تنها قصدش رفتن به مسجد قبا و صبح کردن در آن به خاطر نماز باشد، و در آن چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعتی ام القرآن<sup>۲</sup> بخواند، ثواب عمره کننده خواهد داشت.<sup>۳</sup>

۳۵- تبرک به دیگر آثار نبوی و اماکن مقدسه، چنانکه در *مراقی الفلاح* و دیگر کتب آمده است. خطیب شریینی گوید: مستحب است زائر به دیگر مشاهد مدینه که در حدود سی موضع است و مردم مدینه آنها را می شناسند، برود و نیز مستحب است زیارت بقیع

۱. مستدرک الصحیحین: ۱۲/۳.

۲. منظور سوره حمد است که به خاطر فاتحه الکتاب قرار گرفتن و جامع همه محتوای قرآن بودن به نام

۳. مجمع الزوائد: ۱۱/۴.

ام القرآن نامیده شده است. (م)

و مسجد قبا و رفتن به کنار چاه اریس و نوشیدن از آن و وضو گرفتن با آب آن و همچنین چاه‌های آب هفتگانه که شاعری آنها را در این بیت به نظم کشیده است:

– چاه اریس، غرس، رومه، بضاعه، بصه، بیرحاء و عهن<sup>۱</sup>.

این بیت از ابوالفرج ناصرالدین مراغی است.

۳۶- فاخوری گفته است: مستحب است که آدمی با خود مقداری از خرماى مدینه و آب چاه‌های یاد شده را به عنوان هدیه بیاورد، به شرط آنکه با تکلف و تفاخر توأم نباشد. هنگام مراجعت به وطن هم روی هر بلندی سه بار تکبیر بگوید، آنگاه بخواند:

خدایی جز خدای یکتای بی شریک نیست، برای او سلطنت و سپاس است و او بر همه چیز تواناست. ما رجوع کننده، توبه کننده، عبادت کننده، سجده کننده و سپاسگزار خدایمان هستیم. خدا وعده‌اش راست است و بنده‌اش را یاری کرده و سپاه حق را عزیز داشته و همه احزاب باطل را به تنهایی شکست داده است.<sup>۳</sup>

شیخ زاده هم گفته است: در حال حرکت از مفارقت رسول اکرم گریان و اندوهگین باید بود و از امور مستحب این است که روی هر برآمدگی که می‌رسد، تکبیر بگوید و بانگ بردارد: ما رجوع کننده، توبه کننده، عبادت کننده و سجده کننده و سپاسگزار خدایمان هستیم.<sup>۴</sup>

آیا اینان جز آنکه به روش امم گذشته هلاک شوند، انتظار دیگری دارند؟ هرگز در سنت خدا تبدیل و تغییری نخواهی یافت.<sup>۵</sup>

۱. مغنی المحتاج: ۴۹۵/۱.

۲. دربارهٔ این چاه‌ها در *وفاء الوفاء*: ۱۱۹/۲ - ۱۴۹ به طور مفصل بحث شده است.

۳. *الكفاية لدوى العناية* ۱۳۰. ۴. مجمع الانهر: ۱۵۸/۱.

۵. فاطر ۴۳/۳۵.

## مصادر و منابع

آنچه که دربارهٔ آداب و زیارت‌ها گفته شد، از مناسک بزرگان مذاهب چهارگانه و کتب فقهی آنان بوده است و هر کس بخواهد آگاهی بیشتری دربارهٔ مطالبی که در منابع آنها ذکر نگردیده، پیدا کند به کتاب‌های زیر مراجعه نماید:

نویسنده	کتاب
حجة الاسلام ابو حامد غزالی	احیاء العلوم: ۲۴۶/۱
ابوالوفاء ابن عقیل حنبلی	التذکره
ابن ابی سنینه سامری حنبلی	المستوعب
ابوعبدالله عبدری مالکی	المدخل، جلد یکم
تقی الدین سبکی شافعی	شفاء السقام ۵۲-۱۱۹
نور الدین سمهودی شافعی	وفاء الوفاء: ۴۳۱/۲-۴۵۵
ابوالعباس قسطلانی شافعی	المواهب اللدنیة
ابویحیی انصاری شافعی	اسنی المطالب: ۵۰۱/۱
ابن حجر هیثمی شافعی	الجواهر المنظم
خطیب شربینی شافعی	مغنی المحتاج: ۴۹۴/۱
جمال الدین فاکهی شافعی	حسن التوسل فی آداب زیارة أفضل الرسل
قاضی عیاض مالکی	الشفاء
ابوالبرکات شرنبلالی حنفی	مراقی الفلاح، نسخه خطی
قاضی خفاجی حنفی	شرح الشفاء
عبدالرحمن شیخ زاده	مجمع الانهر فی شرح ملتقى الابرار: ۱۵۶/۱
مولا احمد طاش کبری زاده	مفتاح السعادة: ۷۳/۳
ابوعبدالله زرقانی مالکی	شرح المواهب: ۳۳۵-۲۹۷/۸
	حاشیة علی شرح ابن القاسم الغزی فی
شیخ ابراهیم باجوری شافعی	الفقه الشافعی: ۳۴۸/۱

شیخ حسن عدوی شافعی  
عبدالباسط فاخوری مفتی  
عبدالمعطی سقاء شافعی  
عده‌ای از فقهای مذاهب

کنز المطالب ۱۸۳ - ۲۲۴  
الكفاية لذوی العناية ۱۲۵ - ۱۳۱  
الارشادات السنیة ۲۶۰  
الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد یکم

## ترغیب به زیارت قبور

در سنت صحیح و مورد اتفاق، دستور زیارت قبور و ترغیب به آن وارد شده و تمام بزرگان مذاهب اسلامی متفقاً بر طبق آن فتوا داده و گفته‌اند که آن مستحب است، بلکه بعضی از ظاهریه، چنانکه بسیاری به آن تصریح کرده‌اند، از باب اخذ به ظواهر، حکم به وجوب کرده‌اند. اینک مقداری از آن نصوص را ذیلاً می‌آوریم:

۱- از بریده به طور مرفوع آمده است: از زیارت قبور نهیتان می‌کردم، اینک زیارتشان کنید، و ترمذی اضافه کرده است: خداوند به پیامبرش اذن داد که قبر مادرش را زیارت نماید.

مسلم در صحیح خود آن را آورده و ترمذی در سنن خود گفته است: این حدیث حسن و صحیح است. نسایی در سنن خود و حاکم در مستدرک به نقل از صحیح بخاری و صحیح مسلم آن را ذکر کرده‌اند<sup>۱</sup> و بغوی در مصابیح آن را آورده و از روایات صحیح شمرده است.<sup>۲</sup> منذری هم به نقل آن پرداخته<sup>۳</sup>، و ابن الدبیع در تیسیر گفته است: آن را صاحبان صحاح ششگانه جز بخاری نقل کرده‌اند.<sup>۴</sup>

۱. رک: السنن الکبری: ۸۹/۴؛ مستدرک الصحیحین: ۳۷۴/۱.

۲. مصابیح السنّة: ۱۱۶/۱.

۳. الترغیب والترهیب: ۱۱۸/۴.

۴. تیسیر الوصول: ۲۱۰/۴.

- ۲- از عبيدالله بن مسعود به طور مرفوع در حدیثی چنین آمده است: قبرها را زیارت کنید، زیرا آدمی را نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت متذکر می‌سازد. ابن ماجه و ابوالولید محمد بن عبدالله ازرقی آن را نقل کرده‌اند<sup>۱</sup> و حاکم و منذری آن را صحیح دانسته‌اند<sup>۲</sup> و بیهقی نیز به ذکر آن پرداخته است.<sup>۳</sup>
- ۳- از انس بن مالک به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، اینک آنها را زیارت کنید، زیرا شما را به یاد مرگ می‌اندازد. حاکم در مستدرک آن را آورده و صحیح دانسته است.<sup>۴</sup>
- ۴- از ابن عباس به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، اینک آنها را زیارت کنید و حرف‌های بیهوده نگویند. این روایت را هیثمی<sup>۵</sup> و نیز طبرانی در المعجم الکبیر و المعجم الاوسط آورده‌اند.
- ۵- از زید بن خطاب در حدیث مرفوعی آمده است: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک هر کس از شما بخواهد زیارت کند، مانعی ندارد. طبرانی آن را در المعجم الکبیر آورده و هیثمی به نقل آن از او پرداخته است.<sup>۶</sup>
- ۶- از ابوهریره به طور مرفوع آمده است: قبرها را زیارت کنید، زیرا یادآور مرگ است. مسلم در صحیح خود، و احمد و ابن ماجه و ابوداود و نسایی و حاکم و بیهقی و منذری آن را آورده‌اند.<sup>۷</sup>
- ۷- از بریده به طور مرفوع آمده است: من قبلاً شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک زیارتشان کنید که بر خیراتتان می‌افزاید.

۱. رک: سنن ابن ماجه: ۴۷۶/۱؛ اخبار مکه، ازرقی: ۱۷۰/۲.

۲. مستدرک الصحیحین: ۳۷۵/۱؛ الترغیب و الترہیب: ۱۱۸/۴.

۳. رک: السنن الکبری، بیهقی: ۷۷/۴. ۴. مستدرک الصحیحین: ۳۷۵/۱.

۵. مجمع الزوائد: ۵۸/۳. ۶. همان مأخذ.

۷. رک: مسند احمد: ۴۴۱/۱؛ سنن ابن ماجه: ۴۷۶/۱؛ سنن ابی داود: ۷۲/۲؛ السنن الکبری، نسائی:

۹۰/۴؛ مستدرک الصحیحین: ۳۷۶/۱؛ السنن الکبری، بیهقی: ۷۶/۴؛ الترغیب و الترہیب: ۱۱۸/۴.

حاکم آن را آورده است<sup>۱</sup>، و او و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند و بیهقی نیز آن را در سنن خود آورده است.<sup>۲</sup>

۸- از انس بن مالک به طور مرفوع آمده است: من قبلاً شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک هر کس که می‌خواهد قبری را زیارت کند، می‌تواند، زیرا دل را نرم می‌کند و چشم را می‌گریاند و آخرت را به یاد می‌آورد. بنابراین، حرفهای بیهوده نگویند. احمد و حاکم آن را آورده‌اند<sup>۳</sup>، و آن دو و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند و بیهقی نیز آن را آورده است.<sup>۴</sup>

۹- از زید بن ثابت به طور مرفوع آمده است: قبور را زیارت کنید و حرفهای بیهوده نگویند.

طبرانی در المعجم الصغیر آن را آورده است.<sup>۵</sup>

۱۰- از ابوذر به طور مرفوع آمده است: قبرها را زیارت کن که ترا به یاد آخرت می‌اندازد.

حاکم آن را آورده و گفته است: راویان آن، همه ثقه و مورد اعتمادند<sup>۶</sup>، و منذری نیز به نقل آن پرداخته است.<sup>۷</sup>

۱۱- از ابوسعید خدری به طور مرفوع در حدیثی آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، اینک زیارت کنید و سخنی که خدا را به غضب در آورد، نگویند. بزار و هیشمی آن را آورده‌اند و هیشمی گفته است: رجال آن، رجال روایات صحیح هستند.<sup>۸</sup>

۱۲- از ابوسعید خدری به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، اینک آنها را زیارت کنید و حرفهای بیهوده نگویند.<sup>۹</sup>

۱. المستدرک: ۳۷۶/۱. ۲. رک: السنن الکبری: ۷۶/۴.

۳. مستند احمد: ۲۳۷/۳، ۲۵۰؛ المستدرک: ۳۷۶/۱.

۴. رک: السنن الکبری: ۷۷/۴. ۵. رک: مجمع الزوائد، هیشمی: ۵۸/۳.

۶. المستدرک: ۳۷۷/۱. ۷. رک: الترغیب و الترہیب: ۱۱۸/۴.

۸. مجمع الزوائد: ۵۸/۳. ۹. السنن الکبری، بیهقی: ۷۷/۴.

۱۳- از ابوسعید خدری به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، اینک زیارتشان کنید که مایه عبرت است.

احمد و حاکم آن را آورده‌اند<sup>۱</sup> و به اتفاق ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند. بیهقی<sup>۲</sup> و منذری آن را آورده‌اند، و منذری گفته است: راویانش مورد احتجاج در روایت صحیح هستند.<sup>۳</sup> هیشمی هم در مجمع الزوائد: ۵۸/۳ گفته است: رجال آن رجال روایات صحیح هستند.<sup>۴</sup>

۱۴- از طلحة بن عبدالله آمده است که گفت: روزی با رسول خدا که می‌خواست قبور شهدا را زیارت کند، بیرون رفتیم، تا اینکه می‌گوید: وقتی که کنار قبور شهدا آمدیم، فرمود: این قبور برادران ماست.<sup>۵</sup>

۱۵- از علی امیرالمؤمنین به طور مرفوع در حدیثی آمده که پیامبر فرمود: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک آنها را زیارت کنید که آخرت را به یادتان می‌آورد. احمد و هیشمی آن را آورده‌اند<sup>۶</sup>، منتها احمد نیز از طریق عبدالله بن مسعود آن را مختصرتر آورده است.<sup>۷</sup>

۱۶- ابوالولید محمد بن عبدالله ازرقی گفته است: ابن ابی ملیکه در حدیثی که آن را به رسول خدا رسانده است، به من خبر داد که آن حضرت فرمود: کنار قبور مردگانتان بروید و بر آنها درود بفرستید و برایشان دعا کنید، زیرا وسیله عبرت شماست.<sup>۸</sup>

۱۷- از بریده به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک زیارتشان کنید که زیارتشان مایه تذکر است.<sup>۹</sup>

۱۸- از ثوبان به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، اینک

۱. مسند احمد: ۳۸/۳؛ المستدرک: ۳۷۵/۱. ۲. رک: السنن الکبری: ۷۷/۴.

۳. الترغیب و الترہیب: ۱۱۸/۴. ۴. مجمع الزوائد: ۵۸/۳.

۵. سنن ابی داود: ۳۱۹/۱؛ السنن الکبری، بیهقی: ۲۴۹/۵.

۶. رک: مسند احمد: ۱۴۵/۱؛ مجمع الزوائد: ۵۸/۳.

۷. مسند احمد: ۴۵۲/۱. ۸. اخبار مکه: ۱۷۰/۲.

۹. سنن ابی داود: ۷۲/۲.



- زیارتشان کنید و در زیارتان بر آنها درود بفرستید و برایشان طلب آمرزش کنید.  
 بنا به گفته هیشمی، طبرانی آن را در المعجم الکبیر آورده است.<sup>۱</sup>
- ۱۹- از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود: کسی که می‌خواهد قبری را زیارت کند، زیارت کند و جز خوبی نگوید، زیرا مرده از هر چه که زنده از آن ناراحت می‌شود، ناراحت می‌گردد.<sup>۲</sup>
- ۲۰- از جابر به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک آنها را زیارت کنید.<sup>۳</sup>
- ۲۱- از ام سلمه به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک زیارتشان کنید که مایه عبرت شماست.
- طبرانی آن را در المعجم الکبیر آورده و هیشمی به نقل آن از او پرداخته است.<sup>۴</sup>
- ۲۲- از عایشه روایت شده است که رسول خدا به بقیع می‌رفت و می‌گفت: درود بر شما که در خانه مؤمنان آرمیده‌اید، و به شما آنچه که درباره فردا وعده داده شده بود، عنایت گردید و ما نیز به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد، خدایا اهل بقیع را بیامرزد.
- مسلم در صحیح خود، و بیهقی و شربینی و دیگران آن را نقل کرده‌اند.<sup>۵</sup>
- ۲۳- در حدیثی از عایشه آمده است: پیامبر اکرم از زیارت قبور نهی کرده، آنگاه تجویز فرموده است و فکر می‌کنم که گفته است: چون آدمی را به یاد آخرت می‌اندازد. بزار و هیشمی آن را آورده‌اند و هیشمی گفته است: تمام رجال آن مورد اعتمادند.<sup>۶</sup>
- ۲۴- در حدیثی از عایشه آمده است: رسول خدا از زیارت قبور نهی کرده، سپس فرموده است: زیارتشان کنید که در آن موعظه و پند است.<sup>۷</sup>

۱. ۵۸/۳. مجمع الزوائد: ۵۸/۳.

۲. ۲۶۴/۱۳. تاریخ بغداد: ۲۶۴/۱۳.

۳. السنن الکبری، بیهقی: ۷۹/۴ و ۲۴۹/۵؛ معنی المحتاج، شربینی: ۳۵۷/۱.

۴. ۵۸/۳. مجمع الزوائد: ۵۸/۳.

۵. ۲۲۸/۱۴. تاریخ بغداد: ۲۲۸/۱۴.

۶. ۲۲۸/۱۴. تاریخ بغداد: ۲۲۸/۱۴.

۷. ۲۲۸/۱۴. تاریخ بغداد: ۲۲۸/۱۴.

۸. ۲۲۸/۱۴. تاریخ بغداد: ۲۲۸/۱۴.

۲۵- از عایشه در حدیثی به طور مرفوع آمده است: برادرانتان را زیارت کنید و بر آنها درود بفرستید که در آن عبرت است.

طبرانی آن را در المعجم الاوسط روایت کرده، و هیثمی به نقل آن از او پرداخته است.<sup>۱</sup>

۲۶- فاطمه، رضی الله عنها، قبر عمویش حمزه را هر جمعه زیارت می‌کرد و در آنجا نماز می‌خواند و گریه می‌کرد.

بیهقی<sup>۲</sup> و حاکم آن را آورده‌اند و حاکم گفته است: راویان این حدیث همگی ثقه و مورد اعتمادند. آنگاه افزوده است: در بحث از زیارت قبور به طور همه جانبه بررسی و کوشش کردم، تا در ترغیب به این کار شریک باشم و کسی که کوتاهی می‌ورزد، بداند که آن عمل مستحبی است، درود خدا بر محمد و خاندان او باد.

در این باره احادیث دیگری نیز وجود دارد که بیش از این در آن باره سخن را به درازا نمی‌کشانیم، هر کس بخواهد می‌تواند تفصیل آن را در کتب فقه و حدیث، در باب قربانیها و نوشیدنیها بیابد.

اگر راست می‌گویند، حدیثی به مانند آن بیاورند.<sup>۳</sup>

### آداب زیارت قبور

زیارت قبور آدابی دارد که شخص زائر باید آن را رعایت کند و از آن جمله است:

۱- زائر باید پاک باشد.

۲- زائر از ناحیه پای میت وارد شود، نه سرش.

۳- هنگام زیارت روبروی میت باشد.

۴- ایستاده زیارت کند و برای میت دعا بخواند.

۵- هر چه می‌تواند قرآن بخواند و مستحب است سوره‌های یس و توحید را تلاوت کند.

۲. رک: السنن الکبری: ۷۸/۴.

۱. مجمع الزوائد: ۵۸/۳.

۳. طور ۳۴/۵۲.

- ۶- رو به قبله بایستد و میت را دعا کند.
- ۷- هنگام قرائت قرآن، رو به قبله بنشیند.
- ۸- آب پاک روی قبر بپاشد.
- ۹- برای اموات صدقه بدهد.
- ۱۰- زائر پا برهنه باشد و قبرها را لگد نکند.

### چگونگی زیارت اهل قبور

۱- از عایشه، رضی الله عنها، به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: پروردگارت به تو فرمان می‌دهد که به بقیع بروی و برای آنان طلب آمرزش کنی. عایشه می‌گوید: ای رسول خدا، من چگونه دعایشان کنم؟ فرمود: بگو: درود بر شما مؤمنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده‌اید، خدا پیشینیان و آیندگان را بیامرزد، و ما نیز به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد.

مسلم در صحیح خود و بسیاری از فقها و محدثان آن را نقل کرده‌اند.

در روایت دیگری چنین آمده است: درود بر شما مؤمنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده‌اید، و ما نیز به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد، از خدا برای خودمان و شما عافیت می‌طلبیم.<sup>۱</sup>

۲- در حدیثی از ابوهریره، رضی الله عنه، آمده است که رسول خدا به قبرستان آمد و گفت: درود بر شما مؤمنانی که در این خانه آرمیده‌اید، و ما نیز به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد.

احمد و مسلم و ابوداود و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

۳- از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا از قبور مدینه می‌گذشت و رو به آنها کرد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور، خدا ما و شما را بیامرزد، شما پیشگامان مایید و ما به دنبالتان خواهیم آمد.

ترمذی و بغوی<sup>۱</sup> آن را روایت کرده‌اند.

۴- از بریده روایت شده که گفت: رسول خدا هنگامی که مردم به سوی قبرستان می‌رفتند، تعلیمشان می‌فرمود که بگویند: درود بر شما مؤمنان و مسلمانان که در این دیار سکونت دارید، و ما نیز به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. شما پیشرو قافلهٔ مایید و ما نیز پیروتان خواهیم بود، از خدا خواستار عافیتیم.<sup>۲</sup>

۵- از مجمع بن حارثه نقل شده که گفت: پیامبر اکرم دنبال جنازه‌ای راه افتاد و تا قبرستان آن را تشییع کرد و در آنجا سه بار فرمود: درود بر شما اهل قبور که مؤمن و مسلمانید، شما پیشروان مایید و ما به دنبالتان خواهیم آمد، خدا بدی را از شما دور فرماید.<sup>۳</sup>

۶- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در زیارت قبور کوفه گفته است: درود بر شما ای مؤمنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده‌اید، شما پیشروان قافلهٔ مایید و ما نیز بزودی به شما ملحق خواهیم شد. خدایا ما و آنها را بیامرزد و از سر تقصیراتمان درگذرد، خوشا به حال کسی که دل به معاد بندد و اعمال نیکو انجام دهد و به مقدار احتیاج قناعت کرده از خدا راضی و خشنود باشد.

بنا به گفتهٔ هیثمی، طبرانی آن را روایت کرده است<sup>۴</sup> و جاحظ نیز با عبارتی مشابه به نقل آن پرداخته است.<sup>۵</sup>

۷- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه، هنگامی که وارد قبرستان می‌شد، می‌فرمود: درود بر شما ای مؤمنان و مسلمانان که ساکنان خانه‌های وحشتناک و محله‌های خراب هستید. خدایا ما و آنها را بیامرزد و به لطف خود از ما و آنها درگذرد. سپس می‌فرمود: سپاس خدای را که زمین را جایگاه زنده‌ها و مرده‌ها قرار داد، سپاس خدای را که ما را از زمین آفرید و دوباره به آن بر خواهیم گشت و بر آن محشور خواهیم

۲. السنن الکبری، بیهقی: ۷۹/۴.

۴. همان: ۲۹۹/۹.

۱. مصابیح السنّة: ۱۱۶/۱.

۳. مجمع الزوائد: ۶۰/۳.

۵. البیان والتبیین: ۹۹/۳.

شد. خوشا به حال کسی که یاد معاد کند و اعمال نیکو انجام دهد و به مقدار احتیاج قناعت کند و از خدا خشنود باشد.<sup>۱</sup>

۸- فیروزآبادی، صاحب قاموس گفته است: از عادات رسول خدا زیارت قبور و دعا و استغفار برای مردگان بوده است و مانند این زیارت مستحب است. آن حضرت می‌فرمود: هنگامی که قبرستان را دیدید، بگویید: درود بر شما ای اهل دیار وحشتناک... سپس نامبرده گوید: حضرتش هنگام زیارت دعایی می‌خواند از نوع دعایی که هنگام نماز میت می‌خوانده است.<sup>۲</sup>

۹- محمد بن حنفیه بالای قبر امام حسن بن علی، رضی الله عنهما، ایستاد و در حالی که از شدت ناراحتی بغض گلوگیرش شده بود، به سخن آمد و گفت: ای ابو محمد، خدا ترا رحمت کند، اگر حیانت عزت بخش بود، اما مرگت غم‌انگیز و دلخراش آمد. بهترین روح، روحی است که به بدنت پیوسته است و بهترین بدن، بدنی است که در کفنت قرار دارد و چگونه چنین نباشد که تو یادگار خاتم پیغمبران و رهبر راه هدایت و از اصحاب کسائی. تو از دست‌های حق و حقیقت تغذیه کردی و در دامن اسلام تربیت شدی، پس در زمان حیات و مرگ پاک و پاکیزه بودی، اگر چه از فراق، دل ما خونین است و در شرافت و بزرگواری‌ات تردیدی نیست.<sup>۳</sup>

۱۰- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کنار قبر «خواب» ایستاد و فرمود: خدا خواب را رحمت کند که با رغبت اسلام آورد، در راه بندگی کوشش نمود، زندگی را با جهاد گذراند و حوادث را پشت سر گذاشت؛ خدا پاداش کسی را که عمل نیک انجام دهد، ضایع نمی‌کند.<sup>۴</sup>

۱۱- عایشه در برابر روی قبر پدرش ابوبکر صدیق ایستاد و گفت: خدا رویت را نیکو بگرداند و اعمال شایسته‌ات را پاداش دهد که با پشت کردن به دنیا آن را خوار و با روی آوردن به آخرت آن را گرامی داشتی. اگر چه مصیبتت بعد از مصیبت رسول خدا

۲. سفر السعاده ۵۷.

۴. همان: ۷/۲.

۱. العقد الفرید: ۶/۲.

۳. العقد الفرید: ۸/۲.

بزرگ‌ترین مصایب و بزرگ‌ترین حوادث بوده، اما از آنجا که کتاب خدا ما را به صبر بر مصیبت وعده داده و ما نیز در شکیبایی پیرو آنیم، می‌گوییم: ما از آن خداییم و به سویش باز می‌گردیم و برایت بسیار طلب آموزش می‌کنیم، پس درود خدا بر تو؛ اگر ترا از ما گرفته است، حیاتت را دشمن نداشته و از مرگت دلخوش نبوده است.<sup>۱</sup>

۱۲- حسن بصری هنگامی که وارد قبرستان می‌شد، می‌گفت: خدایا، پروردگارا بر این جسد‌های کهنه شده و استخوان‌های پوسیده‌ای که رخت از دنیا بر بستند، در حالی که به تو مؤمن بودند، رحمت فرست و سلام ما را به آنها برسان.<sup>۲</sup>

۱۳- ابن سماک کنار قبر ابوسلیمان داود بن نصیر طایی (م ۱۶۵) ایستاد و گفت: ای داود، شبت را در حالی که مردم در خواب بودند، به صبح می‌آوردی، و در وقتی که مردم غرق در گناه بودند، تو سالم بودی، و هنگامی که مردم زیان می‌کردند، تو سود می‌بردی، تا آنکه تمام فضایلش را شمرد.<sup>۳</sup>

در اینجا الفاظ زیادی دربارهٔ زیارت قبور، منقول از ائمه و بزرگان مذاهب اربعه وجود دارد که نشان می‌دهد زائر می‌تواند مرده را زیارت کند و با هر لفظی که بخواهد برایش دعا کند و هر فضیلتی از فضایلش را که بخواهد بشمرد و با یاد آوردن صفات نیکویش، توجه و عنایت خدا را نسبت به او جلب نماید و الفاظ یاد شده در زیارت پیامبر اکرم و شیخین، این حقیقت را بخوبی روشن می‌کند.

### گفتاری پیرامون زیارت قبور

بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت قبور گفتار فراوان و مفیدی دارند که برخی از آنها را ذیلاً می‌آوریم:

۱- ابن الحاج ابو عبدالله عبدری مالکی (م ۷۳۷) گفته است: نحوهٔ درود بر مردگان چنین است: درود بر شما ساکنان خانه‌ها از مردان و زنان مؤمن و مسلمان، خداوند

۲. العقد الفرید: ۶/۲.

۱. المستطرف: ۳۳۸/۲.

۳. صفة الصفة: ۸۲/۳.

پیشینیان و پسینیان ما را بیمارزد، و ما به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد، از خداوند برای شما و خودمان خیر می‌خواهم. سپس بگوید: خدایا ما و آنها را بیمارز. آنچه از دعا زیاد و یا کم بخوانی، مانعی ندارد، زیرا مقصود کوشش در دعا برای آنهاست که نیازمندترین افراد به دعا هستند، چون دستشان از همه جا کوتاه است؛ آنگاه در جانب قبله میت بنشینند و روبرویش قرار گیرد. البته، مخیر است در ناحیه پاها و یا سرش جلوس کند، و سپاس خدای به جای آرد و درود بر محمد بفرستد و تا می‌تواند برای میت دعا کند. همچنین در برابر این قبور برای رفع حوادثی که بر او و یا بر مسلمانان نازل شده، دعا کند و بر طرف شدن آنها را از خدا بخواهد.

این نحوه زیارت قبور به طور عموم است و اگر میتی که مورد زیارت قرار گرفته از کسانی است که امید برکت از او می‌رود، پس زائر باید به وسیله او به خدا متوسل گردد، بلکه ابتدا به پیامبر اکرم متوسل شود که او اصل اساسی در توسل و در همه این امور است، پس باید به او و پیروان نیکوکارش تا قیامت متوسل گردید.

بخاری از انس، رضی الله عنه، آورده است: عمر بن خطاب، رضی الله عنه، هنگامی که خشکسالی می‌شد و مردم به کم آبی گرفتار می‌شدند، به وسیله عباس طلب باران می‌کرد و می‌گفت: خدایا به پیامبرت متوسل می‌شدیم و طلب باران می‌نمودیم، اینک به عموی پیامبرت متوسل می‌شویم، پس سیرابمان فرما؛ آنگاه سیراب می‌شدند.

سپس زائر به شایستگان از اهل قبرستان در قضای حوایجش و آمرزش گناهانش متوسل گردد و برای خودش و پدر و مادرش و مشایخ و نزدیکانش و اهل آن قبرستان و مردگان و زندگان مسلمان و فرزندانشان تا قیامت، و نیز برای برادران دینی‌اش که از او غایبند، با صدای بلند نزد آنها دعا کند و به وسیله آنها زیاد به خدا متوسل شود، زیرا خداوند آنان را برگزیده و شرافت و کرامت بخشیده است و همان‌طور که در دنیا به وسیله آنها نفع داده، در آخرت بیشتر خواهد داد.

بنابراین، هر کس حاجتی می‌خواهد، برود پیش آنها و به آنها متوسل شود، زیرا آنان واسطه میان خدا و بندگانشند. در شرع این حقیقت به ثبوت رسیده و دانسته شده است که

آنان مورد توجه و عنایت خدایند و این مطلب مشهور است و همواره علما و بزرگان از شرق و غرب به زیارت قبور آنان تبرک می‌جستند و برکت آن را از لحاظ ظاهری و معنوی می‌یافتند.

شیخ ابو عبدالله بن نعمان، خدایش رحمت کناد، در کتابش موسوم به سفینه النجاة لاهل الالتجاء فی کرامات الشیخ ابی النجاء ضمن گفتارش در این باره، چنین گفته است: برای صاحبان بصیرت و اعتبار به ثبوت رسیده که زیارت قبور شایستگان به خاطر تبرک و عبرت گرفتن محبوب است، زیرا برکت شایستگان همان طور که در زمان حیاتشان جاری بوده، بعد از وفاتشان نیز جاری است، و دعا پیش قبور شایستگان و شفاعت خواستن به وسیله آنها پیش ائمه دین و علمای شرع مبین، همواره مورد عمل بوده است. بر این سخن که «هر کس حاجتی دارد، نزد قبور آنان برود و به آنها توسل جوید»، اعتراض نشود که مخالف با گفته رسول خداست، آنجا که فرمود: مسافرت نشود، مگر برای سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الاقصی، چنانکه امام جلیل ابو حامد غزالی در باب آداب سفر از کتاب احیاء العلوم ضمن مباحثی آن را پاسخ گفته است و اینک نص گفتار او: قسم دوم این است که مسافرت کند به خاطر عبادت یا برای جهاد و یا حج، تا اینکه می‌گوید: و در زمره آنهاست زیارت قبور انبیا و قبور صحابه و تابعین و سایر علما و اولیا. البته، هر کس که در زمان حیاتش به دیدنش تبرک جسته می‌شد، بعد از مرگش نیز به زیارتش تبرک جسته می‌شود و مسافرت کردن به سوی آنها برای همین مقصود جایز است و فرموده رسول خدا: «مسافرت جز برای سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الاقصی نباید صورت بگیرد»، با اینها که گفته شد، مخالف نیست و آنها را غیر جایز نمی‌شمارد، زیرا این حدیث مربوط به نامطلوب بودن مسافرت به سوی مساجد دیگر است که با هم یکسانند، نه زیارت قبور انبیا و اولیا و علما؛ اینها اگر چه در اصل فضیلت با هم یکسانند، اما به حسب اختلاف درجاتشان در نزد خدا، تفاوت عظیمی با یکدیگر دارند و خدا داناتر است.<sup>۱</sup>



۲- عزالدین شیخ یوسف اردبیلی شافعی (م ۷۷۶) گفته است: برای مردان زیارت قبور مستحب و برای زنان مکروه است و مستحب است که بگویند: درود بر شما ای مردم با ایمانی که در این خانه‌ها آرمیده‌اید، و ما اگر خدا بخوهد، بزودی به شما ملحق خواهیم شد. خدایا ما را از پاداششان محروم مفرما و بعد از آنان مورد امتحان قرار مده و ما و آنها را پیامرز. آنگاه به قبر نزدیک شود، چنانکه در زمان حیات به صاحب آن نزدیک می‌شد، و روبروی آن بایستد و قرآن بخواند و دعا کند، زیرا میت مثل شخص حاضر است که باید برایش امید رحمت و برکت داشت، و دعای بعد از قرائت به اجابت نزدیک‌تر است.<sup>۱</sup>

۳- شیخ زین الدین شهیر به ابن نجیم مصری حنفی (م ۹۶۹ یا ۹۷۰) در البحر الرائق که شرح کنز الدقائق امام نسفی است، گوید: زیارت قبور و دعا برای اموات اگر مؤمن باشند، مانعی ندارد، اما قبرها را لگد نباید کرد، زیرا پیامبر اکرم فرموده است: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک آنها را زیارت کنید. بنابراین، مسلمانان از زمان رسول خدا تا کنون بدان عمل می‌کنند.

در المجتبی تصریح شده که آن مستحب است و گفته‌اند که بر زنان حرام است، و صحیح‌تر این است که جواز برای هر دو ثابت است و رسول خدا این چنین سلام بر مردگان را تعلیم می‌فرمود: سلام بر شما ساکنان خانه‌ها از مؤمنان و مسلمانان. آنگاه قرائت قرآن را در برابر قبور و قسمتی از آداب زیارت را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۴- ابن حجر مکی هبشی (م ۹۷۳) هنگامی که از او درباره زیارت قبور اولیا در زمان معین و سفر کردن به سوی آنها سؤال شد، با آنکه کنار این قبور مفاسد زیادی از قبیل اختلاط زن و مرد، روشن کردن چراغ‌های زیاد و جز آنها صورت می‌گیرد، چنین پاسخ گفته است: زیارت قبور اولیا و مسافرت کردن به سوی آنها مستحب است و مایه تقرب به خداست.

گفته شیخ ابو محمد را که سفر جز برای زیارت رسول خدا مستحب نیست، غزالی

چنین پاسخ گفته است: او سفر برای زیارت غیر رسول خدا را با منع مسافرت برای غیر مساجد سه گانه قیاس کرده، در صورتی که فرق میان آن دو بسیار روشن است، زیرا غیر از مساجد سه گانه، دیگر مساجد در فضیلت با هم مساوی هستند و فایده‌ای در سفر کردن به سوی آنها نیست، ولی اولیای خدا از لحاظ تقرب به خدا با هم متفاوتند و بهره‌مندی زائران به حسب معارف و اسرارشان نیز مختلف است، پس مسافرت به سوی آنها دارای فایده‌های فراوان خواهد بود.

به همین جهت، مسافرت به سوی آنها برای مردان و نذر کردن مستحب شمرده شده، چنانکه در شرح العباب در این باره به طرزی که بهتر از آن متصور نیست، بسط کلام داده‌ام.

اما دربارهٔ بدعت‌ها و کارهای حرامی که سائل تذکر داده است، باید توجه داشت که کارهای عبادی را نباید به خاطر اینگونه اعمال ترک کرد، بلکه باید عمل عبادی انجام گیرد و بدعت‌ها نیز انکار و تا آنجا که مقدور است، از بین برده شود.

بنابراین، فقها در طواف مستحب، چه رسد به واجب، ذکر کرده‌اند که اگر چه زنها وجود داشته باشند، طواف صورت گیرد و این چنین است رمی جمرات، منتها دستور داده‌اند که مردها از آنها فاصله بگیرند. زیارت نیز چنین است، یعنی باید صورت گیرد، اما مردها از زنها فاصله داشته باشند و با آنها درنیامیزند و از آنچه که حرام و بدعت است، تا می‌توانند، اجتناب ورزند.

این در صورتی است که زیارت جز با این مفساد مقدور نباشد، و گرنه اگر بتواند تمام یا بعضی از مفساد را از بین ببرد، بدیهی است که زیارت در این صورت مستحب مؤکد خواهد بود.

اگر به هیچ وجه دوری از مفساد مقدور نباشد، باید زیارت را در غیر آن زمان انجام دهد، بلکه اگر گفته شود: در این صورت اصلاً زیارت نکند، چندان بعید نیست.

کسی که مطلقاً به خاطر ترس از اختلاط، زیارت را منع کرده، باید طواف و رمی جمرات و وقوف به عرفه یا مزدلفه را نیز در صورت ترس از اختلاط و مانند آن منع

نماید، در صورتی که هیچ کدام از پیشوایان مذاهب آن را منع نکرده‌اند، با آنکه آن اعمال مستلزم اختلاط زن و مرد است و همه فقها در این امور تنها اختلاط را منع کرده‌اند، نه آن اعمال عبادی را و در مورد زیارت نیز مطلب چنین است.

گفته کسی که به خاطر ترس از اختلاط منکر زیارت شده ترا نفریبد، زیرا چنانکه توضیح دادیم، باید گفتارش تفصیل داده شود، و گرنه وجه درستی نخواهد داشت. او پنداشته است که زیارت اولیا بدعتی است که در زمان سابق وجود نداشته است، پس باید حرام باشد؛ اصولاً این امر بدعت نیست و به فرض که چنین باشد، هر بدعتی حرام نیست و چه بسا بدعت واجب است، تا چه رسد به مستحب، چنانکه به آن تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۵- شیخ محمد خطیب شربینی (م ۹۷۷) گوید: چنانکه قاضی حسین در شرح الفروع گفته است، وضو برای زیارت قبور مستحب است، و باید زائر روبروی قبور مسلمانان بایستد و بر آنها درود بفرستد و آنچه که می‌تواند قرائت قرآن کند و به دنبال آن، به امید اجابت دعا کند، زیرا دعا برای مرده مفید خواهد بود و بعد از قرائت به اجابت نزدیک‌تر است و در هنگام دعا رو به قبله بایستد، اگر چه خراسانیان گفته‌اند: مستحب است روبروی میت بایستد.

مصنف گوید: زیاد زیارت کردن و پیش قبرهای اهل خیر و فضل ماندن مستحب است.<sup>۲</sup>

۶- قاری حنفی ملا علی هروی (م ۱۰۱۴) درباره زیارت قبور گفته است: امر در زیارت، برای جواز یا استحباب است و جمهور علما نیز بر این عقیده هستند، بلکه بعضی درباره آن ادعای اجماع کرده‌اند، اما ابن عبدالبر از بعضی ادعای وجوب را نقل نموده است.<sup>۳</sup>

۷- شیخ ابوالبرکات حسن بن عمار بن علی، مکنی به ابن الاخلاص وفایی شرنبلالی

۲. مغنی المحتاج: ۱/۳۵۷.

۱. الفتاوی الکبری الفقهیة: ۲/۲۴.

۳. المرقاة فی شرح المشکاة: ۲/۴۰۴.

حنفی (م ۱۰۶۹) در ذیل<sup>۱</sup> غرر الاحکام که در حاشیه در الاحکام چاپ شده، گفته است: زیارت قبور برای مردان مستحب است و گفته‌اند که بر زنان حرام است، ولی صحیح‌تر این است که جواز برای هر دو ثابت است و قرائت سوره یس طبق این روایت مستحب است: کسی که داخل قبرستان شود و سوره یس بخواند، خداوند در آن روز بر مردگان سبک می‌گیرد و به عدد آنها به او حسنه می‌دهد.

در *مراقی الفلاح*، فصل زیارت قبور آمده است: زیارت قبور برای زنان و مردان مستحب است، ولی نباید قبرها را لگد کنند و گفته شده است که بر زنان حرام است، اما صحیح‌تر این است که جواز برای هر دو ثابت است و سنت این است که زیارت قبور در حال ایستاده و با دعا نزد آنها آنچنان انجام گیرد که رسول خدا در زیارت بقیع می‌کرد و می‌فرمود: درود بر شما مردمی که در خانه مؤمنان هستید، و ما نیز اگر خدا بخواهد، به شما ملحق خواهیم شد، از خدا برای خود و شما طلب خیر می‌کنم.

مستحب است که زائر سوره یس را قرائت کند، زیرا در روایتی از انس، رضی الله عنه، آمده است که رسول خدا فرمود: کسی که داخل قبرستان شود و سوره یس را قرائت نماید و ثوابش را هدیه ارواح اموات کند، خداوند در آن وقت عذابشان را تخفیف خواهد داد و از آنها رفع خواهد نمود.

همچنین در روز جمعه خداوند عذاب را از اهل برزخ بر می‌دارد و دیگر بر مسلمانان بر نمی‌گردد و طبق روایت زبلی برای شخص قاری به عدد مردگان حسنات نوشته می‌شود.

در روایتی از انس آمده است که وی از رسول خدا پرسید: ما برای مردگانمان صدقه می‌دهیم و به نیابت از آنها حج می‌کنیم و برای آنها دعا می‌نماییم، آیا اینها به آنان می‌رسد؟ فرمود: آری، اینها به آنان می‌رسد و چنانکه طبقی برایتان هدیه فرستاده شود، خوشحالتان می‌نماید، آنان نیز از آن اعمال خشنود می‌گردند.

ابوحفص سکیری پس از روایت این خبر گفته است: در حدیثی از علی، رضی الله

۱. نام آن غنیه ذوی الاحکام فی بغیه الاحکام است.

عنه، آمده است که پیامبر اکرم فرمود: کسی که از قبرستان بگذرد و قل هو الله احد را یازده بار قرائت کند و اجرش را هدیه اموات نماید، به عدد اموات پاداش خواهد یافت. دار قطنی نیز آن را روایت کرده است.

ابن ابی شیبیه از حسن آورده است که گفت: کسی که داخل قبرستان شود و بگوید: خدایا، پروردگار بر این جسدهای کهنه شده و استخوان‌های پوسیده‌ای که رخت از دنیا بریستند، در حالی که به تو مؤمن بودند، رحمت فرست و سلام را به آنها برسان، هر مؤمنی که از زمان خلقت آدم مرده است، برای او طلب آمرزش می‌نماید.

ابن ابی الدنیا چنین آورده است: به عدد فرزندان آدم تا قیامت، حسنات برایش نوشته می‌شود.<sup>۱</sup>

۸- شیخ محمد امین، معروف به ابن عابدین (م ۱۲۵۳) در رد المحتار بعد از بیان استحباب زیارت قبور گفته است: زائر در هر هفته قبور را زیارت کند، چنانکه در مختارات النوازل در شرح لباب المناسک آمده است: البته، جمعه و شنبه و دوشنبه و پنجشنبه بهتر است.

محمد بن واسع گفته است: مردگان زوارشان را که در روز جمعه و روز قبل و بعد از آن به زیارتشان می‌روند، می‌شناسند، پس معلوم می‌شود که روز جمعه بهتر است.

در همان کتاب آمده که مستحب است شهدای احد را زیارت کند به دلیل روایت ابن ابی شیبیه که گفت: رسول خدا سر هر سال قبور شهدای احد را زیارت می‌کرد و می‌فرمود: درود بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده‌اید. سرای آخرت چه سرایی نیکوست.<sup>۲</sup>

بهتر این است که زیارت در صبح روز پنجشنبه و با طهارت انجام گیرد، تا نماز ظهر مسجد رسول خدا فوت نشود.

من می‌گویم که از آن فهمیده می‌شود که زیارت اگر چه محلش دور باشد، مستحب

۱. غنیة ذوی الاحکام فی بغیة الاحکام - در حاشیة در الاحکام: ۱/۱۶۸.

۲. رعد ۲۴/۱۳.

است، اما آیا مسافرت برای آن نیز مستحب است، چنانکه هدف از مسافرت برای زیارت خلیل الرحمان و اهل و فرزندان و زیارت سید بدوی و دیگر بزرگان نیز چنین است؟ از پیشوایانمان کسی را ندیده‌ام که تصریح به آن کرده باشد و بعضی از شافعی‌ها آن را جز برای رسول خدا منع کرده‌اند، زیرا آن را از قبیل مسافرت برای غیر مساجد سه‌گانه دانسته‌اند، در صورتی که غزالی آن را به طور آشکار رد کرده است.

آنگاه پس از ذکر فشرده گفتار غزالی اضافه کرده که ابن حجر در فتاوی‌اش گفته است: زیارت به خاطر منکرات و مفاسدی که در کنار قبور صورت می‌گیرد، از قبیل اختلاط زنان با مردان و نظایر آن نباید ترک شود، زیرا اعمال عبادی به امثال اینگونه امور ترک نمی‌شود، بلکه بر آدمی است که عبادت را انجام دهد و بدعت‌ها را انکار کند، و در صورت امکان در از بین بردن آنها اقدام نماید.

من می‌گویم که آنچه دربارهٔ عدم ترک تشییع جنازه، حتی با حضور زنان گریه‌کننده گفته شده، این مطلب را تأیید می‌کند.

تا اینکه می‌گوید: در الفتح گفته شده است: مستحب، زیارت کردن و دعا خواندن کنار قبر در حال ایستاده است، چنانکه رسول خدا در زیارت بقیع چنین می‌کرده و می‌فرموده است: درود بر شما ساکنان خانه‌های مؤمنان، و ما نیز اگر خدا بخواهد، به شما ملحق خواهیم شد.

در شرح اللباب ملا علی قاری آمده است: از آداب زیارت این است که زائر از سمت پاهای متوفی، نه از سمت سرش وارد شود، زیرا از سمت سر، دیدن را بر میت دشوارتر می‌کند، بر خلاف پا که مقابلش قرار می‌گیرد، اما رعایت این مطلب در صورت امکان است، و گرنه از رسول خدا رسیده که آن حضرت اول سوره بقره را مقابل سر میت و آخرش را مقابل پایش خوانده است.<sup>۱</sup>

۹- شیخ ابراهیم باجوری (م ۱۲۷۷) گفته است: زیارت قبور برای مردان به خاطر به یاد آخرت افتادن مستحب است، ولی برای زنان به جهت جزع و کم صبر بودنشان

مکروه است، و محل کراهت تنها در صورتی است که شرکت آنان مشتمل بر حرام نباشد، و گرنه حرام خواهد بود و از این کراهت، زیارت قبر رسول خدا مستثنی شده و برای آنان نیز مستحب است و چنانکه ابن‌الرفعه گفته است، سزاوار است قبور انبیا و اولیا نیز چنین باشد.

مستحب است که زائر بگوید: درود بر شما ساکنان خانه‌های مؤمنان، و ما نیز اگر خدا بخواهد، به شما ملحق خواهیم شد، از خدا برای شما و خودمان خیر می‌طلبیم. خدایا از پاداششان محروممان مفرما و بعد از آنها امتحانمان مکن و ما و آنها را بیامرز.

هر مقدار که می‌تواند، قرآن بخواند، مانند سوره یس، آنگاه برای آنان دعا نماید و ثواب آن را نثار آنان کند و برایشان صدقه دهد که ثوابش به آنها خواهد رسید و از آن بهره‌مند خواهند شد، و مستحب است همان مقدار که در زمان حیات با آنها فاصله می‌گرفته، در زیارت نیز فاصله بگیرد و از ناحیه سر بر آنها درود بفرستد و بداند که بوسیدن قبر مکروه است.<sup>۱</sup>

۱۰- مفتی بیروت شیخ عبدالباسط بن شیخ علی فاخوری گفته است: زیارت قبور برای مردان مستحب و برای زنان، جز زیارت قبر رسول اکرم و قبور دیگر پیامبران و اولیا، مکروه است و مستحب است که زائر بگوید: درود بر شما ساکنان خانه‌های اهل ایمان، شما پیشی گرفتگانید و ما نیز اگر خدا بخواهد، به شما ملحق خواهیم شد.

هر مقدار که می‌تواند، قرآن بخواند، مانند سوره یس، آنگاه برای میت دعا کند و بگوید: خدایا ثواب آنچه که قرائت کردم، به فلانی برسان و همان مقدار که در زمان حیاتش به وی نزدیک می‌شده، به قبر نزدیک شود.<sup>۲</sup>

۱۱- شیخ عبدالمعطی سقا گفته است: زیارت قبور مسلمانان برای مردان مستحب است به جهت روایت مسلم از پیامبر که فرمود: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک زیارتشان کنید که شما را به یاد آخرت می‌اندازد.

۱. حاشیه علی شرح ابن‌القاسم الغزی: ۲۷۷/۱.

۲. الکفایة لذوی العنایة ۸۰.

زیارت زنان جز نسبت به قبور پیامبر و عالم و صالح و فامیل مکروه است و نسبت به آن بزرگان در صورتی که مستلزم حرام نباشد و قبور داخل شهر باشد، مستحب است، و گرنه حرام خواهد بود. البته، استحباب یا کراهت منوط به اذن شوهر یا ولی است تا از فتنه در امان باشند و از اجتماعشان فسادى بر نخیزد، چنانکه به طور غالب و مسلم در عصر ما چنین است، و گرنه بی شک حرام خواهد بود.

بسیار به زیارت قبور رفتن به جهت پند و عبرت گرفتن و به یاد آخرت افتادن مستحب است و بر این عمل در غروب روز پنجشنبه و تمام روز جمعه و صبح شنبه نیز تأکید شده است.

سزاوار است که زائر این کار را به قصد قربت و برای اصلاح خویش انجام دهد و دارای طهارت باشد و امید قبولی دعا برای خود و میت داشته باشد و به مردگان چنین درود بفرستد: درود بر شما ساکنان خانه‌های اهل ایمان.

سپس وقتی که به قبر مرده‌اش رسید، در حال خشوع روبرویش بایستد و بگوید: درود بر تو، آنگاه هر مقدار از قرآن را که می‌تواند، بخواند، مانند سوره‌های یس و فاتحه و تبارک و اخلاص و معوذتان.

بهتر این است که هنگام قرائت سر پا و رو به قبله بایستد و قصد بهره‌مندی مرده را از آنچه که می‌خواند، داشته باشد و برایش زیاد صدقه بدهد و آب پاک روی قبرش بریزد و شاخه سبز و گل و گیاه خوشبو رویش بنهد، و زیارت فامیل مخصوصاً پدر و مادر و دعا برایشان تأکید شده، چنانکه اخبار صحیح زیادی در ترغیب به زیارت والدین و دعا برایشان وارد شده است.<sup>۱</sup>

۱۲- منصور علی ناصف گفته است: امروزه زیارت قبور در نزد همه علماء، برای استحباب است و به نظر ابن حزم برای وجوب است، اگر چه در تمام عمر یکبار باشد.<sup>۲</sup> همو گوید: زیارت قبور برای زنان جایز است، به شرط رعایت صبر و عدم بی‌تابی و آرایش، و اینکه شوهران و یا محارمشان به خاطر جلوگیری از فتنه با آنها باشند. دلیل

۱. الارشادات السنیه ۱۱۱.

۲. التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول: ۴۱۸/۱.



جواز، حدیث اول و گفته عایشه است که گفت: چگونه بر آنها درود بفرستم یا رسول الله؟... عایشه هنگامی که به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن رفت، عبدالله به او اعتراض کرد و وی در جواب گفت: رسول خدا از زیارت قبور نهی کرد، آنگاه امر به آن فرمود. احمد و ابن ماجه آن را نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱۳- فقهای مذاهب چهارگانه و نویسندگان کتاب *الفقه علی المذاهب الاربعه* گفته‌اند: زیارت قبور به خاطر پندگرفتن و به یاد آخرت افتادن مستحب است و بر این کار در روز جمعه و روز قبل و بعد از آن<sup>۲</sup> تأکید شده و سزاوار است که زائر به دعا و تضرع و عبرت گرفتن از مردگان و قرائت قرآن برای مرده مشغول باشد، زیرا اینها به قول صحیح‌تر برای مرده نافع است. از چیزهایی که وارد شده، این است که زائر هنگام دیدن قبور بگوید: خدایا، آفریدگارا بر ارواح باقی و بدن‌های کهنه شده و موهای از هم پاشیده شده و پوست‌های جداگشته و استخوان‌های پوسیده که رخت از دنیا بر بستند، در حالی که به تو ایمان داشتند، رحمت فرست و سلام را به آنان برسان.

از چیزهایی که نیز وارد شده، این است که بگوید: درود بر شما ساکنان خانه‌های اهل ایمان، و ما نیز اگر خدا بخواهد، به شما ملحق خواهیم شد. در زیارت قبور فرقی میان اینکه قبرها نزدیک باشند یا دور، نیست، بلکه سفر برای زیارت مردگان، مخصوصاً مقابر صالحان مستحب است.

اما زیارت قبر پیامبر اکرم از بزرگ‌ترین عوامل تقرب به خداست و چنانکه زیارت قبور برای مردان مستحب است، برای زنان پیری که از آنها بیم فتنه‌ای نمی‌رود، نیز مستحب است، اگر زیارت آنان آمیخته با گریه و نوحه سرایی نباشد که در آن صورت حرام خواهد بود.<sup>۳</sup>

۱. *التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول*: ۴۱۹/۱.

۲. حنبلی‌ها گفته‌اند: بر زیارت قبور در روزی غیر از روز دیگر تأکید نشده است و شافعی‌ها گفته‌اند که از عصر پنجشنبه تا طلوع خورشید روز شنبه مستحب مؤکد است، و این قول در نزد مالکی‌ها راجح است. این مطلب در حاشیه *الفقه علی المذاهب الاربعه* آمده است.

۳. *الفقه علی المذاهب الاربعه*: ۴۲۴/۱.

## نذرها برای اهل قبور

برای ابن تیمیه و هم مسلکانش، در این مسئله رجز خوانی پر سر و صدایی است که در آن فحش‌ها و ناسزاها گفته و از فرقه‌های مسلمانان که از لحاظ طرز تفکر با آنها مخالفند، با عبارات توهین‌آمیز و زشت یاد کرده‌اند، و از قصیمی در سابق نقل گردید که او زیارت قبور و احترام به آن را از شعایر شیعه می‌داند و می‌گوید که ناشی از غلوشان درباره امامانشان و اعتقادشان نسبت به خدایی علی و فرزندانش است، در صورتی که این نسبت، جز دروغ محض و تهمت ناروا چیزی نیست و هیچگاه شیعه در این مسئله از آنچه که امت اسلامی بر آن اتفاق نظر دارد، عدول نکرده است.

خالدی به طور تفصیل در این باره بحث کرده که خلاصه آن چنین است: مسئله دایر مدار نیات نذرکنندگان است و معلوم است که ارزش اعمال به نیت‌هاست.

پس اگر قصد نذرکننده، خود مرده و تقرب به او باشد، چنین نذری قطعاً جایز نخواهد بود، و اگر منظورش تقرب به خدا و بهره‌مندی زندگان به وجهی از جوه، و وصول ثواب آن به مرده باشد، خواه مصرف مورد نذر را تعیین کرده و یا مطلق گذاشته باشد، ولی مصارف آن به حسب عرف مردم معلوم باشد، مانند: مصالح قبر، مردم آن شهر، مجاورانش، عموم فقرا، بستگان میت و یا نظایر اینها، در این صورت، وفای به نذر واجب خواهد بود.

او این مطلب را از اذرعی، زرکشی، ابن حجر هیثمی مکی، رملی شافعی، قبانی بصری، رافعی، نووی، علاءالدین حنفی، خیرالدین رملی حنفی، شیخ محمد غزی و شیخ قاسم حنفی حکایت کرده است.<sup>۱</sup>

رافعی به نقل از صاحب التهذیب و غیره نقل کرده است که اگر نذرکننده مبلغی را به اهل منطقه معینی صدقه بدهد، باید آن مبلغ را به آنان صدقه دهد.

او بعد از نقل عبارت یاد شده گفته است: از این قبیل است اگر چیزی را نذرکننده به سوی قبر معروف در جرجان بفرستد، زیرا آنچه که در آنجا جمع می‌شود، چنانکه

حکایت شده، میان عده معینی تقسیم می‌گردد و این، محمول بر این است که عرف اقتضای آن را داشته و نذر بر آن واقع شده است.

شکی نیست که اگر عرفی باشد، نذر بر آن واقع خواهد شد، وگرنه مسئله مورد اختلاف است و دو نظر درباره آن ابراز شده است:

نظر اول اینکه نذر صحیح نیست، چون شاهی از شرع ندارد، به خلاف کعبه و حجره شریف رسول خدا.

نظر دوم اینکه صحیح است، در صورتی که آن کس که برایش نذر شده، مشهور به خیر باشد که در آن صورت، سزاوار است چیزی که نذر کرده در مصالح مخصوص به آن صرف شود و از آن تجاوز نکند.

سبکی بطلان نذر را در صورتی که مصرف عرفی نداشته باشد، نزدیک‌تر به واقع دانسته است.<sup>۱</sup>

عزیمی گفته است که ابن تیمیه گفته است: کسی که چیزی برای پیامبر اکرم و یا دیگر انبیا و اولیا از اهل قبور نذر کند و یا حیوانی برای آنها ذبح کند، چنین کسی همانند مشرکان است که برای بت‌هایشان قربانی می‌برند و نذر می‌کنند، پس او بنده غیر خداست و بدین وسیله کافر شده است. او در این باره به طور مفصل سخن گفته و برخی از کسانی که مصاحب او و یا مصاحب شاگردانش بوده‌اند، فرییش را خورده‌اند، در صورتی که چنین مطلبی از او از باب نفهمیدن روح اسلام و حمل کردن آن به معنایی است که هیچ مسلمانی آن را اراده نمی‌کند.

کسی که از چگونگی انجام این کارها از سوی مسلمانان آگاه باشد، خواهد دانست که آنان از ذبایح و نذرهایی که برای انبیا و اولیای درگذشته می‌کنند، قصدی جز صدقه از ناحیه آنان ندارند و ثواب این اعمال را هدیه آنان می‌نمایند.

البته، اجماع اهل سنت بر این باورند که صدقه زنده‌ها برای اموات مفید است و به آنها واصل خواهد شد.

احادیث صحیح و مشهوری در این باره رسیده که از آن جمله است حدیث صحیحی که از سعد نقل شده است که وی از رسول خدا پرسید: ای رسول خدا، مادرم مرده است و من می دانم که اگر زنده بود، صدقه می داد؛ اینک اگر از ناحیه او صدقه بدهم، برای او فایده ای خواهد داشت؟

رسول خدا فرمود: آری، آنگاه پرسید: چه صدقه ای نافع تر است ای رسول خدا؟ فرمود: آب. او هم چاهی حفر کرد و رسول خدا فرمود: این برای مادر سعد است. اینکه فرموده است: آب برای مادر سعد است، منظور این است که ثواب آن هدیه روح مادر سعد است، نه اینکه او معبود است و فرزندش می خواهد بدین وسیله او را عبادت کند و بدو تقرب جوید.

بنابراین، همه مسلمانان در نذرهایشان مثل سعد هستند، نه اینکه بت پرست باشند، و این برای فلانی مثل این است که گفته شود: صدقات مال فقرا و مساکین است، نه مثل اینکه بگویند: برای خدا نماز می خوانم و نذر می کنم.

پس اگر چیزی برای پیامبر ذبح و یا نذر شد، منظور این است که از ناحیه او صدقه باشد و ثوابش هدیه روح مبارکش گردد، نه اینکه او معبود است. البته، نذرهای یک نوع هدایایی است که زنده ها، برای اموات می فرستند و این عمل هم مشروع است و هم ثواب دارد.

این مسئله به طور مبسوط در کتب فقه و کتبی که در رد ابن تیمیه و پیروانش نوشته شده، آمده است، پس نذر به ذبح و غیره برای انبیا و اولیا امری مشروع است و همه مسلمانان بدون اختلاف آن را جایز می دانند و در مقام عمل نیز آن را به کار می بندند و شخص نذرکننده در صورتی که آن را برای خدا انجام دهد و با نام خدا حیوان را ذبح کند، به ثواب خواهد رسید.

خالدی گفته است: منظور این است که ثواب از آن ایشان است و حیوان به خاطر خدا کشته شده است.

مثل گفته مردم که برای مرده ام ذبح کردم، یعنی از ناحیه او تصدق کرده ام و یا مثل

گفته‌گورنده که برای مهمان ذبح کردم، یعنی او سبب انجام این عمل شده است. بنابراین، هیچ مانعی از جواز نذر و ذبح و لزوم وفا به آن، در صورتی که روی جهت یاد شده باشد، وجود نخواهد داشت، و هیچ مسلمانی غیر آن فکر نمی‌کند.<sup>۱</sup> گاهی درباره جواز نذر به چیزی که ابوداود سجستانی در سنن خود از ثابت بن ضحاک آورده، استدلال شده است و آن اینکه در زمان رسول خدا مردی نذر کرد که شتری را در یوانه<sup>۲</sup> نحر کند، پیش رسول خدا آمد و جریان را به حضرتش عرض کرد، پیامبر اکرم فرمود: آیا در آنجا بتی که در دوران جاهلیت عبادت می‌شده وجود دارد؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا در آنجا عیدی از عیدهاشان برگزار شده است؟ گفتند: خیر. رسول خدا فرمود: به نذرت وفاکن که نه در معصیت خدا وفای به نذر جایز است و نه در آن دو مورد که آدمیزادگان را در آنها حقی نیست.<sup>۳</sup>

نیز به روایتی که ابوداود در سنن خود از عمر بن شعیب، از پدرش، از جدش آورده است، استدلال شده که زنی گفت: ای رسول خدا، من نذر کردم که بالای سرت دف بزنم، فرمود: به نذرت وفاکن.<sup>۴</sup> او گفت: من نذر کردم که در فلان محل که مردم دوران جاهلیت در آنجا قربانی می‌کردند، رسول خدا فرمود: برای غیر خدا؟ گفت: نه. فرمود: برای بت؟ گفت: نه. فرمود: به نذرت وفاکن.<sup>۵</sup>

در حدیث میمونه دختر «کردم» آمده است که پدرش به رسول خدا عرض کرد که نذر کردم پنجاه گوسفند در یوانه ذبح کنم، فرمود: آیا در آنجا چیزی از این بت‌ها وجود دارد؟ گفت: نه. فرمود: به نذرت وفاکن؛ پس چهل و نه گوسفند را قربانی کرد و یکی باقی ماند که پشت سرش می‌دوید و می‌گفت: خدایا به نذرم وفا می‌کنم، تا آن را گرفت و ذبح کرد.<sup>۶</sup>

۱. فرقان القرآن ۱۳۳.

۲. به ضم باء و تخفیف واو، تپه‌ای است پشت ینبع نزدیک ساحل دریا.

۳. سنن ابی داود: ۸۰/۲.

۴. بر خواننده محترم است که کاملاً به ابتدای این حدیث [دف زدن بالای سر رسول خدا] توجه کند، تا موقعیت رسول خدا را در سنن بشناسد. حاشا که پیامبر اکرم دارای این مقام باشد!

۵. معجم البلدان: ۳۰۰/۲.

۶. سنن ابی داود: ۸۱/۲.

خالدی بعد از ذکر دو حدیث ابوداود گفته است: اما استدلال خوارج به این حدیث بر عدم جواز نذر در اماکن بزرگان، روی این پندار که پیامبران و صالحان بتهایند و عیدهایی از عیدهای جاهلیت، چنین پنداری ناشی از گمراهی و خرافات و جسارتشان نسبت به انبیا و اولیاست، و گرنه آنان را بت نمی خواندند، و این نهایت تحقیر از ناحیه آنها نسبت به انبیای بزرگوار خداست، چه کسی که بر آنها هرچند با کنایه نقصی گیرد، کافر است و توبه اش بنا بر بعضی از اقوال پذیرفته نخواهد شد. این بدبخت ها در اثر نادانی، توسل به انبیا و اولیا را عبادت و خود آنان را بت می نامند؛ بنابراین، اعتباری برای گفتار جاهلانه و گمراه کننده شان نخواهد بود و خدا داناتر است، چنانکه اعتباری برای جهالت و گمراهی ابن تیمیه و هم مذهبانش نخواهد بود.<sup>۱</sup>

اینان کسانی هستند که خدا بر دل هایشان مهر نهاد و پیرو هوای نفس خود گردیدند.<sup>۲</sup>

## قبوری که زیارت می‌شوند

در جهان اسلام قبوری وجود دارد که از دیرباز مورد توجه مسلمانان بوده است و از راه دور و نزدیک به زیارت آنها می‌رفتند و بزرگان مذاهب چهارگانه را درباره آنها کلماتی است که بحث‌کننده از جهات مختلف می‌تواند از آنها درسهای ارزشمندی بگیرد و بدان وسیله بر فواید عظیمی نایل آید که از آن جمله است: شناخت سیره مسلمانان و شعارشان در طول اعصار و قرون، پیرامون زیارت قبور و توسل و تبرک به آنها، دعا و نماز نزد آنها و ختم قرآن برای مردگان. اینک قسمتی از آنها را ذیلاً می‌آوریم:

۱- بلال بن حمامه حبشی، مؤذن رسول خدا (م ۲۰) که قبرش در دمشق است و بر سر قبر مبارکش تاریخی به اسم اوست و دعا در این موضع مبارک مستجاب است. این حقیقت را بسیاری از اولیا و اهل خیری که به زیارتش تبرک جسته‌اند، تجربه کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۲- سلمان فارسی، صحابی بزرگوار (م ۳۶).

خطیب بغدادی گفته است: قبرش اکنون آشکار است و نزدیک ایوان کسری قرار دارد و دارای ساختمان و خادمی است که در حفاظت و تعمیر و مراقبت اثنائیه و لوازم آنجا کوشش می‌کند و من آنجا را دیده و بارها زیارت نموده‌ام.<sup>۲</sup>

ابن جوزی گفته است: فلانسی و سمنون گفته‌اند که قبر سلمان را زیارت کردیم و

برگشتیم.<sup>۱</sup>

۳- طلحه پسر عبیدالله که در جنگ جمل سال ۳۶هـ کشته شد.

در سفرنامه ابن بطوطه آمده است: محل دفن طلحه پسر عبیدالله که یکی از عشره مبشره بوده، در داخل شهر قرار دارد و دارای ساختمان و مسجدی است و زاویه‌ای دارد که در آن برای کسانی که وارد و خارج می‌شوند، غذا موجود است و مردم بصره آن را بسیار بزرگ می‌شمارند. سپس برای عده‌ای از صحابه و تابعین مشاهدی را در بصره برمی‌شمرد و در آخر می‌گوید: بر هر قبری از آنها قبه و ساختمانی است که بر آن اسم صاحب قبر و سال و وفاتش نوشته شده است.<sup>۲</sup>

۴- زبیر بن عوام (م ۳۶).

ابن جوزی گفته است: از جمله حوادثی که در سال ۳۸۶هـ واقع شده، این است که مردم بصره در ماه محرم ادعا کردند که قبر کهنه‌ای را یافته‌اند که در آن بدن تازه‌ای با لباس و شمشیر وجود دارد و آن متعلق به زبیر بن عوام است، آنگاه آن را از قبر بیرون آوردند و کفن کردند و در مرید، میان دو درب دفن نمودند و اثیر ابوالمسک عنبر، روی آن ساختمانی بنا کرد و آنجا را مسجد قرار داد و چراغدان‌ها و آلات و حصیرها و لوازم دیگر به آنجا بردند و در آن افرادی به عنوان حفاظت اقامت کردند و موقوفاتی برایش وقف نمودند.<sup>۳</sup>

۵- ابوایوب انصاری صحابی که در سال ۵۲هـ در روم فوت کرد.

حاکم در مستدرک گفته است: مردم به زیارت قبرش می‌روند و در خشکسالی بدان وسیله طلب باران می‌نمایند<sup>۴</sup> و ابن جوزی نیز آن را در *صفة الصفوة* آورده است.<sup>۵</sup>

خطیب بغدادی در تاریخش آورده است که ولید گفت: شیخی از فلسطین برایم چنین

نقل کرد:

۲. رحلة ابن بطوطه: ۱/۱۱۶.

۴. مستدرک الصحیحین: ۳/۴۵۸.

۱. المنتظم: ۵/۷۵.

۳. المنتظم: ۷/۱۸۷.

۵. رک: صفة الصفوة: ۱/۱۸۷.



بنای کوچک سفیدی نزدیک دیوار قسطنطنیه دیدم که می گفتند: قبر ابویوب انصاری مصاحب رسول خداست، پس نزدیک آن رفتم و قبرش را در آن ساختمان کوچک دیدم، در حالی که روی آن چراغدانی به زنجیر آویخته بود.<sup>۱</sup>  
ابن کثیر گفته است: روی قبرش مزار و مسجدی است و مردم روم آن را بزرگ می شمارند.<sup>۲</sup>

ذهبی هم گفته است: مردم روم قبرش را بزرگ می شمارند و تا امروز از آن طلب شفاعت می کنند.<sup>۳</sup>

۶- رأس الحسین امام سبط شهید<sup>علیه السلام</sup> در مصر.

ابن جبیر (م ۶۱۴) در رحله اش گفته است: سر مبارک در صندوقی نقره ای قرار دارد و زیر زمین مدفون است و روی آن ساختمان عظیمی که زبان از توصیف آن عاجز و ادراک از احاطه به آن ناتوان است، بنا گردیده که با انواع پارچه های حریر تزیین شده است و شمع های سفید، به بزرگی ستون و کوچک تر، آن را احاطه کرده که اکثر آنها در داخل ظرف های طلای ناب و نقره قرار دارد، و بر آن چراغدان های نقره ای آویزان است و بالای آن را همانند سیب هایی از طلا در محلی شبیه به باغ احاطه کرده است، و آنچنان منظره زیبایی دارد که چشم را خیره می کند.

در این ساختمان مجلل، انواع قطعات مرمرهای ظریف که به طور اعجاب انگیزی کنار هم چیده شده، قرار دارد که تصویر آن در وهم نیاید و به هیچ وجه توصیف آن مقدور نخواهد بود.

در مدخل این روضه مبارکه مسجدی است که از لحاظ ظرافت و زیبایی، همانند خود روضه است؛ دیوارهایش همه از مرمرهایی بسان مرمرهای یاد شده است، و در دو طرف راست و چپ روضه بنایی است به همان ظرافتی که یاد شد که از میان آن به روضه راه می یابیم و پرده های عالی از دیبا و حریر روی همه آنها آویخته شده است.

۲. تاریخ ابن کثیر: ۵۹/۸.

۱. تاریخ بغداد: ۱/۱۵۴.

۳. الدول الاسلامیة: ۱/۲۲.

از شگفت‌انگیزترین چیزی که هنگام داخل شدن به این مسجد مبارک دیدیم، سنگی است که در دیوار مقابل داخل شونده قرار دارد و چنان سیاه و ساییده شده است که همانند آیینۀ هندی تازه صیقلی شده، عکس آدمی را نشان می‌دهد. ما از نزدیک دیدیم که مردم آن قبر مبارک را می‌بوسیدند و گرد آن طواف می‌کردند و آن را در بر می‌گرفتند و بر پارچه‌ای که روی آن قرار داشت، دست می‌مالیدند و در حال ازدحام و طواف دور آن دعا می‌خواندند و گریه می‌نمودند و به برکت آن تربت پاک به خدا متوسل می‌شدند و چنان گریه و زاری می‌کردند که دل‌ها را آب می‌کرد و جمادات را می‌شکافت.

مطلب، بالاتر از اینهاست که نمی‌شود توصیف کرد، خدا به برکت این قبر شریف ما را بهره‌مند گرداند.

اینکه مقداری از صفت این روضه مبارکه را بیان کردیم، به این جهت بوده است که خواننده محترم از این راه بتواند دورنمای این مرکز زیارتی با شکوه را مجسم کند، و گرنه هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را چنانکه هست توصیف کند. به طور خلاصه باید بگویم که فکر نمی‌کنم روی کره زمین، ساختمانی مجلل‌تر و باشکوه‌تر و شگفت‌انگیزتر از آن وجود داشته باشد. خداوند به لطف و کرمش گرمی عضوی را که در آن قرار دارد، مقدس بگرداند.

در شب همان روز در گورستان معروف به قرافه بیتوته کردیم که آنهم یکی از عجایب دنیاست، به خاطر آنکه مشتمل بر قبور انبیا و اهل بیت و صحابه و تابعین و علما و زهاد و اولیای صاحب کرامت و خبرهای شگفت‌آوری است.

ما در اینجا، تنها قبوری را که توانستیم ببینیم، ذکر می‌کنیم؛ آن قبور عبارتند از: قبر پسر صالح پیغمبر، قبر روییل پسر یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم خلیل الرحمن که درود خدا بر همه آنان باد، قبر آسیه، زن فرعون و مشاهد چهارده نفر از مردان و پنج نفر از زنان اهل بیت، خدا از آنان خشنود باد.

روی هر کدام آنها، ساختمان مجللی است که بسیار عجیب و محکم و زیباست و

افرادی در آنها منظور محافظت و مراقبت سکونت دارند که دارای جیره‌های ماهیانه هستند. آنگاه تفصیل آن مشاهد را آورده است.<sup>۱</sup>

شبرای شیخ عبدالله شافعی (م ۱۱۷۲) در کتابش *الاتحاف* بابی را اختصاص به این مشهد مقدس داده و در آن زیارتش و گوشه‌ای از کراماتش و اختصاص دادن روز سه شنبه به زیارت را آورده و گفته است: برکات در این مرقد شریف دیده شده و نسیم‌های بهشتی آن برای زیارت کننده پنهان نیست و سراسر آن مملو از حقیقت است، و اعمال هم با نیت می‌باشد.

ابوالخطاب بن دحیه در این باره رساله‌ عالی و مفیدی دارد، و استفتایی که از قاضی زکی الدین عبدالعظیم پیرامون همین مسئله کرده بود، پاسخش را چنین دریافت کرد: این مکان شریفی است و برکت آن برای همه معلوم است و اعتقاد در این باره بسیار نیک و پسندیده است والسلام.

چقدر سزاوار این مشهد شریف است شعر زیر:

– جانم فدای مشهدی باد که میان اسرار آن و دیگران، پردهٔ نبوت آویخته شده است.  
 – و رواق عزتی که در آن شریف‌ترین بقعه‌ای قرار دارد که عقل‌ها دربارهٔ آن حیرانند.  
 – ناظران چشم‌هایشان را به خاطر شکوه و عظمتش می‌بندند و به همین جهت انسان تأمل‌کننده، دیده از آن بر می‌دارد.  
 – ستارگان نسبت به مقام رفیعش حسادت می‌کنند و ستارهٔ سماک اعزل<sup>۲</sup> آرزو می‌کند که در جوارش باشد.

– و مقامش چنان رفیع است که بر خاکش بوسه می‌زنند و پیشانی می‌سایند.  
 شبرای در زمرهٔ کرامات آن بقعهٔ مبارکه آورده است: مردی که او را شمس الدین قعوبی می‌گفتند و در نزدیکی آن مشهد مقدس زندگی می‌کرد و کارش علامتگذاری پرده‌های شریف بود، به چشم‌هایش آسیبی رسید و نابینا شد. او هر روز که نماز صبح را

۱. *رحلة این جیبیر* ۱۲.

۲. یکی از دو ستارهٔ پای اسد که بی سلاح به نظر آید. فرهنگ فارسی معین: ۷/۷۹۹.

در آن مکان مقدس می خواند، کنار در ضریح می ایستاد و می گفت: ای سرورم، من همسایه ات هستم و چشم هایم از دستم رفته، از خدا به وسیله تو می خواهم که چشم هایم و لویکی را به من برگرداند.

یک شب خوابیده بود که دید جماعتی کنار قبر شریف آمدند؛ از شخصیت آنها پرسید، به او گفته شد: اینان رسول خدا و همراهانش هستند که برای زیارت حسین، رضی الله عنه، آمده اند؛ در جمع آنان داخل شد و آنچه را که در بیداری گفته بود، تکرار نمود.

حسین رو به جدش نمود و ماجرای شمس الدین را به عنوان طلب شفاعت برایش نقل کرد و رسول خدا به امام علی، رضی الله عنه، فرمود: چشمش را سرمه بکش. علی عرض کرد: اطاعت می شود، آنگاه سرمه دانی در آورد و به او گفت: جلو بیا، او هم جلو رفت، آنگاه میل سرمه دان را چنان در چشم راستش کشید که او احساس سوزش سختی نمود و از شدت ناراحتی فریاد کرد و بیدار شد و هنوز حرارت سرمه کشیدن را در چشمش احساس می کرد، ولی ملاحظه نمود که چشم راستش باز شده است و تا زنده بود با آن می دید و این همان نعمتی بود که او در صدد به دست آوردن آن بود.

وی به شکرانه این نعمت، این فرش را که در مشهد مقدس امام حسین گسترده است، بافت و وقف آن بقعه مبارکه نمود و تا زمان وزیر معظم محمد پاشا که از جانب سلطان محمد خان ولایت مصر را به عهده داشت، این فرش همچنان در آنجا گسترده بود تا او فرش دیگری را که هم اکنون در آنجا موجود است، به جای آن قرار داد.

آنگاه شبرای کرامت دیگری را که برای شیخ ابوالفضل، نقیب سادات خلوتیه واقع شده، ذکر کرده است و بعد از بیان اختصاص روز سه شنبه به زیارت این مشهد مبارک، گفته است: در این باب برخی از قصایدی را که در آن اهل بیت پیامبر اکرم را مدح کرده ام و به شخصیت عظیمی که در اینجا آرمیده است، توسل جسته ام، می آورم:

— آل طه! کسی که آل طه بگوید و پناه به مقامتان ببرد، هرگز رانده نمی شود.

— دوستی شما آیین من است و اعتقاد قلبی ام، و غیر از آن مذهب و عقیده ای ندارم.

- از شما مدد می‌گیرم، بلکه هر که در جهان هستی است، از فیض فضیلتان بهره می‌گیرد.
- خانه شما مهبط رسالت و وحی است و نور نبوت از شما آشکار می‌شود.
- شما را ای آل یس مقامی والاست و در بلند مرتبگی همانندی نیست.
- ای پسر دختر رسول خدا، چه کسی از لحاظ افتخار همانند شماست؟ در حالی که شما زیور افتخار هستید.
- ای حسین، آیا مثل مادر و جدت از لحاظ شرافت، مادر و جدی وجود دارد؟
- قومی خواستند در مقام و منزلت به شما برسند، در صورتی که میان شما و آنها فاصله زیادی است.
- خداوند ترا در دنیا به سعادت و سپس به شهادت اختصاص داد.
- ای حسین، ترا در قبر مقامی والاست و دشمنانت را در قبر خواری و ذلت است.
- ای کسی که در دو جهان کریمی، و ای کسی که روزگار به کوری چشم دشمنان بنده اوست!
- تو بر دشمنانت شمشیری، ولی در تو حلم است و برای فضل تو حدی نیست.
- هر که بخواهد فضیلت را محدود کند، خود را فریفته است، زیرا فضایل آل پیامبر قابل شمارش نیست.
- از آن زمانی که جدت در زمین مدینه مدفون گردید، عطر آن، همه بقعه‌ها را فرا گرفت.
- برای مصر نسبت به همه شهرها افتخار است و به خاطر قبرت، طالعش سعد است.
- بقعه مبارکات بسیار مبارک است، چه بسیار افراد کوشا به سوی آن می‌شتابند؟
- و ضریحی که ترا در بر گرفته و بر قبر تو قرار دارد، بسی معطر و روح افزاست.
- دارای کششی بی پایان است، سرور آفرینی بی‌همانند است و رونقی روزافزون دارد.
- برای زائران، رحمت‌های پی در پی و برکت‌های فراوان به همراه دارد.
- خدا از شما آل طه خشنود باد که دعای ناچیزی چون من رنج بی‌حاصلی است.
- و همواره درود خدا بر شما باد، مادامی که نجد و تهامه از شما یاد می‌کند.

– من فرا روی تربیتی قرار دارم که تو ای حسین در آن آرمیده‌ای، و دیگر بعید است که رانده شوم.

– من در پیشگاه جد پاکت قرار دارم که با پیش آمدهای روزگار مواجه بود.

– من در پیشگاه کسی قرار دارم که همه پیامبران به او پناه می‌برند، و از او بی نیاز نیستند.

– من در پیشگاه کسی قرار دارم که آهوها به او پناه برده‌اند و او هم پناهشان داده است، در صورتی که دشمن بسیار سرسخت بود.

– من در پیشگاه جدت مصطفی قرار دارم، هر سال که مردم به زیارتش می‌شتابند.

همچنین درباره همین خانواده بزرگوار گفته‌ام:

– ای اهل بیت پیامبر، مرا غیر از شما پناهگاهی نیست که برای رفع گرفتاری‌هایم در فردا امیدوار باشم.

– شما ای آل احمد، تا وقتی که شما در همه کارها تکیه‌گاهم باشید، من از گرفتاری زمان نمی‌ترسم.

– ای آل طه، چه کسی افتخاراتی همانند افتخارات شما دارد؟ در صورتی که سرادق عزت بر سر شما سایه افکنده است.

– ای پاکزادگان، هر فضلی که برای غیر شماست، در اصل به شما بر می‌گردد و مربوط به شماست.

– از مائده‌های جودی که هر روز به زائران می‌بخشید، محرومان مفرمایید.

– ای پادشاهان، پرچم افتخار و عظمت مخصوص شماست و تاج سعادت متعلق به شما.

– ای آل طه، کدام خانه‌ای همانند خانه شماست که خدا ساکنانش را پاک و بزرگوار قرار داده است؟

– باغستان مجد و مفاخر شماست، و پرندگان مکارم بر فراز سرتان نغمه سرایی می‌کنند.

– در قرآن از شما به نیکی یاد شده است که هر خواننده‌ای بدان هدایت و سعادت‌مند می‌گردد.

- قرآن شما را ستوده، آیا بعد از ستایش قرآن، عظمت و بزرگی ای هست؟
- ای آل طه، شما را در افتخار، جایگاه شامخ و بلند و محکمی است.
- ای پسر دختر رسول خدا، رو به سوی تو داریم که خیر از ناحیه شما فراهم می آید.
- ای حسین، نه همانند عظمت عظمی، و نه همانند جدت جدی است.
- ای حسین، به حق جدت، نظر لطفی به کسی که چشم داشت محبت از تو دارد، بنما.
- آن که هر گاه می خواهد قبری را ببوسد، تو در برابر دیدگانش قرار داری.
- ای سروران من، به دوستی که نزدتان آمده، در حالی که اشک ریزان پای بند محبت شماست، کمک کنید.
- یاری کنید مقصری را که غیر از شما یاری ندارد.
- من به شما عشق می ورزم و می دانم که دست رد به سینه ام نمی زنید.
- خدایا غیر از محبت اهل بیت پیامبر اکرم مرا سرمایه ای نیست.
- من بنده مقصری هستم که جز به محبت اهل بیت محمد ﷺ امید ندارم.
- همو درباره مشهد امام حسین گفته است:
- ای ندیم، برخیز و صهبا برآیم بیاور و آن را در گلزار پرتراشه به من بنوشان.
- آنجا که خلیج جریان دارد و آبش همانند مار سیاه و سپید در حرکت است.
- ای ندیم، تنها آن را به من بده و مرا به حال خود بگذار تا به عشق او بر زمین افتم و تشنه بمیرم.
- آن را با تهنیت ها درآمیز، نه با آب آسمان.
- ای ندیم، آن را بیاور، ولی مخلوط با چیزی نباشد که خلط دوا، عین مرض است.
- هر گاه خواستی ملاقاتم کنی، زیر درخت های ائیلات ملاقاتم کن که در روی تپه ای از جزیره با پوششی سبز دلربایی می کنند.
- باغستانی که نسیم روح بخش سحر آن را بیاراست و به آن رونق بخشید.
- و نسیم لطیف با شاخه های درختانش بازی همی کرد و آنها را از سوئی به سوی دیگر همی جنبانید.

- ای نوای خلیج، جانم فدایت؛ کی در حمایت آرزوهایم برآورده خواهد شد؟
- ای ندیم من، با یادش خوشی ام را تجدید کن و آن محبت شدید را بدین وسیله زنده نما.
- بیا و از نیل مصر سخن بگو و از فرات و دجله بصره رهایم کن.
- و حدیث لذات مصر را برایم بازگو که حدیث لذات از من دور مانده است.
- مصر از نظر من بهترین زمین به شمار می رود، و تنها به نیلش امیدوارم.
- شدت علاقه و غایت مقصودم در آنجاست، زیرا سرورانم، فرزندان زهرا را در آنجا می بینم.
- و به سوی مشهد حسینی می شتابم، در حالی که دعا می کنم و امیدوارم دعایم مقبول واقع شود.
- ای پسر دختر رسول خدا، دوستت دارم، توجهی کن و پذیرفتنم را پاداشم قرار ده.
- ای بخشنده ترین مردمان، ای آل طه، علاقه به شما مذهب و اعتقاد من است.
- مرا پناهگاه و ذخیره ای که در گرفتاریهایم بدان امید بندم، غیر از شما نیست.
- وی نیز در همین زمینه گفته است:
- ای آل طه، کسی که با علاقه به شما و امید به احسانتان نزدتان بیاید، محروم نخواهد شد.
- به شما پناه آورده ام، و آیا کسی که به مردمی کریم و بزرگواری پناهنده شود، محروم خواهد شد؟
- مردم در اعتاب مقدستان ازدحام می کنند، آری، آنجا بسان چشمه آب گواراست که از کثرت جمعیت موج می زند.
- کسی که نزدتان بیاید و خواستار باران فضل شما باشد، از عالی ترین بخششستان بهره مند خواهد شد.
- ای سرورانم، ای پاره های تن رسول خدا، ای کسانی که دارای عالی ترین مقامات هستید، شما مرا پناهگاهی استوارید و قلبم در گرو شماست.



– حق شما این است که من علاقه‌مند به شما باشم، علاقه‌ای که هرگز گسسته نشود.  
– در اعتاب مقدستان متحیر ایستاده‌ام و کسی که در شما متحیر باشد، او را ملامتی نیست.

– ای سبط طه، ای حسین، بر ضریح مطهرت از من سلام باد.  
– مشهد عالی‌ات برای ما، کعبه‌ای است که دور آن طواف می‌کنیم و آن را می‌بوسیم.  
– بیت جدیدی که در آن هدایت حلول کرده و همانند بیت عتیق شده است.  
– جانم فدایت ای ضریحی که حسین، امام همام را در بر گرفته‌ای.  
– من به آن صاحب عزت و عظمت و حشمتی که در اندرون قرار دارد، توسل می‌جویم.

– ای زیارت‌کننده، فرصت را در اینجا غنیمت شمار که در آمدن بدین مکان مقدس بس مغتنم است.

– هنگامی که زیارتش می‌کنی، دل باز می‌شود و غم‌های بزرگ از آن دور می‌گردد.  
– چقدر نور و رونق در آن است؟ گویا که روضه مبارکه بهترین مردم است.<sup>۱</sup>  
– حمزای عدوی (م ۱۳۰۳) بعد از گفتاری طولانی پیرامون مشهد امام حسین علیه السلام گفته است: بدان که بسیار زیارت کردن این مشهد شریف و بدان وسیله به خدا توسل جستن، بسی شایسته است.

آنچه که از او در زمان حیاتش درخواست می‌شد، بعد از مرگ نیز درخواست می‌شود، زیرا او وسیله رفع گرفتاری‌هاست و با زیارتش گره‌ها گشوده می‌شود و انسان دل‌مرده با توسل به او و انوارش به خدا واصل می‌گردد.

از این قبیل است آنچه که برای سرورم عارف ربانی محمد شلبی، مشهور به ابن السنت و شارح العزیه واقع شده است و آن این است که چون تمام کتاب‌های او از منزلش ریوده شد، متحیر ماند و بسیار غمگین گردید، آنگاه کنار روضه مبارکه ولی نعمت ما، حسین آمد، در حالی که اشعاری می‌خواند و در آن از حضرتش درباره کتاب‌هایش یاری

می‌طلبید.

او بعد از زیارت به خانه‌اش مراجعت کرد و دید کتاب‌هایش بدون هیچ نقصی در محلش موجود است و ترجمه آن اشعار چنین است:

– آیا به کسی که به شما پناه برد، آزاری خواهد رسید و یا از ستم شکایت خواهد کرد، در صورتی که شما سرورانش هستید؟

– ای آل احمد، بعید است کسی که به شما منسوب باشد، از درگاهتان نومید باز گردد و دشمنانش خوشحال شوند.

– سروری از روز الست برازنده شما بوده و هاله عزت سراپای وجودتان را احاطه کرده است.

– آیا در اینجا پیامبر اکرم را دری غیر از شما که ریحانه او هستید، وجود دارد؟

– نابود باد چشمی که نبیند مشهدی را که حسین را در بر گرفته است.

– پس ملازم روضه مبارکه باش و سبط محمد را دربرگیر که هر کس قصد او کرد، حاجتش بر آورده شد.

خداوند ما را از فیض امدادش برخوردار کند و از فیض قربش و بوسیدن اعتبارش بهره مند فرماید. همو از دیگران در این باره، چنین آورده است:

– منزلی که خداوند آن را چنان رفیع قرار داده که ماه شب چهارده از دیدنش مخفی می‌گردد.

– پروردگار ما در زمین آنچه خواست، بدو اختصاص داد، بلند مرتبه است آن که خدای آسمانهاست.

– او را مصون داشت و زیور بخشید و مورد حمایت قرار داد و در پناه لطف و کرم خود گرفت.

– اگر اینجا پایگاه عزت اهل بیت گردید، به خاطر قدر و مقام والای اوست.

– امام حسین بهترین مولاست مزارش به تأیید دین همواره برقرار و پابرجاست.

– آیات کتاب خدا او را ستوده و سنت هاشمی صفات نیکوبش را بیان نموده است.<sup>۱</sup>  
 البته، کلمات زیادی همانند آنچه که دربارهٔ مشهد رأس‌الحسین گفته شد، وجود دارد که اگر کسی آنها را جمع‌آوری کند، کتاب جامعی خواهد شد، و از کسانی که کتاب مستقلی در این باره نوشته‌اند، می‌توان به نام شیخ عبدالفتاح بن ابی بکر، مشهور به رسام شافعی اشاره کرد که رساله‌ای موسوم به *نور العین فی مدفن رأس‌الحسین* دارد.  
 ۷- عمر بن عبدالعزیز، خلیفهٔ اموی (م ۱۰۱) که قبرش در دیر سمعان و زیارتگاه مردم است.<sup>۲</sup>

۸- ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای حنفی‌ها (م ۱۵۰) که قبرش در اعظمیهٔ بغداد مزار معروفی است.

خطیب از علی بن میمون نقل کرده که گفت: از شافعی شنیدم که می‌گفت: من به قبر ابوحنیفه تبرک می‌جویم و هر روز به عنوان زیارت کنارش می‌روم و هرگاه حاجتی برایم پیش آید، دو رکعت نماز می‌خوانم و کنار قبرش از خدا می‌خواهم که حاجتم را روا کند، و طولی نمی‌کشد که روا می‌شود.<sup>۳</sup>

ابن جوزی گفته است: در این ایام، یعنی سال ۴۵۹هـ ابوسعید مستوفی، ملقب به شرف الملک، مشهد ابوحنیفه را بنا کرد، قبه و بارگاه برایش قرار داد و مدرسه‌ای کنارش ساخت که فقها در آنجا توقف می‌کردند، و مدرسی نیز برای آنان تهیه کرد. وقتی که ابوجعفر، ابن بیاضی به عنوان زیارت به آنجا آمد، بی مقدمه چنین گفت:  
 – آیا نمی‌دانی که علم پراکنده بود و این پنهان شده در خاک آن را جمع کرد؟  
 – همچنین این زمین مرده بود که بخشش عمید ابوسعید آن را زنده کرد.

آنگاه ابن جوزی اضافه می‌کند که مصنف گفته است: به خط ابوالوفاء بن عقیل خواندم که نوشته بود: بنیان مسجدی با آهک و نوره و مصالح دیگر جلو ضریح ابوحنیفه

۱. مشارق الانوار ۹۲. ۲. طبقات الحفاظ: ۱/۱۱۴.

۳. تاریخ بغداد: ۱/۱۲۳؛ مناقب ابی حنیفه، خوارزمی: ۲/۱۹۹؛ مناقب کردی: ۲/۱۱۲؛ مفتاح السعادة، طاش کبری زاده: ۲/۸۲؛ صلح الاخوان، خالدی ۸۳ – به نقل از سفیری و ابن جماعه.

نهاده شد، و در سال ۴۳۶هـ که من پنج ساله و یا چند ماه کمتر بودم، آن مسجد تمام گردید و مخارج آن را یک حاجی ترک داد. آنگاه ابوسعید مستوفی که حنفی متعصبی بود، به آنجا آمد، در آن وقت قبر ابوحنیفه زیر سقفی که بعضی از امرای ترکمان آن را ساخته بودند، قرار داشت.

پیش‌تر که من طفل بودم، روی قبر ضریح فرسوده‌ای قرار داشته و آن در سال‌های ۴۳۷ و ۴۳۸هـ قبل از ورود ترکان غز در سال ۴۴۷هـ به بغداد بوده است، ولی هنگامی که شرف الملک در سال ۴۵۳هـ به بغداد آمد و تصمیم گرفت که همین قبه‌ای را که بالای قبرش قرار دارد، بسازد، تمام بناهای مسجد و منضماش را که قبر را احاطه کرده بود، خراب کرد، آنگاه مقاطعه کاران و مهندسان را خواست و جریان را با آنها در میان گذاشت و آنها تخمین زدند که هزارها آجر لازم دارد و باید خانه‌های اطرافش خریده شود و جزو آن گردد.

برای پی ساختمان این قبه، زمین سختی را جستجو کردند، ولی چاره‌ای جز این نداشتند که هفده ذرع در شانزده ذرع از همان زمین را حفر کنند و در این کار استخوان‌های بسیاری از مردگان را که خواستار مجاورت قبر نعمان بودند و در حدود ۴۰۰ زنبیل می‌شد، بیرون آوردند و همه آنها را در بقعه مجاور که ملک شخصی دیگران بوده، دفن کردند.

سپس می‌گوید: محمد بن ناصر حافظ به ما خبر داد که ابوالحسین مبارک بن عبدالجبار صیرفی گفته است: شنیدم که ابوالحسین بن مهتدی می‌گفت: معلوم نیست که قبر ابوحنیفه در این مکان که رویش قبه‌ای بنا کرده‌اند، بوده باشد و پیش از این نیز حاجیان وارد می‌شدند و اطراف مقبره طواف می‌کردند و ابوحنیفه را زیارت می‌نمودند، ولی موضعی را تعیین نمی‌کردند.<sup>۱</sup>

ابن خلکان گفته است: قبر او مشهور و مورد زیارت مردم است و در سال ۴۵۹هـ روی آن قبه و بارگاهی بنا گردید.<sup>۲</sup>

ابن جبیر می‌گوید: در رصافه مشهد مجلی است که دارای قبه سفید عالی است و در آن قبر امام ابوحنیفه، رضی الله عنه، قرار دارد.<sup>۱</sup>

ابن بطوطه گفته است: روی قبر امام ابوحنیفه، رضی الله عنه، قبه بزرگی است و در زاویه آن، مکانی برای غذا خوردن وارد شوندگان وجود دارد، و امروز در بغداد مکانی که در آن وارد شوندگان بتوانند چنین پذیرایی شوند، وجود ندارد. آنگاه قبور عده‌ای از مشایخ بغداد را نام برده و گفته است: مردم بغداد در هر جمعه‌ای به زیارت یکی از این مشایخ می‌روند.<sup>۲</sup>

ذهبی گفته است: روی قبرش در بغداد قبه و بارگاه عظیمی است.<sup>۳</sup>

ابن حجر در *الخیرات الحسان*<sup>۴</sup> در مناقب امام ابوحنیفه، فصل بیست و پنجم چنین می‌گوید: هنگامی که امام شافعی در بغداد بود، به امام ابوحنیفه متوسل می‌شد و کنار قبرش می‌آمد و زیارتش می‌کرد و بر او درود می‌فرستاد، سپس از طریق او در برآورده شدن حاجاتش به خدا توسل می‌جست.

همو اضافه می‌کند که این مطلب ثابت است که امام احمد، چنان به امام شافعی متوسل می‌شد که پسرش عبدالله تعجب کرده به پدرش اعتراض نمود و احمد به او گفت: شافعی همانند خورشید برای مردم و عافیت برای بدن است.

هنگامی که به امام شافعی خبر دادند که اهل مغرب متوسل به امام مالک می‌شوند، این عمل را مورد انتقاد قرار نداد.

۹- مصعب بن زبیر (م ۱۵۷).

ابن جوزی گفته است: عامه قبرش را در «مسکن» زیارت می‌کنند، چنانکه قبر حسین را زیارت می‌نمایند.<sup>۵</sup>

۲. رحلة ابن بطوطه: ۱/۱۴۲.

۱. رحلة ابن جبیر ۱۸۰.

۳. الدول الاسلامیة: ۱/۷۹.

۴. این مطلب را سید احمد زینی دحلان در خلاصة الكلام ۲۵۲ و در الدرر السنیة از او نقل کرده است.

۵. المنتظم: ۷/۲۰۶.

- ۱۰- لیث بن سعد حنفی، امام مصر که در سال ۱۷۵ هـ وفات کرد و در قرافه کوچک دفن گردید و قبرش زیارتگاه مردم است و من بارها آن را دیده‌ام.<sup>۱</sup>
- ۱۱- مالک بن انس، امام مالکی تا (م ۱۷۹) که قبرش در بقیع به مدینه منوره است. ابن جبیر در رحله‌اش گفته است: روی آن قبه کوچکی است، و در سابق گذشت که فقها زیارتش را جزو آداب زائر قبر نبی اکرم شمرده‌اند.
- ۱۲- امام طاهر موسی بن جعفر علیه السلام که در سال ۱۸۳ هـ شهید و در کاظمین دفن شده است.
- خطیب بغدادی به اسنادش از احمد بن جعفر بن حمدان قطعی آورده است که گفت: از حسن بن ابراهیم، ابوعلی خلال، شیخ حنبلی‌ها در عصرش شنیدم که می‌گفت: هیچ مشکلی برایم پیش نیامد، مگر آنکه کنار قبر موسی بن جعفر رفته به حضرتش متوسل شدم و خدا مشکلم را حل و حاجتم را بر آورده کرد.<sup>۲</sup>
- ابن عماد حنبلی گوید: شریف ابو جعفر، محمد جواد بن علی بن موسی الرضا حسینی یکی از دوازده امامی که شیعیان معصومان می‌دانند، در بغداد وفات کرد و در کنار جدش موسی دفن گردید و عموم مردم قبر آن دو امام را زیارت می‌کنند.<sup>۳</sup>
- ۱۳- امام طاهر ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام.
- ابوبکر محمد بن مؤمل گفته است: با امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و همپایه‌اش ابوعلی ثقفی و عده زیادی از مشایخ به عزم زیارت قبر علی بن موسی الرضا واقع در طوس حرکت کردیم و از تعظیم و تواضع ابن خزیمه نسبت به این بقعه مبارکه و گریه و زاری‌اش در برابر آن، همه ما متحیر شدیم.<sup>۴</sup>
- ۱۴- عبدالله بن غالب حدانی بصری که در روز ترویة سال ۱۸۳ هـ کشته شده است، مردم خاک قبرش را همانند مشک بر لباسشان می‌پاشیدند.<sup>۵</sup>

۱. الجواهر المضية: ۴۱۷/۱.

۲. شذرات الذهب: ۴۸/۲.

۳. تاریخ بغداد: ۱/۱۲۰.

۴. تهذیب التهذیب: ۷/۳۸۸.

۵. حلیة الاولیاء: ۲/۲۵۸؛ تهذیب التهذیب: ۵/۳۵۴.

۱۵- عبدالله بن عون، ابو‌عون خزار بصری.

محمد بن فضاله گفته است: پیامبر اکرم را در خواب دیدم که می‌فرمود: ابن‌عون را زیارت کنید که خدا او را دوست دارد.<sup>۱</sup>

۱۶- علی بن نصر بن علی ازدی، ابوالحسن بصری (م ۱۸۹) که مشهدش در بصره معروف و زیارتگاه است.<sup>۲</sup>

۱۷- معروف کرخی (م ۲۰۰ یا ۲۰۱ یا ۲۰۴).

ابراهیم حربی گفته است: قبر معروف پادزهر مجرب است. از زهری نقل شده که گفت: قبر معروف کرخی برای قضای حوایج مجرب است. نیز گفته‌اند: هر کس نزد آن صد بار قل هو الله بخواند و از خدا حاجتش را بخواهد، خداوند آن را برمی‌آورد. از ابو‌عبدالله محاملی هم روایت شده که گفت: از هفتاد سال پیش تا کنون قبر معروف کرخی را چنین شناخته‌ام که هیچ گرفتاری به آن متوسل نشده، مگر آنکه گرفتاری‌اش رفع شده است.<sup>۳</sup>

ابن جوزی از احمد بن فتح نقل کرده که گفت: از بشر تابعی جلیل درباره‌ی معروف کرخی سؤال کردم و او در جواب گفت: هیئات میان ما و او حجاب‌ها حایل شده است، تا اینکه می‌گردید: هر کس حاجتی دارد، کنار قبر معروف برود و خدا را بخواند، به خواست خدا دعایش مستجاب خواهد شد. قبر وی در بغداد است و مردم بدان تبرک می‌جویند. ابراهیم حربی گفته است که قبر معروف پادزهر مجرب است.<sup>۴</sup>

همو گوید: در ربیع الاول سال ۴۶۰ هـ ساختمان قبر معروف با گچ و آجر ساخته شد.<sup>۵</sup> ابن خلکان در تاریخ خود گفته است: اهل بغداد به وسیله‌ی قبر او طلب باران می‌کنند و می‌گویند: قبر معروف پادزهر مجرب است و زیارتگاهی مشهور است.<sup>۶</sup>

۱. حلیة الاولیاء: ۳۹/۳؛ تهذیب التهذیب: ۳۴۸/۵.

۲. حاشیة الخلاصة: ۲۳۵. ۳. تاریخ بغداد: ۱/۱۲۲.

۴. صفة الصفة: ۱۸۳/۲. ۵. المنتظم: ۲۴۸/۸.

۶. وفيات الاعیان: ۲/۲۲۴.

ابوالمظفر، سبط ابن جوزی گوید: از مشایخم در بغداد شنیدم که حکایت می‌کردند که عون الدین گفته است: سبب علاقهٔ شدیدم به مزار معروف این است که هر چه در دستم بود از بین رفت، تا جایی که برای قوت شب معطل ماندم و یکی از اعضای خانواده‌ام به من توصیه کرد که کنار قبر معروف کرخی، رضی الله عنه، بروم و در آنجا رفع گرفتاری‌ام را از خدا بخواهم، زیرا دعا در آنجا مستجاب خواهد شد. من هم کنار قبر معروف رفتم و در آنجا نماز خواندم و دعا کردم، آنگاه به بغداد مراجعت کردم.<sup>۱</sup>

در طبقات شعرانی آمده است که به وسیلهٔ قبر معروف طلب باران می‌شده و قبرش آشکار و زیارتگاه مردم در هر شبانه روز است.<sup>۲</sup>

۱۸. عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

خطیب بغدادی گفته است: در «باب بردان» جماعتی از اهل فضل مدفونند و در نمازگاه عید قبری است که معروف به قبر نذرهاست و گویند: کسی که در آنجا مدفون است، مردی از فرزندان علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، است که مردم به زیارتش تبرک می‌جویند و قضای حوایجشان را به وسیلهٔ او می‌خواهند.

قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی از پدرش برایم نقل کرد که گفت: در حضور عضدالدوله نشسته بودم و خیمهٔ ما نزدیک نمازگاه عید در ناحیهٔ شرقی مدینه السلام بود، تصمیم داشتم که با او در نخستین روز رسیدن لشکر، به سوی همدان حرکت کنیم که چشم او به ساختمان قبر نذرها افتاد و به من گفت: این بنا چیست؟ گفتم: این مشهد نذرهاست و نگفتم: قبر نذرهاست، چون فکر می‌کردم که در این موقعیت، فال بد زند. از تعبیرم خوشش آمد و گفت: می‌دانم که آن قبر نذرهاست، منظورم تفصیل بیشتر بوده است. گفتم: می‌گویند که آن قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و بعضی دیگر می‌گویند که آن قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب است که یکی از خلفا تصمیم گرفت او را مخفیانه بکشد؛ از این رو، چاهی سر راهش کند و او را در حالی که بی‌خبر بود، از روی آن عبور داد و او در داخل آن سقوط

۲. لوامع الانوار فی طبقات الاخیار: ۶۱/۱.

۱. مرآة الزمان ۳۹۶.



کرد، بعد رویش خاک ریختند و زنده به گورش کردند و اکنون مشهور به قبر نذر هاست، زیرا هیچ نذری برای آن صورت نمی‌گیرد، مگر آنکه برآورده می‌شود، و من یکی از آنها هستم که بارها دربارهٔ امور بسیار مهم برایش نذر کردم و چون حاجتم بر آورده شد، به نذرم وفا نمودم.

او حرفم را قبول نکرد و گفت: گاهی از روی اتفاق نذری بر آورده می‌شود، آنگاه مردم عوام یک کلاغ چهل کلاغ می‌کنند و در آن باره سخن‌ها می‌گویند.

من سکوت کردم و پس از چندی که در لشکرگاه بودیم، صبح روزی عضدالدوله مرا احضار کرد و گفت: با من سوار شو تا به زیارت مشهد نذرها برویم. من و او و جمعی از اطرفیانش سوار شدیم و به آنجا رفتیم. او وارد حرم شد و زیارت کرد و دو رکعت نماز خواند و بعد از آن، سر به سجده گذاشت و به مناجاتی طولانی که کسی از مضمون آن آگاه نشد، پرداخت. بعد به خیمه‌اش آمدیم و چند روزی در آنجا ماندیم، آنگاه به سوی همدان حرکت نمودیم و ماهها در آنجا اقامت گزیدیم.

بعد از آن، روزی مرا فراخواند و به من گفت: آیا یادت می‌آید آنچه که دربارهٔ مشهد نذرها در بغداد برایم گفته بودی؟ گفتم: آری. گفت: آن روز با شما دربارهٔ آن طوری صحبت کردم که اعتماد به گفته‌ات نداشتم و فکر می‌کردم که آنچه درباره‌اش می‌گویند، دروغ است، اما پس از آن جریانی برایم پیش آمد که ترسیدم تحقق پیدا کند. با تمام مقدوراتم کوشیدم که آن را از بین ببرم، ولی راهی برای رفع آن نیافتم. ناگاه آنچه که دربارهٔ مشهد نذرها به من گفته بودی، به یادم آمد و با خود گفتم: چرا این مطلب را تجربه نکنم؟ پس نذر کردم که اگر خدا به احترام این قبر مشکلم را حل کند، ده هزار درهم خالص به صندوق آن هدیه نمایم. در همان روز به من خبر رسید که مشکلم حل شده است و من به ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف کاتب گفتم: به ابوریان، جانشینم در بغداد بنویس که آن مبلغ را به صندوق مشهد نذرها تحویل دهد. آنگاه به عبدالعزیز کاتب که در مجلس حاضر بود، رو کرد و او گفت: نامه را نوشتم و فرمانت اطاعت گردید.<sup>۱</sup>

۱۹- ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی، امام شافعی‌ها که در سال ۲۰۴ هجری وفات یافت و در قرافه کوچک دفن گردید و قبرش که نزدیک «مقطم» است، زیارتگاه است.<sup>۱</sup> جزری گفته است: دعا در کنار قبرش مستجاب است و هنگامی که زیارتش کردم، چنین گفتم:

- امام شافعی را زیارت کردم، زیرا که به من منفعت می‌رساند.

- و از او شفاعت می‌طلبم که شافع خوبی است.<sup>۲</sup>

ذهبی هم گفته است: سلطان کامل قبه‌ای را که روی ضریح شافعی قرار دارد، تعمیر کرد.<sup>۳</sup>

۲۰- ابوسلیمان دارانی (م ۲۰۵) که یکی از پیشوایان است، در قریه داریا، ناحیه قبله آن دفن گردید و قبرش مشهور است و روی آن ساختمانی است که در زمان ما تجدید بنا شده است.<sup>۴</sup>

۲۱- سیده نفیسه، دختر ابومحمد حسن بن زید بن علی بن ابی طالب که در سال ۲۰۸ هجری فوت کرد و در «درب سباع» دفن گردید و معروف است که دعا در کنار قبرش مستجاب می‌شود، و این حقیقت به تجربه ثابت شده است.<sup>۵</sup>

۲۲- احمد بن حنبل، امام حنبلی‌ها (م ۲۴۱) که قبرش آشکار و مشهور است و مردم آن را زیارت می‌کنند و به آن تبرک می‌جویند.<sup>۶</sup>

ذهبی گفته است: ضریحش در بغداد زیارتگاه مردم است.<sup>۷</sup>

ابن جوزی از عبدالله بن موسی آورده که گفت: من و پدرم در شب تاریکی به خاطر زیارت احمد، از خانه خارج شدیم، اما شدت تاریکی به قدری بود که پیش پایمان را نمی‌دیدیم، پدرم گفت: بیا به احترام این بنده صالح از خدا بخواهیم که راه را برایمان

۱. وفيات الاعيان: ۳۰/۲.

۲. طبقات القراء: ۹۷/۲.

۳. دول الاسلام: ۱۰۵/۲.

۴. البداية و النهاية: ۲۵۹/۱۰.

۵. وفيات الاعيان: ۳۰۲/۲.

۶. مختصر طبقات الحنابلة: ۱۱.

۷. دول الاسلام: ۱۱۴/۱.

روشن فرماید که من در طول سی سال هیچگاه به او متوسل نشدم، مگر آنکه حاجتم بر آورده شد. آنگاه پدرم دعا کرد و من آمین گفتم و آسمان چنان روشن شد که گویا شبی مهتابی است و سرانجام توانستیم به مقصد برسیم.<sup>۱</sup>

همو از ابوالحسن تمیمی، از پدرش، از جدش نقل کرده که او بر جنازهٔ احمد بن حنبل حاضر شد و گفت: مدت یک هفته توقف کردم به امید اینکه بتوانم در آن انبوه جمعیت بدان برسم، اما پس از یک هفته خود را به قبرش رساندم.<sup>۲</sup>

وی نیز گفته است: در اوایل جمادی الآخر سال ۵۷۴ هـ خلیفه تصمیم گرفت که لوحی بر روی قبر امام احمد بن حنبل نصب نماید. لوح که آماده شد، روی قبر را خراب کردند و با آجر بنای تازه‌ای به وجود آوردند و برای آن، دو طرف قرار دادند و لوح جدید را نصب کردند که بالای آن چنین نوشته شده بود: این چیزی است که به دستور سید و مولایمان، امیرالمؤمنین مستضیء بامرالله ساخته شده است، و در وسط آن چنین نوشته شده بود: این قبر تاج سنت، جد امت، مرد بلند همت، عالم عابد، فقیه زاهد، امام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، خدایش رحمت کند، است. تاریخ وفاتش نوشته شده و آیه‌الکرسی گرداگرد آن را فرا گرفته بود.

من دعوت شدم که در مسجد منصور جلوس کرده سخنرانی نمایم. روز دوشنبه شانزدهم جمادی الآخر سخنرانی کردم و شب را جمع زیادی در مسجد بیتوته کردند و قرآن خواندند و صبح همان شب در حدود صد هزار نفر برای شرکت در آن مجلس جمع شدند و مردم زیادی توبه کردند و از حال رفتند، آنگاه از منبر پایین آمدم و به زیارت قبر احمد رفتم، در حالی که حدود پنجاه هزار نفر با من بودند.<sup>۳</sup>

این بطوطه می‌نویسد: قبرش قبه‌ای ندارد و گفته‌اند که روی قبرش بارها قبه ساخته شده، ولی به قدرت خدا خراب گردیده است و قبرش در نزد مردم بغداد محترم است.<sup>۴</sup>

۲. همان ۴۱۸.

۱. مناقب احمد ۲۹۷.

۴. رحلة ابن بطوطة: ۱/۱۴۲.

۳. المنتظم: ۱۰/۲۸۳.

در مختصر طبقات الحنابلة آمده است که در سال ۵۲۷هـ<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین اقدام به تهیه لوحی برای نصب روی قبر امام احمد نمود و از این کار برای شیخ ابوالفرج بن جوزی و حنبلیان تعظیم زیادی حاصل شد و مردم به شیخ می‌گفتند: همه اینها به خاطر شماست.<sup>۲</sup>

خدا هر سال احمد بن حنبل را زیارت می‌کند

این جوزی گفته است: ابوبکر بن مکارم بن ابی یعلی حریبی که مردی صالح بود، برایم نقل کرده است که در یکی از سال‌ها چند روز به ماه رمضان مانده، باران سختی آمد و در شبی از رمضان خواب دیدم که بر طبق عادتم به زیارت قبر احمد بن حنبل رفته‌ام و چون دیدم که قبرش به مقدار یک یا دو آجر به زمین چسبیده است، با خود گفتم: لابد این حالت به خاطر زیادی باران است، ناگهان از قبر صدایی شنیدم که می‌گفت: خیر، بلکه به خاطر هیبت خدای عزوجل است که به زیارتم آمده است و وقتی از او راز زیارتش را از من در هر سال پرسیدم، فرمود: ای احمد تو کلامم را یاری کردی، در نتیجه انتشار یافت و در محراب‌ها خوانده شد. آنگاه به سوی قبرش رفته آن را بوسیدم و گفتم: ای سرورم، رمز اینکه هیچ قبری جز قبر تو بوسیده نمی‌شود، چیست؟ در جوابم گفتم: پسر من این کرامت مربوط به من نیست، بلکه مربوط به رسول خداست، زیرا با من چند نخ از موهای رسول خداست. آگاه باش! هر کس مرا دوست داشته باشد، در ماه رمضان زیارتم می‌کند. وی این عبارت را دوبار تکرار کرد.<sup>۳</sup>

هر کس احمد را زیارت کند، خدا او را خواهد آمرزید

حافظ ابن عساکر در تاریخ خود از ابوبکر بن انزویه آورده است که گفت: رسول خدا را در خواب دیدم، در حالی که احمد بن حنبل با او بود. گفتم: ای رسول خدا، این

۱. این تاریخ، غلط است، زیرا در این وقت هنوز مستضیء بامر الله متولد نشده بود که به تهیه لوح اقدام کند، و اوایل بلوغ این جوزی بود. صحیح همان است که در گفتار ابن جوزی گفته آمد.

۲. مناقب احمد ۴۵۴.

۳. مختصر طبقات الحنابلة ۳۷.

کیست؟ فرمود: احمد ولیّ راستین خدا و دوستدار رسول خداست و برای ترویج حدیث هزار دینار داده است. سپس فرمود: هر کس او را زیارت کند، خدا او را خواهد آمرزید و هر کس احمد را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و هر کس با من دشمنی ورزد، با خدا دشمنی ورزیده است.<sup>۱</sup>

خطیب بغدادی از عبدالعزیز آورده است که گفت: از ابوالفرج هندبائی شنیدم که می‌گفت: من قبر احمد بن حنبل مرتّب را زیارت می‌کردم و چون مدتی آن را ترک کردم، او را در خواب دیدم که به من می‌گفت: زیارت قبر امام سنت را ترک کردی؟<sup>۲</sup>

ابن جوزی گفته است: در صفر سال ۵۴۲هـ مردی در خواب دید که گوینده‌ای به او می‌گفت: هر کس احمد بن حنبل را زیارت کند، گنااهش آمرزیده خواهد شد. پس از آن هیچ عام و خاصی نماند، مگر آنکه زیارتش نمود و من در آن روز مجلسی بر پا کردم و هزاران نفر در آن شرکت کردند.<sup>۳</sup>

### فضیلت زوّار قبر احمد

ابن جوزی از احمد بن حسین، از پدرش آورده که شیخ ابوطاهر میمون گفته است: پسر، مردی را در مسجد رصافه در ماه ربیع الاول سال ۴۶۰هـ دیدم و از او پرسیدم که از کجا آمده‌ای؟ در جواب گفت: از ششصد فرسخ راه آمده‌ام. گفتم: برای چه؟ گفت: در شب جمعه‌ای که در دیارم بودم، دیدم که گویا در صحرا و یا در فضای بزرگی قرار دارم و مردم سر پا ایستاده‌اند و درهای آسمان گشوده شده است و فرشتگان از آسمان به زیر می‌آیند و مردمانی سبزپوش با آنها به آسمان پرواز می‌کنند. گفتم: اینان کیانند که چنین مقامی پیدا کرده‌اند؟ به من گفتند: اینان زوّار احمد بن حنبل هستند. از خواب بیدار شدم و بی‌درنگ کارم را رو به راه کردم و به اینجا آمدم و بارها آن را زیارت نمودم و اینک به

۱. تاریخ الشام: ۴۶/۲.

۲. تاریخ بغداد: ۴۲۳/۴؛ مناقب احمد، ابن جوزی ۴۸۱.

۳. البدایة و النهایة: ۳۲۳/۱۲.

خواست خدا به وطنم بر می‌گردم.<sup>۱</sup>

### برکت قبر احمد و جوار آن

ابن جوزی از ابویوسف بن بختان که از مسلمان‌های نیک بوده، نقل کرده است که گفت: هنگامی که احمد بن حنبل مرد، مردی در خواب دید که گویا روی هر قبری قندیلی قرار دارد، پرسید: این چیست؟ به او گفته شد: آیا نمی‌دانی آن نوری است از ناحیه این مرد که در کنار شماسست و قبور را روشن کرده است و در میان آنان، افراد معذبی بودند که مورد مرحمت قرار گرفتند.<sup>۲</sup>

همو به اسنادش از عبید بن شریک آورده که گفت: مرد مخثنی مرد و در خواب دیده شد که می‌گفت: آمرزیده شدم، زیرا احمد بن حنبل پیش ما مدفون گردید و همه اهل قبور بخشیده شدند.

وی نیز به اسنادش از ابوعلی حسن بن احمد فقیه آورده که گفت: هنگامی که ام قطیعی مرد و او را کنار احمد بن حنبل دفن کردند، پس از چند شب پسرش او را در خواب دید که می‌گفت: پسر، خدا از تو راضی باشد، زیرا مرا در کنار مردی دفن کردی که در هر شب، یا هر شب جمعه، بر قبرش رحمتی نازل می‌شود که شامل حال جمیع مردگان از جمله من می‌شود.

ابوعلی گفته که ابوطاهر جمال که مردی صالح بوده، حکایت کرده است که شبی در مقبره احمد بن حنبل، آیه مبارکه *فمنهم شقی و سعید*<sup>۳</sup> را قرائت کردم، سپس خواب بر چشم‌هایم مستولی شد و شنیدم که گوینده‌ای می‌گفت: خدا را شکر که به برکت احمد در میان ما شقی و بدبختی وجود ندارد.

همچنین از بعضی از گذشتگان به من رسیده است که در نزد ما پیرزن مؤمنی که در حدود پنجاه سال عبادت کرده بود، زندگی می‌کرد. روزی در کمال ناراحتی گفت: یکی از

۲. همان ۴۸۲.

۱. مناقب احمد ۴۸۱.

۳. هود ۱۱/۱۰۵.

جنیان به خوابم آمده و گفته است که من قرین توام و جنیان استراق سمع کرده‌اند که فرشتگان یکدیگر را به خاطر مرگ مرد صالحی که نامش احمد بن حنبل است تسلیت و تعزیت می‌گفتند و قبرش در فلان موضع است و خداوند کسی را که در جوارش باشد، می‌آمزد و اگر می‌توانی هنگام مرگ کنارش باشی، باش که من خیرخواه تو هستم و تو یک شب دیگر می‌میری. اتفاقاً چنین شد و او مرد و دانستیم که آن خواب از رؤیاهای راست و درست بوده است.<sup>۱</sup>

این بود نمونه‌هایی از گفتار حنبلی‌ها دربارهٔ زیارت قبر امامشان احمد و برکت جوار آن و سیرهٔ مستمر آنها دربارهٔ زیارت قبر احمد و قبور دیگر مشایخ آنان چنانکه می‌آید. پس چقدر فرق است میان آن چیزی که ابن تیمیه و پیروانش می‌پندارند! بدیهی است که اینان به کلی از قافله عقب مانده‌اند و مطالب تازهٔ نادرستی را که با روح اسلام مخالف است، به آن نسبت داده‌اند.

۲۳- ذوالنون مصری (م ۲۴۶) که در قرافهٔ کوچک دفن گردید و روی قبرش بنایی ساخته شد و در کنار قبرش قبور جماعتی از شایستگان است و من بارها آن را زیارت کرده‌ام.<sup>۲</sup>

۲۴- بکار بن قتیبة بن اسد ثقفی بکراوی بصری حنفی فقیه که به سال ۲۷۰ هـ در مصر فوت کرد و در قرافه دفن شد و قبرش مشهور و زیارتگاه است و مردم به آن تبرک می‌جویند و گفته‌اند که دعا در کنار آن مستجاب می‌شود.<sup>۳</sup>

۲۵- ابراهیم حربی (م ۲۸۵) که در خانه‌اش دفن گردید و قبرش آشکار است و مردم به آن تبرک می‌جویند.<sup>۴</sup>

۲۶- اسماعیل بن یوسف، ابوعلی دیلمی.

معافی گفته است: مردم قبرش را بعد از قبر معروف کرخی زیارت می‌کنند و میان آنها

۱. مناقب احمد ۳۸۳.

۲. وفیات الاعیان: ۱/۱۰۹.

۳. الجواهر المضية: ۱/۱۷۰.

۴. مناقب احمد ۵۰۹؛ صفة الصفة: ۲/۲۳۲.

قبرهای اندکی است که بارها آن را زیارت کرده‌ام.<sup>۱</sup>

۲۷- ابوالحسن علی بن محمد بن بشار (م ۳۱۳) که قبرش هم اکنون در بغداد آشکار است و مردم به آن تبرک می‌جویند.<sup>۲</sup>

۲۸- حافظ مشهور یعقوب بن اسحاق، ابو عوانه نیشابوری اسفراینی (م ۳۱۶).

ذهبی گفته است: روی قبر ابو عوانه واقع در اسفراین ساختمانی است که مردم آن را زیارت می‌کنند و بقعه او در وسط شهر قرار دارد.<sup>۳</sup>

حافظ ابن عساکر گفته است: قبر ابو عوانه در اسفراین زیارتگاه مردم است و به آن تبرک می‌جویند و کنار قبرش، قبر ابو نعیم است که از او روایت می‌کرد و نزدیک مشهدش، مشهد امام ابو اسحاق اسفراینی است و مردم عوام به قبر ابواسحاق بیشتر از قبر ابو عوانه تقرب می‌جویند، در صورتی که مردم قدر این امام و محدث بزرگ را به خاطر بعید العهد بودن وفاتش و نزدیک بودن وفات ابواسحاق نمی‌دانند و جدم هرگاه که به مشهد استاد ابواسحاق می‌رسید، از روی احترام داخل آن نمی‌شد، بلکه آستانه مشهد را که بسیار بلند بود، می‌بوسید و ساعتی در حال تعظیم و احترام می‌ایستاد، آنگاه وداع‌کنان از کنارش می‌گذشت، ولی وقتی که به مشهد ابو عوانه می‌رسید، احترام و تعظیم بیشتری می‌کرد و توقفش در اینجا از قبر ابواسحاق بیشتر بوده است، خدا همه آنها را رحمت کند.<sup>۴</sup>

۲۹- ابو محمد عبدالله ابن احمد بن طباطبای مصری (م ۳۴۸) که در مصر دفن شد و

معروف است که دعا در کنار قبرش مستجاب می‌شود.

روایت شده که مردی حج کرد، ولی موفق به زیارت قبر رسول خدا نشد و از این جریان بسیار دلتنگ گردید و رسول خدا را در خواب دید که به او فرمود: حال که از زیارت قبرم محروم ماندی، قبر عبدالله بن احمد بن طباطبا را زیارت کن. البته، مردی که

۱. صفة الصفة: ۲۳۳/۲.

۲. المنتظم: ۱۹۹/۶.

۳. تذكرة الحفاظ: ۳/۳.

۴. وفیات الاعیان: ۴۶۹/۲.



- این خواب را دیده بود، خود از اهل مصر بوده است.<sup>۱</sup>
- ۳۰- حافظ ابوالفضل، صبح بن احمد تمیمی سمسار (م ۳۸۴) که دعا در کنار قبرش مستجاب است.<sup>۲</sup>
- ۳۱- حافظ ابوالحسن، علی بن محمد عامری (م ۴۰۳) که مردم شب‌ها دور قبرش جمع می‌شوند و قرآن می‌خوانند و برایش دعا می‌کنند و شعرا از هر طرف می‌آیند و مرثیه می‌خوانند و طلب رحمت می‌کنند.<sup>۳</sup>
- ۳۲- ابوسعید، عبدالملک بن محمد خرگوشی (م ۴۰۶) که قبرش در نیشابور مشهور است و مردم آن را زیارت می‌کنند و به آن تبرک می‌جویند.<sup>۴</sup>
- ۳۳- محمد بن حسن، ابوبکر ابن فورک اصفهانی (م ۴۰۶) که در حیره نیشابور دفن گردید و مقبره‌اش در آنجا آشکار و زیارتگاه است و به وسیله آن طلب باران می‌شود و دعا در کنار آن مستجاب است.<sup>۵</sup>
- ۳۴- ابوجعفر بن موسی (م ۴۷۰) که در زمانش، پیشوای بلا رقیب حنبلی‌ها بوده است.
- قبر احمد بن حنبل نبش گردید و جنازه او در آن نهاده شد و مردم کنار آن جمع می‌شوند و شب‌های چهارشنبه در آنجا بیتوته می‌کنند و ختم‌ها می‌گیرند، و تا آنجا که گفته‌اند: در این ایام کنار آن ده هزار ختم قرآن شده است.<sup>۶</sup>
- ابن جوزی گفته است: مردم هر شب چهارشنبه در آنجا بیتوته می‌کنند و ختم‌ها می‌گیرند و فروشندگان اجناس خوردنی را عرضه می‌کنند که گشایشی برای مردم است و همواره چنین بوده است و چون فصل زمستان فرا می‌رسید، از آن امتناع می‌ورزیدند و روی قبرش در این مدت بیش از هزار ختم قرآن می‌کردند.<sup>۷</sup>

۲. شذرات الذهب: ۱۰۹/۳.

۴. شفاء السقام، سبکی ۲۹.

۶. شذرات الذهب: ۳۳۷/۳.

۱. وفيات الاعيان: ۲۸۲/۱.

۳. البداية والنهاية: ۳۵۱/۱۱.

۵. وفيات الاعيان: ۵۷/۲.

۷. المنتظم: ۳۱۷/۸.

ابن کثیر گفته است که او کنار امام احمد دفن گردید و مردم قبرش را هر شب چهارشنبه بازاری قرار داده، به آنجا رفت و آمد می‌کنند.<sup>۱</sup>

۳۵- ابوعلی، حسن بن ابی الهیثم (م ۴۲۰).

ابن جوزی درباره‌اش گفته است: قبرش در کوفه آشکار و روی آن مقبره‌ای است که من در طریق مکه آن را زیارت نمودم.<sup>۲</sup>

۳۶- معتمد علی الله ابوالقاسم، محمد بن معتضد لخمی اندلسی (م ۴۸۸).

جماعتی از شعرا که می‌خواستند درباره‌اش مرثیه بگویند، گرد قبرش جمع شدند و در قصیده‌های طولانی او را ستودند و آنها را کنار قبرش قرائت کردند و بر او گریستند که از جمله آنهاست ابوبحر که در قصیده‌ای مرثیه‌اش گفت و بیت زیر یکی از ابیات آن است:

– این خاک را به احترام بوسیدم و در کنار قبرت به خواندن شعر پرداختم.

هنگامی که از قرائت آن فارغ شد، خاک را بوسید و خود را به خاک افکند و صورتش را به آن مالید، تا آنکه همه حاضران گریستند.<sup>۳</sup>

۳۷- نصر بن ابراهیم مقدسی، شیخ شافعی‌ها که در سال ۴۹۰ هجری در دمشق فوت کرد و در باب الصغیر دفن گردید و قبرش آشکار و زیارتگاه است.

نووی گفته است: از بزرگان شنیدیم که می‌گفتند: دعا در کنار قبرش روز شنبه مستجاب است.<sup>۴</sup>

۳۸- ابوالحسن علی بن حسن مصری، فقیه شافعی (م ۴۹۲).

ابن الانماطی گفته است: قبرش در قرافه معروف و دعا در کنارش مستجاب است.<sup>۵</sup>

۳۹- علی بن اسماعیل بن محمد (م ۵۵۹) که به گفته ساحلی قبرش در فاس از مزارهای متبرک است و دعا در کنارش مستجاب. وطری گفته است: من بارها آن را در

۲. المنتظم: ۴۶/۸.

۱. البدایة والنهایة: ۱۱۹/۱۲.

۴. همان: ۳۹۶/۳.

۳. شذرات الذهب: ۳۹۰/۳.

۵. همان: ۳۹۹/۳.

فاس زیارت کرده‌ام.<sup>۱</sup>

۴۰- خضر بن نصر اربلی، فقیه شافعی (م ۵۶۷ یا ۵۶۹).

ابن کثیر در تاریخ خود به نقل از تاریخ ابن خلکان گفته است: قبرش زیارتگاه است و من بارها آن را زیارت کرده‌ام و مردم به سوی آن می‌شتابند و بدان تبرک می‌جویند.<sup>۲</sup>

۴۱- نورالدین محمود بن زنگی (م ۵۶۹).

ابن کثیر گفته است که قبرش در دمشق زیارتگاه است و مردم خود را به ضریح او می‌چسبانند و هر کسی که از آنجا می‌گذرد، بدان تبرک می‌جوید و می‌گوید: قبر نورالدین شهید.<sup>۳</sup>

ابن عماد حنبلی گوید: روایت شده که دعا در کنار قبرش مستجاب است و گفته می‌شود که سه تار موی محاسن رسول خدا با او دفن شده است و سزاوار است که هر کس زیارتش می‌کند، قصد زیارت رسول خدا را نیز داشته باشد.<sup>۴</sup>

۴۲- قاسم بن فیره شاطبی (م ۵۹۰) که در قرافه مدفون و قبرش معروف است و مردم به زیارتش می‌روند و من بارها آن را زیارت کرده‌ام. بعضی از یاران شاطبی‌ام بر سر مزارش به من گفتند که برکت استجاب دعا را در کنار قبرش دیده‌اند، خدا رحمتش کند و از او خشنود گردد.<sup>۵</sup>

۴۳- احمد بن جعفر خزرجمی، ابوالعباس سبتی که در مراکش سکونت داشته و به سال ۶۰۱ هـ در آنجا وفات یافته است.

قبرش مزار معروفی است که جمعیت زیادی به زیارتش می‌روند و به تجربه ثابت شده که دعا در کنار مزارش مستجاب است و من بارها آن را زیارت کرده و برکتش را مکرر آزموده‌ام.

۱. نیل الابتهاج ۱۹۸.

۲. البداية والنهاية: ۸۷/۱۲. آنچه که در بالا آمده با عبارت وفيات الاعيان: ۱۸۹/۱ فرق زیادی دارد.

۳. البداية والنهاية: ۲۸۴/۱۲. ۴. شذرات الذهب: ۲۳۱/۴.

۵. طبقات القراء: ۲۳/۲.

ابن خطیب سلمانی در ضمن گفتارش در این باره چنین می‌گوید: در آمد این مزار روزهای یکشنبه هشتصد مثقال طلاست که گاهی به هزار دینار می‌رسد و همه آنها صرف مخارج بینوایانی که در قرب و جوارش زندگی می‌کنند، می‌شود.

محمد بن محمود وطری بعد از مطالب مفصلی که درباره این مزار می‌گوید، می‌افزاید: تاکنون همواره مردم در آنجا ازدحام می‌کنند و حوایجشان را از خدا می‌گیرند و من در حدود پانصد بار آن را زیارت کرده‌ام و بیش از سی شب در آنجا بیتوته نموده و برکتش را در امور مشاهده کرده‌ام. آنگاه داستان یک یهودی را نقل می‌کند که به او متوسل گردیده و حاجتش برآورده شده است.<sup>۱</sup>

۴۴- محمد بن احمد حنبلی، ابوعمرو مقدسی (م ۶۰۷) که قبرش زیارتگاه است و هنگامی که او را دفن کردند، بعضی از صالحان در همان شب پیامبر اکرم را در خواب دیدند که فرمود: هر کس ابوعمرو را در شب جمعه زیارت کند، گویا که کعبه را زیارت کرده است. پیش از آنکه به آنجا برسید، کفش‌هایتان را در آورید.<sup>۲</sup>

۴۵- سیف الدین ابوحسن قمیری که در سال ۶۵۳هـ در نابلس وفات کرد و دعا در کنار قبرش مستجاب است.<sup>۳</sup>

۴۶- اسحاق بن یحیی، ابوابراهیم اعرج که در سال ۶۸۳هـ در فاس وفات یافت و دعا در کنار قبرش مستجاب است.<sup>۴</sup>

۴۷- شیخ احمد بن علی بدوی (م ۶۷۵) که در طندنه دفن گردید و روی قبرش مقبره‌ای قرار دادند و کراماتش مشهور شد، و نذرها برایش رو به فزونی نهاد.<sup>۵</sup>

۴۸- شیخ حسین جاکلی (م ۷۳۰) که قبرش آشکار است و مردم در هر شب و صبح چهارشنبه به زیارتش می‌روند.<sup>۶</sup>

۴۹- شیخ احمد بن علوان.

۲. شذرات الذهب: ۳۰/۵.

۴. نیل الابتهاج: ۱۰۰.

۶. طبقات الاخیار: ۲/۲.

۱. نیل الابتهاج: ۶۲.

۳. همان: ۱۶۱/۵.

۵. شذرات الذهب: ۳۴۶/۵.

یافعی گفته است: از کراماتش این است که فرزندان فقهای که با او به مخالفت برخاسته بودند، در گرفتاری‌هایشان به او پناه می‌بردند، و من به همین مطلب و دیگر مناقب نیکویش در اشعارم اشاره کرده‌ام. آنگاه پنج بیت از اشعارش را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۵۰- ابوعلی بن بنان که مردم منطقه دیر عاقول به قبرش تبرک می‌جویند.<sup>۲</sup>

۵۱- ابو عبدالله قرشی اندلسی که در بیت المقدس وفات یافت و قبرش زیارتگاه است.<sup>۳</sup>

۵۲- شیخ ابوبکر بن عبدالله عیدروس باعلوی که به سال ۹۱۴ هـ در عدن وفات یافت و قبرش در آنجا مشهورتر از خورشید فروزان است و مردم آن را زیارت می‌کنند و از دوردست برای تبرک جستن به آن به آنجا می‌آیند.

هفت نفر در «تریم» مدفونند و مردم زبید معتقدند که هر کس آنها را هفت روز متوالی زیارت کند، حاجتش برآورده خواهد شد.

شیخ علی بن ابی بکر در ستایش آنان چنین گفته است:

- در باب سهام، هفت تن از مشایخ هستند که زائرانشان را چونان گنجینه‌ای گهربارند.

- آنان عبارتند از: یونس، ابراهیم، مرزوق، جبرتی، افلج، میاد، و ابن الرضای ولی.

- زیارتشان وسیله رسیدن به حاجت‌ها و سکنی گزیدن در بهشت است.

- در تریم واقع در میدان بشار هزاران نفر از این مردان که اختران تابناک هدایتند، مدفونند.

- زیارت هر کدامشان در صورتی که خواستی حاجتی بر آورده شود و گرفتاری‌ای برطرف گردد، درست است.

- و اگر گفته شده که پادزهر مجرب در بغداد است، مقصود محله «بشار» است که

گشایش هر مشکلی در آنجا امکان‌پذیر است.<sup>۴</sup>

در کتب تواریخ و رجال و قاموس‌ها، چند برابر قبور مورد زیارت گفته شده وجود

۱. مرآة الجنان: ۳۵۷/۴.

۲. تاریخ بغداد: ۴۲۷/۱۴.

۳. شذرات الذهب: ۳۴۲/۴.

۴. النور السافر ۸۰، ۸۱؛ شذرات الذهب: ۶۴/۸.

دارد که ما به خاطر رعایت اختصار، از آنها صرف نظر کرده به همین مقدار اکتفا می‌نماییم.

### گفتار پایانی درباره زیارت قبور

اینها که گفته شد، اندکی از بسیار است که در طول تاریخ اسلام میان طوایف مختلف مسلمان درباره زیارت قبر پیامبر اکرم و مرقد‌های امامان و اولیا و صالحان و علما، و توسل و استشفاء به قبورشان، و مسافرت به بقاع متبرکه آنان رواج داشته است، در صورتی که میان زائران، علمای بزرگ و پیشوایان عظیم مذهبی که مقتدای پیروان مذاهب چهارگانه بوده‌اند، وجود داشته‌اند. از سوی دیگر، ناقلان این مطالب و اقوال، خود دانشمندان و پیشوایانی بودند که با نقل آنها به عنوان فضیلت برای صاحبان قبور و ارباب مشاهده، آن حقایق را پذیرفته و پسندیده‌اند.

بنابراین، میان تمام فرق اسلامی در طول اعصار و قرون این مسئله به طور اجماع به عنوان یک روش پسندیده شناخته شده است.

بر این اساس، تو ای خواننده محترم، هر گاه به مطالبی که برایت نقل کردیم، بدقت گوش فرا داده باشی، آیا برای مطالبی که ابن تیمیه و کسانی چون قسیمی که به سازش می‌رقصند، بافته‌اند، محمل درستی خواهی یافت؟ آیا مسلمان‌های صدر اسلام اعمالی را که درباره مشاهد و قبور مردگان انجام می‌دادند، کفر می‌دانستند و سپس همان را وسیله تقرب به خدا قرار می‌دادند؟ هرگز! ما هیچگاه تمام فرقه‌های مسلمان را به چنین تهمت‌های ناروا متهم نخواهیم کرد. آیا اینها که گفته شد، اختصاص به شیعه دارد؟ خیر. آیا اعمالی که شیعه در کنار قبور انجام می‌دهد و آن مرد پنداشته که ناشی از غلو و خدا دانستن علی و فرزندانش می‌باشد، غیر از آن کارهایی است که اهل سنت و پیشاپیش آنها، پیشوایانشان در برابر آن قبور انجام می‌دادند؟

به طوری که پیش از این دیدیم، همه اهل سنت از زمان صحابه تا کنون، نسبت به قبور، به انحای مختلف، از قبیل ردیف کردن الفاظی به عنوان زیارت که جامع همه فضایل فرد زیارت شونده است، و نماز و دعا در کنار قبرش، و ختم قرآن و اهدای آن به

روحش، و توسل بدو و طلب شفاعت از او، و در خواست قضای حوایج از ناحیه خدا به وسیله او، و تبرک جستن به مزار او با در بر گرفتن و بوسیدنش، و نیز به خاک افتادن در برابرش، احترام و تعظیم می نموده اند.

پس اگر پندارهای ابن تیمیه و پیروانش درست باشد و اینگونه اعمال بدعت و گمراهی و غلو و یا شرک به شمار آید و فاعل آن کارها از محدوده اسلام بیرون رفته باشد، پس در این صورت، از زمان صدر اسلام تا کنون، جز جناب ابن تیمیه و پیروانش مسلمانی وجود نداشته است.

بنابراین، سزاوار است که خواننده محترم اکنون از گفتار دیگر قصیمی آگاهی حاصل نماید، تا بداند که میان شیعه و دیگر مذاهب چهارگانه، هیچگونه اختلافی درباره اینگونه مسائل مهم اسلامی وجود ندارد و اینها جزو مسائل مورد اتفاق میان همه مسلمانان است، منتها نویسندگان مغرض آنان را بر علیه شیعه تحریک نمودند و آتش کینه و دشمنی را برافروختند و از این رهگذر، وحدت کلمه و اتحاد مسلمانان را گسیختند و با قلم های مسمومشان وحدت اسلامی را به خطر انداختند و به اختلاف در میان مسلمانان دامن زدند؛ آنان کسانی هستند که خداوند بر دل هایشان مهر نهاده است و از هوس هایشان پیروی کرده اند.<sup>۱</sup>

قصیمی در صراع گفته علامه امین را که در قصیده ای خاندان نبوت را ستوده، آورده است:

— اگر دعا در کنار آن قبور به سوی خدا بالا می رود، نه در موارد دیگر، چیز تازه و بدعتی نیست.

آنگاه اضافه کرده است که این سخن در نزد همه مسلمانان با اختلاف مذهبی ای که دارند، از حرف های ارتداد آمیز و کفر آشکار است و از خواری به خدا پناه می بریم.<sup>۲</sup> اشعار قبل از آن چنین است:

— همچنین نماز در کنار قبور به عنوان تبرک به صاحبان قبور، عمل ناپسندی نیست.

- امامان از نسل هاشم، یادگاران گرانقدر پیغمبر و رهبران اهل قبله‌اند.
- گفتند: نماز در کنار قبور ما در فضیلت، همانند نماز در مسجد است.
- این مطلب را افراد مورد اطمینان برای ما روایت کرده‌اند؛ پس اگر خواستار هدایت هستی، از آنان پیروی کن.
- شرف مکان به صاحب مکان است و خردمند در این باره تردید روا نمی‌دارد.
- بهترین عبادت پروردگار ما در اینگونه اماکن است، پس به سوی آنها رو کن.
- همچنین طلب حواجی از خدای تعالی نزد آنها برای نیل به مقاصد امیدوارکننده‌تر است.
- به برکات آن قبور باید امیدوار بود، چون در آنها افراد بزرگواری آرمیده‌اند.
- اگر دعا در کنار آن قبور به سوی خدا بالا می‌رود، نه در موارد دیگر، چیز تازه و بدعتی نیست.
- او بعد از نقل این اشعار می‌گوید: بیشتر این قصیده از این نوع مطالب زشت مخالف با اسلام و دیگر ادیان آسمانی و الهی است.
- همو در صراع شفا خواستن از تربت حسین علیه السلام و اجابت دعا در کنار مزارش را از آفات شیعه به شمار آورده است.<sup>۱</sup>
- این کلمه کذب و افترای بزرگ که از دهانشان خارج می‌شود، جز دروغ چیزی نیست.<sup>۲</sup>



## کند و کاوی در حدیث

سر و صدا پیرامون احادیث شیعه، از کسانی که هر چه به دهانشان می‌آید می‌گویند، زیاد شده و هر کدام راه فاسدی را برگزیده‌اند و هر ناسزایی را بر زبان می‌رانند. یکی آنها را نامه‌های ساختگی منسوب به امام غایب می‌انگارد<sup>۱</sup>، و دیگری آنها را دروغ‌های منسوب به امام باقر و صادق می‌پندارد.<sup>۲</sup> نه این یکی از نتیجه افترایش باکی دارد و نه آن دیگری برای کشف دروغ و بدی‌هایش اهمیت قائل است و در آخر آنان کذاب تنگ نظر قرار دارد که شدیداً آنها را انکار و در تکذیب آنها مبالغه کرده و گفتار عجیب و غریب آورده است؛ بدانید که او عبدالله قصیمی است که در صراع<sup>۳</sup> گفته است:

حقاً دروغسازان در رجال شیعه و مردم هواپرست به خاطر رسیدن به دنیا و تقرب به اهل آن و یا کینه و دشمنی با حدیث و سنت و طرفدارانش در میان آنان زیادند، ولی علمای اهل سنت ماهیت آنان را به عالی‌ترین وجه آشکار کرده‌اند.

۱. رک: *الغدیر* (متن عربی / ج ۵): ۲۷۷/۳ - ۲۸۵.

۲. این مطلب را بررسی کننده، در بسیاری از کتب آنان، چه در گذشته و چه در حال، می‌یابد.

۳. رک: *الغدیر* (متن عربی / ج ۵): ۲۸۸/۳ - ۳۰۹.

تا اینکه می‌گوید: در میان رجال اهل سنت، کسی که متهم به دروغسازي به خاطر دنیا و تقرب به اهل آن و کمک کردن به مقاصد شوم و عقاید باطل باشد، وجود ندارد. بلی گاهی در میانشان، افرادی که حافظه خوبی نداشته و یا فراموشکار بوده و یا فریب فریبکاران را خورده‌اند وجود دارند که رجال تراجم و جرح و تعدیل، اینگونه افراد را معرفی کرده و شناسانده‌اند.<sup>۱</sup>

شاید پژوهشگر گمان کند که در این ادعاهای بی اساس رنگ و بویی از راستی و درستی است، غافل از اینکه قلم‌های مزدور، چیزی جز تهمت و دروغ نمی‌بافند، و مدار پیشرفت بسیاری از ملل نیز هم اکنون بر دروغ و نیرنگ و دغل است و محور سیاست دنیا در جهات ششگانه، همان دروغ و تهمت و افترا و وارونه جلوه دادن حقایق است و بسیاری از تبلیغات دربارهٔ نیازمندی‌های زندگی و آراء و عقاید، به خاطر منافع شخصی و گفتارهای بی اساس آمیخته به انواع خدعه و نیرنگ است.

البته، در میان مردم، افرادی پراکنده‌اند که حاجاتشان از زر و زیور دنیا جز از راه دروغ‌پردازی و مزخرف‌گویی و کور و کر نگاهداشتن مردم و سوق دادنشان به راه‌های غلط و نادرست تأمین نمی‌شود.

اگر خدا بندگانش را چنین تهدید نکرده و نگفته بود: *ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید*<sup>۲</sup>: سخن نمی‌گوید، مگر آنکه در کنار او مراقبی حضور دارد و در قرآن عذاب را بر هر دروغگوی تهمت‌زننده گناهکار وعده نداده بود، هیچگاه اینان بیش از این نمی‌توانستند دروغ بگویند و یا بدعتی بر جای نهند؛ پس هر کدام از آنها از خرافه و حُجینه<sup>۳</sup> دروغ‌گوترند.

بنابراین، بر ماست که خوانندهٔ محترم را از حقیقت این امر آگاه کنیم و پرده از راز ادعای او مبنی بر این که در میان رجال حدیث قومش، هیچ متهم به کذب پیدا نمی‌شود، برداریم.

۱. الصراع بین الاسلام و الوثنیة: ۸۵/۱.

۲. ق ۱۸۵/۵۰.

۳. دو نفر از دروغگویان تاریخند که ضرب المثل قرار گرفته‌اند. (م)

پس نام جمعی از کسانی را که به عنوان کذاب و دروغ پرداز شناخته شده‌اند، در اینجا می‌آوریم و در برابر پژوهشگر، آن قسمت از موضوعاتی را که جز به خاطر طمع به دنیا و تقرب به اهلش و یا کمک به پیروان عقاید باطل ساخته نشده، قرار می‌دهیم و به بررسی آنچه که این دست‌های پلید خیانتگر به نام پیامبر اکرم و سنتش ساخته‌اند، می‌پردازیم، تا حقیقت در مقابل وی آشکار گردد و جای سخن برایش باقی نماند، اگر پیرو هوای نفس نباشد که از راه راست منحرف و گمراه گردد.

### سلسله دروغگویان و حدیث سازان

#### حرف الف

- ۱- ابان بن جعفر، ابوسعید بصری، کذاب است و به نام پیامبر اکرم حدیث ساخته و بیش از سیصد حدیث به نام ابوحنیفه که هرگز آنها را نگفته بود، جعل کرده است.<sup>۱</sup>
- ۲- ابان بن فیروز ابی عیّاش، غلام عبدالقیس ابواسماعیل بصری (م ۱۳۸).  
شعبه گفته است: جامه و لباسم در میان فقرا صدقه باشد اگر ابن ابی عیّاش در حدیث دروغگو نباشد. و همو گفته است: از او نمی‌شود چشم پوشی کرد، زیرا که او بر رسول خدا دروغ بسته است.
- احمد پیشوای حنبلی‌ها به یحیی بن معین که از ابان نسخه‌ای می‌نوشته، گفته است: تو این را می‌نویسی، در حالی که می‌دانی ابان کذاب است.  
شعبه گفته است: اگر مردی زنا بکند، بهتر است که از ابان روایت کند. وی نیز گفته است: اگر از بول الاغ بنوشم، بهتر است که بگویم: ابان مرا حدیث کرده است. شاید او از انس بیش از هزار و پانصد حدیث نقل کرده که بسیاری از آنها اصلی نیست.<sup>۲</sup>
- ۳- ابراهیم بن ابی حیه، بسیار دروغگو است.<sup>۳</sup>
- ۴- ابراهیم بن ابی الیث (م ۲۳۴)، مصاحب اشجعی. وی دروغگو، حدیث ساز و

۱. میزان الاعتدال: ۱۰/۱؛ تذکرة الموضوعات ۱۲۰؛ اللثالی المصنوعة: ۱۳/۲.

۲. تذکرة الموضوعات ۳۰.

۳. تهذیب التهذیب: ۹۹/۱.

متروک الحدیث است.<sup>۱</sup>

۵- ابراهیم بن ابی یحیی، ابواسحاق مدنی (م ۱۸۴)، کذاب و دورغساز است و نسائی او را از دروغگویان و حدیث سازان معروف در نسبت دادن حدیث به رسول خدا به شمار آورده است.<sup>۲</sup>

۶- ابراهیم بن احمد حرانی ضریر، حدیث می ساخته است.<sup>۳</sup>

۷- ابراهیم بن احمد عجلی (م ۳۳۱)، از کسانی بوده که حدیث می ساخته و ابن جوزی گفته است که او حدیث‌هایی ساخته و مفتضح شده است.<sup>۴</sup>

۸- ابراهیم بن اسحاق بن عیسی بغدادی، کذاب است.<sup>۵</sup>

۹- ابراهیم بن براء انصاری (م ۲۲۴ یا ۲۲۵) نوّه انس بن مالک، کذاب است. از ثقات روایات جعلی را آورده که نقل آنها روا نیست، مگر آنکه بخواهد بر آنان عیب گیرد. ابن عدی گفته است که احادیث او ساختگی است.<sup>۶</sup>

۱۰- ابراهیم بن بکر شیبانی، ابواسحاق اعور، ساکن بغداد. احادیث وی ساختگی بوده و حدیث سرقت می کرده است.<sup>۷</sup>

۱۱- ابراهیم بن الحرات السمات، معاصر ترمذی، کذاب بوده و خودش گفته است که چه بسا احادیثی ساخته‌ام.<sup>۸</sup>

۱۲- ابراهیم بن زکریا، ابواسحاق عجلی بصری. وی دارای احادیثی ناپسند بوده و اخباری نادرست روایت کرده و از مالک احادیث ساختگی آورده است.<sup>۹</sup>

۱۳- ابراهیم بن صرمه انصاری، کذاب خبیثی است که بر خدا و رسولش دروغ بسته

۱. تاریخ بغداد: ۱۹۶/۶؛ میزان الاعتدال: ۲۷/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۱۶۸/۱۳؛ خلاصة التهذیب ۱۸.

۳. میزان الاعتدال: ۱۰/۱. همان: ۱۰/۱؛ لسان المیزان: ۲۸/۱.

۴. تذکرة الموضوعات ۷۸.

۵. میزان الاعتدال: ۱۲/۱، ۲۶؛ تذکرة الموضوعات ۸۷.

۶. تاریخ بغداد: ۴۶/۶؛ لسان المیزان: ۴۰/۱. میزان الاعتدال: ۳۶/۱.

۷. همان: ۱۶/۱.

است.<sup>۱</sup>

۱۴- ابراهیم بن عبدالله بن خالد مصیصی، مردی دروغگو و حدیث دزد است و احایث وی ساختگی است.<sup>۲</sup>

۱۵- ابراهیم بن عبدالله السفرقع (م ۳۶۱)، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۳</sup>

۱۶- ابراهیم بن عبدالله مخزومی (م ۳۰۴). وی مورد اعتماد نیست و از افراد مورد اطمینان، احادیث ساختگی نقل کرده است.<sup>۴</sup>

۱۷- ابراهیم بن عبدالله بن همام صنعائی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۵</sup>

۱۸- ابراهیم بن علی الآمدی (م ۵۷۵). وی در حکایاتش دروغ می گوید و فقیه فاضلی است.<sup>۶</sup>

۱۹- ابراهیم بن فضل اصفهانی، ابومنصور البّار (م ۵۳۰)، از حفاظ کذاب است که در بازار اصفهان توقف می کرد و از حفظ سندها را نقل می کرد و در عین حال حدیث می ساخته است. معمر گفته است: او را در بازار دیدم که مطالب نادرست را با سندهای صحیح نقل می کرد، وقتی که خوب در او دقیق شدم، دیدم که گویا شیطان به شکل او آشکار شده است.<sup>۷</sup>

۲۰- ابراهیم بن مجشر، ابواسحاق بغدادی (م ۲۵۴).

فضل بن سهل او را تکذیب کرده است و ابن عدی گفته است که حدیث دزدی می کرده است.<sup>۸</sup>

۲۱- ابراهیم بن محمد عکاشی، آدم کذابی بوده است.<sup>۹</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۱۰۴/۶؛ میزان الاعتدال: ۱۹/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۲۰/۱. همان: ۲۱/۱؛ لسان المیزان: ۷۴/۱.

۳. میزان الاعتدال: ۲۰/۱.

۴. همان: ۲۱/۱؛ تذکرة الموضوعات ۱۱۳؛ لسان المیزان: ۱۹۰/۲.

۵. میزان الاعتدال: ۲۴/۱؛ لسان المیزان: ۸۶/۱.

۶. میزان الاعتدال: ۲۵/۱؛ شذرات الذهب: ۹۵/۴؛ لسان المیزان: ۸۹/۱.

۷. تاریخ بغداد: ۱۸۵/۶. ۸. میزان الاعتدال: ۲۹/۱.

- ۲۲- ابراهیم بن منقوش زبیدی. ازدی گفته است که او حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۲۳- ابراهیم مهاجر مدنی، کذاب است.<sup>۲</sup>
- ۲۴- ابراهیم بن مهدی اُبلی، ابواسحاق بصری (م ۲۰۸). ازدی گفته است که او مشهور به وضع حدیث است.<sup>۳</sup>
- ۲۵- ابراهیم بن نافع جلاب بصری، کذاب است.<sup>۴</sup>
- ۲۶- ابراهیم بن هدبه، ابوهده بصری، کذاب خبیثی است که چیزهای نادرست را نقل کرده و به انس روایت‌هایی به دروغ نسبت داده است. در بصره به عروسی‌ها دعوت می شده و می رقصیده و شراب می خورده و تا سال دوست زنده بوده است.<sup>۵</sup>
- ۲۷- ابراهیم بن هراسه شیبانی کوفی، مورد اعتماد نیست و حدیثش نوشته نمی شده و متروک الحدیث و کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۲۸- ابراهیم بن هشام غسانی (م ۲۳۷)، کذاب است.<sup>۷</sup>
- ۲۹- ابراهیم بن یحیی بن زهیر مصری، دروغ می گفته و سندهای احادیث را به هم درمی آمیخته است.<sup>۸</sup>
- ۳۰- ابرد بن اشرس، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۹</sup>
- ۳۱- احمد بن ابراهیم مزنی، حدیث می ساخته و کنار ساحل می گردیده است و او را نسخه‌ای ساختگی است.<sup>۱۰</sup>
- ۳۲- احمد بن ابراهیم بن موسی، کذاب است و از او روایت کردن جایز نیست.<sup>۱۱</sup>

- 
۱. همان: ۳۱/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۶۵/۱. ۲. تذکرة الموضوعات ۱۸.
۳. میزان الاعتدال: ۳۲/۱؛ خلاصة التهذيب ۲۹؛ تهذيب التهذيب: ۱۷۰/۱.
۴. تهذيب التهذيب: ۱۷۵/۱؛ لسان الميزان: ۱۱۷/۱.
۵. تاریخ بغداد: ۲۰/۶؛ میزان الاعتدال: ۳۳/۱؛ تذکرة الموضوعات ۶۹، ۷۳؛ اللثالی المصنوعة: ۵۸/۲، ۱۰۲، ۲۳۳، ۲۴۵؛ لسان الميزان: ۱۲۰/۱.
۶. لسان الميزان: ۱۲۱/۱. ۷. تاریخ الشام: ۳۰۷/۲؛ لسان الميزان: ۱۲۲/۱.
۸. لسان الميزان: ۱۲۴/۱. ۹. میزان الاعتدال: ۳۶/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۲۹/۱.
۱۰. میزان الاعتدال: ۳۸/۱؛ تذکرة الموضوعات ۳۶.
۱۱. تذکرة الموضوعات ۵۵.

- ۳۳- احمد بن ابی عمران جرجانی (م بعد از ۳۶۰). وی حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۳۴- احمد بن ابی یحیی انماطی، کذاب است و احادیث نادرستی از ثقات روایت کرده است.<sup>۲</sup>
- ۳۵- احمد بن احمد، ابوالعباس بغدادی حنبلی (م ۶۱۵). وی حافظ احادیث زیاد است و ابن اخضر او را تکذیب کرده است.<sup>۳</sup>
- ۳۶- احمد بن اسماعیل، ابوخذافه سهمی (م ۲۵۹)، مصاحب مالک بن انس، کذاب است. هر چه که برایش بگویی، می گوید و از مالک و جز او اخبار نادرستی نقل کرده است.<sup>۴</sup>
- ۳۷- احمد بن بکر بالسی، ابوسعید ابن بکرویه. وی حدیث می ساخته است.<sup>۵</sup>
- ۳۸- احمد بن ثابت رازی فرخویه، شکی ندارند که او کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۳۹- احمد بن جعفر بن عبدالله سمسار، یکی از مشایخ حافظ ابو نعیم و مشهور به حدیث سازی است.<sup>۷</sup>
- ۴۰- احمد بن جعفر بن عبدالله بن یونس، مشهور به حدیث سازی است و کسی نیست.<sup>۸</sup>
- ۴۱- احمد بن حامد سمرقندی (م ۳۶۰). وی دروغ می گفت و از کسی که درکش نکرده بود، حدیث روایت می کرد.<sup>۹</sup>
- ۴۲- احمد بن حسن بن ابان مصری که از مشایخ بزرگ طبرانی است. وی آدم کذاب و دروغ پردازی بوده و به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته است.<sup>۱۰</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۵۸/۱.  
 ۲. همان: ۷۶/۱.  
 ۳. شذرات الذهب: ۶۲/۵.  
 ۴. تاریخ بغداد: ۲۳/۴؛ میزان الاعتدال: ۳۹/۱؛ تهذیب التهذیب: ۱۶/۱.  
 ۵. میزان الاعتدال: ۴۰/۱.  
 ۶. همان: ۱۴۳/۱.  
 ۷. همان: ۴۱/۱؛ شذرات الذهب: ۳۷۲/۲.  
 ۸. میزان الاعتدال: ۴۱/۱.  
 ۹. همان: ۴۲/۱.  
 ۱۰. همان: ۴۲/۱؛ تذکره الموضوعات ۶۵، ۱۰۸؛ اللثالی المصنوعة: ۲۹۵/۱.

۴۳- احمد بن حسن بن قاسم کوفی (م ۲۶۲)، کذاب بوده و به نام ثقات حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>

۴۴- احمد بن حسین بن اقبال مقدسی، ابوبکر صائد (م ۵۳۲)، کذاب است. وقتی که دروغگویی وی آشکار شد، مردم او را ترک کردند.<sup>۲</sup>

۴۵- احمد بن حسین، ابوالحسین بن سماک واعظ (م ۴۲۴).  
ابوالفتح مصری گفته است: در بغداد برای مشایخی که گفته می شد دروغگویند، چیزی ننوشتیم، مگر برای چهار نفر که یکی از آنها ابوالحسین بن سماک بوده که ابن ابی الفوارس او را دروغگو می دانسته است.<sup>۳</sup>

۴۶- احمد بن خلیل نوفلی قومسی (م ۳۱۰)، کذاب است و از کسانی که خلق نشده اند، روایت می کند.<sup>۴</sup>

۴۷- احمد بن داود، پسر خواهر عبدالرزاق، از دروغگوترین افراد است و عموم احادیثش نادرست است.<sup>۵</sup>

۴۸- احمد بن داود بن عبدالغفار حرانی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۶</sup>

۴۹- احمد بن سلیمان قرشی، متروک الحدیث و کذاب است.<sup>۷</sup>

۵۰- احمد بن سلیمان (ابی سلیمان)، ابوجعفر قواریری بغدادی.

ابوالفتح حافظ درباره اش گفته است: وی کذاب است و به حماد بن سلمه دروغ نسبت می داده است. خطیب گفته است: دروغ این شیخ آشکار است و نمی شود روایات برخاسته از سهو و خیال و اشتباهش را تصحیح و تعدیل کرد. آنگاه شواهدی بر دروغگویی وی می آورد و می گوید: در بعضی از چیزهایی که ذکر کردیم، دلالت کافی بر

۱. میزان الاعتدال: ۴۲/۱؛ تذکرة الموضوعات ۹، ۱۱۴؛ المنتظم: ۳۴/۵.

۲. میزان الاعتدال: ۴۴/۱؛ لسان المیزان: ۱۵۸/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۱۱۱/۴؛ المنتظم: ۷۶/۸؛ میزان الاعتدال: ۴۳/۱.

۴. لسان المیزان: ۱۶۷/۱. میزان الاعتدال: ۴۵/۱.

۵. تذکرة الموضوعات ۲، ۳۰؛ میزان الاعتدال: ۴۵/۱؛ اللالی المصنوعة: ۲۲/۲، ۱۷۴.

۷. میزان الاعتدال: ۴۸/۱؛ اللالی المصنوعة: ۷۴/۲.



بیان حال و دروغ آشکارش می باشد.<sup>۱</sup>

۵۱- احمد بن صالح ابوجعفر شوموی مصری، ساکن مکه. وی کذاب و حدیث ساز و گزاف گو است.<sup>۲</sup>

۵۲- احمد بن طاهر بن حرملة مصری (م ۲۹۲). وی کذاب است و از جدش، از شافعی، حکایات دروغی روایت کرده است. او دروغگوترین مردم است. در روایت حدیث از رسول خدا دروغ می گفته و نقل قولش از مردم آمیخته به دروغ بوده است.<sup>۳</sup>

۵۳- احمد بن عبدالجبار کوفی (م ۲۷۱ یا ۲۷۲)، کذاب است.<sup>۴</sup>

۵۴- احمد بن عبدالرحمن ابن الجارود الرقی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۵</sup>

۵۵- احمد بن عبدالله الشاشی، کذاب است.<sup>۶</sup>

۵۶- احمد بن عبدالله هیثمی مؤدب ابوجعفر (م ۲۷۱). وی حدیث می ساخته است.<sup>۷</sup>

۵۷- احمد بن عبدالله شیبانی، ابوعلی جویباری، کذاب و حدیث ساز است.

بیهقی گفته است: من کاملاً او را می شناسم که به نام رسول خدا، حدیث می ساخته و بیش از هزار حدیث به نام آن حضرت ساخته است و از حاکم شنیدم که می گفت: این مرد، کذاب و خبیث است. احادیث زیادی در فضایل عمرها ساخته و روایت کردن از او به هیچ وجه جایز نیست.

سیوطی گفته است که او هزاران حدیث به نفع کرامتیه ساخته است و ابن حبان گفته است که او از دروغگویان است و از پیشوایان حدیث، هزاران حدیث ناگفته روایت کرده است. حافظ سری هم گفته است که او و محمد بن تمیم و محمد بن عکاشه، ده هزار

۱. تاریخ بغداد: ۱۷۴/۴ - ۱۷۷. ۲. تهذیب التهذیب: ۴۲/۱؛ لسان المیزان: ۱۸۶/۱.

۳. میزان الاعتدال: ۵۰/۱؛ لسان المیزان: ۱۸۹/۱.

۴. تهذیب التهذیب: ۵۱/۱؛ میزان الاعتدال: ۵۳/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۲۴۷/۲؛ میزان الاعتدال: ۵۵/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۷۲/۲.

۶. میزان الاعتدال: ۵۲/۱. ۷. تاریخ بغداد: ۲۲۰/۴؛ میزان الاعتدال: ۵۱/۱.

حدیث ساخته‌اند.<sup>۱</sup>

۵۸- احمد بن عبدالله، ابوبکر ضریر.

خطیب بغدادی به اسنادش از انس، از رسول خدا آورده است که جبرئیل در حالی که قبا و کفش سیاهی پوشیده بود و کمربندی بر کمر داشت، نزد من آمد و گفت: ای محمد، این طرز لباس پوشیدن پسرعموهایت بعد از تو می‌باشد. آنگاه گفته است که این حدیث دروغ است و تمام اسناد آن ثقة هستند، مگر ضریر و این دورغ از ناحیه اوست.<sup>۲</sup>

۵۹- احمد بن عبدالله بن محمد، ابوالحسن بکری، کذاب و دروغ ساز است و

داستان‌هایی که هرگز وجود نداشته، بافته است؛ چقدر او نادان و بی حیا بوده است.<sup>۳</sup>

۶۰- احمد بن عبدالله، ابوعبدالرحمن فاریانانی، حدیث ساز مشهوری بوده است.<sup>۴</sup>

۶۱- احمد بن عبیدالله، ابوالعز بن کادش (م ۵۵۶)، از کسانی است که به کذب و

دروغسازي شهرت دارد. به گفته امثال او احتجاج نمی‌شود کرد و بزرگان درباره او مطالبی گفته‌اند.

ابن عساکر گوید: ابوالعز مرا گفت که شنیدم مردی در حق علی حدیثی ساخته است و

من هم در حق ابوبکر حدیثی ساختم، ترا به خدا آیا کار بدی کردم؟<sup>۵</sup>

۶۲- احمد بن عصمت نیشابوری، متهم به وضع و دروغ است. و احادیثی ساختگی

روایت کرده که همان آفت اوست.<sup>۶</sup> خبر ساختگی‌اش در ضمن اخبار موضوعه خواهد آمد.

۶۳- احمد بن علی بن احمد بن صبیح، زیاد دروغ می‌گفته و در حدود سال‌های ۵۲۰ هـ

می‌زیسته است.<sup>۷</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۲۹۵/۳؛ التذکار ۱۵۵؛ میزان الاعتدال: ۵۱/۱؛ تذکرة الموضوعات ۳۸؛ اسنی المطالب

۲۱۳؛ لسان المیزان: ۱۹۳/۱ و ۱۸۸/۵؛ اللثالی المصنوعة: ۲۱/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۲۳۲/۴. ۳. میزان الاعتدال: ۵۳/۱.

۴. لسان المیزان: ۱۹۴/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۳۵۹/۱ و ۴۴/۲.

۵. لسان المیزان: ۲۱۸/۱. ۶. میزان الاعتدال: ۵۶/۱.

۷. میزان الاعتدال: ۵۸/۱؛ لسان المیزان: ۲۳۴/۱.

- ۶۴- احمد بن علی بن حسن بن شقیق، ابوبکر مروزی، حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۶۵- احمد بن علی بن حسن بن منصور اسدآبادی مقری. وی وارد دمشق شد و در آن حدیث گفت، منتها شیخ دروغگویی بود و آنچه را که نشنیده بود، ادعا می کرد.
- ۶۶- احمد بن علی بن سلمان (سلیمان) مرهزی، متروک و حدیث ساز است.<sup>۲</sup>
- ۶۷- احمد بن عیسی عسکری (م ۲۴۳)، کذاب است.<sup>۳</sup>
- ۶۸- احمد بن عیسی لخمی (م ۲۷۳). ابن طاهر او را کذاب دانسته است.<sup>۴</sup>
- ۶۹- احمد بن عیسی هاشمی، کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۷۰- احمد بن عیسی خشاب تنیسی (م ۲۹۳)، کذاب و حدیث ساز است و احادیث ساختگی روایت می کرده است.<sup>۶</sup>
- ۷۱- احمد بن فرج، ابو عبته حجازی (م ۲۷۱)، کذاب و گفتارش غیر مسموع است.<sup>۷</sup>
- ۷۲- احمد بن محمد بن محمد، ابوالفتوح غزالی طوسی، واعظ مشهور (م ۵۲۰) و برادر حجة الاسلام ابوحامد غزالی. وی حدیث می ساخته و بیشتر گفتارش آمیخته به دروغ و احادیث ساختگی بوده و به جانبداری شیطان می پرداخته و معذورش می داشته است.<sup>۸</sup>
- ۷۳- احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین، ابوجعفر مصری (م ۲۹۲)، از حفاظ حدیث بوده، ولی دروغ می گفته و به شیوخش احادیث دروغ نسبت می داده است. احادیث وی با وجود ضعف و سستی ثبت شده است. ابن عدی گفته است که او را تکذیب کرده و چیزهایی را بر او انکار نموده اند و خانواده رشدین از احمد تا رشدین به

۲. تاریخ بغداد: ۳۰۳/۴.

۴. همان: ۶۶/۱.

۱. اللثالی المصنوعة ۱۲۹.

۳. تهذیب التهذیب: ۶۵/۱.

۵. میزان الاعتدال: ۶۰/۱.

۶. همان: ۵۹/۱؛ لسان المیزان: ۲۴۱/۱؛ تذکرة الموضوعات ۳۹؛ شذرات الذهب: ۳۶۶/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۳۴۱/۴.

۸. المنتظم: ۲۶۰/۹؛ البداية والنهاية: ۱۹۶/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۷۱/۱.

ضعف در حدیث اختصاص یافته‌اند.<sup>۱</sup>

۷۴- احمد بن محمد بن حرب لخمی جرجانی. وی در کذب و حدیث سازی تعمد داشته است.<sup>۲</sup>

۷۵- احمد بن محمد بن حسن مقرئ (م ۳۸۰)، کذاب است و در حدیث مورد اعتماد نیست، اما تظاهر به عبادت و شایستگی می‌کرده است.<sup>۳</sup>

۷۶- احمد بن محمد بن صلت بن مغلس، ابوالعباس حمانی (م ۳۰۲ یا ۳۰۸)، حدیث‌ساز است و در میان دروغگویان کم‌حیاتر از او نیست و در مناقب ابوحنیفه احادیث باطلی نوشته که همه آنها ساختگی است و از ثقات اخباری را نقل کرده که همه آنها دروغ است.<sup>۴</sup>

۷۷- احمد بن محمد بن علی، ابو عبدالله صیرفی، معروف به ابن الآبوسی (م ۳۹۴)، از کسانی است که تعمد در کذب داشته است.<sup>۵</sup>

۷۸- احمد بن محمد بن علی بن حسن بن شقیق مروزی، حدیث‌ساز بوده است.<sup>۶</sup>

۷۹- احمد بن محمد بن عمر، ابوسهل حنفی یمامی، ساکن بغداد. وی کذاب و حدیث‌ساز و متروک الحدیث است. مطرز گفته است: از او پانصد حدیث که نزد مردم اثری از آنها نیست، نوشته‌ام.<sup>۷</sup>

۸۰- احمد بن محمد بن عمرو، ابوبشر کندی مروزی، ساکن بغداد (م ۳۲۳). وی فقیه خوبی در سنت و در رد بر اهل بدعت‌ها و نیز محدث شیرین‌زبانی بوده، اما از قول پدر و

۱. تاریخ الشام: ۴۵۵/۱؛ میزان الاعتدال: ۶۳/۱؛ لسان المیزان: ۲۵۸/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۶۳/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۳/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۴۲۹/۴؛ میزان الاعتدال: ۶۳/۱.

۴. تاریخ بغداد: ۲۰۷/۴ و ۳۴/۵؛ المنتظم: ۱۵۷/۶؛ میزان الاعتدال: ۶۶/۱؛ البدایة و النهایة: ۱۳۱/۱۱؛

تاریخ الشام: ۵۶/۲؛ لسان المیزان: ۲۶۹/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۴۲/۲، ۱۴۲.

۵. تاریخ بغداد: ۷۰/۵.

۶. میزان الاعتدال: ۶۹/۱؛ لسان المیزان: ۲۸۷/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۲۹/۱.

۷. تاریخ بغداد: ۶۶/۵؛ تاریخ الشام: ۶۹/۲؛ میزان الاعتدال، جلد یکم؛ اللثالی المصنوعة: ۲۴۷/۱ و

جدش و دیگران حدیث می ساخته و دروغ می گفته و به نام افراد مورد اعتماد حدیث جعل می کرده است و او را نسخه های ساختگی بسیاری است.<sup>۱</sup>

ابن حبان گفته است: او از کسانی است که متن ها می ساخته و سندها را دگرگون می کرده است و از این رو، سزاوار است که حدیثش ترک شود. شاید او بیش از ده هزار حدیث مروی از ثقات را زیر و زبر کرده است که من از این تعداد، بیش از سه هزار حدیث را که در دگرگونی آنها تردیدی ندارم، نوشته ام.

دار قطنی گفته است: او حدیث ساز، خوش گفتار و حافظ بوده است<sup>۲</sup> و در شذرات آمده است که او با آنکه محدث و امام و پاسخگوی بدعتگذاران بوده، اما یکی از حدیث سازان است.<sup>۳</sup>

۸۱- ابو عبدالله، احمد بن محمد بن غالب باهلی (م ۲۷۵)، غلام خلیل و از بزرگان زهاد در بغداد و کذاب و دروغساز بوده است.

حافظ ابن عدی گفته است: از ابو عبدالله نهاوندی در حران در مجلس ابو عمرو به شنیدم که می گفت: به غلام خلیل گفتم که این چه احادیث سستی است که شما روایت می کنید؟ گفت: اینها را به خاطر نرم کردن دل های مردم ساخته ام.

ابوداود سجستانی، دروغ کسی را مانند کدیمی و غلام خلیل آشکار نکرده است. او درباره احادیثی که کدیمی نقل کرده، گفته است که آنها دروغند و درباره غلام خلیل گفته است: صاحب الزنج دجال بصره بوده و می ترسم که غلام خلیل دجال بغداد باشد. آنگاه گفته است: احادیثش بر من عرضه شد، چهارصد حدیث او از لحاظ سند و متن دروغ بوده است.<sup>۴</sup>

جای بسی شگفتی است که مردی که سیره و شرح حالش چنین است، با مرگش بازارهای مدینه السلام بسته و جنازه اش به بصره حمل و در آنجا دفن گردید و قبه و

۱. تاریخ بغداد: ۷۴/۵. ۲. میزان الاعتدال: ۷۰/۱؛ طبقات الحفاظ: ۲۳/۳.

۳. شذرات الذهب: ۲۹۸/۲.

۴. تاریخ بغداد: ۷۹/۵؛ المنتظم: ۹۵/۵؛ لسان المیزان: ۲۷۳/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۲۰۰/۱ و ۱۰۹/۲.

بارگاهی روی آن بنا کردند، چنانکه در تاریخ بغداد و المنتظم ابن جوزی آمده است.

۸۲- احمد بن محمد بن فضل قیسی، حدیث ساز بوده است.

ابن حبان گفته است: به قریه اش رفتم و در حدود پانصد حدیث از او نوشتم که همه آنها ساختگی بود، تا آنجا که می‌گوید: شاید این شیخ، به نام پیشوایان پسندیده بیش از سه هزار حدیث ساخته است.<sup>۱</sup>

۸۳- احمد بن محمد بن مالک، حدیث ساز بوده است.<sup>۲</sup>

۸۴- احمد بن محمد بن مصعب، یکی از سازندگان حدیث بوده است.<sup>۳</sup>

۸۵- احمد بن محمد بن هارون، ابوجعفر برقی، کذاب و جعل‌کننده حدیث بوده است.<sup>۴</sup>

۸۶- احمد بن مروان دینوری مالکی (م ۳۳۳).

دارقطنی در غرائب مالک گفته است که او حدیث ساز بوده است.<sup>۵</sup>

۸۷- ابوالسعادات، احمد بن منصور، ملحد و کذاب است و از جمله ساخته‌هایش حدیثی است که در آن می‌گوید: در برابر خدا لوحی است که در آن اسم‌های کسانی است که صورت و رؤیت و کیفیت خدا را اثبات می‌کنند و فرشتگان نیز به وجود آنها مباحث می‌نمایند.<sup>۶</sup>

۸۸- احمد بن موسی، ابوالحسن بن ابی عمران جرجانی فرضی (م ۳۶۸)، یکی از حفاظ کذاب و حدیث ساز بوده و سندها را با متن‌ها ترکیب می‌کرده است. وی نیز روایات نادرست را از شیوخ گمنام و ناشناخته که از آنها پیروی نمی‌شود، نقل کرده است و از این رو، او را تکذیب کرده‌اند.<sup>۷</sup>

۸۹- احمد بن یعقوب بن عبدالجبار اموی مروانی جرجانی (م ۳۶۷)، حدیث ساز

۱. میزان الاعتدال: ۷۰/۱؛ تذکرة الموضوعات ۴۱، ۴۵، ۶۷، ۷۰.

۲. تذکرة الموضوعات ۴۷. ۳. تاریخ الشام: ۱۵۴/۵.

۴. میزان الاعتدال: ۷۱/۱. ۵. لسان المیزان: ۳۰۹/۱.

۶. میزان الاعتدال: ۷۵/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۴/۱.

۷. میزان الاعتدال: ۷۵/۱؛ شذرات الذهب: ۶۷/۳.

- بوده و احادیث موضوعه را که نقل آنها جایز نیست، روایت کرده است.<sup>۱</sup>
- ۹۰- اسباط ابوالیسع بصری. یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.<sup>۲</sup>
- ۹۱- اسحاق بن ابراهیم طبری، کذاب است و از او چیزی نوشته نمی شود و از ثقات روایات ساختگی نقل کرده است.<sup>۳</sup>
- ۹۲- اسحاق بن ابراهیم واسطی مؤدب. ابن عدی و ازدی او را تکذیب کرده اند.<sup>۴</sup>
- ۹۳- ابو یعقوب، اسحاق بن ادريس اسواری بصری، کذاب و حدیث ساز است و مردم او را ترک کرده اند.<sup>۵</sup>
- ۹۴- ابو حذیفه، اسحاق بن بشر بخاری (م ۲۰۶). همه اتفاق دارند که او کذاب و حدیث ساز بوده است و روا نیست حدیث او را نقل کنند مگر بر سیل تعجب.<sup>۶</sup>
- ۹۵- ابو یعقوب، اسحاق بن بشر بن مقاتل کاهلی (م ۲۲۸)، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۷</sup>

- سیوطی گوید: او بی تردید کذاب و حدیث ساز است.<sup>۸</sup>
- ۹۶- اسحاق بن عبدالله اموی، غلام آل عثمان بن عفان (م ۱۴۴)، کذاب است و فراموشی در حفظ و نقل حدیث دارد، سندها را دگرگون می کند و برای مراسیل سند درست می کند و سلسله سند را به پیامبر اکرم می رساند.<sup>۹</sup>
- ۹۷- اسحاق بن محمشاذ، کذاب است و به نفع فرقه کرامیه حدیث می ساخته و کتابی درباره فضایل محمد بن کرام، رهبر کرامیه نوشته است که همه اش دروغ و ساختگی

۱. میزان الاعتدال: ۷۷/۱؛ اسنی المطالب: ۸۴.

۲. تهذیب التهذیب: ۲۱۲/۱.

۳. تذکرة الموضوعات ۹۵، ۱۰۳؛ اللثالی المصنوعة: ۷۶/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۸۵/۱؛ لسان المیزان: ۳۴۸/۱.

۵. میزان الاعتدال: ۸۶/۱. ۶. تاریخ بغداد: ۳۲۷/۶؛ میزان الاعتدال: ۸۶/۱.

۷. تاریخ بغداد: ۳۲۹/۶؛ میزان الاعتدال: ۸۷/۱؛ تذکرة الموضوعات ۳۳، ۳۹، ۷۶، ۱۲۰؛ اللثالی

المصنوعة: ۹۱/۱، ۱۵۳. ۸. اللثالی المصنوعة: ۷۲/۲، ۷۳، ۹۰.

۹. ری: تاریخ الشام: ۴۴۳/۲ - ۴۴۵؛ تهذیب التهذیب: ۲۴۱/۱.

است.<sup>۱</sup>

۹۸- اسحاق بن ناصح، از دروغگوترین افراد است که با رأی ابوحنیفه از طریق ابن سیرین، از پیامبر اکرم حدیث روایت می کرده است.<sup>۲</sup>

۹۹- اسحاق بن نجیح ملطی ازدی. وی دروغگوترین مردم، دشمن خدا، مرد پلید و حدیث ساز بوده است.<sup>۳</sup>

۱۰۰- اسحاق بن وهب طهرمسی، کذاب و متروک الحدیث است و آشکارا حدیث می ساخته است.<sup>۴</sup>

۱۰۱- قاضی اسد بن عمرو، ابوالمنذر جبلی، مصاحب ابوحنیفه (م ۱۹۰). وی کذاب است و اعتباری به حرفش نیست و طبق مذهب ابوحنیفه حدیث می ساخته، ولی حدیثش با باد پیش آنان یکسان است.<sup>۵</sup>

۱۰۲- اسماعیل بن ابان، ابواسحاق غنوی کوفی (م ۲۱۰)، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۶</sup>

۱۰۳- اسماعیل بن ابی اویس عبدالله مدنی (م ۲۲۶)، کذاب و حدیث دزد است.<sup>۷</sup>

۱۰۴- اسماعیل بن ابی زیاد شامی، کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز است.<sup>۸</sup>

۱۰۵- اسماعیل بن اسحاق جرجانی، حدیث ساز بوده است.<sup>۹</sup>

۱. اللثالی المصنوعة: ۲۳۸/۱. ۲. میزان الاعتدال: ۹۴/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۲۴/۶؛ میزان الاعتدال: ۹۴/۱؛ تذکرة الموضوعات ۸۴؛ تهذیب التهذیب: ۲۵۳/۱؛

اللثالی المصنوعة: ۱/۵۵، ۱۰۳، ۱۷۵؛ خلاصة التهذیب ۲۶.

۴. میزان الاعتدال: ۹۵/۱؛ تذکرة الموضوعات ۵۳، ۷۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱/۱۰۶ و ۲/۹۹، ۱۱۴.

۵. تاریخ بغداد: ۱۷/۷؛ میزان الاعتدال: ۹۶/۱؛ لسان المیزان: ۳۸۴/۱.

۶. تاریخ بغداد: ۲۴۱/۶؛ میزان الاعتدال: ۹۸/۱؛ تذکرة الموضوعات ۱۱۶؛ تهذیب التهذیب: ۲۷۱/۱؛

اللثالی المصنوعة: ۱/۲۴۶؛ خلاصة التهذیب ۲۷.

۷. میزان الاعتدال: ۱۰۴/۱.

۸. همان: ۱۰۷/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۲/۷۷، ۱۷۹، ۲۳۹.

۹. میزان الاعتدال، جلد یکم؛ لسان المیزان: ۳۹۳/۱.



- ۱۰۶- اسماعیل بن بلال عثمانی دمیاطی (م ۴۶۶)، کذاب بوده است.<sup>۱</sup>
- ۱۰۷- اسماعیل بن زریق بصری، کذاب است.<sup>۲</sup>
- ۱۰۸- اسماعیل بن شروس، ابوالمقدم صنعائی، حدیث ساز بوده است.<sup>۳</sup>
- ۱۰۹- اسماعیل بن علی مثنی واعظ استرآبادی (م ۴۴۸)، کذاب پسر کذاب است و داستان‌های دروغ می‌بافته و متون ساختگی را با اسانید صحیح ترکیب می‌کرده است.<sup>۴</sup>
- ۱۱۰- اسماعیل بن محمد بن یوسف، ابوهارون فلسطینی، از خاندان جبرئیل و کذاب و حدیث دزد است که به گفته‌هایش احتجاج نمی‌توان کرد.<sup>۵</sup>
- ۱۱۱- اسماعیل بن محمد بن مسلمه، ابوعثمان اصفهانی واعظ محتسب. ابن ناصر درباره‌ او گفته است: حدیث می‌ساخته و دروغ و راست را به هم می‌آمیخته است.<sup>۶</sup>
- ۱۱۲- اسماعیل بن مسلم سکونی یشکری، حدیث می‌ساخته است.<sup>۷</sup>
- ۱۱۳- اسماعیل بن یحیی شیبانی شعیری، کذاب است.<sup>۸</sup>
- ۱۱۴- اسماعیل بن یحیی تیمی، نوّه ابوبکر صدیق، کذاب است و روایت از او روا نیست. او رکنی از ارکان دروغ و حدیث ساز است و عموم چیزهایی را که روایت کرده، نادرست است. وی نیز بر مالک و ثوری و دیگران روایات دروغ نسبت داده و از افراد مورد اعتماد چیزهایی را که مورد قبول نبوده، روایت کرده است.<sup>۹</sup>
- ۱۱۵- اسید بن زید بن نجیح، ابومحمد جمال (م پیش از ۲۲۰)، کذاب و متروک

---

۱. لسان المیزان: ۳۹۶/۱.  
 ۲. میزان الاعتدال: ۱۰۶/۱.  
 ۳. همان: ۱۰۹/۱.  
 ۴. لسان المیزان: ۴۲۳/۱.  
 ۵. میزان الاعتدال: ۱۱۴/۱؛ تذکرة الموضوعات ۳۹، ۵۸، ۱۰۷؛ اللثالی المصنوعة: ۱۵۲/۱.  
 ۶. شذرات الذهب: ۲۳/۴.  
 ۷. میزان الاعتدال: ۱۱۶/۱؛ تهذیب التهذیب: ۳۳۳/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۱۴/۲.  
 ۸. تهذیب التهذیب: ۳۳۶/۱.  
 ۹. تاریخ بغداد: ۲۴۹/۶؛ اسنی المطالب ۲۰۹؛ میزان الاعتدال: ۱۱۷/۱؛ تهذیب التهذیب: ۴۴۲/۱؛ مجمع الزوائد: ۱۰۱/۱، ۱۰۶، ۱۳۳ و ۴۴/۹؛ اللثالی المصنوعة: ۸۹/۱، ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۶۳/۲.

الحديث است. او حديث‌های دروغ می‌ساخته و عموم چیزهایی که روایت کرده، مورد پیروی قرار نگرفته است.<sup>۱</sup>

۱۱۶- اشعث بن سعید بصری، ابوالریع سمان. وی مورد اطمینان نیست و ضعیف و متروک الحديث است و هشیم گوید: او دروغ می‌گفته است.<sup>۲</sup>

۱۱۷- اصبع بن خلیل قرطبی مالکی (م ۲۷۲). وی حدیثی در ترک بالا بردن دست‌ها ساخته که مردم بر دروغش آگاه شدند. از احمد بن خالد نقل شده است که او تصمیم بر کذب بر رسول خدا نداشت، تنها نظرش این بوده که مذهبش تأیید شود.<sup>۳</sup> (در این توجیه دقت کن، آنگاه بخند و یا گریه کن)

۱۱۸- ابو هشام، اصرم بن حوشب که جوزی<sup>۴</sup> در سال ۲۰۲ هـ از او مطالبی نوشته است. وی کذاب و خبیث و دروغ‌پرداز بوده و به نام افراد مورد اعتماد حدیث جعل کرده است.<sup>۵</sup>

۱۱۹- ایوب بن خوط، ابوامیه بصری حبشی، متروک الحديث است.<sup>۶</sup>

۱۲۰- ایوب بن سیار زهری مدنی.

نسائی درباره‌اش گفته است: او از دروغ‌گویان است و ابن حبان گفته است که سندها را دگرگون می‌کرده و برای مراسیل سند درست می‌کرده است.<sup>۷</sup>

۱۲۱- ایوب بن محمد، ابومیمون صوری، کذاب است.<sup>۸</sup>

۱۲۲- ایوب بن مدرک، ابوعمر و حنفی یمامی، کذاب است و اعتنایی به او نمی‌شود.

۱. تاریخ بغداد: ۴۸/۷؛ نصب الرایة: ۹۲/۱؛ مجمع الزوائد: ۱۷۵/۲؛ میزان الاعتدال: ۱۱۹/۱؛ خلاصة

التهدیب: ۳۲؛ اللثالی المصنوعة: ۴۰۸/۱. ۲. تهذیب التهذیب: ۳۵۱/۱.

۳. لسان المیزان: ۴۵۹/۱.

۴. شاید مراد ابوسلیمان جوزانی است که بعد از سال ۲۰۰ هـ درگذشته است. رک: معجم اعلام المورد ۱۶۲. (و)

۵. تاریخ بغداد: ۳۱/۷؛ میزان الاعتدال: ۱۲۶/۱؛ تذکرة الموضوعات: ۱۰؛ مجمع الزوائد: ۳۰۶/۱؛

اللثالی المصنوعة: ۱۹۸/۱ و ۶/۲، ۴۷، ۵۲.

۶. تهذیب التهذیب: ۴۰۲/۱؛ لسان المیزان: ۴۷۹/۱.

۷. لسان المیزان: ۴۸۲/۱. ۸. میزان الاعتدال: ۱۳۶/۱.

از مکحول نسخه‌ای جعلی را روایت کرده است.<sup>۱</sup>

### حرف باء

۱۲۳- باذام ابوصالح تابعی، کذاب و متروک الحدیث است.

از کلبی نقل شده که ابوصالح گفته است: هر چه برای حدیث کردم، دروغ بوده

است.<sup>۲</sup>

۱۲۴- برکه بن محمد حلبی، کذاب و حدیث دزد و حدیث ساز است.<sup>۳</sup>

۱۲۵- بریه بن محمد بن بریه، ابوالقاسم الیّیع، کذاب و دروغساز است. روایات جعلی

نقل می‌کند و دارای کتابی است که احادیثش ساختگی و نادرست و از لحاظ متن ناپسند

است.<sup>۴</sup>

۱۲۶- بشر بن ابراهیم، ابوسعید قرشی انصاری دمشقی، ساکن بصره و از کسانی بوده

است که به نام ثقات حدیث می‌ساخته و احادیث موضوعه‌ای آورده که مورد پیروی قرار

نگرفته است.<sup>۵</sup>

۱۲۷- بشر (بشّار) بن ابراهیم بصری، ابوعمرو مفلوج، کذاب است و به نام ثقات

حدیث وضع می‌کرد.<sup>۶</sup>

۱۲۸- بشر بن حسین اصفهانی، کذاب است و بر زبیر دروغ بسته و دارای نسخه

موضوعه‌ای است که حدود صد و پنجاه حدیث دارد.<sup>۷</sup>

۱۲۹- بشر بن رافع حارثی، پسر عم ابوهریره، حدیث ساز بوده و مطالب عجیب و

۱. تاریخ بغداد: ۶/۷؛ تاریخ الشام: ۱۱۱/۳؛ لسان المیزان: ۴۸۸/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۱۳۸/۱؛ تهذیب التهذیب: ۴۱۶/۱.

۳. میزان الاعتدال: ۱۱۱/۱؛ نصب الرایة: ۷۸/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۴/۲، ۲۰۹.

۴. تاریخ بغداد: ۱۳۵/۷؛ میزان الاعتدال: ۱۴۲/۱.

۵. تاریخ الشام: ۲۲۷/۳؛ تذکرة الموضوعات ۱۱۷؛ نصب الرایة: ۲۳۸/۴؛ اسنی المطالب ۱۵۶.

۶. میزان الاعتدال: ۱۴۵/۱؛ تذکرة الموضوعات ۶۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶؛ اللئالی المصنوعة: ۱۶۷/۲، ۲۰۳.

۷. میزان الاعتدال: ۱۴۷/۱؛ مجمع الزوائد: ۵۹/۱.

غریبی می ساخته است که حتی کسانی که حدیث شناسی کار آنها نبوده، تشخیص می دادند که آنها ساختگی است و گویا که او در این کار تعمّد داشته است. ابن حبان گفته است: او عمداً چیزهایی می ساخته است.<sup>۱</sup>

۱۳۰- بشر بن عبید داری، کذاب است.<sup>۲</sup>

۱۳۱- بشر (بشیر) بن عون شامی. او نسخه‌ای داشته که در حدود صد حدیث

ساختگی در آن بوده است.<sup>۳</sup>

۱۳۲- بشر بن نمیر بصری (م ۲۳۸). وی دروغگو و حدیث ساز بوده و چیزهایی را

روایت کرده است که قابل پیروی نیست.<sup>۴</sup>

۱۳۳- بکر بن زیاد باهلی، دروغگو و حدیث ساز است.<sup>۵</sup>

۱۳۴- بکر بن عبدالله شردود صنعائی، کذاب است و سندها را دگرگون می کرده و

برای مراسیل سند درست می کرده است.<sup>۶</sup>

۱۳۵- بکر بن مختار صانغ، کذاب است و روایت از او روا نیست.<sup>۷</sup>

۱۳۶- بندار بن عمر بن محمد، ابوسعید تمیمی رویانی، ساکن دمشق و کذاب بوده

است.<sup>۸</sup>

۱۳۷- پهلوان بن شهرمزان، ابوالبشر یزدی که در قرن ششم در گذشته و کذاب بوده

است.<sup>۹</sup>

۱. تهذیب التهذیب: ۴۴۸/۱؛ اسنی المطالب ۲۳۶؛ تذکرة الموضوعات ۱۱۸.

۲. مجمع الزوائد: ۱۳۷/۱.

۳. میزان الاعتدال: ۱۴۹/۱؛ تذکرة الموضوعات ۱۱۲؛ مجمع الزوائد: ۲۲۸/۲.

۴. تهذیب التهذیب: ۴۶۱/۱؛ میزان الاعتدال: ۱۵۱/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۲۶/۱.

۵. میزان الاعتدال: ۱۶۰/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۷/۱.

۶. میزان الاعتدال: ۱۶۱/۱. ۷. تذکرة الموضوعات ۱۵؛ میزان الاعتدال: ۱۶۲/۱.

۸. تاریخ الشام: ۲۹۶/۳. ۹. لسان المیزان: ۶۵/۲.

### حرف جیم

- ۱۳۸- جابر بن عبدالله یمامی عقیلی، کذاب و نادان و کودن است.  
ابن شاذویه گفته است: در بخارا، سه نفر از دروغگویان را دیدم که عبارت بودند از:  
محمد بن تمیم، حسن بن شبل و جابر یمامی.<sup>۱</sup>
- ۱۳۹- جارود بن یزید، ابوعلی عامری (م ۲۵۳)، کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز بوده است.<sup>۲</sup>
- ۱۴۰- جبارة بن المغلس، ابو محمد حمّانی (م ۲۴۱). یحیی گفته است که او کذاب است.<sup>۳</sup>
- ۱۴۱- جرّاح بن منهال، ابو العطوف جزری (م ۱۶۸). حدیثش نادرست و متروک است. او در حدیث دروغ می‌گفته و شراب نیز می‌خورده است.<sup>۴</sup>
- ۱۴۲- جریر بن ایوب بجلی کوفی. ابو نعیم گفته است که او حدیث ساز بوده است.<sup>۵</sup>
- ۱۴۳- جریر بن زیاد طایی، کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۱۴۴- جعفر بن ابان، حدیث می‌ساخته است.<sup>۷</sup>
- ۱۴۵- جعفر بن زبیر حنفی دمشقی بصری (م بعد از ۱۴۰).  
شعبه او را تکذیب کرده و غندر گفته است: شعبه را دیدم که سوار بر الاغی بود و به من گفت: می‌روم تا علیه جعفر بن زبیر که چهارصد حدیث به نام رسول خدا ساخته است، اقدام نمایم. البته، او در عبادت کوشا بوده است.<sup>۸</sup>

۱. لسان المیزان: ۸۷/۲؛ الاصابة: ۱۵۵/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۴۵۳/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۱۷۸/۱؛ لسان المیزان: ۹۰/۲.

۳. اسنی المطالب: ۲۳۲؛ خلاصة التهذیب: ۵۵.

۴. میزان الاعتدال: ۱۸۱/۱؛ لسان المیزان: ۹۹/۲.

۵. میزان الاعتدال، جلد یکم؛ لسان المیزان: ۱۰۱/۲.

۶. نصب الروایة: ۱۸۱/۱.

۷. تذکرة الموضوعات ۱۱۳.

۸. میزان الاعتدال: ۱۸۸/۱؛ تهذیب التهذیب: ۹۰/۲؛ مجمع الزوائد: ۲۴۸/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۶/۱ و

۴۴۲؛ خلاصة التهذیب: ۵۳.

۱۴۶- جعفر بن عبدالواحد هاشمی عباسی (م ۲۵۸)، از حفاظ حدیث است، اما کذاب و حدیث ساز و حدیث دزد بوده و احادیثی را روایت کرده که اصلی نداشته است.<sup>۱</sup>

۱۴۷- جعفر بن علی بن سهل، حافظ ابو محمد دوری دقاق (م ۳۳۰)، کذاب و فاسق است.<sup>۲</sup>

۱۴۸- جعفر بن محمد بن علی.

حافظ ابن عدی از او روایت می‌کند و در حقش گفته است که او حدیث ساز است.<sup>۳</sup>

۱۴۹- جعفر بن محمد بن فضل، ابوالقاسم دقاق مصری، معروف به ابن المارستانی (م ۲۸۷). دار قطنی و صویری او را تکذیب کرده‌اند.<sup>۴</sup>

### حرف حاء

۱۵۰- حارث بن عبدالرحمن بن سعد مثنی دمشقی، غلام مروان بن حکم یا غلام ابوالجلال، کذاب است.<sup>۵</sup>

۱۵۱- حامد بن آدم مروزی، کذاب و مشهور به وضع حدیث است.<sup>۶</sup>

۱۵۲- حباب بن حبله دقاق، کذاب است.<sup>۷</sup>

۱۵۳- حبيب بن ابی حبيب، ابو محمد مصری (م ۲۱۸). وی کاتب مالک بوده، ولی حدیث ساز و از دروغگوترین افراد است و حدیث‌هایش همه ساختگی است.<sup>۸</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۱۷۵/۷؛ المنتظم: ۱۲/۵؛ میزان الاعتدال: ۱۹۱/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۲۱۳/۱ و ۱۰/۲، ۱۹۰.

۲. تاریخ بغداد: ۲۲۳/۷؛ میزان الاعتدال: ۱۹۱/۱.

۳. اللثالی المصنوعة: ۱۱۰/۲.

۴. تاریخ بغداد: ۲۳۴/۷؛ المنتظم: ۱۹۱/۷؛ لسان المیزان: ۱۲۴/۲.

۵. تاریخ الشام: ۴۴۲/۳. میزان الاعتدال: ۲۰۸/۱؛ مجمع الزوائد: ۳۷/۱.

۶. میزان الاعتدال: ۲۰۸/۱.

۷. تهذیب التهذیب: ۱۸۱/۲؛ میزان الاعتدال: ۲۱۰/۱؛ تذکرة الموضوعات ۹۰؛ اسنی المطالب ۲۱۶؛

اللثالی المصنوعة: ۸/۱، ۲۳۰؛ خلاصة التهذیب ۶۰؛ مجمع الزوائد: ۷۴/۹؛ تاریخ بغداد: ۳۹۶/۱۳.

- ۱۵۴- حیب بن ابی حیب خرطلی مروزی. وی کذاب بوده و به نام ثقات حدیث می‌ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۱۵۵- حیب بن جحدر. احمد و یحیی او را تکذیب کرده‌اند.<sup>۲</sup>
- ۱۵۶- حرب بن میمون عبدی، ابوعبدالرحمن بصری (م بعد از ۱۸۰). وی مجتهد و عابد بوده، ولی از دروغگوترین افراد است.<sup>۳</sup>
- ۱۵۷- حسان بن غالب مصری. وی اخبار را دگرگون می‌کرده و از افراد مورد اعتماد مطالبی را روایت می‌نموده است که جز بر سبیل اعتبار نقل آنها روا نیست. او از مالک، احادیث ساختگی نقل کرده است.<sup>۴</sup>
- ۱۵۸- حسن بن حسین بن عاصم هسنجانی. محمد بن ایوب گفته است: من و علی بن شهاب شکی دربارهٔ اینکه او کذاب است، نداریم.<sup>۵</sup>
- ۱۵۹- حسن بن دینار، ابوسعید تمیمی، کذاب است و مورد اعتماد نیست.<sup>۶</sup>
- ۱۶۰- حسن بن زیاد، ابوعلی لؤلؤی کوفی (م ۲۰۴). وی فقیهی از اصحاب ابوحنیفه بوده که کذاب و خبیث و متروک الحدیث و غیر مورد اعتماد است.<sup>۷</sup>
- ابن کثیر گفته است: بسیاری از پیشوایان حدیث او را ترک کرده و تصریح به دروغگویی‌اش نموده‌اند.<sup>۸</sup>
- ۱۶۱- حسن بن شبل کریمینی بخاری، شیخ کذاب و از جمله کسانی است که حدیث می‌ساخته است.<sup>۹</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۲۰۹/۱؛ تهذیب التهذیب: ۱۸۲/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۱۴/۱.

۲. لسان المیزان: ۱۶۹/۲. ۳. تهذیب التهذیب: ۲۲۷/۲؛ خلاصة التهذیب ۶۳.

۴. میزان الاعتدال: ۲۲۳/۱. ۵. لسان المیزان: ۲۰۰/۲.

۶. تهذیب التهذیب: ۲۷۶/۲؛ لسان المیزان: ۲۰۵/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۱۷۳/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۳۱۷/۷؛ میزان الاعتدال: ۲۲۸/۱.

۸. البدایة والنهایة: ۳۵۴/۵. ۹. میزان الاعتدال: ۲۲۹/۱.

۱۶۲- حسن بن عثمان، ابوسعید تستری، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۱</sup>  
 ۱۶۳- حسن بن طیب بلخی (م ۳۰۷). وی خبری را که نشنیده بوده، حدیث می‌کرده است. از مطین نقل شده که گفته است: او کذاب و حدیث دزد بوده است.<sup>۲</sup>  
 ۱۶۴- ابو علی، حسن بن علی اهوازی (م ۴۴۶). وی در حدیث و قرائت کذاب و از دروغگوترین افراد است. کتابی تصنیف کرده و در آن احادیث ساختگی و چیزهای فضیحت آور نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۱۶۵- حسن بن علی، ابوعلی نخعی، معروف به ابو الاشنان.  
 ابن عدی گفته است: او را در بغداد دیدم که دروغ‌های فاحش می‌گفت و از مردمی که هرگز آنان را ندیده بود، حدیث نقل می‌کرد و احادیثی را که اختصاص به قومی داشت، به دیگران نسبت می‌داد.<sup>۴</sup>

۱۶۶- حسن بن علی بن زکریا، ابوسعید عدوی بصری (م ۳۱۷-۳۱۹) وی شیخی کم حیا و کذاب و تهمت زننده است و به نام رسول خدا حدیث می‌ساخته و حدیث دزدی می‌کرده و آن را به دیگران نسبت می‌داده است. نامبرده از مردمی ناشناس حدیث نقل می‌کرده و روایاتش عموماً ساختگی بوده است. همچنین به رسول خدا دروغ نسبت می‌داده و به روایت اخباری ساختگی از قول آن حضرت می‌پرداخته است. ابن حبان گوید: شاید او از ثقات بیش از هزار حدیث ساختگی نقل کرده است.<sup>۵</sup>

۱۶۷- حسن بن علی بن عیسی ازدی معانی، حدیث ساز است و از مالک، احادیثی ساختگی روایت کرده است.<sup>۶</sup>

۱۶۸- حسن بن عماره بن مضرب، ابو محمد کوفی (م ۱۵۳). وی فقیهی بزرگ و کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز بوده است. شعبه گفته است که هر کس می‌خواهد به

۱. میزان الاعتدال: ۲۳۳/۱؛ لسان المیزان: ۲۲۰/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۱۹۳/۲.

۲. میزان الاعتدال: ۲۳۳/۱. همان: ۲۳۷/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۵/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۷۷/۷؛ میزان الاعتدال: ۲۳۶/۱.

۴. تاریخ بغداد: ۳۸۳/۷؛ میزان الاعتدال: ۲۳۶/۱؛ طبقات الحفاظ: ۳۲/۳؛ شذرات الذهب: ۲۸۱/۲؛

۵. اللئالی المصنوعة: ۵۹/۱، ۲۲۶. ۶. تاریخ الشام: ۲۳۰/۴.



- دروغگوترین افراد بنگرد، به حسن بن عماره نگاه کند.<sup>۱</sup>
- ۱۶۹- حسن بن عمرو بن سیف عبدی، کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۲</sup>
- ۱۷۰- حسن بن غالب، ابوعلی تمیمی، معروف به ابن مبارک مقری (م ۴۵۸). سمرقندی گفته است که او کذاب است.<sup>۳</sup>
- ۱۷۱- حسن بن غفیر مصری عطار، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۴</sup>
- ۱۷۲- حسن بن محمد، ابوعلی کرمانی شرقی (م ۴۹۵). وی در طلب حدیث مسافرت کرده و در جمع احادیث همت گماشته و از افراد زیادی حدیث شنیده است. همو مردی دیندار و عابد و زاهد بوده و نماز شب می خوانده است، لیکن ناشنیده‌هایی را روایت کرده که شنیده‌هایش را بی اعتبار ساخته است. ابونصر مؤتمن درباره اش می گفت که او کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۱۷۳- حسن بن یزید مؤذن بغدادی. وی را احادیثی ناپسند است، چه سندها را دگرگون می ساخته و از افراد مورد اعتماد چیزهایی نقل می کرده که هیچ شباهتی به احادیث اهل صدق ندارد.<sup>۶</sup>
- ۱۷۴- حسن بن واصل، کذاب است و گفته اند که او دنیاپرست بوده است.<sup>۷</sup>
- ۱۷۵- حسین بن ابراهیم، کذاب و دروغگو و حدیث ساز است، او احادیث نمازهای شب و روز را ساخته است.<sup>۸</sup>
- ۱۷۶- حسین بن ابی السری، متوکل عسقلانی (م ۲۴۰)، کذاب است.<sup>۹</sup>
- ۱۷۷- حسین بن حمید بن ربیع کوفی خزّار (م ۲۸۲)، کذاب پسر کذاب پسر کذاب

۱. تاریخ بغداد: ۳۴۹/۷؛ میزان الاعتدال: ۲۳۹/۱؛ ارشاد الساری: ۷۳/۶.

۲. تهذیب التهذیب: ۳۱۱/۲؛ میزان الاعتدال: ۲۳۹/۱.

۳. المنتظم: ۲۴۳/۸؛ البدایة و النهایة: ۹۴/۱۲.

۴. میزان الاعتدال: ۲۴۰/۱. المنتظم: ۱۳۲/۹.

۵. تاریخ بغداد: ۴۵۲/۷. اللثالی المصنوعة: ۴۵/۲.

۸. میزان الاعتدال: ۲۴۸/۱؛ اسنی المطالب ۲۱۷.

۹. میزان الاعتدال: ۲۵۱/۱؛ تهذیب التهذیب: ۳۶۵/۲؛ خلاصة التهذیب ۷۲.

است.<sup>۱</sup>

۱۷۸- حسین بن داود، ابوعلی بلخی (م ۲۸۲)، حدیث ساز است و مورد اعتماد نیست و حدیثش ساختگی است. او از یزید بن هارون، از حمید بن انس نسخه‌ای را روایت کرده که بیشترش ساختگی است.<sup>۲</sup>

۱۷۹- حسین بن عبدالله بن ضمیرة حمیری، کذاب و متروک الحدیث است. گفتارش ارزش ندارد و با هیچ غیر ثقه و غیر مأمونی برابر نیست.<sup>۳</sup>

۱۸۰- ابوعلی، حسین بن عبیدالله (عبدالله) عجلی. وی به نام افراد مورد اعتماد حدیث می‌ساخته است.<sup>۴</sup>

۱۸۱- ابوعلی، حسین بن علوان بن قدامه. وی در بغداد به سال ۲۰۰ هجری حدیث می‌گفته، اما کذاب و خبیث و حدیث ساز بوده است.<sup>۵</sup>

۱۸۲- حسین بن فرج خیاط، کذاب و حدیث دزد بوده است.<sup>۶</sup>

۱۸۳- حسین بن قیس، ملقب به حنش، کذاب است و احادیثش نادرست است و نباید نوشته شود.<sup>۷</sup>

۱۸۴- حسین بن محمد، ابو عبدالله خالع بغدادی (م ۴۲۲).

ابوالفتح صواف مصری گفته است: من در بغداد از کسانی که گفته می‌شد دروغگو هستند، چیزی ننوشته‌ام، مگر از چهار نفر که یکی از آنها ابو عبدالله خالع بوده است.<sup>۸</sup>

۱۸۵- حسین بن محمد بزری (م ۴۲۳)، کذاب است و یکی از مشایخ دروغگوی

۱. تاریخ بغداد: ۳۸/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۸۰/۲.

۲. تاریخ بغداد: ۴۴/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۵۰/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۸۷/۲.

۳. میزان الاعتدال: ۲۵۲/۱.

۴. همان: ۲۵۳/۱؛ تاریخ بغداد: ۵۶/۸؛ نصب الرایة: ۱۴۳/۱؛ مجمع الزوائد: ۲۰۶/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۶۴/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۶۳/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۵۴/۱؛ تذکرة الموضوعات ۶۳، ۱۰۲، ۱۱۶؛ اللئالی المصنوعة:

۱۰۹/۱ و ۵۰/۲، ۶۵، ۱۱۹. ۶. میزان الاعتدال: ۲۵۵/۱.

۷. تذکرة الموضوعات ۹۰؛ اللئالی المصنوعة: ۱۳/۲؛ میزان الاعتدال: ۲۵۵/۱.

۸. تاریخ بغداد: ۱۰۶/۸.

بغداد بوده است.<sup>۱</sup>

۱۸۶- حصن بن عمر، ابو عمر احمسی کوفی، کذاب، منکر الحدیث و پوچ‌گفتار

است.<sup>۲</sup>

۱۸۷- حفص بن سلیمان، ابو عمر اسدی بزاز (م قبل از ۱۸۰). او همان حفص بن ابی

داود قاری، ساکن بغداد است که کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز و باطل‌گوست.<sup>۳</sup>

ابوحاتم گفته است که او متروک الحدیث است و گفتارش قابل تصدیق نیست.

ابوعدی گفته است که حدیثهایش محفوظ نیست. ابن حبان هم گفته است که سندها را

دگرگون می‌ساخته و برای مراسیل سند درست می‌کرده است.<sup>۴</sup>

۱۸۸- حفص بن عمر الرفا.

ابوحاتم گفته است که او کذاب بوده و در حدیث نسیان داشته است. از شعبه حدیثی

روایت کرده که دروغ بوده است.<sup>۵</sup>

۱۸۹- حفص بن عمر بن دینار ایلی.

ابوحاتم درباره‌اش گفته است: وی شیخ کذابی است. عقیلی گفته است: از پیشوایان

حدیث روایت‌های نادرست نقل می‌کرده است. ساوجی هم گفته است که او دروغگو

بوده است.<sup>۶</sup>

۱۹۰- حفص بن عمر رازی، دروغگو بوده است.<sup>۷</sup>

۱۹۱- حفص بن عمر حبطنی رملی، ساکن بغداد. وی غیر قابل اعتماد بوده و احادیثش

خالی از دروغ نیست.<sup>۸</sup>

ازدی گفته است که او متروک الحدیث است و ابن عدی گفته است که جز چند

حدیث، احادیثش مورد اعتماد و محفوظ نیست. او به نام مشایخ حدیث جعل می‌کرده

۱. تاریخ بغداد: ۱۰۸/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۵۶/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۲۶۴/۸. همان: ۱۸۸/۸.

۳. میزان الاعتدال: ۲۶۱/۱؛ مجمع الزوائد: ۳۱۳/۱.

۴. لسان المیزان: ۳۲۷/۲. همان: ۳۲۵/۲.

۵. همان: ۳۲۸/۲. تاریخ بغداد: ۲۰۱/۸.

است.<sup>۱</sup>

۱۹۲- حفص بن عمر، قاضی حلب، کذاب و حدیث ساز بوده است.

ابوحیان گفته است: او از ثقات، احادیث ساختگی روایت می کرده که نمی شود طبق

آنها عمل کرد.<sup>۲</sup>

۱۹۳- حفیده بن کثیر بن عبدالله، کذاب است.

شافعی گفته است که او رکنی از ارکان دورغ است.<sup>۳</sup>

۱۹۴- ابوسلمه، حکم بن عبدالله، کذاب و حدیث ساز است. از طریق زهری، از ابن

مسیب حدود پنجاه حدیث بی اساس روایت کرده است.<sup>۴</sup>

۱۹۵- حکم بن عبدالله، ابوعبدالله ایلی، غلام حارث بن حکم بن ابی العاص، کذاب و

دروغساز است.

احمد گفته است که تمام احادیثش ساختگی است.<sup>۵</sup>

۱۹۶- حکم بن عبدالله، ابوالمطیع بلخی فقیه، مصاحب ابوحنیفه (م ۱۹۹)، کذاب و

حدیث ساز است.

ابن عدی گفته است که ضعف او در حدیث آشکار است و عموم اخباری که روایت

می کند، قابل اعتماد و عمل نیست.<sup>۶</sup>

۱۹۷- حکم بن مصقله.

ازدی گفته است که او کذاب است.<sup>۷</sup>

۱۹۸- حماد بن عمرو نصیبی، کذاب و حدیث ساز است و به نام ثقات احادیثی وضع

می کرد که باعث تعجب همگان می شد. یحیی بن معین گفته است: او از افرادی است که

۱. لسان المیزان: ۳۲۶/۲.

۲. میزان الاعتدال: ۲۶۴/۱؛ تذکرة الموضوعات ۱۰۳؛ اللئالی المصنوعة: ۱۲۹/۱.

۳. حاشیة سنن ابن ماجة، سندی: ۱۴۸/۲.

۴. تاریخ الشام: ۳۹۴/۴؛ میزان الاعتدال: ۲۶۸/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۲۰۹/۱؛ مجمع الزوائد: ۱۳۶/۱.

۵. تاریخ الشام: ۳۹۵/۴؛ میزان الاعتدال: ۲۶۸/۱.

۷. لسان المیزان: ۳۳۹/۲.

۶. اللئالی المصنوعة: ۲۰/۱.

معروف به دروغ و حدیث سازی است.<sup>۱</sup>

۱۹۹- حماد بن ابی حنیفه، امام حنفی‌ها، نعمان بن ثابت کوفی.

جریر او را تکذیب کرده و به قتیبه گفته است: به او بگو که ترا با حدیث چکار؟ روش تو دعوی و دشمنی است. ابن عدی هم گفته است که برای او روایت درستی نمی‌شناسم.<sup>۲</sup>

۲۰۰- حماد بن ابی یعلی دیلمی کوفی، مشهور به حماد الزاویه (م ۱۵۵). وی به دروغ در روایت و شعر شهرت داشته و اشعاری می‌ساخته و آنها را به پیشینیان نسبت می‌داده است تا جایی که گفته‌اند: او شعر را فاسد کرده است.<sup>۳</sup>

۲۰۱- حماد مکی، از دروغگویان بوده است.<sup>۴</sup>

۲۰۲- حمزه بن ابی حمزه جزری، کذابی حدیث ساز بوده و حدیثش پشیزی ارزش نداشته و تمام روایاتش ساختگی بوده است.<sup>۵</sup>

۲۰۳- حمزه بن حسین دلال (م ۴۲۸)، کذاب است.<sup>۶</sup>

۲۰۴- حمید بن ربیع، ابوالحسن لخمی خزاز کوفی (م ۳۵۸).

یحیی بن معین گفته است: دروغگویان زمان ما چهار نفرند: حسین بن عبدالاول، ابوهشام رفاعی، حمید بن ربیع و قاسم بن ابی شیبیه. آنگاه گفته است که او کذاب، خبیث، ناموثق و غیر قابل اعتماد است. ابن عدی هم گفته است که او حدیث می‌دزدیده و روایات بی سند را سنددار می‌کرده است.<sup>۷</sup>

۲۰۵- حمید بن علی بن هارون قیسی.

حاکم گفته است که او کذاب و خبیث است و در بصره بعد از سیصد سال، از

۱. تاریخ بغداد: ۱۵۵/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۸۰/۱؛ مجمع الزوائد: ۳۱۷/۹؛ لسان المیزان: ۳۵۱/۲.

۲. لسان المیزان: ۳۴۶/۲. ۳. همان: ۳۵۲/۲.

۴. تحذیر الخواص: ۴۵.

۵. میزان الاعتدال: ۲۸۴/۱؛ تهذیب التهذیب: ۲۹/۳؛ اللثالی المصنوعة: ۲۳۹/۱.

۶. لسان المیزان: ۳۵۹/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۱۶۴/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۸۷/۱؛ لسان المیزان: ۳۶۴/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۷۱/۲.

عبدالواحد بن غياث و شاذکونی احاديث موضوعه را روايت کرده است. نقاش نیز نظير اين سخن را گفته است.<sup>۱</sup>

### حرف خاء

۲۰۶- خارجه بن مصعب، ابوالحجاج ضبعی خراسانی سرخسی (م ۱۶۸)، کذاب است و مورد اعتماد نیست. مردم از حدیثش پرهیز می‌کردند و از این رو، آن را ترک نمودند. ابومعمر هذلی گفته است: از آنجا حدیث خارجه متروک شد که اصحاب رأی به مسائلی از ابوحنیفه توجه خاص نمودند و برای آنها سندهایی از یزید بن ابی زیاد، از مجاهد، از ابن عباس ساختند و آنها را در کتب خود قرار دادند و خارجه آنها را حدیث می‌کرده است.<sup>۲</sup>

۲۰۷- خالد بن آدم، کذاب است.<sup>۳</sup>

۲۰۸- خالد بن اسماعیل، ابوالولید مخزومی مدنی، متروک الحدیث است و به حدیثش احتجاج نمی‌شود کرد و او به نام ثقات، حدیث می‌ساخته است.<sup>۴</sup>

۲۰۹- خالد بن عبدالرحمن العید، کذابی حدیث ساز و حدیث دزد است.<sup>۵</sup>

۲۱۰- خالد بن عبدالملک بن حارث بن حکم بن ابی العاص، کذاب است. او از ناحیه هشام در سال ۱۱۳ اداره ولایت مدینه را به عهده گرفت و هفت سال در آن سمت باقی ماند و روی منبر رسول خدا به علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه، جسارت می‌کرد و می‌گفت: البته، خدا داناتر است؛ رسول خدا علی را به کار گمارد، در حالی که می‌دانست او چنین و چنان است، لیکن فاطمه با او در این باره سخن گفت.<sup>۶</sup>

۱. لسان المیزان: ۳۶۶/۲.

۲. تاریخ الشام: ۲۶/۵.

۳. مجمع الزوائد: ۱۶۴/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۲۹۴/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۳/۲، ۸.

۵. تاریخ الشام: ۸۲/۵.

۶. میزان الاعتدال: ۲۹۷/۱.

۲۱۱- خالد بن عمرو، ابوسعید اموی کوفی، از فرزندان سعید بن عاص، کذاب و حدیث ساز بوده و احادیث نادرست و ساختگی را از شعبه و دیگران روایت کرده است.<sup>۱</sup>

۲۱۲- ابوالهیثم، خالد بن قاسم مدائنی (م ۲۱۱).

وی کسی است که همه بر کذاب بودنش اتفاق نظر دارند. ابویحیی گفته است که او کذاب است و چیزی را که نشنیده بوده، ادعا می کرده است و من از او هزاران حدیث نوشته‌ام. همچنین احادیثی را که در مصر رایج نبوده و از لیث نیز نقل نشده بود، روایت می کرده و چه بسا احادیثی را از جانب خودش می ساخته است.<sup>۲</sup>

۲۱۳- خالد بن نجیح مصری (م ۲۵۴).

ابوحاتم درباره اش گفته است که او کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۳</sup>

۲۱۴- خالد بن یزید مکی، ابوالهیثم عمری (م ۲۲۹)، کذاب است و از افراد مورد اعتماد روایت جعلی نقل می کرده است.<sup>۴</sup>

۲۱۵- خراش بن عبدالله، کذاب و از درجه اعتبار ساقط است و روا نیست احادیثش نوشته شود، جز برای اعتبار و پند گرفتن.<sup>۵</sup>

۲۱۶- خصیب بن جحدر (م ۱۳۲)، کذاب است و نباید حدیثش نوشته شود.<sup>۶</sup>

۲۱۷- خلیل بن زکریا شیبانی بصری، کذاب است و احادیث نادرست نقل می کند.<sup>۷</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۲۹۹/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۹۸/۱؛ تهذیب التهذیب: ۱۰۹/۳.

۲. تاریخ بغداد: ۳۰۳/۸؛ میزان الاعتدال: ۲۹۹/۱؛ اسنی المطالب: ۲۳۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۵۰/۲.

۳. میزان الاعتدال: ۲۰۳/۱.

۴. همان: ۳۰۳/۱؛ مجمع الزوائد: ۲۴۹/۱ و ۵۳/۹؛ اللثالی المصنوعة: ۵۳/۱، ۱۱۶.

۵. میزان الاعتدال: ۳۰۵/۱.

۶. همان: ۳۰۶/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۹۷/۱ و ۱۷۳/۲.

۷. تهذیب التهذیب: ۱۶۶/۳؛ خلاصة التهذیب ۹۱؛ میزان الاعتدال: ۳۱۳/۱؛ مجمع الزوائد: ۳۰/۱.

## حرف دال

- ۲۱۸- داود بن ابراهیم، قاضی قزوین، متروک الحدیث و دروغگوست.<sup>۱</sup>
- ۲۱۹- داود بن زبرقان، ابو عمرو رقاشی بصری (م بعد از ۱۸۰)، ساکن بغداد بوده و کذاب و متروک الحدیث است و عموم چیزهایی را که روایت می‌کند مورد توجه و عمل قرار نمی‌گیرد.<sup>۲</sup>
- ۲۲۰- داود بن سلیمان، ابوسلیمان جرجانی، مقیم بغداد بوده و کذاب است.<sup>۳</sup>
- ۲۲۱- داود بن عبدالجبار، ابوسلیمان مؤذن، ساکن بغداد بوده و کذاب و منکر الحدیث است و شایسته نیست که حدیثش نوشته شود.<sup>۴</sup>
- ۲۲۲- داود بن عفان که از اصحاب انس بن مالک بوده، حدیث می‌ساخته و در خراسان می‌گشته و به نام انس جعل حدیث می‌کرده و نسخه‌ای حاوی احادیث موضوعه از او نوشته است.<sup>۵</sup>
- ۲۲۳- داود بن عمر نخعی، کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۲۲۴- داود بن محبر، ابوسلیمان بصری (م ۲۰۶)، مقیم بغداد بوده و کذاب است و به نام ثقات حدیث می‌ساخته است. وی غیر قابل اعتماد و متروک الحدیث است و اگر برای او غیر از وضع کتاب العقل عیب دیگری نباشد، همان برای آنچه که گفته شده کافی خواهد بود.<sup>۷</sup>
- ۲۲۵- دینار بن عبدالله، ابومکیش حبشی، کذاب و دارای نسخه‌ای طولانی است که

۱. میزان الاعتدال: ۳۱۶/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۵۹/۲.

۲. تاریخ بغداد: ۳۵۸/۸؛ تاریخ الشام: ۲۰۰/۵؛ میزان الاعتدال: ۳۱۸/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۶۶/۸؛ اللئالی المصنوعة: ۱۳۲/۲.

۴. تاریخ بغداد: ۳۵۶/۸؛ میزان الاعتدال: ۳۱۹/۱.

۵. میزان الاعتدال: ۳۲۱/۱؛ تذکرة الموضوعات ۱۷؛ اللئالی المصنوعة: ۱۲/۱ و ۱۰۹/۲.

۶. میزان الاعتدال: ۳۲۲/۱.

۷. تاریخ بغداد: ۳۶۰/۸؛ البداية و النهاية: ۲۲۹/۹؛ تهذیب التهذیب: ۲۰۱/۳؛ اللئالی المصنوعة:



در آن دوست و چهل حدیث را در کمال وقاحت از انس بن مالک آورده و از او روایات ساختگی نقل کرده است. ذهبی از ابن عدی حدیثی از احادیث دینار را به طریق محمد بن احمد قفاص ذکر کرده گوید: ابن عدی به نقل از قفاص آورده که گفت: من از دینار دوست و پنجاه حدیث حفظ کرده‌ام. سپس می‌گوید که اگر از این نوع باشد، می‌تواند از او بیست هزار حدیث که همه دروغ است روایت کند. حاکم گفته است که او از انس، قریب صد حدیث ساختگی نقل کرده است.<sup>۱</sup>

### حرف راء و زاء

۲۲۶- ربیع بن بدر، کذاب است.<sup>۲</sup>

۲۲۷- ربیع بن محمود ماردینی (م ۶۵۲)، دروغگو و مفتری است و در سال ۵۹۹ ادعای مصاحبت با رسول خدا و عمر طولانی کرده است.<sup>۳</sup>

۲۲۸- رتن هندی (م ۶۳۲)، شیخ دروغ‌پرداز و کذابی است که ادعای مصاحبت با رسول خدا را داشته است.<sup>۴</sup>

۲۲۹- روح بن مسافر، ابوبشر بصری، حدیث ساز بوده و از اعمش صدها حدیث ساختگی روایت کرده است.<sup>۵</sup>

۲۳۰- زکریا بن درید (زویل)<sup>۶</sup> کندی، کذاب بوده و به نام حمید الطویل روایت می‌ساخته است. وی دارای نسخه‌ای ساختگی است و نقل کردن از آن روا نیست.<sup>۷</sup>

۲۳۱- زکریا بن زیاد، دروغگو و حدیث ساز است.<sup>۸</sup>

۲۳۲- زکریا بن یحیی مصری، ابویحیی و کار (م ۲۵۴)، دروغگو و حدیث‌ساز است و

۱. میزان الاعتدال: ۳۲۹/۱؛ تذکرة الموضوعات ۵۷.

۲. مجمع الزوائد: ۱/۱۲۲. ۳. میزان الاعتدال: ۱/۳۳۵؛ لسان المیزان: ۲/۴۴۷.

۴. میزان الاعتدال: ۱/۳۳۶؛ لسان المیزان: ۲/۴۵۰.

۵. لسان المیزان: ۲/۴۶۸. ۶. اسنی المطالب ۲۱۳.

۷. میزان الاعتدال: ۱/۳۴۸ و ۳/۵۸؛ تذکرة الموضوعات: ۵/۸۶؛ اسنی المطالب ۲۱۳؛ اللثالی المصنوعة:

۸. تذکرة الموضوعات ۶۸. ۳۰۷، ۱۹/۲.

با این حال، فقیه مدرسی نیز بوده است و گفته‌اند که وی از شایستگان و عابدان و فقیهان بوده است.<sup>۱</sup>

۲۳۳- زید بن حسن بن زید حسینی (م ۴۹۱ یا ۴۹۲)، کذاب و حدیث ساز است و در حدود چهل حدیث دربارهٔ ایام «طراد زینبی» ساخته است.<sup>۲</sup>

۲۳۴- زید بن رفاعه، ابوالخیر، کذاب است و طبق فلسفه‌ای که داشته، حدیث می‌ساخته و در این کار معروف بوده است و او را چهل حدیث ساختگی است که ابن‌ودعان آنها را سرقت کرده و همهٔ آنها را طبق سندهای صحیح و مشهور بین اهل حدیث شایع کرده است.<sup>۳</sup>

۲۳۵- زیاد بن میمون ثقفی فاکهی بصری، کذاب و حدیث ساز و سست حدیث است.<sup>۴</sup>

### حرف سین

۲۳۶- سالم بن عبدالاعلی، حدیث ساز بوده است.<sup>۵</sup>

۲۳۷- سری بن عاصم، ابوعاصم همدانی، کذاب و حدیث ساز و حدیث دزد بوده و روایات بی سند را، سنددار می‌کرده است که احتجاج بدانها جائز نیست.<sup>۶</sup>

۲۳۸- سعید بن سلام، ابوالحسن عطار بصری، کذاب است. گفته‌اند که وی حدیث ساز است و در نزد اهل حدیث بدنام می‌باشد. همچنین در مکه اخبار باطل و ساختگی را

۱. میزان الاعتدال: ۳۵۱/۱؛ مجمع الزوائد: ۱۳۱/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۲/۲۱۱.

۲. میزان الاعتدال: ۳۶۲/۱؛ لسان المیزان: ۵۰۵/۲.

۳. تاریخ بغداد: ۲۷۳/۱ و ۴۵۰/۸ و ۴۴۴/۹؛ میزان الاعتدال: ۳۶۳/۱، ۳۶۴؛ اللثالی المصنوعة: ۱/۲۳؛ لسان المیزان: ۵۰۶/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۳۵۹/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۲/۵۷، ۹۳.

۵. تذکرة الموضوعات ۶۲؛ نصب الرأية: ۴/۲۳۸.

۶. البداية و النهاية: ۳۵۴/۵؛ میزان الاعتدال: ۳۷۰/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۲/۸۰.

روایت می کرده است.<sup>۱</sup>

- ۲۳۹- ابو مهدی، سعید بن سنان (م ۱۶۸)، کذاب است.<sup>۲</sup>
- ۲۴۰- سعید بن عنبسه رازی، کذاب است و راست نمی گوید.<sup>۳</sup>
- ۲۴۱- سعید بن موسی ازدی، حدیث ساز بوده است.<sup>۴</sup>
- ۲۴۲- سکین بن سراج (ابی سراج)، کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۲۴۳- سلم بن ابراهیم وراق بصری، کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۲۴۴- سلمة بن حفص سعدی، حدیث ساز بوده است.<sup>۷</sup>
- ۲۴۵- سلام بن سلم (مسلم و سلیم) طویل، ابو عبدالله تمیمی (م حدود ۱۷۷) حدیث ساز و دروغگو و متروک الحدیث بوده و روایات او نادرست بوده است.<sup>۸</sup>
- ۲۴۶- سلیم بن مسلم، حدیث ساز، بدسیرت، خبیث و متروک الحدیث است و حدیثش به پیشیزی نمی آرزد.<sup>۹</sup>
- ۲۴۷- سلیمان بن احمد، ابو محمد جرشی شامی، کذاب و متروک الحدیث و حدیث دزد است.<sup>۱۰</sup>
- ۲۴۸- حافظ سلیمان بن احمد واسطی.
- یحیی او را تکذیب کرده و ابن عدی گفته است که او حدیث دزد است و او را در این کار افرادی است.<sup>۱۱</sup>

- 
۱. تاریخ بغداد: ۸۰/۹؛ میزان الاعتدال: ۳۸۲/۱؛ اسنی المطالب: ۳۹؛ مجمع الزوائد: ۱۲۶/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۴۳/۲، ۹۱، ۱۳۹؛ كشف الخفاء: ۱۲۳/۱.
۲. میزان الاعتدال: ۳۸۴/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۲۰۶/۲.
۳. میزان الاعتدال: ۳۸۹/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۶۰/۲.
۴. تذکرة الموضوعات: ۷۰. ۵. همان: ۹۶.
۶. تاریخ بغداد: ۱۴۵/۹؛ تهذیب التهذیب: ۱۲۷/۴.
۷. میزان الاعتدال: ۴۰۶/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۲۳۰/۱.
۸. تاریخ بغداد: ۱۹۷/۹؛ تذکرة الموضوعات: ۵۸.
۹. میزان الاعتدال: ۴۲۷/۱.
۱۰. تاریخ بغداد: ۵۰/۹؛ تاریخ الشام: ۲۴۲/۶.
۱۱. میزان الاعتدال: ۴۰۸/۱.

- ۲۴۹- سلیمان بن احمد ملطی مصری متأخر. دارقطنی او را تکذیب کرده است.<sup>۱</sup>
- ۲۵۰- سلیمان بن احمد سرقسطی بغدادی (م ۴۸۹)، کذاب است.<sup>۲</sup>
- ۲۵۱- سلیمان بن بشار، از کسانی است که به نام افراد مورد اعتماد احادیث زیادی ساخته است.<sup>۳</sup>
- ۲۵۲- ابویوب، سلیمان بن داود بصری، معروف به شاذکونی (م ۲۳۴)، یکی از حفاظ کذاب و خبیث است و به مقتضای وقت و زمان، حدیث می ساخته است و گفته اند که او شرابخوار و درگفتار بی حیا بوده است.<sup>۴</sup>
- ۲۵۳- سلیمان بن زید محاریبی، ابوآدم کوفی. ابن معین او را تکذیب کرده است.<sup>۵</sup>
- ۲۵۴- سلیمان بن سلمه جباثری. وی که نامش در تاریخ ابن عساکر، خباثری حمصی آمده، دروغ می گفته و حدیث می ساخته است.<sup>۶</sup>
- ۲۵۵- سلیمان بن عبدالمجید، ابویوب بهرانی حمصی، کذاب است و مورد اعتماد نیست.<sup>۷</sup>
- ۲۵۶- سلیمان بن عمرو، ابوداود نخعی. وی دروغگوترین افراد نسبت به رسول خدا بوده و به حدیث سازی شهرت داشته است. گرچه در ظاهر آدم صالحی بود، اما حدیث جعل می کرد.
- خطیب گفته است: در بغداد افرادی بودند که دروغ می گفتند و حدیث می ساختند و ابوداود نخعی از آن جمله بود. حاکم گفته است: من شکی در حدیث سازی اش با همه عبادت و ظاهر الصلاح بودنش ندارم. دیگری هم گفته است که او در عین حال، از همه
- 
۱. میزان الاعتدال: ۴۰۸/۱.  
 ۲. همان: ۴۰۹/۱؛ المنتظم: ۹۹/۹.  
 ۳. میزان الاعتدال: ۴۱۰/۱؛ تذکرة الموضوعات ۶، ۳۱.  
 ۴. تاریخ بغداد: ۴۷/۹؛ طبقات الحفاظ: ۶۶/۲؛ میزان الاعتدال: ۴۱۴/۱.  
 ۵. خلاصة التهذيب ۱۲۸.  
 ۶. تاریخ الشام: ۲۷۶/۶؛ میزان الاعتدال: ۴۱۶/۱؛ تذکرة الموضوعات ۷۰؛ اللئالی المصنوعة: ۸۵/۱.  
 ۷. تاریخ الشام: ۲۸۰/۶.

مردم شب زنده دارتر و روزه دارتر بوده است.<sup>۱</sup>

۲۵۷- سلیمان بن عیسی سجزی، کذاب و حدیث ساز بوده<sup>۲</sup> و بیش از بیست حدیث ساخته است.<sup>۳</sup>

۲۵۸- سهل بن صدقین<sup>۴</sup>، ابوالحسن خلّاطی بصری. وی حدیث می ساخته است.<sup>۵</sup>  
 ۲۵۹- سهل بن عامر بجلّی. وی حدیثهای باطل روایت می کرده و حدیث دروغ می ساخته است.<sup>۶</sup>

۲۶۰- سهل بن عمار نیشابوری.

حاکم او را تکذیب کرده و ابواسحاق فقیه گفته است: به خدا قسم، سهل بر ابن نافع دروغ بسته است. ابراهیم سعدی هم گفته است که او با کذب به من تقرب می جست.<sup>۷</sup>  
 ۲۶۱- سهل بن قرین بصری. ازدی او را تکذیب کرده است.<sup>۸</sup>

۲۶۲- سیف بن عمر تمیمی برجمی، وضّاع و بی اعتبار است و بیشتر حدیثهایش نادرست و متهم به زندقه است.<sup>۹</sup>

۲۶۳- سیف بن محمد ثوری، پسر خواهر سفیان ثوری، کذاب و خبیث و حدیث ساز است و نباید حدیثش را نوشت<sup>۱۰</sup> و بر کذاب بودنش نیز اتفاق نظر وجود دارد.<sup>۱۱</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۹/۱۵-۲۱؛ نصب الرایة: ۱/۱۹۱؛ میزان الاعتدال: ۱/۴۲۰؛ اسنی المطالب: ۴۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱/۶۰ و ۲/۳۶، ۱۳۲.
۲. تاریخ بغداد: ۴/۶۰؛ میزان الاعتدال: ۱/۴۲۰؛ اللثالی المصنوعة: ۱/۶۶، ۱۰۱ و ۲/۸۰.
۳. اسنی المطالب: ۲۷۴.
۴. در میزان الاعتدال «صدقیر» و در لسان المیزان «صفین» و در غیر این دو «سقین» آمده است.
۵. خلاصة التهذیب: ۱۳۳؛ میزان الاعتدال: ۱/۴۳۰؛ اللثالی المصنوعة: ۱/۱۶۰.
۶. لسان المیزان: ۳/۱۱۹.
۷. اسنی المطالب: ۱۰۵؛ میزان الاعتدال: ۱/۴۳۰.
۸. میزان الاعتدال: ۱/۴۳۱؛ اسنی المطالب: ۲۶۱؛ اللثالی المصنوعة: ۲/۸۲.
۹. تهذیب التهذیب: ۴/۲۹۶.
۱۰. تاریخ بغداد: ۱/۳۵ و ۹/۲۶۶ و ۱۲/۲۵۳؛ تذکرة الموضوعات: ۱۰۲، ۱۱۲؛ تهذیب التهذیب: ۴/۲۹۶؛ مجمع الزوائد: ۱/۲۱۹؛ اللثالی المصنوعة: ۱/۶۷، ۱۰۱، ۱۲۹.
۱۱. اللثالی المصنوعة: ۲/۲۰۹، ۲۱۷؛ خلاصة التهذیب: ۱۳۶.

### حرف شین

- ۲۶۴- شاد بن شیر یامیان.<sup>۱</sup> وی حدیث می ساخته است.<sup>۲</sup>  
 ۲۶۵- شاه بن بشر خراسانی. ابن حبان گفته است که او حدیث می ساخته است.<sup>۳</sup>  
 ۲۶۶- ابوبکر، شاه بن قرح، حدیث ساز بوده است.<sup>۴</sup>  
 ۲۶۷- شعیب بن عمرو طحان. از دی گفته که او کذاب است.<sup>۵</sup>  
 ۲۶۸- شیخ بن ابی خالد بصری. وی حدیث ساز بوده و گفته است که چهارصد حدیث ساختم و آنها را در برنامه های زندگی روزمره مردم داخل کردم، ولی حالا نمی دانم چه کنم؟<sup>۶</sup>

### حرف صاد و ضاد

- ۲۶۹- ابوالعلاء، صاعد بن حسن ربعی بغدادی لغوی، صاحب کتاب الفصوص (م ۴۱۷). وی وارد اندلس شد و کتابها تألیف نمود. همو در مطالبی که نقل می کرده، متهم به دروغ بوده است و از این رو، مردم کتابش را دور انداختند و هنگامی که دروغش برای منصور بن عامر آشکار گردید، کتاب فصوص او را را به دریا افکند، زیرا به او گفته بودند که مطالب آن کتاب دروغ و بی اساس است.<sup>۷</sup>  
 ۲۷۰- صالح بن احمد بن ابی مقاتل قیراطی هروی (م ۳۱۶)، کذاب و دروغساز است و چیزی را که نشنیده بود، روایت می کرد. ابوحاتم محمد بن حسان بستی گفته است که او حدیث می دزدیده و آن را دگرگون می کرده است و شاید بیش از ده هزار حدیث را دگرگون ساخته و آنها را در ابواب مختلف آورده است که به هیچ وجه قابل عمل و

۱. در کتب رجال درباره این نام و نامهایی که بعداً ذکر می شود، اختلافهای زیادی به چشم می خورد.

۲. تذکرة الموضوعات ۳.

۳. میزان الاعتدال: ۴۴۰/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۲۲۴/۴.

۴. اللئالی المصنوعة: ۲۳۹/۲. ۵. میزان الاعتدال: ۴۴۸/۱.

۶. همان: ۴۵۲/۱؛ تذکرة الموضوعات ۶۴، ۱۱۳؛ تحذیر الخواص ۵۶.

۷. وفیات الاعیان: ۲۸۷/۱؛ البداية و النهایة: ۲۱/۱۲؛ شذرات الذهب: ۲۰۷/۳؛ بغیة الوعاة ۲۶۸.

احتجاج نیستند.<sup>۱</sup>

۲۷۱- صالح بن بشیر، ابوبشر مری بصری (م ۱۷۲ یا ۱۷۶)، داستانسرا و کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۲</sup>

۲۷۲- صالح بن حسان بصری، کذاب است.<sup>۳</sup>

۲۷۳- صبیح (صبیح) بن سعید بغدادی خلدی، کذاب و خبیث و غیرقابل اعتماد است.<sup>۴</sup>

۲۷۴- صخر بن محمد منقری مروزی حاجبی. وی در حدود سال صد و سی میزیسته و کذاب و حدیث ساز بوده است. تمام روایاتش ساختگی است و از ثقات مطالب نادرست آورده و از مالک و لیث و ابن لهیعه احادیث ساختگی روایت کرده است.<sup>۵</sup>

۲۷۵- صقر بن عبدالرحمن، ابوبهز کوفی، از دروغگوترین مردم بوده و حدیث می ساخته است.<sup>۶</sup>

۲۷۶- صله بن سلیمان، ابوزید عطار، ساکن بغداد. وی کذاب و متروک الحدیث است و مورد اطمینان نیست.<sup>۷</sup>

۲۷۷- ضحاک بن حمزه منبجی. وی حدیث می ساخته و تمام حدیثهایش از لحاظ متن و یا سند نادرست است.<sup>۸</sup>

### حرف طاء و ظاء

۲۷۸- طاهر بن فضل حلبی. وی به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته و

۱. تاریخ بغداد: ۳۲۹/۹؛ میزان الاعتدال: ۴۵۳/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۳۰۸/۹. ۳. تذکرة الموضوعات ۷.

۴. تاریخ بغداد: ۳۳۸/۹؛ میزان الاعتدال: ۴۶۳/۱.

۵. میزان الاعتدال: ۴۶۴/۱؛ تذکرة الموضوعات ۲۸، ۴۰؛ اللثالی المصنوعة: ۷۸/۱.

۶. تاریخ بغداد: ۳۴۰/۹؛ میزان الاعتدال: ۴۶۷/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۳۹/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۳۳۷/۹. ۸. میزان الاعتدال: ۴۷۰/۱.

- احادیثش حیرت‌انگیز و تعجب‌آور است.<sup>۱</sup>
- ۲۷۹- طلحة بن زید (یزید)، ابومسکین الرقی. وی را احادیثی نادرست است و نمی‌توان به اخبارش احتجاج کرد، چه بدنام و حدیث ساز بوده است.<sup>۲</sup>
- ۲۸۰- ظبیان بن محمد حمصی، کذاب است و نمی‌شود به حدیثش احتجاج کرد.<sup>۳</sup>

### حرف عین

- ۲۸۱- عاصم بن سلیمان، ابوشعیب تمیمی بصری، کذاب و متروک الحدیث و حدیث‌ساز است.<sup>۴</sup>
- ۲۸۲- عاصم بن طلحه. از دی گفته است که او مجهول و کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۲۸۳- عامر بن ابی عامر، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۶</sup>
- ۲۸۴- عامر بن صالح، نوه زبیر بن عوام ابوالحارث اسدی مدینی، مقیم بغداد. وی در عهد خلافت رشید وفات کرده و کذاب و خبیث و دشمن خدا و غیر قابل اعتماد بوده است.<sup>۷</sup> و ابن معین و ابن حبان و ابن عدی او را تکذیب کرده‌اند.<sup>۸</sup>
- ۲۸۵- عباد بن جویریة بصری، کذاب، تهمت زننده، متروک الحدیث و بی اعتبار است.<sup>۹</sup>
- ۲۸۶- عباد بن صهیب، حدیث‌ساز و متروک الحدیث است.
- کدیمی گفته است که از علی بن مدینی شنیدم که می‌گفت: از مجموعه احادیث صد هزار حدیث را کنار گذاشتم که نصف آنها از عباد بن صهیب بود. خطیب هم از مدینی نقل کرده که گفت: از صد هزار حدیث صرف نظر کردم که در آنها سی هزار از عباد بن صهیب بود.<sup>۱۰</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۴۷۵/۱.

۲. تاریخ الشام: ۶۵/۷؛ اللالی المصنوعة: ۸۱/۱. گفتار جرح حفاظ در این باره بعداً در جلد نهم خواهد آمد.

۳. میزان الاعتدال: ۴۸۱/۱. همان: ۲/۲؛ لسان المیزان: ۲۱۸/۳.

۴. میزان الاعتدال، جلد دوم؛ لسان المیزان: ۲۲۰/۳.

۵. تذکرة الموضوعات ۷۴. ۷. تاریخ بغداد: ۲۳۶/۱۲.

۸. خلاصة التهذيب ۱۵۶. ۹. میزان الاعتدال: ۹/۲؛ اللالی المصنوعة: ۱۰/۲.

۱۰. تاریخ بغداد: ۴۶۳/۱۱؛ میزان الاعتدال: ۱۰/۲؛ تذکرة الموضوعات ۴۶، ۱۱۵.



- ۲۸۷- عباس بن بکار ضبّی بصری، کذاب است.<sup>۱</sup>
- ۲۸۸- عباس بن ضحاک بلخی، دروغگو و حدیث ساز است.<sup>۲</sup>
- ۲۸۹- عباس بن عبدالله بن احمد، ابوالفضل مری، فقیه شافعی که در سال ۳۲۵ هجری می زیسته و کذاب و تهمت زنده بوده است. وی هرگز راستگو و مورد اعتماد نبوده است.<sup>۳</sup>
- ۲۹۰- عباس بن فضل عبدی ازرق بصری، مقیم بغداد و کذاب و خبیث بوده است.<sup>۴</sup>
- ۲۹۱- عباس بن محمد عدوی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۵</sup>
- ۲۹۲- عباس بن محمد مرادی. وی احادیث دروغین از مالک روایت کرده است.<sup>۶</sup>
- ۲۹۳- عبدالاعلی بن ابی المساور، ابومسعود جزّار، کذاب است و حدیثش نادرست و غیر قابل احتجاج است.<sup>۷</sup>
- ۲۹۴- ابوالحسن، عبدالباقی بن احمد (م ۴۸۵). ابن صابر گفته است: او کذاب است.<sup>۸</sup>
- ۲۹۵- عبدالرحمن بن حماد طلحی. نزد او نسخه ای ساختگی بوده است.<sup>۹</sup>
- ۲۹۶- عبدالرحمن بن داود، ابوالبرکات الزرزور. وی در سال ۶۰۸ هجری می زیسته و کذاب بوده است. او راست الاربعین فی قضاء الحوائج که تمام آن ساختگی است، و برای آن سندهایی از طریق بخاری و ابوداود و دیگران ساخته است.<sup>۱۰</sup>
- ۲۹۷- عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر عدوی عمری، نوه عمر بن خطاب (م ۱۸۶)، کذاب و دگرگون کننده احادیث و متروک الحدیث بوده و حدیثش نادرست و دور از

۱. میزان الاعتدال: ۱۸/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۴۰۲/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۱۸/۲؛ تذکرة الموضوعات ۹۵.

۳. تاریخ الشام: ۲۲۵/۷. ۴. تاریخ بغداد: ۱۳۴/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۲۰/۲.

۵. تذکرة الموضوعات ۷۱. ۶. میزان الاعتدال: ۲۰/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۹۶/۱۱؛ اللئالی المصنوعة: ۳۹/۱.

۸. لسان المیزان: ۳۸۳/۳. ۹. تذکرة الموضوعات ۵۱.

۱۰. میزان الاعتدال: ۱۰۲/۲.

حقیقت است.<sup>۱</sup>

- ۲۹۸- عبدالرحمن بن عفان، ابوبکر صوفی، کذاب و دروغ پرداز است.<sup>۲</sup>
- ۲۹۹- عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر بن حفص عمری، کذاب و متروک الحدیث بوده و احادیثش غیر قابل احتجاج است.<sup>۳</sup>
- ۳۰۰- عبدالرحمن بن عمرو بن جبلة، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۴</sup>
- ۳۰۱- عبدالرحمن بن قظامی بصری، کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۳۰۲- عبدالرحمن بن قیس، ابو معاویه ضبی زعفرانی بصری. وی ساکن بغداد و کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۶</sup>
- ۳۰۳- عبدالرحمن بن مالک بن مغول، کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده است و کسی در آن شک ندارد.<sup>۷</sup>
- ۳۰۴- عبدالرحمن بن محمد بلخی. وی به نام قتیبه حدیث می ساخته است.<sup>۸</sup>
- ۳۰۵- عبدالرحمن بن محمد بن علوی، ابوبکر ابهری قاضی (م ۳۴۲). وی دروغگو بوده و سندها را با متون ترکیب می کرده است و احادیثی دارد که همه آنها ساختگی و نادرست است.<sup>۹</sup>
- ۳۰۶- عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن هندویه (م ۵۳۷). که حافظ ابن ناصر او را تکذیب کرده است.<sup>۱۰</sup>
- ۳۰۷- عبدالرحمن بن مرزوق طرطوسی. وی احادیثی جعل کرده که جز بر سیبیل

۱. تاریخ بغداد: ۲۳۱/۱۰؛ تهذیب التهذیب: ۲۱۳/۶.

۲. تاریخ بغداد: ۲۶۴/۱۰؛ میزان الاعتدال: ۱۱۳/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۶۵/۱.

۳. نصب الرایة: ۶۰/۱. میزان الاعتدال: ۱۴۷/۱ و ۱۱۳/۲.

۴. همان: ۱۱۴/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۹۹/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۲۵۱/۱۰؛ خلاصة التهذیب: ۱۹۸؛ میزان الاعتدال: ۱۱۴/۲.

۶. تاریخ بغداد: ۲۳۶/۱۰ و ۳۴۱/۹؛ مجمع الزوائد: ۵۱/۹؛ میزان الاعتدال: ۱۱۵/۲؛ اللثالی المصنوعة:

۳۳۲/۱

۷. میزان الاعتدال: ۱۱۶/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۵۶/۲؛ تذکرة الموضوعات: ۳۳.

۸. لسان المیزان: ۴۳۰/۳. همان: ۴۳۲/۳.

مذمت یادکرد آنها روا نیست.<sup>۱</sup>

۳۰۸- عبدالرحمن بن یزید دمشقی، دروغگو و متروک الحدیث است.<sup>۲</sup>

۳۰۹- عبدالرحیم (عبدالرحمن) بن حبیب فاریابی. وی به نام ثقات حدیث می ساخته و شاید بیش از پانصد حدیث به نام رسول خدا جعل کرده است، چنانکه حافظ ابوحاتم گفته است.<sup>۳</sup>

۳۱۰- عبدالرحیم بن زید بصری، کذاب و خبیث است.<sup>۴</sup>

۳۱۱- عبدالرحیم بن منیب بغدادی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۵</sup>

۳۱۲- عبدالرحیم بن هارون واسطی. وی ساکن بغداد و کذاب و متروک الحدیث بوده است.<sup>۶</sup>

۳۱۳- عبدالعزیز بن ابان، از فرزندان سعد بن العاص اموی ابو خالد قرشی (م ۲۰۷)،

کذاب و خبیث و حدیث ساز است که با احادیث موضوعه روایت می کرده است.<sup>۷</sup>

۳۱۴- عبدالعزیز بن ابی زواد (ابی الرجاء و ابی رواد)، کذاب است و نزد او نسخه‌ای

ساختگی است.<sup>۸</sup>

۳۱۵- عبدالعزیز بن حارث، ابوالحسن تمیمی حنبلی (م ۳۷۱). وی که از رؤسای

حنبلی‌ها بوده و دو حدیث در مستند امام احمد وضع کرده است. ابن زرقویه گفته است: اصحاب حدیث این کار را بر او انکار کرده‌اند و جمعی دیگر این کار را از او دانسته‌اند.

۱. میزان الاعتدال: ۱۱۷/۲؛ تذکرة الموضوعات ۷۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۷۷/۲.

۲. تهذیب التهذیب: ۲۹۷/۶.

۳. تاریخ الشام: ۱۶۰/۵؛ میزان الاعتدال: ۱۲۴/۲؛ لسان المیزان: ۴/۴؛ اللئالی المصنوعة: ۷۸/۱، ۱۰۵ و ۱۲۱/۲.

۴. تهذیب التهذیب: ۳۰۵/۶؛ اللئالی المصنوعة: ۷۰/۲.

۵. تذکرة الموضوعات ۷۷.

۶. تاریخ بغداد: ۸۵/۱۱؛ تهذیب التهذیب: ۳۰۹/۶؛ اسنی المطالب ۳۴؛ خلاصة التهذیب ۲۰۱.

۷. تاریخ بغداد: ۴۴۵/۱؛ تذکرة الموضوعات ۸۷؛ میزان الاعتدال ۱۳۳؛ تهذیب التهذیب: ۳۳۰/۶؛ اللئالی المصنوعة: ۵۹/۲.

۸. تاریخ الشام: ۱۵۳/۵؛ تذکرة الموضوعات ۷۷؛ اللئالی المصنوعة: ۶۷، ۶۶/۱.

دار قطنی و ابن شاهین و دیگران نیز دربارهٔ او چنین مطلبی را نوشته‌اند.<sup>۱</sup>

۳۱۶- عبدالعزیز بن خالد، کذاب است.<sup>۲</sup>

۳۱۷- عبدالعزیز بن عبدالرحمن باسلی، کذاب است و احمد بن حنبل نسخه‌ای را که او در آن صد حدیث ثبت کرده بوده دور انداخت، زیرا که بعضی از آنها اصل نداشته و بعضی دیگر را از کسانی نقل کرده که قابل اعتماد نبوده‌اند.<sup>۳</sup>

۳۱۸- عبدالعزیز بن یحیی مدنی، کذاب و حدیث ساز است و حدیث او را ترک کرده‌اند.<sup>۴</sup>

۳۱۹- عبدالغفور بن سعید، ابوالصباح واسطی، از کسانی بوده که حدیث می ساخته است.<sup>۵</sup>

۳۲۰- عبدالقدوس بن حبیب، ابوسعید شامی.

عبدالرزاق گفته است: ندیدم ابن المبارک دربارهٔ کسی کلمهٔ کذاب به زبان جاری کند، مگر دربارهٔ عبدالقدوس و اسماعیل بن عیاش. وی می گوید: دربارهٔ کسی به دروغ شهادت نمی دهم، مگر دربارهٔ عبدالقدوس. ابن حبان نیز می گوید که او حدیث ساز بوده است.<sup>۶</sup>

۳۲۱- ابو شهاب عبدالقدوس بن عبدالقاهر. او دروغ‌هایی به نام علی بن عاصم ساخته که آشکار گردید.<sup>۷</sup>

۳۲۲- عبدالکریم بن عبدالکریم، ابوالفضل خزاعی جرجانی (م ۳۸۰). وی وارد بغداد شد و در آنجا به روایت حدیث پرداخت. خطیب گفته است: او را عنایت خاصی به

۱. تاریخ بغداد: ۴۶۲/۱۰؛ میزان الاعتدال: ۱۳۴/۲؛ لسان المیزان: ۲۶/۴.

۲. اللثالی المصنوعة: ۴۹/۳.

۳. میزان الاعتدال: ۱۳۷/۲؛ لسان المیزان: ۳۴/۴؛ تذکرة الموضوعات: ۷۶.

۴. میزان الاعتدال: ۱۴۰/۲؛ خلاصة التهذيب: ۳۰۴.

۵. میزان الاعتدال: ۱۴۲/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۷۲/۲.

۶. تاریخ بغداد: ۱۲۷/۱۱؛ میزان الاعتدال: ۱۴۳/۲؛ لسان المیزان: ۴۶/۴؛ اللثالی المصنوعة: ۲۰۷/۱.

۷. لسان المیزان: ۴۸/۴.

قراستها بوده و در آن باره کتابی نوشته است. آنگاه بیان داشته است که او مطالب را به هم می آمیخته و بر اخباری که روایت می نموده موثق نبوده است. او کتابی درباره حروف ساخته و آن را به ابوحنیفه نسبت داده است. دارقطنی و جماعتی نوشتند که این کتاب ساختگی است و اصلی ندارد. سرانجام مفتضح شد و از بغداد به سوی جبل عامل رفت و مردم آنجا نیز از کار او باخبر شدند و منزلتش پایین آمد.<sup>۱</sup>

۳۲۳- عبدالله بن ابراهیم بن ابی عمرو غفاری، یاهوگو و حدیث ساز بوده و روایاتش غیر قابل اعتماد است. ابن عدی دو حدیث از او درباره فضیلت ابوبکر و عمر نقل کرده که هر دو باطلند.<sup>۲</sup>

۳۲۴- عبدالله بن ابراهیم مدنی، دروغ پرداز و حدیث ساز است که به نام ثقات، حدیث های نادرست می ساخته است.<sup>۳</sup>

۳۲۵- عبدالله بن ابی جعفر رازی.

محمد بن حمید رازی گفته است: از او ده هزار حدیث شنیدم و همه آنها را به خاطر آنکه فاسق بوده، دور انداختم.<sup>۴</sup>

۳۲۶- عبدالله بن ایوب بن ابی علاج. او و پدرش دروغگو هستند.

ازدی گفته است که ایوب کذاب است و پسرش از او دروغگوتر است و هر دو بر خدا گستاخی ورزیده اند. دارقطنی هم گفته است که ابن ابی علاج حدیث می ساخته است.<sup>۵</sup>

۳۲۷- عبدالله بن حارث صنعانی، شیخی دروغگو و حدیث ساز است و از عبدالرزاق نسخه ای دارد که همه محتوای آن ساختگی است.<sup>۶</sup>

۳۲۸- عبدالله بن حفص، ابو محمد وکیل سامری، دروغگو و حدیث دزد است و حدیث های زیادی ساخته است. ابن عدی گفته است: از او روایاتی نوشتم، ولی چون او

۱. البداية والنهاية: ۳۰۸/۱۱.

۲. میزان الاعتدال: ۲۱/۲؛ خلاصة التهذيب ۱۶۱؛ اللثالی المصنوعة: ۴۲/۲، ۱۰۹.

۳. تهذيب التهذيب: ۱۳۸/۵. میزان الاعتدال: ۲۸/۲.

۵. تذكرة الموضوعات ۵۱، ۸۰؛ میزان الاعتدال: ۲۳/۲؛ لسان الميزان: ۲۶۲/۳؛ اللثالی المصنوعة:

۶. میزان الاعتدال: ۲۹/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۳۷/۲. ۱۷/۱.

حدیث دزد بوده و بر من احادیثی را املا کرده است، در ساختگی بودن آنها شکمی ندارم.<sup>۱</sup>

۳۲۹- عبدالله بن حکیم، ابوبکر ناهری بصری، کذاب و حدیث ساز و متروک الحدیث بوده است.<sup>۲</sup>

۳۳۰- عبدالله بن زیاد بن سمعان فقیه، ابو عبدالرحمن قرشی قاضی، کذاب و فراموشکار بوده و حدیث می ساخته است.<sup>۳</sup>

۳۳۱- عبدالله بن سعد انصاری رقی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۴</sup>

۳۳۲- عبدالله بن سلیمان سجستانی، حافظ پسر حافظ (م ۳۱۶). پدرش او را در چند حدیث تکذیب کرده، اما زاهد و عابد بوده است.<sup>۵</sup>

۳۳۳- عبدالله بن صالح، ابوصالح مصری (م ۲۲۳)، کاتب لیث و کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۶</sup>

۳۳۴- عبدالله بن عبدالرحمن کلبی اسامی، از دروغگوترین افراد بوده و مطالب نادرست را روایت می کرده است. بنابراین، مردم او را تکذیب کرده و همه احادیثش را نادرست دانسته اند. او در سال ۲۲۵ هـ به بخارا رفت و در آنجا حدیث می کرد.<sup>۷</sup>

۳۳۵- عبدالله بن علان بن رزین خزاعی، ابوالفضل واسطی (م ۶۲۳)، کذاب و اهل تزویر بوده است.<sup>۸</sup>

۳۳۶- عبدالله بن علی باهلی وضاحی، حدیث ساز بوده است.<sup>۹</sup>

۳۳۷- عبدالله بن عمرو واقعی بصری، حدیث ساز بوده و دارقطنی او را تکذیب کرده

۱. تاریخ بغداد: ۴۴۹/۹؛ میزان الاعتدال: ۳۱/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۲۲۰/۱.
۲. تاریخ بغداد: ۴۴۷/۹؛ میزان الاعتدال: ۳۲/۲؛ تذکرة الموضوعات ۱۰؛ نصب الرایة: ۳۹/۱.
۳. تاریخ بغداد: ۴۵۶/۹؛ تاریخ الشام: ۴۲۶/۷؛ میزان الاعتدال: ۳۸/۲؛ تذکرة الموضوعات ۱۰۳؛ اللئالی المصنوعة: ۶۴/۱ و ۸۳/۲، ۱۲۶، ۲۰۱.
۴. میزان الاعتدال: ۴۱/۲.
۵. شذرات الذهب: ۲۷۳/۲.
۶. تذکرة الموضوعات ۱۷، ۲۰، ۴۴، ۱۱۲.
۷. تاریخ بغداد: ۲۸/۱۰؛ میزان الاعتدال: ۵۳/۲.
۸. لسان المیزان: ۱۰۷/۴.
۹. همان: ۳۱۸/۲.

است.<sup>۱</sup>

۳۳۸- عبدالله بن عمیر، قاضی افریقا. وی به نام مالک حدیث می ساخته است و از او

نسخه‌ای دارد.<sup>۲</sup>

۳۳۹- عبدالله بن عیسی جزری. وی حدیث می ساخته است.<sup>۳</sup>

۳۴۰- عبدالله بن قیس که از حمید الطویل روایت می کرده است. از دی گفته که او

کذاب است.<sup>۴</sup>

۳۴۱- عبدالله بن کرز، کذاب است.<sup>۵</sup>

۳۴۲- عبدالله بن محمد بن اسامة، حدیث ساز بوده است.<sup>۶</sup>

۳۴۳- عبدالله بن محمد بن عبدالله ابن بختری ابوالقاسم، معروف به ابن ثلاج

(م ۳۸۷)، کذاب و حدیث ساز و سندساز بوده و مطالب را به هم می آمیخته و چیزی را

که نشنیده بوده، ادعا می کرده است.<sup>۷</sup>

۳۴۴- عبدالله بن محمد بن جعفر، ابوالقاسم قزوینی، قاضی و فقیه بر مذهب شافعی

(م ۳۱۵) که در مصر مجلسی برای فتوا داشته و کذاب بوده و احادیثی را بر متون معروف

ساخته است. او کتاب سنن شافعی را نوشته و در آن حدود دویست حدیث که شافعی آنها

را روایت نکرده بود، آورده است.<sup>۸</sup>

۳۴۵- عبدالله بن محمد بن سنان روحی بصری واسطی، متروک الحدیث بوده و

حدیث می ساخته و آن را دگرگون می کرده و می دزدیده است. او از روح بن قاسم بیش از

هزار حدیث که کسی از آنها پیروی نکرده، نقل نموده است. بسیار حدیث می ساخته تا

۱. لسان المیزان: ۳/۳۲۰.

۲. تذکرة الموضوعات ۱۱۶.

۳. لسان المیزان: ۶۱/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۰۲/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۶۲/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۲۱۷/۲.

۵. تذکرة الموضوعات ۴۹.

۶. میزان الاعتدال: ۷۱/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۱۳۶/۱۰؛ المنتظم: ۱۹۳/۷؛ میزان الاعتدال: ۷۴/۲.

۸. میزان الاعتدال: ۷۳/۲؛ شذرات الذهب: ۲۷۰/۲.

جایی که بر کذب و نسیانش اجماع کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۳۴۶- عبدالله بن محمد بن قراد، ابوبکر خزاعی (م ۳۵۹)، متروک الحدیث است. او

و پدرش حدیث می ساخته‌اند.<sup>۲</sup>

۳۴۷- حافظ عبدالله بن محمد بن وهب دینوری (م ۳۰۸)، دروغگو و متروک

الحدیث و حدیث ساز بوده است.<sup>۳</sup>

۳۴۸- عبدالله بن محمد بلوی، صاحب *رحلة الشافعی*، کذاب است.<sup>۴</sup>

۳۴۹- عبدالله بن مسلم بن رشید که به نام لیث و مالک و ابن لهیعه حدیث می ساخته

است. نوشتن حدیثش روا نیست.<sup>۵</sup>

۳۵۰- عبدالله بن مسور، ابوجعفر هاشمی، کذاب و حدیث ساز است و احادیثش

ساختگی است. او از قول رسول خدا، کلماتی می ساخته و با احادیث آن حضرت درهم

می آمیخته است.<sup>۶</sup>

۳۵۱- عبدالله بن وهب نسوی، دروغگو و حدیث ساز است.<sup>۷</sup>

۳۵۲- عبدالله بن یزید بن مخمش نیشابوری. دارقطنی گفته است که او حدیث

می ساخته است.<sup>۸</sup>

۳۵۳- عبدالمغیث بن زهیر بن علوی حربی حنبلی بغدادی (م ۵۸۳)، یکی از حفاظ

است که جزوه‌ای در فضایل یزید نوشته و در آن، مطالب ساختگی زیادی آورده است.

ابن جوزی کتابی در ردّ این جزوه نوشته و آن را *الرد علی المتعصب العنید عن لعن یزید* نام

نهاده است.<sup>۹</sup>

۳۵۴- عبدالملک بن عبدالرحمن، ابوالعباس شامی، ساکن بصره. فلاس گفته است که

۱. تاریخ بغداد: ۸۸/۱۰؛ میزان الاعتدال: ۷۰/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۲۴۰/۲؛ لسان المیزان: ۳۳۶/۳.

۲. میزان الاعتدال: ۷۴/۲. همان: ۷۳/۲.

۳. میزان الاعتدال: ۱۸۲/۱۰. میزان الاعتدال: ۷۷/۲.

۴. تاریخ بغداد: ۱۷۲/۱۰؛ لسان المیزان: ۳۳۹/۴؛ اللئالی المصنوعة: ۱۶۰/۲، ۱۷۳؛ الاصابة: ۱۴۱/۳.

۵. میزان الاعتدال: ۸۷/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۹۲/۲، ۱۲۳، ۱۸۱.

۶. میزان الاعتدال: ۸۸/۲. شذرات الذهب: ۲۷۶/۴.



او آدم کذابی است.<sup>۱</sup>

۳۵۵- عبدالملک بن هارون بن عتره، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۲</sup>

۳۵۶- عبدالمنعم بن ادریس، ابو عبدالله یمانئ (م ۲۲۸) قصه گو و کذاب و خبیث و حدیث ساز است.<sup>۳</sup>

۳۵۷- عبدالمنعم بن بشیر، ابوالخیر انصاری.

وی از ابن معین احادیث زیادی به سند خود آورده و در حدود دویست حدیث از آنها را نزد ابومودود<sup>۴</sup> فرستاد. ابومودود به عبدالمنعم گفت: از خدا بترس، زیرا اینها همه دروغ است. حاکم گوید: او احادیث ساختگی روایت می‌کرده است. خلیلی گوید: او به نام پیشوایان حدیث دروغ می‌ساخته است. احمد گوید: او کذاب بوده است. ابونعیم هم گفته است که او مطالب نادرست را روایت می‌کرده است.<sup>۵</sup>

۳۵۸- عبدوس بن خلاد. ابوزرعۀ رازی او را تکذیب کرده است.<sup>۶</sup>

۳۵۹- عبدالوهاب ضحاک عرضی، کذاب و حدیث ساز و راوی مطالب ساختگی بسیار است. او حدیث می‌دزدیده و در روایت معروف به دروغ بوده است.<sup>۷</sup>

۳۶۰- عبدالوهاب بن عطاء خفّاف، متروک الحدیث و دروغگو بوده است.<sup>۸</sup>

۳۶۱- عبید بن قاسم، فامیل سفیان ثوری.

۱. لسان المیزان: ۶۶/۴؛ اللئالی المصنوعة: ۱۱۶/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۱۵۴/۲؛ لسان المیزان: ۷۱/۴؛ تذکرة الموضوعات ۸۴؛ اللئالی المصنوعة: ۱۲۸/۱، ۴۶۰ و ۳۹/۲، ۶۰.

۳. تاریخ بغداد: ۱۳۳/۱۱؛ مجمع الزوائد: ۳۱/۹؛ میزان الاعتدال: ۱۵۵/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۱۱/۲، ۳۰.

۴. از معمرین قصه گو بوده و احمد و یحیی و ابن معین او را توثیق کرده‌اند.

۵. میزان الاعتدال: ۱۵۶/۲؛ لسان المیزان: ۷۵/۴.

۶. لسان المیزان: ۹۵/۴.

۷. تاریخ بغداد: ۲۶۸/۸؛ تاریخ الشام: ۱۴۸/۵؛ تهذیب التهذیب: ۴۴۷/۶؛ میزان الاعتدال: ۱۶۰/۲؛

۸. لسان المیزان: ۴۱/۶. میزان الاعتدال: ۱۶۲/۲.

زرقانی گوید: او پسر خواهر ثوری است<sup>۱</sup> که کذاب و خبیث و حدیث ساز بوده و دارای نسخه‌ای ساختگی است.<sup>۲</sup>

۳۶۲- ابو عاصم، عیبدالله بن تمام.

ساجی گفته است که او کذاب بوده و با مطالب نادرست حدیث می‌کرده است و دارقطنی و ابن ابی هند گفته‌اند: او حدیث‌های دگرگون شده را روایت می‌کرده است.<sup>۳</sup>

۳۶۳- عیبدالله بن سفیان غَدَّانی، ابوسفیان بن رواحه از دی صوفی بصری، کذاب بوده است.<sup>۴</sup>

۳۶۴- عتاب بن ابراهیم، کذاب است و به خاطر تقرب به خلیفه مهدی، پسر منصور به نام رسول خدا حدیث ساخته است.<sup>۵</sup>

۳۶۵- عثمان بن خالد بن عمر، نوه عثمان بن عفان اموی. وی احادیث موضوعه را روایت می‌کرده و روایات دگرگونه را به نام ثقات ثبت می‌کرده است.<sup>۶</sup>

۳۶۶- عثمان بن عبدالرحمن، ابوعمر زهری، نوه سعد بن ابی وقاص اموی که در خلافت هارون در گذشته است. او دروغ می‌گفته و حدیثش نقل نمی‌شده است. در نتیجه، از نظر افتاد و فراموش شد. خطیب گفته است که او کذاب و متروک الحدیث بوده، مطالب نادرست را روایت می‌کرده و اخبار ساختگی را به نام افراد مورد اعتماد می‌آورده است.<sup>۷</sup>

۳۶۷- عثمان بن عبدالله مغربی، حدیث ساز و دروغگو بوده است.<sup>۸</sup>

۳۶۸- عثمان بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان اموی، کذاب و حدیث ساز بوده

۱. شرح المواهب: ۴۱/۵.

۲. تاریخ بغداد: ۹۵/۱۱؛ میزان الاعتدال: ۱۷۲/۲؛ تهذیب التهذیب: ۷۳/۷.

۳. لسان المیزان: ۹۸/۴.

۴. تاریخ بغداد: ۳۷/۱ و ۳۱۳/۱۰؛ میزان الاعتدال: ۱۶۷/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۴۷۳/۱.

۵. البداية والنهاية: ۱۵۴/۱۰. تهذیب التهذیب: ۱۱۴/۷.

۶. تاریخ بغداد: ۲۸۰/۱۱؛ تهذیب التهذیب: ۱۳۳/۷؛ اللثالی المصنوعة: ۵۴/۱.

۷. تذكرة الموضوعات ۵۴، ۵۸.

است و نوشتن حدیثش جز بر سبیل عبرت گرفتن جایز نیست. دار قطنی گفته است که او اخبار نادرست را به نام افراد مورد اعتماد می ساخته است.<sup>۱</sup>

۳۶۹- عثمان بن عفان سجستانی.

ابن خزیمه گفته است: من شهادت می دهم که او به نام رسول خدا حدیث می ساخته و جوزقانی گفته است که او سرقت حدیث می کرده است.<sup>۲</sup>

۳۷۰- عثمان بن مطر شیبانی، کذاب است و به نام ثقات حدیث می ساخته است.<sup>۳</sup>

۳۷۱- عثمان بن معاویه. ابن حبان گفته است: او شیخی است که اخبار ساختگی را که هیچ کس از ثقات نقل نکرده است، روایت می کند و نقل روایتش جز بر سبیل مذمت کردن جایز نیست.<sup>۴</sup>

۳۷۲- عثمان بن مقسم بری، ابوسلمه کندی بصری، یکی از پیشوایان حدیث است که به دروغگویی و حدیث سازی شهرت دارد. عموم حدیث هایش از لحاظ متن و سند، قابل پیروی نیست. از عثمان بیست و پنج هزار حدیث جعلی نزد شیبان بوده است و فلاس گفته است که از ابوداود شنیدم که می گفت: ده هزار حدیث از عثمان در سینه من است، که هرگز آنها را نقل نکرده ام.<sup>۵</sup>

۳۷۳- عذافر بصری.

سلیمانی گفته است: او در زمره کسانی است که حدیث می ساخته است.<sup>۶</sup>

۳۷۴- عصمة بن محمد بن فضالة انصاری خزرچی، کذاب و حدیث ساز است. او شیخی با هیبت و خوش سیما بود و با آنکه بسیار دروغ می گفت، اما پیشنماز مسجد بزرگ انصار در بغداد بود.<sup>۷</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۱۸۳/۲؛ تذکره الموضوعات ۳۸؛ لسان المیزان: ۱۴۵/۴؛ اللثالی المصنوعة: ۲۰/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۱۷۵، ۱۴۶، ۴۷/۲ و ۲۲. لسان المیزان: ۱۸۶/۲؛ لسان المیزان: ۲۴۸/۴.

۳. تذکره الموضوعات ۵۶، ۱۱۵؛ تهذیب التهذیب: ۱۵۵/۷.

۴. لسان المیزان: ۱۵۳/۴. میزان الاعتدال: ۱۹۱/۲.

۶. همان: ۹۳/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۲۸۶/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۱۹۶/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۴۱/۲، ۱۳۱، ۱۵۵.

- ۳۷۵- عطاء بن عجلان حنفی بصری عطار، کذاب و حدیث ساز بوده است و برایش حدیث می ساخته‌اند و او روایت می کرده است.<sup>۱</sup>
- ۳۷۶- عطیة بن سفیان، کذاب است.<sup>۲</sup>
- ۳۷۷- علاء بن زید ثقفی بصری، کذاب و حدیث ساز بوده و دارای نسخه‌ای ساختگی است.<sup>۳</sup>
- ۳۷۸- علاء بن عمر (عمرو) حنفی کوفی، کذاب و متروک الحدیث است و به گفته‌اش احتجاج نمی توان کرد.<sup>۴</sup>
- ۳۷۹- علاء بن مسلمة رواس، حدیث ساز است و روایت از او جایز نیست. او اخبار ساختگی را به نام روایت می کرده و از این کار باکی نداشته است.<sup>۵</sup>
- ۳۸۰- علی بن احمد بن علی واعظ شروانی، مؤلف اخبار الحلاج، کذاب و عیاش بوده است.<sup>۶</sup>
- ۳۸۱- علی بن امیرک خرافی مروزی، محدثی کذاب است و مطالبی را برای زینب شعریه جعل کرده و مفتضح شده و تزویرش مؤثر نیفتاده است.<sup>۷</sup>
- ۳۸۲- علی بن جمیل رقی وضاح. وی به نام ثقات حدیث می ساخته و مطالب نادرست می گفته و حدیث می دزدیده است. در این کار شیخ ناشناخته‌ای به نام معروف بلخی و مردگمنامی به نام عبدالعزیز خراسانی از او پیروی نموده‌اند.<sup>۸</sup>
- ۳۸۳- علی بن جهم بن بدر سامی خراسانی بغدادی (م ۲۴۹)، دروغگوترین خلق

۱. میزان الاعتدال: ۲۰۰/۲؛ مجمع الزوائد: ۱۷۲/۲؛ تهذیب التهذیب: ۲۰۸/۷.

۲. میزان الاعتدال: ۲۰۱/۲.

۳. همان: ۲۱۱/۲؛ تذکرة الموضوعات ۱۱۴؛ تهذیب التهذیب: ۱۸۳/۸.

۴. میزان الاعتدال: ۲۱۳/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۵۰/۱.

۵. میزان الاعتدال: ۲۱۴/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۱۲۰/۲، ۱۷۲.

۶. لسان المیزان: ۲۰۵/۴. همان: ۲۰۷/۴.

۸. تذکرة الموضوعات ۷۴، ۱۰۹؛ میزان الاعتدال: ۲۲۰/۲؛ لسان المیزان: ۲۰۹/۲؛ اللئالی المصنوعة:

خدا و مشهور به ناصبی بوده و نسبت به علی و اهل بیت علیهم‌السلام جسارت می‌کرده است. گفته شده که وی پدرش را به جهت اینکه او را علی نام نهاده بود، لعن می‌کرده است. بحتری او را که منسوب به بنی سامة بن لؤی بوده و در نسبتش به قریش تردید است، با این شعر هجو کرده است:

– هنگامی که قریش علی را یافت، تو در قافله و قوم نبودی.

– پس برای چه مجتهدی چون علی را با دروغ‌بافی و گفتار نادرست هجو کرده‌ای؟<sup>۱</sup>  
این گفتاری مختصر در شرح حال این مرد بود، حال سخن ابن کثیر را بشنو که درباره او می‌گوید: ابن جهم یکی از شعرای مشهور و دیندار و معتبر است، اگر چه نسبت به علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، توهین کرده و عدالت را در حقش روا نداشته است.<sup>۲</sup>  
گویا توهینش نسبت به علی، او را از دینداران صاحب اعتبار در نزد ابن کثیر قرار داده است. آری، ابن کثیر باید چنین باشد و پایان راه همه به خداست.

۳۸۴- ابوالحسین، علی بن حسن بن جعفر، معروف به ابن کرینب محزمی (م ۳۷۶).  
وی در ضبط متون از همه حافظ‌تر بود، منتها کذاب بوده و چیزهای ناشنیده را ادعا می‌کرده و حدیث می‌ساخته است.<sup>۳</sup>

۳۸۵- علی بن حسن بن صقر صائغ بغدادی، کذاب است و به نام شیوخ حدیث می‌ساخته و دزدی حدیث می‌کرده است.<sup>۴</sup>

۳۸۶- علی بن حسن بن یعمر شامی مصری. وی دروغ می‌گفته و از ثقات، مانند مالک و ثوری و ابن ابی ذئب و دیگران مطالب نادرست روایت می‌کرده است.<sup>۵</sup>

۳۸۷- علی بن حسن رصافی. وی حدیث می‌ساخته و بر خدا افترا می‌بسته است.<sup>۶</sup>

۳۸۸- علی بن ظبیان عبسی، قاضی بغداد (م ۱۹۲)، متروک الحدیث و کذاب و خبیث

۱. لسان المیزان: ۲۱۰/۴.

۲. البدایة و النهایة: ۴/۱۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۸۶/۱۱؛ لسان المیزان: ۲۱۵/۴.

۴. میزان الاعتدال: ۲۲۲/۲.

۵. لسان المیزان: ۲۱۳/۴.

۶. میزان الاعتدال: ۲۲۳/۲.

و غیر مورد اعتماد است.<sup>۱</sup>

۳۸۹- علی بن عبدهٔ مکتب (م ۲۵۷)، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۲</sup>

۳۹۰- علی بن عبدالله بردانی. وی آدم درستی نیست و متهم به حدیث سازی است.<sup>۳</sup>

۳۹۱- علی بن عبدالله بن حسن بن جهضم، ابوالحسن همدانی، مؤلف کتاب بهجة

الاسرار (م ۴۱۴).

ابن خیرون نقل قول می کند که او دروغ می گفته است و دیگران گفته اند که او متهم به وضع حدیث است. این جوزی گفته است: ذکر کرده اند که او کذاب است و گفته می شود که او نماز رغائب را وضع کرده است.<sup>۴</sup>

۳۹۲- علی بن عروه دمشقی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۵</sup>

۳۹۳- علی بن فرس.

ابن حجر گفته است که وضع حدیث را بدو نسبت داده اند.<sup>۶</sup>

۳۹۴- علی بن قرین، ابوالحسن بصری (م ۲۳۳) وی در بغداد اقامت داشته و کذاب و

حبیث و حدیث ساز بوده است.<sup>۷</sup>

۳۹۵- علی بن مجاهد بن مسلم کابلی قاضی رازی. وی در سال ۱۸۲ هـ می زیسته،

کذاب و حدیث ساز بوده و برای گفتارش سند می ساخته است.<sup>۸</sup>

۳۹۶- علی بن محمد مروزی، ابواحمد حینی (م ۳۵۱).

حاکم گفته است که او دروغ می گفته و راوی حدیث بوده است.<sup>۹</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۴۴۴/۱۱؛ میزان الاعتدال: ۲۲۸/۲؛ تهذیب التهذیب: ۳۴۲/۷.

۲. تاریخ بغداد: ۱۹/۱۲. میزان الاعتدال: ۲۲۱/۲.

۳. المنتظم: ۱۴/۸؛ البداية و النهایة: ۱۶/۱۲؛ شذرات الذهب: ۲۰۱/۳.

۴. میزان الاعتدال: ۲۳۳/۲؛ تهذیب التهذیب: ۳۶۵/۷؛ اسنی المطالب: ۴۹؛ اللثالی المصنوعة: ۴۷/۲.

۵. الاصابة: ۵۹۸/۳. ۹۳.

۶. تاریخ بغداد: ۵۱/۱۲؛ اسنی المطالب: ۱۱۰؛ میزان الاعتدال: ۲۳۶/۲؛ لسان المیزان: ۲۵۱/۴.

۷. تاریخ بغداد: ۱۰۷/۱۲؛ خلاصة التهذیب: ۲۳۵؛ تهذیب التهذیب: ۳۷۸/۷؛ اللثالی المصنوعة: ۳۵۹/۱.

۸. شذرات الذهب: ۲۷۱/۴. (و).

- ۳۹۷- علی بن محمد زهری، ابوالحسن ضریر. وی در سال ۳۸۱ هـ می‌زیسته و کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۱</sup>
- ۳۹۸- علی بن محمد بن سری، ابوالحسن همدانی وراق (م ۳۷۹)، کذاب بوده و از شیوخ پیشین که درکشان نکرده، روایت می‌نموده است.<sup>۲</sup>
- ۳۹۹- علی بن محمد بن سعید، ابوالحسن موصلی (م ۳۵۹). وی در بغداد سکونت داشته و کذاب و در هم آمیزنده احادیث و نایاب بوده است.<sup>۳</sup>
- ۴۰۰- علی بن معاذ، ابوالحسن رعیسی (م ۳۸۹)، کذاب بوده است.<sup>۴</sup>
- ۴۰۱- علی بن یعقوب بن سوید وراق مصری (م ۳۱۸)، حدیث ساز بوده است.<sup>۵</sup>
- ۴۰۲- عمار بن زری، ابوالمعتز بصری.
- ابن عدی گفته است که او دروغ می‌گفته و عبدان اهوازی از او استماع حدیث کرده و او را ترک نموده و کذاب دانسته است و نباتی گفته است که او متروک الحدیث است.<sup>۶</sup>
- ۴۰۳- عمار بن عطیة کوفی وراق، دروغگو بوده است.<sup>۷</sup>
- ۴۰۴- عمار بن مطر، ابوعثمان رهاوی.
- ابن عدی گفته است که احادیث او نادرست است، ابو حاتم گفته است که او دروغ می‌گفته است، عقیلی گفته است که از ثقات مطالب ناپسند حدیث می‌کرده است و بیهقی گفته است که سندها را دگرگون می‌کرده و حدیث می‌دزدیده است.<sup>۸</sup>
- ۴۰۵- عمارة بن زید، حدیث ساز بوده است.<sup>۹</sup>
- ۴۰۶- عمر بن ابراهیم بن خالد کردی هاشمی، کذاب و غیر مورد اعتماد است. از افراد مورد اعتماد، مطالب نادرست روایت می‌کرده و حدیث ساز بوده و تا سال بعد از

۱. تاریخ بغداد: ۹۲/۱۲؛ اللثالی المصنوعة: ۳/۲، ۸۰.

۲. تاریخ بغداد: ۹۱/۱۲. ۳. همان: ۸۳/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۲۳۷/۲.

۴. لسان المیزان: ۲۶۳/۴. ۵. میزان الاعتدال: ۲۴۱/۲؛ لسان المیزان: ۲۶۷/۴.

۶. لسان المیزان: ۲۷۱/۴؛ اللثالی المصنوعة: ۲۴۳/۱.

۷. تاریخ بغداد: ۲۵۴/۱۲. ۸. السنن الکبری: ۳۰/۸؛ لسان المیزان: ۲۷۵/۴.

۹. میزان الاعتدال: ۲۴۸/۲؛ الاستیعاب: ۲۳۱/۱ (در شرح حال لهیب بن مالک)؛ الاصابة: ۳۳۲/۳.

دويست و بيست مي زيسته است.<sup>۱</sup>

۴۰۷- عمر بن اسماعيل بن مجالد همداني، كذاب و خبيث و ناباب و متروك الحديث و حديث دزد بوده است.<sup>۲</sup>

۴۰۸- عمر بن جعفر، ابو حفص وراق بصري (م ۳۵۷)، يكي از حفاظ است و سبيعي گفته است كه او كذاب بوده و كتاب هائيش بي ارزش است.<sup>۳</sup>

۴۰۹- عمر بن حبيب عدوي بصري (م ۲۰۹). ابن معين او را تكذيب کرده است.<sup>۴</sup>

۴۱۰- عمر بن حسن، مشهور به ابن دحيه ابوالخطاب حافظ (م ۶۳۳). وي شيخ سرزمين مصر در حديث بوده است. مردم روايت كردن از او را ترك کرده و تكذيبش نموده اند. وضع حديث در کوتاه کردن نماز مغرب را نیز بدو نسبت داده اند.<sup>۵</sup>

۴۱۱- عمر بن حفص دمشقي خياط.

دار قطني گفته است: معتقدم كه او به نام معروف خياط احاديثي وضع کرده و پس از دويست و پنجاه سال آنها را حديث مي کرده است.<sup>۶</sup>

۴۱۲- عمر بن راشد، ابو حفص جاري. حديث او دروغ و ساختگي است و افراد مورد اعتماد احاديثش را نمي پسندند و آنها را به كار نمي بندند.<sup>۷</sup>

۴۱۳- عمر بن رباح بصري، دروغساز و متروك الحديث است و از ثقات، روايات ساختگي نقل مي کند.<sup>۸</sup>

۴۱۴- عمر بن سعد خولاني. وي حديث مي ساخته است.<sup>۹</sup>

۱. تاريخ بغداد: ۲۰۲/۱۱؛ مجمع الزوائد: ۴۸/۹؛ ميزان الاعتدال: ۲۴۹/۲؛ لسان الميزان: ۲۸۰/۴؛ اسنى

المطالب ۲۰۵؛ اللئالي المصنوعة: ۱۵۲/۱ و ۱۱۸/۲.

۲. تاريخ بغداد: ۲۰۴/۱۱؛ ميزان الاعتدال: ۲۵۰/۲؛ تهذيب التهذيب: ۴۲۸/۷؛ اللئالي المصنوعة:

۲۲۸/۲؛ خلاصة التهذيب ۲۳۸. ۳. تاريخ بغداد: ۲۴۷/۱۱؛ طبقات الحفاظ: ۱۳۸/۳.

۴. خلاصة التهذيب ۲۳۸؛ ميزان الاعتدال: ۲۵۱/۲.

۵. البداية و النهاية: ۱۳/۱۴۴. ۶. ميزان الاعتدال: ۲۵۴/۲؛ اللئالي المصنوعة: ۳۷/۱.

۷. ميزان الاعتدال: ۲۵۷/۲؛ تذكرة الموضوعات ۴۲؛ اللئالي المصنوعة: ۱۲۱/۱ و ۱۶۸/۲.

۸. تهذيب التهذيب: ۴۴۸/۷؛ ميزان الاعتدال: ۲۵۷/۲.

۹. ميزان الاعتدال: ۲۵۸/۲؛ تذكرة الموضوعات ۲۹.



- ۴۱۵- ابو حفص، عمر بن سعید دمشقی (م ۲۲۵).  
 ساجی گفته است که او کذاب است و ابن عدی گفته است که او از سعید احادیث غیر محفوظی روایت کرده است.<sup>۱</sup>
- ۴۱۶- عمر بن شاکر بصری، دارای نسخه ای است که در حدود بیست حدیث غیر محفوظ دارد.<sup>۲</sup>
- ۴۱۷- عمر بن ضبیح (صبح) خراسانی، کذاب و حدیث ساز بوده و در بدعت و دروغ در دنیا نظیر نداشته است.<sup>۳</sup>
- ۴۱۸- عمر بن عمرو عسقلانی، ابو حفص طحان. ابن عدی گفته است: او از افراد مورد اعتماد، مطالب دروغ و نادرست روایت می کرده و عموم اخباری که روایت کرده، موضوع و ساختگی است. او در زمره حدیث سازان است.<sup>۴</sup>
- ۴۱۹- عمر بن عیسی اسلمی.  
 ابن حبان گفته است که او احادیث ساختگی را از ثقات روایت می کرده است.<sup>۵</sup>
- ۴۲۰- عمر بن محمد بن سری وراق، ابوبکر بن ابی طاهر (م ۳۱۸).  
 حاکم گفته است که او معروف ترین مردم به دزدی حدیث و دگرگون کردن آن بوده و دروغگو است. من خود دیدم که همه بر ترک حدیثش اجماع کرده اند و درباره اش نوشته اند که او کذاب است. از این رو، ملاقاتش نکردم و به او مشغول نشدم.<sup>۶</sup>
- ۴۲۱- عمر بن محمد، ابو حفص تلعبیری خطیب بغدادی، غیر ثقة و مشهور به وضع حدیث است.<sup>۷</sup>
- ۴۲۲- عمر بن مدرک قاضی بلخی (م ۲۷۰)، کذاب است.<sup>۸</sup>

۱. لسان المیزان: ۳۰۸/۴.  
 ۲. میزان الاعتدال: ۲۶۰/۲.  
 ۳. همان: ۲۶۲/۲؛ تذکره الموضوعات ۷۷؛ تهذیب التهذیب: ۴۶۳/۷؛ اللئالی المصنوعة: ۱/۲۹، ۱۰۸، ۲۴۱ و ۱۳۵/۲؛ کشف الخفاء: ۱/۲۱۵.  
 ۴. لسان المیزان: ۳۲۰/۴.  
 ۵. همان: ۳۲۱/۴.  
 ۶. همان: ۳۲۵/۴.  
 ۷. تاریخ بغداد: ۱۱/۲۴۲.  
 ۸. همان: ۱۱/۲۱۲؛ میزان الاعتدال: ۲۷۰/۲.

۴۲۳- عمر بن موسی میثمی بن وجیه و جیهی، کذاب و حدیث ساز است و از لحاظ متن و سند حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>

۴۲۴- ابو حفص عمر بن هارون بلخی (م ۱۹۴)، کذاب و خبیث و متروک الحدیث است.

ابوغسان از عمر بن هارون نقل کرده که گفت: من هفتاد هزار حدیث از او را به دور افکندم. ابوزکریا گفته است که احادیثی از او نوشتم، سپس حالش برای ما آشکار شد و من نوشته را پاره کردم، تا جایی که یک کلمه از او پیش من باقی نماند، مگر آنچه که پشت دفتر پاره شده باقیمانده است.<sup>۲</sup>

۴۲۵- عمر بن یزید الرفاء، ابو حفص بصری.

ابوحاتم گفته است که او دروغگو بوده است و ابن عدی گفته است که احادیثش به روایات ساختگی شباهت دارد.<sup>۳</sup>

۴۲۶- عمرو بن الازهر عتکی بصری، قاضی جرجان، کذاب و حدیث ساز و متروک الحدیث است.<sup>۴</sup>

۴۲۷- عمرو بن بحر، ابو عثمان جاحظ (م ۲۵۵ یا ۲۵۶)، صاحب تصانیف زیاد. وی دروغگوترین افراد و حدیث سازترین و باطل گراترین آنهاست. ثعلب گفته است که او به خدا و رسول خدا و مردم نسبت دروغ داده است.<sup>۵</sup>

۴۲۸- عمرو بن بکر سکسکی. ابن حبان گفته است که او دروغگو بوده است.<sup>۶</sup>

۴۲۹- عمرو بن جریر، ابو سعید بجلي. ابوحاتم او را تکذیب کرده است.<sup>۷</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۲۷۱/۲؛ نصب الراية: ۱۸۷/۱؛ مستدرک الحاکم: ۱۲۴/۳؛ اسنی المطالب: ۴۴؛ اللثالی المصنوعة: ۱۳۸، ۸۴/۲، ۲۲۰.

۲. تاریخ بغداد: ۱۸۹/۱۱؛ میزان الاعتدال: ۳۶/۲، ۲۷۳؛ اسنی المطالب: ۱۶۱.

۳. لسان المیزان: ۳۳۹/۴.

۴. تاریخ بغداد: ۱۹۴/۱۱؛ میزان الاعتدال: ۲۸۱/۲؛ اللثالی المصنوعة: ۱۶۵/۱ و ۶۵/۲.

۵. لسان المیزان: ۳۵۶/۴. ۶. همان: ۲۷۰/۵.

۷. همان: ۳۵۸/۴.

۴۳۰- ابو عثمان، عمرو بن جمیع، قاضی حلوان کذاب و خیبت و غیر مورد اعتماد است.<sup>۱</sup>

۴۳۱- عمرو بن حصین، کذاب بوده است.<sup>۲</sup>

۴۳۲- عمرو بن حمید، قاضی دینور. سلیمانی او را در زمره حدیث سازان آورده است.<sup>۳</sup>

۴۳۳- ابو خالد، عمرو بن خالد قرشی کوفی، کذاب و حدیث ساز و غیر قابل اعتماد بوده است.<sup>۴</sup>

۴۳۴- عمرو بن خلیف، ابوصالح خناری. ابن حبان گفته است که او حدیث می ساخته است. از حدیث های ساختگی اش این است که ابن عباس از رسول خدا روایت کرده که فرمود: وارد بهشت شدم، گرگی را در آنجا دیدم و گفتم: آیا بهشت و گرگ؟ گرگ در جواب گفت: چون من پسر پلیسی را خورده بودم، این توفیق نصیب شد. ابن عباس گفت: این توفیق به خاطر خوردن پسر پلیسی نصیب گرگ شده و اگر خود پلیس را می خورد، طبعاً به اعلا علیین بالا برده می شد!<sup>۵</sup>

ای کاش ابن عباس می گفت که اگر او رئیس پلیس ها را خورده بود، در کجا جایش می دادند!؟

۴۳۵- عمرو بن زیاد بن تومان باهلی. وی در سال ۲۳۴ هجری حدیث می گفته و کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده است و ابن عدی گفته است که او حدیث دزد بوده و مطالب نادرست را نقل می کرده است.<sup>۶</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۲۲۴/۳ و ۱۶۱/۱۲؛ اللئالی المصنوعة: ۸/۲، ۹۸، ۱۰۳.

۲. تاریخ بغداد: ۳۹۰/۵؛ اللئالی المصنوعة: ۱۰۳/۱.

۳. میزان الاعتدال: ۲۸۶/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۲۸۶/۲؛ نصب الرایة: ۴۱/۱، ۱۸۷؛ مجمع الزوائد: ۲۴۶/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۶۰/۲.

۵. تذکرة الموضوعات ۴۶؛ میزان الاعتدال: ۲۸۷/۲؛ لسان المیزان: ۳۶۳/۴.

۶. تاریخ بغداد: ۲۰۵/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۲۸۸/۲؛ مستدرک الصحیحین: ۶۴/۳؛ اللئالی المصنوعة:

۴۳۶- عمرو بن عبید، ابو عثمان معتزلی بصری (م ۱۴۴)، از دروغگویان گناهکار و بدعت گذار بوده است.<sup>۱</sup>

۴۳۷- عمرو بن مالک فقیمی، کذاب و حدیث دزد بوده است.<sup>۲</sup>

۴۳۸- عمرو بن محمد بن اعثم، کذاب و حدیث ساز بوده است. او از افراد مورد اعتماد مطالب نادرست را روایت و نام محدثان را جعل می کرده است. احمد بن حسین بن عباد بغدادی احادیثی از او روایت کرده که همه آنها ساختگی بوده است.<sup>۳</sup>

۴۳۹- عمرو بن واقد دمشقی.

دحیم گفته است که شیوخ ما از او حدیث نقل نمی کرده اند و شک نداشتند که او دروغ می گوید.<sup>۴</sup>

۴۴۰- عبسۀ بن عبدالرحمن اموی، نوۀ عاص بن امیه، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۵</sup>

۴۴۱- عوانة بن حکم کوفی (م ۱۵۸). وی عثمانی بوده و به نفع بنی امیه اخبار می ساخته است.<sup>۶</sup>

۴۴۲- عیسی بن زید هاشمی عقیلی. وی شافعی مذهب و کذاب بوده و حاکم بدو پیوسته است.<sup>۷</sup>

۴۴۳- عیسی بن عبدالعزیز لخمی اسکندرانی مقری (م ۶۲۷). وی حدیث‌هایی از سلفی و دیگران شنیده که صحیح است، اما در قرائت‌هایش مورد اعتماد و امین نیست، چه سند‌هایی ساخته و مطالبی را که اصلاً وجود ندارد، ادعا کرده است. ابن حجر گوید: بسیاری روایات او را سست و ضعیف دانسته و برای ما از او حدیث نقل کرده اند. او راست کتاب الجامع الاکبر فی اختلاف القراء که مشتمل بر هفت هزار روایت و طریق

۱. تاریخ بغداد: ۱۸۲/۱۲؛ نصب الراية: ۴۹/۱.

۲. لسان المیزان: ۳۷۴/۴.

۳. میزان الاعتدال: ۳۰۰/۲؛ تذکرة الموضوعات: ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۱۰۰؛ اللثالی المصنوعة: ۱۰۲/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۳۰۲/۲. ۵. همان: ۳۰۷/۲؛ تهذیب التهذیب: ۱۶۱/۸.

۶. لسان المیزان: ۳۸۶/۴. ۷. همان: ۳۹۵/۴.

- آنهاست و از طریق همین کتاب، مردم به اختلاف دچار شدند.<sup>۱</sup>
- ۴۴۴- عیسی بن یزید، ابن داب لیثی مدینی، کذاب و حدیث ساز در مدینه بوده و ابن منذر درباره اش چنین گفته است:
- هر کس بخواهد از وصیت‌ها پیروی کند، بداند که نزد من وصایایی برای پیران و جوانان است.
- از مالک و ابن عوف روایت کنید، اما احادیث ابن داب را روایت نکنید.
- افراد هلاک شونده از احادیث دروغ رستگاری می‌جویند.
- آری، به دنبال آنها رفتن همانند دنبال سراب رفتن بی نتیجه و مایه سرگردانی است.<sup>۲</sup>

#### حرف غین

- ۴۴۵- غنیم (غنم) بن سالم، از دروغگویان معروف است و ثقه و امین نیست. ابن حبان گفته است که او چیزهای عجیب و ساختگی زیاد روایت کرده است که دوست ندارم آنها را نقل کنم، تا چه رسد احتجاج به آنها. ابن حجر هم گفته است که او را از انس نسخه‌ای ساختگی است.<sup>۳</sup>
- ۴۴۶- غیاث بن ابراهیم نخعی کوفی، کذاب و خبیث و حدیث ساز است.<sup>۴</sup>

#### حرف فاء

- ۴۴۷- فضل بن احمد لؤلؤی.
- ابوالشیخ گفته است: او از قول اسماعیل بن عمرو احادیث زیادی را می‌ساخته و روایت می‌کرده است و از این رو، ابواسحاق و ابواحمد و مشایخ ما بر ترک حدیثش اتفاق

۱. همان: ۴۰۲/۴. ۲. تاریخ بغداد: ۱۵۲/۱۱؛ میزان الاعتدال: ۳۱۹/۲.

۳. میزان الاعتدال: ۳۲۳/۲؛ لسان المیزان: ۴۲۱/۴؛ تذکره الموضوعات ۸۸، ۹۴.

۴. تاریخ بغداد: ۳۲۶/۱۲؛ نصب الرایة: ۲۳۹/۴؛ میزان الاعتدال: ۳۲۳/۲؛ اسنی المطالب: ۵۰؛ اللسانی المصنوعة: ۱۱۶/۲، ۱۲۳.

- کرده و گفته اند که او کذاب است.<sup>۱</sup>
- ۴۴۸- فضل بن جبار، کذاب است.<sup>۲</sup>
- ۴۴۹- فضل بن سکین، ابوالعباس قطیعی سندی.
- ابن معین گفته است که او دروغگوست و خدا لعنت کند کسی را که بخواهد از او مطلب بسیار و یا اندک بنویسد، مگر آنکه نداند و او را نشناسد.<sup>۳</sup>
- ۴۵۰- فضل بن سهل اسفراینی دمشقی حلبی اثیر (م ۵۴۸) که او را متهم به کذب کرده اند. شیخ شیوخ اسماعیل بن ابی سعد گفته است: ابو محمد مقرئ نزد من بود که اثیر حلبی وارد شد و ابو محمد را ستود و گفت که از فضایلش این است که مردی مالی به من داد و من آن را به او دادم، ولی او قبول نکرد. وقتی که برخاست، ابو محمد گفت: به خدا قسم نزد من چیزی نیاورد و نمی دانم چه می گوید؛ خدا را شکر که نگفت و دیعه ای از ناحیه کسی نزد من است.<sup>۴</sup>
- ۴۵۱- فضل بن شهاب. یحیی گفته است که او کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۴۵۲- فضل بن عیسی، کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۴۵۳- فضل بن محمد عطار باهلی، کذاب و حدیث ساز بوده و احادیثی را وضع می کرده و به متن ها می افزوده است.<sup>۷</sup>
- ۴۵۴- ابوریعه، فهد بن عوف (م ۲۱۹). ابن المدینی گفته است که او کذاب است.<sup>۸</sup>
- ۴۵۵- فیض بن وثیق. وی در سال ۲۲۴ هـ وارد بغداد شده و کذاب و خبیث بوده است.<sup>۹</sup>

---

۱. لسان المیزان: ۴/۳۳۷.

۲. مجمع الزوائد: ۲/۱۱۲.

۳. تاریخ بغداد: ۱۲/۳۶۲؛ لسان المیزان: ۴/۴۴۱.

۴. المنتظم: ۱۰/۱۵۵؛ لسان المیزان: ۴/۴۴۲.

۵. لسان المیزان: ۴/۴۴۲.

۶. اللئالی المصنوعة: ۲/۱۶۷.

۷. میزان الاعتدال: ۲/۳۳۳؛ لسان المیزان: ۴/۴۴۸.

۸. لسان المیزان: ۴/۴۵۵.

۹. تاریخ بغداد: ۱۲/۳۹۸؛ میزان الاعتدال: ۲/۳۳۷؛ کنز العمال: ۶/۱۳۴.

## حرف قاف

- ۴۵۶- قاسم بن ابراهیم ملطی. وی در سال ۳۲۳ هـ وارد موصل شده، کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده و مطالب عجیب و غریبی آورده است.<sup>۱</sup>
- ۴۵۷- قاسم بن ابی سفیان محمد، ابوالقاسم معمری (م ۲۲۸)، خبیث و کذاب بوده است.<sup>۲</sup>
- ۴۵۸- قاسم بن عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب مدنی، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۳</sup>
- ۴۵۹- قاسم بن محمد بن عبدالله الفرغانی، حدیث ساز گستاخی بوده است.<sup>۴</sup>
- ۴۶۰- قطن بن صالح دمشقی، کذاب است.<sup>۵</sup>

## حرف کاف

- ۴۶۱- کادح بن رحمت، کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۴۶۲- کثیر بن زید اسلمی.
- شافعی گفته است که او دروغگویی مشهور است و ابن حبان گفته است که او نسخهٔ معمولی دارد که آن را از جدّش به ارث برده است.<sup>۷</sup>
- ۴۶۳- کثیر بن سلیم بن هاشم ایلی. وی حدیث می‌ساخته است.<sup>۸</sup>
- ۴۶۴- کثیر بن عبدالله بن عمرو مزنی مدنی، رکنی از ارکان دروغ بوده و احمد

۱. تاریخ بغداد: ۷۷/۸ و ۴۴۶/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۳۳۷/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۸/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۴۲۵/۱۲.

۳. میزان الاعتدال: ۳۳۹/۲؛ تهذیب التهذیب: ۳۲۰/۸؛ اسنی المطالب ۸۰، ۲۳۳؛ اللئالی المصنوعة:

۴. میزان الاعتدال: ۳۴۲/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۸/۲.

۵. میزان الاعتدال: ۳۴۸/۲.

۶. همان: ۳۵۱/۲؛ اللئالی المصنوعة: ۱۰۶/۱ و ۱۱۴/۲.

۷. اسنی المطالب ۲۳۸.

۸. تذکرة الموضوعات ۲۸؛ اللئالی المصنوعة: ۲۰۲/۲.

حدیثش را دور انداخته است و ابن عدی نیز گوید: اخباری که وی روایت کرده، هرگز مورد توجه قرار نگرفته است.<sup>۱</sup>

۴۶۵- کثیر بن مروان، ابو محمد شامی، کذاب و غیر قابل اعتماد بوده و چون در حدیثش دروغ می‌گفته است، به آن نمی‌توان احتجاج کرد.<sup>۲</sup>

۴۶۶- کلثوم بن جوشن قشیری، از ثقات و افراد مورد اعتماد، مطالب نادرست روایت می‌کرده که به آنها احتجاج نمی‌توان کرد.<sup>۳</sup>

### حرف لام

۴۶۷- لاحق بن حسین، ابو عمرو (بن عمر) مقدسی (م ۳۸۴).

ادریسی درباره‌اش گفته است که او کذاب و تهمت زنده بوده و از ناحیه ثقات حدیث می‌ساخته و روایات مرسل را مسند می‌کرده و از کسانی که چیزی از آنها نشنیده بوده، حدیث می‌کرده است. وی نسخه‌هایی برای افرادی که در زمره راویان حدیث نبوده‌اند ساخته است، مثل: طرغال و طربال و کرکدن و شعوب و امثال اینها. ما در عصر خودمان کسی را مانند او در کذب و وقاحت و قلت درایت ندیده‌ایم. وی نیز به خط خود بیش از پنجاه جزء از حدیثش را برایم نوشته است و البته، یادداشت برداری از احادیثش برای این بوده که میزان روایاتی را که وضع کرده و مراسیل و مقطوعاتی را که مسند نموده است، بدانم. با این حال، دیدیم که بعد از جدایی ما از او و خارج شدنش از سمرقند، باز به وضع حدیث پرداخته است.<sup>۴</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۳۵۴/۲؛ اسنی المطالب ۱۷؛ اللثالی المصنوعة: ۴۹/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۴۸۲/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۳۵۶/۲؛ لسان المیزان: ۴۸۴/۴ و ۴۳۳/۶؛ اسنی المطالب ۱۵۶.

۳. تهذیب التهذیب: ۴۴۳/۸؛ میزان الاعتدال: ۳۵۷/۲.

۴. تاریخ بغداد: ۲۴۴/۲ و ۱۰۰/۱۴؛ کشف الخفاء: ۲۳۵/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۵۹/۱ و ۱۶۰/۲.



حرف میم

۴۶۸- مأمون بن احمد سلمی هروی، دروغگو و حدیث ساز بوده و مطالب نادرست و فضیحت آوری را روایت کرده است.<sup>۱</sup>

۴۶۹- مبارک بن فاخر، ابوالکرم دبّاس (م ۵۰۰)، از اساتید بزرگ لغت و ادب بوده و دارای تألیفاتی است. ابن ناصر او را به کذب و تزویر در روایت متهم کرده و گفته است که او چیزی را که نشنیده بوده، ادعا می‌کرده است.<sup>۲</sup>

۴۷۰- مبشر بن عبید حمصی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۳</sup>

۴۷۱- مجاشع بن عمرو، دروغگو بوده و ابن معین گفته است که او را یکی از دروغگویان یافتیم.<sup>۴</sup>

۴۷۲- مجاعة بن ثابت خراسانی. وی ساکن بغداد و مردی کذاب و فرومایه بوده است.<sup>۵</sup>

۴۷۳- محمد بن ابان رازی، دروغ‌پرداز و حدیث ساز بوده و خوب از عهده این کار بر نمی‌آمده است.<sup>۶</sup>

۴۷۴- محمد بن ابراهیم سعدی فریانی، حدیث ساز بوده است.<sup>۷</sup>

۴۷۵- محمد بن ابراهیم شامی، ابو عبدالله زاهد، کذاب و حدیث ساز بوده است و تمامی احادیثش غیر محفوظ و غیر قابل روایت است، مگر به جهت عبرت گرفتن؛ با این حال، او از زهاد بوده است.<sup>۸</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۴/۳؛ تذکرة الموضوعات ۸۷، ۱۱۱؛ اللئالی المصنوعة: ۸۰/۲.

۲. المنتظم: ۱۵۴/۹؛ شذرات الذهب: ۴۱۲/۳.

۳. السنن الكبرى، بیهقی: ۲۴۰/۷؛ زاد المعاد: ۱۲۳/۱؛ میزان الاعتدال: ۶/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۸۳/۱ و ۹۱، ۷۴/۲.

۴. تاریخ بغداد: ۵۰/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۷/۳؛ اسنی المطالب ۳۶، ۵۸؛ اللئالی المصنوعة: ۱۲۷/۱ و ۲۲۷/۲.

۵. تاریخ بغداد: ۲۶۲/۱۳.

۶. میزان الاعتدال: ۱۳/۳.

۷. لسان المیزان: ۳۳/۵.

۸. همان: ۱۱/۳؛ تذکرة الموضوعات ۳۶، ۷۱، ۱۰۴، ۱۰۵؛ تهذیب التهذیب: ۱۴/۹؛ اللئالی المصنوعة: ۱۰۰، ۹۲/۲.

- ۴۷۶- محمد بن ابراهیم طیالسی (م ۳۱۳)، آدم ناباب و دروغگو و حدیث ساز بوده و شکی در حدیث دزدی اش نیست.<sup>۱</sup>
- ۴۷۷- ابو عبدالله، محمد بن ابی نوح، غلام خزاعه، کذاب و متروک الحدیث است و احادیث نادرست روایت می‌کند.<sup>۲</sup>
- ۴۷۸- محمد بن احمد بن ابراهیم بن محبّر کتبی (م ۷۷۸)، کذاب و مزور بوده است.<sup>۳</sup>
- ۴۷۹- محمد بن احمد، ابوالطیب رسعنی، کذاب و حدیث ساز است. ابو عرویه گفته است که در میان دروغگویان، دروغگوتر از او ندیدم.<sup>۴</sup>
- ۴۸۰- محمد بن احمد بن اسماعیل، ابوبکر قزوینی (م ۶۱۴).  
ابن نجار گفته است: جماعتی را دیدم که او را متهم به کذب و مذمتش می‌کرده‌اند.<sup>۵</sup>
- ۴۸۱- محمد بن احمد بن حامد، قاضی حلب (م ۴۸۲). عبدالوهاب انماطی او را تکذیب کرده است.<sup>۶</sup>
- ۴۸۲- محمد بن احمد بن حسین اهوازی، کذاب است.<sup>۷</sup>
- ۴۸۳- ابو حزام، محمد بن احمد بن حمدان عنبری، حدیث ساز بوده است.<sup>۸</sup>
- ۴۸۴- محمد بن احمد بن سهیل (سهل)، ابوالحسن باهلی، از کسانی بوده که از لحاظ سند و متن حدیث می‌ساخته و حدیث‌های ضعیف و سست را می‌دزدیده و به افراد مورد اعتماد نسبت می‌داده است.<sup>۹</sup>
- ۴۸۵- محمد بن احمد بن عبدالله عامری مصری (م ۳۴۳). وی دروغ می‌گفته و نسخه‌ای ساختگی داشته است.<sup>۱۰، ۱۱</sup>

۱. لسان المیزان: ۲۲/۴ . ۲. تاریخ بغداد: ۳۱۱/۲ .

۳. لسان المیزان: ۳۹/۵ . ۴. میزان الاعتدال: ۱۶/۳ ؛ لسان المیزان: ۴۰/۵ .

۵. لسان المیزان: ۵۹/۵ . ۶. المنتظم: ۵۲/۹ ؛ لسان المیزان: ۶۱/۵ .

۷. میزان الاعتدال: ۱۵/۳ . ۸. لسان المیزان: ۵۴/۵ .

۹. میزان الاعتدال: ۱۵/۳ ؛ لسان المیزان: ۳۴/۵ ؛ اللثالی المصنوعة: ۴۰/۲ .

۱۰. میزان الاعتدال: ۱۷/۳ ، ۱۹ .

۱۱. ذهبی شرح حال دو نفر را آورده است: یکی به نام محمد بن احمد بن عبدالله بن هاشم عامری و

۴۸۶- محمد بن احمد بن محروم، ابوالحسین مصری (م ۳۳۰) دروغ می گفته است.<sup>۱</sup>

۴۸۷- محمد بن احمد نحاس عطار، شیخ متأخر و کذاب است.<sup>۲</sup>

۴۸۸- محمد بن احمد بن هارون، ابوبکر زیوندی شافعی (م ۳۵۵).

وی استاد ابوعبدالله حاکم و متهم به حدیث سازی است. حاکم گفته است که احادیث ساختگی فراوانی از افراد ناشناسی همچون ابوالملوک حجازی و احمد بن عمر زنجانی بر من عرضه داشت. بر حسب اتفاق روزی بر ابومحمد، عبدالله بن احمد ثقفی مزکی وارد شدم، او حدیثی به اسنادی نادرست از حجاج بن یوسف بر من عرضه داشت که گفت: شنیدم که ابن جندب از رسول خدا آورده است: هر کس که خدا برایش خیر بخواهد، او را فقیه در دین می کند. گفتم: این باطل است، چون تو از فرزندان حجاج هستی و ابوبکر شافعی برای خوشایندت این حدیث را ساخته است. حاکم می گوید: دوباره در جایی با هم اجتماع کردیم، به من گفت: آمده ام تا حدیثم را بر تو عرضه بدارم، گفتم: از ابوالملوک و احمد بن عمر چیزی نگو که به نظرم هنوز خدا آنها را نیافریده است. او گفت: به خدا قسم که آنها سرمایه ام هستند. آنگاه به او گفتم: که اصلت را برایم آشکار کن و دیگر در این باره با من سخن مگو، اما گویا به او گفته بودم که بر سخنی که آغاز کرده ای بیفزای و او هم بر آن افزود.<sup>۳</sup>

۴۸۹- محمد بن اسحاق، ابوبکر مدینی (م ۱۵۰) صاحب سیره مشهور.

هشام بن عروه گفته است که او خبیث و دشمن خدا و دروغگوست و مالک پیشوای

مالکی ها گفته است که او کذاب و ناباب است.<sup>۴</sup>

۴۹۰- محمد بن اسحاق بلخی (م ۲۴۴) یکی از حفاظ بوده، ولی دروغ می گفته و از

پیش خود احادیث نادرست می ساخته و برای کلمات، سند درست می کرده است.<sup>۵</sup>

→ دیگری نیز همانندش، منتها در این، عبدالجبار به جای هاشم آمده است و فکر می کنم که هر دو یکی

۱. لسان المیزان: ۵۵/۵.

باشند.

۳. لسان المیزان: ۴۳/۵.

۲. میزان الاعتدال: ۱۹/۳.

۴. تاریخ بغداد: ۲۲۲/۱، ۲۲۳.

۵. همان: ۹۰/۱۰؛ المنتظم: ۱۴۸/۵؛ میزان الاعتدال: ۲۴/۳.

- ۴۹۱- محمد بن اسحاق عکاشی، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۱</sup>
- ۴۹۲- محمد بن اسحاق، ابو عبدالله ضبّی (صینی) (م ۲۳۶)، کذاب و متروک الحدیث بوده است.<sup>۲</sup>
- ۴۹۳- ابوالمظفر، محمد بن اسعد حکیمی، واعظ و فقیه حنفی‌ها (م ۵۶۷). وی در دمشق سکونت داشته و سست اعتقاد، قمار باز، کم مروت و کذاب بوده است.<sup>۳</sup>
- ۴۹۴- محمد بن اسماعیل، ابوالحسین رازی مکتب (م پس از ۳۵۰). حافظ ابوالقاسم طبری او را در روایتش از موسی بن نصر، تکذیب کرده است.<sup>۴</sup>
- ۴۹۵- محمد بن اسماعیل وساسی بصری، حدیث ساز بوده است.<sup>۵</sup>
- ۴۹۶- محمد بن اسماعیل عوام. وی دروغ می‌گفته و در شنیده‌ها تزویر می‌کرده است.<sup>۶</sup>
- ۴۹۷- محمد بن ایوب رقی. وی به نام مالک، حدیث می‌ساخته است.<sup>۷</sup>
- ۴۹۸- محمد بن ایوب بن سوید رملی، حدیث ساز بوده و در کتابهای پدرش مطالب ساختگی زیادی داخل کرده است. حاکم و ابونعیم گفته‌اند که او از پدرش احادیث ساختگی روایت کرده است.<sup>۸</sup>
- ۴۹۹- محمد بن تمیم فاریابی، کذاب و خبیث و حدیث ساز است. حافظ سری گفته است که محمد بن تمیم و احمد جویری و محمد بن عکاشه، بیش از ده هزار حدیث ساخته‌اند.<sup>۹</sup>
- 
۱. میزان الاعتدال: ۲۵/۳؛ تذکرة الموضوعات ۱۳، ۲۷، ۸۰؛ اللثالی المصنوعة: ۹۰/۱.
۲. تاریخ بغداد: ۲۳۹/۱؛ المنتظم: ۱۴۸/۵؛ میزان الاعتدال: ۲۵/۳.
۳. الجواهر المضية: ۳۳/۲.
۴. تاریخ بغداد: ۵۳/۲؛ المنتظم: ۲۲/۷.
۵. لسان المیزان: ۷۷/۵؛ مجمع الزوائد: ۸۲/۹.
۶. لسان المیزان: ۷۹/۵.
۷. همان: ۸۸/۵؛ اللثالی المصنوعة: ۴۴۸/۱.
۸. لسان المیزان: ۸۷/۵؛ اللثالی المصنوعة: ۱۷۰/۱.
۹. تاریخ بغداد: ۳۴۳/۷؛ میزان الاعتدال: ۳۳/۳؛ لسان المیزان: ۹۸/۵، ۲۸۸؛ اللثالی المصنوعة: ۲۰۱/۱ و ۴۹/۲، ۸۵.

- ۵۰۰- محمد بن حاتم مروزی، ابو عبد الله سمین (م ۲۳۶).
- یحیی بن معین گفته است: او کذاب است و به نام مدینی حدیث دروغ ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۵۰۱- محمد بن حاتم کشی، کذاب است.<sup>۲</sup>
- ۵۰۲- ابو ابراهیم، محمد بن حجاج واسطی لخمی. وی در بغداد اقامت داشته و کذاب، خبیث، حدیث ساز و فراموشکار در حدیث بوده است.<sup>۳</sup>
- ۵۰۳- محمد بن حسان کوفی خزازی. ابو حاتم گفته است که او کذاب است.<sup>۴</sup>
- ۵۰۴- محمد بن حسان اموی. ابن جوزی گفته است که او کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۵۰۵- محمد بن حسان سمتی. یحیی بن معین گفته است که او کذاب و آدم بدی است و او را در مسجد الحرام دیدم که دروغ می گفت.<sup>۶</sup>
- ۵۰۶- محمد بن حسن بن ابی یزید همدانی کوفی، کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۷</sup>
- ۵۰۷- محمد بن حسن شیبانی، مصاحب ابو حنیفة (م ۱۸۹). یحیی بن معین و احمد بن حنبل گفته اند: او کذاب است.<sup>۸</sup>
- ۵۰۸- محمد بن حسن اهوازی (م ۴۱۸)، دروغ پرداز و حدیث دزد بوده و به نام شیوخ حدیث می ساخته است.<sup>۹</sup>
- ۵۰۹- محمد بن حسن. ذهبی گفته است: شاید او همان نقاش و صاحب تفسیر بوده که کذاب و از آخرین دروغگوهاست.<sup>۱۰</sup>
- ۵۱۰- محمد بن حسن بن زباله مخزومی، ابوالحسن مدنی که پیش از سال دوست

---

۱. تاریخ بغداد: ۲/۲۶۷ و ۴/۱۱۳. ۲. میزان الاعتدال: ۳/۳۷؛ اللثالی المصنوعة: ۲/۷۶.

۳. تاریخ بغداد: ۲/۲۷۹؛ لسان المیزان: ۵/۱۱۶؛ اللثالی المصنوعة: ۱/۱۸۴.

۴. لسان المیزان: ۵/۱۲۱. ۵. میزان الاعتدال: ۳/۴۱.

۶. تاریخ بغداد: ۲/۲۷۵.

۷. المرجح و التعديل: ۳/۲۲۵؛ میزان الاعتدال: ۳/۴۲؛ اسنی المطالب ۷۱، ۲۲۰؛ مجمع الزوائد: ۱/۱۲۸؛ اللثالی المصنوعة: ۲/۱۵۷؛ كشف الخفاء: ۱/۲۱۵.

۸. تاریخ بغداد: ۲/۱۸۱.

۹. المنتظم: ۸/۹۳؛ میزان الاعتدال: ۳/۴۳؛ لسان المیزان: ۵/۱۲۵؛ البداية و النهاية: ۱۲/۴۱.

۱۰. میزان الاعتدال: ۳/۴۳.

هجری در گذشته است. او کذاب، متروک الحدیث و سست روایت بوده و بدو نسبت حدیث سازی داده شده است.<sup>۱</sup>

۵۱۱- محمد بن حسن، ابوبکر دعاء اصم قطایعی (م ۳۲۰). وی از افراد مورد اعتماد مطالب ساختگی را روایت می کرده است و به نظر ذهبی، او واضع کتاب الحیة است که روایت آن مختص اوست.<sup>۲</sup>

۵۱۲- محمد بن حسن (ابوالحسن) بن کوثر، ابوبکر بریهاری (م ۳۶۲)، کذاب بوده است.<sup>۳</sup>

۵۱۳- محمد بن حسن (حسین) ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، حدیث ساز بوده و به نفع صوفیه احادیثی ساخته و کتابهایی مشتمل بر صد کتاب نوشته است.<sup>۴</sup>

۵۱۴- محمد بن حسین بن ابراهیم، ابوبکر وراق، معروف به ابن خفاف (م ۴۱۸). خطیب گفته است: شک ندارم که او حدیث ها را به هم در می آمیخته و به نام ثقات جعل می کرده و اسمها و نسبهای عجیبی برای روایتگران آنها می ساخته است که مقداری از آن مطالب نادرست نزد من موجود است و بعضی از آنها را بر هبة الله بن حسن طبری عرضه داشتم و او کتابم را پاره کرد و تعجب می کرد که چگونه این اخبار را از او شنیده ام. ابن خفاف به من گفت: یکبار بازار باب الطاق آتش گرفت و در حدود هزار و هشتاد جلد از کتابهایم که همه آنها سماعی بوده، سوخت.<sup>۵</sup>

۵۱۵- محمد بن حسین شاشی، مردک کذابی است.<sup>۶</sup>

۵۱۶- محمد بن حسین مقدسی، حدیث ساز بوده و چنانکه گذشت، وی خود را لاحق نامیده است.<sup>۷</sup>

۵۱۷- محمد بن حسین، ابوبکر قطان بلخی (م ۳۰۶). ابن ناحیه او را تکذیب کرده

۱. میزان الاعتدال: ۴۲/۳؛ مجمع الزوائد: ۳۰۶/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۷۱/۲؛ شرح المواهب، زرقانی: ۲۹۳/۸.

۲. تاریخ بغداد: ۱۹۴/۲. ۳. المنتظم: ۶۴/۷؛ لسان المیزان: ۱۳۱/۵.

۴. میزان الاعتدال: ۴۶/۳؛ تاریخ بغداد: ۲۴۸/۲؛ المنتظم: ۶/۸؛ شذرات الذهب: ۱۹۶/۳.

۵. تاریخ بغداد: ۲۵۰/۲؛ المنتظم: ۳۴/۸؛ البداية و النهاية: ۲۳/۱۲.

۶. میزان الاعتدال: ۴۷/۳. ۷. همان مأخذ.

است.<sup>۱</sup>

۵۱۸- ابو عمر، محمد بن حسین بن عمران. وی حدیث می ساخته است.<sup>۲</sup>  
 ۵۱۹- محمد بن حمید، ابو عبدالله رازی (م ۲۴۸). وی از حفاظ دانشمند، اما کذاب و حدیث دزد و درآمیخته سندها با متون است. او حدیثها را اخذ می کرده و بعضی را با بعضی دیگر می آمیخته و هر روز بر احادیثش می افزوده است. اسدی گفته است: کسی را در دروغگویی، ماهرتر از سلیمان بن شاذکونی و محمد بن حمید رازی ندیدم. جزری هم گفته است: کسی را جری تر از او به خدا ندیدم. فضلک رازی هم گفته است: از ابن حمید پنجاه هزار حدیث نزد من است که حتی یک حرف آن را برای کسی نقل نکرده‌ام.<sup>۳</sup>

۵۲۰- محمد بن خالد واسطی طحان، مرد ناباب و دروغگویی بوده است.<sup>۴</sup>  
 ۵۲۱- محمد بن خلیل حنفی کرمانی. وی اخبار را دگرگون و روایات بی سند را سنددار می کرده است.<sup>۵</sup>

۵۲۲- محمد بن خلیل ذهلی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۶</sup>

۵۲۳- محمد بن داب مدینی، کذاب است.<sup>۷</sup>

۵۲۴- محمد بن داود بن دینار فارسی، دروغگو و حدیث ساز بوده است.<sup>۸</sup>

۵۲۵- محمد بن ززام، کذاب است.<sup>۹</sup>

۵۲۶- محمد بن زکریا خصیب. وی حدیث می ساخته است.<sup>۱۰</sup>

۱. البداية و النهاية: ۱۱/۱۳۰. ۲. تاریخ بغداد: ۲/۲۴۵.

۳. تاریخ بغداد: ۲/۲۶۲؛ میزان الاعتدال: ۳/۴۹؛ شذرات الذهب: ۲/۱۱۸؛ اللئالی المصنوعة: ۱/۳۵۹ و

۴. میزان الاعتدال: ۳/۵۱. ۵. تذکرة الموضوعات: ۸.

۶. تذکرة الموضوعات: ۱۳؛ میزان الاعتدال: ۳/۵۴. ۷. میزان الاعتدال: ۳/۵۴.

۸. همان: ۳/۵۴؛ لسان المیزان: ۴/۱۰۶ و ۵/۱۶۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱/۱۰۳ و ۲/۹۹.

۹. طبقات الحفاظ: ۴/۳۵.

۱۰. میزان الاعتدال: ۳/۵۸؛ اللئالی المصنوعة: ۱/۵۱، ۱۲۱.

- ۵۲۷- محمد بن زیاد جزری حنفی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۵۲۸- محمد بن زیاد یشکری، کذاب و حدیث ساز و خبیث و یک چشم بوده است.<sup>۲</sup>  
یحیی بن معین گفته است: در بغداد مردمی حدیث ساز و دروغگو بوده اند که از آن جمله محمد بن زیاد است که حدیث می ساخته و ترجمان دروغ بوده است.<sup>۳</sup>
- ۵۲۹- محمد بن زیاده طحّان. وی حدیث می ساخته و احادیثش دروغ بوده است.<sup>۴</sup>
- ۵۳۰- محمد بن سعید، معروف به مصلوب شامی، کذاب بوده و عمداً حدیث می ساخته است. نسائی او را از دروغگویان چهار گانه معروف که به نام رسول خدا حدیث می ساخته اند، به حساب آورده است. عبدالله بن احمد بن سواده گفته است که اسمش را بر بیشتر از صد اسم، دگرگون نموده اند ر من همه آنها را در کتابی جمع کرده ام.<sup>۵</sup>
- ۵۳۱- محمد بن سعید ازرق، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۶</sup>
- ۵۳۲- محمد بن سعید مروزی بورقی (م ۳۱۸)، از حدیث سازان دروغگوست و به غیر حدیثی که ساخته است، نیز روایت کرده است. خطیب گفته است که او به نام افراد مورد اعتماد، احادیث نادرست بیشماری ساخته است و بدترین آنها روایاتی است که از قول بعضی از مشایخ خود نقل کرده است.<sup>۷، ۸</sup>
- ۵۳۳- محمد بن سلیم بغدادی. وی در روایت حدیث دروغ می گفته است.<sup>۹</sup>
- ۵۳۴- محمد بن سلیمان بن ابی فاطمه، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۱۰</sup>
- ۵۳۵- محمد بن سلیمان بن دبیر. وی به نام ثقات حدیث می ساخته است و ابن حبان

۱. تذکره الموضوعات: ۲۷/۳، ۶۶.  
 ۲. تاریخ بغداد: ۲۸۰/۵ و ۲۷۹/۵.  
 ۳. اسنی المطالب ۱۷؛ میزان الاعتدال: ۶۰/۳.  
 ۴. زاد المعاد ابن قیم: ۲۰۱/۱.  
 ۵. تاریخ بغداد: ۱۶۸/۱۳؛ میزان الاعتدال: ۶۴/۳.  
 ۶. میزان الاعتدال: ۶۵/۳؛ اللثالی المصنوعة: ۲۶۳/۱.  
 ۷. مانند حدیثی که در مدح ابوحنیفه و مذمت شافعی ساخته است.  
 ۸. تاریخ بغداد: ۳۰۹/۵؛ اللثالی المصنوعة: ۲۳۸/۱ و ۸۵/۲.  
 ۹. میزان الاعتدال: ۶۹/۳.  
 ۱۰. همان مأخذ.



گفته که او حدیث دزد و حدیث ساز بوده است.<sup>۱</sup>

۵۳۶- محمد بن سلیمان بن زبان. وی از شیوخ بصره بود و گفته‌اند که حدیث می ساخته است.<sup>۲</sup>

۵۳۷- محمد بن سلیمان بن هشام، ابوجعفر خزاز، معروف به ابن بنت مطر وراق (م ۲۶۵). احادیث او را به طور کلی ضعیف دانسته‌اند. ابن حبان گفته است: به هیچ وجه به گفته‌اش احتجاج نمی شود کرد. ابن عدی گفته است که حدیث را وصل می کرده و می دزدیده است. ذهبی نیز برای او دروغ‌هایی برشمرده است.<sup>۳</sup> خطیب بغدادی<sup>۴</sup> و ابن جوزی و ذهبی بعضی از روایات ساختگی را از او دانسته‌اند.

۵۳۸- محمد بن سنان قزاز بصری. وی ساکن بغداد بوده و ابوداود و دیگران او را تکذیب کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۵۳۹- محمد بن سهل ابوعبدالله عطار. وی حدیث می ساخته است.<sup>۶</sup>

۵۴۰- محمد بن شجاع، ابوعبدالله بن ثلجی حنفی (م ۲۶۶). وی فقیه عراق، اما کذاب بوده و در موضوع تشبیه، حدیث ساخته است. همو به خاطر یاری کردن ابوحنیفه و آراء وی، در ابطال و ردّ حدیث رسول خدا حيله به کار برده است.<sup>۷</sup>

۵۴۱- محمد بن ضوین صلصال، ابوجعفر کوفی، کذاب و شارب الخمر بوده است.<sup>۸</sup>

۵۴۲- محمد بن عبد بن عامر سمرقندی (م حدود ۳۰۰)، کذاب و معروف به وضع حدیث است. او احادیث نادرست را روایت می کرده و حدیث می دزدیده است. همچنین به پیروی از راویان ضعیف و دروغگو احادیث نادرستی را به نام ثقات آورده

۱. میزان الاعتدال: ۶۹/۳؛ لسان المیزان: ۱۸۸/۵.

۲. میزان الاعتدال: ۶۹/۳. ۳. همان: ۳۸/۳.

۴. تاریخ بغداد: ۲۹۷/۵. ۵. شذرات الذهب: ۱۶۱/۲؛ مجمع الزوائد: ۱۳۹/۲.

۶. تاریخ بغداد: ۳۱۵/۵؛ میزان الاعتدال: ۷۱/۳؛ اللالی المصنوعة: ۹۹/۲.

۷. تاریخ بغداد: ۳۵۱/۵؛ المنتظم: ۵۸/۵؛ میزان الاعتدال: ۷۱/۳؛ شذرات الذهب: ۱۵۱/۲؛ اللالی

۸. المصنوعة: ۳/۱. ۸. تاریخ بغداد: ۳۷۵/۵.

- است که بالاخره، دروغش آشکار گردید.<sup>۱</sup>
- ۵۴۳- محمد بن عبده، قاضی بصری. (م ۳۱۳)، کذاب، متروک الحدیث، بی قدر و آفت‌زا بوده است.<sup>۲</sup>
- ۵۴۴- محمد بن عبدالرحمن بن بجیر (م ۲۹۲)، کذاب و متروک الحدیث بوده و از افراد مورد اعتماد و نیز مالک، مطالب نادرست و غیر صحیح روایت می‌کرده است.<sup>۳</sup>
- ۵۴۵- محمد بن عبدالرحمن بیلمانی. وی از پدرش نسخه‌ای، مشتمل بر دو دست حدیث ساختگی روایت کرده است.<sup>۴</sup>
- ۵۴۶- محمد بن عبدالرحمن، ابوجابر بیاضی مدنی، کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۵</sup>
- ۵۴۷- محمد بن عبدالرحمن قشیری، کذاب و متروک الحدیث بوده و حدیث می‌ساخته است.<sup>۶</sup>
- ۵۴۸- محمد بن عبدالرحمن بن غزوان، مشهور به ابن قراد، کذاب و حدیث ساز بوده و از ثقات مردم مطالب نادرست روایت کرده و با وقاحت دربارهٔ حوادث و بلا به جعل حدیث از مالک و شریک و ضمام بن اسماعیل پرداخته است.<sup>۷</sup>
- ۵۴۹- محمد بن عبدالعزیز جارودی عبادانی، حافظ دروغگویی بوده است.<sup>۸</sup>
- ۵۵۰- محمد بن عبدالقادر، ابوالحسین بن سماک واعظ (م ۵۰۲)، کذاب است و روایت از او جایز نیست.<sup>۹</sup>
- ۵۵۱- محمد بن عبدالله بن ابی سبره، ابوبکر مدنی (م ۱۶۲)، کذاب و حدیث ساز و

---

۱. تاریخ بغداد: ۳۸۸/۲؛ میزان الاعتدال: ۹۶/۳؛ لسان المیزان: ۲۷۲/۵؛ اللئالی المصنوعة: ۳/۱، ۱۲۱.  
 ۲. میزان الاعتدال: ۹۶/۳.  
 ۳. میزان الاعتدال: ۹۰/۳؛ لسان المیزان: ۲۴۶/۵.  
 ۴. میزان الاعتدال: ۸۹/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۲۳۹/۱؛ كشف الخفاء: ۷۱/۲.  
 ۵. الجرح والتعديل: ۳۲۵/۳؛ میزان الاعتدال: ۸۹/۳.  
 ۶. الجرح والتعديل: ۳۲۵/۶؛ میزان الاعتدال: ۹۲/۳.  
 ۷. تاریخ بغداد: ۳۱۱/۲؛ میزان الاعتدال: ۹۳/۳؛ تذکرة الموضوعات ۴۰؛ لسان المیزان: ۲۵۳/۵.  
 ۸. میزان الاعتدال: ۹۴/۳.  
 ۹. المنتظم: ۱۶۱/۹؛ میزان الاعتدال: ۹۴/۲؛ لسان المیزان: ۲۶۳/۵.

ناباب بوده و حدیث می ساخته و دروغ می گفته و در مدینه طیبه فتوا می داده است و هفتاد هزار حدیث درباره حلال و حرام نزد او وجود داشته است.<sup>۱</sup>

۵۵۲- محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن ثابت، ابوبکر اشنانی، کذاب و دروغ‌باف و حدیث‌ساز بوده است و گاهی هم حدیث‌های درست و صحیح را با احادیث نادرست و ضعیف ترکیب می کرده است. البته، خدا داناتر است.<sup>۲</sup>

۵۵۳- ابو سلمه، محمد بن عبدالله بن زیاد، کذاب است.<sup>۳</sup>

۵۵۴- محمد بن عبدالله بن علائه حرانی قاضی (م ۱۶۷). وی به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته و معضلاتی را نقل می کرده است. ابن حبان گفته است روایت کردن از او روا نیست.<sup>۴</sup>

۵۵۵- محمد بن عبدالله بن مطلب، ابوالفضل شیبانی کوفی (م ۳۸۷). وی وضاع و کذاب بوده و درباره رافضی‌ها، حدیث می ساخته است. سیوطی به نقل از ابی الغنائم آورده که او کذاب و حدیث‌ساز است، آنگاه گفته است: با این حال، او از موصوفان به حفظ است، و این از شگفت‌انگیزترین چیزهاست و خدا داناتر است.<sup>۵</sup>

۵۵۶- محمد بن عبدالله بن حبابه بغدادی بزار (م ۴۳۵). ابن برهان گفته است: ابن شیخ کذاب است.<sup>۶</sup>

۵۵۷- محمد بن عبدالملک، ابوعبدالله ضریر انصاری مدنی، کذاب و حدیث‌ساز است. احمد درباره اش گفته است که او کذاب است و از این رو، احادیثش را سوزانده‌ایم.<sup>۷</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۳۷۰/۱۴؛ تهذیب التهذیب: ۲۷/۱۲؛ میزان الاعتدال: ۸۰/۳.

۲. تاریخ بغداد: ۴۴۱/۵، ۴۴۳؛ اللئالی المصنوعة: ۲۷۳/۱.

۳. تذکرة الموضوعات ۴۳، ۹۵. همان ۵۴.

۴. تاریخ بغداد: ۴۶۷/۵؛ لسان المیزان: ۲۳۱/۵؛ اللئالی المصنوعة: ۷۵/۲، ۱۴۷.

۵. تاریخ بغداد: ۳۳۸/۲.

۶. تاریخ بغداد: ۳۴۰/۲؛ میزان الاعتدال: ۹۵/۳؛ مجمع الزوائد: ۱۲۴/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۹۸/۲.

۵۵۸- محمد بن عبدالواحد، ابو عمر زاهد، غلام ثعلب (م ۳۴۵).

خطیب درباره اش گفته است: او چنان بود که اگر مرغی می پرید، می گفت: ثعلب از ابن اعرابی برای ما حدیث کرده، آنگاه چیزی در این باره می گفت. اما از لحاظ حدیث، جمیع شیوخ خود را دیدیم که حدیث او را توثیق و تصدیق می کردند و رئیس الرؤساء به من گفت: بسیاری از احادیث ابو عمر را که مورد استنکار قرار گرفته و در کتب اهل علم دروغ شمرده شده است، دیده ام. او را کتابی است به نام *غرائب الحدیث* که آن را بر اساس *مسند احمد* نوشته و چه نیکو نوشته است. همو دارای جزوه ای است که در آن جمیع احادیثی را که در فضایل معاویه روایت شده، گرد آورده است. وی به هنگام خواندن احادیث برای اشراف و کتاب، ابتدا با این جزوه شروع می کرده و هیچ یک از آنان را از استماع این احادیث، بی نصیب نمی گذاشته است.

ابن نجار گفته است که ابو عمر زاهد جزوه ای در فضایل معاویه تهیه کرده که اکثر مطالبش نادرست و ساختگی است.<sup>۱</sup>

ابن نجار در ابراز نظرش راه انصاف را نپیموده، بلکه درست همان است که فیروزآبادی در *سفر السعادة* و عجلونی در *کشف الخفاء* آورده اند که هیچ حدیث صحیحی در فضیلت معاویه نیامده است. از این جزوه ابو عمر خواننده محترم ارزش گفتار خطیب را که گفته است: اما از لحاظ حدیث دیدیم...، در می یابد که چگونه شیوخ مردی را که چنین جزوه ای را درباره فضایل معاویه تهیه کرده است، توثیق و تصدیق می کنند؟

۵۵۹- ابو الحسن، محمد بن عثمان بن حسن قاضی نصیبی (م ۴۰۶). وی ساکن بغداد و کذاب بوده و درباره شیعه مطالب نادرستی را روایت و احادیث ناروایی را جعل کرده است. ابو الفتح مصری گفته است که من در بغداد، برای کسانی که گفته می شد دروغگو هستند چیزی نوشتم، جز برای چهار نفر که یکی از آنها نصیبی بوده است. ابو عبدالله صیمری گفته است که او در روایت ضعیف و در شهادت عادل بوده است.<sup>۲</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۳۵۷/۲؛ لسان المیزان: ۲۶۸/۵. شرح حال او به روایت محمد بن یحیی عنزی در جلد سوم میزان الاعتدال آمده است.  
 ۲. تاریخ بغداد: ۵۲/۳؛ لسان المیزان: ۲۸۱/۵.

۵۶۰. محمد بن عثمان بن ابی شیبیه (م ۲۹۷).

عبدالله بن اسامه کلبی، ابراهیم بن اسحاق صوّاف، داود بن یحیی، عبدالرحمن بن یوسف بن خراش، محمد بن عبدالله حصرمی، عبدالله بن احمد بن حنبل، جعفر بن محمد بن ابی عثمان طیالسی، عبدالله بن ابراهیم بن قتیبه، محمد بن احمد عدوی و جعفر بن هذیل گفته‌اند که او کذاب و حدیث‌ساز بوده و آشکارا چیزهایی را به مردمی نسبت می‌داده که معلوم بوده از آنها نیست.<sup>۱</sup>

۵۶۱. محمد بن عثیم، کذاب و متروک الحدیث است و نباید حدیثش را نوشت.<sup>۲</sup>

۵۶۲. محمد بن عکاشه کرمانی، دروغگو و حدیث‌ساز بوده و مطالب نادرست را روایت می‌کرده و بسیار می‌گریسته است، چنانکه هرگاه حرف می‌زد، گریه می‌کرد. از حافظ سری نقل شده است که می‌گفت: احمد جویباری، محمد بن تمیم و محمد بن عکاشه به نام رسول خدا بیش از ده هزار حدیث ساخته‌اند<sup>۳</sup> و قرطبی او را از افرادی که برای تقرّب به خدا حدیث می‌ساخته‌اند تا مردم را به اعمال نیک دعوت کنند، به شمار آورده است.<sup>۴</sup>

۵۶۳. محمد بن علی بن موسی، ابوبکر سلمی دمشقی (م ۴۶۰). وی دروغ می‌گفته و به نام شیوخ حدیث می‌ساخته است.<sup>۵</sup>

۵۶۴. محمد بن علی بن ودعان (م ۴۹۴)، صاحب الاربعین الودعانیة که ساختگی است. سلفی گفته است: هنگامی که آن را ورق زد، این حقیقت برایم آشکار گردید که در آن، آشفستگی بزرگی وجود دارد که بر کذب او و درآمیختن سندهایی که از عمویش یا از زید بن رفاعه دزدیده است، دلالت می‌کند.<sup>۶</sup>

۵۶۵. محمد بن علی بن یحیی سمرقندی (م ۳۵۹)، کذاب بوده و به نام ثقات،

۱. تاریخ بغداد: ۴۵/۳ - ۴۷.

۲. میزان الاعتدال: ۱۰۲/۳.

۳. میزان الاعتدال: ۱۰۴/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۳۴/۲، ۱۳۴، ۲۰۹.

۴. التذکار: ۱۵۵.

۵. لسان المیزان: ۳۱۶/۵.

۶. همان: ۳۰۵/۵.

روایاتی را که نقل نکرده بودند، می ساخته و از کسانی که درکشان نکرده بود، روایت می کرده است.<sup>۱</sup>

۵۶۶- محمد بن عمر بن فضل جعفی (م ۳۶۱)، کذاب بوده است.<sup>۲</sup>

۵۶۷- محمد بن عیسی بن رفاعه اندلسی (م ۳۳۷)، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۳</sup>

۵۶۸- محمد بن عیسی بن عیسی بن تمیم، کذاب و حدیثش نادرست و بی ارزش بوده است.<sup>۴</sup>

۵۶۹- محمد بن فرات کوفی<sup>۵</sup>، ابوعلی تمیمی، شیخی بود که در بغداد می زیست، ولی اصلاً اهل کوفه بوده و دروغ می گفته و از محارب روایات ساختگی نقل می کرده است.<sup>۶</sup>

۵۷۰- محمد بن فرخان<sup>۷</sup> بن روزبه، غلام متوکل، ابوطیب دوری (م پس از ۳۵۹). وی سامرایی الاصل و مقیم بغداد بود. خطیب حدیث نادرستی نقل کرده و گفته است: بعید نیست که این حدیث ساخته ابن فرخان باشد. او را احادیث نادرست زیادی است که با سندهای آشکار از شیوخ مورد اعتماد نقل کرده است.<sup>۸</sup> در میزان الاعتدال آمده است که او را خبر دروغی در موضوعات ابن جوزی است. ابن نجار گفته است که او متهم به ساختن حدیث است.<sup>۹</sup> سیوطی نیز گفته است: او حدیث می ساخته است.<sup>۱۰</sup>

۵۷۱- محمد بن فضل بن عطیه مروزی (م ۱۸۰)، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۱۱</sup>

۱. همان: ۲۹۴/۵. ۲. تاریخ بغداد: ۳۲/۳؛ میزان الاعتدال: ۱۱۴/۳.

۳. تذکره الموضوعات ۴۵؛ لسان المیزان: ۳۳۴/۵.

۴. لسان المیزان: ۳۳۵/۵.

۵. در اللثالی المصنوعة به جای کوفی، کرمانی آمده که تصحیف شده است.

۶. تاریخ بغداد: ۱۶۳/۳؛ اللثالی المصنوعة: ۲۳۹/۲.

۷. در اللثالی المصنوعة به جای فرخان، فرغانی آمده که تصحیف شده است.

۸. تاریخ بغداد: ۱۶۸/۳. ۹. لسان المیزان: ۳۴۰/۵.

۱۰. اللثالی المصنوعة: ۱۰۳/۱، ۲۷۴.

۱۱. تاریخ بغداد: ۱۵۱/۳؛ میزان الاعتدال: ۱۲۰/۳؛ تذکره الموضوعات ۷۶؛ مجمع الزوائد: ۶۷/۲؛

اللثالی المصنوعة: ۱۰۹/۱ و ۲۲۰/۲.

- ۵۷۲- محمد بن فضل یعقوبی واعظ (م ۶۱۷)، کذاب و در هم آمیختگی احادیثش آشکار است.<sup>۱</sup>
- ۵۷۳- محمد بن قاسم، ابوبکر بلخی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۲</sup>
- ۵۷۴- محمد بن قاسم، ابوجعفر طالقانی، کذاب، خبیث و از مرجئه است. او به نفع مذهبش حدیث می ساخته است.<sup>۳</sup>
- ۵۷۵- محمد بن مجیب ثقفی صائغ کوفی. وی در بغداد سکونت داشته و کذاب و دشمن خدا و فراموشکار در حدیث بوده است.<sup>۴</sup>
- ۵۷۶- محمد بن مجیب، ابوهمام قرشی، کذاب بوده و نسیان در حدیث داشته است.<sup>۵</sup>
- ۵۷۷- محمد بن محرم، کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۵۷۸- محمد بن محسن اسدی. وی مورد اعتماد نیست و متروک الحدیث و کذاب و حدیث ساز است.<sup>۷</sup>
- ۵۷۹- حافظ محمد بن محمد جرجانی وکیل، ابوالحسین فضله (م ۳۶۸ یا ۳۷۸). وی مطالب نادرست را از شیوخ گمنام روایت کرده و کسی آنها را مورد توجه قرار نداده است. آنگاه علمای حدیث آنها را انکار کرده و او را تکذیب نموده‌اند و ابوسعید نقاش هم قسم خورده که او حدیث ساز بوده است.<sup>۸</sup>
- ۵۸۰- محمد بن محمد بن عبدالرحمن، ابوالفتح خُشّاب ثعلبی. وی کسی است که در دروغگویی و تخیلات و وضع حدیث بدو مثل زده می شد و شراب خوار نیز بوده است.

۱. لسان المیزان: ۳۴۲/۵. ۲. اللّٰثالی المصنوعة: ۲۲۲/۲.

۳. همان: ۲۱/۱ و ۱۰۲/۲، ۱۷۱، ۲۳۴.

۴. تاریخ بغداد: ۲۹۸/۳؛ میزان الاعتدال: ۱۲۸/۳؛ اللّٰثالی المصنوعة: ۱۶۵/۱.

۵. مجمع الزوائد: ۵۱/۹؛ اللّٰثالی المصنوعة: ۱۱۵/۱.

۶. اللّٰثالی المصنوعة: ۶۱/۲.

۷. میزان الاعتدال: ۱۲۹/۳؛ تذکرة الموضوعات ۹۳؛ تهذیب التهذیب: ۴۳۰/۹؛ اللّٰثالی المصنوعة:

۸. طبقات الحفاظ: ۱۸۱/۳. ۱۰۹/۲.

ابراهیم بن عثمان عربی درباره‌اش گفته است:

– پدرش وصیت کرده بود که او چوب بتراشد، نتوانست و دروغ تراش در آمد.<sup>۱</sup>

۵۸۱- ابوالبقاء، محمد بن محمد بن معمر محدث (م ۵۴۲).

ابن مبارک خفاف گفته است که او نه تنها ثقه نبوده، بلکه کذاب و حدیث ساز بوده است. او برای مردم نامه‌ایی می‌ساخته و در جزوه‌هایی می‌نوشته، آنگاه می‌رفته و آنها را بر ایشان قرائت می‌کرده است.<sup>۲</sup>

۵۸۲- محمد بن محمد، ابوبکر واسطی باغندی، حافظ کهن سال (م ۳۱۲). وی در آمیزندهٔ احادیث و خبیث و حيله‌گر بوده و ابراهیم اصفهانی او را کذاب خوانده است.<sup>۳</sup>

۵۸۳- محمد بن مروان، معروف به سدی صغیر، مصاحب کلبی، کذاب و غیر ثقه و حدیث ساز بوده است و حدیثش هرگز نباید نوشته شود.<sup>۴</sup>

۵۸۴- محمد بن مزید (مرثد)، ابوبکر خزاعی، معروف به ابن ابی الازهر نحوی (م ۳۲۵). وی بسیار دروغ می‌گفته و خطیب در مسند خود او را کذاب خوانده است.<sup>۵</sup>

۵۸۵- محمد بن مستنیر، ابوعلی نحوی، معروف به قطرب (م ۲۰۶).

ابن سکیت گفته است: از او مطالب زیادی نوشتیم، اما وقتی که معلوم شد او در لغت دروغ‌گوست، چیزی از آن مطالب را نقل نکردم.<sup>۶</sup>

۵۸۶- محمد بن مسلمة واسطی (م ۲۸۲). وی متهم به حدیث‌سازی و باطل‌گرایی است و رجالش همه مورد اعتمادند، مگر خود او.<sup>۷</sup>

۵۸۷- محمد بن معاویه، ابوعلی نیشابوری (م ۲۲۹)، کذاب است و در مکه حدیث

۱. لسان المیزان: ۳۵۹/۵. ۲. همان: ۳۶۹/۵.

۳. همان: ۳۶۰/۵.

۴. تاریخ بغداد: ۲۹۲/۳؛ میزان الاعتدال: ۱۳۲/۳؛ اسنی المطالب ۲۱۶؛ اللثالی المصنوعة: ۱۲/۲، ۱۰۱، ۲۸۳.

۵. میزان الاعتدال: ۳۵۰/۳؛ الاصابة: ۳۸۶/۲؛ بغية الوعاة: ۱۰۴؛ مفتاح السعادة: ۱۳۷/۱.

۶. بغية الوعاة: ۱۰۴. ۷. تاریخ بغداد: ۳۰۷/۳؛ لسان المیزان: ۳۸۲/۵.



- می ساخته و احادیث دروغ بی اساس را برای مردم نقل می کرده است.<sup>۱</sup>
- ۵۸۸- محمد بن منده بن ابی الهیثم اصفهانی. وی مقیم ری و کذاب و دروغگو بوده است.<sup>۲</sup>
- ۵۸۹- محمد بن منذر تابعی، کذاب است.<sup>۳</sup>
- ۵۹۰- محمد بن منصور بن جیکان، ابو عبدالله قشیری، کذاب است.<sup>۴</sup>
- ۵۹۱- محمد بن مهاجر، ابو عبدالله طالقانی، برادر حنیف قاضی (م ۲۶۴)، وضاع و کذاب است. وی به نام افراد مورد اعتماد، حدیث می ساخته و صالح اسدی گفته است: او دروغگوترین مخلوق خداست و از مردمی حدیث می کرد که سی سال پیش از تولدش مرده بودند. من او را از پنجاه سال پیش به دروغگویی می شناسم.<sup>۵</sup>
- ۵۹۲- محمد بن مهلب حرانی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۶</sup>
- ۵۹۳- محمد بن موسی بن ابی نعیم واسطی، کذاب و خبیث است.<sup>۷</sup>
- ۵۹۴- محمد بن نعیم نصیبی، کذاب است.<sup>۸</sup>
- ۵۹۵- محمد بن نمیر فاریابی. بیلمانی او را در زمره حدیث سازان به شمار آورده است.<sup>۹</sup>
- ۵۹۶- محمد بن هارون هاشمی، معروف به ابن بریه، نسیان در حدیث داشته و متهم به وضع بوده است.<sup>۱۰</sup>
- ۵۹۷- محمد بن ولید قلانسی بغدادی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۱۱</sup>

- 
۱. تاریخ بغداد: ۲۷۲/۳ - ۲۷۴؛ میزان الاعتدال: ۱۳۸/۳؛ مجمع الزوائد: ۴۹۴/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۱۱۴/۱ و ۲۰۶/۲.
۲. لسان المیزان: ۳۹۳/۵.
۳. اللئالی المصنوعة: ۱۱۰/۱.
۴. میزان الاعتدال: ۱۴۰/۳.
۵. تاریخ بغداد: ۳۰۳/۳؛ نصب الرایة: ۱۷۴/۱؛ میزان الاعتدال: ۱۴۰/۳؛ لسان المیزان: ۳۹۷/۵؛ تذكرة الموضوعات: ۸۴؛ اللئالی المصنوعة: ۱۲۷/۱ و ۱/۲، ۳۲، ۱۳۲.
۶. میزان الاعتدال: ۱۴۰/۳.
۷. همان: ۱۴۱/۳.
۸. همان: ۱۴۴/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۴۶/۲.
۹. میزان الاعتدال: ۱۴۴/۲.
۱۰. تاریخ بغداد: ۴۰۷/۷.
۱۱. میزان الاعتدال: ۱۴۵/۳.

- ۵۹۸- محمد بن ولید قرطبی (م ۳۰۹)، هلاک شونده‌ای حدیث ساز است.<sup>۱</sup>
- ۵۹۹- محمد بن ولید یشکری. او همان محمد بن عمر بن ولید است که از دی تکذیبش کرده است.<sup>۲</sup>
- ۶۰۰- محمد بن یحیی بن رزین مصیصی، دروغگو و حدیث ساز است.<sup>۳</sup>
- ۶۰۱- محمد بن یزید مستملی، ابوبکر طرطوسی، حدیث دزد و حدیث ساز است.<sup>۴</sup>
- ۶۰۲- محمد بن یزید معدنی، کذاب و خبیث است.<sup>۵</sup>
- ۶۰۳- محمد بن یزید عابد. وی حدیثی ساختگی در فضیلت معاویه ذکر کرده که همان آفت اوست.<sup>۶</sup>
- ۶۰۴- محمد بن یوسف، ابوبکر رقی حافظ (م پس از ۳۸۲)، کذاب بوده و به نام طبرانی حدیث وضع کرده است.<sup>۷</sup>
- ۶۰۵- محمد بن یوسف بن یعقوب رازی، شیخی دروغ‌پرداز و کذاب است و انواع حدیث و قرائت و نسخه می ساخته و درباره قرآن چیزهایی وضع کرده است. دار قطنی گفته است که در حدود شصت نسخه قراءات بی اساس و احادیث غیر مضبوط ساخته است. او پیش از سال سیصد هجری وارد بغداد گردید.<sup>۸</sup>
- ۶۰۶- محمد بن یونس کدیمی قرشی (م ۲۸۶). وی از حافظان معروف بصره و کذاب بوده و از قول پیغمبر و ثقات حدیث می ساخته است. ابن حبان گفته است که او بیش از هزار حدیث ساخته است.<sup>۹</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۱۴۶/۳.  
 ۲. لسان المیزان: ۴۱۹/۵.  
 ۳. میزان الاعتدال: ۱۴۷/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۳/۱، ۵۲، ۲۶۳.  
 ۴. میزان الاعتدال: ۱۴۹/۳.  
 ۵. همان مأخذ.  
 ۶. لسان المیزان: ۴۳۲/۵.  
 ۷. همان: ۴۳۶/۵؛ اللئالی المصنوعة: ۲۱۶/۱.  
 ۸. میزان الاعتدال: ۱۵۱/۳؛ تاریخ بغداد: ۳۹۷/۳.  
 ۹. تاریخ بغداد: ۴۴۱/۳؛ تذکرة الموضوعات ۱۴، ۱۸؛ شذرات الذهب: ۱۹۴/۲؛ میزان الاعتدال: ۱۵۲/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۱۴۲/۲، ۲۱۵؛ طبقات الحفاظ: ۱۷۵/۲.

- ۶۰۷- محمش نیشابوری. وی حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۶۰۸- محمود بن علی طواری (طرازی) کذاب بوده و در سده ششم می زیسته است.<sup>۲</sup>
- ۶۰۹- مروان بن سالم دمشقی، غلام بنی امیه، کذاب و حدیث ساز بوده است و هیچ کدام از احادیثش مورد پیروی ثقات نیست.<sup>۳</sup>
- ۶۱۰- مروان بن شجاع حرانی اموی. وی حجت نیست و احادیث دگرگون شده را از افراد مورد اعتماد نقل می کند.<sup>۴</sup>
- ۶۱۱- مروان بن عثمان بن ابی سعید ذرقی، کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۶۱۲- مطهر بن سلیمان، ابوبکر معدل فقیه (م ۳۶۳)، کذاب است.<sup>۶</sup>
- ۶۱۳- معاویه بن حلبی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۷</sup>
- ۶۱۴- معلی بن صبیح موصلی.
- ابن عمار گوید: او از عابدان موصل بوده و حدیث می ساخته و دروغ می گفته است.<sup>۸</sup>
- ۶۱۵- معلی بن هلال بن سوید طحان کوفی عابد، کذاب است و به دروغگویی معروف بوده و حدیث می ساخته است. احمد درباره اش گفته است: تمام احادیثش ساختگی است.<sup>۹</sup>
- ۶۱۶- مقاتل بن سلیمان بلخی (م ۱۵۰) کذاب و خیث و حدیث ساز است. نسائی او را از دروغگویان معروف که به نام رسول خدا حدیث می ساخته اند، به شمار آورده است. او به ابوجعفر منصور گفته است: بنگر چه حدیثی را دوست می داری تا برایت ترتیب دهم و به مهدی نیز گفت: آیا می خواهی احادیثی برای تو درباره عباس وضع کنم؟
- 
۱. اللثالی المصنوعة: ۱۵/۲.
۲. میزان الاعتدال: ۱۵۴/۳؛ الاصابة: ۱۲۴/۱.
۳. میزان الاعتدال: ۱۵۹/۳؛ تهذیب التهذیب: ۹۳/۱۰؛ اللثالی المصنوعة: ۸۱/۱.
۴. تهذیب التهذیب: ۹۴/۱۰؛ میزان الاعتدال: ۱۶۰/۳.
۵. اللثالی المصنوعة: ۱۵/۱.
۶. تاریخ بغداد: ۲۲۰/۱۳، ۱۷۷.
۷. میزان الاعتدال: ۱۸۲/۳.
۸. لسان المیزان: ۶۴/۶.
۹. تاریخ بغداد: ۶۳/۸؛ طبقات الحفاظ: ۱۱۲/۳؛ میزان الاعتدال: ۱۸۷/۳؛ اللثالی المصنوعة: ۴۷/۲.

او در جواب گفت: حاجتی به آن نیست.<sup>۱</sup>

۶۱۷- منذر بن زیاد (یزید) طائی، کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۲</sup>

۶۱۸- منصور بن عبدالله هروی، ابوعلی خالدی ذهلی (م ۴۰۱). ابوسعید ادیسی گفته است: او کذاب است.<sup>۳</sup>

۶۱۹- منصور بن مجاهد. وی حدیث می ساخته است.<sup>۴</sup>

۶۲۰- منصور بن موفق. وی حدیث می ساخته است.<sup>۵</sup>

۶۲۱- مهدی بن هلال، ابو عبدالله بصری، کذاب و بدعت گذار و حدیث ساز است و تمام اخباری که روایت می کرده، مورد توجه قرار نگرفته است.<sup>۶</sup>

۶۲۲- مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق ازدی (م ۸۳)، مکنی به ابوسعید. وی عیبی جز دروغ نداشته است و درباره اش گفته اند: همواره دروغ می گفته و پنج سال والی خراسان بوده است. ابن قتیبه به شرح حال او پرداخته<sup>۷</sup> و ابو عمر صاحب الاستیعاب در تکمیل آن گوید: که او ثقة است و سخن کسی که او را به دروغگویی متهم کرده است، اعتباری ندارد، زیرا او در جنگ با خوارج احتیاج به دروغ گفتن داشته و آنان از روی خشم و کینه او را دروغگو دانسته اند.<sup>۸</sup>

آری، جناب ابو عمر، دروغ گفتن مهلب را بیان کرده، اما آن را به خاطر نیازی که در جنگ داشته، تجویز و تثبیت نموده است و این همان رأی معاویه است که فتح این باب کرده است.

۶۲۳- مهلب بن عثمان، کذاب است.<sup>۹</sup>

۶۲۴- موسی ابتی. وی در زمره حدیث سازان یاد شده است.<sup>۱۰</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۱۶۸/۱۳؛ تاریخ الشام: ۱۶۰/۵؛ میزان الاعتدال: ۱۹۶/۳؛ تهذیب التهذیب: ۲۸۴/۱۰؛ اللئالی المصنوعة: ۱۲۸/۱ و ۶۰/۲، ۱۲۲.
۲. میزان الاعتدال: ۲۰۰/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۴۴/۱.
۳. شذرات الذهب: ۱۶۲/۳.
۴. میزان الاعتدال: ۲۰۳/۳.
۵. همان: ۲۰۳/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۹۶/۲.
۶. میزان الاعتدال: ۲۰۶/۳.
۷. المعارف: ۱۷۵.
۸. الاصابة: ۵۳۶/۳.
۹. میزان الاعتدال: ۲۰۷/۳.
۱۰. همان: ۲۲۱/۳.

- ۶۲۵- موسی بن ابراهیم مروزی، کذاب است.<sup>۱</sup>
- ۶۲۶- موسی بن عبدالرحمن ثقفی صنعانی، کذاب و وضاع است و کتابی در تفسیر ساخته است.<sup>۲</sup>
- ۶۲۷- موسی بن محمد، ابوطاهر دمیاطی بلقاوی مقدسی واعظ، کذاب و حدیث ساز بوده و به نام افراد مورد اعتماد مطالب نادرست می ساخته است.<sup>۳</sup>
- ۶۲۸- موسی بن مطیر، کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۴</sup>
- ۶۲۹- میسرة بن عبدربه فارسی بصری<sup>۵</sup>، کذاب و حدیث ساز است و در فضیلت قزوین چهل حدیث ساخته است. ابوزرعه آورده است که او می گفته: من در این کار نظر خیر دارم. محمد بن عیسی بن طباع هم گفته است که به میسره گفتم: این احادیث را از کجا آورده ای؟ کسی که چنین قرائت کند، او را چنین خواهد بود. در جواب گفت: آنها را به خاطر ترغیب مردم به آن، ساخته ام. البته، گروهی او را به زهد توصیف کرده اند.<sup>۶</sup>
- ۶۳۰- میسرة بن عبید، کذاب است.<sup>۷</sup>

### حرف نون

- ۶۳۱- نافع بن هرزم، ابوهرمز جمال، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۸</sup>
- ۶۳۲- نصر بن باب، ابوسهل خراسانی (م ۱۹۳). وی ساکن بغداد بوده و کذاب، خبیث و دشمن خداست. احمد، ابن معین و ابوخیثمه حدیثش را از درجه اعتبار ساقط

۱. اللثالی المصنوعة: ۱۹۱/۲.

۲. میزان الاعتدال: ۲۱۳/۳؛ اسنی المطالب ۱۲۶؛ اللثالی المصنوعة: ۷۱/۲.

۳. میزان الاعتدال: ۲۱۷/۳؛ لسان المیزان: ۱۲۸/۶؛ اللثالی المصنوعة: ۴۲۲/۱.

۴. میزان الاعتدال: ۲۱۸/۳. ۵. در تاریخ بغداد به جای بصری، بغدادی آمده است.

۶. تاریخ بغداد: ۲۲۳/۱۳؛ میزان الاعتدال: ۲۲۲/۳؛ لسان المیزان: ۱۴۰/۶؛ اللثالی المصنوعة: ۴۲/۱.

۷. اسنی المطالب ۲۶۰.

۸. میزان الاعتدال: ۲۲۷/۳؛ تذکرة الموضوعات ۵۱؛ اللثالی المصنوعة: ۲۲۰/۲.

دانسته‌اند و ابن معین از او بیست هزار حدیث نوشته است.<sup>۱</sup>

۶۳۳- نصر بن حماد بن عجلان، ابوالحارث بجلی وراق، کذاب و فرومایه و در حدیث فراموشکار بوده است.<sup>۲</sup>

۶۳۴- ابوجزء، نصر بن طریف. وی معروف به وضع حدیث و از کسانی است که به دروغ‌گویی اش اجماع کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۶۳۵- نصر بن قدید بن یسار. وی به گفته عقیلی و ابن معین کذاب است.<sup>۴</sup>

۶۳۶- نصر الله بن ابی العز مظفر ابوالفتح شیبانی، ابن شعیسه دمشقی (م ۶۵۶). وی مسند احمد را روایت نموده و ابو شامه<sup>۵</sup> گفته است که او مشهور به کذب و بی مبالات در دین است. احمد بن یحیی بن سنّی الدوله که والی دمشق بود، او را به قضاوت آنجا منسوب کرد و یکی از شعرا در این باره گفته‌اند:

– شعیسه شقی بر مسند قضاوت نشسته است؛ وای بر شما! چه چیزی شما را از او باز داشته، بعد از آنچه که او آشکار نمود؟

– آیا زلزله آمده بود، یا دجال خروج کرده بود و یا رجال صاحب هدایت از بین رفته بودند؟

– شگفتا از عصاره فکر کسی که دین شناس نیست و مردم به او اجازه داده‌اند که بر مسند قضا بنشیند!<sup>۶</sup>

۶۳۷- نصر بن سلمه مروزی، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۷</sup>

۶۳۸- نصر بن شفی. وی یکی از دروغ‌گویان است.<sup>۸</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۲۸۹/۱۳؛ لسان المیزان: ۱۵۱/۶.

۲. تاریخ بغداد: ۲۸۲/۱۳؛ میزان الاعتدال: ۲۳۰/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۳۰۰/۱.

۳. میزان الاعتدال: ۲۳۱/۳.

۴. میزان الاعتدال: ۲۳۲/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۱۹۰/۲.

۵. او شهاب الدین ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسماعیل مقدسی شافعی (م ۶۶۵) مورخی بزرگ است.

۶. البداية والنهاية: ۲۱۸/۱۳؛ شذرات الذهب: ۲۸۵/۵.

۷. لسان المیزان: ۱۶۰/۶؛ الاصابة: ۳۸۰/۲. ۸. لسان المیزان: ۱۶۱/۶.

۶۳۹- نصر بن طاهر. وی حدیث می‌دزدیده، دروغ می‌گفته و در آن مبالغه می‌کرده است.<sup>۱</sup>

۶۴۰- نعیم بن حماد، ابو عبدالله اعور (م ۲۲۸)، یکی از پیشوایان است. از دی‌گفته است که او در تقویت سنت، حدیث می‌ساخته و حکایات نادرستی در مذمت نعمان که همه آنها دروغ بوده، تنظیم می‌کرده است.<sup>۲</sup>

۶۴۱- نعیم بن سالم بن قنبر، کذاب، حدیث ساز و یکی از دروغ‌گویان مشهور بوده است.<sup>۳</sup>

۶۴۲- نهشل بن سعید بصری، کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۴</sup>

۶۴۳- نوح بن ابی مریم یزید ابو عصمه (م ۱۷۳)، شیخی کذاب بوده و همانند معلی بن هلال در فضایل قرآن حدیث وضع نموده است. حاکم گفته است: او کسی است که احادیث فضایل قرآن را ساخته است و این احادیث به تعداد سوره‌های قرآن، صد و چهارده حدیث است که همه آنها دروغ می‌باشد.<sup>۵</sup>

۶۴۴- نوح بن دراج. ذهبی گفته است که او کذاب است.<sup>۶</sup>

۶۴۵- نوح بن جعونه (م ۱۸۲)، کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۷</sup>

۶۴۶- نوح بن مسافر. وی حدیث می‌ساخته است.<sup>۸</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۲۳۴/۳.

۲. میزان الاعتدال: ۲۴۱/۳؛ شذرات الذهب: ۶۷/۲؛ تهذیب التهذیب: ۴۶۳/۱۰؛ اللئالی المصنوعة:

۱۵/۱؛ الجوهر النقی، ابن ترکمانی - در حاشیه سنن بیهقی: ۳۰۵/۳.

۳. اسنی المطالب ۱۰۳؛ اللئالی المصنوعة: ۲۲/۱ و ۴۷/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۲۴۳/۳؛ مجمع الزوائد: ۱۲۲/۱، ۲۴۰؛ اللئالی المصنوعة: ۱۰۳/۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹،

۲۳ و ۱۲۷/۲.

۵. میزان الاعتدال: ۱۸۷/۳؛ اسنی المطالب ۲۰، ۱۱۰؛ اللئالی المصنوعة: ۳/۲.

۶. ملخص مستدرک الحاکم: ۱۴۴/۳، ۱۷۱. ۷. میزان الاعتدال: ۲۴۴/۳.

۸. تذکرة الموضوعات ۱۱۸.

## حرف هاء

- ۶۴۷- هارون بن حبيب بلخی، کذاب است.<sup>۱</sup>
- ۶۴۸- هارون بن حیان رقی. وی حدیث می ساخته است.<sup>۲</sup>
- ۶۴۹- هارون بن زیاد. وی کسی است که به نام ثقات حدیث می ساخته است.<sup>۳</sup>
- ۶۵۰- ابوالطیب هارون بن محمد، کذاب است.<sup>۴</sup>
- ۶۵۱- هبة الله بن مبارک بغدادی حنبلی (م ۵۰۹)، یکی از حفاظ دروغگوست که آفتی در حدیث سازی به شمار می رود و دروغش نزد پیشوایان حدیث آشکار شده است.<sup>۵</sup>
- ۶۵۲- هشام بن عمار، ابوالولید سلمی (م ۲۴۵). وی فقیه، خطیب و محدث دمشق بوده و ابوداود گفته است که او چهارصد حدیث نقل کرده که اصلی برای آنها نیست.<sup>۶</sup>
- ۶۵۳- هناد بن ابراهیم نسفی (م ۴۶۵) کذاب و حدیث ساز و راوی احادیث ساختگی درباره موضوعات و بلااست.<sup>۷</sup>
- ۶۵۴- هیثم بن عدی طائی (م ۲۰۷)، کذاب و فرومایه است و کنیزش درباره او گفته است: مولایم تمام شب را شب زنده داری می کرد و هنگامی که صبح می شد، می نشست و دروغ می بافت. ابنوأس درباره او گفته است:
- هیثم بن عدی در تلونش چنان است که هر روز خود را به کسی منسوب می دارد.
- او همواره در سفر به سوی موالی و گاهی هم به سوی اهل بادیه است.
- او را در هجوگویی زبانی تلخ تر از زهر است.
- به خدا قسم، ترا قرابتی جز این نیست که خود را به افراد گوناگون منتسب داشته ای.
- هنگامی که عدی را به بنی ثعل<sup>۸</sup> نسبت دادی، در نسب دال را بر عین مقدم دار<sup>۹</sup>، یعنی

۱-۳. میزان الاعتدال: ۲۴۷/۳. ۴. اسنی المطالب ۲۰۸؛ اللثالی المصنوعة: ۶۲/۱.

۵. المنتظم: ۱۸۳/۹؛ شذرات الذهب: ۲۶/۴. ۶. شذرات الذهب: ۱۱۰/۲.

۷. میزان الاعتدال: ۲۵۹/۳؛ اللثالی المصنوعة: ۱۴۲/۲، ۱۴۴.

۸. او ثعل بن عمرو بن الغوث یکی از اجداد هیثم است.

۹. تاریخ بغداد: ۵۲/۱۴؛ میزان الاعتدال: ۲۶۵/۳؛ نصب الراية: ۱۰۲/۱؛ اللثالی المصنوعة: ۳/۲؛ مجمع

الزوائد: ۱۰/۱۰.



«عدی» را «دعی» بخوان که حرامزاده و بی ارتباط با بنی ثعل است.

۶۵۵- هیثم بن عبدالغفار طایبی بصری، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۱</sup>

### حرف واو

۶۵۶- ولید بن سلمه طبرانی ازدی، کذاب بوده و به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته است.<sup>۲</sup>

۶۵۷- ولید بن عبدالله بن ابی ثور همدانی کوفی (م ۱۷۲). وی ساکن بغداد و کذاب و فرومایه بوده است.<sup>۳</sup>

۶۵۸- ولید بن فضل عنزی، حدیث ساز بوده و ابن حبان گفته است: مطالب ساختگی روایت می کرده که به هیچ وجه احتجاج به آنها جایز نیست.<sup>۴</sup>

۶۵۹- ولید بن محمد موقری، غلام بنی امیه (م ۱۸۱)، کذاب و متروک الحدیث است و نباید حدیثش نوشته شود.<sup>۵</sup>

۶۶۰- وهب بن حفص، ابوالولید بجلی حرانی (م ۲۵۰)، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۶</sup>

۶۶۱- وهب بن وهب قاضی، ابوالبختری قرشی مدنی (م ۱۹۹ یا ۲۰۰)، دروغگوترین افراد، خبیث، دشمن خدا و حدیث ساز بوده است و تمام شب را حدیث می ساخته که سوید بن عمرو بن زبیر درباره اش چنین سروده است:

– ما ابن وهب را هنگامی که برای ما از پیامبر اکرم حدیث می گفت، چنان یافتیم که دین و پرهیزگاری را ضایع کرده است.

– او اخباری را که همه دروغ و افترا آمیز بود، روایت می کرد؛ اف بر وهب و چیزهایی که

۱. تاریخ بغداد: ۵۵/۱۴؛ میزان الاعتدال: ۲۶۵/۳.

۲. میزان الاعتدال: ۲۷۱/۳؛ الاصابة: ۱۵۹/۲.

۳. تاریخ بغداد: ۴۴۰/۱۳.

۴. میزان الاعتدال: ۲۷۳/۳؛ تذکرة الموضوعات: ۲۷.

۵. میزان الاعتدال: ۲۷۵/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۲۲۸/۱.

۶. میزان الاعتدال: ۲۷۷/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۴۵/۱ و ۲۱۵/۲.

روایت کرده و گرد آورده است.

ابن عدی گفته است که ابوالبختری، از دروغگویان و حدیث سازان است و در هر حدیثی که روایت می کرده، سندهای دروغ برایش می ساخته و آنها را به نام ثقات جا می زده است.<sup>۱</sup>

### حرف یاء

۶۶۲- یحیی بن ابی انیسۀ جزری رهاوی (م ۱۴۶)، کذاب و متروک الحدیث است.<sup>۲</sup>

۶۶۳- یحیی بن سکن بصری (م ۲۰۲)، شیخی است که دروغ می گوید و مطالب ساختگی روایت می کند.<sup>۳</sup>

۶۶۴- یحیی بن شیبب یمانی. وی از سفیان مطالبی را که هرگز حدیث نکرده بود، روایت کرده و به نام حمید طویل نیز حدیث ساخته و دروغ گفته است.<sup>۴</sup>

۶۶۵- ابوزکریّا، یحیی بن عبدویه، کذاب و مرد بدی است.<sup>۵</sup>

۶۶۶- یحیی بن عقبه بن ابی العیزار، حدیث ساز و کذاب و خبیث و دشمن خدا بوده است و هیچ کدام از اخباری را که روایت می کرده مورد توجه قرار نگرفته است.<sup>۶</sup>

۶۶۷- یحیی بن علاء. وی از مطرف روایت می کرده و کذاب و حدیث ساز بوده است.<sup>۷</sup>

۶۶۸- یحیی بن علی بن عبدالرحمن بلنسی مالکی (م ۵۸۹)، امام مسجد عتمه و مردی کذاب بوده است.<sup>۸</sup>

۶۶۹- یحیی بن عنبسه قرشی بصری، کذاب و فریبکار و حدیث ساز بوده است و ابن

۱. تاریخ بغداد: ۴۵۴/۱۳؛ میزان الاعتدال: ۲۷۸/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۴۴/۱، ۵۴؛ لسان المیزان:

۲۳۲/۶. ۲. میزان الاعتدال: ۲۸۳/۳؛ تذکرة الموضوعات ۹۵.

۳. تاریخ بغداد: ۱۴۶/۱۴؛ اللئالی المصنوعة: ۱۴۱/۱.

۴. میزان الاعتدال: ۲۹۳/۳؛ اللئالی المصنوعة: ۱۵/۲، ۱۴۵.

۵. تاریخ بغداد: ۱۴۶/۱۴. ۶. لسان المیزان: ۲۷۰/۶.

۷. نصب الرأیة: ۱۲۵/۱. ۸. لسان المیزان: ۴۹/۴ و ۲۷۰/۶.

- عدی گفته است که حدیثش نادرست و وضعش آشکار بوده است.<sup>۱</sup>
- ۶۷۰- یحیی بن محمد، برادر حرملة تجیبی. وی به نام حرملة حدیث می‌ساخته است.<sup>۲</sup>
- ۶۷۱- یحیی بن میمون، ابویوب بصری (م ۱۹۰)، کذاب فریبکار و متروک الحدیث بوده و احادیث را دگرگون می‌کرده است.<sup>۳</sup>
- ۶۷۲- ابوزکریا، یحیی بن هاشم غسانی سمسار، کذاب و دروغ‌باف این امت بوده و حدیث می‌ساخته و می‌دزدیده است.<sup>۴</sup>
- ۶۷۳- یزید بن خالد العمی، کذاب است.<sup>۵</sup>
- ۶۷۴- یزید بن ربیعة بن یزید دمشقی، کذاب و معروف به دروغ‌گویی است.<sup>۶</sup>
- ۶۷۵- ابوالحکم، یزید بن عیاض لیشی بصری، کذاب و حدیث‌ساز و غیر ثقه و متروک الحدیث است.<sup>۷</sup>
- ۶۷۶- یزید بن مروان خلال، کذاب است.<sup>۸</sup>
- ۶۷۷- یعقوب بن اسحاق بیهسی. وی از آشکارا دروغ‌گفتن شادمان می‌شد و به همین جهت، محدثان تمام آنچه را که از او نوشته‌اند، دور انداخته‌اند.<sup>۹</sup>
- ۶۷۸- یعقوب بن ولید، ابویوسف ازدی مدنی، از دروغ‌گویان بزرگ بوده که حدیث می‌ساخته است.<sup>۱۰</sup>

- 
۱. تاریخ بغداد: ۱۶۲/۱۴؛ میزان الاعتدال: ۲۹۹/۳؛ تذکرة الموضوعات ۳۷؛ اسنی المطالب ۱۲۳؛ اللثالی المصنوعة: ۶۸/۲، ۷۵، ۱۲۳، ۲۱۰.
۲. لسان المیزان: ۲۷۵/۶.
۳. میزان الاعتدال: ۳۰۵/۳؛ تهذیب التهذیب: ۲۹۱/۱۱؛ اللثالی المصنوعة: ۱۲۵/۲.
۴. تاریخ بغداد: ۱۶۴/۱۴؛ تذکرة الموضوعات ۵۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۰؛ میزان الاعتدال: ۳۰۵/۳؛ اسنی المطالب ۱۶۹؛ اللثالی المصنوعة: ۶۴/۱ و ۴۴/۲، ۱۲۲.
۵. اسنی المطالب ۱۴۰. ۶. تاریخ الشام: ۳۹۵/۴.
۷. تاریخ بغداد: ۴۵۶/۹؛ مجمع الزوائد: ۱۲۱/۱ و ۱۷۳/۲.
۸. تاریخ بغداد: ۳۴۸/۱۴. ۹. همان: ۲۹۰/۱۴.
۱۰. همان: ۲۶۶/۱۴؛ میزان الاعتدال: ۳۲۵/۳؛ تاریخ الشام: ۲۳۱/۴؛ اسنی المطالب ۱۵۹؛ اللثالی المصنوعة: ۱۱۸/۱ و ۱۲/۲، ۱۴۶.

۶۷۹- یعقوب ابویوسف اعشی (م حدود ۲۰۰)، کذاب و مرد بدی بوده است.<sup>۱</sup>  
 ۶۸۰- یعلی بن اشدق، ابوالهیثم عقیلی حرّانی که در زمان حکومت رشید زنده بود. وی کذاب و فرومایه است و حدیثش نوشته نمی‌شود. برایش احادیثی وضع کردند که او به آنها حدیث می‌کرد و خود نمی‌دانست. ابن عدی گفته است: از ابوسمر به من خبر رسیده که گفت: به یعلی گفتم که عمویت از پیامبر چه شنید؟ گفت: جامع سفیان و موطأ مالک و چیزی از القوائد را.<sup>۲</sup>

۶۸۱- یمان بن عدی، حدیث ساز بوده است.<sup>۳</sup>

۶۸۲- یوسف بن جعفر خوارزمی، شیخی متأخر و حدیث ساز بوده است.<sup>۴</sup>

۶۸۳- یوسف بن خالد سمتی فقیه (م ۱۸۹)، کذاب و حدیث ساز بوده و کتابی درباره عذاب نوشته و در آن منکر میزان و قیامت شده است. او نخستین کسی است که کتاب الشروط را وضع کرده، و اول کسی است که به طرح اندیشه ابوحنیفه در بصره پرداخته است.<sup>۵</sup>

۶۸۴- یوسف بن سفر، ابوالفیض دمشقی، کذاب و متروک الحدیث بوده، دروغ می‌گفته، مطالب نادرست روایت می‌کرده و در زمره حدیث سازان قرار داشته است.<sup>۶</sup>

#### کنیه‌ها

۶۸۵- ابن زباله. حافظ احمد بن صالح گفته است که از او صد هزار حدیث نوشتم، آنگاه برایم معلوم شد که او حدیث می‌ساخته است؛ از این رو، حدیثش را ترک کردم.<sup>۷</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۳۲۶/۳.  
 ۲. همان: ۲۶/۲ و ۳۲۶/۳.  
 ۳. اللئالی المصنوعة: ۹/۲، ۹۹.  
 ۴. میزان الاعتدال: ۳۲۹/۳.  
 ۵. همان مأخذ؛ تهذیب التهذیب: ۴۱۳/۱۱؛ حاشیه سنن ابن ماجه، سندی: ۳۹۵/۱.  
 ۶. میزان الاعتدال: ۳۳۱/۳؛ مجمع الزوائد: ۸۲/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۴۸/۲، ۱۳۹.  
 ۷. تاریخ بغداد: ۲۰۰/۴.

- ۶۸۶- ابن شوکر. وی با سند حدیث می ساخته است.<sup>۱</sup>
- ۶۸۷- ابن الصقر، کذاب بوده و احادیث را می دزدیده و ترکیب می کرده و به نام شیوخ قالب می زده است.<sup>۲</sup>
- ۶۸۸- ابوبکر بن عثمان، کذاب بوده و دارای احادیث دروغین است.<sup>۳</sup>
- ۶۸۹- ابوجابر بیاضی، کذاب بوده است.<sup>۴</sup>
- ۶۹۰- ابوالحسن بن نوفل راعی، کذاب بوده است.<sup>۵</sup>
- ۶۹۱- ابو حیان توحیدی، صاحب تصنیفات زیاد است و علی بن محمد بن عباس نام دارد. مهلبی وزیر، او را به خاطر سوء عقیده و نظرات مخصوص فلسفی اش تبعید کرد و وی تا حدود سال چهار صد هجری در بلاد فارس بوده است. ابن مالی در کتاب الفریده گفته است: ابو حیان کذاب و سست دین و ناپرهیزکار بوده و در بهتان زدن تظاهر می کرده و متعرض امور مهمی از قبیل عیب گرفتن از شریعت و سخن گفتن در تعطیل آن شده است. ابن جوزی و ذهبی گفته اند که او زندیق است.
- جعفر بن یحیی حکاک گفته است: ابونصر سجزی برایم نقل کرده که او از ابوسعید مالینی شنیده است که می گفت: رساله منسوب به ابوبکر و عمر را در مخالفت با علی با ابو عبیده برای ابو حیان قرائت کردم و او گفت: این رساله را من به عنوان رد بر شیعه نوشته ام و سبب این بوده که آنها در مجلس یک از وزراء، یعنی ابن عمید حاضر می شدند و درباره علی غلو می کردند؛ از این رو، این رساله را نوشتم. بنابراین، او اعتراف به وضع کرده است.
- ابن حجر گفته است: به خط قاضی عزالدین بن جماعه خواندم که او از ابن علاج نقل کرده که گفت: برگفتار یکی از دانشمندان درباره این رساله آگاهی یافتم که خلاصه آن چنین است: همواره ابو حیان علی بن محمد توحیدی را در زمره اهل فضل و موصوف به

۲. همان: ۲/۲۱۹.

۴. المحلی: ۴/۲۱۷.

۱. تاریخ بغداد: ۱۱/۱۵۲.

۳. لسان المیزان: ۶/۳۴۹.

۵. لسان المیزان: ۶/۳۶۴.

سداد در جد و هزل می دانستم تا آنکه او رساله منسوب به ابوبکر و عمر را در مخالفت علی ساخت. او از این کار قصد توهین به صدر اول را داشته و بدین جهت، در آن به ابوبکر و عمر اموری را نسبت داده است که اگر ثابت می شد، آنان مستحق آنچه که امامیه درباره امامانشان قائلند، می گردیدند. نخستین چیزی که در آن رساله دلالت بر ساختگی بودن آن دارد، این است که او خطبه بلیغی را به ابوبکر نسبت داده که در آن به تملق‌گویی از ابو عبیده پرداخته تا آن را به علی، رضی الله عنه، برساند، در صورتیکه از این حقیقت غافل مانده که آنان از تملق‌گویی به دورند. دلیل دیگر بر ساختگی بودن آن، این است که از قول ابوبکر گفته است که به جانم سوگند، تو به رسول خدا از لحاظ قرابت نزدیک‌تری، ولی ما از لحاظ قرب به او، نزدیک‌تریم، زیرا قرابت، مربوط به خون و گوشت است و قرب، مربوط به نفس و روح. این کلام، شبیه به گفتار فلاسفه است و سخافت الفاظش ما را از درد سر رد کردنش بی نیاز می نماید. از دلایل ساختگی بودن آن نیز گفتار عمر، رضی الله عنه، به علی بن ابی طالب است که گفت: تو کناره‌گرفتی و به انتظار وحی از ناحیه خدا نشست، ولی مناجات خدا منحرف شد؛ در صورتی که چنین کلامی روا نیست که به عمر نسبت داده شود، زیرا این دروغی آشکار است. صرف نظر از اینها، امور دیگری در آن رساله، از قبیل عدم روانی و رسایی عبارات که از خصایص گفتار گذشتگان است، وجود دارد که بخوبی نشان می دهد که آن رساله ساختگی است.<sup>۱</sup>

آیا از بزرگانی، مانند عبیدی مالکی در عمدة التحقیق و دیگران تعجب نمی کنی که در تألیفاتشان با استناد به رساله دروغ ابوحیان توحیدی که ماهیت آن و شخصیت کاذب سازنده اش را شناختی، در باب فضایل ابوبکر و عمر احتجاج و استدلال می نمایند؟

۶۹۲- ابوخلف اعمی بصری، خادم انس، کذاب است.<sup>۲</sup>

۱. میزان الاعتدال، جلد سوم؛ لسان المیزان: ۳۶۹/۶.

۲. تهذیب التهذیب: ۸۷/۱۲.

- ۶۹۳- ابوالخیر شیخ بغدادی، کذاب است.<sup>۱</sup>
- ۶۹۴- ابوسعید مدائنی. وی در زمره حدیث سازان یاد شده است.<sup>۲</sup>
- ۶۹۵- ابوسعید قدری، یکی از دروغگویان است.<sup>۳</sup>
- ۶۹۶- ابوسلمه عاملی شامی ازدی، کذاب و حدیث ساز است.<sup>۴</sup>
- ۶۹۷- ابوالطیب حربی، کذاب و خبیث است و احتجاج به گفتارش جایز نیست.<sup>۵</sup>
- ۶۹۸- ابوعلی، ابن عمر مذکر نیشابوری، دروغگو و معروف به سرقت احادیث بوده است.<sup>۶</sup>
- ۶۹۹- ابوالقاسم جهنی قاضی. از او به دروغگویی در حدیث و اختراع عجایب خارق عادت یاد شده است.<sup>۷</sup>
- ۷۰۰- ابوالمغیره، از دروغگوترین و خبیثترین افراد بوده است.<sup>۸</sup>
- ۷۰۱- ابوالمهمزم، کذاب بوده است.<sup>۹</sup>
- بی گمان، آنچه اینان در آنند، نابود شونده و کاری که انجام می دهند، باطل است.<sup>۱۰</sup>

### حدیث سازی و تقرّب به خدا

اینها که بر شمردیم، قطره‌ای از دریا و مشتی از خروار بود که شاید خواننده محترم آن را زیاد و بزرگ بداند، غافل از اینکه وضع حدیث و کذب بر رسول خدا و ثقات از صحابه و تابعان، در نزد بسیاری از علمای اهل سنت، منافاتی با زهد و پرهیزگاری ندارد، بلکه آن

۱. تاریخ بغداد: ۴۱۷/۱۴؛ میزان الاعتدال: ۳۵۷/۳.

۲. لسان المیزان: ۳۸۳/۶. ۳. همان: ۳۸۴/۶.

۴. تهذیب التهذیب: ۱۱۹/۱۲. ۵. تاریخ بغداد: ۴۰۶/۱۴؛ میزان الاعتدال: ۳۶۶/۳.

۶. تاریخ بغداد: ۱۳۰/۴.

۷. رک: معجم الادبایه، یاقوت حموی، شرح حال ابو الفرج اصفهانی.

۸. تاریخ بغداد: ۴۱۰/۱۴. ۹. اللئالی المصنوعة: ۱۹۹/۱.

۱۰. اعراف: ۱۳۹/۷.

را شعار صالحان و عامل تقرب به سوی خدا می دانند! و از اینجاست که یحیی بن سعید قطان گفته است که صالحان را در چیزی، دروغگوتر از آنها در حدیث ندیدم<sup>۱</sup> و نیز او گفته است که اهل خیر را در چیزی دروغگوتر از آنها در حدیث ندیدیم<sup>۲</sup> و نیز از او نقل شده است که دروغ را در کسی، بیشتر از آنکه منسوب به خیر و زهد است، ندیدم.<sup>۳</sup>

قرطبی گفته است: به احادیث دروغ و اخبار نادرستی که حدیث سازان درباره فضیلت سوره های قرآن و دیگر اعمال ساخته اند التفاتی نباید کرد، زیرا آنها چنین عملی را به عنوان قصد قربت و پاداش اخروی انجام داده اند تا از این راه، مردم را ترغیب به اعمال نیک نمایند، چنانکه از ابوعصمه، نوح بن ابی مریم مروزی و محمد بن عکاشه کرمانی و احمد بن عبدالله جوینی و دیگران روایت شده است.

به ابوعصمه گفته شد که از کجا از عکرمة، از ابن عباس در فضیلت یکایک سوره ها مطلب نقل کرده ای؟ او در جواب گفت: من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده و به فقه ابوحنیفه و مغازی محمد بن اسحاق سرگرم شده اند؛ از این رو، این روایات را به عنوان عمل خداپسندانه ساختم!<sup>۴</sup>

قرطبی در ادامه می گوید: حاکم و دیگر محدثان آورده اند که به مردی از زهاد که در فضیلت قرآن و سوره های آن اقدام به وضع حدیث کرده بود، گفته شد: چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: دیدم مردم از قرآن کناره گرفته اند، خواستم بدین وسیله آنان را به آن ترغیب نمایم. آنگاه به او گفته شد: پس با گفته رسول خدا مبنی بر این که هر کس از روی عمد بر من دروغ بنهد، جایگاهش آتش خواهد بود، چه کردی؟ در جواب گفت: من بر ضرر او دروغ نگفتم، بلکه به نفعش حدیث ساختم.<sup>۵</sup>

او در برحذر داشتن مردم از حدیث سازی گفته است: پر ضررترین آنها کسانی

۱. مقدمه صحیح مسلم؛ تاریخ بغداد: ۹۸/۲. ۲. مقدمه صحیح مسلم.

۳. اللئالی المصنوعة، سیوطی، جلد دوم، در خاتمه کتاب.

۴. التذکار ۱۵۵.

۵. التذکار ۱۵۶. به فقه الحدیث آنان بنگر و تعجب کن. اینان را چه می شود که حدیث را نمی فهمند؟!



هستند که منسوب به زهد بودند، ولی به خیال اینکه حدیث سازی کار خوبی است، اقدام به آن کرده‌اند و مردم نیز به خاطر اطمینانی که به آنها داشته‌اند، ساخته‌های آنان را پذیرفته‌اند. آنان گمراه بودند و دیگران را نیز گمراه کردند.

شما در سابق، گفتار میسرة بن عبدربه را شنیدید هنگامی که به او گفته شده بود که از کجا این احادیث را آورده‌ای؟ در جواب گفته بود که آنها را به خاطر ترغیب مردم بدان، وضع کرده‌ام و در این کار به پاداش نیک امید دارم.

حاکم گفته است: حسن که از مسیب بن واضح روایت می‌کند، از کسانی است که برای رضای خدا حدیث می‌ساخته است<sup>۱</sup> و نعیم بن حماد نیز به خاطر تقویت سنت، حدیث می‌ساخته است!<sup>۲</sup>

بنابراین، گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست از کارهای زشت نبوده و در آن کوچک‌ترین منقصتی وجود نداشته و با فضایل نفسانی و کرامت انسانی منافاتی نداشته است.

این حرب بن میمون مجتهد و عابد است که دروغ‌گوترین مردم می‌باشد! و این هیشم طایی است که تمام شب را به نماز می‌ایستاد و هنگام صبح جلوس می‌کرده و دورغ می‌گفته است!

و این محمد بن ابراهیم شامی است که از زهاد بوده و در عین حال، کذاب و حدیث‌ساز بوده است!

و این حافظ عبدالمغیث حنبلی است که موصوف به زهد و اعتماد و دینداری و صداقت و امانت و صلاح و اجتهاد و پیروی از سنت و آثار بوده و در عین حال، از مطالب ساختگی، کتابی درباره فضایل یزید بن معاویه نوشته است!

و این معلی بن صبیح است که از عباد موصل بوده و حدیث می‌ساخته و دروغ می‌گفته است!

و این معلی بن هلال عابد است که کذاب بوده است!

۲. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۲۶۹/۵.

۱. لسان المیزان: ۲۸۸/۵.

و این محمد بن عکاشه گریه کننده به هنگام قرائت است که حدیث ساز ماهری بوده است!

و این ابو عمر زاهد است که از مطالب ساختگی، کتابی در فضایل معاویه بن ابی سفیان نوشته است!

و این احمد باهلی، از زاهدان بزرگ است که ابن جوزی درباره دروغگویی و حدیث سازی اش گفته است: او پارسا و تارک دنیا بوده، اما شیطان این عمل قبیح را برایش نیکو جلوه داده است!

و این بردانی، مرد صالحی است که در فضیلت معاویه حدیث ساخته است! و این وهب بن حفص، از صالحان است که حتی بیست سال با کسی سخن نگفته، ولی آشکارا دروغ می گفته است!

و این ابوبشر مروزی فقیه است که پای بندترین و وفادارترین مردم زمانش به سنت بوده و در عین حال، حدیث می ساخته و آن را دگرگون می کرده است!

و این ابوداود نخعی است که شب زنده دارترین مردم و روزه گیرترین آنها در روز بوده و در عین حال، وضاع و حدیث ساز بوده است!

و این ابویحیی وکار، از صالحان و فقهاست که بسیار دروغ می گفته است! و این ابراهیم بن محمد آمدی، یکی از زهاد است که احادیش ساختگی بوده است.<sup>۱</sup>

و این رشدین، دگرگون کننده متن حدیث است که به گفته ذهبی مردی صالح و عابد بوده است.

و این ابراهیم ابواسماعیل اشهلی است که عابد و شصت سال روزه دار بوده، ولی حدیثش مورد پیروی قرار نمی گرفته و سندها را دگرگون می ساخته و مراسیل را مسانید می کرده است!<sup>۲</sup>

و این جعفر بن زبیر مجتهد و عابد است که وضاع و حدیث ساز بوده است!<sup>۱</sup>  
 و این ابان بن ابی عیاش است که عابد و صالح بوده و دروغ می گفته است!<sup>۲</sup>  
 در میان این حدیث سازان، افراد مختلفی در شئون گوناگون قرار دارند که برخی امام مقتدا، و بعضی محدث شهیر، و برخی دیگر فقیه حجت، و بعضی شیخ در روایت و برخی دیگر خطیب توانا هستند که جمعی از آنها به خاطر خدمت به دین یا بزرگداشت امام یا تأیید مذهب عمداً دروغ می گفته اند. از این رو، دروغ و نسبتهای ناروا زیاد شده و اختلاف و تناقض در مناقب و مثالب میان رجال مذاهب به وقوع پیوسته است و اگر کسی نتوانسته با حدیث از رسول خدا به آن حضرت افترا بزند، مردم را با دروغهای ساختگی پیرامون مذاهب و مردان آن مهیوت می ساخت.

### روایات در مدح ابوحنیفه

مردمی را می بینی که روایاتی را در مناقب ابوحنیفه، به نام رسول خدا می سازند، بدین شرح:

- ۱- بزودی بعد از من مردی می آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه اش ابوحنیفه است و دین خدا و سنتم را با دست هایش زنده خواهد کرد.<sup>۳</sup>
- ۲- در هر قرنی پیشروانی از امتم هستند و ابوحنیفه پیشرو زمان خویش است. خوارزمی این روایت را با همین لفظ آورده است.<sup>۴</sup> وی نیز گوید: ابوحنیفه پیشرو این امت است.<sup>۵</sup>

سند این روایت از ناحیه ابن لهیعه (م ۱۷۴) از رسول خدا، از طریق حامد بن آدم کذاب که جوزجانی و ابن عدی او را تکذیب کرده اند، رسیده است، در صورتی که احمد

۱. اینها که نام بردیم، بیشترشان در زمره حدیث سازانی هستند که قبلاً از آنان سخن رفت.

۲. تهذیب التهذیب: ۹۹/۱.

۳. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد: ۲۸۹/۲ از طریق محمد بن یزید مستملی کذاب و حدیث ساز آن را آورده و گفته است: این روایت، ساختگی و باطل است.

۴. مناقب ابی حنیفه: ۱۶/۱.

۵. جامع مسانید ابی حنیفه: ۱۸/۱.

سلیمانی او را در زمره کسانی که مشهور به حدیث سازی هستند، شمرده و ابن معین گفته است که او کذاب است، خدا لعنتش کند.

۳- در اتم مردی است که اسمش نعمان و کنیه اش ابوحنیفه است، او چراغ امت من است. خطیب بغدادی آن را آورده و گفته است: این حدیث ساختگی است.<sup>۱</sup>

۴- در آخر الزمان مردی پدید می آید به نام ابوحنیفه که بهترین افراد این امت است.<sup>۲</sup>

۵- بزودی در اتم مردی پدید می آید که به او ابوحنیفه گفته می شود، او چراغ امت من است.<sup>۳</sup>

۶- در اتم مردی پدید می آید که نامش نعمان و کنیه اش ابوحنیفه است. خدا به وسیله او سنتم را تجدید خواهد کرد! ابن عدی آن را از ساخته های احمد جویباری کذاب و وضاع شمرده است.<sup>۴</sup>

۷- ابوحنیفه ابن درویش موت بیروتی گوید: چراغ اهل بهشت است. این روایت ساختگی و نادرست است.<sup>۵</sup>

۸- بزودی بعد از من مردی می آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه اش ابوحنیفه است که دین خدا و سنتم به دستش احیا خواهد شد.<sup>۶</sup>

۹- مردی می آید که سنتم را زنده می کند و بدعت را می میراند، نامش نعمان بن ثابت است.<sup>۷</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۳۳۵/۱۳.

۲. خطیب خوارزمی در مناقب ابی حنیفة: ۱۴/۱ به اسناد باطل آن را آورده است.

۳. شیخ علی قاری در الموضوعات الکبری گفته است که این روایت به اتفاق آراء محدثان ساختگی است.

۴. کشف الخفاء: ۳۳۱/۱. لسان المیزان: ۱۹۳/۱؛ اللئالی المصنوعة: ۲۳۸/۱.

۵. اسنی المطالب: ۲۱۴.

۶. خطیب در تاریخ بغداد: ۲۸۹/۲ گفته است: این حدیث باطل و ساختگی است و محمد بن یزید،

متروک الحدیث است و سلیمان بن قیس و ابو معلی مجهولند و ابان بن ابی عیاش متهم به کذب است.

ابن حجر در الخیرات الحسان آن را از روایات ساختگی به شمار آورده، چنانکه در کشف الخفاء: ۳۳/۱

آمده است. البته، محمد بن یزید، راوی این حدیث، همان ابوبکر طرطوسی است که یکی از

حدیث سازان و دروغ پردازان است، چنانکه در سابق گفته شد.

۷. خوارزمی در مناقب ابی حنیفة: ۱۵/۱ از طریق ابراهیم بن احمد خزاعی آورده که ابن حبان درباره اش

گفته است: او خطا کار و مخالف است و ابوهذیه گفته است: او کذاب، وضاع و خبیث است.

۱۰- همانا دیگر پیامبران به من و من به ابوحنیفه افتخار می‌کنم، او در نزد پروردگام مردی پرهیزکار است و گویا که کوهی از دانش و پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل است؛ پس هر کس او را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و هر کس او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد.

ابن جوزی گفته است که این حدیث ساختگی است و عجلونی گفته است که نیکو نیست، اگر چه طرقتش گوناگون است.<sup>۱</sup>

۱۱- اگر در امت موسی و عیسی مثل ابوحنیفه بودند، آنان یهودی و نصرانی نمی‌شدند.<sup>۲</sup>

۱۲- آدم به من افتخار می‌کند و من به مردی از امتم که نامش نعمان و کنیه‌اش ابوحنیفه است. او چراغ امتم می‌باشد. عجلونی گفته است که این حدیث ساختگی است.<sup>۳</sup>

۱۳- در امتم مردی پدید می‌آید که به او ابوحنیفه می‌گویند و بین شانه‌هایش خالی است و خدا با دست‌های او سنت را زنده نگاه می‌دارد. خوارزمی گفته است: این حدیث مرسل است و از افراد گمنامی روایت شده است.<sup>۴</sup>

۱۴- ابن عباس گوید: بعد از رسول خدا ماهی بر جمیع خراسان خواهد درخشید که کنیه‌اش ابوحنیفه است.<sup>۵</sup>

۱۵- ابوالبختری کذاب گفته است: ابوحنیفه بر جعفر بن محمد صادق وارد شد و چون جعفر به او نگاه کرد، گفت: گویا می‌بینم که تو بعد از مندرس شدن سنت جدم، آن را زنده خواهی کرد. تو هر محزونی را پناهگاه و هر مهمومی را فریادرسی. تو سرگردان‌ها را به مقصد می‌رسانی و راه راست را به آنها نشان می‌دهی. یاری و توفیق

۱. کشف الخفاء: ۳۳/۱.

۲. عجلونی آن را از موضوعات شمرده، چنانکه در کشف الخفاء: ۳۳/۱ آمده است.

۳. کشف الخفاء: ۳۳/۱. ۴. مناقب ابی حنیفة: ۱۶/۱.

۵. خوارزمی آن را در مناقب ابی حنیفة: ۱۸/۱ و جامع المسانید: ۱۷/۱ به اسناد باطل آورده است.

تراست تا دانشمندان الهی از طریق تو حقایق را دریابند. خطیب خوارزمی این روایت را از ابوالبختری آورده است.<sup>۱</sup>

چه بگویم دربارهٔ مردی<sup>۲</sup> که کتاب بزرگی دربارهٔ مناقب ابوحنیفه می‌نویسد و در آن از اینگونه مطالب بیهوده و دروغ‌های شاخدار می‌آورد و آن را در جوامع اسلامی همانند حقایق مسلم پخش می‌کند و هیچ فکر نمی‌کند که ممکن است روزی دروغش آشکار و زشتی‌اش روشن گردد.

غلو جمعی از پیروان ابوحنیفه دربارهٔ او، به جایی رسیده است که پنداشته‌اند او از رسول خدا داناتر است. علی بن جریر می‌گوید: در کوفه بودم و از آنجا به بصره رفتم. در بصره عبدالله بن مبارک را دیدم که به من گفت: چگونه مردم را ترک کردی؟ گفتم ترک کردم در حالی که برخی می‌پنداشتند که ابوحنیفه از رسول خدا داناتر است، آنان ترا در کفر پیشوای خود قرار داده‌اند. آنگاه وی چنان گریست که ریشش تر شد.<sup>۳</sup>

همچنین از علی بن جریر نقل شده که گفت: بر این مبارک وارد شدم، مردی به او گفت که در نزد ما، دو نفر با هم در مسئله‌ای نزاع کردند، یکی از آنها گفت که ابوحنیفه چنین گفته و دیگری گفت که رسول خدا چنین گفته است. آن که گفته بود: ابوحنیفه چنین گفته است، گفت: ابوحنیفه در قضاوت داناتر از رسول خداست! ابن مبارک گفت: دوباره بگو. او دوباره گفت و ابن مبارک گفت: که این کفر است کفر. من گفتم: این کفر از ناحیهٔ تو حاصل شده است و به وسیلهٔ تو آنان کافر را پیشوای خود قرار داده‌اند. او گفت: چطور؟ گفتم: به خاطر روایت کردنت از ابوحنیفه. او گفت که من از روایت کردن از ابوحنیفه استغفار می‌کنم.<sup>۴</sup>

از فضیل بن عیاض نیز نقل شده که گفت: اینان دلشان لبریز از محبت ابوحنیفه است و

۱. مناقب ابی حنیفة: ۱۹/۱.

۲. مانند همین خوارزمی که شرح حالش در الغدير (متن عربی / ج ۵): ۴/۳۹۸ - ۴۰۷ گفته شد، و شمس

الدین شامی (م ۹۴۲) صاحب عقود الجمان فی مناقب ابی حنیفة النعمان.

۴. همان: ۴۱۴/۱۳.

۳. تاریخ بغداد: ۴۱۳/۱۳.

بدین جهت، کسی را از او داناتر نمی دانند.<sup>۱</sup>  
 ابو عبدالله محمد بن شجاع، فقیه اهل عراق، در ابطال حدیث رسول خدا چاره جویی  
 می کرده تا با ردّ و ابطال آن، ابوحنیفه و رأیش را یاری کرده باشد.<sup>۲</sup>

### گفتاری در مذمت ابوحنیفه

در برابر این حدیث سازان و گزاف گویان، افرادی به مقابله برخاسته و امامشان را  
 مورد طعن و لعن و حمله و تکذیب قرار داده اند که متأسفانه مجال آن نیست که فرازهای  
 مهم آن را ذکر نماییم، تا چه رسد به ذکر همه آنچه که در این باره بیان شده است.  
 بنابراین، تنها به گوشه ای از آن اظهار نظرها اکتفا می کنیم:  
 ابن عبدالبر گفته است: از کسانی که ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب  
 صحیح در کتابش به عنوان ضعفا و متروکان مورد طعن قرار داده، ابوحنیفه نعمان بن ثابت  
 کوفی است.<sup>۳</sup>

نعیم بن حماد گفته است: یحیی بن سعید و معاذ بن معاذ، از سفیان ثوری شنیده اند  
 که می گفت: گفته اند که ابوحنیفه دو بار از کفر توبه داده شد.<sup>۴</sup>  
 نعیم از فرزندی نقل کرده است که نزد سفیان بن عیینه بودم، خبر آوردند که ابوحنیفه  
 مرده است. او گفت: خدا لعنتش کند که ریسمان اسلام را گسسته است و در اسلام،  
 فرزندی بدتر از او پدید نیامده است. این چیزی است که بخاری آن را ذکر کرده است.  
 ابن عبدالبر نیز گفته است: ساجی در کتاب *العلل* درباره ابوحنیفه ذکر کرده است که  
 ابوحنیفه درباره خلق قرآن توبه داده شده و او هم توبه کرده است. ساجی از مخالفان  
 اصحاب ابوحنیفه بوده است.<sup>۵</sup>

۱. حلیة الاولیاء: ۳۵۸/۶. ۲. تاریخ بغداد: ۳۵۱/۵.

۳. الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء: مالک و شافعی و ابی حنیفه ۱۴۹.

۴. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد: ۳۷۹/۱۳ - ۳۸۴ توبه دادن ابوحنیفه را از کفر، از جمع کثیری آورده و

از شریک حکایت کرده که گفت: این مطالب را از اطرافیانش دریافتیم.

۵. الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة ۱۵۰.

ابن الجارود در کتابش، درباره ضعف و متروکان گفته است: نعمان بن ثابت ابوحنیفه گرچه حدیثش زیاد و مهم است، اما در اسلامش اختلاف کرده‌اند.

از مالک، خدایش رحمت کند، روایت شده که او درباره ابوحنیفه، همانند گفته سفیان را گفته است: او بدترین مولودی است که در اسلام پدید آمده و اگر با شمشیر به جنگ این امت آمده بود، ضررش کمتر بود.

ساجی گفت که ابوالسائب گفته است: از وکیع بن جراح شنیدم که می‌گفت: ابوحنیفه را چنان یافتیم که با رسول خدا در دویت حدیث مخالفت کرد و خطیب نیز آن را در تاریخش آورده است.<sup>۱</sup>

ساجی گوید: محمد بن روح مدائنی از معلی بن اسد نقل کرده که گفت: به ابن مبارک گفتم که مردم می‌گویند تو پیرو ابوحنیفه هستی. او در جواب گفت: هر چه که مردم می‌گویند درست نیست. ما به نزدش می‌رفتیم و او را نمی‌شناختیم، اما وقتی که او را شناختیم، ترکش کردیم.

همو گوید: محمد بن ابی عبدالرحمن مقری برایم گفته است که از پدرم شنیدم که می‌گفت: ابوحنیفه چندین بار مرا دعوت به اطراف نمود که دعوتش را اجابت نکردم. ابو عمر گفته است: ابو جعفر طحاوی از مردی شنید که می‌گفت:

– اگر در حدیث دروغ بگویی، گناه ابوحنیفه یا زفر بر تو باد.<sup>۲</sup>  
 – آنان که ستمگرانه گرایش به سوی قیاس پیدا کردند و از دین و آیین اعراض نمودند. ابو جعفر گفته است: دوست داشتم که حسنات و اجرهای آن دو مال من بود و گناهانشان نیز به حساب من نوشته می‌شد.

عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است: سزاوار نیست از اصحاب ابوحنیفه چیزی

۱. تاریخ بغداد: ۳۹۰/۱۳.

۲. زفر بن هذیل عنبری تمیمی (م ۱۵۸) یکی از بزرگان اصحاب ابوحنیفه و فقیه‌ترین و نیکو قیاس‌ترین آنهاست. وی قاضی بصره بود و بعد از مرگ ابوحنیفه، جانشین او گردید.



روایت شود. از او سؤال شد که آیا می شود از حنیفه روایت کرد؟ گفت: نه.<sup>۱</sup>

منصور بن ابی مزاحم گفته است: از مالک بن انس شنیدم که از ابوحنیفه یاد کرد و گفت: او با دین بازی کرد و کسی که با دین بازی کند، دیندار نیست.<sup>۲</sup>

ولید بن مسلم گفت که مالک بن انس به من گفته است: آیا از ابوحنیفه در محیط شما یاد می شود؟ گفتم: آری. گفت: دیگر محیط شما جای سکونت نیست.<sup>۳</sup>

ابن ابی لیلی ضمن ایاتی ابوحنیفه را نمونه کفر یاد کرده و گفته است:

– این افراد در دشمنی با مرجئه شهره اند: عمر بن ذر، ابن قیس، عتیبه دباب و ابوحنیفه، آن شیخ بدکردار کافر.<sup>۴</sup>

از یوسف بن اسباط، آمده است که ابوحنیفه چهارصد یا بیشتر حدیث رسول خدا را رد کرده است.

از مالک، آمده است که گفت: در اسلام مولودی مضرت از ابوحنیفه بر اهل اسلام متولد نشده است.

وی نیز گوید: فتنه ابوحنیفه بر این امت، یعنی آنچه را که در نقض سنت ها وضع کرده، از فتنه ابلیس زیانبارتر است.

از عبدالرحمن بن مهدی آمده است که در اسلام، بعد از فتنه دجال، فتنه ای را بزرگ تر از رأی ابوحنیفه نمی دانم.

از شریک آمده است که اگر در هر قبیله ای از قبایل، شرابخواری باشد، بهتر از این است که در آن، مردی از اصحاب ابوحنیفه باشد.

از اوزاعی آمده است: ابوحنیفه به سوی ریسمان اسلام شتافت و آن را قطعه قطعه کرد. در اسلام مولودی مضرت از ابوحنیفه پدید نیامده است.

آورده اند که چون از سفیان ثوری خیر وفات ابوحنیفه را شنید، گفت: سپاس خدای را که مسلمانان را از شرش راحت کرد، زیرا که ریسمان اسلام را قطعه قطعه کرده بود و در

۱. تاریخ بغداد: ۲۵۹/۱۴، ۲۶۰.

۲. حلیة الاولیاء: ۳۲۵/۶؛ تاریخ بغداد: ۴۰۰/۱۳.

۳. تاریخ بغداد: ۳۸۰/۱۳.

۴. حلیة الاولیاء: ۳۲۵/۶.

اسلام مولودی شوم‌تر از او پدید نیامده است. همو هنگامی که در حضورش از ابوحنیفه یاد شد، گفت: بدون دانش و آگاهی سنت دربارهٔ مسایل اظهار نظر می‌کرد. عبدالله بن ادریس، گفته است که ابوحنیفه گمراه و گمراه‌کننده است. ابن ابی شیبه گفت که من او را یهودی می‌بینم. احمد بن حنبل گفته است که ابوحنیفه دروغ می‌گفته و سزاوار است که از اصحاب ابوحنیفه چیزی روایت نشود.<sup>۱</sup> ابوحفص عمرو بن علی گفته است که ابوحنیفه صاحب رأی است و حافظ نیست، حدیثش مضطرب و سست است و صاحب هوا و هوس می‌باشد.

### گفتاری دربارهٔ دیگر پیشوایان اهل سنت

دیگران را می‌بینی که به نام رسول خدا روایت «عالم قریش که تمام کرهٔ زمین را از دانش پر می‌کند»<sup>۲</sup> را ساخته و آن را حمل بر محمد بن ادریس، امام شافعی‌ها کرده‌اند. مزنی پنداشته است که رسول خدا را در خواب دیده و از او دربارهٔ شافعی سؤال کرده و حضرت در پاسخ فرموده است: کسی که ارادهٔ محبتم و ستم را دارد، بر اوست که از مطالب محمد بن ادریس شافعی استفاده کند، زیرا که او از من و من از اویم.<sup>۳</sup> از محمد بن نصر ترمذی آمده است که بیست و نه سال حدیث نوشتم و مسائل مالک و گفتارش را شنیدم و نسبت به شافعی نظر خوبی نداشتم، تا هنگامی که در مسجد النبی در مدینه نشسته بودم که ناگاه چرم گرفت و پیامبر اکرم را در خواب دیدم و عرض کردم: یا رسول الله، آیا رأی ابوحنیفه را بنویسم؟ فرمود: خیر. عرض کردم: رأی مالک را بنویسم؟ فرمود: مادامی که با حدیثم موافق باشد. عرض کردم: رأی شافعی را بنویسم؟ به خاطر گفتهٔ من سرش را با ترشروی به زیر آورد و فرمود: این را عمل به رأی نباید

۱. تاریخ بغداد: ۱۷/۷.

۲. ابن الحوت در اسنی المطالب ۱۴ گفته است: این خبر صحیح نیست و ضعیف است.

۳. تاریخ بغداد: ۶۹/۲.

دانست، بلکه آن مراجعه به کسی است که به سنتم عمل می‌کند. به دنبال این رؤیا، به سوی مصر حرکت کردم و نوشته‌های شافعی را نوشتم.<sup>۱</sup>

احمد بن نصر گفته است که پیامبر اکرم را در خواب دیدم و به او عرض کردم: یا رسول الله، ما را به پیروی از کدامیک از افراد امت در این عصر فرمان می‌دهی که بدو و اعتماد کرده، به مذهبش درآییم؟ فرمود: بر شما باد به محمد بن ادریس شافعی که او از من است و خدا از او و از جمیع اصحاب و یارانش و کسانی که پیرو مرام او تا قیامت هستند، خشنود است. دوباره عرض کردم: دیگر به چه کسی؟ فرمود: به احمد بن حنبل که فقیه پرهیزکار و زاهد است.<sup>۲</sup>

از احمد بن حسن ترمذی آمده است که در روضه مبارکه بودم که چرتم گرفت و در خواب دیدم که رسول خدا تشریف آورد. به سویش شتافتم و عرض کردم: یا رسول الله، اختلاف در دین زیاد شده، درباره رأی ابوحنیفه چه می‌فرمایید؟ فرمود: اف بر او، دستش شکسته باد! عرض کردم: درباره رأی مالک چه می‌فرمایید؟ دستش را بالا برد و پایین آورد و فرمود: رسید و خطا کرد. گفتم: درباره رأی شافعی چه می‌فرمایید؟ فرمود: پدرم فدای پسر عمم که سنتم را احیا کرد.<sup>۳</sup>

همو گفته است که رسول خدا را در خواب دیدم و گفتم: یا رسول الله، آیا اختلافی که در میان مردم است نمی‌بینی؟ فرمود: اختلاف در چه چیز؟ گفتم: اختلاف درباره ابوحنیفه و مالک و شافعی. فرمود: ابوحنیفه را که نمی‌شناسم، اما مالک دانش را به نگارش درآورد و شافعی نیز از من است و در راه من.<sup>۴</sup>

و می‌بینی که پیرو سرسخت ابوحنیفه، برای تقرب به امامش از طریق ابوهریره، به نام رسول خدا چنین حدیث می‌سازد: بزودی در امتم مردی پیدا می‌شود که نامش ابوحنیفه است، او چراغ امت من است. همچنین در امتم مردی پیدا می‌شود که نامش محمد بن ادریس است، فتنه او بر امتم بیش از فتنه ابلیس است و به تعبیر دیگر: فتنه‌اش بر امتم از

۲. تاریخ الشام: ۴۸/۲.

۴. همان: ۲۳۱/۴.

۱. تاریخ بغداد: ۳۶۶/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۶۹/۶.

ابلیس زیانبارتر است.<sup>۱</sup>

محمد بن موسی حنفی، قاضی دمشق (م ۵۰۶) می‌گفت: اگر قدرت می‌داشتم از شافعی‌ها جزیه می‌گرفتم.<sup>۲</sup>

محب‌الدین محمد بن محمد دمراقی حنفی (م ۷۸۹) همان عالم پرهیزکاری که در هر روز یک ختم قرآن می‌کرده، دارای تعصب شدیدی علیه شافعی‌ها بوده تا جایی که دروغ می‌ساخته و آن را عبادت می‌دانسته است.<sup>۳</sup>

مالکی‌ها پندارهای دیگری را می‌آوردند و خبری را که بعضی به نام رسول خدا ساخته‌اند، روایت می‌کنند که اگر مردم تمام کره زمین را بگردند، داناتر از عالم مدینه نمی‌یابند<sup>۴</sup>، و آن را بر مالک بن انس تطبیق می‌نمایند. گویا که مدینه، پایتخت اسلام نبوده و در آنجا پیش از مالک و بعد از او، عالمی مطرح وجود نداشته است. همچنین گویی که خانواده پیامبر بزرگوار اسلام که رسول خدا آنان را در جانشینی قرین قرآن قرار داده و در حَقشان فرموده است: انی مخلف فیکم الثقلین، کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی، وارث علم پیامبر عظیم الشان اسلام نبودند. انگار که صادق آل محمد تنها وسیله نشر علم برای ائمه دنیا در آن روز نبوده و مالک نیز از شاگردانش نبوده است.

مرد دیگری می‌آید<sup>۵</sup> و از ناحیه مسلمانان ادعای اجماع می‌کند که منظور از این حدیث ساختگی، مالک است، غافل از اینکه طبق گفته محمد بن عبدالرحمن، احمد از مالک بن انس فاضل‌تر بوده است.<sup>۶</sup>

۱. خطیب در تاریخ بغداد: ۳۰۹/۵ این حدیث را آورده و آن را از بدترین چیزهایی که بورقی محمد بن سعید کذاب (م ۳۱۸) بر نقات وضع کرده، شمرده است و عجلونی در کشف الخفاء: ۳۳/۱ و سیوطی در الثالی المصنوعة: ۲۳۷/۱ نیز آن را از موضوعات دانسته‌اند.

۲. البدایة و النهایة: ۱۷۵/۱۲؛ لسان المیزان: ۴۰۲/۵.

۳. شذرات الذهب: ۳۱۰/۶.

۴. ابن الحوت در اسنی المطالب ۱۴ آن را از موضوعات شمرده و گفته است که تنها از مالکی‌ها، آن را شنیده‌ام و در جایی ندیده‌ام.

۵. منظور صاحب الدیباچ المذهب است.

۶. تاریخ بغداد: ۲۹۸/۲.

و نیز طبق گفته احمد حنبل، پیشوای حنبلی‌ها، ابن ابی ذئب از مالک بن انس برتر بوده است.<sup>۱</sup>

و نیز طبق گفته یحیی بن سعید، سفیان از هر جهت در حدیث، فقه و زهد از مالک برتر بوده است.<sup>۲</sup>

و نیز طبق گفته عطیة بن اسباط، هرگاه کره زمین از مانند مالک پر شده باشد، ابوحنیفه از همه آنها فقیه‌تر است.<sup>۳</sup>

و نیز طبق گفته شافعی و ابن بکیر، لیث بن سعید فهمی، شیخ دیار مصر فقیه‌تر از مالک است.<sup>۴</sup>

ابوموسی انصاری گفته است: از سفیان بن عیینه پرسیدم و او از ابن جریح به طور مرفوع برای ما حدیث کرد که اگر آدمی در راه طلب دانش تمام کره زمین را بگردد، از عالم مدینه داناتر نمی‌یابد. من به او گفتم: آیا ابن جریح معتقد است که او مالک بن انس است؟ او گفت: عالم کسی است که از خدا بترسد و ما کسی را خدا ترس‌تر از عبدالله بن عبدالعزیز عمری نمی‌دانیم.<sup>۵</sup>

یحیی بن صالح گفته است که محمد بن حسن شیبانی از مالک فقیه‌تر است.<sup>۶</sup> احمد بن حنبل گفته است: به ابن ابی ذئب خبر رسید که مالک حدیث «البیعیین بالخیار» را اخذ نکرده است. گفت: توبه داده شود، و گرنه گردنش را بزنند، در صورتی که مالک حدیث را رد نکرده، بلکه آن را تأویل کرده است. مردی شامی گفت: کدامیک داناترند، مالک یا ابن ابی ذئب؟ در جواب گفت: ابن ابی ذئب در این باره از مالک برتر است و در دینی شایسته‌تر و پرهیزکارتر و نیز در نزد سلاطین از مالک، حق‌مدارتر است.<sup>۷</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۲۹۸/۲. ۲. همان: ۱۶۴/۹.

۳. مناقب ابی حنیفة، شیخ علی قاری ۴۶۱ که با جواهر المصنفة در طبقات الحنفیة چاپ شده است.

۴. خلاصة التهذیب ۲۷۵؛ طبقات الحفاظ: ۲۰۸/۱.

۵. تاریخ بغداد: ۳۷۷/۶. ۶. همان: ۱۷۵/۲.

۷. همان: ۳۰۲/۲.

مالکی‌ها را پیرامون امامشان خواب‌هایی است که پنداشته‌اند رسول خدا را در خواب دیده‌اند و آن حضرت مالک را ستوده است که گوشه‌ای از آنها را در منابع گوناگون می‌توان یافت.<sup>۱</sup>

برای حنبلی‌ها، گام‌های بلندی دربارهٔ تبلیغ مذهب و امامشان وجود دارد. آنان دروغ‌هایی بافتند که گوش‌ها از شنیدن آنها کر می‌شود و هیچ غلوی به پایهٔ آنها نمی‌رسد و ما بخشی از آنها را در همین جلد<sup>۲</sup> آورده‌ایم و از آن جمله است آنچه را که ابن جوزی به اسنادش از علی بن عبدالعزیز طلحی آورده که گفت: ربیع بن سلیمان از شافعی برایم نقل کرده که گفت: ای ربیع، کتابم را بگیر و آن را به عبدالله بن احمد بن حنبل تسلیم کن و جوابش را برایم بیاور.

ربیع می‌گوید: با نامه وارد بغداد شدم و احمد بن حنبل را هنگام نماز صبح دیدم و با او نماز صبح را خواندم. وقتی که از محراب بیرون شد، نامه را به او تقدیم کردم و گفتم که این نامه برادرت شافعی از مصر است. احمد گفت: در آن نگرستی؟ گفتم: خیر. احمد مهر نامه را شکست و نامه را قرائت کرد و چشم‌هایش را اشک فرا گرفت. گفتم: ای ابو عبدالله، چه چیزی در آن است؟ گفت: یادآور شده که رسول خدا را در خواب دیده و حضرتش به او فرموده است: نامه‌ای به ابو عبدالله احمد بن حنبل بنویس و سلام مرا به او برسان و بگو که بزودی مورد امتحان قرار خواهی گرفت و به خلق قرآن فراخوانده خواهی شد، اما اجابتشان مکن که خداوند نامت را تا قیامت زنده نگاه خواهد داشت.

ربیع می‌گوید: گفتم: بشارت باد. آنگاه جامه‌اش را از تن در آورد و به من داد و من آن را همراه با جواب نامه گرفتم و به سوی مصر حرکت کردم. چون نامه را به شافعی تسلیم نمودم، به من گفت: ای ربیع، او چه چیزی به تو داد؟ گفتم: جامهٔ تنش را. شافعی به من گفت که ما ترا با گرفتن جامه ناراحت نمی‌کنیم، آن را تر کن و آبش را به ما بده تا با شما در آن شریک باشیم.<sup>۳</sup>

۱. رک: حلیة الاولیاء: ۳۱۷/۶. ۲. رک: الغدير (متن عربی / چ ۵): ۱۹۸/۵ - ۲۰۱.

۳. در عبارت ابن کثیر آمده است: آن را با آب تر کن و به من بده تا بدان تبرک جویم.

همو آن را به شکل دیگر روایت کرده و در آن آمده است: ربیع گفت: آن را شستم و آبش را به او دادم و وی آن را در ظرفی ریخت و می‌دیدم که هر روز از آن بر می‌داشت و به عنوان تبرک به صورتش می‌مالید.<sup>۱</sup> ابن کثیر در تاریخ خود آن را از بیهقی روایت کرده است.<sup>۲</sup>

فقیه احمد بن محمد، ابوبکر یازودی گفته است: وارد عراق شدم و کتاب‌های اهل عراق را نوشتم و کتب اهل حجاز را نیز نوشتم و از زیادی اختلاف آنها ندانستم که کدامیک را بگیرم، تا اینکه گفته است: از زیادی اختلاف آنها، جماعت را ترک کرده با حال اندوه خارج شدم و شب را با اندوه به سر می‌بردم. وقتی که نیمه‌های شب شد، برخاستم، وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: خدایا مرا به چیزی که دوست داری و می‌پسندی هدایت فرما، آنگاه به رختخوابم برگشتم. در خواب دیدم که رسول خدا از در بنی شیبه داخل مسجد الحرام شد و پشتش را به کعبه تکیه داد و نیز دیدم که شافعی و احمد بن حنبل در طرف راست رسول خدا قرار دارند و آن حضرت با تبسم به آنها می‌نگرد. همچنین بشر مرسی را دیدم که در طرف چپ پیامبر اکرم قرار دارد، ولی گرفته و ناراحت است، گفتم: یا رسول الله، از کثرت اختلاف این دو مرد نمی‌دانم چه کنم و کدامیک را برگزینم؟ آن حضرت به سوی احمد و شافعی اشاره کرد و گفت: اینان کسانی هستند که به آنها کتاب و حکم و نبوت دادیم.<sup>۳</sup> آنگاه اشاره به بشر مرسی کرد و گفت: اگر اینان به آن کافر شوند، قوم دیگری را بر آن گمارده‌ایم که به آن کافر نیستند.<sup>۴</sup> ابوبکر یازودی می‌گوید: به خدا قسم، وقتی که این خواب را دیدم، فردایش هزار دینار صدقه دادم و دانستم که حق با شیخین است.<sup>۵</sup>

غلو حنبلی‌ها درباره امامشان به حدی رسیده که مدینی گفته است: خداوند این دین را با دو مرد عزت بخشید که سومی ندارند، آنها عبارتند از: ابوبکر صدیق در روز رده و

۱. مناقب احمد بن حنبل ۴۵۵. ۲. البدایة و النهایة: ۳۳۱/۱۰.

۳ و ۴. انعام ۸۹/۶.

۵. ابن عساکر آن را در تاریخ الشام: ۴۵۴/۱ از بیهقی و جوزقی آورده است.

احمد بن حنبل به روز محنت.<sup>۱</sup>

همو گوید: هیچ کس بعد از رسول خدا درباره رواج اسلام، چنانکه احمد بن حنبل قیام نموده، اقدام نکرده است.

میمونی می گوید که به او گفتیم: ای ابوالحسن، حتی ابوبکر صدیق؟ گفت: حتی او، زیرا ابوبکر صدیق یار و یاور داشته، اما احمد بن حنبل بدون یار و یاور بدان قیام کرده است.<sup>۲</sup> در برابر آنها افرادی قرار دارند، مثل ابوعلی حسین بن علی کرابیسی شافعی (م ۲۴۵ یا ۲۴۸) که بر امام احمد اعتراض می کرد و هنگامی که سخنش را درباره قرآن شنید، گفت: به چه عمل کنیم، به گفتار این بچه؟ که اگر بگوییم مخلوق است، می گوید بدعت است و اگر بگوییم غیر مخلوق است، باز می گوید بدعت است.<sup>۳</sup>

یا مثل مرجان خادم، متفقه در مذهب شافعی (م ۵۶۰) که نسبت به حنبلی ها تعصب شدیدی داشته و اظهار دشمنی می کرده است، تا جایی که دیوار مخصوص مکه را که وزیر ابن هبیره پدید آورده بود و ابن طباطبائی<sup>۴</sup> در آنجا نماز می خواند، به خاطر دشمنی با حنبلیان خراب کرد و به ابن جوزی حنبلی می گفت: مقصود من ریشه کن کردن مذهبشان و از بین بردن نام شماس است. هنگامی که مرجان فوت کرد، ابن جوزی فوق العاده خوشحال گردید.<sup>۵</sup>

ابن جوزی گفته است: ابوسعید سمعانی (م ۵۶۳) نسبت به مذهب احمد حنبل دشمنی شدیدی داشته و بسیاری از اصحاب ما را یاد کرده و مورد طعن قرار داده است

۱. آیا بر مدینی مخفی مانده آنچه را که حفاظ به دروغ از رسول خدا آورده اند که فرمود: خدایا اسلام را با عمر بن خطاب عزت بخش، چنانکه در روایت ساختگی دیگر آمده است: خدایا دین را با عمر تأیید کن. خداوند هم دعای پیامبر اکرم را درباره عمر اجابت فرمود و به وسیله او ملک اسلام را آباد و بت ها را منهدم کرد. مستدرک حاکم: ۸۳/۳. ۲. تاریخ بغداد: ۴/۴۱۸.

۳. همان: ۶۴/۸.

۴. او ابو محمد مبارک بن علی بن حسین بغدادی (م ۵۷۵) است که مقیم و مجاور مکه بوده است.

۵. المنتظم: ۲۱۳/۱۰؛ البدایة و النهایة: ۱۲/۲۵۰.



که مستوجب طعن نبوده‌اند.<sup>۱</sup> در کتاب ابن جوزی گفتار مفصلی پیرامون دشمنی ابوبکر خلیف بغدادی، صاحب تاریخ معروف، نسبت به مذهب احمد و یارانش وجود دارد، تا جایی که او را به بی‌حیایی و سست اعتقادی نسبت داده است.<sup>۲</sup>

محمد بن محمد ابوالمظفر الدوی (م ۵۶۷) دربارهٔ حنبلی‌ها گفتار تعصب‌آمیز و بدگویی‌های فراوان داشته، تا جایی که گفته است: اگر قدرت می‌داشتم، بر آنها جزیه قرار می‌دادم. دیری نپایید که حنبلیان درباره‌اش دسیسه کردند و باسم او و زن و بچهٔ کوچکش را کشتند.<sup>۳</sup>

آری در این میان، افرادی وجود دارند که انگیزه‌ها و هوس‌ها از حق‌گویی بازشان نداشته است، مانند فیروز آبادی، صاحب قاموس، و عجلونی که گفته‌اند: در باب فضایل ابوحنیفه و شافعی و مذمتشان، چیز صحیحی وجود ندارد و آنچه که از اینها ذکر شده، همه ساختگی و افتراست.<sup>۴</sup> ابن درویش حوت گفته است که دربارهٔ مناقب و مثالب هیچ کدام از پیشوایان مذاهب، نص خاصی، چه صحیح و چه ضعیف، وجود ندارد.

### فهرست احادیث و نسخه‌های ساختگی

انسان پژوهشگر می‌تواند از احادیث ساختگی و دگرگون شده‌ای که در سلسلهٔ دروغ‌گویان آمده، فهرستی تهیه کند و از این رهگذر، به دیگر احادیثی از این دست که در مواضع مختلف کتب و مسانید اهل سنت پراکنده است، آگاهی حاصل نماید، اگر چه تمام، بلکه قسمت عمدهٔ آن را نمی‌تواند بشناسد، زیرا کتابی که اسامی حدیث‌سازان و ساخته‌ها و بافته‌هایشان را نوشته و برشمرده باشد، در دست نیست و آنچه که در شرح حال عدهٔ کمی از آن جمعیت زیاد یافت شده، پراکنده‌گویی‌های تاریخ است که دست تصادف برای ما حفظ کرده است.

اینک فهرست اسامی گروهی از آن حدیث‌سازان و بافته‌هایشان ذیلاً آورده می‌شود:

۲. همان: ۲۶۷/۸.

۱. المنتظم: ۲۲۴/۱۰.

۴. خاتمه سفر السعادة؛ کشف الخفاء: ۴۲۰/۲.

۳. همان: ۲۳۹/۱۰.

ابوسعید ابان بن جعفر که بیش از ۳۰۰ حدیث ساخته است.  
 ابوعلی احمد جوباری و دو فرزند او عکاشه و تمیم که بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث ساخته‌اند.

احمد بن محمد قیسی که شاید بیش از ۳۰۰۰ حدیث به نام پیشوایان ساخته است.  
 احمد بن محمد باهلی که تعداد احادیث ساختگی‌اش به بیش از ۴۰۰ حدیث می‌رسد.

احمد بن محمد مروزی که به نام افراد مورد اعتماد، بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث را دگرگون کرده است.

احمد ابوسهل حنفی که ۵۰۰ حدیث دروغین دارد.  
 بشر بن حسین اصفهانی که دارای نسخه‌ای ساختگی است و در آن ۱۵۰ حدیث است.

بشر بن عون که دارای نسخه‌ای ساختگی است و در حدود ۱۰۰ حدیث دارد.  
 جعفر بن زبیر که به نام رسول خدا ۴۰۰ حدیث وضع کرده است.  
 حارث بن اسامه که احادیث ساختگی‌اش در حدود ۳۰ حدیث بوده است.  
 حسن عدوی که بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.  
 حکم بن عبدالله ابوسلمه که در حدود ۵۰ حدیث ساخته است.  
 دینار حبشی که در حدود ۱۰۰ حدیث ساختگی از انس روایت کرده است.<sup>۱</sup>  
 زید بن حسن که ۴۰ حدیث ساخته است.

زید بن رفاعه ابوالخیر که دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.  
 سلیمان بن عیسی که بیست و چند حدیث ساخته است.  
 شیخ بن ابی خالد بصری که ۴۰۰ حدیث ساخته است.  
 صالح بن احمد قیراطی که شاید بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث را دگرگون کرده باشد.

۱. در سابق گفتیم که ابن عدی گفته است: می‌تواند از او بیست هزار حدیث که همه آنها دروغ است، روایت کند.

عبدالرحمن بن داود که دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.  
 عبدالرحیم فاریابی که بیش از ۵۰۰ حدیث ساخته است.  
 عبدالعزیز که ۱۰۰ حدیث را ساخته و دگرگون کرده است.  
 عبدالکریم بن ابی العوجاء که ۴۰۰۰ حدیث ساخته است.  
 عبدالله قزوینی که در حدود ۲۰۰ حدیث به نام شافعی ساخته است.  
 عبدالله قدامی که به نام مالک، بیش از ۱۵۰ حدیث را دگرگون کرده است.<sup>۱</sup>  
 عبدالله روحی که بیش از ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.  
 عبدالمنعم که بیش از ۲۰۰ حدیث دروغین روایت کرده است.  
 عثمان بن مقسم که روایات ناشنیده‌اش در نزد شیبان ۲۵۰۰۰ حدیث بوده است.  
 عمر بن شاکر که دارای ۲۰ نسخه غیر محفوظ است.  
 محمد بن عبدالرحمن بیلمانی که ۲۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.  
 محمد بن یونس کدیمی که بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساخته است.  
 محمد بن عمر واقدی که ۳۰۰۰۰ حدیث بی‌اساس روایت کرده است.  
 معلی<sup>۲</sup> بن عبدالرحمن واسطی که ۹۰ حدیث وضع کرده است.  
 میسرۃ بن عبدربه بصری که ۴۰ حدیث ساخته است.  
 نوح بن ابی مریم که در فضیلت سوره‌ها ۱۱۴ حدیث ساخته است.  
 هشام بن عمار که ۴۰۰ حدیث دروغین روایت کرده است.  
 مجموع احادیث ساختگی و دگرگون شده اینان ۹۸۶۸۴ حدیث است و به آن  
 احادیثی را اضافه کنید که از افراد زیر دور انداخته شده است:  
 عباد بصری ۶۰۰۰۰ حدیث، عمر بن هارون ۷۰۰۰۰ حدیث، عبدالله رازی ۱۰۰۰۰  
 حدیث، ابن زباله ۱۰۰۰۰۰ حدیث، محمد بن حمید ۵۰۰۰۰ حدیث، نصر ۲۰۰۰۰  
 حدیث. مجموع احادیث این دو گروه ۴۰۸۶۸۴ حدیث می‌شود.  
 بر شخص پژوهش‌کننده مخفی نخواهد بود که این عدد نسبت به آن همه احادیث

۲. در بعضی از مصادر، یعلی ضبط شده است.

۱. لسان المیزان: ۳/۳۳۶.

ساختگی که دست‌های جنایتکارانه ساخته‌اند، بسیار ناچیز است.<sup>۱</sup>  
 اغلب دروغگویان حدیث ساز را کتاب‌هایی بوده است مشتمل بر بسیاری از  
 بافته‌هایشان که از حد و اندازه بیرون است، اما تاریخ چیزی جز مختصر اشاراتی که در  
 تراجم جمعی از نویسندگان آنها رفته، برای ما حفظ نکرده است، چنانکه پیش از این در  
 گفتارشان گذشت.

اینک نام برخی از آنها ذیلاً آورده می‌شود:

احمد بن ابراهیم مزنی. وی دارای نسخه‌ای ساختگی است.  
 احمد بن محمد حمّانی. وی در مناقب ابوحنیفه کتابی نوشته که تمام مطالب آن  
 ساختگی است.

اسحاق بن محمّشاذ. وی کتابی درباره فضایل ابن کرام دارد که تمامش ساختگی  
 است.

ایوب بن مدرک حنفی. وی دارای نسخه‌ای ساختگی است.  
 بریه بن محمد البیع. وی کتابی دارد که احادیث آن ساختگی است.  
 حسن بن علی اهوازی. وی کتابی تصنیف کرده و در آن احادیث موضوعه را آورده  
 است.

حسین بن داود بلخی. وی نوشته‌ای دارد که بیشتر آن ساختگی است.  
 داود بن عفان. وی را نسخه‌ای است که به نام انس ساخته شده است.  
 زکریا بن درید. وی نسخه‌ای دارد که همه آن ساختگی است.  
 عبدالرحمن بن حمّاد. نزد او نسخه‌ای ساختگی بوده است.  
 عبدالعزیز بن ابی زواد. نزد او نسخه‌ای ساختگی بوده است.  
 عبدالکریم بن عبدالکریم. وی دارای کتابی ساختگی است.  
 عبدالله بن حارث. وی نسخه‌ای دارد که همه آن ساختگی است.

---

۱. تفصیل آنچه که در این فهرست آمده، در شرح حال رجال آن در سلسله دروغگویان و حدیث‌سازان بیان شده است.

عبدالله بن عمیر قاضی. وی به نام مالک، نسخه‌ای ساختگی دارد.  
 عبدالمغیث بن زهیر حنبلی. وی دارای جزوه‌ای ساختگی درباره فضایل یزید است.  
 عبید بن قاسم. وی دارای نسخه‌ای ساختگی است.  
 علاء بن زید بصری. وی دارای نسخه‌ای ساختگی است.  
 لاحق بن حسین مقدسی. احادیث ساختگی مکتوبش به بیش از پنجاه جزء می‌رسد.  
 محمد بن احمد مصری. وی دارای نسخه‌ای ساختگی است.  
 محمد بن حسن سلمی. تألیفاتش بیش از صد کتاب است.  
 محمد بن عبدالواحد زاهد. وی دارای جزوه‌ای در فضایل معاویه است.  
 محمد بن یوسف رقی. وی در حدود شصت نسخه وضع کرده است.  
 موسی بن عبدالرحمن ثقفی. وی کتابی در تفسیر ساخته است.  
 بر خواننده است که این را مقیاس قرار دهد و بدین وسیله ساخته‌های جمیع  
 دروغگویان و حدیث سازان را، چه آنها که یاد کردیم و چه آنها که یاد نکردیم،  
 اندازه‌گیری نماید، در آن صورت است که گفته‌های افراد زیر را مبالغه‌آمیز نخواهد  
 دانست:

یحیی بن معین گفته است: از دروغگویان به قدری کتاب حدیث نوشتیم که تنور را با  
 آن برافروختیم و نان پخته از آن در آوردیم.<sup>۱</sup>

بخاری گفته است: من دویست هزار حدیث غیر صحیح را حفظ کردم.<sup>۲</sup>  
 اسحاق بن ابراهیم حنظلی گفته است که چهار هزار حدیث دروغ را حفظ کرده  
 است.<sup>۳</sup>

یحیی بن معین گفته است: کدام محدث است که از کذابی هزار حدیث ننوشته  
 باشد؟<sup>۴</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۱۸۴/۱۴.

۲. ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، قسطلانی: ۳۳/۱.

۴. همان: ۴۳/۱.

۳. تاریخ بغداد: ۳۵۲/۶.

خطیب بغدادی گفته است: اهل کوفه و خراسان نسخه‌های فراوانی از احادیث موضوعه و سندهای ساختگی است و خدا را شکر در میان محدثان بغداد اشتهار به دروغ در روایت و حدیث سازی نسبت به دیگران کمتر وجود دارد.<sup>۱</sup>

ابوبکر بن ابی سبره و ضاع و کذاب گفته است: مرا هفتاد هزار حدیث در حلال و حرام است.<sup>۲</sup>

فیروزآبادی، صاحب قاموس، در خاتمه کتابش سفر السعادة نود و یک باب را برشمرده که در آنها احادیث زیادی است و پاره‌ای از آنها در کتب آنان موجود است. آنگاه می‌گوید: در آنها حدیث صحیحی وجود ندارد و صحت آن احادیث در نزد بزرگان دانش به ثبوت نرسیده است.

عجلونی، در پایان کتابش کشف الخفاء پاره‌ای از احادیث موضوعه و نام تعدادی از حدیث سازان و کتب دروغین را یاد آور شده و صد باب را برشمرده که اکثر آنها در فقه است و بعد از هر باب گفته است که در آن حدیث صحیحی نیست.<sup>۳</sup>

ابن حوت بیروتی در اسنی المطالب بیش از سی مبحث را از ابوابی شمرده که در آنها حتی یک حدیث صحیح وجود ندارد.

عملکرد پیشوایان حدیث که در صحاح و مسانیدشان، از میان آن همه حدیث، شماری از احادیث مورد اعتماد را انتخاب و بقیه را ترک کرده‌اند، بیانگر افزونی احادیث ساختگی است و پرده از روی این حقیقت بر می‌دارد که ابوداود سجستانی در سنن خود ۴۸۰۰ حدیث آورده که آنها را از میان ۵۰۰۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است.<sup>۴</sup> صحیح بخاری مشتمل بر ۲۷۶۱ حدیث غیر مکرر است که از میان بیش از ۶۰۰۰۰۰ حدیث انتخاب شده است.<sup>۵</sup> در صحیح مسلم ۴۰۰۰ حدیث غیر مکرر است که از میان ۳۰۰۰۰۰

۲. تهذیب التهذیب: ۲۷/۱۲.

۱. همان: ۴۴/۱.

۳. رک: کشف الخفاء ۴۱۹ - ۴۲۴.

۴. طبقات الحفاظ، ذهبی: ۱۵۴/۲؛ تاریخ بغداد: ۵۷/۹؛ المنتظم، ابن جوزی: ۹۷/۵.

۵. تاریخ بغداد: ۸/۲؛ ارشاد الساری: ۲۸/۱؛ صفة الصفوة: ۱۴۳/۴.

حدیث انتخاب شده است.<sup>۱</sup> احمد بن حنبل هم در مسند خود ۳۰۰۰۰۰ حدیث آورده که آنها را از میان بیش از ۷۵۰۰۰۰۰ حدیث انتخاب کرده، در صورتی که ۱۰۰۰۰۰۰۰ حدیث فراهم کرده بوده است.<sup>۲</sup>

احمد بن فرات (م ۲۵۸) یک میلیون و پانصد هزار حدیث نوشته و از میان آنها ۳۰۰۰۰۰ حدیث را در تفسیر و احکام و فوائد و جز آنها اخذ کرده است.<sup>۳</sup>

این بخشی از شئون حدیث است و در اینجا بخش دیگری وجود دارد که ناشی از الفاظ جرح غیر کذب و وضع است که زیر هر کدام از آنها افراد زیادی از رجال حدیث قرار دارند و هر یک از آنها احادیث زیادی روایت کرده است. آن الفاظ عبارتند از:

روایت از او روا نیست، تمام احادیثش ساختگی است، چیزهایی را که اصل ندارند روایت می‌کند، از ثقات اخبار موضوعه را روایت می‌کند، احتجاج بدان روا نیست، سندها را دگرگون و مرفوع می‌کرده است، حدیث موقوف را مرفوع و وصل می‌کرده است، حدیث می‌دزدیده و آن را دگرگون می‌کرده است، در حدیث مورد اعتماد نیست، نوشتن حدیثش جایز نیست، در هیچ کدام از احادیثش مورد پیروی قرار نمی‌گیرد، ثقه و امین نیست، تمام اصحاب بر ترکش اجماع دارند، تمام چیزهایی را که روایت می‌کند غیر محفوظ است، به حدیث او استدلال نمی‌شود و اعتباری به آن نیست، دارای حدیث مورد اعتماد نیست، حدیثش پریشان و بی‌ارزش است، احادیث نادرست در تألیفاتش زیاد آورده است، اتفاق بر ترک اوست، احادیث موضوعه می‌آورده است، احادیث دگرگون شده می‌آورده است، حدیث از یادش می‌رفته است، از او چیزی نباید نوشته شود، فریبکار و از دروغگویان است، چیزی را درست انجام نمی‌داده است، در آوردن مطالب نادرست معروف بوده است، حجت نیست، به طور کلی ضعیف و سست است، جداً ضعیف است، هلاک شونده است، سقوط‌کننده است، بدعت‌گذار است، خدعه‌گر

۱. المنتظم، ابن جوزی: ۳۲/۵؛ طبقات الحفاظ، ذهبی: ۱۵۱/۲، ۱۵۷، شرح صحیح مسلم، نوی: ۳۲/۱.

۲. شرح حال احمد از طبقات ابن سبکی که در پایان جزء اول مسند او چاپ شده، نقل گردیده است.

۳. طبقات الحفاظ، ذهبی: ۱۷/۲. خلاصه التهذیب ۹.

است، تدلیس می‌کند، در هم آمیخته است، در هم می‌آمیزد، متهم به دروغ است، متهم به وضع حدیث است، احادیثش دگرگون شده و ناشایسته است، حدیث او بی‌ارزش است، از ثقات مطالب نادرست می‌آورد.

### مشکل ثقة و ثقات

اینها که گفته شد، مربوط به کسانی است که در نزد عامه به آنها و گفتار و حدیثشان اعتمادی نیست. اما کسی که به نظر آنها مورد اعتماد است، تازه خود مشکل بسیار مهم و غیر قابل حل دیگری است که خواننده محترم را در بهت و حیرت قرار می‌دهد، چه معلوم نیست که منظور از ثقة و رأی مورد اعتماد چیست؟ از کجا حاصل می‌شود؟ و چه خصلتی با آن متناقض است؟

بیاید تا تاریخ جمعی از کسانی را که به ثقة بودن آنها تصریح شده، در حالی که اثری از اعتماد در آنها دیده نمی‌شود، با هم بخوانیم، مانند:

- ۱- زیاد بن ابیه، که با ارتکاب آن همه جرایم و جنایات مهم در تاریخ، خلیفه بن خیاط او را از زهاد شمرده و احمد بن صالح نیز او را متهم به کذب نمی‌داند.<sup>۱</sup>
- ۲- عمر بن سعد بن ابی وقاص، قاتل امام حسین علیه السلام که عجلی او را ثقة و مورد اعتماد می‌داند.<sup>۲</sup>

- ۳- عمران بن حطان، رئیس خوارج و صاحب شعر معروف درباره ابن ملجم مرادی: ای ضربتی که از پرهیزکاری صادر شده و از آن جز رسیدن به رضوان و خشنودی خدا نظری در کار نبوده است، من هرگاه که آن را به یاد می‌آورم، فکر می‌کنم که پاداش او نزد خدا از همه مردم بیشتر است.<sup>۳</sup>

چنین فردی را عجلی توثیق کرده و بخاری از رجال صحیحش قرار داده و از او حدیث نقل کرده است.

۲. خلاصة التهذيب ۱۴۰.

۱. تاریخ ابن عساکر: ۴۰۶/۵، ۴۱۴.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۲۴/۱.



۴- اسماعیل بن اوسط بجلی، امیر کوفه (م ۱۱۷) که از یاران حجاج بن یوسف ثقفی بود و سعید بن جبیر را نزد او فرستاد تا به قتلش رساند. ابن معین چنین شخصی را توثیق کرده و ابن حبان او را از ثقات شمرده است.<sup>۱</sup>

۵- اسد بن وداعه شامی تابعی ناصبی که علی را دشنام می داد و به عبادت می پرداخت. نسائی او را توثیق نموده است.<sup>۲</sup>

۶- ابوبکر محمد بن هارون که ناصبی منحرف و معروف به دشمنی با امیرالمؤمنین بود و خطیب بغدادی او را توثیق کرده است.<sup>۳</sup>

۷- خالد قسری، امیر ناصبی که به گفته ذهبی، کینه تیزی ستمکار است، و در تاریخ ابن کثیر آمده است که او مرد بدی بود و به علی جسارت می کرد و مادرش نصرانی و خودش نیز منحرف بود و در خانه برای مادرش کنیسه ای ساخت. با ابن حال، ابن حبان او را توثیق کرده است.<sup>۴</sup>

۸- اسحاق بن سوید عدوی بصری (م ۱۳۱) که نسبت به علی دشمنی می کرد و می گفت: او را دوست ندارم. با ابن حال، احمد و ابن معین و نسائی او را توثیق کردند. او از رجال صحاح بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی است.<sup>۵</sup>

۹- نعیم بن ابی هند (م ۲۱۱) مردی ناصبی و دشمن علی بوده، و با ابن حال، نسائی او را توثیق کرده است.<sup>۶</sup>

۱۰- حریر بن عثمان، کسی که در مسجد نماز می خواند و از آن خارج نمی شد، تا هر روز هفتاد بار علی را لعن کند. اسماعیل بن عیاش می گوید: با حریر از مصر تا مکه رفیق راه شدم و او در بین راه علی را دشنام می داد و به من می گفت: این حدیث را که مردم از رسول خدا روایت کرده اند که به علی فرموده است: تو نسبت به من به منزله هارون

۱. میزان الاعتدال: ۱۰۳/۱؛ لسان المیزان: ۳۹۵/۱.

۲. میزان الاعتدال: ۹۷/۱؛ لسان المیزان: ۳۸۵/۱.

۳. لسان المیزان: ۴۱۱/۵.

۴. البداية و النهاية: ۲۰/۱۰، ۲۱.

۵. تهذیب التهذیب: ۲۳۶/۱.

۶. میزان الاعتدال: ۲۴۳/۳.

نسبت به موسی هستی، درست است، اما شنونده خطا کرده است. گفتم: چطور؟ گفت: بیان رسول خدا چنین بوده است: تو نسبت به من به منزلهٔ قارون نسبت به موسی هستی. گفتم: از چه کسی چنین روایت می‌کنی؟ گفت: از ولید بن عبدالملک شنیدم که آن را روی منبر چنین روایت می‌کرد.<sup>۱</sup> بخاری و ابوداود و ترمذی و دیگران به حدیث چنین شخصی احتجاج کرده‌اند و محب‌الدین طبری گفته است که او ثقة و مورد اعتماد است، ولیکن علی را دشمن داشته، خدا دشمنش باد.<sup>۲</sup>

۱۱- ازهر بن عبدالله حمصی، علی را دشنام می‌داد و با این حال، عجلی او را توثیق نموده است. او از رجال حدیث ابو داود و ترمذی و نسائی است.<sup>۳</sup>

۱۲- عبدالرحمن بن ابراهیم، مشهور به دحیم شامی، همان کسی است که گفت: اگر کسی بگوید که «فئة باغية» اهل شامند، او زن‌زاده است. با این حال، بخاری و دیگران از او روایت کرده‌اند و او به عنوان ثقة و حجت معرفی شده است.

۱۳- حافظ عبدالمغیث حنبلی، کتابی در فضایل یزید بن معاویه نوشته و در آن مطالب ساختگی زیادی آورده است، و حال آنکه از چنین شخصی به پارسایی و ثقة و دینداری و راستگویی و امانت و شایستگی و اجتهاد یاد شده است.

۱۴- حافظ زید بن حباب. ابن معین گفته است: او ثقة است، ولی حدیث ثوری را دگرگون می‌کرده است.<sup>۴</sup>

۱۵- خلف بن هشام که شراب می‌خورده، احمد امام حنبلیان او را توثیق کرده است. وقتی که به او اعتراض شد که چرا آدم شراب خوار را توثیق می‌کنی؟ در جواب گفت: این علم از ناحیهٔ او به ما رسیده است و او به خدا قسم، در نزد ما ثقة و امین است، چه شراب بنوشد یا ننوشد.<sup>۵</sup>

۱۶- خالد بن مسلمة بن عاص، ابوسلمة قرشی که امام احمد و یحیی بن معین او را

۱. تاریخ ابن عساکر: ۱۱۵/۴؛ تاریخ بغداد: ۲۶۸/۸.

۲. الرياض النضرة: ۲/۲۱۶.

۳. تهذیب التهذیب: ۱/۲۰۴.

۴. خلاصة التهذیب: ۱۰۸.

۵. تاریخ بغداد: ۸/۳۲۶.

توثیق کرده و گفته‌اند: حدیثش نوشته شود و ابن عدی گفته است: او در زمرة کسانى است که حدیثش قابل گردآوری است، گرچه اندک است و مانعی در روایت کردن از او نمی‌بینم، در صورتی که او از سران «مرجئه» و دشمن علی است.<sup>۱</sup>

آری چنین کسانى را توثیق می‌کنند و روایت کردن از آنها را جایز می‌شمرند، اما افراد زیر را از ثقه و مورد اعتماد بودن ساقط می‌دانند:

احمد بن حنبل وقتی که شنید عبيدالله بن موسى عيسى نسبت به معاويه بدگویی می‌کند، روایت کردن از او را ترک کرد و نماینده‌ای نزد یحیی بن معین فرستاد و به او پیغام داد که برادرت ابو عبدالله احمد بن حنبل به تو سلام می‌فرستد و می‌گوید: از عبيدالله حدیث زیاد نقل می‌شود، در صورتی که من و شما از او می‌شنویم که به معاويه بد می‌گوید؛ از این رو، من دیگر از او حدیث نقل نمی‌کنم.

یحیی بن معین به قاصد گفت: به ابو عبدالله سلام برسان و به او بگو: من و شما از عبدالرزاق شنیدیم که به عثمان بن عفان بد می‌گفت، آیا حدیث کردن از او را ترک کنیم؟ با آنکه عثمان از معاويه بالاتر است.<sup>۲</sup>

آری، شعبه روایت کردن از منهال بن عمر اسدی کوفی را، هنگامی که از خانه‌اش صدای آواز خوانی را شنید، ترک کرد، چنانکه ابن ابی حاتم گفته است.<sup>۳</sup>

آری، یزید بن هارون گفته است: روایت کردن از ابویوسف به خاطر آنکه اموال یتیمان را به مضاربه می‌دهد و سودش را برای خودش بر می‌دارد، جایز نیست.<sup>۴</sup>

آری، بخاری روایت کردن از امام صادق را ترک کرد و یحیی بن سعید گفته است که در نفسم از او چیزی است، گرچه او دروغگو نبوده است<sup>۵</sup>، ولی شافعی و ابن معین و ابن ابی خيثمه و ابو حاتم و ابن عدی و ابن حبان و نسائی و دیگران او را توثیق کرده‌اند.

آری، ابو حاتم بن حبان بستی گفته است که علی بن موسی الرضا از پدرش مطالب

۱. تاریخ الشام: ۵۳/۵.

۲. تاریخ بغداد: ۴۲۷/۱۴.

۳. خلاصة التهذيب: ۳۳۲.

۴. تاریخ بغداد: ۲۵۸/۱۴.

۵. تهذيب التهذيب: ۱۰۳/۲.

عجیب و غریب نقل می‌کند، گویا که اشتباه و خطا می‌کند.<sup>۱</sup>  
 آری، ابن جوزی، امام پاک، حسن بن علی بن محمد عسکری را در الموضوعات  
 تضعیف کرده است.<sup>۲</sup>  
 وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می‌برند.<sup>۳</sup>

۱. انساب السمعانی، باب راء و ضاد؛ تهذیب التهذیب: ۳۸۸/۷.

۲. لسان المیزان: ۲۴۰/۲.

۳. بقرة ۷۹/۲.

## احادیثی که به نام رسول خدا ساخته‌اند

ما در اینجا تصمیم داریم نمونه‌هایی از احادیثی را که این دروغگویان و حدیث سازان در باب فضایل دورغین ساخته‌اند، یاد آور شویم:

۱- از ابن عباس آمده است که رسول خدا فرمود: هیچ درختی در بهشت نیست، مگر آنکه روی برگهایشان نوشته شده است: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خداست، ابوبکر صدیق است، عمر فاروق است و عثمان صاحب دو نور است. این حدیث از ساخته‌های علی بن جمیل رقی است که طبرانی آن را آورده و گفته است که ساختگی است و علی بن جمیل، حدیث ساز است و تنها اوست که این حدیث را نقل کرده و معروف بن ابی معروف بلخی آن را دزدیده و عبدالعزیز بن عمرو خراسانی هم مرد گمنامی است.

ابونعیم آن را از طریق علی بن جمیل آورده و ختلی در دیباج آن را از طریق عبدالعزیز بن عمرو خراسانی، چنانکه ذهبی گفته است: عبدالعزیز گمنام و خبر باطل است، پس او آفت آن حدیث است.<sup>۱</sup>

ابن عدی از طریق معروف بلخی آن را آورده و ذهبی گفته است: این حدیث ساختگی است، ولی به خاطر روایت علی بن جمیل از جریر مشهور است و سوگند

می خورده و می گفته است که به خدا قسم، جریر برای ما حدیث کرده است.<sup>۱</sup> ابن عدی گفته است که این معروف، شناخته شده نیست و شاید آن را از علی بن جمیل دزدیده باشد.

ابوالقاسم بن بشران در *امالی* خود، از طریق محمد بن عبد بن عامر سمرقندی آن را روایت کرده است و سمرقندی همان کذاب و حدیث ساز است که از عصام بن یوسف حدیث می کرده و ابن عدی درباره او گفته است: احادیثی روایت کرده که مورد پیروی نمی باشد.

خطیب بغدادی آن را از طریق حسین بن ابراهیم احتیاطی، از علی بن جمیل روایت کرده است.<sup>۲</sup> و ذهبی بعد از ذکر آن از این طریق گوید: این باطل است و حسین احتیاطی متهم به آن است.<sup>۳</sup> وی نیز در جای دیگر گفته است که این حدیث ساختگی است.<sup>۴</sup> ابن کثیر در *تاریخ* خود آن را از طریق طبرانی آورده و گفته است: این حدیث از لحاظ سند ضعیف است و کسی که آن را نقل کرده، ناشناخته و مجهول به نظر می رسد.<sup>۵</sup> آیا از ابن کثیر تعجب نمی کنی که حدیث ساختگی و باطل را ضعیف و مجهول می خواند؟! در صورتی که در اصطلاح اهل فن که او خود را از آنها می داند، چنین حدیثی ضعیف خوانده نمی شود. آری، این خوی اوست که چنین ایجاب می کند. عجیب تر از آن این است که خطیب درباره روایتی که حالش چنین است، کلمه ای که دلالت بر عیب سند آن کند، نیاورده و این شأن و روش او در بسیاری از اینگونه احادیث ساختگی است.

۲- از ابن عباس به طور مرفوع آمده است: هنگامی که قیامت به پا گردید، منادی از زیر عرش ندا می کند که اصحاب محمد را بیاورید، ابوبکر و عمر و عثمان و علی آورده می شوند. به ابوبکر گفته می شود: کنار در بهشت بایست و هر کسی را که می خواهی وارد

۲. تاریخ بغداد: ۴/۵ و ۳۳۷/۷.

۴. همان: ۱۸۴/۳.

۱. میزان الاعتدال: ۱۸۴/۳.

۳. میزان الاعتدال: ۲۵۳/۱.

۵. البداية و النهاية: ۲۰۵/۷.

کن و هر کسی را که می خواهی رد کن. به عمر گفته می شود: کنار میزان بایست و هر کس را که خواستی با رحمت خدا سنگین کن و هر کس را که خواستی سبک کن. به عثمان شاخه ای از درختی که خدا با دستش غرس کرده است، داده و گفته می شود: به وسیله آن هر کسی را که خواستی از حوض دور کن. به علی نیز دو حله داده و گفته می شود که آنها را بگیر، من آنها را از روزی که آسمان و زمین را آفریدم برایت ذخیره کردم.

این حدیث را ابراهیم بن عبدالله مصیصی و احمد بن حسن بن قاسم کوفی که هر دو کذابند، روایت کرده اند و خدا داناتر است که کدامیک آن را وضع کرده اند. ذهبی آن را با همین عبارت در میزان آورده است<sup>۱</sup> و در آن صرف نظر از ساختگی بودن، دگرگونی نیز صورت گرفته است، زیرا آنچه که درباره عثمان و علی در ریاض آمده، چنین است: به عثمان دو حله داده و گفته می شود که آنها را بپوش، من از روزی که آسمان و زمین را آفریدم، آنها را برای تو پدید آوردم یا ذخیره کردم، و به علی بن ابی طالب عصای عوسج از درختی که خدا با دستش در بهشت غرس کرده است، داده گفته می شود که مردم را از حوض دور کن.<sup>۲</sup>

پس آنچه را که برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه بوده، از دور کردن منافقان از حوض، دگرگون کردند و برای عثمان قرار دادند، بعد از آنکه بر حدیث سرآغازی ساختگی افزودند.

حدیث دور کردن امیرالمؤمنین منافقان را از حوض، چیزی است که حفاظ آن را به طرق گوناگون از جمعی از صحابه آورده اند و ما نیز در سابق طرق و تصحیح حاکم را نسبت به آن حدیث آورده ایم.<sup>۳</sup>

۳- از انس به طور مرفوع آمده است که گفت: همه اصحابم جز معاویه بن ابی سفیان را در بهشت دیدم، تنها او را هشتاد یا هفتاد سال ندیدم و بعد از آن مدت به سویم آمد، در حالی که روی شتری از مشک خوشبو سوار بود که داخل آن پر از رحمت خدا و چهار

۲. الرياض النضرة: ۳۲۱/۱.

۱. میزان الاعتدال: ۲۰/۱، ۴۲.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۲۱/۲.

دست و پایش از زبرجد بود. به او گفتم: معاویه؟ جواب داد: لیبک یا محمد، به او گفتم: در این هشتاد سال کجا بودی؟ گفت: در باغستانی زیر عرش خدا بودم که او با من مناجات می‌کرد و من با او؛ او به من درود می‌فرستاد و من به او، و می‌گفت که این در عوض فحشهایی است که در دنیا به تو داده‌اند.

این حدیث از ساخته‌های عبدالله بن حفص وکیل است. ابن عدی گفته است: این حدیث ساختگی است و من شک ندارم که او سازنده آن است.

خطیب گفته است: این حدیث از لحاظ سند و متن باطل است و می‌دانیم که سازنده آن وکیل است و سندهای رجالش همه مورد اعتمادند، جز خودش.

ذهبی در میزان بعد از ذکر آن از طریق ابن عدی، گفته است: شایسته نبود که ابن عدی از این دروغساز کور چشم کور دل روایت کند، کسی که خداوند درباره‌اش فرموده است: آنکه در این دنیا کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراه است. همو در شرح حال عبیدالله بن سلیمان گفته است: او از عبدالرزاق، خبر باطلی را روایت کرده است و او آفت آن به شمار می‌رود.

ابن حجر گفته است که این خبر را ابن عساکر چنین آورده است: من وارد بهشت می‌شوم و همه یارانم جز معاویه را در آنجا می‌یابم، اما او را پس از هفتاد سال می‌بینم و به او می‌گویم: معاویه کجا بودی؟ در جواب می‌گوید: زیر عرش خدا بودم که با دستش به من تحفه می‌داد. آنگاه فرمود: این در عوض فحشهایی است که در دنیا به تو داده‌اند. ابن عساکر گفته است: این حدیث نادرست است و در آن چند نفر از افراد گمنام قرار دارند.<sup>۱</sup>  
 ۴- از انس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: در شب معراج وارد بهشت شدم، سببی را دیدم که به حوریه‌ای آویزان بود و گفت: من از آن عثمان کشته شده به ظلم هستم.

ذهبی از طریق عباس بن محمد عدوی حدیث ساز آن را آورده و گفته است که این خبر ساختگی است.<sup>۲</sup> همو با تغییر مختصر از طریق یحیی بن شیبب کذاب و ضاع نیز آن

۲. میزان الاعتدال: ۲/۲۰.

۱. لسان المیزان: ۴/۱۰۵.



را آورده و گفته است: این دروغ است و خدا می داند که کدامیک از این دو مرد آن را ساخته اند.<sup>۱</sup>

ابن حجر گفته است که ابن حبان آن را ضعیف دانسته معتقد است که برای آن، از کلام پیامبر و انس و ثابت و حماد که رجال سند حدیثند، اصلی نیست<sup>۲</sup> و ذهبی در میزان در شرح حال عبدالله بن ابراهیم دمشقی به این مطلب اشاره کرده و گفته است که این خبر باطل است.

ابن حجر گفته است: حدیث یاد شده از عقبه بن عامر چنین آورده شده است: هنگامی که مرا به آسمان بردند، داخل بهشت عدن شدم و سیبی در دستم قرار گرفت که از آن حوریه پسندیده‌ای بود که مژگان چشمهایش زیبایی به مژگان بازها می مانست. به او گفتم: تو از آن کی هستی؟ گفت: من برای خلیفه بعد از تو هستم که از روی ستم کشته می شود، یعنی عثمان بن عفان.<sup>۳</sup> او آن را نیز در جای دیگر آورده و گفته است که حدیث نادرستی است.<sup>۴</sup>

خطیب نیز آن را از طریق محمد بن سلیمان ابی علی شطوی، از نافع، از ابن عمر، از رسول خدا چنین آورده است: هنگامی که شبانه به سوی آسمان برده شدم و در آسمان چهارم قرار گرفتم، سیبی در دامنم افتاد و آن را با دستم گرفتم، که ناگاه شکافته شد و از آن حوریه خندانی بیرون آمد و به او گفتم: بگو ببینم تو متعلق چه کسی هستی؟ گفت: متعلق به مقتول شهید، عثمان بن عفان هستم. این حدیث با این طریق نیز ساختگی است.<sup>۵</sup>

خطیب در تاریخ بغداد و ابن جوزی در الموضوعات و ذهبی در میزان الاعتدال نادرستی این حدیث را از ناحیه محمد بن سلیمان ابی جعفر خزّاز دانسته اند.

۵- از جابر به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: خداوند یارانم را بر همه عالمیان جز انبیا و مرسلین برتری داد و از میان یارانم چهار نفر را برگزید: ابوبکر، عمر،

۱. میزان الاعتدال: ۲۹۳/۳.

۲. لسان المیزان: ۲۴۵/۳.

۳. همان: ۲۴۸/۳.

۴. همان: ۲۹۳/۳.

۵. تاریخ بغداد: ۲۹۷/۵.

عثمان و علی که آنها را بهترین یارانم قرار داد، گر چه همه یارانم خوبند.  
این حدیث از ساخته‌های عبدالله بن صالح، کاتب لیث است که ذهبی در میزان گفته  
است: با این خبر قیامت بر عبدالله بن صالح بر پا گردید.<sup>۱</sup>

از ابوزرعه نیز حکایت شده که گفت: این حدیث باطل است و خالد مصری آن را  
ساخته و در کتاب عبدالله بن صالح جای داده است. نسائی هم گفته است که این حدیث  
ساختگی است.

۶- از عبدالله بن عمر، به طور مرفوع آمده است: هنگامی که ابوبکر متولد شد، در  
همان شب خداوند به بهشت عدن توجه کرد و فرمود: سوگند به عزت و جلالم که بر تو  
وارد نمی‌کنم، مگر کسی را که این مولود را دوست داشته باشد.

ذهبی گفته است که این حدیث ساختگی است و آفت آن احمد بن عصمت  
نیشابوری است.

خطیب بغدادی آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است و در اسنادش چند  
نفر از افراد مجهول و گمنام قرار دارند.<sup>۲</sup>

۷- از ابوهریره به طور مرفوع آمده است که در آسمان دنیا هشتاد هزار فرشته برای  
کسی که ابوبکر و عمر را دوست داشته باشد، طلب آمرزش می‌کنند و در آسمان دوم  
هشتاد هزار فرشته به کسی را که ابوبکر و عمر را دشمن داشته باشد، لعنت و نفرین  
می‌فرستند.

این حدیث از ساخته‌های ابوسعید حسن بن علی عدوی بصری است. خطیب آن را  
آورده و گفته است که این حدیث را عدوی به نام کامل بن طلحه ساخته است و تنها  
عبدالرزاق بن منصور بندار، از ابوعبدالله زاهد سمرقندی، و او از ابولهیعه آن را روایت  
کرده است و چون ابوعبدالله زاهد مجهول و گمنام است، عدوی آن را به کامل که ثقه  
بوده، نسبت داده است. در هر صورت، حدیث از ابولهیعه به طور محفوظ نیامده است.  
آنگاه آن را به طریق دیگری آورده و گفته است: این اسناد صحیح است و رجالش

همه مورد اعتماد هستند و عدوی باگستاخی مطلب عجیبی را آورده و مرتکب کار زشتی شده است. جرأت او در ساختن این حدیث بیشتر از جرأتش در روایت از ابن لهیه است.

دیلمی نیز آن را آورده و به آن افزوده است: هر کس همه صحابه را دوست داشته باشد، از نفاق دور خواهد بود. ذهبی به ساختگی بودن آن حکم کرده است و ابن حجر از طریق دیگر از انس آن را آورده و گفته است: این خبر با این اسناد باطل است.<sup>۱</sup>

۸- از انس آمده است که مردی یهودی نزد ابوبکر آمد و گفت: قسم به آنکه موسی را برانگیخت و با او سخن گفت، من ترا دوست دارم. ابوبکر سرش را به علامت تحقیر او بالا نیاورد تا جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل گردید و گفت: ای محمد، خدای بزرگ برای تو سلام می‌فرستد و می‌گوید: به یهودی بگو که خدا آتش را از تو دور کرده است. پس یهودی در محضر رسول خدا حاضر گردید و اسلام آورد.

در تعبیر دیگر چنین آمده است: خداوند در آتش، دو چیز را به خاطر محبت به ابوبکر از او دور کرده است: زنجیرها و عنها را که برگردنش نهاده نمی‌شود. آنگاه رسول خدا این مطلب را به او خبر داد.

این حدیث از آفات حسن بن علی ابی سعید عدوی بصری است که سیوطی آن را ساختگی دانسته است<sup>۲</sup>، چه عدوی و غلام خلیل حدیث‌سازند و بصری جهول و گمنام است.

۹- از براء به طور مرفوع آمده است: خداوند برای ابوبکر در اعلا علیین، قبه‌ای از یاقوت سفید که به قدرت خویش آویخته است، اتخاذ کرده که در آن بادهای رحمت نفوذ و حلول کرده است و برای آن چهار هزار در است که هر گاه ابوبکر مشتاق لقای خدا باشد، یکی از آن درها باز می‌شود و از آن در به خدا می‌نگرد!

این حدیث از موضوعات محمد بن عبدالله ابی بکر اشنانی است. خطیب گفته است: کسی که این حدیث را بر مثل این اسناد ترکیب کرده، چنین کسی

از بی‌اعتنایی به حشمت الهی و جرأت بر کذب چیزی فروگذار نکرده است و ما از خذلان و خواری به خدا پناه می‌بریم و از او می‌خواهیم که از گزند و وسوسه شیطان مصون و محفوظمان بدارد که او ولی این کار و قادر بر آن است.<sup>۱</sup>

همو نیز گفته است که اشنانی چیزی را که خوب نمی‌توانسته بیان کند، وضع می‌کرده است، بدینگونه که اسناد صحیح را از بعضی کتابها گرفته و با مطالب ساختگی ترکیب کرده و این مصیبت‌ها را پدید آورده است.<sup>۲</sup>

همچنین وی آن را از طریق احمد بن عبدالله ذراع آورده و گفته است: این حدیث باطل است و نادرستی آن از ناحیه ذراع است و اوست که آن را ساخته است. البته، خدا داناتر است.<sup>۳</sup> ذهبی هم آن را در میزان الاعتدال از بافته‌های ابوبکر اشنانی شمرده است. ۱۰- از انس نقل شده که گفت: هنگامی که رسول خدا از غار خارج شد، ابوبکر رکاب حضرت را گرفت و پیامبر اکرم بدو نگرست و فرمود: ای ابوبکر، آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: چرا، پدر و مادرم فدای تو باد. سپس فرمود: خداوند فردای قیامت برای همه، بویژه برای تو تجلی خواهد کرد.

این حدیث از ساخته‌های محمد بن عبد ابی بکر تمیمی سمرقندی است که خطیب گفته است: این حدیث از نظر کسانی که آگاهی درستی از مصادر حدیث دارند، اصلی ندارد و سند و متن آن را محمد بن عبد ساخته است. وی دارای احادیث زیادی نظیر آنچه که ذکر شد، می‌باشد که همه آنها بر او و بی‌ارزش بودن روایاتش دلالت دارد.<sup>۴</sup> همو آن را از طریق علی بن عبده آورده و گفته است که این حدیث باطل است. آنگاه آن را از طریق دیگری آورده و گفته است که این نیز باطل است و علت آن هم ابوحامد بن حسنویه است که مورد اعتماد نمی‌باشد.<sup>۵</sup>

ذهبی هم آن را آورده و از احادیث موضوعه شمرده و گفته است: ابن عدی آن را در

۲. همان: ۴۴۲/۵.

۴. همان: ۳۸۸/۲.

۱. تاریخ بغداد: ۴۴۱/۵.

۳. همان: ۴۴۵/۹.

۵. همان: ۱۹/۱۲.

الکامل فی ضعفاء الرجال، روایت کرده گوید: این باطل است.<sup>۱</sup> همو گفته است: آن حدیث باطل است.<sup>۲</sup> همچنین یوسف بن احمد متهم شده به اینکه این حدیث را به ابن الخلیفه نسبت داده است.<sup>۳</sup>

فیروز آبادی، صاحب قاموس در خاتمه کتابش سفر السعادة آن را از مشهورترین ساخته‌ها در باب فضایل ابوبکر و نیز از مفتریاتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است، شمرده است.

سیوطی هم آن را از احادیث موضوعه دانسته و طرقتش را تضعیف کرده است.<sup>۴</sup> عجلونی در کشف آن را آورده و مطالبی نظیر گفتار فیروز آبادی را درباره آن گفته است.<sup>۵</sup>

ابن حجر گفته است: آن را طرقتی است که همگی سست است.<sup>۶</sup> ابن درویش حوت گفته است: این حدیث ساختگی است، چنانکه ملاعلی قاری در کتاب موضوعات خود گفته است.<sup>۷</sup>

حاکم در حدیثی از جابر بن عبدالله آورده که گفت: رسول خدا فرموده است: ای ابوبکر، خدا به تو رضوان اکبر داده است. بعضی از مردم به او گفتند: ای رسول خدا، منظور از رضوان اکبر چیست؟ فرمود: خداوند در آخرت برای بندگانش، بویژه برای ابوبکر تجلی خواهد کرد.<sup>۸</sup>

ذهبی در تلخیص المستدرک به دنبال این حدیث چنین افزوده است: این حدیث را محمد بن خالد ختلی، از کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از ابن سوقه روایت کرده است و گمان می‌کنم که محمد آن را وضع کرده باشد.

همو در میزان الاعتدال در شرح حال ختلی گفته است: ابن جوزی در الموضوعات گفته

- |                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| ۲. همان: ۲/۲۶۹.             | ۱. میزان الاعتدال: ۲/۲۲۱، ۲۳۲. |
| ۴. اللئالی المصنوعة: ۱/۱۴۸. | ۳. همان: ۳/۳۳۶.                |
| ۶. لسان المیزان: ۲/۶۴.      | ۵. کشف الخفاء: ۲/۴۱۹.          |
| ۸. المستدرک: ۳/۷۸.          | ۷. اسنی المطالب ۶۳.            |

است که او را تکذیب کرده‌اند، و او خبر «برای ابوبکر به طور خصوص تجلی خواهد کرد» را از کثیر روایت کرده است و ابن منده گفته است که کثیر دارای احادیث نادرست است.

۱۱- از ابوهریره به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرموده است: در آن شبی که به آسمان عروج داده شدم، از آسمانی نگذشتم، مگر آنکه در آن نوشته‌ای را یافتم با این مضمون: محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق جانشین اوست.

این حدیث از ساخته‌های عبدالله بن ابراهیم غفاری است که ذهبی آن را از طریق خطیب، از محمد بن عبدالله هلالی بصری آورده و گفته است: این خبر باطل است. سپس آن را به اسناد دیگری آورده و گفته است: آن نیز باطل است و کسی را نمی‌شناسم که بر آن ایراد گرفته باشد، زیرا رجال آن همه مورد اعتمادند. آنگاه آن را از طریق غفاری آورده و گفته است: او متهم به کذب است و گمان می‌رود که این حدیث از ناحیه او ساخته شده باشد.

سیوطی آن را در *الموضوعات* آورده و گفته است: ابن عدی، به اسنادش آن را از غفاری، از عبدالرحمن بن زید بن اسلم آورده و گفته است: این حدیث صحیح نیست، چه غفاری حدیث ساز، و اسنادش ضعیف است.

ابن حجر به نقل از ابن حبان، از طریق عبدالله بن عمر آن را چنین آورده است: در شبی که به آسمان سیر داده شدم، از آسمانی به آسمان دیگر رفتم، مگر آنکه دیدم نوشته شده است که محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق است.<sup>۱</sup> ابن حبان گفته است: این خبر باطل است و به دست عبدالله بن ابراهیم ساخته و پرداخته شده است.

۱۲- از انس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: خدا در هر شب جمعه صد هزار نفر را از آتش جهنم آزاد می‌کند، مگر دو طایفه را که در امتم هستند و از آنان نیستند و خدا آنان را در زمره آزاد شدگان از اهل کبایر آزاد نمی‌کند، بلکه با بت پرستان هم زنجیرند؛

آنان دشمنان ابوبکر و عمر هستند که مسلمان نیستند، بلکه یهود این امتند. هان! لعنت خدا بر دشمنان ابوبکر و عمر و عثمان و علی باد.

این حدیث از ساخته‌های مسرّه بن عبدالله ابی شاکر، غلام متوکل است که خطیب در تاریخ خود گفته است: این حدیث دروغ و ساختگی است و رجال یاد شده در اسناد آن تمامی مورد اعتماد پیشوایان حدیثند، مگر مسرّه که نادرستی حدیث از ناحیه اوست. البته، او ادعا کرده که این حدیث را از ابوزرعه شنیده، در صورتی که او چهار سال قبل مرده بوده است، چون ابوزرعه در سال ۲۶۴ هجری فوت کرده بود، در حالی که مسرّه حدیث مذکور را از ابوزرعه در ری به سال ۲۶۸ هجری روایت کرده است.<sup>۱</sup> ذهبی هم آن را از ساخته‌های مسرّه شمرده است.<sup>۲</sup>

۱۳- از انس آمده است که رسول خدا کتفهای ابوبکر و عمر را به هم متصل کرد و فرمود: شما وزیرانم در دنیا و آخرت هستید، حکایت من و شما در بهشت همانند پرنده‌ای است که در آن می‌پرد؛ من به منزله سینه و شما به منزله پره‌های آن هستید. من و شما در بهشت می‌گردیم و آفریدگار جهان را زیارت می‌کنیم و در مجالس بهشت می‌نشینیم. انس گفت: مگر در بهشت مجالسی هم هست؟ آن حضرت فرمود: آری، مجالس و سرگرمی است. گفت: سرگرمی بهشت چیست؟ فرمود: آشیانه‌ای است از آن نی که از جنس کبریت احمر است و فرشش از مروارید ظریف است، پس بادی از زیر عرش که به آن «طیبه» می‌گویند، می‌وزد و آن نی‌ها به حرکت می‌آید و صدایی از آن خارج می‌شود که بهشتیان دنیا و حوادث آن را فراموش می‌کنند.

این حدیث از ساخته‌های زکریا بن درید کنندی است که ابن حبان آن را آورده و گفته است: ساختگی است و آفت آن زکریاست.

ذهبی از ابن حبان دو جمله آن را حکایت کرده و گفته است: آن دو جمله را احمد بن موسی بن معدان در حرّان، و زکریا بن درید با نسخه‌ای ساختگی برای ما روایت کرده‌اند

که روایت کردن آن روا نیست.<sup>۱</sup>

۱۴- از انس به طور مرفوع آمده است: خدا را شمشیری در نیام است مادامی که عثمان زنده است و وقتی که او کشته شد، آن شمشیر برهنه می شود و تا قیامت در غلاف نخواهد رفت.

این حدیث را ابن عدی آورده و گفته است: ساختگی است و آفت آن عمرو بن قائد است و استادش موسی بن سیار<sup>۲</sup> نیز کذاب است.<sup>۳</sup> ذهبی هم گفته است: نادرستی آن آشکار است.<sup>۴</sup>

۱۵- از انس به طور مرفوع آمده است: جبرئیل بر پیامبر نازل شد و با او قلمی از طلای ناب بود و گفت: خداوند بزرگ برتر، بر تو سلام می فرستد و می گوید: حبیبم، این قلم را از بالای عرش برای معاویه بن ابی سفیان هدیه فرستادم، آن را به او برسان و به او دستور بده که با خطش و با این قلم آیه الکرسی را بنویسد و بعد از نوشتن و نقطه گذاری آن را بر شما عرضه کند که من برای او ثوابی به عدد کسانی که آن را تا روز قیامت می خوانند، قرار داده ام. رسول خدا فرمود: کیست که ابو عبدالرحمن را حاضر کند؟ ابوبکر برخاست و رفت و پس از چندی، هر دو خدمت رسول خدا آمدند و به حضرتش سلام کردند. حضرت جواب سلامشان را داد، آنگاه به معاویه فرمود: ای معاویه، این قلمی است که خدا برایت از بالای عرش هدیه فرستاده است تا با آن آیه الکرسی را با خط خود بنویسی و بر من عرضه نمایی و خدا را بر این نعمت بزرگ که به تو ارزانی داشته، شکر و سپاس گویی، زیرا خدا ثواب هر کسی را که از وقت نوشتن تا قیامت آن را می خواند، برایت نوشته است. آنگاه معاویه قلم را از دست رسول خدا گرفت و آن را پشت گوشش نهاد. پس پیامبر اکرم گفت: خدایا تو می دانی که من آن را به او دادم و سه بار این جمله را تکرار کرد. پس از آن، معاویه دو زانو در برابر رسول خدا نشست و همواره خدا را بر این

۱. میزان الاعتدال: ۱/۳۴۸.

۲. در ثلثی سیوطی در نقل این عبارت، غلط فاحشی دیده می شود که ما صحیح آن را آوردیم.

۳. اللثالی المصنوعة: ۱/۱۶۴.

۴. میزان الاعتدال: ۲/۲۹۹.



نعمت شکر می‌کرد، تا آنکه دوات و صحیفه‌ای آورد و قلم را گرفت و با آن آیه‌الکرسی را به بهترین خط نوشت و بر رسول خدا عرضه کرد. رسول خدا فرمود: ای معاویه، خداوند ثواب هر کسی را که آن را تا روز قیامت می‌خواند، برایت نوشته است.

همه گفته‌اند: این حدیث ساختگی است و بیشتر رجالش گمنامند، و ابن جوزی آن را از ساخته‌های حسین بن یحیی ختانی می‌داند.<sup>۱</sup>

به نظر ذهبی این حدیث، باطل است و گویا احمد بن عبدالله ایللی، آن را ساخته است.<sup>۲</sup>

ابن حجر در *لسان المیزان* آورده است که عامل نادرستی این حدیث، تنها احمد ایللی است که آن را ساخته است.

نقاش در *الموضوعات*، آن را با لفظ مختصرتری آورده و گفته است: این حدیث بی‌شک ساختگی است که احمد و یا حسین آن را ساخته‌اند.<sup>۳</sup>

۱۶- از جابر روایت شده است که رسول خدا با جبرئیل در مورد اینکه معاویه را کاتبش قرار دهد، مشورت کرد و جبرئیل گفت: او را کاتب قرار ده که امین است.

ابن عساکر در *تاریخ الشام* به اسناد خویش آن را از طریق سری بن عاصم ابی عاصم همدانی که یکی از دروغگویان حدیث ساز بوده و حسن بن زیاد که همان لؤلؤی کذاب حدیث ساز است و قاسم بن بهرام که مشترک میان ثقه و کذاب است، آورده و ابن کثیر آن را تضعیف کرده و گفته است: در شگفتم از حافظ ابن عساکر که با آن همه عظمت و آگاهی از فن حدیث بیش از همه معاصران، بلکه کسانی که پیش از او بودند، چگونه در تاریخش این حدیث و نظایرش را می‌آورد و هیچ حرفی درباره آنها، نه آشکارا و نه پنهانی، نمی‌زند و حال آنها را بیان نمی‌کند؟ در صورتی که چنین کاری درست نیست و خدا داناتر است.<sup>۴</sup>

۱. میزان الاعتدال: ۲۵۷/۱. ۲. همان: ۵۲/۱.

۳. اللئالی المصنوعة: ۲۱۶/۱؛ لسان المیزان: ۲۸۵/۱.

۴. البداية و النهایة: ۳۵۴/۵.

ذهبی هم آن را به طور مرفوع از امیرالمؤمنین، از طریق اصرم بن حوشب کذاب حدیث ساز خبیث آورده و از احادیث نادرست محمد بن عبدالمجید شمرده است.<sup>۱</sup>  
 ۱۷- از عبادة بن صامت آمده که گفته است: خداوند به پیامبرش وحی کرد که معاویه را به عنوان کاتب به کار گیرد، زیرا که او امین است.

طبرانی در المعجم الاوسط آن را به نقل از محمد بن معاویه زیادی، از احمد بن عبدالرحمن حرانی، از محمد بن زهیر سلمی، از ابومحمد که ساکن بیت المقدس بود، آورده و گفته است: محمد بن معاویه کذاب است و استادش امین نیست و سلمی و استادش شناخته شده نیستند و این حدیث را طرق دیگری نیز هست که همه آنها باطل است.<sup>۲</sup>

ذهبی نیز آن را آورده و گفته است: این خبر باطل است و شاید محمد بن زهیر سلمی متن آن را به دروغ ساخته است. درباره احمد حرانی هم ابوعمروه گفته است: وی در دینش امین نیست.

چگونه ممکن است این روایت از عبادة بن صامت صحیح باشد، در صورتی که او شام را بر علیه معاویه شورانده بود و معاویه ناگزیر نامه‌ای به عثمان در مدینه نوشت و در آن متذکر شد که عباده شام را بر من و اهلس ناگوار کرده است، یا او را به مدینه فراخواند و یا به من اجازه بده که او را از شام بیرون کنم. عثمان در پاسخ او نوشت: او را به خانه‌اش در مدینه گسیل دار.

معاویه، عباده را به مدینه فرستاد و او به خانه عثمان که در آن جز مردی از سابقین و یا تابعین نبوده، وارد گردید و در گوشه‌ای جلوس کرد و عثمان به او نگرست و گفت: ای عباده، وضع ما با شما چگونه است؟ او برخاست و گفت: من از رسول خدا ابوالقاسم شنیدم که می‌فرمود: بعد از من امور شما به دست افرادی می‌افتد که منکرات را معروف جلوه می‌دهند و آنچه را که شما معروف می‌دانید، منکر می‌شمارند، پس اطاعت از کسی که معصیت می‌کند، روا نیست و از راه پروردگارتان منحرف نگردید. قسم به آنکه

جان عباده در دست اوست، فلانی یعنی معاویه از آنهاست. عثمان دیگر به او چیزی نگفت.<sup>۱</sup>

۱۸. از ابوهریره روایت شده که پیامبر فرمود: امانا پیش خدا سه نفرند: من و جبرئیل و معاویه.

خطیب و نسائی و ابن حبان گفته اند: این حدیث باطل و ساختگی است و خطیب معتقد است که نادرستی این حدیث، از ناحیه علی بردانی است.<sup>۲</sup>

ابن عدی گفته است: از هر جهت این حدیث باطل است و حاکم طرق این حدیث را نادرست خوانده است و در آن جمعی از دروغگویان و حدیث سازان قرار دارند.<sup>۳</sup> ذهبی گفته است: این حدیث دروغ است. وی نیز آن را در شرح حال حسن بن عثمان یاد آور شده و گفته است: این دروغ است.<sup>۴</sup>

ابن کثیر در تاریخ خود آن را از طریق ابوهریره و انس و واثله بن اسقع آورده و گفته است: به هیچ وجه صحیح نیست.<sup>۵</sup>

ابن حجر گفته است که ابن جوزی آن را در زمره احادیث موضوعه آورده و یقین کرده است که حسن بن عثمان آن را وضع کرده است.<sup>۶</sup>

ابن عدی گفته است: به نظر من حسن بن عثمان حدیث ساز و حدیث دزد بوده و درباره او از عبدان اهوازی پرسیدم، گفت: او کذاب است. ابوعلی نیشابوری هم گفته است: این مرد کذاب و حدیث دزد است. در شذرات آمده است که ابن جوزی آن را از ساخته های ابوعیسی احمد خشاب شمرده است.<sup>۷</sup>

با این یاوه گوییها ناموس اسلام را هتک و ساحت مقدس صاحب رسالت را آلوده کردند. بنابراین، دو امینی که معاویه سومی آنها باشد، چه ارزشی خواهند داشت؟

۱. تاریخ ابن عساکر: ۳۱۱/۷، ۳۱۲.  
 ۲. اللثالی المصنوعة: ۲۱۷/۱.  
 ۳. البدایة و النهایة: ۱۲۰/۸.  
 ۴. میزان الاعتدال: ۲۳۳/۱.  
 ۵. شذرات الذهب: ۳۶۶/۲.  
 ۶. لسان المیزان: ۲۲۰/۲.  
 ۷. تاریخ بغداد: ۸/۱۱.

۱۹- از زیاد بن معاویة بن یزید بن عمر، نوۀ یزید بن معاویة بن ابی سفیان، از عبدالرحمن بن حسام آمده که گفت: مردی از اهل حوران، از مردی دیگر به ما خبر داده که ده نفر از بنی هاشم، صبح هنگام برای نماز، خدمت رسول خدا گرد آمدند. بعد از نماز گفتند: ای رسول خدا، اینکه در این وقت خدمت شما رسیدیم، برای این بوده که بعضی از کارهایمان را برای شما بگوییم. خداوند با این رسالت، تفضل فرمود و شما را به آن و ما را وسیلۀ شما گرامی داشت و این معاویة است که کاتب وحی است، در صورتی که ما کسی از اهل بیت را بیش از او برای این کار شایسته می دانیم.

رسول خدا فرمود: آری، مرد دیگری غیر او را پیدا کنید. راوی می گوید: با آنکه در هر چهار روز از ناحیۀ خدا وحی بر محمد نازل می شد، اما چهل روز گذشت که جبرئیل نازل نگردید. پس از آن نازل شد، در حالی که صحیفه ای با خود همراه داشت که در آن نوشته شده بود: ای محمد، تو حق نداری کسی را که خدا برای نوشتن و وحی انتخاب کرده، تغییر دهی؛ پس او را بر این کار بگمار که او امین است و رسول خدا هم او را بر آن کار گماشت.

ابن عساکر در تاریخ خود آن را آورده و گفته است: این خبر نادرست است و در آن چند نفر افراد مجهول و گمنام قرار دارند.

ابن حجر گفته است: مسلم است که این حدیث باطل است. به خدا قسم، کسی که آن را ساخته است، بی دین و لامذهب است.<sup>۱</sup>

این توهین است و جز کسی که خدا و رسول و دینش را به باد مسخره می گیرد و ارزش نبوت را نمی داند، بدان سخن نخواهد گفت و نادان تر از این یاوه گوینان نابکار که به ساحت مقدس رسالت اهانت روا داشته اند، آن محدثی است که درباره سند این احادیث بحث می کند و همانند این حدیث را تنها به خاطر آنکه افراد مجهولی در رجالش قرار دارند، نادرست می داند، غافل از اینکه محدث در درجۀ اول باید متن حدیث را پیش از سند، مورد بررسی قرار دهد، نه بر عکس. پس مطلب همان است که

ابن حجر گفته است.

۲۰- از یزید بن محمد مروزی، از پدرش، از جدش روایت شده که گفت: از علی امیرالمؤمنین، رضی الله عنه، شنیدم که می گفت: هنگامی که در برابر رسول خدا نشسته بودم، معاویه وارد شد و رسول خدا قلم را از دستم گرفت و به معاویه داد و من از این عمل چیزی به دل نگرفتم، چون می دانستم که خدا به او فرمان داده است.

ابن حجر آن را از ساخته های مسرّه بن عبدالله خادم دانسته و گفته است: این متن باطل و اسنادش دروغ است.<sup>۱</sup>

خطیب هم آن را در زمره احادیث مناقب آورده و گفته است:

این حدیث دروغ و ساختگی است، و رجال یاد شده در اسنادش همگی مورد اعتمادند، جز مسرّه خادم که عیب حدیث از ناحیه اوست.<sup>۲</sup>

۲۱- از انس به طور مرفوع آمده است: امانت عبارتند از: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد و معاویه.

ذهبی این حدیث را از داود بن عفان، از انس آورده و گفته است که داود، آدم حدیث سازی بوده و از انس نسخه ای ساختگی داشته است.<sup>۳</sup> در این مورد به مباحث سلسله دروغگویان و حدیث سازان مراجعه شود.

ابن کثیر در تاریخ خود آن را از روایت ابن عباس دانسته و گفته است: این از احادیث پیشین زشت تر و از لحاظ سند ضعیف تر است.<sup>۴</sup>

مرگ بر مردمی که چنین مزخرفات را روایت می کنند و عرق خجلت بر پیشانی آنها نمی نشیند، آیا ننگ بر اسلام و مسلمانان نیست که معاویه خائن در امانت کنار رسول خدا و دیگر امنای معصوم خدا قرار داده شود؟!

۲۲- از واثله به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: خداوند جبرئیل و من و معاویه را امین بر وحی خویش قرار داد، و نزدیک بود که خداوند به خاطر کثرت علم معاویه و

۲. تاریخ بغداد: ۲۷۳/۱۳.

۱. لسان المیزان: ۲۰/۶.

۴. البداية و النهاية: ۱۲۰/۸.

۳. لسان المیزان: ۳۲۱/۱.

رعایت امانتش نسبت به گفتار پروردگام او را پیامبر قرار دهد. خداوند گناهان معاویه را می‌بخشد و از حساب معافش کرده، کتابش را به او تعلیم داده و او را راهنما و راه یافته و وسیله هدایت قرار داده است.

ابن عساکر آن را از مردی آورده است. حاکم گفته است: از احمد بن عمر دمشقی که به حدیث شام دانا بوده، از این حدیث سؤال شد و او آن را بکلی انکار کرد. عبدالله بن جابر، ابو محمد طرطوسی بزار که فراموشکار بود، یکبار این حدیث را روایت کرده و یکبار هم گفته است: حدیث او نادرست است.<sup>۱</sup>

فکر می‌کنم که راویان ناپاک می‌خواستند بدین وسیله مقام نبوت را پایین آورند، نه آنکه مقام معاویه را بالا ببرند، زیرا فاصله زیادی که میان مرتبه نبوت که مسلمانان به آن معتقدند، و مقام این مرد که از سطح خلافت فرسنگها دور است، وجود دارد، آن دو را در وضعی قرار می‌دهد که چاره‌ای جز پایین آوردن مرتبه نبوت ندارند.

بنابراین، از دوستان معاویه می‌پرسیم: عاملی که چنین مقام شامخی را برای معاویه ایجاد می‌کند، چیست؟ آیا آن عامل، همان اصل ناپاک این شجره ملعونه است که در قرآن و گفتار پیامبر اکرم آمده است؟ یا فرع ناپاک و ستمکار اوست؟ یا اصرار او بر کفر بوده که تا چند ماه پیش از وفات پیامبر اکرم ادامه داشته است؟ یا جنگ کردنش با خلیفه مفترض الطاعه زمان اوست؟ در صورتی که اهل حل و عقد با او بیعت کرده و مسلمانان به خلافت او رضایت داده بودند، اما او در برابر امامش شمشیر کشید و خونهای پاک را ریخت، و یا جنایاتی که او در ایام خلافتش انجام داده است؟ از قبیل کشتن افراد شریفی چون حجر بن عدی و یارانش، عمرو بن حمق خزاعی و نظایرش، لعن کردن امیرالمؤمنین و حسن و حسین و جمعی از یاران پاک و با ایمان آنان در قنوت نماز، نسبتهای ناروا به اهل بیت نبوت دادن و روایات نادرست علیه آنها ساختن، احادیث مدح و ثنا درباره اموی‌ها جعل کردن، بر خلاف حدیث الولد للفراش و للعاهر

الحجر<sup>۱</sup> که مورد اتفاق میان مسلمانان است، زیاد را به پدرش ابوسفیان ملحق نمودن، برای یزید، این مرد فاسق فاجر شرابخوار، بیعت گرفتن و او را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط کردن و بر اینگونه اعمال زشت که صفحه تاریخ را سیاه نموده، ادامه دادن، تا آنکه جنایتش به اوج خود رسید و مرگ گریبان او را گرفت.

معاویه کجا و آشنایی او با علم و قرآن کجا؟ او حتی یک آیه از قرآن را بخوبی نمی دانسته و اگر می دانسته عمل نمی کرده است، مانند آیات زیر:

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم<sup>۲</sup>: خدا و پیامبر و پیشوایان را اطاعت کنید.

آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیشوایان بنا به هر یک از دو تفسیر آن، نبوده است؟

و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها<sup>۳</sup>: هر کسی مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش جاودانه بودن در جهنم است.

والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و اثمأً

مییناً<sup>۴</sup>: کسانی که مردان و زنان با ایمان را بدانچه نکرده اند می آزارند، گناه آشکاری را مرتکب می شوند.

همچنین آیات دیگری نظیر این آیات مورد هجوم او قرار گرفته و گویا که اصلاً آیات قرآن نبوده اند.

آیا او امین بر قرآن بوده، در صورتی که حتی به یک آیه آن عمل نمی کرده و حدود آن را به پا نمی داشته است. قرآن کریم می گوید: هر کس از حدود خدا تجاوز کند، به خود ستم کرده است.<sup>۵</sup> هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از حدودش تجاوز نماید، خدا او را جاودانه در آتش داخل خواهد کرد و برایش عذاب خوارکننده ای است.<sup>۶</sup>

۱. ترجمه حدیث: فرزند از آن صاحب فراش است و نسبت ناروا دهنده را پاسخ سنگ است.

۲. همان / ۹۳.

۳. نساء / ۵۹/۴.

۴. طلاق / ۱/۶۵.

۵. احزاب / ۳۳/۵۸.

۶. نساء / ۴/۱۴.

آیا علم زیادش که نزدیک بود او را به مقام پیامبری برساند، وادارش می‌کرد که با عترت پاک پیامبر اکرم دشمنی کند؟ و آن همه اعمال جنایتکارانه و زشت را که تاریخ از او و دودمان و تربیت شدگان پلید مکتبش برای ما حفظ کرده، مرتکب شود؟

این تاریخ است که می‌گوید: او شیعیان پاک امیرالمؤمنین را در کوفه و در دیگر نقاط کشور اسلامی به وضع فجیعی می‌کشته و بسیاری از پیروان پاک نهاد آل الله را مورد شکنجه غیر انسانی قرار می‌داده است و ما در آینده بخوبی ماهیت پلید او را چنانکه هست، معرفی خواهیم کرد. آنگاه از روایان احادیثی که او را در امانت، سومی پیغمبر و جبرئیل و یا هفتمی او و یا از امنای پنجگانه یاد شده در روایت بیست و یکم قرار داده‌اند، می‌پرسیم که آیا منظور از آن امانت، امین بودن او نسبت به قرآن است که با آن مخالفت کرده، یا نسبت به سنت است که به آن عمل نکرده، یا نسبت به خونهای مردم بوده که آن را ریخته، یا نسبت به حق خاندان پیغمبر اکرم بوده که پایمالش کرده، یا نسبت به امنیت اجتماعی بوده که آن را از بین برده، یا نسبت به راستی بوده که با آن میانه‌ای نداشته، یا نسبت به دروغ بوده که ترغیب به آن می‌کرده، یا نسبت به مؤمنان بوده که رگها و ریشه‌های آنان را قطع می‌کرده یا نسبت به اسلام بوده که آن را ضایع کرده، یا نسبت به احکام بوده که آنها را عوض کرده و یا نسبت به منبرها بوده که آنها را با لعن اولیای مقرب خدا آلوده کرده است. آیا با اینهمه جنایات، نزدیک بود معاویه به مقام پیغمبری نایل گردد؟ آفرین بر آن نبوتی که این مرد کثیف و جانی می‌خواهد بار مسئولیتش را به دوش کشد و عهده‌دار آن باشد!

قد خم، ریش سفید، اشک دمام، یحیی

تو به این حالت اگر عشق نبازی چه شود؟

چقدر فرق است میان این روایت و انکار علما نسبت به گفته ابن حبان «نبوت همان علم و عمل است» که بدو نسبت زندقه و هذیان دادند و در این باره شکایتی به خلیفه نوشتند و او هم دستور قتلش را صادر نمود؟<sup>۱</sup> و این کار تنها به این جهت بوده که آنان



نبوت را موهبتی از ناحیه خدا می دانستند که او هر کس از بندگان را که بخواهد برمی‌گزیند و رسالت را هر جا که بخواهد قرار می‌دهد و بشر معمولی در رسیدن به آن راهی ندارد، اگر چه از لحاظ علم و عمل به هر رتبه والایی رسیده باشد؛ پس چگونه ممکن است خداوند او را به خاطر کثرت علم و امانتی که فاقد بوده پیامبر قرارش دهد؟ ای کاش حدیث سازان چاپلوس آراء خود را در حدیث «برنج» محدود می‌کردند و از آن تجاوز نمی‌نمودند و نبوت را به مثل معاویه نمی‌دادند، زیرا در آن به طور وضوح، مقدار معرفت آنان از نبوت و ارزش آن به چشم می‌خورد و آن حدیث این است: اگر برنج حیوان بوده، قطعاً آدمی بوده و اگر آدمی بوده، به طور مسلم مرد صالحی بوده و اگر مرد صالحی بوده، یقیناً پیامبری بوده و اگر پیامبری بوده، حتماً پیامبر مرسل بوده و اگر پیامبر مرسل بوده، قطعاً من بوده‌ام.<sup>۱</sup>

جای بسی شگفتی است که درست دانستن امثال این نوع روایات از ناحیه سند تجاوز نمی‌کند، هر چند متون آنها بهترین دلیل بر ساختگی بودن آنهاست، اما برای آنان اهمیت ندارد که معاویه با چنین حدودی معرفی شود، با آنکه چنان اعمال نابکارانه‌ای را که به برخی از آنها اشاره کرده‌ایم، مرتکب می‌شده است. آری، این خوی زشت و پلید آنهاست که به چنین اعمال ننگینی و ادارشان می‌نماید.

۲۳- از ابن عباس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و لباسی بر تن داشت که ژنده بود. به او گفتم: چرا با این قیافه بر من نازل شدی؟ گفت: خداوند به ملائکه آسمان فرمان داده که به این شکل در آیند، چون ابوبکر در زمین به چنین قیافه‌ای در آمده است.

خطیب از طریق محمد بن عبدالله اشنانی کذاب حدیث ساز، از حنبل بن اسحاق، از وکیع آن را آورده و گفته است: چقدر اشنانی از توفیق دور است و دلیل آن این است که او از حنبل و او از وکیع روایت می‌کند، در صورتی که نه حنبل از وکیع روایتی کرده و نه اصلاً او را دیده است و شک ندارم که این مرد کاری جز حدیث‌سازی نداشته است، چه

۱. کشف الخفاء: ۱۶۰/۲. صفانی گفته است: این حدیث موضوع است.

از یکی از شیوخ شنیدم که می‌گفت: او حدیث می‌ساخته است، تا اینکه می‌گوید: او اسناد صحیح را از بعضی از کتب گرفته و بر اساس آن این مصیبت‌ها را به بار آورده است. از خدا سلامت در دین و دنیا را خواهانیم.<sup>۱</sup>

۲۴- از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: خداوند به من امر کرده است که چهار نفر را دوست داشته باشم: ابوبکر، عمر، عثمان و علی را. ذهبی آن را از ساخته‌های سلیمان بن عیسی سجزی کذاب و حدیث ساز شمرده است.<sup>۲</sup>

۲۵- از ابوهریره آمده است: برای هر پیامبری از امتش دوستی است و دوست من عثمان است. این حدیث از ساخته‌های اسحاق بن نجیح ملطی است که ذهبی در میزان الاعتدال گفته است: این حدیث باطل است و دلیل بطلان آن، فرموده آن حضرت است: اگر از این امت کسی را به عنوان دوست انتخاب می‌کردم، هر آینه ابوبکر را برای این امر اتخاذ می‌نمودم.

این حدیثی را که ذهبی دلیل بطلان آن روایت قرار داده نیز ساختگی است، چه آن را در برابر حدیث برادری ساخته‌اند.<sup>۳</sup>

۲۶- خطیب آورده است: هنگامی که رشید وارد مدینه شد، اهمیت می‌داد که با قبای سیاه و کمر بند روی منبر رسول خدا برود. ابوالبختری گفت: جعفر بن محمد صادق از پدرش به من حدیث کرد که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد، در حالی که قبایی پوشیده و کمربندی که در آن خنجری قرار داشت، به کمر بسته بود.

این حدیث از ساخته‌های وهب بن وهب، ابوالبختری قرشی است که معافی تیمی درباره‌اش گفته است:

– وای بر ابوالبختری، هنگامی که مردم در محشر به پاخیزند!

– به خاطر دروغی که علنی بر جعفر بسته است.

– به خدا قسم، او حتی یک ساعت برای کسب فقه، نه در سفر و نه در حضر، با او

۱. تاریخ بغداد: ۴۴۲/۵. ۲. لسان المیزان: ۹۹/۲.

۳. رک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۷/۳.

ننشسته است.

– و هرگز مردم در زمانش او را بین قبر و منبر پیامبر اکرم ندیده‌اند.  
 – خدا ابن وهب را که آشکارا دروغ گفته است، بکشد.  
 – او می‌پنداشته است که جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شده، در حالی که کفش و قبا‌ی سیاهی پوشیده و خنجری به کمر بسته بوده است.<sup>۱</sup>

این توهینی است نسبت به خدا و پیامبرانش، چه چنین کاری از کسی که ایمان به خدا دارد و برای پیامبر و امین وحی، جبرئیل احترام و کرامتی قائل باشد، صادر نمی‌شود و به فرموده قرآن: چه بزرگ است سخنی که از دهانشان خارج می‌شود و جز دروغی نمی‌گویند.<sup>۲</sup>

۲۷- از ابن عباس به طور مرفوع آمده است: در زمین شیطانی نیست مگر آنکه از عمر دور می‌شود و در آسمان فرشته‌ای نیست مگر آنکه او را احترام می‌کند.

این حدیث از ساخته‌های موسی بن عبدالرحمن صنعانی دروغگو و حدیث ساز است که عبدالغنی بن سعید ثقفی از او روایت کرده است و ابن یونس روایت او را سست دانسته و بکر بن سهل نیز از او روایت نموده که نسائی او را تضعیف کرده است. ابن عدی، این روایت را از احادیث نادرست شمرده، چنانکه در میزان الاعتدال ذهبی آمده است و سیوطی نیز آن را ساختگی می‌داند.

۲۸- از زید بن ثابت آمده که رسول خدا فرمود: نخستین کسی که از این امت کتاب به دست راستش داده می‌شود، عمر بن خطاب است و او را نوری همانند نور خورشید است. گفته‌اند که پس ابوبکر کجاست؟ فرمود: فرشتگان او را به بهشت هدیه کرده‌اند.  
 خطیب از طریق عمر بن ابراهیم کردی کذاب آن را آورده و گفته است: متهم به کذب عمر است و سیوطی آن را از احادیث ساختگی شمرده است.<sup>۳</sup>

۲۹- از معاذ بن جبل به طور مرفوع آمده است: خداوند در آسمان کراحت دارد که

۲. کف ۵/۱۸.

۱. تاریخ بغداد: ۴۵۲/۱۳.

۳. الثالی المصنوعة: ۱۵۶/۱.

ابوبکر صدیق در زمین گام بردارد.

حارث آن را در مسند خود از طریق محمد بن سعید کذاب حدیث ساز آورده و گفته است: این حدیث ساختگی است و تنها ابوالحارث نصر بن حماد که یحیی او را تکذیب کرده، آن را روایت کرده است. نسائی گفته است: مورد اعتماد نیست، مسلم گفته است: فراموشی در حدیث دارد و دارقطنی گفته است: بکر بن خنیس که متروک الحدیث است و محمد بن سعید مصلوب که دروغگو و حدیث ساز است، آن را نیز روایت کرده اند.<sup>۱</sup>  
۳۰- از بلال بن رباح به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: اگر من میان شما مبعوث نشده بودم، عمر مبعوث می شد.

ابن عدی آن را از دو طریق آورده و گفته است: زکریا و کار کذاب و حدیث ساز است و ابن واقد عبدالله متروک الحدیث است و روایت مشرح بن عاهان قابل احتجاج نیست. ابن جوزی در الموضوعات آن را با همان دو طریق آورده و گفته است: این دو حدیث به طور صحیح از رسول خدا نیامده است. اما اولی، برای اینکه زکریا بن یحیی از دروغگویان بزرگ است و ابن عدی گفته است: او حدیث می ساخته است. اما دومی، به خاطر آنکه احمد و یحیی گفته اند: عبدالله بن واقد قابل اعتماد نیست و نسائی گفته است که متروک الحدیث است. ابن حبان هم گفته است: نوشته های مشرح دگرگون شده است و احتجاج به آن باطل است.

ابن عساکر در تاریخ خود آن را از طریق مشرح بن عاهان چنین آورده است: اگر بعد از من پیامبری باشد، او عمر بن خطاب است.<sup>۲</sup>

۳۱- از ابوهریره به طور مرفوع آمده است: بهشت و جهنم با هم مفاخره کردند، جهنم به بهشت گفت: من از تو بالاترم، زیرا در من فرعون ها، ستمکاران، پادشاهان و فرزندان شان هستند. خداوند به بهشت وحی فرمود که بگو برتری مال من است، زیرا که خداوند مرا به خاطر ابوبکر و عمر زینت بخشیده است.

این حدیث از ساخته های مهدی بن هلال است که خطیب آن را آورده و گفته است:

۲. تاریخ الشام: ۲۸۷/۳.

۱. اللثالی المصنوعة: ۱/۱۵۵.

ساختگی است، چه ابان بن ابی عیاش متروک الحدیث است و مهدی کذاب و حدیث ساز است.<sup>۱</sup>

۳۲- از ابوهریره آمده است: رسول خدا در حالی که به علی بن ابی طالب تکیه داده بود، از منزل خارج شد و ابوبکر و عمر استقبالش کردند، آنگاه به علی فرمود: آیا این دو شیخ را دوست داری؟ عرض کرد: بلی، یا رسول الله. فرمود: دوستشان داشته باش تا وارد بهشت شوی.

از عبدالله بن ابی اوفی چنین آمده است: ای ابوالحسن، آنها را دوست داشته باش که با دوستی آنها وارد بهشت خواهی شد.

این حدیث از ساخته های محمد بن عبدالله اشنانی است که سیوطی آن را در اللثالی به نقل از خطیب آورده و گفته است که اشنانی آن را ساخته و سپس برای آن اسناد دیگری بافته است.<sup>۲</sup> خطیب به طریق دیگری آن را آورده و حکم به غرابت آن نموده و آن را طریق مجهول خوانده است.<sup>۳</sup> ذهبی در میزان آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است، اما با سند صحیح.<sup>۴</sup> ابن جوزی هم آن را در الموضوعات ذکر کرده است.

۳۳- از سهل بن سعد آمده است که گفت: روزی رسول خدا بهشت را برای ما توصیف می کرد، مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، آیا در بهشت هم برق می زند؟ فرمود: آری، قسم به آن که جانم در دست اوست، عثمان که از جایی به جایی می رود، بهشت برایش برق می زند و روشنایی خاصی در آن پدیدار می شود.

این حدیث از ساخته های حسین بن عبدالله عجلی است که ابن عدی آن را آورده و حکم به ساختگی بودن آن کرده و گفته است: آفت آن حسین است. ذهبی هم گفته است: این حدیث دروغ است.<sup>۵</sup> حاکم آن را روایت کرده و صحیح شمرده است<sup>۶</sup> و به دنبال آن

۱. اللثالی المصنوعة: ۱/۱۵۸.

۲. این عبارت در چاپهای بعد چنین تحریف شده است: اشنانی یک بار دیگر آن را روایت کرده و برای آن

اسنادی غیر از این ترکیب کرده است. رک: تاریخ بغداد: ۵/۴۴۰.

۳. تاریخ بغداد: ۱/۲۴۶ و ۵/۴۴۰. ۴. میزان الاعتدال: ۱/۲۴۳.

۵. میزان الاعتدال: ۱/۲۵۳. ۶. مستدرک: ۳/۹۸.

ذهبی در تلخیص خود گفته است: این حدیث ساختگی است و حسین از مالک و جز او حدیث‌های ساختگی روایت می‌کرده است. آنگاه گفته است: آیا هیچ عاقلی به مانند آن احتجاج می‌کند؟ تا چه رسد که آن را در صحاح وارد نماید.

۳۴- از ابن عباس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: خدایا در مورد پسر عموم علی بر من منت گذار. جبرئیل نزد او آمد و گفت: آیا پروردگارت نسبت به تو انجام نداد؟ خداوند به وسیله پسر عمت علی که شمشیر خدا در برابر دشمنان اوست و ابوبکر صدیق که رحمت خداست و عمر فاروق ترا نیرومند ساخت، پس آنان را وزیرانت قرار ده و با آنان در کارها مشورت کن و دشمنانت را بکش که همواره دینت پا برجاست تا مردی از بنی امیه آن را معیوب سازد.

این حدیث از ساخته‌های عمرو بن ازهر عتکی بصری است که حاکم در مستدرک آن را از طریق او آورده و گفته است: عمرو حدیث ساز است و زکریا بن یحیی بن حوشره طبق گفته ابن معین، مرد بدی است و شایسته است چاهی برایش حفر گردد و در آن افکنده شود و بهتر آن است که این حدیث به او نسبت داده شود.<sup>۱</sup>

۳۵- از انس به طور مرفوع آمده است که رسول خدا به ابوبکر فرمود: ترا چه مال بابرکتی است که آزادی مؤذنم بلال و شترم از آن است؛ گویا ترا می‌بینم که جلو در بهشت از اتم شفاعت می‌کنی.

این حدیث از اباطیل فضل بن مختار است که درباره‌اش گفته‌اند: حدیث‌هایش نادرست است و هیچ کدام از آنها مورد پیروی قرار نمی‌گیرد. ذهبی آن را با احادیث دیگری در میزان آورده و گفته است: اینها اباطیل و چیزهای عجیبی هستند.<sup>۲</sup>

۳۶- از ابی بن کعب به طور مرفوع آمده که جبرئیل به پیامبر گفت: اگر با تو به مقدار عمر نوح بنشینم، فضایل عمر را نمی‌توانم تمام کنم.

این مطلب را ابن جوزی در الموضوعات آورده و ذهبی در میزان الاعتدال در شرح حال حبیب بن ثابت ذکر کرده و گفته است: این خبر باطل است و ما او را نمی‌شناسیم. ابن

حجر گفته است: ابن جوزی عیب آن را از ناحیه عبدالله بن عامر اسلمی دانسته، در صورتی که اشکال از ناحیه او نیست و در سند آن، ابن بطه و نقاش مفسر قرار دارند که درباره آنها گفتار دشواری است.<sup>۱</sup> وی نیز آن را آورده و گفته است که دارقطنی در غرائب مالک بعد از آنکه آن را از طریق فتح بن نصیر، از حسان بن غالب آورده، گفته است: این روایت از مالک صحیح نیست و فتح و حسان ضعیفند و این حدیث و حدیث «مشط» ساختگی است.

۳۷- از عبدالله، رضی الله عنه، به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: ابوبکر تاج اسلام و عمر حله اسلام و عثمان اکیلل اسلام و علی طیب اسلام است. ذهبی آن را آورده و گفته است: این خبر دروغ است.<sup>۲</sup>

۳۸- از عبدالله به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: هر پیامبری را از امتش خاصانی است و خاصان امتم، ابوبکر و عمر هستند. ذهبی گفته است: این خبر باطل است.<sup>۳</sup>

۳۹- از عبدالله به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: اکنون مردی از اهل بهشت بر شما وارد می شود. پس از لحظه ای معاویه وارد شد و رسول خدا فرمود: ای معاویه، تو از من هستی و من از توام، بعد با نشان دو انگشتش افزود: ما با هم دم در بهشت، همانند این دو خواهیم بود.

ذهبی آن را در شرح حال حسن بن شیب، از عبدالله، از طریق عبدالله بن یحیی مؤدب آورده و گفته است: حسن از افراد مورد اعتماد، احادیث نادرست روایت کرده است و در شرح حال عبدالله بن یحیی گفته است: خبرش باطل است و معلوم نیست که او کیست.<sup>۴</sup>

۴۰- از ابی بن کعب به طور مرفوع آمده است: در قیامت نخستین کسی که با حق معانقه می کند، عمر است و نخستین کسی که با حق مصافحه می کند، عمر است و نخستین کسی که دستش را می گیرند و به بهشتش می برند، عمر بن خطاب است.

۱. لسان المیزان: ۱۶۸/۲.

۲. همان: ۳۱۰/۱.

۳. میزان الاعتدال: ۱۳۳/۲؛ لسان المیزان: ۳۷۶/۳.

۴. همان: ۳۶۵/۳.

حاکم، این حدیث را آورده<sup>۱</sup> و ذهبی در تلخیص خود گفته است: این خبر ساختگی است و در اسنادش دروغگو و کذابی وجود دارد.

شاید منظورش فضل بن جبیر و راق باشد که عقیلی درباره اش گفته است: از حدیثش پیروی نمی شود.

۴۱- ابراهیم بن حجاج بن منبه سهمی، از پدرش، از جدش، از رسول خدا آورده است: هر که را دیدید که ابوبکر و عمر را به بدی یاد می کند، بدانید که به اسلام بد می گوید.

ذهبی در میزان الاعتدال در شرح حال ابراهیم گفته است: قطعاً این حدیث نادرست است و ابراهیم مجهول و گمنام است. کسی جز احمد بن ابراهیم کریزی از او روایت نکرده و ابن عبدالبر و دیگران حجاج بن منبه را در زمره صحابه ذکر نکرده اند. این مرد و پدر و جدش از رجال غیبند و در عالم وضع و جعل از خانواده ای پدید آمده اند که کسی نمی داند در کجا زندگی می کرده اند. پس اگر ذهبی اینان را نمی شناسد، ایرادی بر او نیست.

۴۲- از انس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: من ابوبکر و عمر را مقدم نکردم، بلکه خداوند آنها را مقدم داشت و بر آنها منت گذاشت. پس اطاعتشان کنید و از آنها پیروی نمایید، و هر کس برای آنها بدی بخواهد، بدی مرا و اسلام را خواسته است.

ذهبی در شرح حال حسن بن ابراهیم فقیمی واسطی، آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل و رجالش جز حسن که او را نمی شناسم، مورد اعتمادند.

۴۳- از ابوهریره به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: خداوند مرا از نورش آفرید و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و عثمان را از نور عمر آفرید و عمر چراغ اهل بهشت است.

ذهبی در میزان الاعتدال در شرح حال احمد بن یوسف منبجی گفته است: این خبر دروغ است. ابونعیم گفته است: این خبر باطل و مخالف با کتاب خداست، تا آنجا که



گوید: هیچ کدام از آن سه نفر، یعنی رجال سندش آن را روایت نکرده‌اند و آفت آن به نظرم منبجی است.<sup>۱</sup>

۴۴- از علی، رضی الله عنه، آمده است: نخستین کسانی که از این امت وارد بهشت می‌شوند، ابوبکر و عمر هستند، در حالی که من با معاویه برای حساب ایستاده‌ام.

ذهبی در شرح حال اصیغ شیبانی گفته است: این خبر نادرست است و ابن جوزی آن را در زمره احادیث واهی آورده است. ابن حجر در لسان المیزان گفته است: بهتر است که این خبر در کتاب موضوعات نوشته شود. عقیلی هم آن را ذکر کرده و گفته است: او گمنام و حدیثش غیر محفوظ است.<sup>۲</sup>

۴۵- از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده است: جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و به او عرض کرد که پروردگار عرش می‌فرماید: هنگامی که میثاق پیامبران را گرفتم، میثاق ترا اخذ کردم و ترا سرور آنها قرار دادم و ابوبکر و عمر را وزیرت قرار دادم؛ به عزتم سوگند، اگر از من بخواهی آسمان‌ها و زمین را زایل کنم، قطعاً خواهم کرد.

ذهبی در میزان الاعتدال در شرح حال موسی بن عیسی گفته است: ابن سمعانی به روایت این حدیث در خطبه کتاب البلدان پرداخته و گفته است: این حدیث باطل است.

۴۶- از ابن عباس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: در آخر امتم، رافضیان قرار دارند که خود را به دوستی اهل بیتم نسبت می‌دهند، در حالی که دروغ می‌گویند و نشانه دروغشان بدگویی آنها نسبت به ابوبکر و عمر است. هر کدامتان آنها را دیدید، بکشید که مشرکند.

ابن عدی آن را از احادیث نادرست شمرده است.<sup>۳</sup>

۴۷- از ابن عباس به طور مرفوع آمده که رسول خدا گفت: خداوند به من وحی فرمود که دخترم را به ازدواج عثمان در آورم.

ابن عدی آن را از احادیث نادرست عمیر بن عمران حنفی شمرده است.<sup>۴</sup>

۲. همان: ۱/۴۶۰.

۱. لسان المیزان: ۱/۳۲۸.

۴. همان: ۴/۳۸۰.

۳. همان: ۴/۳۷۶.

۴۸- از معاذ به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: هنگامی که قیامت به پا گردد، برای ابراهیم و من دو منبر جلو عرش نصب می شود، و برای ابوبکر کرسی ای گذاشته می شود و بر آن می نشیند، پس ندا دهنده ای ندا می دهد: خوشا به حالت ای صدیق که میان خلیل و حبیب قرار داری.

ذهبی آن را از احادیث نادرست و باطل شمرده و از ابونصر بن ماکولا حکایت کرده است که نادرستی آن از ناحیه محمد بن احمد حلیمی است که از فرزندان حلیمه سعديه است.<sup>۱</sup>

۴۹- به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: اگر مبعوث نشده بودم، تو ای عمر، مبعوث می شدی. صفانی گفته است: این حدیث ساختگی است.<sup>۲</sup>

۵۰- به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: خداوند چیزی در دلم نینداخت، مگر آنکه آن را در دل ابوبکر ریختم.

بسیاری از نویسندگان آن را در زمرة فضایل ابوبکر شمرده و آن را از مسلمیات دانسته اند. فیروز آبادی در خاتمه سفر السعادة آن را از مشهورترین احادیث موضوعه و مفتریاتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است، شمرده است. عجلونی نیز چنین گفته است<sup>۳</sup> و ابن درویش حوت هم گوید: این حدیث ساختگی است، چنانکه ملا علی قاری آن را جزو احادیث ساختگی ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

۵۱- هرگاه رسول خدا مشتاق بهشت می شد، ریش ابوبکر را می بوسید. فیروز آبادی در خاتمه سفر السعادة و عجلونی آن را از مشهورترین احادیث موضوعه و مفتریاتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است، شمرده اند.<sup>۵</sup>

۵۲- به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: من و ابوبکر همانند دو اسب مسابقه هستیم.

۲. کشف الخفاء: ۱۶۳/۲.

۴. اسنی المطالب ۹۴.

۱. لسان المیزان: ۵۹/۵.

۳. همان: ۴۱۹/۲.

۵. کشف الخفاء: ۴۱۹/۲.

فیروز آبادی، در سفر السعادة و عجلونی همانند گذشته تصریح به بطلان آن کرده‌اند.<sup>۱</sup> ابن درویش حوت گفته است: این حدیث، ساختگی است، چنانکه ملا علی قاری به نقل از ابن قیم آن را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

۵۳- به طور مرفوع آمده است که خداوند هنگامی که ارواح را اختیار کرد، روح ابوبکر را اختیار نمود.

این حدیث از احادیث ساختگی مشهور و از دروغ‌هایی است که بطلانش با بدهات عقل معلوم است، چنانکه فیروز آبادی در سفر السعادة و عجلونی در کشف الخفاء بدان تصریح کرده‌اند و ابن درویش حوت گفته است که این حدیث ساختگی است، چنانکه ملا علی به نقل از ابن قیم آن را ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

۵۴- از عبدالله بن عمرو بن عاص به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان پایین می‌آید، از دواج می‌کند، دارای فرزند می‌شود و چهل و پنج سال زندگی می‌کند، آنگاه می‌میرد و در قبر من دفن می‌شود، پس من و او از یک قبر در میان ابوبکر و عمر بر می‌خیزیم.

ذهبی آن را آورده و گفته است: اینها احادیث نادرست ساختگی است.<sup>۴</sup>

۵۵- از ابن عباس به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: من با عمر هستم و عمر با من است هر جا که حلول کنم. هر کس او را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و هر کس او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد.

ذهبی آن را روایت کرده و گفته است: این دروغ است.<sup>۵</sup> وی نیز در شرح حال قاسم بن یزید آن را چنین آورده است: عمر با من است و من با عمر هستم، و بعد از من حق با عمر است هر جا که باشد. آنگاه گفته است: می‌ترسم که این خبر دروغ و ساختگی باشد.

ابن درویش حوت آن را با عبارت «عمر با من است و من با عمر هستم، و بعد از من

۲. استی المطالب ۷۳.

۱. کشف الخفاء: ۴۱۹/۲.

۴. میزان الاعتدال: ۱۰۵/۲.

۳. همان ۶۰.

۵. همان: ۱۵۸/۲.

حق با عمر است هر جا که باشد» آورده و گفته است: این حدیث صحیح نیست.<sup>۱</sup>  
 ۵۶- از ابن عباس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: ابوبکر نسبت به من به منزله  
 هارون نسبت به موسی است.

این حدیث از ساخته‌های علی بن حسن کلبی است که محمد بن جریر طبری آن را  
 آورده و ذهبی گفته است: این خبر دروغ است و کلبی متهم به آن است.<sup>۲</sup>

۵۷- از انس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: هر کس بر خدا دروغ ببندد، باید  
 کشته شود و توبه سودی ندارد؛ هر کس مرا دشنام دهد، باید کشته شود و توبه‌اش  
 پذیرفته نمی‌شود؛ هر کس ابوبکر را دشنام دهد، باید کشته شود و توبه نمی‌تواند کرد؛  
 هر کس عمر را دشنام دهد، باید کشته شود و توبه داده نمی‌شود و هر کس عثمان یا علی  
 را دشنام دهد، باید تازیانه زده شود. پرسیدند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: برای اینکه  
 خداوند مرا و ابوبکر و عمر را از یک خاک آفرید که در آن دفن خواهیم شد.

ذهبی گفته است: این حدیث ساختگی است و ابن عدی گفته است: نادرستی و  
 اشکال این حدیث از ناحیه یعقوب بن جهم حمصی است.<sup>۳</sup>

۵۸- از انس آمده است: هنگامی که وقت وفات ابوبکر صدیق فرا رسید، از علی بن  
 ابی طالب شنیدم که می‌گفت: در میان مردم چهار نفر زیرکند: دو مرد و دو زن. آنان  
 عبارتند از: صفورا دختر شعیب، خدیجه دختر خویلد، عزیز مصر در زمان یوسف و  
 ابوبکر صدیق که هنگام وفاتش به من گفت: من فکر کردم که فرمانروایی را بعد از خودم  
 به دست عمر بن خطاب بسپارم. به او گفتم: اگر آن را در غیر جای اصلی‌اش قرار دهی، ما  
 به آن رضایت نخواهیم داد.

او گفت: خوشحالم کردی و من هم ترا با آنچه که از رسول خدا شنیدم، خوشحال  
 می‌کنم. گفتم: آن چیست؟ گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: روی پل صراط بر  
 آمدگی‌ای هست که از آن کسی عبور نمی‌کند، مگر به وسیله علی بن ابی طالب. علی به

۲. میزان الاعتدال: ۲/۲۲۲.

۱. اسنی المطالب ۱۴۴.

۳. همان: ۳/۳۲۳؛ لسان المیزان: ۶/۳۰۶.

او گفت: آیا تو و عمر را خوشحال نکنم با آنچه که از رسول خدا شنیدم؟ او گفت: آن چیست؟ گفتم: رسول خدا برایم گفت: ای علی، عبور از پل صراط را برای کسی که ابوبکر و عمر را سب می‌کند ننویس، زیرا آنها دو سرور پیرمردان اهل بهشت بعد از پیامبرانند.

هنگامی که خلافت به عمر رسید، علی به من گفت: ای انس، مجاری قلم را از ناحیه خدا در آفرینش نگریستم، راهی نداشتم جز آنکه به آنچه از پیش در علم خدا و اراده‌اش گذشته بود، راضی شوم، زیرا می‌ترسیدم که اعتراضی از ناحیه من نسبت به خدا باشد، در صورتی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: من خاتم پیامبرانم و تو خاتم اولیائی. خطیب در تاریخ خود آن را آورده<sup>۱</sup>، و در همان کتاب گفته است: این حدیث ساختگی است و از دستاوردهای عمر بن واصل است و به روایتی علیه او وضع شده، و خدا داناتر است.<sup>۲</sup>

۵۹- از ابن عباس به طور مرفوع آمده که رسول خدا گفت: خداوند مرا با چهار وزیر تأیید فرمود. گفتیم: آنها کیانند یا رسول الله؟ فرمود: دو تن از اهل آسمان و دو تن از اهل زمینند. گفتیم: آن دو که از اهل آسمانند، کیانند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل. گفتیم: آنها که از اهل زمین یا دنیانند، کیانند؟ فرمود: ابوبکر و عمر.

این حدیث از ساخته‌های محمد بن مجیب صانع است که خطیب آن را از طریق او آورده و گفته است: او دروغگو و دشمن خداست و فراموشی در حدیث دارد.<sup>۳</sup>

ذهبی در میزان الاعتدال آن را از طریق معلى بن هلال کذاب و حدیث ساز آورده و چنانکه در سابق از احمد نقل کردیم، تمام احادیثش ساختگی است.

۶۰- از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت: نزد رسول خدا بودیم که فرمود: اینک مردی بر شما وارد می‌شود که خداوند بعد از من کسی را بهتر و برتر از او نیافریده و برایش شفاعتی همانند شفاعت پیامبران است. چیزی نگذشت که ابوبکر صدیق وارد

۲. همان: ۳۵۸/۱۰.

۱. تاریخ بغداد: ۳۵۷/۱۰.

۳. همان: ۲۹۸/۳.

شد و رسول خدا برخاست و او را بوسید و در برگرفت.

حافظ ابوبکر، خطیب بغدادی در سال ۴۰۹ هـ آن را از ابوبکر محمد بن عباس بن حسین قصه گو شنیده و گفته است: او شیخ فقیری بوده که در مسجد جامع منصور و در سر راهها و بازارها قصه گوئی می کرده است.<sup>۱</sup>

خدایا چه اهمیتی دارد جناب خطیب حدیثی را از یک آدم قصه گوئی سر کوچه و بازار بگیرد؟ و چه ارزشی دارد حدیثی که مأخذش این است و دارای اصل محفوظی نیست؟ اگر شأن احادیث پیامبر اسلام همین است، پس با اسلام وداع باید کرد و بر حفاظ آن باید آفرین گفت.

۶۱- از ابن مسعود به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: هیچ مولودی نیست، مگر آنکه در نafش از خاکی که او از آن آفریده شده است، وجود دارد. وقتی که عمرش به آخر رسید، به همان خاک بر می گردد و در آن دفن خواهد شد. من و ابوبکر و عمر از یک خاک آفریده شده ایم و در آن دفن خواهیم شد.

خطیب آن را از طریق موسی بن سهل، از اسحاق بن ازرق آورده<sup>۲</sup>، و ذهبی در شرح حال موسی گفته است: این خبر باطل است، چه آدم ناشناخته ای همانندش آن را از او روایت کرده است.<sup>۳</sup>

آری، عیوبی که در این سند بوده، برای مثل جناب خطیب مخفی نبوده است، منتها از خصوصیات او سکوت از عیوب احادیث موضوعه ای است که ظاهری آراسته دارند.

۶۲- از انس به طور مرفوع آمده که رسول خدا گفت: هنگامی که جبرئیل مرا به آسمان برد، در آنجا اسبهای زین شده و لجام کرده ای را دیدم که ایستاده بودند و بول و سرگین و عرق نمی کردند. سرهاشان از یاقوت سرخ و سمهاشان از زمرد سبز و بدنهاشان از طلای زرد ناب بود و بال داشتند. گفتم: اینها از آن چه کسانی است؟ جبرئیل گفت: از آن دوستان ابوبکر و عمر است که روز قیامت بر آنها سوار شده به زیارت خدا

۲. همان: ۳۱۳/۲.

۱. تاریخ بغداد: ۱۲۳/۳.

۳. میزان الاعتدال: ۲۱۱/۳.

می‌روند.

خطیب آن را آورده و گفته است: این حدیث نادرست است<sup>۱</sup> و دیگر بار نیز آن را آورده، ولی از نادرست خواندن آن سکوت کرده است.<sup>۲</sup> ذهبی آن را ذکر کرده و گفته است: این حدیث دروغی است که گفته شده و به نام محمد بن عبدالله بن مرزوق ساخته شده است<sup>۳</sup> و ابن حجر هم دروغ بودنش را تثبیت کرده است.<sup>۴</sup>

۶۳- از عطیه کوفی، از ابوسعید خدری به طور مرفوع آمده است: اهل علیین را کسانی که پایین‌تر از آنها هستند، می‌بینند، چنانکه شما ستارگان و کرات آسمانی را می‌بینید و ابوبکر و عمر و انعام از آنهایند. به ابوسعید گفتم: انعاما چه باشند؟ گفت: اهل علیین آنها هستند.

مقدسی تصریح کرده است که این حدیث به خاطر مجاهد بن سعید ساختگی است.<sup>۵</sup> خطیب آن را از طرق مختلف که در آنها چندین نفر از دروغگویان هستند آورده، ولی طبق عادتش سخنی از عیوب آنها به میان نیاورده است.<sup>۶</sup>

۶۴- از انس آمده است: هنگامی که سوره تین بر رسول خدا نازل شد، آن حضرت خیلی خوشحال گردید، تا جایی که خوشی خود را برای ما آشکار فرمود. سپس از ابن عباس تفسیر این سوره را پرسیدیم، گفت: اما منظور از والتین بلاد شام و الزیتون بلاد فلسطین و طور سینین، طور سیناست که خدا در آنجا، با موسی سخن گفت و منظور از و هذا البلد الامین شهر مکه و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم محمد ﷺ است و مقصود از ثم رددناه اسفل سافلین عبادت کنندگان لات و عزی و الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات ابوبکر و عمر هستند و فلهم اجر غیر ممنون عثمان بن عفان و فما یکذبک بعد بالذین علی بن ابی طالب است و مراد از الیس الله باحکم الحاکمین فرستادن تو ای محمد در میان آنهاست و گرد آوردنتان بر تقواست.

۱. تاریخ بغداد: ۲/۳۳۰.

۲. همان: ۱۱/۲۴۲.

۳. میزان الاعتدال: ۳/۹۹.

۴. لسان المیزان: ۵/۲۷۴.

۵. تذکره الموضوعات: ۲۷.

۶. تاریخ بغداد: ۲/۳۹۴، ۳/۱۹۵، ۴/۶۴ و ۱۲/۱۲۴.

خطیب آن را آورده و گفته است: این حدیث با این اسناد باطل است و اصل صحیحی تا آنجا که می‌دانیم برایش نیست و رجال یاد شده در آن، همگی پیشوایان مشهورند، غیر از محمد بن بیان که فکر می‌کنیم مشکل این حدیث از ناحیه او باشد، و توثیق ابن شخیر برای او ارزشی ندارد، زیرا کسی که مثل این حدیث را با این اسناد آورده، اهل علم را از توجه به حال و وضع او بی‌نیاز کرده است و شاید او تظاهر به شایستگی می‌کرده و ابن شخیر نسبت به او حسن ظن پیدا کرده و او را ستوده است، در صورتی که یحیی بن سعید قطان گفته است: صالحان را در چیزی دروغ‌گوتر از حدیث ندیدم.<sup>۱</sup>

ذهبی آن را از طریق محمد بن بیان آورده و گفته است: او در کمال بی‌شرمی از خدا آن را روایت کرده و گفته است: حسن بن عرفه به ما حدیث کرده و آنگاه حدیث را نقل نموده است، سپس ذهبی افزوده است که ابن جوزی گفته است: این حدیث را محمد بن بیان به نام ابن عرفه ساخته، آنگاه عبارات یاد شده خطیب را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

این چنین کلمات را تحریف می‌کنند و حظشان را از آنچه که یاد آور شدند، فراموش نموده‌اند و این چنین دست‌های هوا و هوس کتاب و سنت را مورد ملعبه قرار داده‌اند و این است مقدر بهره‌مندی آنان از آن دو، ولی پروردگارت روز قیامت درباره آنچه که در آن اختلاف کرده‌اند، میانشان حکم خواهد فرمود.

۶۵- از عبدالله بن عمر آمده است که گفت: نزد رسول خدا بودم و ابوبکر نیز خدمت آن حضرت بود و عبایی روی دوشش انداخته بود که روی سینه‌اش پاره بود. در این هنگام جبرئیل بر او نازل شد و گفت: چرا ابوبکر را با چنین لباسی می‌بینم؟ فرمود: پیش از فتح مکه اموالش را به من انفاق کرد. جبرئیل گفت: به او از ناحیه خدا سلام برسان و بگو که پروردگارت می‌گوید: ای ابوبکر، آیا از من در این فقرت راضی هستی یا نه؟ رسول خدا به ابوبکر توجه کرد و فرمود: این جبرئیل است که از ناحیه خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: آیا درباره فقرت از من راضی هستی یا نه؟ ابوبکر گریست و گفت: آیا از خدایم ناراضی باشم؟ من از خدایم راضی‌ام، من از خدایم راضی‌ام، من از خدایم



راضی‌ام.

خطیب آن را از طریق محمد بن بابشاذ، صاحب مطالب عجیب و غریب، آورده و طبق عادتش از بطلان آن سکوت کرده است<sup>۱</sup>، اما ذهبی آن را آورده و گفته است: این حدیث دروغ است.<sup>۲</sup>

۶۶- از ابوهریره به طور مرفوع آمده است: هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد و در آنجا اقامت کرد و خواست ازدواج کند، به مسلمان‌ها فرمود: به من زن بدهید. جبرئیل با پارچه‌ای از بهشت که طول آن دو ذرع و عرضش یک وجب بود و در آن تصویری وجود داشت که هیچ کس زیباتر از آن را ندیده بود، آمد و آن را باز کرد و گفت: ای محمد، خدا به تو می‌گوید: با زنی که همانند این تصویر باشد، ازدواج کن. رسول خدا به جبرئیل فرمود: چنین زنی را از کجا پیدا کنم؟ جبرئیل به او گفت: خداوند می‌فرماید: با دختر ابوبکر ازدواج کن. آنگاه رسول خدا به خانه ابوبکر رفت و در زد و گفت: ای ابوبکر، خداوند به من امر کرده است که دامادت شوم.

ابوبکر دازای سه دختر بود که هر سه را بر رسول خدا عرضه کرد و رسول خدا فرمود: خداوند به من امر کرده است که با این دختر یعنی عایشه ازدواج نمایم، آنگاه رسول خدا با او ازدواج فرمود.

خطیب آن را آورده و از ساخته‌های محمد بن حسن دانسته است که دعا خوان، کر و حدیث ساز بود و رجال مورد اسنادش همه ثقات بودند.<sup>۳</sup>

ذهبی گفته است: از محمد بن حسن حدیثی دیدم که افراد مورد اسنادش جز او مورد اعتمادند و آن حدیث دروغ درباره فضیلت عایشه است.<sup>۴</sup>

خطیب بغدادی از عایشه آورده است که جبرئیل طاقه‌ای از حریر که در آن تصویر عایشه بوده، برای پیامبر اکرم آورد و گفت: این همسرت در دنیا و آخرت است.<sup>۵</sup>

۲. میزان الاعتدال: ۲/۲۱۳.

۴. میزان الاعتدال: ۳/۴۴.

۱. تاریخ بغداد: ۲/۱۰۶.

۳. تاریخ بغداد: ۲/۱۹۴.

۵. تاریخ بغداد: ۱۱/۲۲۲.

او این حدیث را از طریق ابوخیثمه مصعب بن سعید مصیصی که از ثقات، مطالب نادرست حدیث می‌کرده و آنها را تصحیف می‌نموده، روایت کرده است، چنانکه در میزان الاعتدال آمده و ذهبی بعد از ذکر احادیثی از او گفته است: اینها جز چیزهای نادرست و مصیبت بار نیستند.

۶۷- درهم‌هایی از آسمان برای عثمان فرستاده شد که بر آنها نوشته شده بود: رحمان به سوی عثمان بن عفان میل کرد.

این حدیث را ابن درویش حوت آورده و گفته است: این دروغ شاخرداری است.<sup>۱</sup>  
 ۶۸- به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: به کسانی که بعد از من هستند، یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید.

ابن درویش حوت گفته است: این حدیث از ناحیه ابوحاتم نادرست است و بزّار همانند ابن حزم گفته است: این حدیث صحیح نیست.<sup>۲</sup>  
 در روایتی که ترمذی نقل کرده و نیکویش شمرده، چنین آمده است: از هدایت عمار پیروی کنید و به پیمان ابن مسعود تمسک جوید، و هیثمی گفته است: سندش واهی است.

۶۹- به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: من شهر علم هستم و علی در آن و ابوبکر اساس آن و عمر دیوارهای آن است. ابن درویش حوت گفته است: شایسته نیست که این خبر در کتب علمی ذکر شود، مخصوصاً برای مثل ابن حجر هیثمی سزاوار نبوده که آن را در صواعق و زواجر ذکر نماید.<sup>۳</sup>

البته، برای افراد منتبع و آگاه، سرّ ساختن این دروغ‌ها مخفی نیست و ابن حجر اگرچه آن را در دو کتابش ذکر کرده، اما در کتاب دیگرش آن را نادرست خوانده است.<sup>۴</sup>  
 ۷۰- به طور مرفوع آمده است: هنگامی که جبرئیل از رسول خدا مفارقت نمود، ابوبکر در برابرش حاضر گردید تا با او مانوس باشد.

۱. اسنی المطالب ۲۸۷.

۲. همان ۴۸.

۴. الفتاوی الحدیثه ۱۹۷.

۳. همان ۷۳.

ابن درویش حوت گفته است: این خبر باطل و دروغ است.<sup>۱</sup>  
 ۷۱- از انس به طور مرفوع آمده است: دو سرور پیران بهشت ابوبکر و عمر هستند و ابوبکر در بهشت همانند ثریا در آسمان است.

این حدیث از ساخته‌های یحیی بن عنبسه، همان دجال حدیث ساز است که در سلسله دروغگویان شرح حالش رفت و ذهبی بخش اول آن را ذکر کرده و گفته است که یونس بن حبیب گفته است: محمد بن کثیر مصیصی و همین حدیثش را برای علی بن مدینی ذکر کردم، او گفت: من خیلی میل داشتم این شیخ را ببینم، اما اکنون میل ندارم. او بخش اول این حدیث را از طریق عبدالرحمن بن مالک بن مغول کذاب، تهمت زننده و حدیث ساز روایت کرده است.<sup>۲</sup>

ابن قتیبه در صفحه اول کتاب الامامة والسیاسة در نخستین حدیثش از ابن ابی مریم، از اسد بن موسی، از وکیع، از یونس بن اسحاق، از شعبی، از علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه، آورده است که گفت: نزد رسول خدا نشسته بودم که ابوبکر و عمر، رضی الله عنهما، به سوی رسول خدا آمدند و آن حضرت فرمود: این دو نفر سرور پیران تمام اهل بهشت هستند، بجز پیامبران و رسولان؛ ای علی، این مطلب را به آنها خبر نده.

ابن ابی مریم، همان کذاب و حدیث ساز است و اسد بن موسی کسی است که سعید بن یونس درباره اش گفته است: احادیث نادرست روایت کرده، ولی خودش آدم مورد اعتمادی است. به هر حال، این حدیث از ساخته‌های نوح بن ابی مریم است که جناب ابن قتیبه کتابش را با آن افتتاح کرده است.

خطیب آن را از طریق بشار بن موسی شیبانی خفاف اینطور آورده است: این دو سرور پیران اهل بهشتند، از کسانی که بودند و رفتند و آنهایی که می آیند، مگر پیامبران و رسولان؛ ای علی، به آنها خبر مده.<sup>۳</sup>

درباره ارزش سند آن کافی است که بدانیم بشار بن موسی بصری از کسانی است که

۲. میزان الاعتدال: ۱۲۶/۳.

۱. اسنی المطالب، ۸۸، ۲۸۷.

۳. تاریخ بغداد: ۱۱۸/۷.

ابن معین درباره‌اش گفته است: وی مورد اعتماد نیست و از دروغگویان است و عمرو بن علی گفته است که حدیثش ضعیف است و بخاری گفته است: حدیثش نادرست است، من او را دیده و از او چیزها نوشته و حدیثش را ترک کرده‌ام.

آجری گفته: ضعیف است، نسائی گفته: ثقه نیست، ابوزرعه گفته: ضعیف است، مدنی حدیث را سست شمرده، حاکم ابواحمد گفته که این حدیث از نظر محدثان قوی نیست و فضل بن سهل درباره‌اش بدگویی کرده است.<sup>۱</sup>

و خطیب نیز آن را به طرق متعددی از شیعه که عامه حدیثشان را تضعیف کرده‌اند، از یونس بن ابی اسحاق، از پدرش آورده، ولی احمد حدیث یونس از پدرش را تضعیف کرده و گفته است: حدیثش مضطرب است و ابوحاتم گفته است: به حدیثش احتجاج نمی‌شود و حاکم نیز گفته است: چه بسا او در روایتش اشتباه می‌کرده است.<sup>۲</sup> در سند این روایت طلحة بن عمرو است که احمد درباره‌اش گفته: شخصیتی ندارد و متروک الحدیث است، ابن معین گفته: بی شخصیت و ضعیف است، جوزجانی گفته: حدیثش پسندیده نیست، ابوحاتم گفته: قوی نیست، بخاری گفته: کسی نیست، ابوداود گفته: ضعیف است، نسائی گفته: متروک الحدیث است و مورد اعتماد نیست، ابن عدی گفته: هیچ کدام از احادیثش مورد پیروی قرار نمی‌گیرد و ابن حبان گفته: نوشتن حدیثش و روایت کردن از او، جز به عنوان تعجب روا نیست.<sup>۳</sup>

۷۲- از جابر به طور مرفوع آمده است: ابوبکر و عمر را هیچ مؤمنی دشمن و هیچ منافقی دوست ندارد.

این حدیث از ساخته‌های معلی بن هلال طحان است. احمد گفته است: تمام احادیث او ساختگی است و ذهبی آن را آورده و گفته است: این حدیث صحیح نیست و معلی متهم به دروغ می‌باشد و با شیخین دشمن است و خیر در او نیست.<sup>۴</sup> همو در میزان

۱. تاریخ بغداد: ۱۱۹/۷؛ تهذیب التهذیب: ۴۴۱/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۱۹۲/۱۰.

۳. تهذیب التهذیب: ۸/۵.

۴. تذکره الحفاظ: ۱۱۲/۳.

الاعتدال او را آدم نادرستی خوانده و سپس اضافه کرده است که این کلام صحیحی است. این حدیث از طریق عبدالرحمن بن مالک بن مغول کذاب، تهمت زننده و حدیث ساز روایت شده است.

۷۳- از سعد روایت شده است که پیامبر اکرم به معاویه فرمود: او محشور می شود، در حالی که حله‌ای از نور که ظاهرش از رحمت و باطنش از رضاست، بر تن دارد و بدان در میان مردم افتخار می کند و این نعمت به خاطر این است که او کاتب وحی بوده است.

ذهبی آن را از اباطیل و دروغ‌های محمد بن حسن کذاب و دروغساز دانسته است.

۷۴- از عایشه روایت شده است: شبی وعده من با رسول خدا بود، هنگامی که در رختخواب قرار گرفتم، به سوی آسمان نگریستم، ستارگانی فراوان را دیدم و گفتم: ای رسول خدا، آیا در این دنیا کسی هست که حسناتش برابر عدد ستارگان باشد؟ فرمود: آری. گفتم: کیست؟ فرمود: عمر که او حسنه‌ای از حسنات پدر تست.

خطیب آن را از ساخته‌های بریه بن محمد بیع کذاب شمرده است که در سلسله دروغ‌گویان شرح حالش رفته است. آنگاه گفته است که در کتابش به این اسناد، احادیثی که از لحاظ متن جداً نادرستند، فراوان وجود دارد.

ذهبی در میزان الاعتدال آن را ذکر کرده و آن را از ساخته‌های بُریه به اسناد صحیحین [صحیح مسلم و بخاری] می داند.

ابن درویش حوت گفته است که ابن جوزی گفته است: هر حدیثی که در آن آمده است: عمر حسنه‌ای از حسنات ابوبکر است، ساختگی است.<sup>۱</sup>

۷۵- از جابر بن عبدالله آمده است که جنازه‌ای را خدمت رسول خدا آوردند تا بر آن نماز بگذارد، حضرت بر آن نماز نخواند و فرمود: چون او دشمن عثمان بوده، خدا دشمنش دارد. مقدسی آن را از ساخته‌های محمد بن زیاد جزری حنفی دانسته<sup>۲</sup>، و ذهبی در میزان الاعتدال آن را از طریق عمر بن موسی میثمی وجیهی کذاب و حدیث ساز

۱. اسنی المطالب ۲۷۸.

۲. تذکره الموضوعات ۲۷. نیز به بحث «سلسله دروغ‌گویان و حدیث سازان» مراجعه شود.

آورده است و برای حفاظ در تکذیب این مرد و تضعیفش گفتار فراوانی است.<sup>۱</sup>  
 ۷۶- رسول خدا فرمود: پیامون عرش گلی دیدم که بر آن نوشته بود: محمد رسول  
 خداست و ابوبکر صدیق است.

ذهبی آن را از ساخته‌های سری بن عاصم ابی عاصم همدانی کذاب دانسته است.<sup>۲</sup>  
 ۷۷- از ابوالدرداء به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: در شب معراج در عرش خدا  
 گوهر سبزی را دیدم که در آن با نور سفید نوشته شده بود: خدایی جز خدای یکتا  
 نیست، محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق است. طبری افزوده است که عمر فاروق  
 است.

این حدیث از ساخته‌های عمر بن اسماعیل بن مجالد همدانی کذاب، خیث و  
 متروک الحدیث است.<sup>۳</sup>

دارقطنی آن را از دو طریق آورده که یکی از آنها مربوط به عمر بن اسماعیل یاد شده  
 است و دیگری مربوط به سری بن عاصم کذاب است، و هر دو طریق به محمد بن فضیل  
 شیعی منتهی می‌شود.

دارقطنی گفته است که تنها ابن فضیل آن را از ابن جریج آورده است و فکر نمی‌کنم  
 کسی غیر از آن دو [ابن عاصم و ابن اسماعیل] آن را روایت کرده باشد. وی نیز آن را از  
 طریق سری در زمره احادیث واهی شمرده و گفته است: این حدیث صحیح نیست.<sup>۴</sup>  
 خطیب آن را آورده<sup>۵</sup> و سیوطی از او حکایت کرده و گفته است: این حدیث درست  
 نیست و عمر کذاب است.<sup>۶</sup>

۷۸- از عایشه آمده است: هنگامی که پیامبر خدا ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد،  
 به ام ایمن فرمود: دخترم را آماده کن و به عنوان عروس به خانه عثمان بفرست و آرام

۱. لسان المیزان: ۳۳۲/۴ - ۳۳۵. ۲. میزان الاعتدال: ۳۷۰/۱.

۳. به بحث «سلسله دروغگویان و حدیث سازان» مراجعه شود.

۴. اللثالی المصنوعة: ۱/۱۵۴. ۵. تاریخ بغداد: ۲۰۴/۱۱.

۶. اللثالی المصنوعة: ۱/۱۶۰. آنچه که سیوطی از خطیب حکایت کرده در تاریخ بغداد نیست و شاید آن را  
 در دیگر کتابهایش دیده باشد.

برایش دف بزن. من هم اطاعت کردم و پس از سه روز نزد دخترش رفت و گفت: شوهرت را چگونه یافتی؟ گفت: مرد خوبی است. رسول خدا فرمود: بدان که او شبیه‌ترین مردم به جدّت ابراهیم و پدرت محمد است.

این حدیث از ساخته‌های عمرو بن ازهر عتکی کذاب و حدیث ساز است که مسیب بن واضح آن را از خالد بن عمرو و عمرو عتکی روایت کرده است.

مسیب کسی است که دار قطنی در موضعی از سنن خود او را سست روایت شمرده است و خالد اموی هم کسی است که در بحث سلسله دروغ‌گویان درباره‌اش گفته شده که او کذاب و حدیث ساز است. ذهبی آن را آورده و گفته است: این حدیث ساختگی است.<sup>۱</sup>

۷۹- به طور مرفوع از رسول خدا روایت شده که فرمود: دیدم من در کف‌ای گذاشته شدم و اتم در کف دیگری که با آن برابر بودم، سپس ابوبکر گذاشته شد و با آنان برابر گردید، آنگاه عمر گذارده شد، او هم با آنان برابر بود، پس از آن عثمان گذاشته شد، او هم با آنان برابر گردید، سپس ترازو بالا رفت.

ذهبی آن را در میزان الاعتدال از طریق عمرو بن واقد دمشقی آورده و گفته است: شکی نیست که او دروغ می‌گوید. وی پس از ذکر احادیثی اضافه کرده است که این احادیث جز به روایت عمرو که آدمی نادرست است، شناخته نشده است.

۸۰- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که ابوبکر و عمر نسبت به اسلام به منزله سمع و بصرند.

مقدسی در تذکره‌اش آن را از ساخته‌های ولید بن فضل حدیث ساز شمرده است.

۸۱- رسول خدا کتف ابوبکر و عمر را گرفت و فرمود: شما وزیران من هستید.

این حدیث از ساخته‌های زکریا بن درید کندی است که مقدسی در تذکره، و ذهبی در میزان الاعتدال بر این حقیقت تصریح کرده‌اند.

۸۲- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که من و شما، یعنی ابوبکر و عمر در

بهشت گردش خواهیم کرد.

ذهبی در میزان الاعتدال تصریح کرده است که این حدیث از ساخته‌های زکریا بن درید کندی است.

۸۳- از ابوهریره به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: این جبرئیل است که از ناحیه خدا به من خبر می‌دهد و می‌گوید: ابوبکر و عمر را دوست ندارد، مگر مؤمن پرهیزگار و دشمنشان ندارد، مگر منافق بدبخت.

این حدیث از ساخته‌های ابراهیم بن براء انصاری کذاب شمرده شده است.

۸۴- از ام عیاش، کنیز رقیه دختر پیامبر آمده که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: رقیه را به ازدواج عثمان در نیاوردم مگر به امر خدا.

خطیب بغدادی آن را از طریق احمد بن محمد بن مغلس کذاب و حدیث ساز مشهور و او از عبدالکریم بن روح بزّار اموی بصری آورده که ابوحاتم درباره‌اش گفته است: او مجهول و ناشناخته است.<sup>۱</sup> همچنین گفته می‌شود که او متروک الحدیث است و ابن حبان گفته است که او خطاکار و مخالف است و درباره‌ پدرش روح بن عبسه گوید: او ناشناخته است.<sup>۲</sup> ذهبی درباره‌ پدرش عبسه بن سعید گفته است: وی نیز مجهول است و تنها پسرش روح از او روایت کرده است.

اکنون جا دارد که از مثل خطیب تعجب کنی، زیرا او درباره‌ سند روایتی که حالش چنین است، سکوت کرده است و البته، او این کار را به خاطر محفوظ نگهداشتن کرامت اموی‌ها انجام داده است.

۸۵- از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: در خواب کاسه‌ای پر از شیر به من داده شد و من از آن به قدری نوشیدم که سیر شدم و احساس کردم که در عروقم جریان دارد. کمی از آن باقی مانده بود که به عمر بن خطاب دادم و او هم گرفت و نوشید.

اصحاب این رؤیا را تأویل نموده و گفته‌اند: منظور از آن شیر، علمی است که به شما

۲. خلاصة التهذيب ۱۰۱.

۱. تاریخ بغداد: ۳۶۴/۱۲.



ای رسول خدا داده شد، وقتی که از آن پر شدی، زیادی اش را به عمر بن خطاب عنایت فرمودی و او از آن بهره مند گردید. رسول خدا فرمود: درست است.

این حدیث از ساخته‌های عبدالرحمن عدوی کذاب، نوهٔ عمر بن خطاب است که خطیب در تاریخ بغداد آن را از طریق او آورده است.

۸۶- از جعفر بن محمد به نقل از پدرش و جدش روایت شده که رسول خدا فرمود: شبی که به معراج رفتم، دیدم که بر عرش نوشته شده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خداست، ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذوالنورین است که از روی ستم کشته می‌شود.

خطیب آن را از طریق عبدالرحمن بن عفان از محمد بن مجیب صائغ که هر دو آنها دروغگو هستند، آورده است.<sup>۱</sup>

۸۷- از حذیفه بن یمان آمده که گفت: رسول خدا نماز صبح را به جماعت برای ما خواند. وقتی که از نماز فارغ شد، فرمود: ابوبکر صدیق کجاست؟ از آخر صف‌ها ابوبکر جواب داد: لیک، لیک، ای رسول خدا. پیامبر اکرم فرمود: برای ابوبکر صدیق راه باز کنید تا نزدیک بیاید، بعد فرمود: ای ابوبکر، آیا در تکبیر اول به من ملحق شدی؟ گفت: ای رسول خدا، با شما در صف اول بودم که شما تکبیر گفتید و من نیز تکبیر گفتم. همین که شما شروع به قرائت حمد کردید، در من وسوسه‌ای در مورد طهارت پدید آمد و ناگزیر به سوی در مسجد رفتم که ناگهان هاتفی به من ندا داد و گفت: به پشت سرت بنگر. چون نگرستم، کاسهٔ طلایی پر از آبی را دیدم که سفیدتر از برف و گواراتر از عسل و نرم‌تر از کف بود و روی آن حولهٔ سبزی قرار داشت که بر آن نوشته شده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خداست و صدیق ابوبکر است.

حوله را برداشتم و روی شانه‌ام گذاردم و برای نماز وضو گرفتم و دوباره حوله را روی کاسه نهادم و به شما ملحق شدم، در حالی که شما در رکوع رکعت اول بودید، و نمازم را با شما تمام کردم.

۱. تاریخ بغداد: ۲۶۴/۱۰. نیز به بحث «سلسلهٔ دروغگویان و حدیث سازان» مراجعه شود.

پیامبر اکرم فرمود: ای ابوبکر، به تو بشارت بدهم که آن کس که آب وضو برایت فراهم کرد، جبرئیل بود و کسی که برایت حوله آورد، میکائیل بود و کسی که زانویم را نگاهداشت تا تو به من در نماز ملحق شدی، اسرافیل بود.

این حدیث از طریق محمد بن زیاد، همان کذاب حدیث ساز روایت شده و به نظرم از ساخته‌های اوست، منتها سیوطی گفته است: ظاهر این است که آفت این حدیث، از ناحیه غیر اوست.<sup>۱</sup>

۸۸- از ابن عباس آمده که گفت: از ابوبکر نزد رسول خدا یاد شد، فرمود: کیست مثل ابوبکر؟ مردم مرا تکذیب کردند، اما او تصدیق کرد و به من ایمان آورد و دخترش را به من داد و مالش را انفاق کرد و به همراه من در جنگی دشوار جهاد کرد. در نتیجه، او در قیامت، در حالی که سوار بر شتر بهشتی است که دست‌هایش از مشک و عنبر و پاهایش از زمرد سبز و مهارش از لؤلؤتر و رویش دو حله سبز از سندس و استبرق است، می‌آید. او همانند من است و من همانند اویم، تا جایی که گفته می‌شود: این محمد رسول خداست و این ابوبکر صدیق است.

ابن حبان آن را از طریق اسحاق بن بشر بن مقاتل آورده و گفته است که اسحاق کذاب و حدیث ساز است.<sup>۲</sup>

۸۹- از براء بن عازب آمده که گفت: رسول خدا روزی برایمان فرمود: می‌دانید بر عرش چیست؟ نوشته شده است: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خداست، ابوبکر صدیق است، عمر فاروق است، عثمان شهید است و علی راضی و خشنود است.

ابن عساکر آن را از طریق محمد بن عبدالله بن عامر سمرقندی، همان کذاب حدیث ساز معروف آورده و در سند آن ضعفای دیگری نیز هستند و آفت آن از سمرقندی است.

۱. اللئالی المصنوعة: ۱/۱۵۰.

۲. به بحث «سلسله دروغگویان و حدیث سازان» مراجعه شود.

۹۰- از ابن عباس به طور مرفوع روایت شده که رسول خدا فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد، ابوبکر در یک رکن حوض و عمر در رکن دیگر و عثمان در رکن سوم و علی در رکن چهارم آن قرار خواهند داشت و هر کس یکی از آنها را دشمن دارد، دیگران نیز به او آب نخواهند نوشانید.

این ملخص روایتی است که ذهبی آن را در میزان الاعتدال آورده و با دو حدیث دیگر از طریق ابراهیم بن عبدالله مصیصی ذکر کرده و گفته است: این مرد کذاب است و حاکم نیز گفته است: احادیثش ساختگی است.

۹۱- از عقبه بن عامر روایت شده که پیامبر فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، خداوند به تو امر کرده که با ابوبکر مشورت کنی.

این حدیث از ساخته‌های محمد بن عبدالرحمن بن غزوان کذاب حدیث ساز است که در سلسله دروغ‌گویان از او یاد شده است.

۹۲- از عبدالله بن عمر روایت شده که رسول خدا فرمود: روز قیامت میان ابوبکر و عمر محشور خواهم شد و بین حرمین آنقدر توقف می‌کنم، تا اهل مکه و مدینه نزد من بیایند.

این حدیث را از اباطیل عبدالله بن ابراهیم غفاری کذاب و حدیث ساز شمرده‌اند و آن، یکی از دو حدیث مربوط به فضیلت ابوبکر و عمر است که ابن عدی آنها را باطل خوانده و ذهبی گفته است که آن صحیح نیست.<sup>۱</sup>

۹۳- از ابوهریره به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: خدا را در آسمان هفتاد هزار فرشته است که بدگویان ابوبکر و عمر را لعنت می‌کنند.

این حدیث را خطیب در روایت‌های مالک از طریق سهل بن صفین آورده و گفته است که سهل حدیث ساز است<sup>۲</sup> و دارقطنی در غرایب مالک آن را از محمد بن حسین حرانی از عبدالغفار آورده و گفته است: این حدیث منکر و سست و ضعیف است و

کسانی که بعد از او هستند، مجهول می‌باشند.<sup>۱</sup>

۹۴- از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا را در خواب دیدم که روی اسب ابلقی سوار بود، نزدیکش رفتم و روی سرش عمامه‌ای از نور بود و به پایش نعلینی سبز که بندش از لؤلؤ تر بود و در دستش نیز تازیانه‌ای از تازیانه‌های سبز بهشتی قرار داشت. به من سلام کرد و جوابش دادم و گفتم: ای رسول خدا، شوقم نسبت به شما زیاد شده بود، کجا تشریف داشتید؟ فرمود: عثمان در بهشت عروسی داشت و من به عروسی‌اش رفته بودم.

این حدیث را ازدی از ابراهیم منقوش آورده و گفته است که او حدیث ساز بوده است و سیوطی نیز آن را در *لئالی* از موضوعات شمرده است.

۹۵- از عبدالله بن عمر آمده است که در محضر رسول خدا می‌گفتم: بهترین امت پیامبر، ابوبکر و عمر و عثمانند و رسول خدا می‌شنید و انکار نمی‌کرد. جمعی از پیشوایان حدیث به طرق مختلف آن را آورده‌اند و ما به خواست خدا در جلد دهم به طور مفصل درباره آن بحث خواهیم کرد.

۹۶- از عمر به طور مرفوع روایت شده که رسول خدا فرمود: عثمان می‌میرد و فرشتگان بر او درود می‌فرستند. گفتم: تنها بر عثمان یا همه مردم؟ فرمود تنها بر عثمان. این حدیث طولانی است و در آن برای هر یکی از اصحاب ششگانه شورا منقبتی است. ذهبی در *میزان الاعتدال* در شرح حال محمد بن عبدالله خراسانی گفته است: این حدیث ساختگی است و ابن حجر هم گفته است: ساختگی بودن آن آشکار است.<sup>۲</sup>

۹۷- از ابوهریره به طور مرفوع آمده است: خدا را پرچمی از نور است که روی آن نوشته شده: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق است.

ذهبی در *میزان الاعتدال* آن را آورده و گفته است: این خبر ساختگی است و محمد بن

یحیی بن عیسی سلمی متهم است که آن را ساخته است.<sup>۱</sup>  
 ۹۸- از عبدالله بن عمر آمده است که جعفر بن ابی طالب بهی به عنوان هدیه برای پیامبر اکرم فرستاد و معاویه نیز سه عدد به برایش فرستاد و رسول خدا فرمود: آنها مرا با این به‌ها در بهشت ملاقات خواهند کرد.

ابن حبان گفته است: این حدیث ساختگی است و آفت آن ابراهیم بن زکریا واسطی است. بعضی گفته‌اند: از دلایل ساختگی بودن آن این است که معاویه در فتح مکه اسلام آورد و جعفر قبل از فتح در موته کشته شد. این حدیث نیز از طرق دیگری آورده شده که همه آنها فاسد و ساختگی است.<sup>۲</sup>

ذهبی در شرح حال ابراهیم واسطی گفته است که او از مالک احادیث ساختگی روایت می‌کند. آنگاه وی این حدیث را به عنوان نمونه یاد آور شده است.<sup>۳</sup>  
 ۹۹- از ابوسعید خدری به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: هر کس عمر را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است؛ خداوند در شب عرفه نسبت به تمام مردم، بویژه عمر مباحات کرده است.

این حدیث را طبرانی در المعجم الاوسط آورده و ذهبی گفته است: این خبر باطل است، زیرا ابوسعید، خادم حسن بصری که معلوم نیست کیست، آن را روایت کرده است.  
 ۱۰۰- از انس به طور مرفوع روایت شده که رسول خدا فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، به جبرئیل گفتم: آیا برای امتم حساب و کتاب است؟ گفت: همه امت تو دارای حساب و کتابند، جز ابوبکر، چه وقتی که قیامت به پا شد، گفته می‌شود: ای ابوبکر، داخل بهشت شو؛ او می‌گوید: داخل نمی‌شوم تا آنکه هر کس مرا در دنیا دوست می‌داشته، داخل شود.

خطیب آن را آورده و گفته است: این حدیث دروغ است<sup>۴</sup> و ذهبی هم آن را تکذیب

۱. لسان المیزان: ۴۲۴/۵.  
 ۲. الثالی المصنوعة: ۱۱۹/۱.  
 ۳. میزان الاعتدال: ۱۶/۱.  
 ۴. تاریخ بغداد: ۱۱۸/۲ و ۳۶۷/۸.

کرده است.<sup>۱</sup>

این احادیث صد گانه‌ای که در باب مناقب خلفا و دیگران نقل کردیم، نمونه‌هایی از احادیث ساختگی است که ما از آنها آگاه شدیم، وگرنه این نوع احادیث جداً زیادند و عدد آنها به هزاران می‌رسد و در جلد دوم کتاب ریاض الانس ما چند برابر آنچه که ذکر شد، وجود دارد که در صحاح و مسانید خبری از آنها نیست.

آری، مقداری از آنها در دیگر تألیفات حفاظ گذشته ذکر شده که کتب متأخران آنها را در بر دارد، و مایه تأسف است که اسناد بیشتر این احادیث ساختگی و مزخرف به امیرالمؤمنین علی علیه السلام منتهی می‌شود و این خود صدق گفتار عامر بن شراحیل را آشکار می‌کند که گفته است: کسی که بیش از همه به نام او دروغ ساخته شده، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که ذهبی نیز آن را ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

خواننده محترم می‌تواند ارزش این احادیث را از گفتار فیروز آبادی، صاحب قاموس بیابد. او در پایان کتابش سفر السعادة گفته است: باب فضایل ابوبکر صدیق، رضی الله عنه، از مشهورترین احادیث ساختگی مایه گرفته است. او بعد از ذکر احادیث دروغین درباره فضایل ابوبکر گفته است: امثال اینها از احادیث دروغین است که بطلان آنها با بدهت عقل معلوم است. همو گفته است: در باب فضیلت معاویه حدیث صحیحی وجود ندارد. عجلونی نیز عین کلام فیروز آبادی را گفته است.<sup>۳</sup>

حاکم هم گفته است: از ابوالعباس محمد بن یعقوب بن یوسف شنیدم که او از پدرش و او از اسحاق بن ابراهیم حنظلی نقل می‌کرد که گفته است: در فضیلت معاویه حدیث صحیحی وجود ندارد.<sup>۴</sup>

ابن تیمیه گفته است: گروهی برای معاویه فضایی ساخته و احادیثی از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند که همه آنها دروغ است.<sup>۵</sup>

۲. طبقات الحقاظ: ۱/۷۷.

۴. اللئالی المصنوعة: ۱/۲۲۰.

۱. میزان الاعتدال: ۳/۳۶.

۳. كشف الخفاء: ۲/۴۱۹.

۵. منهاج السنّة: ۲/۲۰۷.

بر این اساس قیاس کن آنچه را که به نام رسول خدا درباره بسیاری از بزرگان صحابه با اسم‌ها و خصوصیاتشان ساخته‌اند و احادیث زیادی که در باب مناقب و مثالب عباس و فرزندان‌ش، بویژه فرزندان‌ی که بعداً خلیفه شدند، وضع کرده‌اند.

همچنین اضافه کن بر آنها احادیثی را که درباره بعضی از افراد معلوم الحال ساخته‌اند، مانند حدیثی که درباره وهب و غیلان و محمد بن کرام جعل کرده‌اند که رسول خدا فرموده است: در اتمم مردی است به نام وهب که خدا به او حکمت بخشیده است و مردی است به نام غیلان که از ابلیس برای اتمم بدتر است<sup>۱</sup> و در آخر الزمان مردی به نام محمد بن کرام می‌آید که سنت بدو زنده می‌شود.<sup>۲</sup>

متون همه این روایات با احادیث صحیح در تعارض است که اگر بخواهیم به طور تفصیل درباره آنها بحث کنیم، به اصطلاح مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ما در اینجا از باب مشت نمونه خروار، تنها احادیثی را که با حدیث صدم معارض است، می‌آوریم تا پژوهشگر در این باره از روی بصیرت قضاوت نماید:

۱- از اتمم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. بخاری و مسلم و احمد و دارمی و ابوداود آن را آورده‌اند.

۲- از این قبرستان [قبرستان بقیع] هفتاد هزار نفر برانگیخته می‌شوند و بدون حساب وارد بهشت می‌گردند. طبرانی در المعجم الکبیر آن را آورده است.<sup>۳</sup>

۳- از اتمم هفتاد هزار نفر وارد بهشت می‌شوند که بر آنها حساب و عذابی نیست، و با هر هزار نفر، هفتاد هزار نفر دیگر خواهند بود. احمد و طبرانی و بزار آن را آورده‌اند.

۴- پروردگارم به من وعده داده که از اتمم هفتاد هزار نفر را بدون حساب وارد بهشت کند. طبرانی و بزار آن را آورده‌اند.

۵- خداوند از شهری در شام به نام حمص نود هزار نفر را بدون حساب برمی‌انگیزاند. بزار آن را آورده است.

۲. لسان المیزان: ۳۷۵/۱.

۱. میزان الاعتدال: ۱۶۰/۳.

۳. مجمع الزوائد: ۱۳/۴.

- ۶- در چند پشت از اصحابم زنان و مردانی هستند که بدون حساب وارد بهشت می شوند. طبرانی به اسناد نیکو آن را آورده است.
- ۷- از شما پنجاه هزار یا هفتاد هزار نفر را دیدم که بدون حساب وارد بهشت می شوند. طبرانی به اسنادی که رجالش همه ثقه هستند، آن را آورده است.
- ۸- خدایم را بزرگ و کریم یافتم که به من با هر یک از هفتاد هزار نفری که بدون حساب وارد بهشت می شوند، هفتاد هزار نفر دیگر عطا فرموده است. طبرانی به سندی که رجالش جز شیخش همه موثق هستند، آن را آورده است.
- ۹- به من هفتاد هزار نفر که بدون حساب وارد بهشت می شوند، داده شده است، تا اینکه فرمود: با هر کدام از آنها هفتاد هزار نفر دیگر افزوده است. احمد و ابویعلی این روایت را به سند خود آورده‌اند.<sup>۱</sup>
- ۱۰- در حدیث شب معراج آمده است که ای محمد، حاملان قرآن در قیامت عذاب و حساب نخواهند شد.<sup>۲</sup>
- ۱۱- نخستین جمع از امتم که بدون حساب وارد بهشت می شوند، هفتاد هزار نفرند.<sup>۳</sup>
- ۱۲- از میان دیوار حمص و زیتون در خاک سرخ، هفتاد هزار نفر بدون حساب برانگیخته می شوند.<sup>۴</sup>
- ۱۳- هر حاجی و یا عمره کننده‌ای که در حال انجام عمل بمیرد، بدون حساب وارد بهشت خواهد شد.<sup>۵</sup>
- ۱۴- از پشت کوفه، هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند.<sup>۶</sup>
- ۱۵- در حدیث عرضه کردن امتها بر رسول خدا آمده است: ای محمد، از اینها هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند.<sup>۷</sup>

۱. رک: مجمع الزوائد: ۴۰۵/۱۰ - ۴۱۲.

۲. خزینة الاسرار ۸۸.

۳. تاریخ بغداد: ۱۶۰/۲.

۴. مستدرک الصحیحین: ۸۹/۳.

۵. تاریخ بغداد: ۱۷۰/۲.

۶. همان: ۱۹۰/۱۲.

۷. مسند احمد: ۴۱۸/۱، ۴۵۴.



۱۶- پروردگارم به من بشارت داده که نخستین گروهی که از امتم وارد بهشت می شوند، هفتاد هزار نفرند، و با هر هزار نفر، هفتاد هزار نفر دیگر بدون حساب داخل می شوند.<sup>۱</sup>

۱۷- در حدیث عمیر، به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: خداوند به من وعده داده که از امتم سیصد هزار نفر را بدون حساب وارد بهشت نماید. بغوی و ابن ابی خثیمه و ابن السکن و طبرانی و دیگران با سند خود آن را نقل کرده اند.<sup>۲</sup>

پیش از همه اینها، حدیثی قرار دارد که خجندی آن را از ابوامامه آورده است و آن حدیث این است: از ابوبکر صدیق شنیدم که به رسول خدا می گفت: نخستین کسی که مورد محاسبه قرار می گیرد، کیست؟ فرمود: تو ای ابوبکر. سپس گفت: دیگر چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: عمر. پرسید: دیگر چه کسی؟ فرمود: علی. بعد پرسید: آیا عثمان هم هست؟ فرمود: از خدایم درخواست کردم که حسابش را به من ببخشد و او را مورد محاسبه قرار ندهد، خدا هم او را به من بخشید.<sup>۳</sup>

چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می بندد تا از روی بی خبری مردم را گمراه سازد؟<sup>۵</sup>

۲. الاصابة: ۳۷/۳.

۱. مسند احمد: ۳۹۳/۵.

۳. این روایت نیز از همان روایاتی است که بعضی از آنها با بعضی دیگر در تعارض است.

۵. انعام ۱۴۴/۶.

۴. الرياض النضرة: ۳۱/۱.



## احادیث ساختگی در مورد خلافت

مهمترین موضوعی که دست‌های هوا و هوس با آن بازی کرده و احساسات گمراه کننده آن را بازیچه قرار داده، موضوع خلافت در سنت و حدیث است که عامه در آن باره به نام خدا و امین وحی و پیامبر پاکش احادیث دروغین ساخته و صاحبان تألیفات گمراه کننده به خاطر پوشاندن حق، و وارونه جلوه دادن حقیقت، و بی‌خبر نگاهداشتن مردم جاهل، آنها را پخش کرده‌اند، در صورتی که نیک می‌دانستند که آن احادیث ساختگی است و با مبادی اسلام نزد همه فرق‌ها مخالف است و با هیچ یک از مذاهب اسلامی موافقت ندارد، بلکه لازمه آن اجتماع امت اسلامی بر خطاست، و حال آنکه به عقیده آنها امت اسلامی بر خطا اجتماع نمی‌کنند، زیرا امت اسلام یا معتقد به نص درباره خلافت علی امیرالمؤمنین است، چنانکه شیعه معتقد است، و یا خلافت را از رهگذر انتخاب و عدم نص می‌شناسد و فرقی میان هیچ یک از افراد آن نمی‌گذارد، چنانکه عامه معتقد است.

بنابراین، امت اسلامی در دور انداختن این نصوص و اعراض کردن از آنها، بر خطا اجتماع کرده‌اند و اینک نمونه‌هایی از آن احادیث دروغین را که ما بر آنها آگاهی یافته‌ایم، ذیلاً می‌آوریم:

۱- از انس بن مالک آمده است که رسول خدا وارد بوستانی شد، ناگهان کسی آمد و

در زد و رسول خدا فرمود: انس برخیز و در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از مرا بده. گفتم: ای رسول خدا، به او خیر دهم؟ فرمود: خبر بده. ناگهان ابوبکر را دم در دیدم و گفتم: به تو بهشت و خلافت بعد از رسول خدا را بشارت می‌دهم. سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: برو در را باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از ابوبکر را بده. گفتم: ای رسول خدا، به او خیر دهم؟ فرمود: خبر بده. رفتم و دیدم عمر است، گفتم: به تو بهشت و خلافت بعد از ابوبکر را بشارت می‌دهم.

سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس بلند شو و در را برایش باز کن و به بهشت و خلافت بعد از عمر بشارت ده و بگو که کشته خواهد شد. انس می‌گوید: رفتم و دیدم عثمان است، گفتم: به تو بهشت و خلافت بعد از عمر را بشارت می‌دهم و اینکه کشته خواهی شد. او خدمت رسول خدا شرفیاب شد و به او عرض کرد: برای چه ای رسول خدا؟ به خدا قسم بعد از بیعت با شما نه آواز خواندم و نه آرزوی چیزی کردم و نه عورتم را با دست راست مس نمودم. فرمود: مطلب همان است که گفته شد.

این حدیث از ساخته‌های صقر بن عبدالرحمن ابی بهز کذاب است.

خطیب بغدادی از علی بن مدینی حکایت کرده که از او درباره این حدیث سؤال شد، در جواب گفت: این حدیث دروغ و ساختگی است.<sup>۱</sup> ذهبی هم آن را آورده و گفته است: این حدیث دروغ است.<sup>۲</sup>

ابن حجر از علی مدینی حکایت کرده که گفت: این حدیث ساختگی است.<sup>۳</sup> همو گفته است: اگر این حدیث صحیح بود، عمر خلافت را در شورا قرار نمی‌داد و رسماً آن را به عثمان اختصاص می‌داد.<sup>۴</sup>

ذهبی روایت را اینطور نقل کرده است: رسول خدا وارد باغ مردی شد و کسی در باغ

۲. میزان الاعتدال: ۴۶۷/۱.

۴. همان: ۱۹۳/۳.

۱. تاریخ بغداد: ۳۳۹/۹.

۳. لسان المیزان: ۱۹۲/۳.

را زد و رسول خدا به انس فرمود: در را باز کن و به او بشارت بهشت و زمامداری پس از مرا بده. انس می‌گوید: در را باز کردم و دیدم که ابوبکر است.

سپس افزوده که در سند این روایت عبدالاعلی بن ابی المساور قرار دارد که او متروک الحدیث، ضعیف و فرومایه است.<sup>۱</sup>

او صدر حدیث را از بکر بن مختار بن لفل نقل کرده و گفته است که ابن حبان گفت: روایت کردن از او جز بر سیل عبرت گرفتن روا نیست.<sup>۲</sup>

مقدسی گفته است: در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت بده. در این کتاب خلافت و ترتیبش ذکر شده و بکر بن مختار صائغ کذاب آن را روایت کرده است.<sup>۳</sup>

از اینکه این سه نفر، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان هنگام درخواست خلافت، آن زمان که کار جدال و نزاع به جای باریکی کشید و دست به شمشیر و تازیانه بردند و با همه احتیاجی که داشتند، بدین روایت احتجاج نکردند، بخوبی می‌توان فهمید که آنان وارد چنین بستان خیالی نشده و چنین بشارت موهومی را نشنیده بودند. اصلاً خداوند این بستان را نیافریده بود تا در آنجا اساس این فتنه‌های عظیم و تاریک را تثبیت نماید. به علاوه، چرا جناب انس، روزی که به آنها نزدیک شد و زیر پرچم آنها سینه می‌زد، این حدیث را شخصاً به نفع آنها روایت نکرد و آن را برای یکی از دو نفر، یعنی صقر و عبدالاعلی بعد از خودش باقی گذاشت؟

آیا از دو حافظ بزرگ مانند ابونعیم که از متقدمان عامه و سیوطی که از متأخران آنهاست، تعجب نمی‌کنی که چگونه اولی این روایت را به اسناد ناهموارش از طریق ابوبهز کذاب آورده و به آن اعتماد نموده است<sup>۴</sup> و دومی آن را روایت کرده و از این روایت اظهار خرسندی نیز نموده است<sup>۵</sup>، و هیچ کدام از آنها کوچک‌ترین سخنی درباره اسناد نادرست این روایت ابراز نداشته‌اند.

۱. میزان الاعتدال: ۹۱/۲.

۲. همان: ۱۶۲/۱.

۳. تذکره الموضوعات ۱۵.

۴. دلائل النبوة: ۲۰۱/۲.

۵. الخصائص الکبری: ۱۲۲/۲.

۲- از عایشه آمده که گفت: که شبی نوبت من با رسول خدا بود، هنگامی که در رختخواب قرار گرفتیم، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من گرامی‌ترین همسرانت نیستم؟ فرمود: چرا ای عایشه، گفتم: پس درباره فضیلت پدرم حدیثی برایم بفرما. فرمود: جبرئیل برایم حدیث کرد که خداوند هنگامی که ارواح را خلق فرمود، روح ابوبکر صدیق را از میان آنان اختیار کرد و خاکش را از بهشت و آبش را از آب حیات قرار داد، و در بهشت برای او قصری از مروارید سفید با سالن‌هایی از طلا و نقره سفید قرار داد. همچنین خداوند به خود سوگند خورده که حسنه‌ای را از او سلب نکند و درباره سیئه‌ای از او نپرسد. من از ناحیه خدا ضمانت می‌کنم، چنانکه او از ناحیه خویش ضمانت فرموده است که مرا هم‌خوابی در قبر و انیسی در تنهایی و جانشینی بر امتم بعد از من نباشد، مگر پدرت ای عایشه. جبرئیل و میکائیل بر این اساس بیعت کردند و خلافتش با پرچم سفید، آنهم زیر عرش استوار گردید، آنگاه خداوند به فرشتگان فرمود: آیا به آنچه که من از بنده‌ام راضی شدم، راضی هستید؟

پس همین فخر برای پدرت کافی است که جبرئیل و میکائیل و فرشتگان آسمان و برخی از شیاطین که در دریا سکونت دارند، با او بیعت نموده‌اند، و هر کس این امر را قبول نداشته باشد، از من نیست و من نیز از او نمی‌باشم.

عایشه گفت: پیشانی‌اش را بوسیدم و رسول خدا فرمود: کافی است ترا ای عایشه. هر کس تو مادرش نباشی، من هم پیامبرش نخواهم بود، و هر کس که از خدا و من دوری گزیند، از تو ای عایشه دوری گزیده است.

خطیب بغدادی گفته است: که صحت این حدیث ثابت نشده است و رجال اسنادش همگی ثقه هستند و شاید اشتباهی، به نام این شیخ قطان نقل شده و یا به نامش ساخته شده باشد، در صورتی که من آن را از حدیث محمد بن بابشاذ بصری، از سلمة بن شیبب، از عبدالرزاق دیدم و معلوم است که ابن بابشاذ، احادیث نادرست را از ثقات نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

ذهبی قسمتی از این حدیث را آورده و حکم به ساختگی بودنش کرده<sup>۱</sup> و قسمت دیگرش را نیز آورده و گفته است: این حدیث باطل است و گویا که به نام این مسکین، یعنی هارون قطان ساخته شده و او نمی دانسته است؛ البته، برای آن اسناد باطل دیگری نیز هست. آنگاه گفته است: در این حدیث احتمال درستی و سلامت نمی رود و ظاهر این است که این حدیث به نام ابن بابشاذ ساخته شده، آنگاه او حدیث ساخته شده و رواج پیدا کرده را بدون آنکه توجه داشته باشد، روایت کرده است.<sup>۲</sup>

فیروز آبادی قسمتی از ابتدای این حدیث را در خاتمه سفر السعاده، و عجلونی در کشف الخفاء آورده و آن را از مشهورترین احادیث ساختگی مشهور و از دورغ‌هایی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است، شمرده‌اند و سیوطی نیز آن را باطل دانسته است.<sup>۳</sup> از عایشه آمده که گفت: نخستین سنگ بنای مسجد را رسول خدا برداشت و دیگر سنگها را ابوبکر و عمر و عثمان حمل نمودند و من گفتم: ای رسول خدا، آیا اینان را نمی بینی که چگونه کمکت می کنند؟ فرمود: ای عایشه، اینان جانشینانم بعد از من هستند.

حاکم آن را آورده و گفته است: این روایت صحیح است، منتها به اسناد سستی از روایت محمد بن فضل بن عطیه مشهور شده که او متروک الحدیث است.<sup>۴</sup>

ذهبی در تلخیص المستدرک گفته است: احمد منکر الحدیث است و از دلایلی که علیه مسلم داریم، این است که آن را در زمره احادیث صحیح آورده است و یحیی اگر چه ثقه است، اما ضعیف است. به علاوه، اگر این حدیث صحیح باشد، نص در خلافت این سه نفر است، در صورتی که به هیچ وجه درست نیست، زیرا عایشه در آن وقت همسر رسول خدا نشده بود و بچه کوچکی بیش نبوده است، پس این گفتارش دلیل بر بطلان حدیث خواهد بود.

افسوس بر حاکم که از عایشه این روایت را آورده و آن را صحیح شمرده است و پیش

۲. همان: ۲۴۶/۳.

۴. المستدرک: ۹۷/۳.

۱. میزان الاعتدال: ۳۱/۳.

۳. اللثالی المصنوعة: ۱۵۰/۱.

از آن نیز روایت «اگر رسول خدا کسی را جانشین قرار دهد، حتماً ابوبکر است و عمر» را از عایشه آورده و آن را صحیح شمرده<sup>۱</sup> و ذهبی هم آن را تأیید کرده است.

۴- از عبدالله بن عمر روایت شده که رسول خدا فرمود: ای بلال، در میان مردم اعلام کن که خلیفه بعد از من ابوبکر است. ای بلال، در میان مردم ندا در ده که خلیفه بعد از ابوبکر، عمر است. ای بلال، در میان مردم ندا در ده که خلیفه بعد از عمر، عثمان است. ای بلال، این را انجام ده که خداوند جز این نمی خواهد و سه بار این مطلب را گفت.

این خبر را ابونعیم در فضائل الصحابة آورده است و خطیب بدون آنکه کوچک ترین عیبی از آن بگیرد، نقل کرده است<sup>۲</sup> و ابن عساکر در تاریخ الشام آورده است و ذهبی نیز به اسناد دارقطنی و عمرو بن شاهین آن را روایت کرده و گفته است: این حدیث ساختگی است.<sup>۳</sup> درباره سعید بن عبدالملک که یکی از رجال اسناد است، ابوحاتم گفته است: درباره اش می گویند که او احادیث دروغ روایت می کرده است.

چرا هرگز گوش مردم دنیا ندای بلال را در مورد خلافت، چنانکه در این روایت جعلی آمده، نشنیده است؟ آیا او از فرمان رسول خدا در مورد اعلام جانشینی پیامبر اکرم سربلندی کرده و آن را اعلام نکرده بود؟ یا آنکه خداوند گوش امت محمد ﷺ را کر کرده و کسی آن را نشنید؟ حقیقت این است که هرگز رسول خدا چنین فرمانی را صادر نفرموده بود و بلال نیز آن را اعلام نکرده و به گوش مردم نرسانده بود، لیکن هوا و هوس ها بعد از گذشت روزگاران گوش هایی آفریده و آن ندا را از کسانی که به آنها اعتماد نمی توان کرد، شنیده است.

۵- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: ابوبکر بعد از من زمامدار امت خواهد بود. ذهبی آن را آورده و گفته است: این خبر دروغ است که محمد بن عبدالرحمن گننام آن را آورده است یا ابن قراد که کذاب و وضاع است<sup>۴</sup> و قبلاً از او سخن رفت.<sup>۵</sup>

۲. تاریخ بغداد: ۴۲۹/۷.

۴. همان: ۹۳/۳.

۱. المستدرک: ۷۸/۳.

۳. میزان الاعتدال: ۳۸۷/۱.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۶۰/۵.



۶- از زبیر بن عوام نقل شده که گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلیفه بعد از من ابوبکر و عمر هستند، سپس اختلاف پدید می آید.

زبیر می گوید: بعد از این خبر، برخاستیم و نزد علی رفتیم و جریان را به او گزارش دادیم و او گفت: زبیر راست می گوید و من نیز از رسول خدا چنین شنیده ام. این حدیث از ساخته های عبدالرحمن بن عمرو بن جبلة است که ذهبی آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است و عیب آن از ناحیه عبدالرحمن است.<sup>۱</sup>

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه را که زبیر از رسول خدا شنیده بود، استماع کرده بود، چرا هنگام طلب بیعت، خلافت را برای خودش می خواست و با آنچه که رسول خدا درباره ابوبکر و عمر فرموده بود، مخالفت می کرد؟ و چگونه مشاجراتش با مدعیان خلافت که جهان را پر کرده بود، با حدیثش در مورد حقانیت خلافت دیگران با هم می سازد؟ و چرا زبیری که از رسول خدا روایت خلافت ابوبکر را نقل می کند، در آن روز از بیعت با او تخلف می نماید و شمشیر از نیام بیرون می کشید و می گوید: آن را در غلاف نمی کنم تا آنکه با علی بیعت شود؟

۷- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که جبرئیل گفت: ابوبکر وزیر تو در زمان حیات تست و جانشین تو بعد از وفات تست. این حدیث، از ساخته های ابوهارون اسماعیل بن محمد فلسطینی است.

ذهبی گفته است که ابن جوزی آن را به اسناد مبهم و نادرست آورده و گفته است: ابوهارون کذاب است.<sup>۲</sup>

شگفتا! چه چیز آنها را این چنین بر خدای قادر جبار، و بر امین وحیش، و بر ساحت مقدس رسول خدا جرأت بخشیده که به او نسبت دادند حکمی را که روح الامین بر او نازل کرده، تا در میان همه امتش آشکار نماید و آنان با پیروی کردن از جانشین بعد از او راه او را طی کنند، اما او در تبلیغش کوتاهی کرد تا آنکه مردی از فلسطین به نام ابوهارون فلسطینی آمد و رسول خدا آن حکم را به او سپرد، تا آن را به مهاجر و انصاری که

۲. همان: ۱/۱۱۴.

۱. میزان الاعتدال: ۱/۱۴۷.

پیرامونش بودند، تبلیغ نماید.

آری، این در واقع اکل از قفاست و این چنین است کاری که توطئه‌اش در شب چیده شده باشد و یا آنکه آن مرد فلسطینی با ساختن چنین دروغی می‌خواست به صاحب قدرت و وقت، تقرب جوید.

۸- از ابوسعید خدری به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، گفتم: خدایا علی را خلیفه بعد از من قرار بده. در این حال، آسمان‌ها لرزید و فرشتگان به من ندا دادند که ای محمد، بخوان: نمی‌خواهید مگر آنچه را که خدا می‌خواهد، و خدا ابوبکر را خواسته است.

این روایت از ساخته‌های یوسف بن جعفر خوارزمی است. ذهبی آن را آورده و گفته است که این جوزی آن را ذکر کرده و گفته است: این حدیث از ساخته‌های یوسف است.<sup>۱</sup> جوزقانی با سندش آن را آورده و در آخرش افزوده است: خدا خواسته است که خلیفه بعد از تو ابوبکر صدیق باشد. سپس گفته است: این حدیث ساخته یوسف بن جعفر است.<sup>۲</sup>

در تعبیر دیگر آمده است: خدا آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد و خلیفه بعد از تو ابوبکر است.

۹- از علی امیر المؤمنین به طور مرفوع آمده است که پیامبر فرمود: ای علی، سه بار از خدا خواستم که ترا مقدم بدارد، اما قبول نکرد، مگر آنکه ابوبکر را مقدم فرمود. خطیب آن را با سند نادرست آورده و طبق عادتش از عیب آن سکوت کرده است<sup>۳</sup>؛ ذهبی آن را از طریق خطیب از ابوجحیفه آورده و گفته است: این خبر باطل است و شاید آفت آن علی بن حسین کلبی است<sup>۴</sup>؛ ابن حجر آن را تضعیف کرده است<sup>۵</sup>؛ سیوطی آن را به نقل از دیلمی از فضایل ابوبکر شمرده است<sup>۶</sup> و محب الدین طبری با همان تعبیر و نیز

۱. میزان الاعتدال: ۳۲۹/۳.  
 ۲. اللثالی المصنوعة: ۱۵۶/۱.  
 ۳. تاریخ بغداد: ۲۱۳/۱۱.  
 ۴. میزان الاعتدال: ۲۲۲/۲.  
 ۵. الفتاوی الحدیثیة: ۱۲۶.  
 ۶. جمع الجوامع: ۱۳۹/۶.

تعبیر «سه مرتبه درباره‌ی تو از خدا درخواست کردم و او امتناع فرمود که جز ابوبکر را مقدم بدارد» آن را آورده و گفته است: این حدیث بعید است.<sup>۱</sup>

من از سازنده‌ی این روایت و یارانش که حفاظ حدیثند، و امینان بر ودایع علم و دین، می‌پرسم: بعد از آنکه فرض کردیم که امر خلافت در هیچ کس جز با تعیین و مشیت خداوند مستقر نمی‌شود و نیز به حکم اینکه خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد و شما جز آنچه را که خدا بخواهد، نمی‌خواهید، خدا ابوبکر را خواسته است، دیگر چه لزومی دارد که پیامبر اکرم از خدا بخواهد آن را در علی قرار بدهد، پیش از آنکه بدانند خلافت نزد خدا درباره‌ی چه کسی استقرار یافته است؟

پس بر رسول خدا لازم بود که از خدا بپرسد خلافت نزد او درباره‌ی چه کسی استقرار یافته است، نه اینکه از خدا در مورد خلافت علی طوری درخواست کند که آسمان‌ها و فرشتگان بلرزند و این امر نشانه‌ی نادرستی چنین درخواستی است و ما مقام پیامبرمان را بالاتر از سقوط تا این درجه از پستی می‌دانیم.

چگونه بر پیامبر اکرم مخفی بود که در میان امتش چه کسی برای امر خلافت شایستگی دارد تا از خدا کسی را برای آن بخواهد که خداوند و آسمانها و کسانی که در آنها هستند و مؤمنان<sup>۲</sup> چنین مقامی را برای او شایسته ندانسته از قبول آن امتناع ورزند؟ پناه به خدا از این یاوه‌گویی‌ها!

از سوی دیگر، چرا باید علم پیامبر در این مورد از علم ملائکه و آسمانها متأخر باشد، با آنکه نیازمندی او و امتش ایجاب می‌کرد که چنین علمی را داشته باشد و خطاب تبلیغ متوجه او و تکلیف به خضوع متوجه امتش بوده است؟ به علاوه، همه‌ی فرشتگان آسمانها حاملان وحی به سوی پیامبر نبودند تا علمشان بر علم او مقدم باشد.<sup>۳</sup>

۲. چنانکه در حدیث دیگری خواهد آمد.

۱. الریاض النضره: ۱/۱۵۰.

۳. این مطلب بر اساس مباحثات و جدل است، وگرنه برای ما درباره‌ی علم رسول خدا به وحی راه دیگری است با اعتراف به نزول جبرئیل در هر واقعه‌ای برای اذن در تبلیغ و برای تثبیت قلوب مؤمنان.

از اینها که بگذریم، چه چیز پیامبر اکرم را وادار می‌کرد که در مورد خلافت علی این چنین اصرار ورزد و با تأکید و اصرار از خدا درخواست کند، در صورتی که خداوند از پاسخگویی به او امتناع می‌ورزید و خلاف درخواستش را می‌خواست؟

اینها و ده‌ها سؤال دیگر، مشکلاتی هستند که فکر نمی‌کنم آنها که اعتماد بر این روایت دارند، بتوانند راهی برای حل آن بیابند. وای بر آن نویسنده‌ای که مثل این دروغها را در کتابش نقل کند و آن را لطیف و عالی<sup>۱</sup> بخواند و یا آن را بعید، ولی پشتوانهٔ احادیث صحیح بداند.<sup>۲</sup> خدایا به سوی تو شکایت می‌آوریم.

۱۰- خطیب به اسنادش از ابراهیم بن هانی، از هارون مستملی (م ۲۴۷)، از یعلی<sup>۳</sup> بن اشدق، از عبدالله بن جراد آورده که گفته است: اسبی برای رسول خدا آوردند تا سوار گردد، او فرمود: کسی سوار این اسب خواهد شد که خلیفه بعد از من است، آنگاه ابوبکر صدیق سوار آن گردید.

گویا که اسب خلافت، خطیب را ترسانده است، غافل از اینکه چنین اسبی هنوز خلق نشده است. از این رو، خطیب قهرمان جرح و تعدیل، از معایب آشکار سند این روایت که بر مثل او پوشیده نیست، سکوت کرده است و اینک مقداری از معایبی که در رجال این حدیث وجود دارد، ذیلاً تذکر داده می‌شود:

۱- ابراهیم بن هانی. ابن عدی گفته است: او مجهول و گمنام است و مطالب نادرست را روایت می‌کند.

۲- هارون مستملی. ابونعیم به او گفته است: ای هارون، برای خودت شغلی غیر از حدیث جستجو کن، زیرا که گویا تو به خاطر حدیث در مزبله قرار گرفته‌ای.

۳- یعلی بن اشدق. وی چنانکه در سلسلهٔ دروغگویان گذشت، یکی از دروغگویان است.

۴- عبدالله بن جراد، عموی یعلی. ذهبی در میزان الاعتدال گفته است: گمنام است

۱. رک: نزهة المجالس: ۱۸۶/۲. ۲. رک: الرياض النضرة: ۱۵۰/۱.

۳. در تاریخ بغداد: علی آمده، ولی صحیح همانست که ذکر کردیم.

و خبرش صحیح نیست، چه یعلی بن اشدق کذاب از او روایت کرده است. ابوحاتم گفته است: یعلی گمنام است و اخبارش درست نیست. ابن حجر گفته است: یعلی بن اشدق یکی از ضعفاست و عبدالله بن جراد سست رأی است و نسیان در حدیث دارد و حدیثش ثابت نشده است.<sup>۱</sup> سیوطی این روایت را در زمرة احادیث موضوعه آورده<sup>۲</sup> و اضافه کرده است که ساختگی است و ابن جراد قابل اعتماد نیست. آنگاه گفتار حفاظ را درباره تضعیف ابن جراد و جعل و تقلب کردنش نقل کرده است.

۱۱- از جابر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: ابوبکر وزیر من است و پس از من جانشینم در میان امت است و عمر دوست من است که با زبانم سخن می گوید و عثمان از من است و علی برادرم و صاحب لوای من است. از انس هم روایت شده که پیامبر فرمود: ابوبکر وزیر من و قائم مقام من خواهد بود و عمر با زبانم سخن می گوید و من از عثمانم و عثمان از من است.<sup>۳</sup>

این حدیث از ساخته های کادح بن رحمت کذاب است که ابن سمان در الموافقة آن را آورده است، چنانکه در کتاب محب الدین طبری می توان آن را ملاحظه کرد.<sup>۴</sup> ذهبی در میزان الاعتدال از طریق کادح آن را آورده و گفته است که ابن عدی گوید: تمام احادیثش غیر محفوظ است و نباید از اسناد و متن هایش پیروی نمود و حاکم و ابونعیم هم گفته اند: او از مسعر و ثوری احادیث ساختگی روایت کرده است.<sup>۵</sup>

۱۲- ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابی بکر، از رسول خدا آورده است که فرمود: برایم دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. آنگاه فرمود: خدا و مؤمنان جز ابوبکر را نمی خواهند.<sup>۶</sup>

۱۳- از عایشه آمده که رسول خدا در آن مرضی که بر اثر آن فوت کرد، به من فرمود:

۲. اللثالی المصنوعة: ۱/۱۵۶.

۱. الاصابه: ۲/۲۸۸.

۴. رک: الرياض النضرة: ۱/۲۸.

۳. کنز العمال: ۶/۱۶۰.

۶. کنز العمال: ۶/۱۳۹.

۵. لسان المیزان: ۴/۴۸۱.

پدر و برادرت را نزد من حاضر کن تا نامه‌ای بنویسم، زیرا می‌ترسم آرزوکننده‌ای آرزو کند و گوینده‌ای بگوید: من برترم، در صورتی که خدا و مؤمنان جز ابوبکر را نمی‌خواهند. مسلم و احمد و دیگران به طریقی آن را از عایشه آورده‌اند و در بعضی از آنها چنین آمده است: رسول خدا در آن مرضی که بر اثر آن فوت کرد، به من فرمود: عبدالرحمن بن ابی بکر را نزد من حاضر کن تا برای ابوبکر نامه‌ای بنویسم که هیچ کس با او اختلاف نکند. آنگاه فرمود: پناه بر خدا اگر مؤمنان درباره‌ی ابوبکر اختلاف نمایند. در عبارتی از عبدالله بن احمد چنین آمده است: ای ابوبکر، خدا و مؤمنان ابا دارند که درباره‌ی تو اختلاف شود.<sup>۱</sup>

۱۴- از عایشه به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: تصمیم گرفتم کسی را نزد ابوبکر و پسرش عبدالرحمن بفرستم و عهد و وصیت کنم که ابوبکر خلیفه بعد از من است، مبادا گوینده‌ای بگوید: من در امر خلافت از او سزاوارترم، یا کسی آرزو کند که خلیفه شخص دیگری باشد. سپس گفتم: خدا ابا می‌کند و مؤمنان دفع می‌نمایند، یا خدا دفع می‌کند و مؤمنان ابا دارند، یعنی وصیت را به اعتماد آنکه خداوند از اینکه خلیفه غیر او باشد، ابا می‌کند و مؤمنان غیر او را دفع می‌نمایند، بر جای می‌نهم.

این حدیث را صفغانی در مشارق الانوار از بخاری آورده و در حاشیه آن نوشته است که آن را در صحیح بخاری نیافتیم، بدان مراجعه شود. ابن‌الملک هم آن را نقل کرده است<sup>۲</sup> و ابن حزم نیز آن را ذکر کرده و گفته است: این نص آشکاری است بر اینکه رسول خدا ابوبکر را خلیفه بعد از خود قرار داده است.<sup>۳</sup>

این همان صورت مسخ شده حدیث کتف و دوات است که با سندهای زیاد در صحاح و مسانید و پیش از همه آنها صحیح بخاری و مسلم آمده است، منتها چون دیدند بر خلاف مصالح آنهاست، آن را به این صورت تغییر دادند، لیکن چنانکه ابن عباس در حدیث صحیحی گفته است، این قضیه مصیبت بسیار بزرگی بود، زیرا رسول خدا در آن

۱. الصواعق، ابن حجر ۱۳؛ شرح مشارق الانوار: ۲/۲۵۸.

۲. رک: شرح مشارق الانوار: ۲/۹۰. ۳. الفصل فی الملل والنحل: ۴/۱۰۸.

وقت از نوشتن وصیتی که مردم بعد از آن گمراه نشوند، منع گردید و از آنجا سر و صدا و حرفهای بیهوده فزونی گرفت و به پیامبر بزرگوار مطالبی نسبت داده شد که شایسته مقام منیعش نبود، یا آنکه گوینده آنها گفت که این مرد هذیان می گوید، یا درد و ناراحتی بر او غلبه کرده است.

بعد از وفات رسول خدا، این جریان صحیح تاریخ را با یک نقشه ماهرانه و توطئه ناجوانمردانه، تبدیل به این دروغ شاخدار کردند.

ابن ابی الحدید گفته است: این حدیث را در مقابل حدیثی که از آن حضرت در مرضش روایت شده، ساخته اند و آن حدیث این است: دوات و بیاضی برایم بیارید تا چیزی برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. آنان نزدش اختلاف کردند و برخی از آنها گفتند که چون درد و ناراحتی بر او غلبه کرده، کتاب خدا ما را کافی است.<sup>۱</sup> این پناه بردن رسول خدا در روایت گذشته که فرموده بود: پناه به خدا از اینکه مؤمنان اختلاف کنند، یا به عنوان خبر دادن از عدم وقوع اختلاف است و یا در مقام نهی از آن: اگر خبر دادن باشد، مستلزم دروغ است، زیرا قطعاً از ناحیه امیرالمؤمنین و بنی هاشم و بزرگان صحابه ای که با آنها ارتباط داشتند و بزرگ خزرچ، سعد بن عباد و بقیه انصار اختلاف واقع شده است و چه اختلافی! اگر چه شرایط زمانی و مکانی ایجاب می کرد که کسانی که از بیعت برای خلافت انتخابی تخلف کرده بودند، بعد از برهه ای از زمان در برابر آن تسلیم گردند، اما آنان تا آخر عمرشان و شیعیان و اتباعشان تا روز قیامت از ایشان ناراضی بودند و خواهند بود، و هرگاه برای امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان و شیعه اش فرصتی پیش می آمد، از حق غصب شده و خلیفه غاصب سخن به میان می آوردند و حقیقت را تا آنجا که مقدور بود، آشکار می نمودند.

اگر منظور نهی از اختلاف باشد، بی شک این کار مستلزم فاسق شمردن عده زیادی از بزرگان صحابه خواهد بود، زیرا آنان با مشاجره ای که در مورد خلافت با یکدیگر کردند، قطعاً با نهی رسول خدا مخالفت نمودند و این همان اختلافی است که رسول اکرم در امر

خلافت از آن به خدا پناه برده است و چنین کاری با حکمشان به عدالت همه صحابه سازگار نیست، مگر آنکه آن را به کسی غیر از امیرالمؤمنین و طرفدارانش اختصاص دهیم.

در هر صورت، اینها ایجاب می‌کند که این روایت درست نباشد.

اینک بیا با من برویم نزد ام المؤمنین، عایشه راوی این روایت و از او پرسیم که چرا در روز اختلاف [روز سقیفه] کوچک‌ترین سخنی از این روایت به میان نیاورده تا کسانی که با پدرش منازعه می‌کردند، با نص گفتار رسول خدا مجاب شوند و چرا بیان را از وقت حاجت تأخیر انداخته است؟

شاید او پاسخ دهد که هرگز از شوهر بزرگوارش روایتی که به او بسته‌اند، نشنیده است، لیکن راویان بی دین بعد از وفاتش کرامتش را رعایت نکرده، به نام او چنین دروغی را ساخته‌اند و شاهد این مطلب، روایتی است که از او به طریق صحیح خواهد آمد که رسول خدا کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خود تعیین نفرموده است. ۱۵- از عایشه آمده که رسول خدا فرموده است: خلیفگان بعد از من ابوبکر و عمر هستند.

ذهبی آن را آورده و گفته است: این خبر باطل است و کسی که متهم به وضع آن است، علی بن صلح انماطی است، زیرا راویان این حدیث جز او ثقه و مورد اعتمادند.<sup>۱</sup> مایه تأسف است که حوادث و گرفتاریها بعد از وفات رسول اکرم، این روایت را از یاد عایشه برد و نگذاشت که پدرش از آن در مورد خلافت استفاده کند و جانشینش را مستند به نص صریح نماید و یا آنکه در آن وقت ترسید سخنی بگوید، مبادا مردم بگویند که او سنگ به سینه خود می‌زند؛ از این رو، آن را تأخیر انداخت، تا آنها از آسیاب افتاد و پیروزی ظاهری حاصل گردید، ولی حقیقت این است که او این روایت را تا زنده بود، نقل نکرد و این دیگران بودند که به دروغ چنین روایتی را به او نسبت دادند و دلیل آن روایتی است که بزودی از او به طریق صحیح نقل می‌شود و با این روایت از لحاظ



مضمون صد در صد مخالف است.

۱۶- از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: بعد از من دوازده جانشین است: ابوبکر صدیق که دوران خلافتش بسیار کوتاه است؛ عمر، بزرگ قوم عرب که زندگی خوبی می‌کند و شهید می‌شود و توای عثمان که مردم از تو می‌خواهند لباسی را که خدا بر تو پوشانده است، از تن به درآوری، ولی قسم به آن که جانم در دست اوست، اگر از آن صرف‌نظر کنی، داخل بهشت نمی‌شوی تا آنکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد.

بیهقی آن را با سندش آورده است و در آن عبدالله بن صالح کذاب و ربیعه بن سیف که بخاری احادیث او را نادرست دانسته است، قرار دارند.<sup>۱</sup> ذهبی آن را از طریق یحیی بن معین آورده و گفته است: من از یحیی با آن همه جلالت قدر و نقاداش تعجب می‌کنم که چگونه مانند اینگونه دروغ‌ها و مطالب نادرست را روایت می‌کند و از عیویش سکوت می‌نماید؟ در صورتی که ربیعه صاحب مطالب نادرست و عجیب است.<sup>۲</sup>

۱۷- از ابن عباس در تفسیر قول خداوند که فرمود: هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی در میان گذاشت، آمده است که به حفصه خیر داد که ابوبکر و عمر زمامداران بعد از او هستند. این جریان را حفصه به عایشه اطلاع داد و بلاذری نیز آن را در تاریخ خود آورده است.

صفوری آورده که ابن عباس، رضی الله عنه، گفت: به خدا قسم که زمامداری ابوبکر و عمر در کتاب خداست، آنجا که آمده است: هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی در میان گذاشت، به حفصه فرمود: پدرت و پدر عایشه زمامداران بعد از من هستند، مبادا این مطلب را به کسی بگویی.<sup>۳</sup>

ذهبی از عایشه ذیل همین آیه آورده است که رسول خدا پنهانی به او فرمود: ابوبکر خلیفه من بعد از من است. همو آن را از اباطیل خالد بن اسماعیل مخزومی کذاب شمرده

۲. میزان الاعتدال: ۴۸/۲.

۱. البداية والنهاية: ۲۰۶/۶.

۳. نزہة المجالس: ۱۹۲/۲.

است.<sup>۱</sup>

۱۸- از ابن عباس آمده است: وقتی که اذا جاء نصر الله و الفتح<sup>۲</sup> نازل شد، عباس نزد علی آمد و گفت: بر خیز و بیا تا نزد رسول خدا برویم. آنها خدمت رسول خدا رفتند و از معنی این آیه سؤال کردند، پیامبر اکرم فرمود: ای عموی من عباس، خداوند ابوبکر را خلیفه من بر دین و وحی الهی قرار داد، گوش به حرفش دهید تا رستگار گردید و فرمانش را اطاعت کنید تا سعادت یابید. عباس گفت: پس مردم اطاعتش کردند و رستگار شدند.

در تعبیر دیگر چنین آمده است: ای عمو، خدا ابوبکر را خلیفه من بر دین و وحی الهی قرار داد، پس بعد از من او را اطاعت کنید تا هدایت یابید و از او پیروی کنید تا رستگار گردید. ابن عباس گفت: پس آنها اطاعت کردند و رستگار شدند.

خطیب بغدادی آن را از طریق عمر بن خالد کذاب آورده، بدون آنکه اشاره ای به نادرستی سند و متنش کند<sup>۳</sup>، اما سیوطی از او حکایت کرده و افزوده است: عمر کذاب است.<sup>۴</sup> البته، این لفظ در تاریخ بغداد چاپ شده وجود ندارد، گویا که دست امین، چاپ آن را به خاطر خدمت به ستمگر تحریف کرده است! و عمر همان پسر ابراهیم قرشی کردی کذاب و حدیث ساز است و ذهبی نیز گفته است: این حدیث صحیح نیست.<sup>۵</sup>

عجبا اگر عباس از رسول خدا این نص صریح را شنیده باشد و پسرش خلافت شیخین را در کتاب عزیز یافته و آن را با سوگند به خدا به مردم خبر داده و مأمور به طاعت و پیروی از آنها شده باشد! اگر چنین بود، پس چرا او با همه اینها مخالفت کرد و از بیعت با ابوبکر تخلف نمود؟<sup>۶</sup> و چه چیز او را وادار کرد که روز رحلت رسول خدا نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برود و به او بگوید: خدمت رسول خدا برو و از او بپرس که امر خلافت

۱. میزان الاعتدال: ۲۹۴/۱ . ۲. نصر ۱/۱۱۰.

۳. تاریخ بغداد: ۲۹۴/۱۱ . ۴. اللثالی المصنوعة: ۱۵۲/۱.

۵. میزان الاعتدال: ۲۴۹/۲.

۶. العقد الفرید: ۲/۲۵۰؛ الریاض النضرة: ۱/۱۶۷؛ السیرة الحلبیة: ۳/۳۸۵.

را در چه کسی قرار داده است؟ اگر در ماست، بدانیم، و اگر در غیر ماست، پس در حق ما وصیت و سفارش کند. علی در جواب او می‌گوید: به خدا قسم اگر از رسول خدا پرسیم و او هم خلافت را در ما قرار دهد، از حقمان محروم خواهیم شد و مردم حقمان را به ما نخواهند داد. به خدا قسم، هرگز آن را از رسول خدا نمی‌پرسیم. به هر حال، رسول خدا در همان روز رحلت فرمود.<sup>۱</sup>

در تعبیر دیگر چنین آمده است: بیا با ما برویم خدمت رسول خدا و از او پرسیم که چه کسی را جانشین قرار خواهد داد؟ اگر از ما کسی را جانشین قرار می‌دهد که هیچ، وگرنه درباره ما سفارش کند تا بعد از او محفوظ بمانیم.

چه چیز عباس را وادار کرده بود که بعد از وفات رسول خدا به علی بگوید: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و بگویند که چون عمومی پیغمبر با پسر عموی بیعت کرده است، پس اهل بیت نیز با تو بیعت کنند، و بدانند که خلافت و تعیین جانشینی اگر بوده، فسخ نشده و به دیگری سپرده نشده است و علی در جواب بگوید: چه کسی غیر از ما آن را طلب خواهد کرد؟<sup>۲</sup>

در طبقات ابن سعد آمده که علی فرمود: ای عمو، آیا این امر جز با شما خواهد بود؟ و آیا کسی در این باره با شما نزاع خواهد کرد؟

چرا عباس با ابوبکر ملاقات کرد و از او پرسید: آیا رسول خدا به شما درباره چیزی سفارش فرمود؟ و او در جواب گفت: خیر. بعد با عمر ملاقات نمود و مانند آنچه که از ابوبکر پرسیده بود، سؤال کرد و جواب منفی شنید، و پس از آنکه از آن دو نفر اعتراف به عدم استخلاف گرفت، به علی گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و اهل بیت نیز با تو بیعت نمایند.<sup>۳</sup>

یا آنکه می‌گوید: ای علی، برخیز تا من و کسانی که حضور دارند، با تو بیعت کنیم،

۱. طبقات ابن سعد ۷۶۶؛ تاریخ طبری: ۱۹۴/۳؛ سیره ابن هشام: ۳۳۳/۴؛ الامامة والسياسة: ۵/۱؛

سنن بیهقی: ۱۴۹/۸ - به نقل از صحیح بخاری؛ تاریخ ابن کثیر: ۲۵۱/۵.

۳. همان: ۶/۱.

۲. الامامة والسياسة: ۵/۱.

زیرا این امر اگر رد نشده باشد، اختیار آن با ماست. علی در جواب گفت: آیا غیر از ما کسی در آن طمع دارد؟ عباس گفت: به خدا قسم گمان دارم که بعداً چنین شود.<sup>۱</sup>

و چه چیز عباس را وادار کرد تا روزی که عثمان خلیفه گردید، به علی بگوید: هرگز ترا مقدم نکردم، مگر آنکه تو خود را مؤخر کردی، به تو گفتم: مرگ در سیمای رسول خدا آشکار است، بیا و از او در این باره سؤال کنیم، تو گفتی: می ترسم در ما نباشد و در نتیجه، هرگز خلیفه نشویم. پس او مرد و تو مورد نظر بودی، آنگاه گفتم: بیا با تو بیعت کنم تا کسی با تو اختلاف نکند، باز امتناع کردی. سپس عمر مرد و به تو گفتم: خدا دستهایت را بازگذاشته است و از کسی بر تو مسئولیتی نیست، در شورا داخل نشو، شاید این خیر باشد، باز نپذیرفتی.<sup>۲</sup>

همین مطلب طور دیگر نیز آمده است و آن چنین است: عباس گفت: ترا وادار به چیزی نکردم، مگر آنکه به سوی آنچه که بد داشتیم برگشتی؛ هنگام وفات رسول خدا درباره موضوع خلافت راهنمایی ات کردم، گوش نکردی؛ بعد از وفات رسول خدا گفتم: در این باره عجله کن، امتناع کردی؛ هنگامی که عمر ترا در شورای چند نفری نامزد کرد، گفتم که وارد آن نشو، گوش به حرفم ندادی؛ پس حداقل این یک کلمه را از من گوش کن و آن اینکه دست نگهدار تا آنها ترا انتخاب کنند و از این عده بر حذر باش، زیرا اینان همواره ما را از این حق محروم می کنند، تا دیگران در این باره به نفع ما قیام نمایند.<sup>۳</sup>

۱۹- از ابوهریره آمده است: هنگامی که جبرئیل با رسول خدا بود، ابوبکر از کنار آنها گذشت و رسول خدا فرمود: این ابوبکر است، آیا او را می شناسی؟ جبرئیل گفت: آری او در آسمان از زمین مشهورتر است و فرشتگان او را حلیم قریش می نامند و او در حیاتت وزیر تو و بعد از وفاتت جانشین تو خواهد بود.

ابن حبان از طریق اسماعیل بن محمد بن یوسف آن را آورده و گفته است: اسماعیل حدیث می دزدد و به گفته اش احتجاج نمی شود کرد و ابن طاهر گفته است که او کذاب

۲. انساب الاشراف، بلاذری: ۲۳/۵.

۱. طبقات ابن سعد ۶۶۷.

۳. العقد الفرید: ۲/۲۵۷.

است.

ابوالعباس یشکری آن را در فوائد الیشکریات از طریق احمد بن حسن بن ابان مصری، همان کذاب فرومایه و حدیث‌ساز که قبلاً شرح حالش گفته شد، روایت کرده است.<sup>۱</sup>  
 ۲۰- ابن عساکر از ابوبکره روایت کرده که گفت: پیش عمر، رضی الله عنه، رفتم، در حالی که جمعی در برابرش غذا می‌خوردند و او زیر چشمی به مردی که در انتهای جمعیت بود، نگاه کرد و به او گفت: از کتابهای پیشین که خوانده‌ای، در مورد خلافت چه یافتی؟ او در جواب گفت: خلیفه پیامبر، صدیق اوست.

سیوطی آن را در اثبات این که از ابوبکر در کتب امتهای پیش یاد شده، آورده است.<sup>۲</sup>  
 ما برای این روایت سند درستی نیافتیم و همین سستی آن را بس است که مرسل است، و آن مرد اهل کتاب را که در انتهای جمعیت بوده، نمی‌شناسیم تا درباره میزان دین و مورد اعتماد بودنش نظر بدسیم، و این روایت، به فرض ثبوت، در صورتی قابل استدلال است که مانند عمر، خلافت و صدیق بودن ابوبکر و عدم مشارکت دیگری را با او در این دو صفت مسلم بدانیم، و حال آنکه هر دو مطلب مورد اشکال است، زیرا اولاً کسی که او را نخستین خلیفه نمی‌داند، در صفت اولش اشکال دارد و صرف اینکه مردم او را به لقب خلیفه و صدیق ملقب کرده‌اند، نمی‌تواند آنچه را که در کتب گذشته درباره خلیفه پیامبر اسلام آمده است، بر ابوبکر منطبق سازد، زیرا آنچه که در آنها آمده، دایر مدار واقع است نه عمل مردم. ثانیاً در روایت صحیح متواتری آمده است که «من در میان شما دو خلیفه بر جای می‌گذارم». بدیهی است که ابوبکر هیچ کدام از آنها نیست، یعنی او نه کتاب خداست و نه عترت پیامبر، و حال آنکه درباره علی فرموده است: تو بعد از من برادر و وصی و جانشینم هستی.<sup>۳</sup>

پس علی رضی الله عنه از همان روز نخست خلیفه و برادر پیامبر اکرم بوده است که از روی هوا

۲. الخصائص الکبری: ۳۰/۱.

۱. اللثالی المصنوعة: ۱۵۲/۱.

۳. رک: القدير (متن عربی / ج ۵): ۲۷۸/۲ - ۲۸۶.

و هوس سخن نمی‌گوید و گفتارش جز همان وحی الهی نیست.<sup>۱</sup>  
 نیز چنانکه گذشت، رسول خدا امیرالمؤمنین را ملقب به «صدیق» فرمود و اوست  
 صدیق این امت و یکی از صدیقه‌های سه‌گانه و صدیق اکبر.

شما در این باره به همین کتاب<sup>۲</sup> مراجعه کنید و در آنجا با سند صحیح که رجالش  
 همگی نزد حفاظ مورد اعتماد هستند، خواهید یافت که امیرالمؤمنین غیر خودش هر  
 کسی را که مدعی لقب صدیق باشد، تکذیب کرده است. بنابراین، در این روایت شاهی  
 وجود ندارد که منظور از صدیق و خلیفه، ابوبکر باشد، چنانکه آنها قصد کرده‌اند.

۲۱- محمد بن زبیر گفته است: عمر بن عبدالعزیز مرا پیش حسن بصری فرستاد تا از  
 او مسائلی را بپرسم. نزدش رفتم و به او گفتم: مرا در مورد چیزی که مردم در آن با هم  
 اختلاف دارند، آسوده خاطر ساز که آیا پیامبر اکرم ابوبکر را خلیفه و جانشین خود قرار  
 داده بود یا نه؟ حسن بصری راست نشست و گفت: ای بی‌پدر، آیا ترا در این باره تردیدی  
 است؟ آری، قسم به خدا که جز او خدایی نیست، رسول خدا او را جانشین خود قرار  
 داده است، و قطعاً او داناترین و پرهیزکارترین مردم بود و از این بیم داشت که بمیرد و  
 پیامبر او را خلیفه و جانشین خود قرار ندهد.

ابن قتیبه و ابن حجر این مطلب را آورده‌اند که در آخر آن چنین آمده است: او داناتر  
 به خدا و پرهیزگارتر است و نسزد که از میان مردم برود و او را امیر قرار ندهد.<sup>۳</sup>

بین این مرد خشک مغز به ظاهر زاهد، یعنی حسن بصری چگونه درباره امری چون  
 تعیین خلافت ابوبکر از ناحیه رسول خدا سوگند می‌خورد که هیچ فردی از امت اسلام  
 حتی ابوبکر و عمر آن را قبول ندارند؟ و بزودی از امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر و عایشه  
 روایات صحیحی که از طریق عامه نقل شده مبنی بر این که رسول خدا کسی را جانشین  
 خود قرار نداده، خواهد آمد و نیز در همین جلد و جلد هفتم، نص گفتار ابوبکر در مرض  
 منتهی به مرگش خواهد آمد که ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم که این امر از آن

۲. رک الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۱۲/۲ - ۳۱۴.

۱. نجم ۳/۵۳، ۴.

۳. الامامة والسياسة ۴/۱؛ الصواعق، ابن حجر ۱۵.

کیست؟ تا کسی در آن باره منازعه نمی‌کرد. همچنین دوست داشتم که از او می‌پرسیدم: آیا از برای انصار در این باره نصیبی هست یا نه؟

بنابراین، گفته حسن بصری درباره خلافت که مردم درباره آن اختلاف دارند، در است نه دوا، چنانکه پرسشگر پنداشته است.

۲۲- ابن حبان از سفینه آورده است: هنگامی که رسول خدا مسجد النبی<sup>۱</sup> را بنا کرد، سنگی را در آن کار گذارد و به ابوبکر فرمود: سنگت را کنار سنگم قرار بده. آنگاه به عمر فرمود: سنگت را کنار سنگ ابوبکر بگذار. سپس به عثمان فرمود: سنگت را کنار سنگ عمر بگذار. آنگاه فرمود: اینان جانشینانم بعد از من هستند.

ابن حجر آن را ذکر کرده و گفته است که به قول ابوزرعه، اسنادش عیبی ندارد.<sup>۲</sup> حاکم در مستدرک<sup>۳</sup> آن را آورده، بیهقی در الدلائل آن را صحیح دانسته و ابن کثیر نیز آن را نقل کرده است.<sup>۴</sup>

ای کاش ابن حجر سند این روایت را ذکر می‌کرد و آن را به طور مرسل نمی‌آورد تا برای خواننده امکان می‌داشت که از بطلان سند روایت و بطلان حکم به صحت آن آگاهی یابد، گرچه آن را از طریق نعیم بن حماد که در سلسله دروغگویان ذکر شد، آورده‌اند و همین خود در عیب و منقصت این روایت کافی است.

ای کاش مصحح این روایت می‌دانست که صحت این روایت نخستین سنگ بنای خلافت را متزلزل می‌کند و خلافت انتخابی را که او و هم مسلکانش بدان معتقدند، باطل می‌نماید و با روایتی که به طور صحیح از ابوبکر و عمر و عایشه و دیگران آورده‌اند و پس از این خواهد آمد، مبنی بر اینکه «پیامبر اکرم در گذشت و کسی را خلیفه خود قرار نداد»، متناقض است، و ذهبی آن را چنانکه در ذیل روایت دوم گذشت<sup>۵</sup>، باطل دانسته

۱. در البداية و النهایة: ۲۰۴/۶ آمده است: مسجد مدینه.

۲. الصواعق ۱۴.

۳. حاکم در المستدرک: ۱۳/۳ آخر روایت را چنین آورده است: اینان فرمانروایان بعد از من هستند.

۵. رک: القدير: (متن عربی / ج ۵) ۳۳۵/۵.

۴. البداية و النهایة: ۲۰۴/۶.

است.

۲۳- از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرمود: از دو نفر بعد از من [ابوبکر و عمر] پیروی کنید.

عقیلی آن را از طریق مالک آورده و گفته است: این حدیث منکر و بی اساس است؛ دارقطنی آن را از روایت احمد خلیلی ضمیری با سندش آورده و سپس گفته است: این روایت ثابت نشده و راوی این حدیث محمد بن عبدالله عمری، نوّه عمر بن خطاب، ضعیف است؛ ابن حبان گفته است که احتجاج به آن جایز نیست و دارقطنی گفته است: عمری از مالک، مطالب دروغ و نادرست حدیث می‌کند.<sup>۱</sup>

۲۴- حسن بن صالح قیسرانی از اسحاق بن محمد انصاری روایت کرده که گفت: از یموت بن مزرع بن یموت پرسیدم: ای استاد، چطور شد که رسول خدا علی را خلیفه قرار نداد و ابوبکر را جانشین خود قرار داد؟ او در جواب گفت: عین این سؤال را من از جاحظ پرسیدم و او گفت: من این مطلب را از ابراهیم نظام پرسیدم، او در پاسخ گفت: خداوند متعال در قرآن فرموده است: خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده فرموده است که در زمین خلیفه گرداند، چنانکه افراد پیش از شما را خلیفه قرار داده است<sup>۲</sup> و جبرئیل همواره بر پیغمبر نازل می‌گردید و بعد از وحی با او، چنانکه مردی با مردی سخن گوید، سخن می‌گفت. رسول خدا به او فرمود: ای جبرئیل، این کسانی که خداوند آنها را در زمین خلیفه قرار می‌دهد، چه کسانی هستند؟ او در پاسخ گفت: آنها ابوبکر، عمر، عثمان و علی هستند و از عمر ابوبکر جز دو سال باقی نمانده بود، پس اگر او علی را خلیفه قرار می‌داد، ابوبکر و عمر و عثمان از خلافت بهره‌ای نمی‌بردند، لیکن خداوند به جهت اطلاعی که از عمرهایشان داشته، خلافتشان را طوری ترتیب داده است که همگی از آن بهره‌مند شوند و وعده خدا درباره آنها درست در آید.<sup>۳</sup>

۲. نور ۵۵/۲۴.

۱. لسان المیزان: ۲۳۷/۵.

۳. تاریخ الشام، ابن عساکر: ۱۸۶/۴.



ای کاش کسی می‌فهمید که اگر جبرئیل آیه را چنانکه در روایت آمده، تفسیر کرده است و پیامبر اکرم آن را اخذ فرموده و به خاطر کثرت نیازمندی امت اسلامی، مبادرت به تبلیغ آن نموده است، پس چگونه این حقیقت بر همه مسلمانان مخصوصاً امیرالمؤمنین و ابوبکر و ابن عباس دانای امت و عایشه مخفی مانده و کسی هنگام مناظره در امر خلافت به آن احتجاج و استدلال ننموده است؟

اصلاً باید دید که مرجع در تعیین خلیفه چیست، نص است یا اجماع امت اسلامی؟ تنها شیعه به نص در امر خلافت معتقد است، اما کسانی که این روایت را ساخته‌اند، برای نص در امر خلافت ارزشی قائل نیستند و ادعا ندارند که در کتاب خدا و یا سنت نبوی در این باره نصی وجود داشته باشد، و این عمر بن خطاب است که می‌گوید: اگر من کسی را خلیفه قرار نداده‌ام، در این کار تکرر نیستم، زیرا کسی که از من بهتر و بالاتر بوده نیز چنین کرده و کسی را جانشین خود قرار نداده است.

اگر مطلب چنان است که نظام مفسر این آیه پنداشته، پس حال کسانی که از بیعت تخلف نموده‌اند، چگونه خواهد بود؟ آیا آنان محکوم به عدالتند، چنانکه اهل سنت درباره همه صحابه قائلند؟ یا آنکه قاتلان عثمان از این حکم مستثنی هستند، چنانکه ابن حزم می‌گوید؟ و آیا این حکم درباره آنها اجرا می‌شود؟ در صورتی که میان آنها افرادی وجود دارند که قرآن به عصمتشان ناطق است و در میان آنها نیز بزرگان صحابه هستند، و یا آنکه بگوییم: آنان در برابر این نص آشکار، مجتهدند و به مقتضای اجتهادشان آن را تأویل می‌کنند و این مطلب در میان صحابه نظیر فراوانی دارد.

همه این مطالب، با چشم پوشی از نواقص و عیوبی است که در برخی از رجال سند این حدیث و در پیشاپیش همه آنها نظام وجود دارد که ابن قتیبه درباره او گفته است: او یکی از پلیدان مشهور به فسق است و ذهبی درباره اش گفته است که او متهم به زندقه و کفر است.<sup>۱</sup> بعد از نظام نیز شاگردش جاحظ قرار دارد که شرح حالش در سلسله دروغگویان و حدیث‌سازان گذشت<sup>۲</sup> و بعد از آنها دیگران قرار دارند که مانند ایشان

دارای عیوب و نواقصی هستند و به گفته‌شان اعتماد نیست.

۲۵- از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش، نوۀ عمرو بن عاص آمده است: هنگامی که تب جنگ در حادثۀ خیبر بالا گرفت، به رسول خدا عرض شد: حال که جنگ در گرفته است، خوب است ما را از گرمی‌ترین یارانت آگاه فرمایی که اگر چیزی است بدانیم، وگرنه راه دیگری در پیش گیریم، یعنی در صورت بروز حادثه اگر کسی را جانشین خود قرار می‌دهید، از او پیروی کنیم، وگرنه خودمان فرد شایسته‌ای را انتخاب نماییم. رسول خدا فرمود: ابوبکر وزیر من است که بعد از من جانشینم خواهد بود، و عمر با زبانم به حق سخن می‌گوید، و من از عثمانم و عثمان از من است، و علی برادرم و همراهم در قیامت است.

ذهبی این روایت را از طریق عقیلی آورده و گفته است که شیخ جاهل، سلیمان بن شعیب بن لیث مصری متهم به وضع این حدیث است.

خطیب این روایت را چنین آورده است: وقتی که در روز حنین جنگ در گرفت، جندب بن عبدالله خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: اینک که جنگ در گرفته و از پایان آن بی خبریم، آیا ما را از بهترین و محبوب‌ترین یارانت با خبر نمی‌سازید؟ رسول خدا فرمود: چرا، خدا پدرت را پیامرزد که پیشرو این امت شدی؛ این ابوبکر صدیق است که بعد از من جانشینم خواهد بود، و این عمر بن خطاب حبیب من است که با زبانم به حق سخن می‌گوید، و این عثمان بن عفان است که از من است و من هم از او هستم، و این علی بن ابی طالب برادر و همراه من است، تا قیامت به پا گردد.<sup>۱</sup>

رجال سند این روایت عبارتند از:

- ۱- علی بن حماد بن سکن که دارقطنی گفته است: او متروک الحدیث است.
- ۲- مجاعة بن ثابت کذاب است که در سلسله دروغگویان شرح حالش گذشت.
- ۳- ابن لهیعه که یحیی گفته است: او قوی نیست و مسلم گفته است: وکیع و یحیی قطان و ابن مهدی او را ترک کرده‌اند.

۴- عمرو بن شعیب که ابو داود گفته است: روایت عمر و از پدرش، از جدش حجت نیست و شاید خطیب که از ابطال مثل این روایت سکوت کرده است، به خاطر این بوده که اطمینان داشته بطلان آن از لحاظ سند و متن بر کسی پوشیده نیست.

۲۶- از انس آمده که رسول خدا فرمود: ای عثمان تو بزودی بعد از من زمامدار مسلمین خواهی شد، اما منافقان به تو فشار خواهند آورد که از آن دست بکشی، ولی از آن دست نکش و آن روز را روزه بگیر که نزد من افطار خواهی کرد.

ذهبی آن را از طریق خالد بن محمد ابی الرحّال بصری انصاری آورده و گفته است: نزد او چیزهای عجیب و غریبی است<sup>۱</sup>، و ابن حبان گفته است که احتجاج به گفته او جایز نیست. ابن حجر نیز به نقل از ابوحاتم گفته است: روایت او قوی نیست.<sup>۲</sup>

۲۷- از ابوهریره در حدیثی آمده که رسول خدا فرمود: ای حفصه، آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: چرا، فرمود: فرمانروا بعد از من ابوبکر است و بعد از او پدر تست، این راز را پنهان دار، ولی او بیرون رفت و بر عایشه وارد شد و به او گفت: ای دختر ابوبکر، آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: به چه چیز؟ جریان را برایش نقل کرد و گفت: این راز را پنهان دار، چنانکه رسول خدا از من خواسته است، آنگاه این آیه نازل گردید: ای پیامبر، چرا به خاطر جلب رضایت همسرانت، آنچه را که خداوند برای تو حلال کرده است، بر خود حرام می کنی؟<sup>۳</sup>

ماوردی به طور مرسل آن را آورده است<sup>۴</sup>، و عقیلی آن را از طریق موسی بن جعفر انصاری آورده و گفته است که او در نقل، مجهول است و حدیثش قابل پیروی و صحیح نیست.

ذهبی در میزان الاعتدال در شرح حال موسی آن را آورده و گفته است: او شناخته شده نیست و خبرش از درجه اعتبار ساقط است، آنگاه بعد از ذکر این حدیث گفته

۲. لسان المیزان: ۷۹۴/۶.

۴. اعلام النبوة ۸۱.

۱. میزان الاعتدال: ۳۰۰/۱.

۳. تحریم ۱/۶۶.

است: این روایت باطل است.<sup>۱</sup>

متن حدیث از سند آن فاسدتر است، زیرا ولایت یاد شده در حدیث اگر شرعی و به امر خدا بوده، بر رسول خدا فرض و لازم می‌آمده که آن را افشا کند، تا مردم طریق حق و امام مفترض الطاعه را بشناسند و با پیروی کردن از او سعادت‌مند گردند، نه آنکه رسول خدا آن را کتمان کند و در نتیجه مردم متحیر بمانند و ندانند از چه کسی باید احکام دینشان را فراگیرند و در تشخیص آن به جلبکهای بی‌ریشه از راه انتخاب و اجماع ناقص متشبث گردند.

اگر هم غیر مشروع بوده، بر رسول خدا لازم می‌آمده که ابوبکر و عمر را از تصدی آن نهی کند و یا به حفصه دستور دهد که به آنها بگوید که از تصدی این امر که موجب وقوع در هلاکت است، اجتناب نمایند، نه آنکه او را به مخفی نگاهداشتن و کتمان آن مأمور فرماید، تا نادانسته در آن واقع نشوند. اصلاً مقتضای مقام این بوده که رسول خدا حقیقت را به طور صریح و بی‌پیرایه به مردم مسلمان حالی کند تا هر که هلاک می‌شود، به دلیلی هلاک شود و هر کس هم که زنده می‌ماند، از روی یبینه باشد.<sup>۲</sup>

بنابراین، اگر این حدیث صحیح باشد، رسول خدا می‌خواهد از یک قضیه خارجی خبر دهد، اگر چه خلافت از روی قهر و غلبه حاصل شده باشد، و کلمه بشارت منافاتی با آن نخواهد داشت، زیرا این خبر چون حفصه را به خاطر زامدار شدن پدرش خوشحال می‌کرد، آن جناب طبق علاقه و میل باطنی او کلمه بشارت را به کار برده است. بنابراین هیچگاه حفصه هنگام احتیاج امت اسلامی در مورد خلافت به یک نص آشکار همانند آن - اگر این حدیث نص باشد - احتجاج نکرده است، اما این که رسول خدا او را مأمور به کتمان این امر فرموده است، به خاطر مصالحی بوده که بر خواننده بصیر و دانا پوشیده نیست.

۲۸- از جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام از پدرش، از جدش آمده است که فاطمه علیها السلام در شب وفات کرد و ابوبکر و عمر و جماعت زیادی به خانه علی آمدند، آنگاه ابوبکر به

علی گفت: جلو بایست و بر جنازه زهرا نماز بخوان. علی گفت: نه، به خدا قسم من جلو نمی‌ایستم، زیرا تو خلیفه رسول خدایی. آنگاه ابوبکر جلو ایستاد و با چهار تکبیر بر زهرا نماز خواند.

ذهبی آن را از مصابی شمرده که عبدالله بن محمد قدامی مصیصی از مالک آورده است؛ این عدی گفته است: همه احادیث او غیر محفوظ است؛ ابن حبان گفته است: او اخبار را دگرگون می‌کرده و شاید بیش از صد و پنجاه حدیث به نام مالک ساخته است؛ حاکم و نقاش گفته‌اند: او از مالک احادیث ساختگی زیاد روایت کرده است و سمعانی در الانساب گفته است: چون او اخبار را دگرگون می‌کرده، به گفتارش احتجاج نمی‌توان کرد.<sup>۱</sup>

این دروغی که به نام امام پاک و راستگو ساخته شده و مخالف با روایتی است که در تاریخ صحیح از عایشه آمده است که گفت: علی، فاطمه دختر رسول خدا را شبانه دفن کرد و ابوبکر از آن آگاه نشد تا آنکه دفن گردید، و علی بن ابی طالب که خدا از او خشنود باد، بر او نماز خواند.<sup>۲</sup>

حاکم آن را صحیح شمرده، ذهبی به آن اعتراف کرده و حلبی به نقل از واقدی گفته است: نزد ما ثابت شده که علی، کرم الله وجهه، فاطمه را شبانه دفن کرد و شخصاً بر جنازه او نماز خواند، در حالی که عباس و فضل نیز با او بودند و به کس دیگری خبر ندادند.<sup>۳</sup>

۲۹- از انس بن مالک آمده که رسول خدا فرمود: من ابوبکر و عمر را مقدم نکردم، بلکه خداوند با مقدم کردن آنها بر من منت نهاد، پس از آنها اطاعت کنید و یادشان را زنده بدارید و کسی که بدخواه آنان باشد، همانا بدخواه من و اسلام است.<sup>۴</sup>

چگونه بر بزرگان صحابه و شخصیت‌های عظیم خاندان نبوت و پیشاهنگ آنان

۱. میزان الاعتدال: ۷۰/۲؛ لسان المیزان: ۳۳۴/۳.

۲. مستدرک الصحیحین: ۱۶۳/۳.

۳. السیره الحلبیه: ۳۶۰/۳.

۴. کنز العمال: ۱۴۴/۶ - به روایت از ابن نجار.

امیرالمؤمنین علیه السلام مخفی مانده بود که پیامبر اکرم به فرمان خدا ابوبکر و عمر را بر علی و دیگران در امر خلافت مقدم داشته است؟ در نتیجه، آنان از بیعت با کسی که خدا و رسولش او را مقدم داشته‌اند، تخلف نمودند و از اطاعتش سرپیچی کردند و مقدمش نداشتند.

برای چه هنگامی که رسول خدا در روز پنجشنبه، پنج روز پیش از وفاتش خواست دربارهٔ جانشین بعد از خود چیزی بنویسد، نگذاشتند، در صورتی که پیش از آن، طبق این روایت ساخته شده، جانشینش را تعیین کرده بود؟ بی تردید آن حضرت نمی‌نوشت مگر نام کسی را که خدا مقدم داشته و شخص وی نیز قبلاً تعیین فرموده بود؟ از این گذشته، چرا در روز سقیفه بنی ساعده کسی سخن از این مقدم داشتن دروغین که به نام خدا و رسولش ساخته شده بود، به میان نیاورده است؟ و اگر رسول خدا شیخین را، طبق این روایت، مقدم کرده بود، چرا ابوبکر در روز سقیفه ابو عبیده جراح را مقدم می‌داشت و چنانکه در صحیح آمده است، مردم را ترغیب به بیعت با او و عمر می‌کرد؟ گویا که گوش امت اسلام، حتی انس، راوی این روایت، چنین مقدم داشتنی را نشنیده بود.

۳۰- از ابن عمر و ابوهریره آمده است که گفتند: رسول خدا از یک اعرابی شترهای ماده‌ای را نسیه خریداری فرمود و اعرابی عرض کرد: اگر حادثه‌ای برای شما رخ دهد و بمیرید، چه کنم؟ رسول خدا فرمود: ابوبکر دینم را می‌دهد و به پیمانم عمل می‌کند. اعرابی گفت: اگر او نیز بمیرد، چه کنم؟ فرمود: عمر جای او می‌نشیند و در راه خدا از ملامت کسی نمی‌هراسد. اعرابی گفت: اگر عمر او نیز به پایان آید، چه کنم؟ فرمود: اگر می‌توانی بمیری، بمیر.

این روایت از ساخته‌های خالد بن عمرو قرشی است که به نام لیث آن را ساخته است و ذهبی آن را آورده و از ابن عدی حکایت کرده است که او بعد از ذکر این حدیث و احادیث دیگر گفت: به نظر من خالد بن عمرو این احادیث را ساخته است، زیرا نوشته لیث از یزید بن حبیب نزد من موجود است و در آن از این روایت خبری نیست.<sup>۱</sup>

ابن درویش حوت بیروتی آن را اینطور نقل کرده است: مردی از اهل بادیه شتری به مدینه آورد و رسول خدا آن را از او خرید، آنگاه آن مرد با علی ملاقات کرد و علی به او گفت: چه آوردی؟ در جواب گفت: شتری آورده‌ام که رسول خدا آن را خریده است. علی به او گفت: آیا شتر را نقد به رسول خدا فروخته‌ای؟ در جواب گفت: خیر، بلکه نسیه فروخته‌ام. علی به او گفت: نزد رسول خدا برو و به او بگو: اگر حادثه‌ای رخ دهد، چه کسی دینت را ادا خواهد کرد؟ آن مرد خدمت رسول خدا رفت و جریان را عرض کرد، رسول خدا فرمود: اداکننده دینم ابوبکر است. او گفت: اگر برای ابوبکر حادثه‌ای رخ دهد، به چه کسی مراجعه کنم؟ فرمود: به عمر. باز گفت: اگر عمر هم بمیرد، چه کسی باید دینت را ادا کند؟ رسول خدا فرمود: وای بر تو! اگر عمر بمیرد، تو هم اگر توانستی بمیری، بمیر.

ابن درویش گفته است: در این روایت فضل بن مختار قرار دارد که بس ضعیف و سست رأی است و نمی‌شود به گفته او اعتماد کرد. ذهبی گوید: ابوحاتم گفته است: احادیث فضل بن مختار نادرست است و او مطالب ناروا را روایت می‌کند؛ ازدی گفته است: او بر روایت احادیث نادرست اصرار می‌ورزد و ابن عدی گفته است: تمام احادیثش ناپسند و غیر قابل پیروی است.<sup>۱</sup>

۳۱- از انس به طور مرفوع آمده که پیامبر فرمود: ابوبکر وزیر و جانشین من است. ذهبی آن را از طریق احمد بن جعفر بن فضل آورده و گفته است: وی مشهور به حدیث‌سازی است و قابل اعتنا نیست.<sup>۲</sup>

۳۲- از عایشه، خدای از او خشنود باد، به طور مرفوع آمده که رسول خدا به مردی فرمود: نزد ابوبکر برو و به او بگو که تو خلیفه منی و با مردم نماز بخوان. عقیلی آن را از طریق فضل بن جبیر، از خلف، از علقمه بن مرثد، از پدرش آورده و گفته است: حدیث فضل مورد پیروی قرار نمی‌گیرد و برای مرثد پدر علقمه روایتی

شناخته نشده است.<sup>۱</sup>

۳۳- از ابن عباس روایت شده که گفت: زنی نزد رسول خدا آمد و چیزی از وی پرسید و آن حضرت بدو فرمود: برو بعداً بیا. زن گفت: یا رسول الله، اگر بعداً بیایم و شما را نیابم و فوت کرده باشید، چه کنم؟ فرمود: اگر آمدی و مرا نیافتی، برو نزد ابوبکر که او خلیفه بعد از من است.

ابن عساکر به سند خود آن را آورده و ابن حجر نیز آن را از نصوص دلالت کننده بر خلافت ابوبکر شمرده است.<sup>۲</sup>

چه بگویم درباره نویسنده‌ای که اسناد این نوع دروغ‌ها را حذف می‌کند و آن را به شکل یک اصل مسلم می‌پذیرد و به طور قاطع به رسول خدا اسناد می‌دهد، در صورتی که در برابرش احادیث زیادی از ابن عباس قرار دارد که با صدای رسا خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را اعلام می‌دارد؟

آیا از حدیث ابن عباس نیست آنچه را که حفاظ صحیح شمرده و آن را با سندهایی که رجال آنها همگی مورد اعتماد هستند، آورده‌اند و ما آن را در همین کتاب نقل کرده‌ایم و در آن حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: شایسته نیست که از میان شما بروم مگر آنکه ترا خلیفه خود قرار داده باشم؟<sup>۳</sup> آیا حدیث «عشیره»<sup>۴</sup> از او نیست که بر صحت آن تصریح شده و در همین کتاب چنین آمده است: به طور قطع این [علی] برادر و وصی و جانشینم در میان شماست، پس به گفتارش گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید؟ این حدیث بدینگونه نیز روایت شده است: پس تو برادر و وزیر و وصی و وارث و جانشینم بعد از من خواهی بود.

آیا ابن عباس خود از پیشاهنگان مخالف بیعت با ابوبکر نبود؟ آیا او چنانکه در همین کتاب<sup>۵</sup> آمده، تنها کسی نبود که با عمر در مورد خلافت مناظره و بحث و گفتگو نموده

۱. لسان المیزان: ۴/۴۳۸.

۲. همان: ۲/۲۷۸-۲۸۷.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۵۱/۱.

۴. همان: ۱/۳۸۹.



است؟

۳۴- از عبدالله بن عمر آمده که رسول خدا فرمود: بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهند کرد: ابوبکر صدیق که اسمش را شنیده‌اید، عمر فاروق که دژی استوار است و نامش را می‌دانید، عثمان بن عفان ذوالنورین که مظلومانه کشته می‌شود و از رحمت دو برابر نصیب می‌برد، خداوند زمین مقدس<sup>۱</sup>، معاویه و پسرش، سفاح، منصور، جابر، امین، سلام و امیرالعصب که همانندش دیده و دانسته نشده است.

نعیم بن حماد در *الفتن* آن را به سند خود آورده است<sup>۲</sup> و دیگران نیز آن را به طور مرسل نقل کرده و بالا برده‌اند، زیرا می‌ترسیدند که بحث‌کننده بر عیوب اسناد آن آگاه گردد. البته، همین مقدار که نعیم بن حماد در سلسلهٔ راویان حدیث قرار دارد، در نادرستی روایت کفایت می‌کند و از بقیهٔ رجال آن بی‌نیازمان می‌سازد، چه در سلسلهٔ دروغگویان و حدیث‌سازان گذشت که او در تقویت سنت حدیث می‌ساخته است.

به علاوه، متن خود حدیث گواه بر ساختگی بودن آن است، زیرا خلیفه‌ای که بشارت آمدنش داده می‌شود، مانند دو پسر هند جگر خوار، شایسته است که خبر دادن از آمدن آنها ساختگی و دروغ باشد و امت اسلام هرگز به آمدن آنها خرسند نشود، مگر آنکه کسی که به آمدن آنها و نظایرشان بشارت می‌دهد، معنی خلیفه و راز جعل خلافت را نداند.

از اینها که بگذریم، این چه خلافتی است که از زمان یزید بن معاویه تا سفاح، یعنی از سال ۶۴ تا ۱۳۲ هجری قطع می‌شود و امت اسلام در طول این مدت مهمل و بی‌سرپرست رها می‌گردد؟

اصلاً منصور ظالم و ستمگر چه عظمت و شخصیت برجسته‌ای دارد که رسول خدا به خلافتش بر مسلمانان تصریح نماید؟ به علاوه، جابر و سالم و امیرالعصب کیانند و چه موقعیتی در مورد خلافت دینی دارند؟

۱. در اینجا چنانکه پیداست، افتادگی در حدیث رخ داده است.

۲. کنز العمال: ۶/۶۷.

باز از اینها که بگذریم، چرا عمر بن عبدالعزیز که بهترین خلیفه اموی بوده به جای یزید جنایتکار معرفی نشده است؟ و چرا کسی که صاحب میمونها و بازها و اهل تار و طنبور و شراب است، باید لباس خلافت اسلامی را بر تن کند، ولی عمر بن عبدالعزیز و معاویه بن یزید که چهل روز لباس خلافت را پوشید و سپس به در آورد و دور انداخت، حق ندارند آن را بپوشند و مورد تصریح قرار گیرند؟ در صورتی که بسیاری از پیشوایان حدیث به خلافت و عدالت عمر بن عبدالعزیز تصریح کرده و او را از خلفای راشدین دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

همه این مطالب گواه بر این حقیقت است که سازنده این حدیث، افترا زننده‌ای دروغگوی و جاهل به شئون خلافت و ناآشنا به مقام خلیفاست و نادان‌تر از او نویسنده‌ای است که آن را ذکر می‌کند و در اختیار خواننده قرار می‌دهد و جزو مناقب خلفا به شمار می‌آورد.

۳۵- ابوبکر در غار گفت: یا رسول الله، من منزلت الهیات را در مورد نبوت و رسالت شناختم، اما می‌خواهم بدانم منزلت من چگونه است؟ رسول خدا فرمود: من رسول خدایم و تو صدیق و بال و مونس و انیس و خلیفه‌ام بعد از من هستی و جانشین من در میان مردم خواهی بود و با من در یک جا دفن خواهی شد و خداوند ترا و دوستانت را تا روز قیامت خواهد بخشید.

صفوری آن را به نقل از *عیون المجالس* با همین عبارت مرسل آورده است<sup>۲</sup>، ولی صحت انکار استخلاف رسول خدا از جانب ابوبکر و عمر چنانکه بزودی خواهد آمد، این تهمت را تکذیب می‌کند.

۳۶- از انس آمده که گفت: بر رسول خدا وارد شدم، در حالی که ابوبکر در طرف راست و عمر در طرف چپش قرار داشت و رسول خدا دست راستش را روی دو کتف ابوبکر و دست چپش را روی دو کتف عمر نهاد و گفت: شما در دنیا و آخرت وزیرانم هستید و این چنین زمین و برای من و شما شکافته می‌شود، و این چنین من و شما

۲. نزهة المجالس: ۱۸۴/۲.

۱. البداية والنهاية: ۱۹۸/۶.

پروردگار عالمیان را زیارت خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

مایه تاسف است که ابوبکر و عمر این نص دروغ را فراموش کردند و در روز سقیفه این وزارت مخصوص را انکار نمودند.

۳۷- به طور مرفوع از رسول خدا آمده که به ابوبکر و عمر فرمود: بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد شد.

صفوری آن را به طور مرسل ذکر کرده و گفته است: این روایت صریح در خلافت آنها بعد از رسول خداست.<sup>۲</sup>

شبلنجی از بسطام بن مسلم، از رسول خدا آن را نقل کرده است<sup>۳</sup>، در صورتی که ابوبکر و عمر هیچگونه آگاهی از این دروغ نداشتند و اگر می داشتند، آشکار می شد و یا انکار استخلاف رسول خدا از جانب آنها آشکار نمی گردید.

۳۸- از انس از علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، آمده که گفت: رسول خدا به من فرمود: خداوند به من امر فرمود که ابوبکر را پدر و عمر را مشیر و عثمان را آقا و ترا ای علی، داماد خود قرار دهم. خداوند برای شما چهار نفر در ام الکتاب اخذ میثاق فرموده است و شما را دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزگار و دشمن ندارد مگر منافق بدکار؛ شما جانشینان پیمان پذیران و حجت‌های من بر اتم می‌باشید.

ابن عساکر و خطیب بغدادی آن را به سند خود آورده‌اند<sup>۴</sup> و خطیب گفته است: این حدیث نادرست است و فکر نمی‌کنم جز ضرار بن سهل و غباغبی، کسی آن را روایت کرده باشد، در صورتی که هر دو نفر آنها مجهولند.

ذهبی آن را ذکر کرده و گفته است: این خبر باطل است و معلوم نیست که مردکی چون ضرار بن سهل کیست؟<sup>۵</sup> و ابن بدران نیز گفته است: متن این حدیث گواه بر

۲. همان: ۱۹۲/۲.

۱. نزمة المجالس: ۱۹۱/۲.

۳. نور الابصار ۵۵.

۴. تاریخ الشام: ۲۸۶/۴ و ۲۸۶/۷؛ تاریخ بغداد: ۳۴۵/۹.

۵. میزان الاعتدال: ۴۷۲/۱.

نادرستی آن است.<sup>۱</sup>

۳۹- از زید بن جلاس کندی آمده که گفت: از رسول خدا در مورد خلیفه بعد از او پرسیدم، در جواب فرمود: ابوبکر است.

ابوعمر در استیعاب در شرح حال زید آن را با سندش آورده و گفته است: اسنادش قوی نیست.

۴۰- از علی امیرالمؤمنین، رضی الله عنه، آمده که گفت: رسول خدا پیش از وفاتش مخفیانه به من فرمود: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و بعد از او من ولی امر و سرپرست مسلمانان خواهیم بود.

۴۱- از علی امیرالمؤمنین آمده که گفت: رسول خدا از دنیا نرفت، مگر آنکه به من سفارش کرد که ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و پس از او من ولی امر و سرپرست مسلمانان خواهیم بود، منتها همگی با من موافقت نخواهند کرد.

۴۲- از امیرالمؤمنین علی آمده که گفت: خداوند این خلافت را با دست‌های ابوبکر افتتاح کرد و بعد از او عمر و عثمان را خلیفه قرار داد، و بعد از آنها خلافت را به وسیله من با مهر نبوت محمد ختم فرمود.

این سه روایت را محب الدین طبری به طور مرسل و بی سند آورده و گفته است: بعید است که این احادیث درست باشد، زیرا علی از بیعت با ابوبکر تا شش ماه تخلف کرد و اگر بگوییم که او در این مدت، این احادیث را فراموش کرده بود، باز بعید است. به علاوه، توقف او در امر عثمان بر تحکیم، نیز مؤید این حقیقت است و اگر رسول خدا به او سفارش کرده بود، بی درنگ بدان مبادرت می‌کرد، نه توقف.

۴۳- دیلمی از امیرالمؤمنین و او از رسول خدا آورده که فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفتم: چه کسی با من مهاجرت می‌کند؟ گفت: ابوبکر، آن کس که بعد از تو ولی امر مسلمانان خواهد بود و برترین فرد امت می‌باشد.<sup>۲</sup>

۴۴- علی، رضی الله عنه، گفت که رسول خدا فرمود: عزیزترین، گرامی‌ترین،

محبوب‌ترین و بهترین افراد نزد من اصحابم هستند، آنها که به من ایمان آوردند و تصدیق کردند و عزیزترین، بهترین، گرامی‌ترین و برترین اصحابم در دنیا و آخرت ابوبکر صدیق است، زیرا مردم تکذیب کردند و او تصدیق نمود، مردم به من کافر شدند و او ایمان آورد، مردم مرا ناراحت کردند و او به من مهر ورزید، مردم مرا ترک کردند و او همدم من آمد، مردم از من دوری جستند و او به من زن داد، مردم از من بریدند و او به من گروید و مرا بر نفس و اهل و مالش ترجیح داد؛ خداوند از جانب من به او در روز قیامت پاداش خیر دهد. هر کس مرا دوست دارد، باید او را دوست داشته باشد و هر کس می‌خواهد به من احترام کند، به او احترام کند و هر کس می‌خواهد به خدا نزدیک شود، گوش به حرفش دهد و از او اطاعت نماید، او جانشین من در میان امت می‌باشد. این روایت را صفوری به نقل از *روض الافکار* آورده و جردانی نیز آن را حکایت کرده است.<sup>۱</sup> این روایت از ساخته‌های متأخران است که در هیچ اصل و سندی دیده نشده است و هر قسمتی از جمله‌های آن را روایات صحیحی که در کتب و مسانید آمده، تکذیب می‌کند.

۴۵- از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف نقل شده که گفت: عبدالرحمن با عمر بن خطاب بود که محمد بن مسلمه شمشیر زبیر را شکست، آنگاه ابوبکر به پا خواست و برای مردم خطبه خواند تا آنکه گفت: علی، رضی الله عنه، و زبیر گفتند: ما غضب نکردیم، مگر برای آنکه در امر مشورت کنار گذارده شدیم، و گرنه ما ابوبکر را سزاوارترین فرد به خلافت بعد از رسول خدا می‌دانیم، زیرا او همراه رسول خدا در غار بود و ما به شرافت و بزرگواری‌اش آگاهیم و رسول خدا در زمان حیات خویش به او امر فرمود که با مردم نماز بخواند. این مطلب را حاکم با سند خود آورده است.<sup>۲</sup> این روایات به طور کلی باطلند، زیرا به طوری که در آینده خواهید دید، روایات زیادی از طریق اهل سنت که بعضی صحیح و بعضی حسن هستند، از مولایمان

۱. نزهة المجالس: ۱۷۳/۲؛ مصباح الظلام: ۲۴/۲.

۲. المستدرک: ۶۶/۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که صراحت دارد بر اینکه رسول خدا کسی را جانشین خود قرار نداده و در این باره اقدامی نفرموده است. همچنین در ضمن احادیث و سیره نبوی شواهد زیادی بر بطلان خلافت ابوبکر وجود دارد، و محاجّه‌ای هم که در ابتدای امر خلافت میان آن حضرت و کسانی که لباس خلافت را به زور پوشیده بودند، واقع گردید و خودداری کردن او از بیعت با ابوبکر در مدتی طولانی بطلان این اخبار نادرست را روشن می‌کند. از اینها که بگذریم، جهان صدای خطبه شمشقیه علی را که خلافت دیگران را باطل اعلام می‌کند، بخوبی شنیده است و در بسیاری از کتاب‌ها آن را نقل کرده‌اند و البته، نظیر این خطبه از علی در اعلام نادرستی خلافت دیگران بسیار است.

چه بسیارند کسانی که دروغ به نام سرور ما علی علیه السلام ساخته‌اند؟ و ابن سیرین چه خوب گفته است که عموم چیزهایی که از علی روایت شده، دروغ است.<sup>۱</sup>

اگر بعد از این دانشی که ترا حاصل آمده، از هواهاشان پیروی کنی، در برابر خدا دوست و نگهدارنده‌ای نخواهی داشت.<sup>۲</sup>

## رسوایی تزویر

اینها احادیثی است که از اهل سنت در مورد سنگ بنای تفکرشان که روی آن بتخانه دروغ خلافت را بنا نهادند و با مطالب نادرست آن را آراستند، رسیده است، در صورتی که دیدیم بزرگانشان گواهی داده‌اند که آن احادیث جز اساطیر ساختگی نادرست، چیز دیگری نیست.

واقعیت و اعتبار نیز این حقیقت را تأیید می‌کند، زیرا تنها دلیل نزد آنان در باب خلافت همان اجماع و انتخاب است و هیچ فردی از آنان در این باب به نص اعتماد نکرده است. بنابراین، می‌بینیم که آنان در مورد ابطال نص و تصحیح انتخاب و اثبات شرایط آن، به طور مشروح بحث کرده‌اند تا جایی که انکار نص را به بعضی از شیعه نیز نسبت داده‌اند.

باقلانی می‌گوید: دانستیم که جمهور امت، نص را در باب خلافت منکر است و از کسی که به آن معتقد باشد، تبری می‌جوید، و دیدیم که بیشتر معترفان به فضل علی علیه السلام از زبیده و معتزله بغداد و دیگران هم با آنکه علی را از دیگران برتر می‌دانند، اما باز منکر نص درباره خلافت او هستند.<sup>۱</sup>

خضری گفته است: اصل در انتخاب خلیفه رضایت امت اسلام است و خلیفه از

ناحیه مردم نیرو می‌گیرد و هنگام وفات رسول خدا رأی مسلمانان چنین بوده است. بنابراین، ابوبکر صدیق را انتخاب کردند و آنان در این کار متکی به نص و یا فرمانی از صاحب شریعت نبودند و بعد از آنکه انتخابش کردند، با او بیعت نمودند، بدین معنی که با او پیمان بستند تا در آنچه که رضای خدا در آن است، از او اطاعت کنند، همچنانکه او با آنان پیمان بسته بود که به احکام دین طبق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم عمل نماید و این پیمان متقابل میان خلیفه و امت اسلام همان حقیقت بیعت است و همانند عملی است که بایع و مشتری انجام می‌دهند، زیرا آنان هنگام اجرای عقد، دست یکدیگر را می‌فشارند و مصافحه می‌کنند.<sup>۱</sup>

چنانکه گفتیم، نیروی واقعی خلیفه از ناحیه همین بیعت است و مسلمانان وفای به آن را از تمام چیزهایی که دین واجب کرده و شریعت اسلام ضروری‌اش قرار داده است، لازم‌تر می‌دانند.

ابوبکر در انتخاب خلیفه طریقه دیگری را ابداع کرد، بدینگونه که خلیفه جانشین خود را تعیین کند و مردم با او پیمان ببندند که از او اطاعت نمایند. امت اسلام نیز با این طریقه موافقت نمودند و دانستند که پیروی از این روش واجب است و این عمل همان تعیین ولایت عهد است.

از اینجا معلوم می‌شود که تاریخ پیدایش این روایات ساختگی بعد از انعقاد بیعت و استقرار خلافت برای کسی که به زور لباس خلافت را پوشیده، بوده است و بدین جهت، هیچ فردی از آنها در روز سقیفه و یا بعد از آن سخنی از آن به میان نیاورد، با آنکه آتش اختلاف و نزاع به شدت بالاگرفته بود و نیاز به آن کاملاً محسوس بود.

اینکه پیش از پیدایش این روایات کسی از آنها آگاهی نداشته، شگفت آور نیست، عجیب این است که بعد از این تاریخ نیز دانشمندان علم کلام و بزرگان اهل تحقیق، جز اندکی از آنها، در اثبات اصل خلافت به آنها توجه نکردند و از آن طریق، خلافت را برای آنان اثبات ننمودند. آنان اگر چه در اصل اثبات خلافت کوتاهی نکردند، اما از راه‌های



مختلف به اثبات خلافت آنان پرداختند.

این نیست مگر آنکه بگوییم آنها از این روایات دروغین آگهی نداشتند و یا علم به ساختگی بودن آنها داشتند، چنانکه از باب خالی نبودن عریضه بعضی از مؤلفان مغرض، آن روایات دروغین و ساختگی را به خاطر پنهان داشتن حقایق، در زمره فضایل آنان ذکر کردند، اما دانشمندان بی نظر آنان هیچگاه چنین کاری نکردند و این خود نشانه ساختگی بودن این روایات است.

در مقابل روایاتی که در باب خلافت خلفا نقل شده، احادیث صحیح زیادی نزد اهل سنت وجود دارد که با مضامین آنها صد در صد مخالف است و از آن جمله است احادیثی که ذیلاً آورده می شود:

۱- از ابوبکر به طور صحیح نقل شده که در مرضی که به مرگش انجامید، می گفت: دوست می داشتم از رسول خدا پرسم که امر خلافت از آن کیست؟ تا کسی بر سر آن نزاع نمی کرد ای کاش می پرسیدم که آیا از برای انصار در این باره نصیبی هست؟<sup>۱</sup> اگر ابوبکر از رسول خدا نصی درباره خلافتش شنیده بود، دیگر جا نداشت که چنین آرزو کند، مگر آنکه درد بر او غلبه کرده باشد و این نوع آرزو کردن از باب هذیان گویی بوده باشد، چنانکه در حدیث کتف و دوات احتمال داده اند.

۲- مالک به سند خود از عایشه نقل کرده است که ابوبکر هنگام احتضار، عمر را خواند و به او گفت: من ترا بر اصحاب رسول خدا خلیفه قرار می دهم، و به فرماندهان لشکرها نوشت که عمر را بر شما فرمانروا قرار دادم و در این کار جز خیر مسلمانان را نمی خواهم.<sup>۲</sup>

اگر درباره خلافت عمر نصی موجود بود، دیگر چه معنی داشت که ابوبکر خلیفه و فرمانروا قرار دادن او را به خود نسبت دهد؟

۳- عبدالرحمن بن عوف می گوید: در آن مرضی که ابوبکر فوت کرد، روزی به

۱. تاریخ طبری: ۵۳/۴؛ العقد الفرید: ۲۵۴/۲. درباره این حدیث و صحتش در جلد هفتم همین کتاب

۲. تیسیر الوصول، حافظ ابن الدبیع: ۴۸/۲.

بحث خواهیم کرد.

دیدنش رفتم و به او گفتم: ای خلیفه رسول خدا، ترا رو به بهبود می بینم. او در جواب گفت: دردم بسیار شدید است و آنچه که از شما مهاجران دیدم، دردم را شدیدتر کرده است؛ من پیش خودم امور شما را به بهترین فردتان سپردم، اما همه شما از این عمل ناراحت شدید و میل داشتید که خود به خلافت رسید.

تا اینکه می گوید: به او گفتم: ای خلیفه رسول خدا، خود را ناراحت مکن که این ناراحتی بر کسالتت می افزاید. قسم به خدا تو همیشه شایسته و مصلح بودی؛ هیچگاه بر چیزی از امور دنیا که از تو فوت شده، ناراحت مباش و تو تنها این کار را برای صلاح امت انجام دادی و ما نیز جز خیر از تو نمی بینیم.<sup>۱</sup>

ناراحتی صحابه یا به خاطر این بوده که آنها معترف به عدم نص بودند، منتها معتقد بودند کسی که اختیار شده است، نسبت به دیگران امتیازی ندارد؛ یا معترف به وجود نص بودند، اما فکر می کردند که به آن عمل نشده است، بلکه ابوبکر از روی خودخواهی و علاقه بیجا او را اختیار کرده و از این رو، منکر آن بوده اند؛ یا به خاطر این بوده که معتقد بودند تعیین خلیفه جز با اختیار امت نخواهد بود، اما از آنها نظر خواهی نشده است؛ یا به این جهت بوده که معتقد بودند نص تنها درباره علی بن ابی طالب بوده، اما دیگران را بر او مقدم داشته اند و یا به خاطر این بوده که می دیدند مردم اعتماد به نص ندارند و انتخاب هم روی اصول درستی صورت نمی گیرد، زیرا انتخاب ابوبکر که طبق گفته عمر شتابزده بوده و انتخاب عمر نیز انتخاب شخصی و خصوصی بوده که سابقه نداشته است، و چون پای هرج و مرج در امر انتخاب خلیفه به میان آمده بود، هرکسی خود را شایسته تر از دیگری می دید و میل داشت خلیفه مسلمانها باشد، چنانکه عبدالرحمن بن عوف در حدیثی که بلاذری آن را آورده، به این حقیقت اشاره کرده است و آن حدیث این است: ای قوم، شما را چنان می بینم که هر کدامتان مشتاق رسیدن به خلافتید و می خواهید استقرار آن را به تأخیر بیندازید، آیا همه شما که خدایتان ببخشایاد، امید

دارید خلیفه باشید؟<sup>۱</sup>

۴- ابن قتیبه در ضمن حدیثی که به طور کامل خواهد آمد، از قول ابوبکر چنین آورده است: خداوند محمد ﷺ را به عنوان پیامبر برانگیخت و او را صاحب اختیار مؤمنان قرار داد و با قرار دادنش در میان ما بر ما منت نهاد، تا آنکه برای او آنچه را که مقدر کرده بود، اختیار کرد و امور مردم را به خودشان تفویض فرمود تا به اتفاق یکدیگر آنچه را که مطابق مصلحت آنهاست، اختیار نمایند؛ آنان نیز مرا والی و پیشوای خود برگزیدند.<sup>۲</sup>

۵- از عمر به طور صحیح روایت شده که گفت: سه چیز است که اگر رسول خدا در میان آنها بود، نزد من از شتران سرخ مو محبوب تر بود: خلافت، کلاله و ربا. در روایت دیگر به جای شتران سرخ مو، از دنیا و مافیها آمده است.

۶- از عمر به طور صحیح آمده است: اگر درباره سه چیز از رسول خدا می پرسیدم، نزد من از شتران سرخ مو محبوب تر بود: از خلیفه بعد از او.<sup>۳</sup>

۷- به طور صحیح از عمر آمده که گفت: خداوند دینش را حفظ می کند، اگر چه من کسی را جانشین قرار ندهم، چنانکه رسول خدا کسی را خلیفه قرار نداده است، و یا کسی را خلیفه قرار دهم، چنانکه ابوبکر برای خود جانشین قرار داده است.

عبدالله بن عمر گفته است: به خدا قسم او رسول خدا و ابوبکر را یاد نکرد، مگر آنکه دانستم او کسی را همانند رسول خدا نمی داند و کسی را نیز جانشین خود قرار نخواهد داد.<sup>۴</sup>

۸- هنگامی که عمر مجروح گردید، به او گفتند: چرا کسی را جانشینت قرار نمی دهی؟ در جواب گفت: می خواهید سنگینی بار شما را در حال حیات و مرگ به دوش بکشم؟ اگر جانشین قرار بدهم، پیش از من ابوبکر که از من بهتر بوده، جانشین قرار

۲. الامامة والسياسة: ۱۵/۱.

۱. انساب الاشراف: ۲۰/۵.

۳. مصادر این دو حدیث در همین کتاب آمده است. رک: القدير: (متن عربی / ج ۵): ۱۲۷/۶ - ۱۳۱.

۴. پنج نفر از نویسندگان صحاح ششگانه غیر از نسائی آن را نقل کرده اند و ابن الدبیع در تیسیر الوصول: ۵۰/۲ و احمد در مسند: ۴۷/۱ و خطیب در تاریخ بغداد: ۱/۲۵۸ نیز آن را آورده اند و جمع زیادی از حفاظ و پیشوایان حدیث هم آن را روایت کرده اند.

داده است و اگر قرار ندهم، رسول خدا که از من بهتر بوده، قرار نداده است. عبدالله می‌گوید: از کلامش فهمیدیم که او جانشین قرار نخواهد داد.<sup>۱</sup>

۹- مالک از خطبه عمر به سند خود چنین آورده است: ای مردم، من از جانب خود چیزی را که از آن آگاهی ندارید، به شما اعلام نمی‌کنم و بر کار شما حرص نمی‌ورزم، بلکه ابوبکر که اکنون در گذشته است، خلافت را به من واگذار کرد و خدا نیز به او الهام فرموده بود، و من امانت را به کسی که شایستگی آن را ندارد، نمی‌سپرم، لیکن آن را در کسی قرار می‌دهم که علاقه‌مند به عظمت مسلمانان است؛ چنین فردی برای چنین مقام شایسته‌تر است.<sup>۲</sup>

چقدر فرق است میان این خطبه و آن احادیث دروغین که در باب نص خلافت خلفا ذکر کرده‌اند. چنانکه در این خطبه می‌بینیم، عمر خلافتش را از ناحیه ابوبکر می‌داند، نه وحی از جانب خدا بر پیغمبر بزرگوار که جبرئیل آن را به حضرتش رسانده و او نیز در ملأعام به وسیله بلال اعلام فرموده باشد، چنانکه در روایات گذشته آمده بوده است.

۱۰- طبری آورده است که وقتی عمر بن خطاب مجروح شد، به او گفتند: ای امیرمؤمنان، چرا کسی را خلیفه و جانشین خود قرار نمی‌دهی؟ او در جواب گفت: چه کسی را جانشین قرار بدهم؟ اگر ابو عبیده جراح زنده بود، او را جانشین خود قرار می‌دادم، و اگر خدایم از من می‌پرسید که چرا او را خلیفه قرار دادی، می‌گفتم: از پیامبرت شنیدم که می‌گفت: او امین امت است.

همچنین اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، او را جانشین قرار می‌دادم، و اگر خدایم از من می‌پرسید که چرا او را خلیفه خود قرار دادی، می‌گفتم: از پیامبرت شنیده‌ام که می‌گفت: سالم علاقه شدید نسبت به خدا دارد.

مردی به او گفت: در این باره ترا به عبدالله بن عمر راهنمایی می‌کنم. عمر گفت: خدا

۱- بخاری و مسلم با همین لفظ و ابو داود و ترمذی مختصرتر آن را آورده‌اند. نیز رک: مستند احمد: ۴۳/۱،

۴۶؛ سنن بیهقی: ۱۴۸/۸؛ تیسیر الوصول: ۴۹/۲؛ تاریخ ابن کثیر: ۲۵۰/۵.

۲- تیسیر الوصول: ۴۸/۲.

ترا بکشد، به خدا قسم من چنین خواهشی از خدا ندارم؛ وای بر تو! چگونه مردی را جانشین خود قرار دهم که از طلاق دادن زنش عاجز است؟ ما را حاجتی به امور شما که ستودید، نیست تا برای فردی از خانواده‌ام به سوی آن تمایل ورزم که اگر خیر باشد، بگویید ما به آن رسیده‌ایم و اگر شر باشد، بگویید از ناحیهٔ عمر است. خانوادهٔ عمر را همین بس که یکی از آنها مورد حساب و سؤال در کار امت محمد قرار گیرد. من بر خود سخت گرفتم و خانواده‌ام را از این امر محروم نمودم و اگر از روی بی‌نیازی نجات پیدا کردم، نه باری بر دوش من است و نه پاداشی، در آن صورت سعادت‌مند خواهم بود؛ حال می‌نگرم که اگر برای خود جانشین قرار بدهم، کسی که بهتر از من بوده، نیز چنین کرده است و اگر قرار ندهم، باز کسی که از من بهتر بوده، چنین کرده است و هرگز خداوند دینش را ضایع نمی‌گذارد.

بعد از این مذاکرات، آنان رفتند و پس از چندی دوباره برگشتند و به او گفتند: ای امیرمؤمنان، چرا سرنوشت مردم را تعیین نمی‌کنی؟ او در جواب بر علی اشاره کرد و گفت: بعد از گفتار سابقم تصمیم گرفته بودم این مرد که شایسته‌ترین شما در وادار کردتان به حق است، بر شما ولیّ و سرپرست قرار دهم، ولی ضعف و بیهوشی به من دست داد و در آن حال مردی را دیدم که وارد باغستانی که خود آن را غرس کرده بود، شد و دیری نپایید که دریافتم میوه‌های خام و رسیدهٔ آن را می‌چیند و زیر پای خود می‌ریزد، از اینجا دانستم که خدا بر کارش پیروز و عمر مردنی است. بنابراین، نمی‌خواهم بار خلافت را در حال حیات و مرگ به دوش بکشم، این شما و این مردم.<sup>۱</sup> ای کاش من و هم‌کیشانم می‌دانستیم که چگونه صحابه با آن همه نصوص فراوان، از عمر درخواست تعیین خلیفه می‌کردند و آنها را نادیده می‌گرفتند؟ و چگونه عمر با آن همه نصوص مخالفت می‌کرد و ابو عبیده و سالم را شایسته برای خلافت می‌دید و آرزو می‌کرد که ای کاش آنها زنده بودند و خلافت را به آنها واگذار می‌کرد؟ و بالاخره خلافت را به عهدهٔ شورا گذاشت.

به علاوه، او چگونه آن دو حدیث مربوط به فضیلت آن دو مرد، یعنی ابو عبیده و سالم را دلیل کافی برای جانشینی آنها دانست، اما آن همه آیات و روایات را که در کتاب و سنت درباره مناقب علی علیه السلام وارد شده، دلیلی موجه در پیشگاه خدا نمی دانست، اگر از او پرسیده می شد چرا او را جانشین خود قرار داده ای؟

آخر چگونه کسی را که قرآن به عصمتش ناطق است و آیه تطهیر درباره اش نازل شده و قرآن او را جان پیامبر اکرم شمرده است، برای امر خلافت شایسته نمی داند؟ علاوه بر این، چرا عمر پسرش عبدالله را که فاضل تر از او بود، به خاطر ندانستن یک مسئله شایسته خلافت نمی داند، در صورتی که طبق نظریه او خلیفه مسلمانان جز خزانه دار و تقسیم کننده اموال مسلمانان نیست و این مقام نیازی به دانش زیاد ندارد، چنانکه خود او در خطبه ای چنین گفته است:

ای مردم، هر کس می خواهد درباره قرآن چیزی پرسد، نزد ابی بن کعب برود؛ کسی که می خواهد از فرایض و احکام مربوط به ارث چیزی پرسد، نزد زید بن ثابت برود؛ کسی که می خواهد از فقه چیزی پرسد، نزد معاذ بن جبل برود و کسی که می خواهد از بیت المال چیزی پرسد، نزد من بیاید، زیرا خداوند مرا خازن و تقسیم کننده اموال قرار داده است.<sup>۱</sup>

۱۱- عبدالله بن عمر به پدرش گفت: مردم می گویند تو نمی خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی، در صورتی که اگر چوپانی برای گوسفندان و ساریانی برای شتران داشته باشی و آن دو آنها را رها کنند و به حال خودشان بگذارند، تو قطعاً مقصرشان خواهی دانست، و حال آنکه نگهبانی مردم بی تردید مهم تر از نگهبانی شتر و گوسفند است. آخر به خدا چه خواهی گفت هنگامی که او را ملاقات کنی و کسی را نگهبان بندگانش قرار نداده باشی؟

عبدالله می گوید: از این مذاکره، حالت حزنی به پدرم دست داد و سرش را مدتی به زیر انداخت، آنگاه سرش را بلند کرد و گفت: خداوند حفظ کننده دین است و کدامیک

۱. در جلد ششم همین کتاب پیرامون این خطبه و صحتش بحث خواهد شد.

از این دو کار را انجام دهم که برایم سنت قرار داده شده است: اگر جانشین قرار ندهم، رسول خدا نیز قرار نداده است و اگر جانشین قرار دهم، ابوبکر نیز قرار داده است. عبدالله می‌گوید: فهمیدم که پدرم کسی را جانشین قرار نخواهد داد.

این مطلب را ابونعیم و ابن سمان در *الموافقة* به سند خود آورده‌اند<sup>۱</sup> و مسلم نیز در صحیح از اسحاق بن ابراهیم، و دیگران از عبدالرزاق، و بخاری از طریق دیگر از معمر آن را بر سند خود آورده‌اند.<sup>۲</sup>

همین مطلب در روایت دیگر چنین آمده است: عبدالله می‌گوید: به پدرم گفتم: شنیدم که مردم مطالبی می‌گفتند، خواستم آنها را به شما بگویم؛ آنها پنداشته‌اند که تو کسی را جانشین خود قرار نمی‌دهی، در صورتی که می‌دانم اگر چوپانی داشته باشی و او گوسفند هایت را رها کند و نزد تو بیاید، او را مقصر خواهی دانست، و حال آنکه نگرهبانی مردم مهم‌تر است.

عبدالله می‌گوید: پدرم گفتارم را تصدیق کرد و مدتی سر به زیر انداخت و فکر کرد، سپس سرش بلند کرد و گفت: خدا دینش را حفظ می‌کند، اگر خلیفه قرار ندهم، رسول خدا نیز قرار نداده است و اگر قرار بدهم، ابوبکر نیز قرار داده است.<sup>۳</sup>

۱۲- ابوزرعه در کتاب *العلل* از پسر عمر چنین آورده است: هنگامی که عمر ضربت خورد، به او گفتم: ای امیر مؤمنان، چرا کسی را بر مردم امیر و سرپرست قرار نمی‌دهی؟ او گفت: مرا بنشانید. عبدالله می‌گوید: هنگامی که او گفت مرا بنشانید، میل داشتم میان من و او فاصله‌ای همانند عرض مدینه باشد. سپس گفت: قسم به آن کس که جانم در دست اوست، آن را به کسی که نخستین بار به من سپرد، بر می‌گردانم.<sup>۴</sup>

۱۳- ابن قتیبه آورده است: هنگامی که عمر احساس مرگ کرد، به پسرش عبدالله گفت: نزد عایشه برو و سلام مرا به او برسان و بگو که اجازه دهد در خانه‌اش کنار رسول

۱. حلیة الاولیاء: ۴۴/۱؛ الریاض النضرة: ۷۴/۲.

۲. السنن الکبری، بیهقی: ۱۴۹/۸.

۳. سیرة عمر بن الخطاب، ابن جوزی ۱۹۰.

۴. الریاض النضرة: ۷۴/۲.

خدا و ابوبکر دفن شوم.

عبدالله نزد او رفت و جریان را به او گفت و او در جواب گفت: بسیار خوب، مانعی ندارد، سپس افزود: پسر، سلامم را به عمر برسان و به او بگو: امت محمد را بدون سرپرست مگذار، کسی را بر آنها امیر قرار بده و آنان را به حال خود رها مکن، زیرا من برای آنان عواقب سویی را پیش بینی می‌کنم و می‌ترسم.

عبدالله نزد عمر آمد و جریان را به او گفت، و عمر در جواب گفت: او چه کسی را امر می‌کند که جانشین خود قرار بدهم، اگر ابو عبیده جراح زنده بود، او را خلیفه و ولی قرار می‌دادم و وقتی که نزد خدایم می‌رفتم و از من می‌پرسید که چه کسی را بر امت محمد ولی قرار دادی؟ می‌گفتم: پروردگارا از بنده و پیامبرت شنیدم که می‌گفت: برای هر امتی امینی است و امین این امت ابو عبیده جراح است.

همچنین اگر معاذ بن جبل زنده بود، او را خلیفه قرار می‌دادم و وقتی که نزد خدایم می‌رفتم و از من می‌پرسید که چه کسی را بر امت محمد، پیشوا قرار دادی؟ می‌گفتم: پروردگارا از بنده و پیامبرت شنیدم که می‌گفت: معاذ بن جبل در قیامت در زمره علما محشور می‌گردد.

اگر هم خالد بن ولید زنده بود، او را پیشوا قرار می‌دادم و وقتی که نزد خدا می‌رفتم و از من سؤال می‌کرد که چه کسی را بر امت محمد ولی قرار دادی؟ می‌گفتم: پروردگارا از بنده و پیامبرت شنیدم که می‌گفت: خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای خدا بر مشرکان است. به هر حال، من خلافت را در کسانی قرار می‌دهم که چون رسول خدا در گذشت، از آنها راضی بود.<sup>۱</sup>

ای کاش عمر بن خطاب آنچه را که از رسول خدا درباره علی بن ابی طالب شنیده بود، حتی یک حدیث آن را که حفاظ با سند خود از او نقل کرده‌اند، به یاد داشت و در نتیجه، علی را جانشین خود می‌کرد و هنگامی که خدا از او درباره جانشینش می‌پرسید، آن را نزد خدایش عذر قرار می‌داد.



شاید به یاد داشتن یک حدیث که امت اسلام به طور اتفاقی از رسول خدا نقل کرده، او را کفایت می‌کرد و آن حدیث این است: «من در میان شما دو چیز گرانبها، یاد و جانشین برجای می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک بجوید، هرگز گمراه نخواهید شد، آن دو کتاب خدا و عترت و اهل بیتم می‌باشند که هرگز از هم جدا نشوند، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». روشن است که علی بزرگ عترت و خاندان پیامبر اکرم است.

آیا خود عمر راوی احادیثی که در صحاح و مسانید دربارهٔ علی علیه السلام از قول رسول خدا آمده، نیست؟ آنجا که فرمود:

۱- علی نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است، جز آنکه پیامبری بعد از من نخواهد بود.

۲- فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند.

۳- کسی را که من مولای او هستم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد.

۴- هیچ کس دارای فضایی همانند فضایل علی نیست که معاشرش را به سوی هدایت رهنمون باشد و از پستی و ضلالت بازش دارد.

۵- اگر آسمانها و زمین‌های هفتگانه در کفه‌ای گذارده شود و ایمان علی در کفه دیگر، قطعاً ایمان علی فزونی خواهد داشت.<sup>۱</sup>

آیا آیات مباهله، تطهیر، ولایت و نظایر اینها که در ستایش علی، بزرگ عترت نازل شده، نزد عمر با آن چند حدیث ساختگی برابر نیست که دربارهٔ آن کسانی که عمر آرزوی زنده بودنشان را کرده، رسیده است؟! چه رسوایی ننگ‌آوری است که عمر مثل سالم بن معقل، غلام بنی حذیفه را که اصلاً ایرانی بوده، تنها فرد شایسته برای خلافت می‌داند و هنگامی که ضربت می‌خورد، آرزوی زنده بودنش را می‌کند و می‌گوید: اگر

۱. این روایات، چنانکه خواهد آمد، همگی از طریق عمر بن خطاب روایت شده است.

سالم زنده بود، خلافت را به شورا و انمی گذاشتم.<sup>۱</sup>

چقدر بر رسول خدا سخت است که برادرش امیرالمؤمنین حتی با بردگان و غلامان تازه مسلمان امتش برابر دانسته نشود، با آنکه آن همه نصوص در کتاب و سنت درباره اش وارد شده است؟

آیا این خود عمر نبود که در سقیفه بر علیه انصار، به گفته پیامبر اکرم احتجاج نمود که امامان از قریشند؟ پس چرا آن را فراموش کرد؟ و چگونه غلام بنی حذیفه را تنها فرد شایسته برای امر خلافت می دید، ولی علی را شایسته نمی دانست؟

آیا این خود عمر نبود که به ابوبکر اصرار می کرد که خالد بن ولید را عزل و سنگسار کند، آن زمان که خالد، مالک بن نویره را کشت و با زنش در آمیخت و یاران مسلمانش را از بین برد و جمعش را پراکند و قومش را هلاک نمود و اموالش را غارت کرد.

آیا او این عبارت را که در مورد خالد به ابوبکر گفته بود: «در شمشیر خالد ستم و گناه است، او دشمن خداست و بر انسان مسلمانی هجوم برد و او را کشت، آنگاه با زنش زنا کرد»، بکلی فراموش کرد؟ یا این جمله را که به خالد گفته بود: «تو انسان مسلمانی را کشتی، آنگاه با زنش زنا کردی، به خدا قسم با سنگهای سنگسارت خواهم کرد»، یکباره از یاد برد؟

آری، سیاست ناهنجار و دور از مصالح ملی، هر آن به صاحبش زبان و منطق تازه ای می بخشد، و آرای مختلف و آرزوها و پندارهای غلط نتیجه همان سیاست ناهنجار است که با کتاب خدا و گفتار پیامبر بزرگوارش قابل انطباق نیست و همین امر موجب بدبختی امت اسلام و اختلافشان از دیرباز تا کنون شده است.

۱۴- بلاذری از ابن عباس چنین آورده است که عمر پیش از ضربت خوردنش گفت: نمی دانم با امت محمد چه کنم؟ به او گفتم: چرا ناراحتی، در صورتی که میان آنها افرادی را می یابی که برای امر خلافت شایستگی داشته باشند؟ او گفت: منظور تو علی بن ابی طالب است؟ گفتم: آری، او به خاطر نزدیکی اش با رسول خدا و اینکه داماد اوست و نیز

۱. طبقات ابن سعد: ۳/۲۴۸؛ التمهید، باقلانی ۲۰۴؛ الاستیعاب: ۵۶۱/۲؛ طرح الشریب: ۴۹/۱.

سابقه‌اش در اسلام و امتحانی که در زندگی داده است، شایستگی آن را دارد که عهده‌دار امر خلافت شود.

عمر گفت: او آدم دلیر و خوش طبع است. گفتم: طلحه چطور است؟ گفت: در او تکبر و نخوت است. گفتم: عبدالرحمن بن عوف چطور است؟ گفت: او مرد درستکار ناتوانی است. گفتم: سعد چطور است؟ گفت: او جنگجو و مرد هجوم و حمله است، به طوری که اگر به محلی رسید و پیروز شد، به آنجا اکتفا نمی‌کند. گفتم: زبیر چطور است؟ گفت: او در خشنودی به مؤمن می‌ماند و در خشمگینی به کافر، و در عین حال، حریص و بخیل و آزمند است، در صورتی که خلافت جز برای انسان نیرومند غیر زورگو، مهربان توانا و بخشنده غیر اسرافکار شایسته نیست.

گفتم: عثمان چطور است؟ گفت: او اگر زمامدار مسلمانان شود، فرزندان ابومعیط را برگردۀ مردم سوار می‌کند و اگر چنین کند، او را خواهند کشت.<sup>۱</sup>

۱۵- از امیرالمؤمنین علی به طور صحیح آمده که در جنگ جمل خطابه‌ای چنین ایراد فرمود: اما بعد، بدانید که رسول خدا درباره زمامداری بعد از خود سفارشی به ما نفرمود تا از آن پیروی کنیم، لیکن ما آن را از پیش خود ترتیب دادیم؛ ابوبکر جانشین شد و کارها را روبراه کرد، سپس عمر جانشین شد و زمام امر را در دست گرفت و کارها روبراه شد. حاکم و ابن کثیر و ابن حجر نیز در الصواعق به نقل از احمد آن را آورده‌اند.<sup>۲</sup>

۱۶- از ابوائل به طور صحیح آمده است که به علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، گفتند: آیا برای ما خلیفه تعیین نمی‌کنی؟ در جواب گفت: رسول خدا خلیفه تعیین نکرده است تا من جانشین تعیین کنم، ولی اگر خدا برای مردم خیر بخواهد، بعد از من آنان را بر خیرشان جمع خواهد کرد، چنانکه بعد از رسول خدا جمعشان فرمود.

حاکم و ذهبی آن را آورده و صحیح دانسته‌اند<sup>۳</sup> و بیهقی در سنن خود و ابن کثیر در تاریخ خود آن را آورده و سندش را نیکو دانسته‌اند<sup>۴</sup> و ابن حجر آن را از بزّار نقل کرده و

۱. انساب الاشراف: ۱۶/۵.

۲. المستدرک: ۱۰۴/۳؛ البداية و النهاية: ۲۵۰/۵.

۳. المستدرک: ۷۹/۳.

۴. السنن الکبری: ۱۴۹/۸؛ البداية و النهاية: ۲۵۱/۵.

گفته است: رجال آن همگی صحیحند.<sup>۱</sup>

۱۷- احمد از عبدالله بن سبغ در حدیثی آورده که به علی گفتند: اگر کشته شدنت را می‌دانی، چرا جانشینت را تعیین نمی‌کنی؟ در جواب گفت: من در این باره همان کاری را می‌کنم که رسول خدا کرده است.<sup>۲</sup>

بی‌هقی این حدیث را چنین آورده است: همانگونه که رسول خدا شما را به حال خود واگذار فرموده است، واگذارتان می‌کنم.<sup>۳</sup> ابن حجر با این تعبیر حدیث را آورده و گفته است: به قول ذهبی این حدیث را جمعی مانند بزّار به سند نیکو و امام احمد و دیگران به سند قوی آورده‌اند.<sup>۴</sup>

۱۸- از عایشه به طور صحیح آمده است که اگر رسول خدا کسی را جانشین خود قرار می‌داد، قطعاً ابوبکر و عمر را تعیین می‌کرد، چنانکه در صحیح مسلم آمده است.<sup>۵</sup>

۱۹- در روایت احتجاج ام سلمه بر عایشه چنین آمده است: من و تو در سفری با رسول خدا بودیم و در آن سفر، علی عهده دار تعمیر کفشهای رسول خدا و شستشوی لباسهای آن حضرت بود؛ اتفاقاً کفش رسول خدا سوراخ شده بود و علی در سایه درختی نشسته بود و آن را تعمیر می‌کرد. در این هنگام پدرت با عمر آمدند و از رسول خدا اجازه خواستند که خدمتش شرفیاب شوند. من و تو پشت پرده رفتیم و آنها وارد شدند و درباره آنچه که می‌خواستند با رسول خدا صحبت کردند، آنگاه گفتند: ای رسول خدا، ما نمی‌دانیم که تاکی با ما خواهی بود، چنانچه جانشینت را به ما معرفی کنی، بعد از تو در آسایش خواهیم بود.

رسول خدا فرمود: اما من هم اکنون او را می‌بینم و جایگاهش را می‌شناسم و اگر تعیینش کنم، از او جدا خواهید شد، همانگونه که بنی اسرائیل از هارون پسر عمران جدا شدند.

۱. الصواعق ۲۷. ۲. الرياض النضرة: ۱۵۹/۱ و ۲۴۵/۲.

۳. البداية و النهاية: ۲۱۹/۶. ۴. الصواعق ۲۷.

۵. رك: الرياض النضرة: ۲۶/۱؛ المستدرک، حاکم: ۷۸/۳.

آنگاه آنان ساکت و از خدمتش مرخص شدند. وقتی که ما خدمت رسول خدا شرفیاب شدیم، تو که نسبت به آن حضرت از ما جسورتر بودی، عرض کردی: ای رسول خدا، چه کسی را بر مردم امیر خواهی کرد؟ رسول خدا فرمود: کسی که کفش را درست می‌کند. ما پایین آمدیم، کسی جز علی بن ابی طالب را ندیدیم و به رسول خدا عرض کردم: من غیر علی را نمی‌بینم که مشغول تعمیر کفش باشد. فرمود: او همان کس است. آنگاه عایشه گفت: حال آن را به یاد می‌آورم.<sup>۱</sup>

۲۰- در خطبه‌ای که عایشه در بصره ایراد کرد، چنین آمده است: ای مردم، به خدا قسم گناه عثمان بدان حد نرسیده بود که خونش مباح باشد و مظلومانه کشته شود؛ ما برای شما از تازیانه و عصا خوردن ناراحت می‌شویم، چگونه ممکن است از کشته شدن عثمان ناراحت نشویم؟ به نظر من اول باید قاتلان عثمان را بکشید، آنگاه خلافت را به روش عمر بن خطاب به شورا واگذارید.

بعد از این سخترانی بعضی گفتند: راست می‌گویی و بعضی گفتند: دروغ می‌گویی، و همچنان بگو مگو می‌کردند تا جایی که بعضی بعض دیگر را سیلی زدند. این خبر نیز مانند متناقض بودن و مخالفت شدید بعضی از این روایات با بعضی دیگر است.<sup>۲</sup>

۲۱- از حدیثی، رضی الله عنه، آمده که به پیامبر گفتند: ای رسول خدا، چه خوب بود برای ما خلیفه تعیین می‌کردی. فرمود: اگر برای شما خلیفه تعیین کنم و فرمانش را نبرید، عذاب بر شما نازل خواهد شد.

گفتند: چه خوب بود ابوبکر را بر ما خلیفه قرار می‌دادی. فرمود: اگر او را خلیفه قرار دهم، خواهید دید که او در دین خدا نیرومند است، اگر چه جسمش ناتوان است.

گفتند: چه خوب بود عمر را بر ما خلیفه قرار می‌دادی. فرمود: اگر او را خلیفه قرار دهم، خواهید دید که او نیرومند و امین است و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌هراسد.

گفتند: چه خوب بود علی را بر ما خلیفه قرار می دادی. فرمود: شما نمی پذیرید و اگر پذیرید، خواهید دید که او هدایت کننده و هدایت شده است و شما را به راه راست خواهد برد.

این مطلب را حاکم و ابونعیم روایت کرده اند<sup>۱</sup>، منتها در *حلیة الاولیاء* سخن از جانشینی ابوبکر و عمر نیست و از اینجا تحریف در امانت حدیث آشکار می شود. ۲۲- از ابن عباس چنین روایت شده است که مردم به رسول خدا گفتند: یا رسول الله، مردی را بعد از خودت برای ما خلیفه قرار بده که او را بشناسیم و کارمان را به او واگذار کنیم، زیرا ما نمی دانیم که بعد از تو چه خواهد شد؟ فرمود: اگر کسی را بر شما امیر قرار دهم و او شما را به طاعت خدا فرمان دهد و شما نافرمانی اش کنید، معصیت او معصیت من خواهد بود و نافرمانی و معصیت من نیز نافرمانی و معصیت خداست، و اگر شما را به معصیت خدا فرمان دهد و شما هم اطاعتش نمایید، در قیامت از شما بر من حجتی خواهد بود. بنابراین، شما را به خدا وا می گذارم.<sup>۲</sup>

۲۳- اگر این نصوص درست است و خلافت پیمانی از ناحیه خدا بوده و جبرئیل آن را آورده است و آسمانها در برابرش لرزیدند و فرشتگان به آن ندا در دادند و پیامبر اکرم آن را اعلام فرمود و خدا و رسول و مؤمنان جز ابوبکر را نخواستند، پس مجوز او در آنچه که به طور صحیح از او در صحیح بخاری در باب فضیلت ابوبکر آمده چه بوده که در روز سقیفه خطاب به حاضران گفته است: با عمر بن خطاب یا ابوعبیده جراح بیعت کنید؟

در تاریخ طبری آمده که ابوبکر گفته است: این عمر و این هم ابوعبیده است، با هر کدام خواستید بیعت کنید.<sup>۳</sup>

در تاریخ طبری و مسند احمد چنین آمده است: برای شما یکی از این دو مرد را می پسندم، حال هر کدام را که خواستید انتخاب کنید، آن دو عمر و ابوعبیده هستند.<sup>۴</sup>

۱. المستدرک: ۷۰/۳؛ *حلیة الاولیاء*: ۶۴/۱.

۲. تاریخ بغداد: ۱۶۰/۱۳.

۳. تاریخ الامم والملوک: ۲۰۹/۳.

۴. همان: ۲۰۱/۳؛ مسند احمد بن حنبل: ۵۶/۱.

ابن قتیبه در این باره آورده است: من شما را به سوی ابو عبیده یا عمر دعوت می‌کنم و هر دو را برای شما و دیتتان می‌پسندم و هر دو برای آن شایستگی دارند.<sup>۱</sup>

همو گفته است: من درباره یکی از این دو مرد، یعنی ابو عبیده جراح یا عمر برای شما خیر خواهی می‌کنم، پس با هر کدامشان که خواستید بیعت کنید.<sup>۲</sup>

به به، این مجد و شرف و این عزت و بزرگی و افتخار و کرامت برای پیامبر اکرم و اسلام و مسلمانان کافی است که مثل ابو عبیده جراح که جز او و ابو طلحه کسی در مدینه شغل گورکنی نداشته است<sup>۳</sup>، خلیفه مسلمانان و جانشین رسول خدا باشد.

چقدر این امت خوشبخت است که در میان گورکن هایش کسی وجود دارد که بعد از پیامبر اکرم جانشین او می‌شود و این خلأ را پر می‌کند و پیشوای مردم در امر دین می‌گردد.

چرا او با آنکه امین است، خلیفه مسلمانان نباشد، در صورتی که معاویه بن ابی سفیان به خاطر امین بودن و دانشش چنانکه گذشت<sup>۴</sup>، امید می‌رفت که پیامبر باشد.

فقط این حقیقت برایم روشن نیست که آن زمان که ابوبکر خلافت اسلامی را به ابو عبیده می‌بخشید، در آسمان‌ها چه می‌گذشته است؟! در صورتی که هنگامی که رسول خدا خلافت را برای علی درخواست کرده بود، چنانکه در روایات ساختگی پیشین گذشت، آسمان‌ها لرزیده و فرشتگان به فغان آمده بودند و خداوند امتناع فرموده بود از اینکه جز ابوبکر کسی خلیفه باشد، و حال آنکه پیامبر اکرم با دستور صریح خداوند توانا علی را جانشین خود قرار داده بود.

آری جا داشت که آسمان‌ها از این کار فرو می‌ریختند و زمین شکافته می‌شد و کوه‌ها منهدم می‌گردیدند.

۲۴- چه چیز مجوز این بود که ابوبکر در مقابل کلام عمر که گفته بود: «دستت را بگشا

۲. همان: ۱/۱۰.

۱. الامامة والسياسة: ۱/۷.

۳. طبقات ابن سعد ۸۱۵-۸۱۹؛ سیره ابن هشام: ۴/۳۴۳؛ تاریخ طبری: ۳/۲۰۴؛ الامتاع، مقریزی ۵۴۸

؛ تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۶۶، ۲۶۸؛ السيرة الحلبية: ۳/۳۹۳.

۴. رک: الغدير (متن عربی) ج ۵: ۳۰۸/۵.

تا با تو بیعت کنم»، بگوید: بلکه تو ای عمر، دستت را بگشا، زیرا تو در امر خلافت از من نیرومندتر هستی، در صورتی که هر کدام از آن دو می‌خواست که دست دیگری را باز کند و با او بیعت نماید و بالاخره عمر دست ابوبکر را گشود و با او بیعت کرد و به او گفت: تو نیروی مرا هم داری.<sup>۱</sup>

۲۵- چگونه ابوبکر خلافت را مخصوص مهاجران و وزارت را متعلق به انصار می‌داند و می‌گوید: زمامداران از ما و وزیران از شمایند؟<sup>۲</sup>

۲۶- چه چیز ابوبکر را واداشته که بگوید: من زمام امر خلافت را به عهده گرفتم، در صورتی که نسبت به آن بی‌علاقه بودم؛ به خدا قسم، دوست می‌داشتم که برخی از شما به جای من عهده دار آن بودید.<sup>۳</sup>

چگونه ابوبکر از چیزی که خدا برایش قرار داده و جبرئیل آن را آورده و به رسول خدا خبر داده است، کراهت دارد و دوست می‌دارد که دیگری به جای او عهده دار آن باشد؟ در صورتی که او بین رسول خدا و آرزویش، آنگاه که از خدا درخواست کرده بود که خلافت را برای علی قرار بدهد، حایل گردید و خداوند برای درخواست پیامبرش ارجحی قایل نشد و جز ابوبکر را شایسته این مقام ندانست!

۲۷- چه چیز استعفای ابوبکر را تجویز می‌کرد که مکرر بگوید: دست از من بردارید، دست از من بردارید که من بهتر از شما نیستم<sup>۴</sup>، یا بگوید: نیازی به بیعت شما ندارم، از بیعت صرف‌نظر کنید.<sup>۵</sup>

او چگونه برای مردم آزادی در قبول استعفایش و رد آنچه را که خدا و پیامبر برایش خواسته‌اند، قائل است؟

۲۸- علت اینکه تا سه روز از مردم کناره گرفته بود و هر روز یکبار بر مردم آشکار

۱. تاریخ طبری: ۱۹۹/۳؛ السیرة الحلیة: ۳۸۶/۳؛ الصواعق: ۷.

۲. تاریخ طبری: ۱۹۹/۳، ۲۰۸؛ الریاض النضرة: ۱۶۲/۲، ۱۶۳.

۳. صفة الصفة: ۹۹/۱. ۴. الصواعق المحرقة: ۳۰.

۵. الامامة والسیاسة: ۱۴/۱.



می شد و می گفت: بیعتم را از شما برداشتم، با هر کس که می خواهید، بیعت کنید<sup>۱</sup>، یا آنکه تا هفت روز مردم را مخیر کرده بود، روی چه اصلی بوده است؟ اصلاً او چگونه این حق را به خودش می دهد که بیعتش را در مورد خلافت از مردم پس بگیرد و استعفا نماید، در صورتی که خدا و مؤمنان جز او را شایسته این کار نمی دانند؟! به علاوه، او چگونه می تواند سرنوشت مردم را به دست آنها بسپرد، در صورتی که خواسته رسول خدا در این مورد، رد شد و در آسمانها روزی که پیامبر اکرم خواسته اش را آشکار کرد، واقع شد آنچه که واقع شد؟!۲

۲۹- عذر ابوبکر در خطبه اش چه بوده که گفته است: ای مردم، این علی بن ابی طالب است که از ناحیه من بیعتی به گردنش نیست و او در کارش مختار است، آگاه باشید که همگی در بیعتتان مختارید و اگر برای خلافت، کسی جز مرا شایسته می دانید، من نخستین کسی هستم که با او بیعت خواهم کرد.<sup>۲</sup>

شاید مقتضای آزادی در رأی پیرامون بیعت، ایجاب کرده که حوادثی پدید آید تا آنچه را که در آسمانها پدید آمده بود، در برابر آن ناچیز باشد، از قبیل اینکه عمر به سوی ابوبکر دوید و چنان سر و صدا راه انداخت که دهانش کف کرد؛ به حباب بن منذر بدوی که مخالف بیعت با ابوبکر بوده، گفتند: خدا ترا بکشد؛ بینی حباب شکست و دستش آسیب دید؛ درباره سعد رئیس خزرجیان داد زدند که او را بکشید، خدا او را بکشد که او منافق است؛ قیس بن سعد ریش عمر را گرفت و به او گفت: به خدا قسم اگر یک مو از سر او کم شود، دندانهایت را خرد خواهم کرد؛ زبیر در حالی که شمشیر کشیده بود، گفت: شمشیر را غلاف نخواهم کرد تا با علی بیعت شود و عمر گفت: این سگ، یعنی زبیر را دور کنید، و مردم هم شمشیر را از دستش گرفتند و آن را به سنگ زدند؛ در اثر فشار، سینه مقداد را مصدوم کردند؛ به خانه نبوت هجوم بردند و در خانه زهرا را باز کردند و اهل خانه را به خاطر بیعت به زور بیرون آوردند؛ عمر با مشعلی شعله ور به سوی

۱. الامامة والسياسة: ۱/۱۶؛ الرياض النضرة: ۱/۱۷۵.

۲. السيرة الحلبية: ۳/۳۸۹.

خانه فاطمه رفت و به اهل خانه گفت: از خانه بیرون می آید یا خانه را با اهلش آتش بزنم؟ فاطمه از پشت پرده بیرون آمد، در حالی که با صدای بلند می گریست و می گفت: ای پدر، ای رسول خدا، بین بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چه می کشیم؟ علی علیه السلام را به خاطر بیعت گرفتن، همانند شتر سرکش، کشان کشان به مسجد بردند و به او گفتند: بیعت کن، و گرنه کشته خواهی شد! او خود را به قبر برادرش رسول خدا رساند و گریان می گفت: ای پسر مادرم، مردم مرا تنها گذاردند و بیم آن می رفت که مرا بکشند، و صدها حوادث دیگر نظیر آنچه که گفته شد.<sup>۱</sup>

شاید این همه اصرار از ناحیه خدا و فرشتگان و مؤمنان در اینکه خلافت جز شایسته ابوبکر نیست، دروغی است که به نام خدا و پیامبر و مؤمنان ساخته شده و یا آنکه درست است، اما مقید به اراده و خواست خود ابوبکر است؛ خیر، این مطلب جز دروغ به نام خدا چیز دیگر نیست.

۳۰- مجوز عمر چه بوده که بعد از وفات رسول خدا به ابو عبیده جراح گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، زیرا طبق فرموده رسول خدا تو امین این امتی؟ آنگاه ابو عبیده به عمر گفت: از آن روزی که اسلام آوردم، چنین لغزشی از تو ندیده بودم، آیا با من بیعت می کنی، در صورتی که میان شما ابوبکر صدیق یار غار پیامبر است؟<sup>۲</sup>

پس با در دست داشتن این همه نصوص، چه چیز او را وادار به این خلاف بزرگ کرده است و اصلاً در برابر این نص مؤکد الهی، اینگونه استبداد رأی چرا؟ البته، نظایر آن بسیار است.

۳۱- چگونه عمر کار مسلمانان را به شورا وا می گذارد و می گوید: هر کس با امیری از غیر راه شورا بیعت کند، بیعتش و بیعت کسی که با او بیعت کرده است، ارزش ندارد و در معرض کشته شدن خواهد بود.<sup>۳</sup>

۱. مدارک این مطالب، در جلد هفتم همین کتاب خواهد آمد.

۲. مسند احمد: ۳۵/۱؛ السیره الحلبیه: ۳۸۶/۳؛ الصواعق: ۷؛ طبقات ابن سعد: ۱۲۸/۳؛ نهایه ابن اثیر:

۳. مسند احمد: ۵۶/۱؛ تاریخ ابن کثیر: ۲۴۶/۵. ۲۴۷/۳؛ صفة الصفوة: ۹۷/۱.

۳۲- مسلم و احمد آورده‌اند که عمر روزی در مقام سخنرانی گفت: خواب دیدم که گویا خروسی دو بار مرا نوک زد و من تعبیر آن را فرارسیدن مرگم می‌دانم. بعضی به من می‌گویند که جانشینی برای خودم تعیین کنم، در صورتی که هیچگاه خداوندی که پیامبرش را به رسالت برگزید، دینش را ضایع نخواهد گذارد، و اگر مُردم، خلافت بر عهدهٔ این شورای شش نفره خواهد بود.<sup>۱</sup>

بیهقی آن را آورده و گفته است: مسلم در صحیح از حدیث ابن ابی عروبه و دیگران آن را روایت کرده است.<sup>۲</sup>

حافظ ابن الدبیع نیز آن را از مسلم نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۳۳- چه چیز مجوز عمر و دیگر صحابه بوده که دربارهٔ خلافت ابوبکر بگویند: آن امر ناگهانی و شتابزده بوده است، خداوند مردم را از شر آن باز دارد<sup>۴</sup>، یا لغزشی همانند لغزش جاهلیت بوده<sup>۵</sup> و هر گاه کسی مانند آن را تکرار کند، باید او را کشت.<sup>۶</sup>

چگونه این خلافت با آن همه بشارتها و خبرهای پی در پی در طول حیات رسول خدا، و اعلام مکرر آن حضرت به اصحابش تا آخرین لحظهٔ حیاتش، امر ناگهانی و شتابزده و لغزش نامیده شده است؟

قطعاً پیامبر اکرم با آن همه نصوص، احتیاجی نمی‌دید که در تعیین خلافت ابوبکر وصیت نامه‌ای بنویسد و هیچگاه انتظار نداشت که دربارهٔ آن کوچک‌ترین اختلافی واقع شود؛ بنابراین، چگونه عمر در آن زشتی و لغزش می‌دیده است، در صورتی که همه

۱. صحیح مسلم: ۳/۲؛ مسند احمد: ۴۸/۱. ۲. السنن الکبری: ۱۵۰/۸.

۳. تیسیر الوصول: ۴۹/۲.

۴. صحیح البخاری: ۴۴/۱۰؛ مسند احمد: ۵۵/۱؛ تاریخ طبری: ۲۰۰/۳؛ انساب الاشراف، بلاذری:

۱۵/۵؛ سیره ابن هشام: ۳۳۸/۴؛ تیسیر الوصول: ۴۲/۲، ۴۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۱۳۵/۲؛

النهاية فی غریب الحدیث والاثار، ابن اثیر: ۲۳۸/۳؛ الریاض النضره: ۱۶۱/۱؛ تاریخ ابن کثیر: ۲۴۶/۵؛

السیره الحلبیه: ۳۸۸/۳، ۳۹۲؛ الصواعق المحرقة ۵، ۸؛ تمام المتون، صفدی ۱۳۷؛ تاج العروس:

۵۶۸/۱. ۵. تاریخ طبری: ۲۱۰/۳.

۶. الصواعق المحرقة ۲۱.

صحابه عدول بودند و خدا و مؤمنان جز خلافت او را نمی خواستند و خدا نمی پسندید که نسبت به خلافت او اختلاف کنند، چنانکه حدیثش در سابق گذشت.

۳۴- چه چیز عمر را وا داشت که به عبدالرحمن بن عوف پیشنهاد کند که خلیفه و ولی عهدش باشد و او در جواب بگوید: آیا تو مرا به این کار، هنگامی که با تو مشورت کنم، راهنمایی خواهی کرد؟ عمر در جواب گفت: نه به خدا قسم، آنگاه عبدالرحمن گفت: بنابراین، راضی نخواهم بود که بعد از تو خلیفه مسلمانان باشم.<sup>۱</sup>

۳۵- چه چیز سبب شد که همه انصار بر خلاف این نصوص از بیعت کردن با ابوبکر خودداری کردند<sup>۲</sup> و گفتند: جز با علی بیعت نمی کنیم، یا اینکه گفتند: از ما امیری و از شما هم امیری<sup>۳</sup>، و چگونه طلحه و زبیر و مقداد و سلمان و عمار و ابوذر و خالد بن سعید و جمعی از بزرگان مهاجر<sup>۴</sup> از آن امتناع کردند و حاضر نشدند جز با علی بیعت کنند؟ بنابراین، در خانه آن حضرت اجتماع نمودند، ولی دست سیاست وقت آنها را به زور از خانه بیرون کشید و ندا در داد: به خدا قسم شما را می سوزانم، مگر آنکه برای بیعت کردن حاضر شوید!

چرا صحابی بزرگوار، سعد بن عباد از بیعت با ابوبکر خودداری می کند و می گوید: به خدا قسم اگر جن و انس با شما بیعت کنند، من با شما بیعت نخواهم کرد تا نزد پروردگارم بروم و حسابم روشن شود؟ او تا آخر عمر هم به نمازشان حاضر نشد و در مجامعشان رفت و آمد نکرد و با آنها حج ننمود.<sup>۵</sup> عذر عباس عموی پیامبر اکرم و بنی هاشم چه بوده که از این بیعت تخلف کردند و از آن همه پیمانهای مؤکد صرف نظر نمودند.

۳۶- پیش از همه اینها امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از این بیعت انتخابی و استدلال کوبنده آن حضرت علیه طرفداران آن می باشد که ابن قتیبه می گوید: علی، کرم الله وجهه، را نزد

۱. الفتوحات الاسلامیة: ۴۲۷/۲. ۲. مسند احمد: ۵۵/۱.

۳. همان: ۴۰۵/۱؛ طبقات ابن سعد: ۱۲۸/۲.

۴. الریاض النضره: ۱۶۷/۱. ۵. تاریخ طبری: ۱۹۸/۳، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۰.

ابوبکر بردند و او می‌گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. به او گفتند: با ابوبکر بیعت کن. در جواب گفت: من در امر خلافت از شما سزاوارترم؛ از این رو، با شما بیعت نمی‌کنم و این شما می‌باید که با من بیعت کنید. شما خلافت را از انصار گرفتید و در این کار بر آنان به قرابت با رسول خدا احتجاج کردید و اینک نیز خلافت را غاصبانه از ما اهل بیت می‌گیرید. آیا شما همان کسانی نیستید که خود را به خاطر آنکه محمد از شماست، از انصار سزاوارتر دانستید و در نتیجه، زمام امر را به شما سپردند و امارت را به شما تسلیم کردند؟ پس من نیز همانند شما که بر انصار احتجاج کردید، بر شما احتجاج می‌کنم، زیرا ما چه در زمان حیات رسول خدا و چه بعد از وفاتش به او سزاوارتریم؛ اگر ایمان دارید درباره ما انصاف و عدالت را رعایت کنید، و گرنه خود را برای کیفر این ستم آماده نمایید. عمر به او گفت: تو آزاد گذاشته نمی‌شوی مگر آنکه بیعت کنی. علی در جوابش گفت: شیری می‌دوشی که ترا از آن نصیبی است، و امروز در این راه کوشش می‌کنی که فردا از آن بهره‌مند گردی. سپس افزود: به خدا قسم ای عمر، گفته‌ات را نمی‌پذیرم و با ابوبکر بیعت نمی‌کنم.

آنگاه ابوبکر به او گفت: اگر بیعت نمی‌کنی، مجبور نمی‌کنم، و ابو عبیده جراح گفت: پسر عمو، تو کم سنی و اینان پیران قومت هستند، تو تجربه و کاردانی آنان را نداری و من ابوبکر را نسبت به این کار از تو نیرومندتر و شایسته‌تر می‌دانم. بهتر است که فعلاً خلافت را به ابوبکر تفویض کنی، زیرا اگر زنده ماندی و عمری باقی بود، در آن وقت تو برای این کار ساخته شده‌ای و از لحاظ فضل و دین و دانش و فهم و سابقه و قرابت و خویشاوندی با رسول خدا شایسته آن خواهی بود.

علی، کرم الله وجهه، گفت: خدا را خدا را! ای جماعت مهاجران، فرمانروایی محمد در میان عربها را از خانه‌اش خارج نکنید و به خانه‌ها تان نبرید و خانواده‌اش را از حقشان محروم نکنید. ای گروه مهاجران، به خدا قسم ما سزاوارترین مردم نسبت به آن هستیم، زیرا ما اهل بیت اویم و از همه شما شایسته‌تر به این کاریم. سوگند به خدا، ما قاری کتاب خدا، فقیه در احکام دین، دانا به سنن رسول خدا، آگاه به امور مردم، بازدارنده آنان

از کارهای زشت و بر قرار کننده عدالت اجتماعی در میان آنان هستیم. از هوای نفس پیروی نکنید که از راه خدا باز خواهید ماند و از حق و حقیقت دورتر خواهید شد.

بشیر بن سعد انصاری گفت: ای علی، اگر انصار این سخن را پیش از بیعتشان با ابوبکر از شما شنیده بودند، هیچگاه در بیعت کردن با تو کوتاهی نمی‌کردند.

ابن قتیبه می‌افزاید: علی، کرم الله وجهه، شبها فاطمه دختر پیامبر گرامی اسلام را بر چارپایی سوار می‌کرد و به در خانه انصار می‌برد و از آنها یاری می‌طلبد، ولی آنان می‌گفتند: ای دختر رسول خدا، دیگر بیعت ما با این مرد [ابوبکر] تمام شده و اگر شوهر و پسر عمت پیش از او اقدام به این کار کرده بود، هیچگاه ابوبکر را بر او مقدم نمی‌داشتیم.

علی، کرم الله وجهه، می‌گفت: آیا شایسته بود که رسول خدا را در خانه‌اش بگذارم و دفنش نکنم و بروم با مردم درباره جانشینی‌اش منازعه کنم؟ فاطمه گفت: ابوالحسن کاری که انجام داد، شایسته مقام او بود، ولی دیگران کاری انجام دادند که خداوند آنان را بازخواست خواهد کرد.

ابن قتیبه اضافه می‌کند که ابوبکر به جستجوی کسانی که از بیعتش تخلف کرده و پیش علی رفته بودند، پرداخت و عمر را پیش آنها فرستاد. عمر آنها را صدا زد که از خانه علی بیرون آیند و آنان از بیرون آمدن امتناع کردند. عمر هیزم خواست و گفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست، بیرون آید، و گرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشم. به او گفتند: آخر ای ابوحفص، در این خانه فاطمه است، گفت: اگر چه فاطمه هم باشد.

آنگاه آنان بیرون آمدند و همگی با ابوبکر بیعت کردند، مگر علی، زیرا او گمان کرده بود که گفته است: سوگند خوردم که از خانه خارج نشوم و عبا بر دوش نیندازم تا اینکه قرآن را جمع کنم.

آنگاه فاطمه، رضی الله عنها، دم در خانه ایستاد و فرمود: مردمی بدتر از شما سراغ ندارم که جنازه رسول خدا را پیش ما گذاشتید و کارتان را تمام کردید و با ما مشورت نکردید و حق ما را به ما ندادید.

بعد از این، عمر نزد ابوبکر رفت و به او گفت: چرا این متخلف از بیعت را جلب نمی‌کنی؟ ابوبکر به غلامش قنقد گفت: برو علی را نزد من حاضر کن. او نزد علی رفت و علی به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا ترا احضار می‌کند. علی گفت: چه زود بر رسول خدا دروغ بستید! او برگشت و جریان را به ابوبکر گفت. ابوبکر بسیار گریست و عمر دوباره گفت: این متخلف از بیعت را مهلت مده. ابوبکر به قنقد گفت: دوباره نزد علی برو و به او بگو که امیرالمؤمنین ترا برای بیعت فرا می‌خواند. قنقد نزد او رفت و جریان را بازگفت. علی با صدای بلند گفت: سبحان الله! او چیزی را ادعا می‌کند که فاقد آن است. قنقد برگشت و جریان را به ابوبکر گفت. ابوبکر بسیار گریست، آنگاه عمر برخاست و جمعی با او حرکت کردند تا به در خانه فاطمه رسیدند و در زدند. وقتی که زهرا صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت:

ای پدر، ای رسول خدا، ببین بعد از تو چه چیزها از پسر خطاب و پسر ابو قحافه به ما رسید. هنگامی که آنان صدا و گریه فاطمه را شنیدند، با گریه برگشتند و داشت دل‌هایشان آزرده می‌شد و جگرهایشان آتش می‌گرفت. عمر با جمعی ماندند و علی را از خانه بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند: با او بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: در آن صورت، به خدایی که جز او خدایی نیست، گردنت را خواهیم زد. علی گفت: در آن صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید. عمر گفت: بنده خدا آری، اما برادر رسول خدا نه<sup>۱</sup>، و در این حال، ابوبکر ساکت بود و حرفی نمی‌زد. عمر به او گفت: آیا به او فرمان نمی‌دهی که بیعت کند؟ او گفت: مادامی که فاطمه در کنارش هست، او را به چیزی که میل ندارد، مجبور نمی‌کنم. آنگاه علی خود را به قبر رسول خدا رسانید و با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: مردم از من دست کشیدند و

۱. در همین کتاب درباره برادری رسول خدا و امیرالمؤمنین، درود بر آنان، پنجاه حدیث ذکر کردیم که بعضی از آنها متواتر و صحیح بوده و حافظان حدیث از جمعی از صحابه و از آن جمله، عمر بن خطاب آن را آورده‌اند. حدیث برادری مورد اتفاق میان امت اسلام است و عمر چنانکه به طریق صحیح آمده، یکی از راویان آن است، منتها سیاست روز به عمر اجازه داد که در آن وقت آن را انکار کند. رک: *الغدیر* (متن عربی / ج ۵): ۱۱۲/۳ - ۱۲۵.

نزدیک بود مرا بکشند.<sup>۱</sup>

۳۷- چه چیز به ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح اجازه داد که با اشاره مغیره بن شعبه برای عباس، عموی پیامبر اکرم در امر خلافت نصیبی قرار دهند که برای او و فرزندانش باقی بماند؟

ابن قتیبه می‌گوید: مغیره بن شعبه نزد ابوبکر رفت و به او گفت: آیا میل داری با عباس ملاقات کنی و برای او در امر خلافت نصیبی قرار دهی که برای او و فرزندانش باقی بماند، و اگر او با تو باشد، این خود حجتی علیه علی و بنی هاشم خواهد بود؟

ابوبکر و عمر و ابو عبیده به راه افتادند و به خانه عباس، رضی الله عنه، رفتند. ابوبکر حمد و ثنای خدا به جا آورد و سپس گفت: خداوند محمد را به عنوان پیامبر برانگیخت و ولی و سرپرست مؤمنان قرارش داد و با جای دادنش در میان ما متنی بر ما نهاد و سرانجام، او را از ما گرفت و کار مردم را به دست خودشان سپرد تا همگی متفقاً درباره مصالحشان بیندیشند. آنان نیز مرا به عنوان زمامدار برگزیدند، و من نیز شکر خدا از سستی و سرگردانی و ترس هرگز نمی‌هراسم و توفیق، تنها از ناحیه خدای بزرگ است، به او توکل دارم و به سوی او بر می‌گردم. همواره به من خبر می‌رسد که برخی بدخواهان زیر پوشش علاقه‌مندی به شما، بر خلاف مصالح عمومی مسلمانان فتنه‌انگیزی می‌کنند، بر حذر باشید از اینکه وسیله سوء استفاده دیگران قرار گیرید. یا با عموم مردم هم عقیده و هم صدا شوید و یا بدخواهان را از خود دور کنید، و چون شما عموی رسول خدا هستید، به حضورتان آمدم تا در این کار برای شما و فرزندانتان نصیبی قرار دهیم. البته، با اینکه مردم شما و یارانتان را می‌شناختند، زمام امر خلافت را به شما ندادند. بنابراین، لازم است شما فرزندان عبدالمطلب آرام باشید و سر و صدا به راه نیندازید، زیرا رسول خدا هم از ما و هم از شماست.

آنگاه عمر گفت: آری، به خدا سوگند چنین است. دیگر اینکه ما به این جهت نزدتان نیامدیم که به شما احتیاج داریم، بلکه مخالفت از ناحیه شما را درباره آنچه که امت



اسلام بر آن اتفاق نظر دارند، نمی‌پسندیم، مبادا برای شما و یارانتان گران تمام شود، از این روست که نزدتان آمده‌ایم، حال خود می‌دانید.

عباس، عموی پیغمبر شروع به سخن کرد و حمد و سپاس خدای به جای آورد و گفت: چنانکه گفتید، خداوند محمد را پیامبر و ولی و سرپرست مؤمنان قرار داد و با جای دادنش در میان ما بر ما منت نهاد تا آنکه رسالتش به سر آمد، آنگاه کار مردم را به دست خودشان سپرد تا درباره سرنوشتشان تصمیم بگیرند، منتها براساس حق، نه از روی هوا و هوس؛ حال ای ابوبکر، اگر خلافت را به خاطر انتساب به رسول خدا به چنگ آوردی، قطعاً حق ما را گرفتی و اگر به وسیله مؤمنان آن را طلب کردی، ما از آنها و پیشاهنگ آنهایم و اگر این کار به وسیله مؤمنان برای تو ضرورت یافته، چگونه ممکن است چنین کاری باکراهت و عدم خواست ما ضرورت یابد؟ اما آنچه که به ما بذل کردی، اگر حق تو بوده است، ما را به آن نیازی نیست و اگر حق مؤمنان است، تو درباره آن حقی نداری و نمی‌توانی آن را به ما بدهی و اگر حق ماست، از تو راضی نخواهیم بود که پاره‌ای از آن را به ما بدهی و پاره‌ای دیگر را ندهی.

اما اینکه گفتی رسول خدا از ما و شماست، درست است، ولی ما از شاخه‌های درخت نبوتیم و شما همسایه‌های آن.

۳۸- عذر کسانی که بر ابوبکر ایراد گرفتند که چرا عمر را جانشین خود قرار داده،

چیست؟

عایشه می‌گوید: هنگامی که حال پدرم بد شد، فلانی و فلانی پیش او آمدند و به او گفتند: ای خلیفه رسول خدا، فردا که در پیشگاه پروردگارت حاضر شدی، درباره خلیفه قرار دادن عمر چه خواهی گفت؟ عایشه می‌گوید: پدرم را نشاندم و او در جواب گفت: آیا مرا از خدا می‌ترسانید؟ به خدا خواهم گفت که بهترین فرد صحابه را بر آنها امیر قرار دادم.<sup>۱</sup>

۳۹- چه چیز امیرالمؤمنین علی را از بیعت با عثمان در روز شوری بازداشت؟ بعد از

آنکه عبدالرحمن بن عوف و همکارانش با او بیعت کردند و علی که ایستاده بود، نشست و عبدالرحمن به او گفت: با او بیعت کن، و گرنه گردنت را می‌زنم، و در آن روز جز او کسی با خود شمشیر نداشت. گفته می‌شود که علی با حال غضب بیرون آمد و سپس اعضای شورای به او پیوستند و گفتند: بیعت کن، و گرنه با تو خواهیم جنگید. علی هم ناگزیر به آنها پیوست و با عثمان بیعت کرد.<sup>۱</sup>

طبری در تاریخ خود می‌گوید: مردم شروع کردند به بیعت کردن با عثمان، ولی علی سستی کرد و عبدالرحمن به او گفت: هر کس بیعت را بشکند، به ضرر خویش شکسته است و هر کس به پیمانی که با خدا بسته وفا کند، خداوند پاداشی بزرگ به او خواهد داد.<sup>۲</sup> علی بعد از شنیدن این آیه قرآن، جمعیت را شکافت و با عثمان بیعت کرد، در حالی که می‌گفت: خدعه است و چه خدعهای!<sup>۳</sup>

ابن قتیبه آورده که عبدالرحمن گفت: ای علی، راهی برای خودت قرار مده که تنها شمشیر در آن حاکم باشد و بس.<sup>۴</sup> در روایتی از بخاری نیز چنین آمده است: نباید راهی دیگر برایت قرار داده شود.<sup>۵</sup>

کشتن کسی که از بیعت در روز شوری خودداری کرد، به دستور عمر بن خطاب بوده است، چنانکه طبری گوید: عمر به صهیب دستور داد و گفت: تا سه روز با مردم نماز جماعت بخوان و علی و عثمان و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف و طلحه را اگر آمده باشد<sup>۶</sup>، در جایی گرد آور، و عبدالله بن عمر را نیز بدون آنکه حق رأی داشته باشد، حاضر کن و خودت بالای سر آنها بایست. اگر پنج نفر درباره یکی متفق شدند و یکی امتناع کرد، گردنش را بزن؛ و اگر چهار نفر متفق شدند و دو نفر امتناع کردند، گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر درباره کسی و سه نفر دیگر درباره دیگری رأی دادند، باید

۱. انساب الاشراف، بلاذری: ۲۲/۵.

۲. فتح ۱۰/۴۸.

۳. تاریخ الامم والملوک: ۴۱/۵.

۴. الامامة والسياسة: ۲۵/۱.

۵. صحیح البخاری: ۲۰۸/۱.

۶. چون طلحه غالباً در زمینش واقع در سراه به سر می‌برده است.

عبدالله بن عمر را حکم قرار دهند و هر طرفی را که او پسندید، باید یک نفر را از میان خود انتخاب کنند و اگر به رأی عبدالله راضی نشدند، با آن گروهی که عبدالرحمن بن عوف با آنهاست، باشید و بقیه را اگر از رأی عامه اعراض کردند، بکشید.<sup>۱</sup>  
 آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟ و می‌خندید و نمی‌گریید؟<sup>۲</sup>

### این غرض ورزیها و سر و صداها برای چیست؟

این روایات مربوط به خلافت که قبلاً نقل شد، جز سر و صدای بی اساس و مغلطه کاری در برابر حقیقت مسلم و خلافت حقیقی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که با نصوص صریح و صحیح ثابت شده، چیز دیگری نیست، خلافتی که پیامبر بزرگوار اسلام از نخستین روز بعثت تا هنگامی که به رحمت ایزدی پیوست، به فرمان خدا مردم را بدان ترغیب می‌فرمود.

این احادیث دروغ، جز جنجال و آشوب در برابر حقیقتی که مردم درباره آن اختیاری ندارند، نخواهد بود، چه پیامبر اکرم در ابتدای دعوتش تصریح فرمود که امر خلافت به دست خداست، به هر کس که بخواهد می‌دهد و این کار در آن روزی که رسول خدا به قبیله بنی عامر بن صعصعه پیشنهاد اسلام کرد، صورت گرفت آنگاه که سخنگوی آنان گفت: آیا حاضری اگر بدین تو در آیم و خداوند ترا بر مخالفان پیروز گرداند، ریاست و خلافت را بعد از خودت به ما واگذار کنی؟ رسول خدا فرمود: خلافت در دست خداست، به هر کس که بخواهد می‌دهد.<sup>۳</sup>

این روایات مجعول، جز زنجیر بلا و حلقه بدبختی نیست که امت اسلامی را به سوی گمراهی و بدبختی می‌کشاند و آنان را همواره در تاریکی جهل نگه می‌دارد و به سوی

۱. انساب الاشراف، بلاذری: ۵/۱۶، ۱۸؛ الامامة والسياسة: ۱/۲۳؛ العقد الفريد: ۲/۲۵۷.

۲. نجم ۵۳/۵۹، ۶۰.

۳. السيرة النبوية، ابن هشام: ۲/۳۳؛ الروض الانف: ۱/۲۶۴؛ السيرة الحلبية: ۲/۳؛ السيرة النبوية، زینی

دره‌های سقوط و هلاکت سوق می‌دهد.

این روایات جز زاده‌انگیزه‌های نادرست و مقاصد شوم نیست که در عالم راستی و حقیقت و در بازار دانش و معرفت ارزش و اعتباری ندارند.

اینها جز ساخته‌دست‌های بهتان و دروغ نیست که انحراف از قانون عدالت و راه راست و دوری از حکم امانت، آنها را پرداخته و پدید آورده است.

این روایات مجعول، جز دروغ‌پردازی و وارونه جلوه دادن حقایق نیست که صفحات تاریخ بدان وسیله چنان زشت جلوه داده شده است که هیچ دانشمند دینداری آن را نمی‌پسندد و هیچ تحصیل کرده‌آگاهی به آن اعتماد نمی‌کند و هیچ اهل معرفتی آن راه را انتخاب نمی‌کند و هیچ طالب حقی مقصودش را در آن جستجو نمی‌نماید.

اینها جز سر و صداها و عربده‌های تو خالی نیست که مطامع مادی و لذت‌های زودگذر زندگی آن را پدید آورده است.

اینها جز گوشه‌ای از آتش فتنه‌های گمراه‌کننده و نمونه‌ای از لهیب خواهش‌های نفسانی نیست که نادان بیچاره را فریب می‌دهد و از رشد و تکامل باز می‌دارد و او را در شناخت دینش چنان حیران و سرگردان می‌کند که ریشه‌های سعادتش را می‌سوزاند. اینها جز دروغ‌های شاخدار رایج نیست که برای انحراف امت اسلامی از راههای راستی و امانت و برانگیختنش بر دروغ بستن به خدا و پیامبر و امنای او و ثقات امتش ساخته شده است.

حال، آیا انسان پژوهشگر برای نجاتش از این ورطه‌های تاریک، راهی می‌یابد؟ و آیا برای خلاص شدن از این زنجیرهایی که دست و پایش را بدون توجه بسته است، امیدی هست؟ و اصلاً مدرک مورد اعتماد و محکمی که شایستگی آن را داشته باشد که آدمی به آن مراجعه کند و اعتماد نماید، وجود دارد؟ و بر چه کتاب و سنتی سزاوار است کارش را موکول نماید؟ آیا کتاب‌ها مشحون از دروغ‌هایی که بر ساختگی بودن آنها تصریح شده، نیست؟ آیا این صدها از هزاران احادیث دروغی نیست که در ضمن تألیفات و کتاب‌ها پراکنده است؟

آدمی وقتی که می بیند برخی از مؤلفان، آن احادیث دروغ را به شکل ارسال مسلم تلقی کرده اند و برخی دیگر آنها را با اسناد دروغین به جای صحیح قالب می کنند و برخی هم آنها را بدون آنکه توجه دهند که در متن و یا سندشان نواقصی هست، نقل می کنند، راه به جایی نمی برد و نمی داند که چه کند؟

همه اینها درباره ردیف کردن فضایل خلفا و یا اثبات ادعاهای بی اساس در مورد مذاهب بوده است.

آدمی وقتی که در برابر چنین مشکلاتی قرار گیرد، از خود می پرسد که چه کند؟ با این حال، می بیند که در پس این نویسندگان آلوده و منحرف، دروغگوی قرن چهاردهم، یعنی قصیمی قرار دارد که با گستاخی تمام ادعا می کند که در میان رجال حدیث اهل سنت، کسی که متهم به کذب و حدیث سازی باشد، وجود ندارد.<sup>۱</sup>

بنابراین، گناه نادان بیچاره در نشناختن حقیقت چیست؟ و چه چیز می تواند سنت صحیح را از ناصحیح به او بشناساند؟ و چه دستی قادر است او را از ستم دروغ و تزویر خلاص کند؟ و آیا مصلحی پیدا می شود که در خود انگیزه دینی درستی بیابد و چنین انسان گرفتار و سرگردانی را از گمراهی نجات دهد؟

آری، ما برای او در این الواح، از هر چیزی پندی نوشتیم<sup>۲</sup> و همه چیز را توضیح دادیم تا هر کس که هلاک می شود و یا زنده می ماند، از روی دلیل آشکار باشد<sup>۳</sup>، و ما برای هدایت مؤمنان و بخشایش به ایشان کتابی آوردیم که در آن هر چیز را از روی دانش به تفصیل بیان کرده ایم<sup>۴</sup>، و به آنها حقایق آشکاری ارائه دادیم و اختلاف آنها بعد از دانایی و به جهت حسد و کینه بود. پروردگارت در روز قیامت درباره آنچه که در آن اختلاف کرده اند، حکم خواهد فرمود. بنابراین، ترا بر آیین حق قرار دادیم، پس از آن پیروی کن و از هواهای کسانی که نادانند، پیروی مکن<sup>۵</sup>، مبادا آنهايي که به آن ایمان ندارند و از

۱. رک: القدير (متن عربی / ج ۵): ۲۰۸/۵. ۲. اعراف ۱۴۵/۷.

۳. انفال ۴۲/۸. ۴. اعراف ۵۲/۷.

۵. جاثية ۱۷/۴۵، ۱۸.

هواهایشان پیروی کرده و سقوط نموده‌اند، ترا از آن باز دارند.<sup>۱</sup> درود بر کسی که از حق پیروی نماید.<sup>۲</sup>

### نظر حفاظ و علمای اهل سنت درباره حدیث سازان

حافظ جلال الدین سیوطی گفته است: فکر نمی‌کنم کسی از اهل سنت درباره کفر مرتکب گناهان کبیره فتوا داده باشد، مگر شیخ ابو محمد جوینی<sup>۳</sup> از اصحاب ما، پدر امام الحرمین<sup>۴</sup> که درباره دروغ بر پیامبر اکرم گفته است: کسی که عمداً بر رسول خدا دروغ بدهد، کافر و از دین اسلام بیرون است.

در این فتوا بعضی دیگر، مانند امام ناصر الدین ابن منیر که از پیشوایان مالکی هاست، از او پیروی کرده‌اند، و این حکم دلالت می‌کند که کذب بر رسول خدا از بزرگ‌ترین گناهان است، زیرا هیچ کدام از گناهان کبیره نزد هر فردی از اهل سنت، ایجاب نمی‌کند که مرتکب شوند. آن کافر باشد، مگر همین دروغ بستن بر رسول خدا.<sup>۵</sup>

وضع حال محدثان و حفاظ و مورخان و سیره نویسان که از دیرباز این احادیث دروغ را به نام پیامبر بزرگوار اسلام در کتب و تألیفاتشان آورده‌اند، از روایتی که خطیب از قول رسول خدا آورده و ابن جوزی آن را صحیح دانسته است، معلوم می‌شود. آن روایت این است: هر کس از من حدیثی را که می‌داند دروغ است، روایت کند، او یکی از دروغگویان است.<sup>۶</sup>

قرآن مجید نیز در این باره می‌فرماید: اگر پیغمبر بعضی سخنها را به ما نسبت می‌داد، او را بشدت می‌گرفتیم و شاهرگش را می‌بریدیم و هیچ یک از شما را توان آن نبود که مانع شود و قرآن پندی برای پرهیزکاران است و ما می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب

۲. همان ۴۷.

۱. طه ۱۶/۲۰.

۳. او امام شافعیان، عبدالله بن یوسف (م ۴۳۸) است که در فقه و اصول و ادب تبحر داشت، و جوینی

قریه‌ای است در نواحی نیشابور.

۴. ابوالمعالی عبدالملک بن شیخ ابی محمد (م ۴۷۸).

۵. تحذیر الخواص ۲۱.

۶. تاریخ بغداد: ۱۶۱/۴؛ المنتظم: ۲۶۸/۸.

کنندگانید.<sup>۱</sup>

این حفاظ و مورخان با اینکه به حقیقت این دروغ‌های ساخته شده آگاه بودند، آن را به رسول خدا نسبت دادند. آنان از پیش گمراه بودند و بسیاری از مردم را نیز گمراه کردند و از رسیدن به راه راست باز ماندند، و ستمگرتر از آنکه دروغ به خدا می‌بندد، کیست؟ آنان به پیشگاه خدا عرضه خواهند شد و شاهدان گویند: همین کسانی که به پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.<sup>۲</sup>

آیا فکر می‌کنید که آنان در این دروغ گفتن‌هایشان جاهل بوده و تعمد نداشته‌اند؟ آنان ناآگاهانه و کورکورانه دروغ گفتند و می‌پندارند که بر حقند. برخی از آنان بی‌سوادند و از کتاب جز پندارهای نادرست چیزی ندانند. اینان تنها پای بند گمان خویشند<sup>۳</sup>، پس چه کسی ستمگرتر از آن است که به خدا دروغ می‌بندد تا مردم را از روی بی‌خبری گمراه کند؟ هر آینه خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند<sup>۴</sup>، پس وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می‌برند.<sup>۵</sup>

۱. حاقه ۴۴/۶۹ - ۴۹.

۲. هود ۱۱/۱۸.

۳. بقره ۲/۷۸.

۴. انعام ۶/۱۴۴.

۵. بقره ۲/۷۹.





## قطب الدین راوندی (م ۵۷۳)

قطب الدین راوندی اشعاری درباره غدیر خم سروده که عبارات زیر ترجمه قسمتی

از آن است:

– فرزندان زهرا، پدران یتیمانند که هر گاه مخاطب جاهلان قرار گیرند، می گویند: درود بر شما.

– آنان حجتهای خدا بر مردمند و هر کس بدی آنان را بخواهد، گناهکار است.

– آنان روزها روزه دارند و شبها را به عبادت گذرانند.

– آیا رسول خدا روز غدیر علی بزرگوار را امام قرار نداد؟

– آیا حیدر مرد شجاع با عظمت نبود؟ آیا حیدر دارای بهترین مقام و منزلت نبود؟

و باز از اشعار اوست که می گوید:

– خاندان پیامبر اکرم را شرافت عظیمی است که زمین برای فضایلشان کوچک است.

– هنگامی که همه جا را بلا فرا گرفت، هر کدام آنان زره و پناهگاه محکمی هستند.

– هنگامی که قائمشان در مقام موعظه ایستد، کلامش چون در گرانبهاست.

– و یا زمانی که دنیا با عدلشان پر شود، روزگار جبار در برابرشان تسلیم خواهد شد.

– آنان دانایانند، اگر چه مردم جاهلند؛ آنان وفا کنندگانند اگر چه حتی دوستان خیانت

کنند.

– پسر عموهایشان بر آنان ستم کردند و هنگامی که ریاست از آنها گرفته شد، روزگار نیز از آنان اعراض کرد.

– برای آنان در هر روز، پیش دشمنانشان قربانی تازه‌ای بود.

– فراموش کردند آنچه که در غدیر خم گذشته بود؛ در نتیجه، به خاطر شقاوتشان مقام آنان از نظر ظاهری پایین آمد.

– لعنت خدا بر بنی امیه که خون حسین علیه السلام را ریختند، گویا که او جوجه کم ارزشی بود!

– تا زمانی که صبح می‌دمد و خورشید طلوع می‌کند، درود خدا بر دودمان پیامبر باد.<sup>۱</sup>

### شاعر را بشناسیم

قطب الدین ابوالحسین سعد<sup>۲</sup> بن هبة الله بن حسن بن عیسی راوندی یکی از پیشوایان و بزرگان شیعه و از اساتید بی نظیر در فقه و حدیث و از نوابغ علم و ادب است و هیچگونه عیبی در آثار فراوانش و نقصی در فضایل و مساعی جمیله و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده‌اش وجود ندارد.

ذکر خیر و تعریف و تمجید فراوانش در کتابهای زیر به چشم می‌خورد:

فهرست شیخ منتجب الدین. معالم العلماء.

امل الآمل. لسان المیزان: ۴/۴۸.

ریاض العلماء. الاجازة الکبيرة، سماهیجی.

ریاض الجنة، روضه چهارم. لؤلؤة البحرین.

منتهی المقال ۱۴۸. مستدرک الوسائل: ۳/۴۸۹.

روضات الجنات ۳۰۱. تنقیح المقال: ۲/۲۲.

الکنی والالقباب: ۳/۵۸.

۱. این ابیات در مستدرک الوسائل: ۳/۴۸۹ و در بعضی از کتب ادبی موجود است.

۲. در بسیاری از مدارک موثق سعید آمده است.

## مشایخ و اساتید او

- آن مرحوم از بسیاری از دانشمندان و بزرگان مذهب روایت می‌کند که از آن جمله‌اند:
- ۱- شیخ ابوالسعادات، هبة الله بن علی بغدادی (م ۵۲۲).
  - ۲- سید عماد الدین ابوالصمصام، ذوالفقار بن محمد حسینی مروزی که شیخ منتجب الدین حدود سال ۵۲۰ او را درک کرده و در آن وقت از عمرش ۱۱۵ سال گذشته بود.
  - ۳- شیخ ابوالمحاسن، مسعود بن محمد صوانی (م ۵۴۴)، چنانکه در تاریخ بیهقی آمده است.
  - ۴- شیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری، مؤلف بشارة المصطفى لشیعة المرتضی.
  - ۵- شیخ ابوعلی طبرسی، صاحب مجمع البیان (م ۵۴۸)، چنانکه در نقد الرجال آمده است.
  - ۶- شیخ رکن الدین ابوالحسن، علی بن علی بن عبدالصمد نیشابوری تمیمی.
  - ۷- شیخ محمد بن علی بن عبدالصمد، برادر شیخ رکن الدین یاد شده.
  - ۸- سید ابوتراب، مرتضی بن داعی رازی حسنی، صاحب تبصرة العوام.
  - ۹- سید ابوالحرب، مجتبی بن داعی رازی، برادر سید ابوتراب یاد شده.
  - ۱۰- سید ابوالبرکات، محمد بن اسماعیل حسینی مشهدی.
  - ۱۱- شیخ ابوجعفر، محمد بن علی بن حسن حلبی.
  - ۱۲- ابونصر غاری. صاحب الرياض گفته است: شاید غاری منسوب به غار از قرای احساء که تاکنون آباد است، بوده باشد.
  - ۱۳- شیخ ابوالقاسم بن کمیح.
  - ۱۴- شیخ ابوجعفر، محمد بن مرزبان.
  - ۱۵- شیخ ابو عبدالله، حسین مؤدب قمی.
  - ۱۶- شیخ ابوسعید، حسن بن علی ارابادی.
  - ۱۷- شیخ ابوالقاسم، حسن بن محمد حدیقی.

- ۱۸- شیخ ابوالحسین، احمد بن محمد بن علی بن محمد مرشکی.
  - ۱۹- شیخ هبة الله بن دعويدار.
  - ۲۰- سيد علی بن ابی طالب سلیقی.
  - ۲۱- شیخ ابو جعفر بن کمیح، برادر شیخ ابوالقاسم یاد شده.
  - ۲۲- شیخ عبدالرحیم بغدادی، معروف به ابن الاخوة.
  - ۲۳- شیخ ابو جعفر، محمد بن علی بن حسن نیشابوری مقری.
  - ۲۴- شیخ محمد بن حسن، پدر استاد ما خواجه نصیر الدین طوسی.
- صاحب روضات او را از مشایخ راوندی دانسته، ولی این امر بعید به نظر می‌رسد، زیرا پدر خواجه از طبقه شاگردان قطب الدین است و به احتمال قوی، او باید شیخ محمد بن حسن بن محمد طوسی، مکتبی به ابونصر (م ۵۴۰) بوده باشد، چنانکه در سذرات آمده است. به هر حال، خدا داناتر است.

### کسانی که از او روایت کرده‌اند

- از شیخ قطب الدین راوندی جمعی از بزرگان شیعه روایت کرده‌اند که از آن جمله‌اند:
- ۱- شیخ احمد بن علی بن عبدالجبار طبرسی قاضی.
  - ۲- شیخ نصیر الدین راشد بن ابراهیم بحرانی.
  - ۳- شیخ بابویه سعد بن محمد بن حسن بن حسین بن بابویه.
  - ۴- پسر او ابوالفرج، عماد الدین علی بن قطب الدین راوندی.
  - ۵- قاضی جمال الدین علی.
  - ۶- شریف عزالدین ابوالحرث محمد بن حسن علوی بغدادی.
  - ۷- شیخ ابن شهر آشوب محمد بن علی سروی مازندرانی.

## تألیفات ارزنده او

- ۱- سلوة الحزین.<sup>۱</sup>
- ۲- المغنی فی شرح النهایة در ده جلد.
- ۳- تفسیر القرآن.
- ۴- نهایة النهایة.
- ۵- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة.<sup>۲</sup>
- ۶- غریب النهایة.
- ۷- قصص الانبیاء.
- ۸- المعارج فی شرح خطبة من نهج البلاغة.
- ۹- إحکام الأحکام.
- ۱۰- بیان الانفرادات.
- ۱۱- الشافیة رسالة فی الفسلة الثانية.
- ۱۲- التعریب فی التعریب.
- ۱۳- آیات الاحکام.
- ۱۴- شرح الكلمات المائة لامیرالمؤمنین.
- ۱۵- الاغراب فی الاعراب.
- ۱۶- زهرة المباحثة.
- ۱۷- ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب.<sup>۳</sup>
- ۱۸- تهافت الفلاسفة.
- ۱۹- کتاب البحر.

۱. مرحوم میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل: ۳/۳۲۶ درباره این کتاب بحث جالبی دارد.  
 ۲. صاحب ریاض آن را نخستین شرح نهج البلاغه شمرده، در صورتی که در همین کتاب خلاف آن برای شما روشن گردید. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۸۶/۴.  
 ۳. کتاب الشهاب، تألیف قاضی قضاعی است که مرحوم راوندی آن را در سال ۵۵۳ هـ شرح کرده است.

- ۲۰- شجار العصابة في غسل الجنابة.
- ۲۱- جواهر الكلام.
- ۲۲- النيات في العبادات.
- ۲۳- فرض من حضره الاداء و عليه القضاء.
- ۲۴- الخرائج و الجرائح.
- ۲۵- رسالة الفقهاء.
- ۲۶- رسالة في الناسخ و المنسوخ من القرآن.
- ۲۷- شرح العوامل.
- ۲۸- رسالة في الخمس.
- ۲۹- لباب الاخبار في فضل آية الكرسي.
- ۳۰- مسئلة في الخمس.
- ۳۱- كتاب المزار.
- ۳۲- جنا الجنتين في ذكر ولد العسكريين.
- ۳۳- تحفة العليل.
- ۳۴- اسباب النزول.
- ۳۵- احوال احاديثنا و اثبات صحتها.
- ۳۶- أم القرآن.
- ۳۷- صلاة الآيات.
- ۳۸- حل المعقود من الجمل و العقود.
- ۳۹- فقه القرآن<sup>۱</sup>.
- ۴۰- القاب المعصومين.
- ۴۱- التلخيص من فصول الشعراني.
- ۴۲- الآيات المشككة.

۴۳- رساله فی العقیقه.

۴۴- شرح الذریعه<sup>۱</sup> در سه جلد.

۴۵- نفثه المصدور.<sup>۲</sup>

۴۶- خلاصه التفاسیر در ده جلد.

۴۷- الرایع فی الشرایع در دو جلد.

۴۸- الانجاز فی شرح الایجاز.

۴۹- شرح ما یجوز و ما لا یجوز من النهایه.

۵۰- الاختلاف الواقع بین شیخنا المفید و سیدنا المرتضی فی مسائل کلامیه که مشتمل بر

۹۵ مسئله است.

اینها کتبی است که از مرحوم راوندی در اختیار ماست و من فکر می‌کنم که بعضی از این کتاب‌ها با دیگری یکی باشد، مثل التلخیص من لباب الاخبار و ام القرآن با بعضی از تفاسیرش.

### فرزندان شایسته او

او از خود، فرزندان دانشمندی که همه از فقها و بزرگان شیعه بوده‌اند، به جا گذاشته است.

یکی از فرزندان، شیخ ابوالفرج، عماد الدین علی بن قطب الدین است، چنانکه در فهرست شیخ منتجب الدین آمده است. او عالمی ثقه و مورد اعتماد است و از پدرش و جمعی که ذیلاً نام برده می‌شود، روایت می‌کند:

۱- سید ضیاء الدین فضل الله بن علی راوندی کاشانی.

۲- جمال الدین حسین بن علی، ابوالفتوح رازی، مفسر بزرگ معروف.

۳- سدید الدین محمود بن علی بن حسن حمصی رازی.

۱. کتاب الذریعه در اصل الذریعه فی اصول الفقه - تألیف سید مرتضی است که راوندی آن را شرح کرده

۲. این کتاب مجموعه اشعار اوست.

است.

۴- امین الدین ابوعلی، فضل بن حسن طبرسی، صاحب مجمع البیان.

۵- شیخ عبدالرحیم بن احمد بغدادی، مشهور به ابن اخوّه.

صاحب معالم در اجازه بزرگش به همه اینها تصریح کرده است و فقیه بزرگ شیخ ابوطالب نصیر الدین عبدالله بن حمزه بن حسن بن علی بن نصیر طوسی و شیخ محمد بن جعفر بن ابی البقاء حلّی، معروف به ابن نما از او روایت کرده‌اند.

شیخ حر عاملی در امل الآمل گاهی از او تحت عنوان علی بن قطب الدین ابی الحسین راوندی و گاهی به عنوان علی بن امام قطب الدین سعید راوندی یاد کرده و شرح حالش را مرقوم فرموده است و در مورد اول نوشته است: شهید از او روایت می‌کند.

این اشتباه آشکاری است، زیرا این شیخ علی از بزرگان قرن ششم است، و حال آنکه شهید در سال ۷۳۴هـ متولد شده است.

این شیخ علی دارای فرزند دانشمندی است که شیخ منتجب الدین در فهرست از او یاد کرده و او را به دانش و فضیلت ستوده است. آری، او همان شیخ ابوالفضایل برهان الدین محمد بن علی بن قطب الدین است.

فرزند دیگر قطب الدین، شیخ نصیرالدین ابو عبدالله الحسین بن قطب الدین است که یکی از علما و دانشمندان بزرگی است که شهید شده و ما در کتاب شهداء الفضیلة شرح زندگی او را نوشته‌ایم.<sup>۱</sup>

فرزند سوم قطب الدین، فقیه ظهیر الدین ابوالفضل، محمد بن قطب الدین است که همه تراجم نویسان از او ستایش کرده و به عنوان امام و ثقه و عدل از او یاد کرده‌اند.

قطب الدین راوندی چنانکه در اجازات بحار - به نقل از خط شهید اول، قدس سرّه، آمده، روز چهارشنبه چهاردهم شوال سال ۵۷۳هـ فوت کرده است<sup>۲</sup> و در لسان المیزان - به نقل از تاریخ ری، تألیف ابن بابویه آمده است که او در سیزدهم شوال فوت کرده است و قبرش هم اکنون در صحن جدید حضرت معصومه علیها السلام در قم قرار دارد.



## سبط ابن تعاونی (۵۱۹-۵۸۴)

- سبط ابن تعاونی اشعاری درباره غدیر خم و اهل بیت علیهم السلام دارد که از آن جمله است  
 غدیره ای که ذیلاً ملاحظه می شود:
- ای همنام پیامبر و ای پسر علی که سرکوب کننده شرک بود، و ای پسر فاطمه پاک، تو بر همه انسانها به جهت مقام عالی و اصالت خانوادگی برتری داری.
  - درس وفاداری از شما گرفته می شود و مردم در هر کار خیری از شما پیروی و به شما اقتدا می کنند.
  - چگونه با من خلف وعده می کنی، در صورتی که خلف وعده از عادت موالی بزرگوار نیست.
  - تو ای پسر مختار، بزرگ تر از آنی که چنین کار نادرستی را انجام دهی، زیرا تو از روز نخست بدون هیچگونه اکراه و اجباری مرا به آن وعده داده بودی.
  - و انسان با فضیلت کسی است که در گرفتاریها دست آدمی را بگیرد، نه در خوشیها و مواقع آسایش.
  - چه عذری مانع تو می شود، در صورتی که امور غیر مقدور نباید ترا از انجام امور شایسته مقدور باز دارد؟

- مادامی که خلف وعده تو ادامه دارد و عذری برای تأخیر آن نداری، من از جمله نواصب خواهم بود که جز مارماهی و ترتیزک نخواهم خورد.
- و نظافت خواهم کرد و تا سه روز سرمه خواهم کشید و در روز عاشورا غذا خواهم پخت.
- بساط حزن و اندوه را در روز عاشورا بر خواهم چید و در روز عید غدیر دیگر اظهار سرور و شادمانی نخواهم کرد.
- و بعد از این به جای حرم موسی بن جعفر علیه السلام، در مسجد جامع منصور بیتوته خواهم کرد.
- و ظرف یهودی را پاک می‌دانم و آن را بر خوک ترجیح می‌دهم.
- و بعد از این شیعه مرا در کرخ در تاموسه و در کنار قصیر خواهند دید که قبر مصعب را زیارت می‌کنم، در صورتی که پیش از این قبر النذور<sup>۱</sup> را دوست می‌داشتم و زیارت می‌کردم.
- میل دارم ابن ملجم زبیدی در روز قیامت رفیقم باشد.
- فاطمه در روز حشر مرا ببیند که دستم در میان دست قطع شده او قرار دارد.
- و مسئول بدینی من تو هستی که انسان مؤمنی را به خاطر خلف وعدهات جهنمی ساختی.
- این ابیاتی که ترجمه‌اش را در اینجا آوردیم، از دیوان خطی<sup>۲</sup> ابن تعاویذی نقل کردیم که آن را برای نقیب کوفه، سید محمد بن مختار علوی نوشته و او را به عدم وفای به وعده‌ای که به او داده بود، سرزنش نموده است و این ابیات به سبک «تتریه» ابن منیر است و این دو را اشباه و نظایری است که در همین کتاب به آنها اشاره شده است.<sup>۳</sup>

۱. درباره «قبر النذور» در همین کتاب بحث شده است. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۱۹۶/۵.

۲. همین ابیات در دیوان مطبوعش ۲۱۴ نیز یافت می‌شود.

۳. رک: الغدیر (متن عربی / ج ۵): ۳۲۹/۴ - ۳۳۱.

## شاعر را بشناسیم

او ابوالفتح محمد بن عییدالله (عبدالله) بغدادی معروف به ابن تعاویذی و سبط ابن تعاویذی است. این شهرت به خاطر جدّ مادری اش ابو محمد مبارک بن مبارک جوهری، معروف به ابن تعاویذی است که در سال ۴۹۶ هـ در کرخ متولد شده و در جمادی الاول سال ۵۵۳ هـ فوت کرده و در مقبره شوینیزیه دفن شده است.

ابن تعاویذی در زمره شعرای طراز اول شیعه و نویسندگان چیره دست این طایفه قرار دارد و عراق با شعر عالی و ادبیات نورانی اش احساس غرور می‌کند، چنانکه کتاب‌ها از گفتار نورانی اش منور و با عبارات خوشبویش معطر است و همه کتب تراجم و رجال او را ستوده و فضایل آشکار و آثار فراوانش را یاد آور شده‌اند.

یاقوت حموی گفته است که او در زمان خود، شاعر معروف عراق بوده و در دیوان اقطاع در بغداد نویسنده بوده است و زمانی که عماد کاتب اصفهانی در عراق بوده، مدتی با او همنشینی داشته است. وقتی که عماد به شام رفت و به سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب پیوست، ابن تعاویذی با او مکاتبه داشت و میان آنها مراسلاتی صورت گرفت که برخی از آنها را عماد در *الخریده* آورده است.<sup>۱</sup>

ابوالفتح، ابن تعاویذی در آخر عمرش به سال ۵۷۹ هـ کور شد و او را در این باره اشعار زیادی است که در آن از دوران بینایی و جوانی اش یاد می‌کند.

او با سه قصیده<sup>۲</sup> سلطان صلاح الدین را ستوده و آنها را از بغداد به سوی او فرستاده است و در یکی از آنها با قصیده ابو منصور علی بن حسن، معروف به صدر<sup>۳</sup> که اولش این است: اکذا یجازی وُدّ کلّ قرین؟... معارضه کرده است.

او در دیوان، حقوق ماهانه‌ای داشت و وقتی که کور شد، خواست که آن را به نام

۱. معجم الادباء: ۳۱/۷.

۲. در دیوانش در مدح صلاح الدین یوسف شش قصیده است نه سه قصیده، شاید از مجموع آنها سه قصیده را برای او فرستاده باشد.

۳. او ابو منصور علی بن حسن کاتب شاعر (م ۴۶۵) است که شرح حالش در بسیاری از کتب آمده است.

فرزندانش قرار بدهد، آنگاه قصیده‌ای سرود و نزد خلیفه الناصر فرستاد و از او خواست تا زمانی که زنده است، حقوق ماهانه‌اش را به او بدهند. اول آن قصیده چنین است: - ای خلیفه خدا، تو به دین و دنیا و امر اسلام آگاهی.

حموی درباره او می‌گوید: تمام اشعار او عالی و نیکوست و دیوانش بزرگ و در دو مجلد است که خودش پیش از اینکه چشمش آسیب ببیند، آن را جمع آوری کرده بود، و آن را با خطبه‌ای بسیار عالی آغاز کرد و چهار باب برایش قرار داد و آنچه را که بعد از کوری سروده، «زیادات» خوانده است که در بعضی از نسخه‌های دیوانش حاوی آن است و بعضی دیگر فاقد آن. او را نیز کتابی است به نام *الحجبة والحجاب* و در یک مجلد بزرگ که نسخه‌هایش بسیار اندک است. او در دهم رجب سال ۵۱۹ هـ متولد شد و در دوم شوال سال ۵۸۳ هـ در بغداد فوت کرد و در مقبره باب ابرز دفن گردید.

در تاریخ ابن خلکان آمده است: ابوالفتح ابن تعاویذی منسوب به جد مادری‌اش ابومحمد مبارک است که کفالت و تربیتش را به عهده داشته است. وی شاعر بی نظیر زمانش بوده است و اشعارش بسیار شیرین و جذاب و پر معنی، و در نهایت زیبایی و لطف است و به عقیده من تا دویمت سال پیش از او چنین اشعاری وجود نداشته است، و کسی در این گفته نباید مرا مؤاخذه کند، زیرا طبایع مختلف است، چنانکه گفته‌اند: مردم در چیزهایی که دوست دارند، مختلفند.

او کاتب دیوان مقاطعات بوده و در اواخر عمرش به سال ۵۹۷ هـ کور شده است.

البته، نظیر آنچه که از *معجم الادباء* نقل کردیم، ابن خلکان نیز نقل کرده و بیش از هفتاد بیت از اشعارش را آورده و افزوده است: این مقدار از اشعارش را به خاطر آنکه بسیار جذاب و عالی بوده، آورده‌ام. وی را نیز قصایدی در مدح و نسیب است که فوق‌العاده عالی و جالب است. همو کتابی به نام *الحجبة والحجاب* دارد.

عماد اصفهانی در کتاب *الخریده* از او یاد کرده و او را چنین ستوده است: او جوانی است که دارای فضایل و آداب و ریاست و کیاست و جوانمردی است. صدق عقیده پیوند صداقت را میان من و او برقرار کرده است و من به وسیله او اخلاق نیک و رفتار

پسندیده را تکمیل کرده‌ام.

او در روز جمعه، دهم رجب سال ۵۱۹هـ تولد یافت و در دوم شوال سال ۵۸۳هـ یا ۵۸۴ در بغداد فوت کرد و در «باب ابرز» دفن گردید.

ابن نجار گفته است: تولد او روز جمعه و وفاتش روز شنبه ۱۸ شوال بوده است.<sup>۱</sup> ابوالفداء در تاریخ خود و ابن شحنة در *روض المناظر* و ابن کثیر در تاریخ خود و ابن عماد حنبلی در *شذرات* و مؤلف *نسمة السحر* در جلد دوم کتابش از او چنین یاد کرده‌اند<sup>۲</sup> و من هیچگونه خلافی درباره تاریخ ولادتش نیافتم، مگر آنکه صاحب *شذرات* آن را سال ۵۱۰هـ نوشته که مدرکی برای آن نیافتم.

یافعی در دو موضع از کتاب خود از او یاد کرده است. در موضع اول گفته است: بعضی از مورخان مرگش را در سال ۵۵۳هـ ذکر کرده‌اند و بعضی دیگر در سال ۵۸۴هـ گفته‌اند، در صورتی که سال ۵۵۳هـ تاریخ وفات جدّ اوست که معروف به ابن تعاویذی بوده است و نوه‌اش در همان وقت درباره اش شعر گفته است. بنابراین، برخی از مورخان مرگ جدش را با او به خاطر آنکه هر دو معروف به ابن تعاویذی بوده‌اند، اشتباه گرفته‌اند.<sup>۳</sup>

در *تاریخ آداب اللغة العربیة* درباره او چنین آمده است: او در سال ۵۳۸هـ فوت کرده است و من گمان می‌کنم اصلش ۵۸۳هـ بوده که تصحیف شده است.

فرید وجدی گفته است: او در سال ۵۱۶هـ متولد شده و در سال ۵۸۳هـ یا ۵۸۶هـ وفات کرده است<sup>۴</sup> که هر دو تاریخ تصحیف شده است.

کسی که دیوان ابن تعاویذی را دیده باشد، بخوبی می‌داند که وفاتش در چه زمانی واقع شده است، زیرا در قصایدش تاریخ نظم آنها موجود است و اکثر آنها از سال ۵۷۰ تا ۵۸۴ بوده است.

۱. وفيات الاعیان: ۱۲۳/۲.

۲. رک: تاریخ ابی الفداء: ۸۰/۳؛ البداية و النهایة: ۳۲۹/۱۲؛ شذرات الذهب: ۲۸۱/۴.

۳. مرآة الجنان: ۳۰۴/۲، ۴۲۹. ۴. دائرة المعارف: ۷۷۷/۶.

در دیوانش قصیده‌ای دارد که در رثای جدش مبارک (م ۵۵۳) گفته و دارای همان تاریخ نیز هست. همو دارای دو قصیده است که در سال ۵۸۳ هـ سروده است: یکی در مدح الناصر لدين الله ابوالعباس احمد، و دیگری در مدح وزیر جلال الدین ابوالمظفر عبيدالله بن یونسی که بدان وزارتش را تهنیت گفته و آن را در عید قربان سال ۵۸۳ هـ سروده است.

بنابراین وقتی که مسلم باشد او در ماه شوال وفات کرده است، بدون اشکال باید فوت او در سال ۵۸۴ هـ واقع شده باشد. البته، خدا داناتر است. او چکامه بلندی نیز در مرثیه ابو عبدالله الحسين عليه السلام سروده که بر هفتاد و پنج بیت بالغ می‌شود.

غدیره سرايان سده هفتم هجرى





## ابوالحسن منصور بالله (۵۶۱-۶۱۴)

- ای پسر عموهای ما، روز غدیر برای انسان دانا گواه خوبی است.
- پدر ما علی وصی رسول خداست، همان کسی که پیامبر اکرم او را پرچمدار بزرگ لقب داد.
- احترام شما از راه انتساب با اوست، ولی ما از گوشت و خون اویم.
- اگر چه همه ما از هاشمیم، اما کوهان شتر کجا و کف پایش کجا؟
- اگر شما همانند ستارگان آسمانید، ما ماه ستارگانیم.
- ما فرزندان دختر و پسر عم با ایمانش هستیم، نه شما.
- پدر ما ابوطالب از او [رسول خدا] حمایت کرد و اسلام آورد، در حالی که همه مردم به او کافر بودند.
- گر چه ایمانش را از او پنهان می کرد، اما هیچگاه علاقه مندی اش را نسبت به او پنهان نمی کرد.
- چه فضایلی را ما با بذل و بخشش دارا نیستیم؟

— ما دنباله رو محمد و پیرو او هستیم، ولی شما پیرو ابومجرید<sup>۱</sup>.  
 — او مملکت را همانند عروس تحویل شما داد، ولی شما پاداشی که به او دادید، این بود  
 که خونس را ریختید.

— ما در میان همه مردم به طور آشکار، وارث قرآن و احکام آن هستیم.  
 — اگر شما به انتقام رو می آورید، ما به آیه محکم قرآن پناه می بریم.  
 — آیا شرب خمر و کار زشت شایسته انسان های با فضیلت است؟  
 — شما همانند یزید بدبخت کوردل، فرزندان پاک رسول خدا را کشتید.  
 — و به سلطنت بی دوامتان که هیچگاه به سلطنت پایدار ما نمی رسد، افتخار نمودید،  
 ولی بالاخره حق به حقدار خواهد رسید و سلطنت و دولت ما تشکیل خواهد شد و کسی  
 که حق را بخواهد ستم نکند.

این ابیات را ابوالحسن منصور بالله در جمادی الاول سال ۶۰۲ هـ به نظم در آورده و در  
 آن با قصیده میمیه ابن معزز معارضه کرده که اولش این است:

— ای پسر عموهای ما، به دوستی ما بازگردید و بر روش های استوار رفتار کنید.  
 — برای ما و شما افتخاراتی است و هر کس از حق پیروی کند، پشیمان نمی شود.  
 — درست است که شما فرزندان دخترش هستید، اما ما هم پسران عموی مسلمانش  
 هستیم.

او قصیده ای دارد که در حدود ۵۵ بیت است و از آن جمله است:  
 — آنان ابوالحسن علی را کشتند و فرزند برومندش حسن را با سم شهید کردند.  
 — آب فرات را به سوی حسین و یارانش بستند و پیکر شریفش را آماج تیر و نیزه  
 ساختند.

۱. مراد ابومسلم خراسانی است که به سال ۱۲۹ جنبشی را آغاز کرد که به فروپاشی کامل امویان و برآمدن  
 دولت عباسی انجامید.

شاعر را بشناسيم

او امام المنصور بالله، عبدالله بن حمزة بن سليمان بن حمزة بن علي بن حمزة بن هاشم بن حسن بن عبدالرحمن بن يحيى بن ابى محمد عبدالله بن حسين بن ترجمان الدين قاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم طباطبا بن حسن بن حسن بن علي بن ابى طالب است.

او يکى از امامان زيديه در کشور يمن بود که شرافت خانوادگى را با بزرگى ذاتى جمع کرده بود، وى نه تنها از خانواده بسيار بزرگ و از دودمان على عليه السلام بود، بلکه از دانش فراوان و فضايلى فوق العاده زياد نيز بهره داشت. همو شمشير و قلم، علم و علم و ادب و فرهنگ را در يکجا در خود جمع کرد و يکى از امامان زيديه در يمن گرديد. او در فقه و نگارش و شعر سرآمد اقران خود بود، تا آنجا که صاحب حدائق و نسمة او را شاعرترين پيشوايان زيديه به حساب آورده اند.

او داراى حافظه عجيبي بود که جمال الدين عمران بن حسن از کسى که معروف به حافظه قوى بوده است، نقل مى کند که گفت: من صد هزار بيت شعر از حفظ دارم و فلان اديب نيز همانند من است، اما حافظه ما در برابر امام منصور بالله بسيار ناچيز است. عماد الدين ذوالشرفين مى گويد: او کتاب شعري در اختيار داشت و به من گفت: آن را خوانده و حفظ کرده ام. اکنون آن را بگير و از هر قصيده اى از آن که مى خواهى از من سؤال کن؛ من نيز از اول و وسط و آخر آن از هر قصيده بيتى را ياد آور مى شدم و او تمام آن قصيده را مى خواند.

او در اصول دين و اصول فقه نزد حسام الدين ابومحمد حسن بن محمد رصاص درس خواند و کتاب هاى ارزنده اى در موضوعات مختلف فقه و اصول و کلام و حديث و مذهب و ادب تأليف نمود که از آن جمله است:

۱- صفوة الاختيار فى اصول الفقه.

۲- حديقة الحكم النبوية شرح الاربعين السلفية.

۳- الشافى فى اصول الدين، چهار جلد.

- ۴- الرسالة الهادية بالادلة البادية في السبي.
- ۵- الاجوية الكافية بالادلة الوافية.
- ۶- الدرّة اليمينية في احكام السبي والغنيمه.
- ۷- الاختيار المنصورية في المسائل الفقهية.
- ۸- الايضاح لعجمة الافصاح كه بيشر أن در سيره است.
- ۹- الفتاوى كه طبق كتب فقهيه نوشته شده است.
- ۱۰- الرسالة القاهرة بالادلة الباهرة در فقه.
- ۱۱- الرسالة الحاكمة بالادلة العالمه.
- ۱۲- الناصحة المشيرة بترك الاعتراض على السيرة.
- ۱۳- العقيدة النبوية في الاصول الدينية.
- ۱۴- الرسالة الفارقة بين الزيدية و المارقه.
- ۱۵- الرسالة النافعة بالادلة القاطعة.
- ۱۶- الرسالة الكافية الى اهل العقول الوافية.
- ۱۷- الرسالة الناصحة بالادلة الواضحة در دو جزء: جزء اول در اصول دين و جزء دوم در فضایل عترت پاک.
- ۱۸- الجوهره الشفافة في جواب الرسالة الطوافة.<sup>۱</sup>
- ۱۹- الاجوية الرافعة للاشكال.
- ۲۰- الزبدة في اصول الدين.
- ۲۱- العقد الثمين في الامامة.
- ۲۲- القاطعة للاوراد في الجهاد.
- ۲۳- تحفة الاخوان.
- ۲۴- الرسالة التهامية.

۱. رساله‌ای است مشتمل بر بیش از چهل و چند مسئله در اصول دین که یک مرد اشعری مدعی فلسفه آن را نوشته است.

۲۵- دیوان شعر.

المنصور بالله بدون آنکه تبلیغی درباره امامتش بشود، در این راه تلاش و مبارزه می‌کرد و در این باره کوشش‌های فراوانی داشته است. ابتدای دعوتش در ماه ذیقعده سال ۵۹۳ هـ بود و در ربیع الاول سال ۵۹۴ هـ مردم با او بیعت کردند. او مبلغانش را به سوی خوارزم شاه (م ۶۲۲) فرستاد و سلطان آنها را با گرمی پذیرفت و مدتی در یمن به او منصب زعامت داد، تا آنکه در سال ۶۱۴ هـ فوت کرد. تولد وی در سال ۵۶۱ هـ بوده است.

از بهترین اشعاری که بعد از مرگش درباره او گفته شده، شعری است که پسرش الناصر لدین الله، ابوالقاسم محمد بن عبدالله سروده و آن چهل و یک بیت است. در کتاب *الحدائق الوردیه* درباره شخصیت او در حدود شصت صفحه نوشته شده که بر بخشی از کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش در مورد تبلیغات مذهبی و مجاهداتش و نیز مقدار زیادی از مناقب و کرامات و مقامات و اشعارش اشمال دارد.

صاحب *حدائق* فرزندان ذکورش را چنین برشمرده است:

محمد الناصر لدین الله، احمد المتوکل علی الله، علی، حمزه که در کودکی فوت کرد، ابراهیم، سلیمان، حسن، موسی، یحیی، ادریس که در کودکی مرد، قاسم، فضل که فوت کرد، جعفر و عیسی که فرزند نداشتند، داود و حسین.

دخترانش نیز از این قرار بودند:

زینب، سیده، فاطمه، حمانه، رمله، نفیسه، مریم، مهدیه، آمنه و عاتکه.

در جلد دوم کتاب *نسمة السحر فیمن تشیع* و شعر نیز شرح حال المنصور بالله آمده است.



## مجدالدین ابن جمیل (م ۶۱۶)

— او آمد، در حالی که رو بندش را کنار زده بود و سیاهی گیسوانش همه جا را تاریک کرده بود.

— و اشکش همانند ژاله‌ای که باد صبحگاهی آن را فرو می‌چکاند، جاری بود.  
 — و گفت: حوادث روزگار ترا چنین گرفتار کرد، در صورتی که تو پناه گرفتاران بودی.  
 — و از همه چیز ترا محروم کرد، در صورتی که تو سرپرست بیوه زنان و یتیمان بودی.  
 — به او گفتم: آری، روزگار چنین جنایت می‌کند، اما چشمت روشن که ماه حرام خواهد آمد.

— و من در آن ماه دعا خواهم کرد و مدح علی علیه السلام را سرلوحه کار خود قرار خواهم داد.  
 — و آن را در حالی که پاکیزه است و بوی مشک از آن به مشام می‌رسد، به سوش می‌فرستم.

— جوانمردی را زیارت می‌کند که گویا شانه‌هایش از کوه ابوقییس هم برتر و بالاتر است.  
 — هنگامی که از دست‌های دهنده یاد می‌شود، باران شدید بهاری که تشنگان را سیراب می‌کند، در برابر بخشش و عطایش ناچیز است و از بذل و احسانش رو سفید.  
 — هر گاه معاویه پسر هند بر او وارد شود، با خوشرویی و بخشش و تبسم با او روبرو

خواهد شد.

- و اگر به آسمان توجه کند، اگر چه در آن باران نباشد، باران شدیدی از آن خواهد بارید.
- و بوسه می‌زند بر خاک ابوتراب که امراض غیر قابل علاج را درمان می‌کند.
- نزد او می‌رود و بر می‌گردد و با این کار به مقصود نایل می‌گردد.
- به قصد برادر پیامبر می‌رود، همان که رسول خدا از او با اوصافی یاد کرد که بدانها از دیگران برتری یافت.
- کسی که پیامبر اکرم در روز غدیر خم مجد و شرافت را آشکارا به او عنایت کرد.
- کسی که خورشید برایش بازگشت تا نماز را در وقتش بخواند، در صورتی که تاریکی داشت همه جا را فرا می‌گرفت.
- کسی که سه روز متوالی غذا نخورد و غذایش را به دیگران داد.
- غذایش را قرصی نان جو تشکیل می‌داد و به خورشی جز مقداری نمک ساییده رضایت نمی‌داد.
- در هر وعده همان قرص نان جوین قوت او بود و بر آن جام آبی می‌افزود.
- ای ابوالحسن، تو جوانمردی هستی که اگر کسی به تو پناه آرد، پناهش خواهی داد.
- ای پسر فاطمه، با اشعارم در بیداری به زیارتت آمدم، تو هم در خواب به دیدنم بیا.
- و مرا بشارت بده که پناهم می‌دهی و از ستم کشیدن رهایی ام می‌بخشی.
- چگونه کسی که زمام امرش را به حیدر می‌سپارد، از حوادث روزگار خواهد ترسید؟
- ابرهای رحمت خدا ترا سیراب کند، چنانکه بذل و بخشش تو دیگران را.
- فرشتگان صف اندر صف ضریح را زیارت می‌کنند و در اطراف آن به طواف مشغولند.
- و همواره باد صبا تحیت و سلام را به قبر مطهرش در نجف برساند.



## پیرامون شعر

در بسیاری از مجموعه‌های ارزنده خطی دیدم که مجد الدین بن جمیل در زمان الناصر لدین الله خزانه دار بود. خلیفه بر او خشم گرفت و به زندانش افکند و بزرگان و رجال وقت نزد خلیفه به شفاعت از او پرداختند، ولی شفاعت آنها مؤثر نیفتاد و در نتیجه، بیست سال او را در اتاقی زندانی کرد.

شبی در دلش گذشت که شعری در مدح امام علی بن ابی طالب علیه السلام بگوید و این قصیده را درباره اش گفت و خواهید و در عالم رؤیا علی علیه السلام را دید که به او فرمود: هم اکنون آزاد خواهی شد.

از خواب که بیدار شد، با خوشحالی شروع به جمع آوری اثاثش کرد و حاضران به او گفتند: چه خبر است؟ در جواب آنها گفت: هم اکنون آزاد خواهم شد. زندانیان او را مسخره کردند و گفتند: بیچاره دیوانه شده است.

همزمان الناصر نیز امیرالمومنین را در خواب دید که به او فرمود: هم اکنون ابن جمیل را آزاد کن. او با ترس و وحشت از خواب بیدار شد و از شیطان به خدا پناه برد و دوباره خوابید. باز همان خواب را دید و وقتی که بیدار شد، از شیطان به خدا پناه برد و گفت: این چه خواب شیطانی است که می بینم؟ بار سوم نیز همان خواب را دید و وقتی که بیدار شد، فوراً کسی را مأمور آزادی ابن جمیل کرد. هنگامی که مأمور وارد اتاقش گردید، دید که او آماده بیرون آمدن است. مأمور او را نزد الناصر برد و به نقل ماجرا پرداخت.

خلیفه به او گفت: شنیدم که پیش از آمدن مأمور، آماده بیرون آمدن بودی؟ در جواب گفت: آری. خلیفه پرسید: چرا؟ در جواب گفت: آن کس که به خواب تو آمده بود، قبلاً نیز به خواب من آمده بود.

الناصر گفت: چطور شد؟ گفت: قصیده‌ای در مدحش گفته بودم. خلیفه گفت: آن قصیده را برایم بخوان. او هم قصیده را برای او قرائت کرد.

## شاعر را بشناسیم

مجدالدین ابو عبدالله محمد بن منصور بن جمیل جبائی (جیبی)، معروف به ابن جمیل فزاری، نویسنده، شاعر و ادیبی تواناست که در نحو و لغت و ادب و شعر مقام ارجمندی دارد. او در کتاب‌های *معجم الادباء و طبقات النحاة* دارای نام جاویدان و خاطره درخشان و نورانی است. دکتر مصطفی جواد بغدادی مقاله‌ای نوشته و در آن تمام جزئیات حیات این شاعر فراموش شده را جمع کرده است و ما اینک عین آن مقاله را در اینجا می‌آوریم. او در قریه‌ای از نواحی «هیئت»، معروف به «جبا» متولد شد و در ابتدای عمرش به بغداد آمد و در آنجا بعد از فراگرفتن قرائت قرآن، با ملازمت مصدق بن شیبب واسطی نحوی در علم نحو و لغت و فقه و احکام و حساب مهارت پیدا کرد و حدیث را از جمعی از اساتید استماع کرد که از آن جمله‌اند: ابوالفرج عبدالمنعم بن عبدالوهاب بن کلیب و قاضی ابوالفتح محمد بن احمد مندائی واسطی. همو در نثر و نظم کوشش فراوانی کرد و به مقام ارجمندی نایل گردید.<sup>۱</sup>

قفطی می‌گوید: او نوشته‌هایی دارد که آنها را برای فروش از بغداد به حلب آورده بودند و من قسمتی از آن را به خط خودش که خط متوسطی بوده دیدم. شعرش نیکو و مشهور و مصنوع است نه مطبوع.<sup>۲</sup>

یاقوت حموی او را چنین توصیف کرده است: ابن جمیل نحوی، لغوی، ادیب و از فضیلتی زمانش بوده است. او مردی بلیغ، خوش خط، فاضل، متواضع، خوشرو، خوش اخلاق و از شعرای دیوان عباسیان بوده<sup>۳</sup> و خلیفه الناصر لدین الله را با قصاید زیاد که در عیدها و مواقع تبریک می‌سروده، مدح کرده است<sup>۴</sup>؛ در نتیجه، معروف و مشهور شد، تا جایی که کاتب دیوان «ترکات حشریه» و ناظر آن گردید و آن عبارت بود از ترکات

۱. *مجلة القرى*، شماره ۱۶، سال هفتم، ص ۲.

۲. *اصول التاريخ والادب*: ۶۷/۹ - ۶۸ و ۱۶۶/۱۹. این کتاب از گردآورده‌های خطی ماست که در حدود

۳۳ مجلد است و هنوز ادامه دارد. ۳. *معجم الادباء*: ۱۱۰/۷.

۴. *اصول التاريخ والادب*: ۱۶۶/۱۹.

کسانی که می‌مردند و وارث مستحق نداشتند و اموال آنها طبق مذهب شافعی به بیت‌المال ملحق می‌گردید.

در بغداد مرد تاجری بود به نام ابن عنیبری که رفیق ابن جمیل بود. چون مرگش فرارسید، او را به حضور طلید و گفت: اینک مرگ برآیم گواراست، چون همانند تو دوستی دارم با جاه و جلال که می‌تواند عیال و اطفالم را سرپرستی کند. ابن جمیل به او قول داد که نسبت به خانواده‌اش انجام وظیفه کند. وقتی که او مرد، دریافت که هزار دینار نقد از او بر جای مانده است، آن را نزد امام الناصر برد و هر دو در آن نگریستند و او درباره آن می‌گفت: ابن عنیبری مرد، خداوند شریعت را وارث عمرهای مردم بگرداند، و هزار دینار از مال حلال او که شایسته بیت‌المال بود، به آن ملحق گردید و آن مبلغ در عهده خزانه دولتی است که یادگار دنیا و ذخیره آخرت او خواهد بود.

قفطی درباره او می‌گوید: او بر خویش ستم می‌کرد و در کارها سختگیر بود. روزی به یکی از عقلا گفت: از عذابم بترس که بسیار شدید و دردناک است! او در جواب گفت: انگار تو خدای یکتا هستی!

ابن جمیل از این حرف شرمنده شد، ولی این حالت او را از ستمی که اراده کرده بود، باز نداشت.

قفطی اضافه می‌کند که او خود را بسیار بزرگ می‌دانست، تا جایی که کسی را همانند خود نمی‌دید.<sup>۱</sup>

سپس مجد الدین در صدد برآمد که نویسنده بیت‌المال که به منزله وزارت دارایی در عصر ماست، گردد و تمام نامه‌ها می‌بایست به وسیله او نوشته شود. بعد از آن ترقی کرد و در دهم ذی‌قعدة سال ۶۰۵ هجری به مقام وزارت دارایی نایل گردید. به علاوه، سرپرستی دُجیل و راه خراسان، یعنی بخشهای دیالی، خالص، خزانه، عقار و امثال آنها از ناحیه حکومت بغداد به عهده او گذاشته شد.<sup>۲</sup>

هنگامی که منشی دارایی بود، حقوق ماهیانه‌اش هفت دینار بود و وقتی که وزیر

۲. همان: ۱۶۶/۱۹؛ الجامع المختصر: ۲۶۵/۹ - ۲۶۶.

۱. اصول التاریخ و الادب: ۶۷/۹، ۶۸.

دارایی شد، حقوقش ده دینار گردید.

قفطی حکایتی را که برای ابن جمیل در ایام وزارت دارایی اش پیش آمده، ذکر می‌کند، متنها بدخط بودن حکایت، آن را دگرگون و غیر مفهوم کرده است و آن حکایت این است: یکی از تجار و مسافران از او خواستند که به شخص خاصی عنایت مخصوصی کند و از بیت المال چیزی به او بدهد. او هم وعده داد که این کار را انجام دهد، ولی امروز و فردا می‌کرد. تاجری که واسطه شده بود، تصمیم گرفت هر روز یک داتق [یک ششم درهم] به ابن جمیل بدهد. وی از تاجر پرسید: این چه پولی است؟ گفت: چون تو عادل و در نیازمندی شبیه‌ترین فرد به آن مرد محتاج هستی، این مبلغ را هر روز به تو می‌دهم.<sup>۱</sup>

بالاخره از تمام این مناصب روز شنبه بیست و سوم ماه ربیع الاول سال ۶۱۱ هجری عزل شد و روانه زندان گردید. پس از مدتی آزاد شد و وکیل کاتب دربار امیر عده الدین ابونصر محمد بن الناصر لدین الله گردید و در این شغل باقی بود تا در نیمه شعبان سال ۶۱۶ هجری فوت کرد و در مقابر قریش یعنی کاظمین دفن شد.<sup>۲</sup>

ابن جمیل فرزندی دارد به نام صفی الدین عبدالله (م ۶۶۹) که از شعرای معروف ایام مستعصم بالله بود.<sup>۳</sup> همو برادری دارد به نام قطب الدین که ابن واصل حموی، مورخ معروف درباره اش چنین می‌نویسد: جدم تاج الدین نصر الله بن سالم بن واصل به همراه قاضی ضیاء الدین قاسم بن شهرزوری، در هیجدهم شعبان ۵۹۵ هجری از موصل به بغداد آمد. وقتی که وارد بغداد شدند، خلیفه الناصر لدین الله دستور داد آنها را در «درب الخبازین» سه شنبه بازار فرود آورند، سپس تاج الدین به خانه وزیر دارایی

۱. همانطور که در متن آمده، عبارات درهم و برهم و نامفهوم است، از این جهت، از ترجمه دو سطر آخر آن صرف نظر گردید. (م)

۲. اصول التاریخ و الادب: ۶۸/۹.

۳. همان: ۱۶۶/۱۹؛ معجم الادب: ۱۱۰/۷. سیوطی آن را به نقل از معجم الادب، در بغیة الوعاة ۱۰۷

آورده و ذهبی به نقل از مجدالدین ابن نجار، شرح حال او را نوشته است. اصول التاریخ: ۲۴/۲۴۷.

۴. الحوادث الجامعة، ۱۸۴، ۳۶۸.

وارد شد.

پدر حموی مورخ می گوید: میان پدرم تاج الدین و وزیر دارایی، شمس الدوله محمد بن جمیل فزاری دوستی ای بود که به وسیله رفاقت پدرم با برادرش قطب الدین در سفرهای بسیار به دمشق حاصل شده بوده است.

وقتی که توقف ما در بغداد بدین کیفیت طول کشید و جریان به گوش همه رسید و دوستی ها زیاد شد، شمس الدوله و پدرم به خاطر آنکه در زحمت نباشند، شبها به دیدن یکدیگر می رفتند.<sup>۱</sup>

### ادب و فرهنگ او

شکی نیست که ادب و فرهنگ شخص، نشانه روشنی شرح حال و یا مبهم بودن آن است، ولی پس از مدتی با همه کوششی که درباره شرح حال این مرد بزرگ به عمل آوردیم، جز همین مختصری که ذکر کردیم، نیافتیم.

نمی دانیم مجموع نوشته ها و خطبه ها و دیوان شعرش چه شده؟ بی شک در دل تاریخ مدفون گردیده و از آنها جز آنچه که ذکر می کنیم، به ما نرسیده است. مجد الدین محمد بن جمیل به جدّ ابن واصل یاد شده نوشت:

اگر این خدمتگزار بخواهد شکر نعمت های تاج الدین را به جا آورد، چنانکه شایسته است، نمی تواند از عهده شکرش به در آید، و اگر بخواهد متعرض توصیف دوستی پرارج و اخلاق حمیده و الفاظ شیرینش بشود، از بیان آن عاجز است؛ با این حال، وظیفه خود می داند که یکی از آن همه را با عرض معذرت بشمرد:

– او قصد خانه ما کرد و با این کار منزلتم را بالا برد، ای جانم فدای او باد.

– هیچگاه پیش از این چشم جهان ندیده بود که دریایی در سبوی بگنجد.

به خدا سوگند، او دریای بزرگی است که آبش گوارا و نسیمش در جریان است و سالکان آن از خطرش در امان و از گوهرهایش بهر مندند و عجایب آن را می بینند، اگر چه

وی در این مقام همانند کسی است که ابن قلاقس<sup>۱</sup> درباره اش گفته است:

– سر انگشتان دست راستش را ببوس و بگو: ای دریا، سلام بر تو باد.

– در تشبیه او به دریا اشتباه کردم، خدایا مرا بیامرز.

خداوند این سایه گسترده و این عظمت ریشه دار را افزون تر کند، و روزگار را در خدمت خدمتگزاران او و دوستانش در آرد، و با بر آورده ساختن آرزوهایشان به وسیله او، از لطف و کرمش بهر مندشان فرماید.<sup>۲</sup>

این تنها نامه برادرانه ای است که از مجد الدین ابن جمیل به دست ما رسیده و از آن آگاه شده ایم.

البته، او به سال ۶۰۴ هـ هنگامی که کاتب وزارت دارایی بوده، نامه دیگری در مورد تولیت تدریس ضیاء الدین احمد بن مسعود ترکستانی حنفی در مدرسه امام ابوحنیفه که در کنار قبرش قرار دارد، نوشته است که متن آن چنین است:

به نام خداوند مهرگستر مهربان، سپاس مخصوص خدایی است که به انواع نیکی ها و کرم معروف و به احسان و نعمت های گوناگون موصوف است و در بزرگی و عظمت و جاودانگی تنهاست، خدایی که خانه گرامی اش را که بنایش محکم و شرفش بیش باد، به محل با عظمت و شرافت اختصاص داد و شرف بیت عتیق و بیت هاشم را یکجا به آن عنایت فرمود. خدایی که این ایام نورانی و درخشان و دولت نیرومند و پیروز را گردن بند افتخار برای آن قرار داد و تازمانی که نقاب از چهره صبح کنار می رود و حقیقت به آسانی آشکار می شود، پاینده باد. او را چنان ستایش می کنم که اعتراف دارم حقیقت حمدش را نمی توانم انجام داد و با همه کوششی که دارم، جز قطره ای از دریای بیکران ستایشش را نتوانم آورد. گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، در صورتی که او از گواهی بنده اش بی نیاز است، و گواهی می دهم که محمد بنده و پیامبر اوست که طبق

۱. او ابو الفتح نصر الله بن عبدالله بن مخلوف بن علی بن عبدالقوی بن قلاقس ادیب و شاعر است که در

سال ۵۳۲ هـ متولد شد و در سال ۵۶۳ هـ در عیذاب فوت کرد و کوتاهی عمرش دلالت بر نبوغش دارد و

او را نیز دیوان چاپ شده ای است. ۲. اصول التاریخ و الادب: ۵۷/۲۳.

فرمانش سخن گفته و حقیقت را برای مردم بیان کرده است. درود خدا بر او و بر پدران و فرزندان او باد.

اما بعد، چون دانشمند بزرگوار و عالی مقدار، ضیاء الدین، شمس الاسلام، رضی الدوله، عزّ الشریعه، علم الهدی، رئیس فریقین، تاج الملک، فخر العلماء، احمد بن مسعود ترکستانی که خداوند بر درجاتش بیفزاید، از لحاظ خانوادگی ریشه دارترین فرد مذهبی است و علوم اسلامی را به زیور اخلاق فاضله آراسته است و ظاهر و باطن و خلوت و جلوتش یکسان است و دست و زبانش شهادت بر امانتش می دهند و در عفت و پاکدامنی اش تردیدی نیست و رفتارش بر اساس اخلاص و میانه روی است، از این رو تصمیم گرفته شد به عنوان احسان بدو امور مربوط به تدریس و اداره مدرسه کنار قبر ابوحنیفه به او واگذار گردد و تمام موقوفات آن از یازدهم ذیقعده سال ۶۰۴هـ به بعد به او سپرده شود.

او را به پرهیزگاری و تقوای الهی امر می کند که آن از پاک ترین عوامل تقرب اولیا و ثمربخش ترین خدمات صلحاست و روشن ترین چیزی است که ارباب ولایات نیاز به آن را درک کرده اند و بهترین دلیل برای راههای شایسته است و کسی که دارای چنین صفتی باشد، در کارها ثابت قدم خواهد بود و بر همه کس برتری خواهد داشت، چنانکه قرآن مجید می گوید: همانا گرامی ترین شما در نزد خدا، پرهیزگارترین شماست و خدا دانا و آگاه است.<sup>۱</sup>

همچنین به بهترین وجه و با عالی ترین شرایط و ضوابط تدریس کند و در این راه بهترین و روشن ترین روش را برگزیند و قرائت قرآن را طبق رسمی که در ختم هاست، در هر صبح و شام بر آن مقدم دارد و به دنبال آن درود بر محمد و آل او درود فرستد و خلفای راشدین و پیشوایان راستین را ثنا گوید و در حق مقام عالی خلافت، الناصر لدین الله که همواره مظفر و پیروز باد، دعا نماید.

از مسایل اعتقادی آنهایی را تدریس کند که از شبهات به دور و برای تحکیم مبانی

مذهبی مفید است و به دنبال آن، مسائل فرعی و مشکلات مذهبی را که برای همگان نافع است، مورد بررسی قرار دهد و از مسائل خلافی، آنهایی را که مایهٔ یکپارچگی و همبستگی پیروان مذاهب است و موجب اختلاف و شقاق نمی‌شود، تدریس نماید و در جمیع حالات، خدا را در نظر داشته باشد و تنها از او در آشکار و نهان بترسد.

در برابر این خدمت بزرگ، از محصول موقوفات، چنانکه برای عبداللطیف ابن کیال مقرر شده بود، در هر ماه سی ققیز<sup>۱</sup> گندم و ده دینار دریافت دارد و نمازش را در مسجد جامع قصر شریف در ناحیهٔ مربوط به اصحاب ابوحنیفه به جماعت بخواند و موقوفات را در مصارف مقرر صرف نماید و بداند که در این باره در پیشگاه خدا مسئول است.

باید در آباد نگاهداشتن موقوفات و استخدام افراد دلسوز و نیکوکار برای حفظ و آبادانی آنها کوشا باشد، تا کارها روی حساب بگردد و اموال محفوظ بماند. همچنین باید هر چه زودتر در تعمیر ساختمان قبر ابوحنیفه و مدرسه‌اش، اصلاح فرش‌ها و چراغ‌ها، به کار گرفتن خدمتکاران، و ادار کردن شاگردان به درس خواندن، حفظ کتب کتابخانه و تمیز نگاهداشتن آن اقدام نماید.

کسی حق ندارد جز به عنوان امانت و با سپردن گروه، کتاب‌ها را از کتابخانه بیرون ببرد، و باید این موهبت بزرگ را شکر بگزارد و به یاری خدا در به کار بستن آنچه که در این نامه آمده است، کوتاهی ننماید.

این نامه در ۲۳ ذی‌قعدة سال ۶۰۴ هـ نوشته شده است. ما را خدای بس که نیکویاوری است<sup>۲</sup> و درود بر پیامبر ما محمد و خاندان پاک او باد.<sup>۳</sup>

۱. واحد وزن که در اعصار و ازمئهٔ مختلف متغیر بوده است. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: فرهنگ

۲. آل عمران ۱۷۳/۳.

فارسی، معین: ۲/۲۷۰۲ (و)

۳. الجامع المختصر: ۲۳۳/۹ - ۲۳۶.



## شوآء کوفی حلی (۵۶۲-۶۳۵)

— برای کسی که از کیفر قیامت می‌ترسد، هر گاه وصی پیامبر، ابوتراب را دوست داشته باشد، من ضمانت می‌کنم که در روز حشر و حساب خدا را بخشنده و علی را شفاعت کننده ببیند.

— همان جوانمردی که از لحاظ کرم و شجاعت بر همگان برتری دارد و همسایه خوب و خوش محضری است.

— در حال صلح، باران جود و احسان است و در هنگامه جنگ، شیر شرزۀ غرّان.

— هر گاه برای جنگ تیغ از نیام در آرد، برق آن از دل ابرها بیرون جهد.

— از میان صحابه، تنها او وصی رسول خدا و پدر فرزندان او و همسر زهرای پاکدامن است.

— نص صریح، در روز غدیر، تنها بدو اختصاص یافته و فضایل او در قرآن مجید آشکارا بیان شده است.<sup>۱</sup>

---

۱. این اشعار در جلد دوم نسخه خطی کتاب الطلیعة فی شعراء الشيعة - تألیف علامه سماوی آمده است و سه بیت آن نیز در وقیات الاعیان وجود دارد.

### شاعر را بشناسیم

او ابوالمحاسن یوسف بن اسماعیل بن علی بن احمد بن حسین بن ابراهیم، معروف به شوّاء و ملقب به شهاب الدین کوفی حلبی است که در حلب تولد یافته و در آن رشد کرده و درگذشته است.

او از نوابغ شعر و ادب است که از هر سو فضایل به او رو کرده و در نتیجه، دارای رأی محکم، خواسته‌های نیک، انگیزه شریف، شعر عالی، ادبیات فوق العاده، قافیه‌های طلایی و عروض متقن است. بنابراین، کسی که طرز تفکر و کارش چنین است، چه کسی می‌تواند از لحاظ فضایل به مقام والای او برسد؟ همکارش ابن خلکان شرح حالش را نوشته است<sup>۱</sup> و ابن ابی شبنانه در تتمیم امل الآمل و صنعانی در نسمة السحر بذكر من تشیع و شعر و علامه سماوی در الطلیعة فی شعراء الشيعة و دیگران نیز به نیکی از او یاد کرده‌اند.<sup>۲</sup> و ما آنچه را که در وفيات الاعیان درباره‌اش آمده، به طور اختصار در اینجا می‌آوریم:

او مردی ادیب، فاضل، شاعر و متخصص در علم عروض و قافیه بود که معانی بسیار بلند را در دو یا سه بیت بیان می‌کرد. وی دارای دیوان بزرگی است که در حدود چهار جلد می‌شود و طرز لباس پوشیدنش همانند مردم قدیم حلب بوده است. همو با حضور پیوسته‌اش در جلسات درس شیخ تاج الدین ابوالقاسم احمد بن هبة الله بن سعد بن سعید بن مقلد، معروف به ابن جبرانی نحوی لغوی، ادبیات را از او فرا گرفت و از همنشینی وی بهره‌ها برد.

میان من و او دوستی شدید و الفت زیادی بود و در مجالس حضور می‌یافتیم و در مسائل ادبی با هم بحث و گفتگو می‌کردیم و او بسیاری از اشعارش را برایم می‌خواند. از اواخر سال ۶۳۳هـ تا هنگام وفاتش همواره با هم مصاحبت و همنشینی داشتیم و پیش از آن نیز او را در محضر ابن جبرانی یاد شده که در مقام ریاست مسجد جامع حلب قرار

۱. رک: وفيات الاعیان: ۵۹۷/۲.

۲. رک: شذرات الذهب: ۱۷۸/۵، تاریخ حلب: ۳۹۷/۴؛ الکنی والالقباب: ۱۴۶/۱.

داشت می دیدم. او طبق عادت، بسیار بدین مسجد آمد و شد داشت، چنانکه مردم در مسجد جامع دمشق نیز رفت و آمد می کردند. او خوش گفتار و سخندانی متین و با وقار بود.

او از کسانی بود که در شیعه گری غلو می کرد و بیشتر مردم حلب او را به نام «محاسن الشواء» می شناختند، اما حقیقت همان است که در اینجا آوردم، یعنی اسم او یوسف و کنیه اش ابوالمحاسن بوده است.

دوست ما کمال بن شعار موصلی که هم صحبت شواء بوده و بسیاری از اشعارش را از او گرفته و آگاهترین فرد به حالش بوده، شرح حالش را در کتاب عقود الجمان نوشته است. در آن کتاب دیدم که نوشته بود: تولد او تقریباً در سال ۵۶۲ هـ بوده و در روز جمعه نوزدهم محرم سال ۶۳۵ هـ در حلب فوت کرده است و در مقبره «باب انطاکیه» واقع در غرب شهر دفن گردید و من به خاطر عذری که در آن وقت برایم پیش آمده بود، نتوانستم در نماز بر جنازه او، خدایش رحمت کناد، حاضر شوم. او چه همنشین و رفیق خوبی بود!

اما استادش ابن جیرانی یاد شده از قبیله طی و بحتری و از روستای جبرین از نواحی عزاز بود. او در علم ادب، بویژه لغت شناسی تخصص داشت و در مسجد جامع حلب در مقصوره شرقی مشرف بر صحن جامع، دارای ریاست بود.

او در روز چهارشنبه بیست و دوم شوال سال ۵۶۱ هـ متولد شد و در روز دوشنبه هفتم رجب سال ۶۲۸ هـ در حلب فوت کرد و در دامنه کوه جوشن دفن گردید، خدایش رحمت کناد.

یاقوت حموی به نقل از دیوان عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان خفاجی، آنجا که اییاتی درباره جوشن را نقل می کند، آورده است: جوشن کوهی است در ناحیه غربی حلب که از آنجا مس قرمز حمل می شد و معدنش همانجا بود. گفته اند: از آن وقتی که اسرای خاندان حسین بن علی، رضی الله عنه، و همسرانش از آنجا عبور کردند، آن معدن از بین رفته است و علت این بود که یکی از همسران حسین که حامله بود، در آنجا

دچار سقط جنین شد و از کارگران معدن درخواست آب و نان کرد، اما آنان به او ناسزا گفتند و چیزی به او ندادند، و او آنها را نفرین کرد و از آن زمان به بعد هر کس در آنجا کار می‌کند، سودی عایدش نمی‌شود. در کنار آن کوه قبری است معروف به «مشهد السقط» که به نام «مشهد الدکّه» نیز خوانده می‌شود، و منظور از آن بچه سقط شده، محسن بن حسین، رضی الله عنه، است.

## کمال الدین شافعی (م ۶۵۲)

- گوش فراده تا آیات وحی را در مدح امامی که خدا او را برای هدایت خلق برگزیده است، بشنوی.
- در سوره آل عمران آیه مباحله است که خدا با فرستادن آن یکی از امتیازات او را بیان داشته است.
- و سوره های احزاب، حامیم، تحریم و هل اتی گواه صادقی است که خدا در آنها علی را ستوده و تطهیرش کرده است.
- کاری که علی کرد و انگشتی که او در حال رکوع به سائل داد، شخصیت انسانی اش را به ثبوت رسانید و او را مورد عنایت خاص الهی قرار داد.
- و در آیه نجوی که بدو اختصاص یافت و جز او کسی به این فیض عظمی نایل نیامد، ارزش مقام و شخصیت او آشکار گردید.
- و تقوای الهی اش چنان بدو قرب و منزلت بخشید که از مقامی والا و ارجمند برخوردار آمد.
- و خداوند او را در کنف مهر و محبت پیامبرش پرورش داد و از الطاف و عنایات خود برخوردارش گردانید.

- و پیامبر از مکارم اخلاق هدایتگر خویش، به طرز خاصی بهره‌مندش فرمود و سرانجام، او را برادر خود خواند.
- رسول خدا فاطمه زهرا را به همسری او در آورد و افزود که ای علی، تو از منی و او را نیز برادر خود لقب داد.
- و در روز غدیر خم او را بدین نشان مفتخر فرمود که هر که من مولای اویم، تو نیز مولای او هستی.
- و اگر در افتخارات زندگی‌اش جز داستان خبیر نبود، تنها همان او را کفایت می‌کرد.<sup>۱</sup>

### شاعر را بشناسیم

ابوسالم، کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن حسن قرشی عدوی نصیبینی شافعی مفتی رحال که یکی از بزرگان و سرآمدان است، پیشوای فقه شافعی بوده و در حدیث و اصول و مسائل خلافی و ادبیات و نویسندگی مهارت داشته و در قضاوت و خطابه بر همه مقدم بوده و در زهد و پارسایی شهرت داشته است.

او در نیشابور از ابوالحسن، مؤید بن علی طوسی و زینب شعریه<sup>۲</sup> استماع حدیث کرده و در حلب و دمشق و دیگر شهرها به نقل حدیث پرداخته است و حافظ دمیاطی<sup>۳</sup> و مجدالدین بن عدیم<sup>۴</sup> و فقیه حرمین، کنجی<sup>۵</sup> در کفایة الطالب از او روایت کرده‌اند.

۱. مطالب السئول؛ الصراط المستقیم، بیاضی؛ التهاب مثير الاحزان.

۲. زینب دختر عبدالرحمن بن حسن جرجانی و مادر مؤید بوده و در سال ۶۱۵هـ وفات کرده است. او زنی فقیه بوده و از جماعتی از علمای بزرگ روایت کرده و اجازه حدیث گرفته است. تولد و وفاتش در نیشابور بوده است.

۳. ابومحمد، عبدالمؤمن بن خلف بن ابی الحسن دمیاطی شیخ محدثان است. او در آخر سال ۶۱۳هـ متولد شده و در سال ۷۰۵هـ وفات کرده است. همو اساتید بسیاری افزون بر هزار و سیصد نفر داشته و کتابی در دو جلد در شرح حال آنان نوشته است.

۴. او قاضی القضاة عبدالرحمن بن عمر بن احمد بن عدیم حلی دمشقی حنفی است که در سال ۶۷۷هـ وفات کرده است.

۵. او ابو عبدالله محمد بن یوسف قرشی شافعی است که در سال ۶۵۸هـ وفات کرده است.

کنجی می‌گوید: از این قبیل است آنچه که شیخ شافعی عصر ما حجة الاسلام ابوسالم محمد بن طلحه، قاضی شهر حلب به ما خبر داده است.

او در دمشق در مدرسه امینیه اقامت داشت و به نامه نگاری از ناحیه ملوک مشغول بود و در این کار مقام ارجمندی یافت و در سال ۶۴۸ هـ ملک ناصر (م ۶۵۵) حاکم دمشق به او نوشت که عهده دار منصب وزارت شود، ولی او امتناع کرد و شانه از زیر بار آن خالی نمود.<sup>۱</sup> سبکی گفته است که تنها دو روز منصب وزارت را پذیرفت، آنگاه آن را ترک کرد و مخفیانه فرار نمود و تمام اموال و دارایی و آنچه از لباس و بنده و غیره داشت، همه را بر جای نهاد و با لباسی پنبه‌ای از دمشق خارج شد و به جای نامعلومی رفت.<sup>۲</sup> گویند که او دارای علوم غریبه بوده و از آن راه، از مغیبات آگاه می‌شده است.

بعضی هم گفته‌اند که او بعد از این به منصب وزارت برگشت و این نظر را گفتار او در مورد منجم تأیید می‌کند که گفت:

— هنگامی که منجم در قضیه‌ای قاطعانه حکم کرد، تو آن را نپذیر، زیرا چه کسی می‌داند که خدا چه حکم کرده است؟

— او به من منصبی عنایت فرموده است و تو به حرف منجم اعتماد مکن. همو در این باره چنین گفته است:

— هیچگاه به گفته منجم اعتماد مکن و همه کارها را به خدا واگذار نما و تسلیم او باش و بدان اگر تدبیر چیزی را به ستاره‌ای مربوط بدانی، مسلمان نخواهی بود.

او در ابتدای کارش قضاوت نصیبین و سپس حلب را عهده دار گردید، آنگاه خطیب دمشق شد و بعد از آن پارسایی پیشه کرد و به مکه رفت و بعد از مراجعت، اندکی در دمشق ماند، آنگاه به حلب رفت و در آنجا وفات کرد.

## تألیفات او

۱. *العقد الفريد للملك السعيد*. این کتاب را برای نجم الدین غازی بن ارتق که از پادشاهان ماردین بود، تألیف کرد و در مصر به چاپ رسید.

۲. *الدر المنظم فی اسم الله الاعظم*. نسخه‌ای از آن در کتابخانه حسین پاشا در آستانه به شماره ۳۴۶ موجود است و شیخ سلیمان قندوزی حنفی قسمتی از آن را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۳. *مفتاح الفلاح فی اعتقاد اهل الصلاح*.

۴. *کتاب دائرة الحروف*.

۵. *مطالب السئول فی مناقب آل الرسول* که بارها چاپ شده است.

معاصر او اربلی گفته است: *مطالب السئول فی مناقب آل الرسول*، تصنیف استاد دانا، کمال الدین محمد بن طلحه است که مرد مشهور و فاضلی بوده و فکر می‌کنم در سال ۶۵۴ هجری فوت کرده باشد. حال او در زهد و پارسایی و ترک کردن وزارت شام و گوشه‌گیری اختیار کردنش، امری آشکار و قریب العهد به تألیف آن کتاب است، چه او در حال گوشه‌گیری، این کتاب و *کتاب دائرة الحروف* را نوشت. او شافعی مذهب و از رؤسا و بزرگان آنهاست.<sup>۲</sup>

سید هبة الدین ابو محمد حسن موسوی در کتاب *المجموع الرائق* که به سال ۷۰۳ هجری آن را تألیف کرده، تصریح می‌کند که کتاب *مطالب السئول* تألیف اوست.

ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵) نیز کتاب *مطالب السئول* را از آن او می‌داند و در کتاب *الفصول المهمة* خود از آن زیاد نقل می‌کند، و هم اکنون از این کتاب نسخه‌ای خطی در کتابخانه احمدیه حلب موجود است که در سال ۸۹۶ هجری از روی نسخه‌ای که به خط مؤلف در سال ۶۵۰ هجری جزوه شکل گرفته بود، نگارش یافته است.

شبلنجی نیز در کتاب *نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار* از آن نقل کرده است.

کمال الدین شافعی، چنانکه در *طبقات سبکی* و *شذرات الذهب* آمده، در سال ۵۸۲ هجری

۲. *كشف الغمة* ۱۷.

۱. رک: *تبايع المودة* ۴۰۳، ۴۷۱.



متولد شده و چنانکه در دو کتاب یاد شده و الوافی بالوفیات صفدی و تاریخ او و البدایه و النهایه ابن کثیر و مرآة الجنان یافعی و الاعلام زرکلی و دیگر کتب آمده، در هفدهم رجب سال ۶۵۲هـ فوت کرده است، گرچه طبق نظر اربلی در سال ۶۵۴هـ در گذشته است.

قسمتی از اشعار وی که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده، در کتابش مطالب السنول موجود است و از آن جمله است اشعاری که در پایان کتاب قرار دارد و ذیلاً ملاحظه می شود:

– اگر می خواهی حقایق را درک کنی، کمی مهلت بده و از خواندن آیات مربوط به مناقب تجاوز مکن.

– مناقب آل مصطفی که به وسیله آنها به نعمت تقوا و نیکی ها راه می یابیم.

– مناقب خاندان پیغمبر که پیشوای مردمانند و هر طالبی به وسیله آنها گمشده اش را می یابد.

– مناقبی که حقایق را آشکار می کند و پرده های سیاه را کنار می زند.

– بر تو باد توجه به آنها در پنهان و آشکار که این عمل ترا نزد خدا بلند مرتبه خواهد کرد.

– و هنگامی که زیانت به آیات مناقب اهل بیت مترنم است، آنها را از روی اخلاص و حضور قلب بخوان.

– و هر گاه کسی درباره آن با دقت کتابی بنویسد، قطعاً بزرگترین واجبش را ادا نموده است.

– و چه بسا ممکن است کسی آن را بخواند و حسناش زیاد شود و از بالاترین مواهب بهره مند گردد.

– و هر کس در این باره از خدا درخواست توفیق کند، قطعاً دعایش مستجاب خواهد شد و اقبال از هر سو به او روی خواهد آورد.

و نیز از اشعار اوست:

– کسانی که به اهل بیت علیهم السلام توسل جویند، آنان را در حکم دستگیره ای استوار خواهند یافت که مناقبشان از راه وحی و قرآن ثابت شده است.

– مناقبی که قاری قرآن آنها را در سوره شوری و هل اتی و احزاب می‌یابد.  
 – آنان اهل بیت مصطفی هستند که دوستی شان به طور قطع بر مردم فرض است.  
 – فضایل آنان به مراتب فراتر از روایاتی است که راویان از روی جهد و کوشش آنها را به دست آورده‌اند.<sup>۱</sup>

او با این عبارات، به پاره‌ای از فضایل خاندان عترت و طهارت اشاره می‌کند که قرآن در سوره شوری و هل اتی و احزاب بدان تصریح کرده است:

در سوره شوری چنین آمده است: **قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسناً**<sup>۲</sup>: بگو که بر این رسالت از شما پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی‌خواهم، و هر کس کار نیک انجام دهد، بر نیکی‌اش بیفزاییم.  
 ما در همین کتاب<sup>۳</sup> در اینکه، آیه مزبور در مورد اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است، بحث کرده‌ایم.

در سوره هل اتی چنین آمده است: **یوفون بالنذر و یخافون یوماً كان شره مستطیراً، و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً**<sup>۴</sup>: آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شر آن فراگیر باشد، بیم دارند و غذا را با آنکه دوست دارند، به مستمند و یتیم و اسیر می‌دهند.

ما در همین کتاب<sup>۵</sup> به طور مبسوط بررسی کرده‌ایم که این آیه مربوط به اهل بیت است.

در سوره احزاب چنین آمده است: **من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً**<sup>۶</sup>: از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند، وفا کردند. بعضی از آنها بر سر پیمان خویش جان باختند

۱. مطالب السؤل ۸.

۲. شوری ۲۳/۴۲.

۳. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۳۰۶/۲ - ۳۱۰ و ۱۷۱/۳.

۴. دهر ۷/۷۶، ۸.

۵. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۱۰۷/۳ - ۱۱۱.

۶. احزاب ۲۳/۳۳.

و بعضی دیگر منتظرند و به هیچ وجه پیمان خود را دگرگون نکرده‌اند.

نیز در همین سوره است: **انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً<sup>۱</sup>**: خدا می خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک دارد. در همین کتاب<sup>۲</sup> گذشت که آیه اول در مورد امیرالمؤمنین و عمویش حمزه و پسر عمویش عبیده نازل شده است، و تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که آیه تطهیر نیز در مورد رسول اکرم و علی بن ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه عليها السلام نازل گردیده است. پیشوایان حدیث و حفاظ هم در این باره احادیث صحیح متواتر را در صحاح و مسانید خود آورده‌اند که به یاری خدا در مجلدات آینده خواننده محترم را از آن احادیث آگاه خواهیم کرد.

همانطور که گفتیم او درباره خاندان پیامبر اکرم اشعاری دارد که ترجمه بخشی از آنها چنین است:

– خدایا به حق پنج تن آل عبا که صاحبان هدایت و عمل شایسته‌اند، آنان که سفینه نجاتند و حق طلبان به سویشان می‌شتابند و دوستشان دارند، همان کسانی که در روز قیامت، آنگاه که مردم برای حساب آشکارا به پا می‌خیزند، دارای مقام ارجمندند، خوارم مفرما و گناهم را بیامرز، شاید از آتش سوزان جهنم در امان بمانم.

– زیرا با علاقه شدیدی که به آنها دارم، امیدوارم خداوند از سر تقصیراتم درگذرد.

– آنان برای کسی که دوستشان داشته باشد، سپری هستند که او را از حوادث سهمگین نجات می‌دهند.

– من به آنان توسل جسته‌ام، بدان امید که درخواست این گناهکار بدبخت به هدف اجابت رسد.

– آنگاه رستگاری نصیبم شود و از این رهگذر، در راه راست گام بردارم و مقامی شایسته یابم.

و نیز از اشعار اوست که در باره قاتلان ابو عبدالله الحسین عليه السلام سروده است و ذیلاً

آورده می شود:

– ای دشمنان خدا، پیشاپیش شما موقفی است که رسول خدا در آنجا از شما پرسش و بازخواست خواهد کرد.

– در آنجا رسول خدا و فاطمه زهرا که عزادار است، به دشمنی و دادخواهی برمی خیزند.

– و علی نیز دادخواهی آنها را تأیید می کند که قطعاً گفته او پذیرفتنی است.

– شما ای دشمنان خدا، در آن روز چه جوابی به آنها خواهید داد؟ در صورتی که در آن روز راهی برای ترک پاسخ نخواهد بود.

– شما با کشتن فرزندانشان کار بسیار زشت و ناپسندی کردید و بارگناهتان بسی سنگین است.

– و امید شفاعتی در آن روز جز از ناحیه دشمنانتان نمی رود و شرح این ماجرا مفصل است.

– بی تردید کسی که در روز حشر رسول خدا دشمنش باشد، جایگاهش در آتش خواهد بود.

– در صورتی که بر شما واجب بود که حرمت آنان را رعایت کنید و نسبت به آنان مهربان باشید تا مورد شفاعتشان قرار گیرید، زیرا آنان آل پیغمبر و اهل بیت اویند و تنها پیروی از طریقه آنان مایه نجات است.

– مناقبشان در میان مردم مشهور و دارای ارزش چشمگیر است.

– مناقب آنان بی حد و حصر و بیرون از شمار است، که برخی فرعی اند و جزئی و برخی دیگر اصلی اند و کلی.

– آنان مظهر مناقب خلقی و خلقی رسول خدایند که هیچگاه آنها را افولی نباشد.

## ابو محمد منصور بالله (۵۹۶ - ۶۷۰)

- سپاس مخصوص خدای قدرتمند تواناست که شب و روز را در پی یکدیگر پدیدار ساخت و ابر آفرید و و باران فرو بارانید و نعمتهایش را بر خلق فزونی بخشید.
- سپس درود خدا بر احمد، پدر زهرا و برادر بزرگوارش علی و فاطمه و دو فرزند و خاندانشان باد که سفینه نجات و هدایتند.
- ای کسی که از من درباره امام و رهبر بعد از رسول خدا و جانشین و صاحب امرش تا قیامت می‌پرسی، گوش به اشعارم فراده که به خاطر حادثه‌ای که بعد از رسول خدا پیش آمد و وحدت مسلمانان را بر هم زد، از دل سوخته‌ام تراوش کرده است:
- خلافت بلافصل بعد از رسول خدا طبق فرمان صریح خداوند، حق مسلم پسر عمش علی بن ابی طالب است.
- این حقیقت چنان مشهور و آشکار است که جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست.
- و چگونه ممکن است نور در روز مخفی باشد؟ لیکن آدم نابینای تندرو می‌لغزد و سقوط می‌کند.
- شاعر نامبرده درباره شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام چنین ادامه می‌دهد:
- تولدش در بیت العتیق [کعبه] بوده، در صورتی که مادرش به این قصد، در آن وارد

نشده بود.

– تنها خدایش او را تأیید کرد، و هر که او را خوار کند، جهنم جایگاهش خواهد بود.  
– پدرش سرپرست پیامبر اکرم بوده و طبق تحقیقات دانشمندان بی غرض، به خدا و قرآن ایمان داشته است. حال در دیگر پدران همانند او را نشان بدهید.

– مادرش فاطمه دخت اسد تربیت برادرش احمد را به عهده داشت و هنگامی که پیامبر او را به سوی حق و حقیقت خواند، از او پیروی نمود.

– بارها رسول خدا او را مادر خود خواند و بعد از مرگ شخصاً تجهیز او را به عهده گرفت و او را با جامه خود کفن کرد و به احترام او در میان قبرش خوابید و همه فرشتگان تا پایان نمازش ایستاده بودند.

– علی به حکم پروردگار عالمیان برادر رسول خدا بود.

– آنها از نور واحدی هستند و برای دیگران چنین شرافتی نیست.

– او همسر سرور زنان است که پنجمین فرد از پنج تن اهل کساست.

– پیوند ازدواج او با علی در آسمان بسته شده است و آیا برای دیگران چنین افتخار و عظمتی می‌یابید؟

– خدا در ازدواج او صاحب اختیار بوده و جبرئیل نیز از ناحیه علی نیابت داشته است.

– و حاملان عرش خدا نیز شاهد این ازدواج مقدس بوده‌اند، حال اگر چنین واقعه‌ای برای دیگران سراغ دارید، برایم نقل کنید؟

– زهرا انسان حور سرشتی است که خدا او را از سیب بهشتی خلق فرموده است.

– و معلوم است که از چنین ریشه پاکي که دیگران از همانندش محرومند، چه فرزندانى به وجود خواهند آمد؟

– دو پسر علی از زهرا دو سرور جوانان اهل بهشتند و بحق فرزندان رسول خدا به شمار می‌روند.

– آنان از پستان کتاب و سنت شیر خورده‌اند، و آیا دیگران از چنین فخر و مباهاتی برخوردارند؟

- آنان به تصریح رسول خدا امامند، زیرا آن حضرت فرموده است: حسن و حسین چه پیام کنند و چه بنشینند، امامند.
- رسول خدا امامان حقیقی را که راهنمایان مردم تا روز قیامت هستند، در نسل آنان قرار داده است.
- برادر او جعفر طیار است که فرشتگان نیک سرشت برادران و مصاحبان اویند.
- و عمویش حمزه مرزدار شکیبا و شمشیر قاطع اسلام است.
- و خدای ما اسم علی را از نام خود مشتق ساخت و چه کسی را چنین امتیازی است؟
- تنها او برگزیده خدا در اعلام حکم خدا و خواندن سوره براءت در مسجد الحرام در برابر انبوه مشرکین است، نه دیگران.
- او تنها آئینه تمام نمای اسلام است و هیچگاه دیگران چنین شایستگی را ندارند.
- خداوند صاحب عرش شخصاً و به طور آشکار علی را برگزید و جن و انس را در این کار دخالت نداد.
- افسوس که مردم انتخاب خدا را نادیده گرفتند و دیگران را به جای او برگزیدند.
- او تنها ولی خداست که در حال رکوع انگشتر به سائل داد.
- با چنین گواه زنده‌ای چگونه دست از او کشیدند و به سوی دیگران شتافتند؟
- تنها اوست که در حل و عقدها و امر و نهی‌ها بر مردم ولایت دارد، آنهم به دستور خداوند بزرگ، نه به خاطر خویشاوندی با پیامبر اکرم.
- این دستور خداست که می‌فرماید: از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید. بدیهی است که هر کسی از او اطاعت کند، رستگار خواهد شد.
- رسول خدا منذر و علی هادی است و او در لیلۃ المبیت با خوابیدن در بستر پیامبر اکرم زیر باران تیر و سنگ که شبانه به سوی او پرتاب می‌کردند، ثابت کرد که فدایی مخلص رسول خداست.
- او در این شب حساس که از هر سو بوی مرگ به مشام می‌رسید، تا به صبح شکیبایی پیشه کرد.

– و هنگامی که هوا روشن گردید، همانند شیر شرز در میانشان آشکار گردید و آنان رنگ پریده و وحشت زده به سوی خانه‌هایشان برگشتند و خداوند آیه: *و من الناس من یشری نفسه ابتغاءاً لمرضات اللّٰه*<sup>۱</sup> را در حقش نازل فرمود.

– آیا چنین حقیقتی که خداوند آن را به جن و انس نشان داده، هر گونه شک و شبهه‌ای را در مورد ولایت او از بین نمی‌برد؟

– آیا رسول خدا در حقش نفرومود که تو شهسوار عربی؟

– و چه بسیار خداوند به وسیله او اندوه و بلا را از رسول خدا و اسلام دور فرمود؟ در شگفت باش که تا زنده‌ای، چیزهای شگفت آور خواهی دید.

– وقتی که حدیث «رسول خدا شهر علم و علی در آن است» را شنیدی، دیگر مرا مورد ملامت قرار نخواهی داد که چرا در علاقه‌مندی به مولایم ابوتراب اینقدر طولانی سخن می‌گویم.

– و نیز رسول خدا درباره‌اش فرمود: داورترین و داناترین شما علی است.

– و همانند همین گفته است فرموده پیامبر اکرم که «او گنجینه دانش و علم من است»، و چه کسی غیر از وصی چنین مقامی را داراست؟

– آیا او حجت آشکار و دلیل روشن برای مردم نبود؟

– آیا دانش دانشمندان در برابر دانش او به منزله قطره در برابر دریا نبود؟ قطره کجا و دریا کجا!

– برآستی که او آگاهی درست به تورات و انجیل و زبور و قرآن داشته و محیط بر آنها بوده است.

– آخر رسول خدا درباره چه کسی جز او فرموده است: علی با حق است و حق با او؟

– آیا دیگران از وسعت دانش او برخوردار هستند؟ پس درود بر او و بر دانش گسترده‌اش.

– آیا خطیب و سخندان و چکامه‌سرا و دانشور و اندرزگوی و مشکل‌گشایی چون او

۱. بقرة ۲/۲۰۷: از مردم کسی است که برای جلب خشنودی خدا جان خویش را فدا کند. (و)



سراغ دارید؟

– اوست که می‌گوید: تنزیل و تأویل، مجمل و مفصل، محکم و متشابیه، و ناسخ و منسوخ قرآن را نیک می‌دانم.

– و اوست که امین بر وحی و همهٔ امور است و به غیر او چنین اطمینانی را هرگز نداریم. – خداوند دربارهٔ او و همسرش فاطمه و فرزندانش سورهٔ هل اتی را نازل فرمود، آنگاه که در وفای به نذر، مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کردند و خود گرسنه ماندند.

– و آیهٔ انفاق دربارهٔ او نازل گردید که در شب و روز و در نهران و آشکار بذل و بخشش می‌کرد.

– و آیهٔ عبادت نیز در حق او نازل شد که در دل شب به نماز می‌ایستاد و به سجده می‌افتاد.

– و آیهٔ وقوف برای سؤال، بی شک در حق علی پدر حسن و حسین نازل شده است. – اوست لسان صدق حضرت ابراهیم که آیات ایزد، سقايه، ایمان، هدایت، مودت و تطهیر و نیز امر به نماز در حق او نازل شده است.

– و اهل ذکر در قرآن، او و جانشینان دیگر پیغمبر اکرمند، نه دیگران و آیهٔ مباحله دربارهٔ او و دیگر اصحاب کساء نازل شده است.

– این علی، نفس پیامبر است و فرزندانش، فرزندان رسول خدایند و او چه شرافت و عظمت شگفت آوری دارد که از نور خورشید نیز روشن‌تر است.

– پیامبر اکرم بارها در حقش فرمود: تو ولی و وصی و وزیر و برادر من هستی.

– آیا حدیث ولایت را در روز غدیر شنیده‌ای که بیانگر اولویت در تصرف است؟ و صحیح آن اولی است.

– آیا رسول خدا دربارهٔ او چنان نگفت که جای شبهه‌ای برای مخالفان باقی نماند؟ – و آیا حدیث منزلت را شنیده‌ای که در این حدیث پیامبر اکرم آنچه را که هارون نسبت به موسی داشت، جز نبوت که امید می‌رفت برای هارون باشد، برای علی اثبات فرموده است.

- قرآن دربارهٔ وصی پیامبر اکرم حکم کرده که او امام در میان بهترین امتهاست.
- پس هر کس مخالفت کند، ستم روا داشته و کار زشتی کرده است.
- یکی گفت: احادیث متواتر بهترین دلیل بر امامت و پیشوایی مردان نیکوکار، یعنی خلفاست، با این همه احادیث چه می‌گویید؟ گفتم: اگر حدیث منزلت و غدیر در میان آنها باشد، حقیقت روشن می‌شود و درمی‌یابیم که این احادیث مربوط به علی بن ابی طالب علیه السلام است و بدون اینها دلیل تو سست و بی‌وجه است.
- تو هیچگاه خبر واحد و یا گفتهٔ هر دروغگوی معاند را همانند حدیث رسول خدا میندار که آن را در روز غدیر و در برابر همهٔ مردم بیان فرمود.
- این حدیث متواتر چنان مشهور است که جای هیچگونه شکی دربارهٔ آن نیست.
- و رسول خدا رسماً در میان مردم فرمود: علی امام بر حق است.
- این شعر را از ارجوزه شاعر المنصور بالله در باب امامت برگرفتیم که بسیار ارزنده و مشتمل بر ۷۰۸ بیت است.

### شاعر را بشناسیم

ابو محمد المنصور بالله، امام حسن بن محمد بن احمد بن یحیی بن یحیی بن یحیی یکی از پیشوایان بزرگ زیدیه در یمن است. او در علم حدیث و ادب و شعر مقام ارجمندی دارد و در علم مناظره و جدل معروف است و کتاب بزرگ و ارزشمند *انوار الیقین* او در شرح همین قصیده بیانگر شخصیت علمی اوست.

او در ایام مهدی احمد بن حسین از علمای بزرگ به شمار می‌رفت و دربارهٔ او اشعاری سروده که از آن جمله است شعری که سلامتی او را تهنیت گفته است. گویند یوسف بن عمر پادشاه یمن یا به روایتی معتصم عباسی ابواحمد عبدالله (م ۶۵۶) دو نفر را تحریک کرده بود که او را بکشند. آنها نیز بر او حمله کردند و مجروحش نمودند، اما اطرافیانش آنها را گرفتند و کشتند و او از این ماجرا جان به سلامت برد. بعد از این واقعه، ابومحمد منصور شعر مفصلی دربارهٔ امام مهدی احمد بن حسین سرود و نجاتش را از

این حادثه به او تبریک گفت.

ابو محمد منصور بالله در سال ۵۹۶ هـ متولد شد و بعد از قتل امام احمد بن حسین به عنوان امامت با او بیعت شد و دعوتش به سال ۶۵۷ هـ بوده و سرانجام، در محرم سال ۶۷۰ هـ در شهر رغافه از شهرهای صعده وفات یافته است. شرح حال او نیز در کتاب نسمة السحر بذکر من تشیع و شعر آمده است.



## ابوالحسین جزّار (۶۰۱-۶۷۲)

- ای داماد رسول خدا، گوارا باد ترا روزی که برای پاکان نشاط‌انگیز بود.
- تو در خلافت از همه مقدمی، زیرا آنطور که شرایط در تو جمع است، در دیگران وجود ندارد.
- داستان غدیر برای کسانی که منکر آنند، چون شعله آتشی است که صدای مهیب آن پیش از قیامت آگاهشان خواهد کرد.
- اگر گفته رسول خدا را که فرمود: «تو مولای مردمی»، عیب گرفتند، عیب گیرنده خود معیوب است.
- دوست و ارادتمند تو از جهنم نمی‌ترسد، زیرا جهنم با دوست تو کاری ندارد و مخصوص دشمنان تست.
- دوستی تو حرزی است که آدمی را از آتش جهنم محفوظ می‌دارد.
- تو تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ هستی که دشمنت را می‌سوزانی و دوستت را در بهشت رستگار می‌کنی.
- این قصیده که خیلی طولانی است، در بسیاری از مجموعه‌های خطی کهن موجود است و بعضی از ابیاتش در کتب ادبی پراکنده است.

## شاعر را بشناسیم

یحیی بن عبدالعظیم بن یحیی بن محمد بن علی جمال الدین ابوالحسین جزّار مصری یکی از شعرای فراموش شده شیعه است. با آنکه فرهنگهای قدیمی کمتر شرح حال او را نوشته‌اند، اشعارش در کتب ادبی و قاموسها به جهت زیبایی و جذابیتی که داشته، زیاد آمده است.

اگر چه شرح حال نویسان از تاریخ او غافل مانده‌اند، اما او شرح کاملی از زندگی خود را نوشته است و هر کس با اشعارش آشنایی داشته باشد، چاره‌ای جز این ندارد که به توانایی و نبوغش اعتراف کند. او در فن توریه و استخدام مهارت خاصی دارد و بر دیگران مقدم است.

ابن حجه در کتاب *الخزانة* می‌گوید: جزّار و سراج و رّاق و حمّامی باهم پیمان بستند که برای یکدیگر شعر بگویند و البته، مهارتها و القابشان در نظم توریه کمکشان می‌کرد تا آنکه درباره سراج و رّاق گفته شد: اگر لقب و مهارت نبود، نصف شعرت از بین رفته بود. آنچه که درباره جزّار در *خزانة* ابن حجه و *نسمة السحر صنعانی و الطلیعة فی شعراء الشیعة* علامه سماوی و دیگر کتابها آمده، دون مقام اوست و شخصیت او بالاتر از اینهاست.<sup>۱</sup>

استاد ما علامه سماوی از اشعار او دیوان بزرگی گرد آورده که بیش از ۱۲۵۰ بیت دارد. البته، او دیوان دیگری نیز داشت که در فرهنگ‌های پیشین از آن یاد شده و مشهور بوده است. همو نیز دارای قصیده‌ای است درباره حکّام و خلفا و عمّال مصر که صاحب *نسمة السحر* آن را مفید دانسته است، و گویا آن قصیده در کتابخانه‌های یمن بوده و صاحب *نسمة السحر* از آن آگاهی یافته است.

او در رثای امام حسین علیه السلام اشعاری گفته که صفدی و دیگران آن را در آثار خود آورده‌اند و ترجمه قسمتی از آن چنین است:

۱. رک: *فوات الوفيات*، کتبی: ۳۱۹/۲؛ *البدایة و النهایة*: ابن کثیر: ۲۹۳/۱۳؛ *شذرات الذهب*: ابن عماد حنبلی: ۳۶۴/۵.

– عاشورا می آید و مرا به یاد مصیبت جانکاه حسین علیه السلام می اندازد و ای کاش نیامده بود.  
 – هر روز که می گذرد، چون به یادش می افتم، صبر و قرار از کفم ریوده می شود.  
 – ای کاش چشمی که در آن روز سر مه می کشد، سالم نماند و دستی که برای شماتت خضاب می کند، بریده گردد.

– هان! حسین در این روز کشته شده محزون تر از همه پدر اوست.

او درباره حریق حرم پیامبر اکرم چنین سروده است:

– در آتش گرفتن حرم پیامبر اکرم به گفتار ابلهان اعتنا نکنید، زیرا قطعاً از جانب خدا در آن سری بوده که بر عقلا پوشیده نیست.

– و سرّ آن این است که از آثار بنی امیه در ساختمان آن چیزی باقی نماند.

مسجد شریف نبوی در شب جمعه اول ماه رمضان سال ۶۵۴ هـ بعد از نماز تراویح به وسیله فراش ابوبکر مراغی که چراغ از دستش افتاده بود، آتش گرفت و سقف و دیوارهای آن سوخت و سربهای آن آب گردید. این آتش سوزی پیش از خوابیدن مردم صورت گرفته بود، و در این حادثه سقف حجره پیامبر نیز طعمه حریق گردید و فرو ریخت.

شعرا در این باره شعرها گفتند و گویا ابن تولو مغربی ابیات یاد شده جزّار را چنین پاسخ گفته است:

– به رافضیان مدینه بگو: چه چیز شما را وادار می کند که در مذمت کردن، از سفیهان پیروی کنید؟

– حرم پیامبر اکرم آتش نگرفت، مگر به خاطر آنکه شما در آن صحابه رسول خدا را مذمت می کردید.

ابن حجره گفته است که او در سال ۶۰۱ متولد شده و در سال ۶۷۲ هـ در مصر وفات کرده است.<sup>۱</sup>

ابن کثیر در *البدایة و النهایة* روز و ماه وفاتش را نیز ذکر کرده و گفته است: او در

دوازدهم شوال سال ۶۷۲ هـ فوت کرده است.  
البته، تمام مورخان ولادت و وفاتش را اینطور نوشته‌اند، مگر صاحب شذرات الذهب  
که فوت او را در سال ۶۷۹ هـ دانسته و گفته است: او در شوال سال ۶۷۹ هـ فوت کرده و  
سنش در آن وقت ۷۶ سال یا نزدیک به آن بوده و در قرافه دفن شده است، و خدا دانایتر  
است.



## قاضی نظام الدین (م ۶۷۸)

- ای آل یاسین و ای ستارگان حقیقت و ای علمهای هدایت در میان ما، خدا به شما خیر کثیر عنایت کند.
- خداوند اعمال هیچ بنده و دین هیچ فردی را جز با محبت شما نمی پذیرد.
- اگر دست‌های جنایتکارم جز مار و افعی برایم فراهم نکرده است، در روز قیامت تنها امید نجات از شما دارم.
- آری، سنگینی گناه را به وسیله شما سبک می‌کنم و در حشر میزانها را به وسیله شما سنگین می‌نمایم.
- هر کس شما را در راه خدا دوست نداشته باشد، از عذاب دردناک قبر و قیامت در امان نخواهد بود.
- به خاطر نیای شما افلاک آفریده شده است و اگر او نبود، هیچ موجودی در وجود نمی‌آمد.
- چه کسی در امر ولایت همانند علی است؟ دشمنان او جز دیوانگان نیستند.
- چنانکه نقل کرده‌اند، اسم علی در عرش نوشته شده است، پس چه کسی می‌تواند آن را از بین ببرد و با رنگ محوش کند؟

- چه کسی حجت حق و ریسمان محکم خدا و بهترین مردم است که دوستی اش در حشر بی نیازتان می‌کند؟

- کیست آن که خدایش مبارز خواند و با برهان قاطع حق را به حقدار رساند.

- چه کسی چون او را کتاب جفر و جامعه است که اسرار غیب در آن نگاشته شده است؟

- و چه کسی همانند هارون نسبت به موسی برادری اش را نسبت به پیامبر اکرم برای مردم تبیین کرده است؟

- هر گاه طایفه‌ای به اخبار تمسک جویند، حدیث نبوی «خدایا دوستدار او را دوست بدار»، ما را کفایت خواهد کرد.

- در روز غدیر، رسول خدا در آن بیابان و در میان آن جمعیت انبوه، از جمله دشمنان قدرتمند او را معرفی فرمود که فرزندان او دو ریحانه باغ بهشتند، پس بگو: در این زمین پاک و پاکیزه است که آن ریاحین خوشبو پرورش یافته‌اند.

### پیرامون شعر

این قصیده در حدود ۴۲ بیت است که قاضی مرعشی آن را ذکر کرده و گفته است: او با این بیت: [به خاطر نیای شما افلاک آفریده شده است و اگر او نبود، هیچ موجودی در وجود نمی‌آمد] اشاره به آن روایتی کرده که حاکم به طور صحیح از ابن عباس آورده که گفت: خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرمود که ای عیسی، به محمد ایمان بیاور و به آن عده از امتت که او را درک می‌کنند، دستور ده که به او ایمان بیاورند، چه اگر محمد نبود، من آدم را خلق نمی‌کردم و اگر محمد نبود، من بهشت و جهنم را نمی‌آفریدم. همچنین من آنگاه که عرش را روی آب آفریدم، آرام و قرار نداشتم، اما همین که نوشتم: خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خداست، آرام گرفتم.<sup>۱</sup>

سبکی نیز آن را آورده و اقرار به صحت آن کرده است<sup>۱</sup> و زرقانی هم آن را آورده و گفته است: ابوالشیخ آن را در طبقات الاصفهانیین آورده و حاکم آن را صحیح شمرده است و سبکی و بلقینی در فتاوی خود به آن اقرار نموده اند.<sup>۲</sup>

حاکم بعد از این حدیث، حدیث صحیح دیگری را که تا حدودی همانند روایت گذشته است، نقل کرده که مضمون آن چنین است: رسول خدا فرمود: هنگامی که آدم خطا کرد، گفت: خدایا از تو به حق محمد می خواهم که از خطایم صرف نظر کنی. خداوند فرمود: ای آدم، چگونه محمد را شناختی، در صورتی که هنوز او را نیافریده ام؟ گفت: خدایا چون هنگامی که مرا آفریدی و از روح در من دمیدی، سرم را بالا کردم و در قائمه های عرش دیدم که نوشته است: خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خداست، پس دانستم که تو جز نام محبوب ترین مخلوق را به نام خویش نمی افزایی. خداوند متعال فرمود: ای آدم، راست گفتی، او محبوب ترین خلق در نزد من است، مرا به حقش بخوان تا ترا ببخشایم و اگر محمد نبود، ترا نمی آفریدم.

این روایت را بیهقی در دلائل النبوة که ذهبی درباره اش گفته است: از این کتاب بهره گیر که تمامش هدایت و نور است، آورده است و طبرانی در المعجم الصغیر، سبکی، سمهودی، قسطلانی در المواهب اللدنیة، زرقانی و عزامی همگی به صحتش اعتراف کرده اند.<sup>۳</sup>

این مختصر را برای آگاهی خوانندگان محترم در مورد نادرستی گفته ابن تیمیه و هم مسلکانش مانند قصیمی نوشته ایم، تا فضیلت رسول خدا را از روی بصیرت درک کنند و فریب این گمراهان را نخورند.

۲. شرح المواهب اللدنیة: ۴۴/۱.

۱. شفاء السقام ۱۲۱.

۳. رک: شفاء السقام ۱۲۰؛ وفاء الوفاء ۴۱۹؛ شرح المواهب اللدنیة: ۴۴/۱؛ فرقان القرآن ۱۱۷.

### شاعر را بشناسیم

نظام الدین محمد بن قاضی القضاة اسحاق بن مظهر اصفهانی، یکی از ادیبان بزرگ و کم نظیر است که در همه فنون و فضایل یگانه عصرش بوده و در عراق قاضی القضاة و همنشین خواجه شمس الدین محمد جوینی، ملقب به صاحب دیوان (م ۶۸۳) بوده است و مدایحی درباره اش گفته که از آن جمله است:

– مردم همانند شعرند که بیت القصیده آن صاحب دیوان است.

– او شمس الممالک است که با مرتبه بلندش ملک و ایوان شوکت و جلال پیدا کرده است.

او در پایان غدیریۀ یاد شده اش، خواجه بهاء الدین فرزند خواجه شمس الدین را مدح کرد و دیوانش را به نام علاء الدین خواجه عطاء الملک جوینی (م ۶۸۱)، برادر خواجه شمس الدین صاحب دیوان نام گذاری نمود. همو شعری دارد که در آن سلطان محققین، خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲) را مدح کرده است.

شرح حال او را قاضی مرعشی و جرجی زیدان آورده اند<sup>۱</sup> و جرجی زیدان درباره اش گفته است: او در سال ۶۷۸ هجری وفات کرده است و دیوانی به نام *دیوان المنشآت* دارد که در موزه انگلستان موجود است و صاحب *ریاض الجنة* در روضه چهارم او را در زمره علما آورده و گفته است:

او دارای رساله ای به نام *القوسیه* است که یکی از بزرگان نیشابور شرحی بر آن نوشته و در آن شرح او را چنین ستوده است: او بهترین قاضی عالم، مفتی طوایف امم و منشی بدایع و عجایب است.

پاره ای از اشعار او را در *کشکول* شیخ بهائی و *مجالس المؤمنین* قاضی مرعشی و *خزائن نراقی* می توان از نظر گذراند.<sup>۲</sup>

۱. رک: *مجالس المؤمنین* ۲۲۶؛ *تاریخ آداب اللغة العربیة*: ۱۳/۳.

۲. رک: *الکشکول*: ۱۰۹/۱؛ *الغزائن*: ۱۱۵.

## شمس الدین محفوظ (م حدود ۶۹۰)

- پیاله شفاف و می ناب و نسیم لطیف و نغمه بلبلان بسی روح افزاست.
- و بهار چنان زمین را پوشانده که در زیبایی همانند ندارد.
- زمین بعد از برهنگی، به باغساری طرب انگیز یا حریر سبز می ماند.
- و پرندگان با نغمه های دلپذیر گوناگون نوحه سرا یا طرب افزایشند.
- و آب گاه آرام و گاهی با شتاب پیچان در چمنها روانند.
- نسیم روح پرور بر گلزار می وزد و بوی عطر و گلاب از آن به مشام جان می رسد.
- همانند اشعاری در ستایش آل محمد علیهم السلام که کشتیهای نجاتند و شعرا با سرودن آنها معطر می شوند.
- آنان پاکان و پاکیزگان و رکوع کنندگان و سجده کنان و سروران و نجیبانند.
- از آنهاست علی ابطحی هاشمی که به هنگام پیدایش حوادث و برخاستن هیاهوی کارزار تیز رأی است.
- اوست امیری که در روز غدیر به مقام ولایت برگزیده شد. همان برادر پیامبر اکرم که از اصلاب پاک متولد گردید و فرزندانش نیز همگی پاکند.
- آیا ستایشگران می توانند به شایستگی او را مدح کنند، در صورتی که قرآن درباره اش

مدح و ثنا گفته است؟

– او دارای همسری است که نورش همه جا را روشن کرده و از این رو، او را زهرا نامیده‌اند.

– و امامان از فرزندان اویند که گذشتگان و آیندگان به برکت وجود آنان سیادت و شرافت پیدا کرده‌اند.

– مبدأ آنها امام حسن مجتبی علیه السلام است که کریمان بدو و فرزندان او افتخار می‌کنند.

– و بعد از او امام حسین علیه السلام است که شهیدان به وسیله او به درجات عالی نایل گردیده‌اند.

– و بعد از او امام بزرگوار حضرت زین العابدین علیه السلام است که امام نجیب و امین و سجده کننده و گریان است.

– و بعد از او امام باقر علیه السلام است که تمام کارهایش ستوده و پسندیده است.

– و بعد از او امام صادق علیه السلام است که عالم اهل بیت است و شاگردانش همگی بزرگواران و سعادت‌مندانند.

– و بعد از او امام موسی بن جعفر علیه السلام است که زواری به ضریحش تبرک می‌جویند.

– و بعد از او امام رضا علیه السلام است که پرچم هدایت، گنج تقوا، باب امیدواری، از بین برنده تاریکی و روشنی بخش دلهاست.

– و بعد از او امام جواد و فرزند برومندش امام هادی علیه السلام اند که با نشانه‌های روشن مردم را هدایت می‌کنند.

– و بعد از او امام حسن عسکری علیه السلام است که درخشندگی خیره کننده‌ای از نور جلال، او را احاطه کرده است.

– و بعد از او حضرت مهدی علیه السلام است که امام پاک و پسر امام پاک است و در شرق و غرب جهان پرچم نورانی‌اش برافراشته خواهد شد.

– او زمین را بعد از فساد آباد می‌کند تا جایی که گرگ و میش با هم در یک جا به سر می‌برند.

– ای پسر عم رسول خدا، من از صمیم دل شما را دوست دارم و دلم به هوای کوی شما پر می‌کشد.

– و کسانی را که درباره شما غلو می‌کنند و با شما دشمنی می‌ورزند، کافر می‌دانم.<sup>۱</sup>

### شاعر را بشناسیم

شیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح بن محمد ابومحمد حلی اسدی از اقطاب فقاہت و از بزرگان علم و ادب است. او از کسانی است که بر اریکه زعامت دینی و فتوا تکیه داشته و مرجع حل مشکلات و مراجعات مردم و نیز از مشایخ اجازه کسانی بوده است که از شیخ نجم الدین محقق حلی (م ۶۶۷) روایت می‌کرده‌اند.

حافظ محقق، کمال الدین علی بن شیخ شرف الدین حسین بن حماد لیبی واسطی از او روایت می‌کند. شارح قصاید هفتگانه علویات سروده ابن ابی الحدید، موسوم به غررالدلائل نیز از او روایت می‌کند و در اول همان کتاب می‌گوید: این قصاید را بر استادام امام عالم فقیه محقق، شمس الدین ابومحمد محفوظ بن وشاح، قدس الله روحه، قرائت کردم و این عمل در خانه‌اش واقع در حله در صفر سال ۶۸۰هـ انجام شده است.

فکر می‌کنم که شارح این قصاید صفی الدین محمد بن حسن بن ابی الرضا علوی بغدادی، صاحب قصیده بائیه باشد که قصیده بائیه را در مرگ شمس الدین محفوظ سروده است، و خدا داناتر است.

میان شاعر ما و استادش محقق حلی مکاتباتی واقع شده که از آن جمله است آن چیزی که شیخ ما صاحب معالم در اجازه بزرگش آورده است.<sup>۲</sup>

از تاریخ ولادت شیخ شمس الدین و وفاتش آگاهی درستی نداریم، جز اینکه می‌دانیم او تا سال ۶۸۰هـ زنده بوده و علامه سماوی وفاتش را در حدود سال ۶۹۰هـ دانسته است و هر انسان پژوهشگری از قصایدی که بزرگان معاصرش در مرگ او

۱. الظلیعة فی شعراء الشیعة، سماوی: ۱۷۵/۲ - ۱۷۶. (و)

۲. رک: اجازات البحار ۱۰۰.

گفته‌اند، می‌تواند عظمت مقام علمی و شخصیت اجتماعی‌اش را دریابد.

پسر او ابوعلی محمد، مشهور به تاج‌الدین بن وشاح است که قاضی حله بوده است. صفی‌الدین حلی که در جلد ششم این کتاب شرح حالش خواهد آمد، درباره‌ او مرثیه‌ای گفته که در دیوانش موجود است<sup>۱</sup> و نیز قصیده دیگری در حدود ۵۳ بیت در دیوانش دارد که در آن به جهت نقل قول ناروایی که به قاضی تاج‌الدین بن وشاح نسبت داده‌اند، عذرخواهی می‌کند و به دلجویی از او می‌پردازد.<sup>۲</sup>

از آل محفوظ در سوریه و عراق هم اکنون افراد شایسته‌ای بر جای مانده‌اند که استاد حسین بن شیخ علی بن شیخ محمد جواد بن شیخ موسی آل محفوظ کاظمی رساله‌ای درباره‌ شرح حال خانواده بزرگوارش نوشته است و شرح حال بزرگان این خانواده بزرگ را نیز سید صدر کاظمی در *تکملة اهل الآمل* و شیخ رازی، صاحب *الذریعة* در *وفیات الاعلام* آورده‌اند.

در کتاب *اهل الآمل* و جز آن شرح حال فردی به نام سدیدالدین سالم بن محفوظ بن عزیزة بن وشاح سورانی آمده که محقق حلی (م ۶۶۷) بر او قرائت کرده است و سید بن طاوس (م ۶۶۴) و پدر علامه حلی از او روایت کرده‌اند، در صورتی که علامه در سال ۶۴۸ هـ متولد شده است.

خوانساری در کتابش بیان داشته که او پسر شاعر ما، شمس‌الدین محفوظ است<sup>۳</sup>، و حال آنکه چنین سخنی درست به نظر نمی‌آید، زیرا شاعر مایکی از کسانی است که از محقق حلی روایت می‌کند. بنابراین، چگونه ممکن است سالمی که محقق حلی بر او قرائت کرده، پسرش باشد؟ به علاوه، طبقه کسانی که از سالم روایت کرده‌اند، طبقه مشایخ شمس‌الدین محفوظ هستند و مقتضای آن این است که از پدرش مقدم باشد؟

آنچه که نظر ما را تأیید می‌کند، این است که از پسر شاعر ما ابوعلی محمد تاج‌الدین

۲. همان ۴۱۰.

۱. دیوان صفی‌الدین الحلی ۲۵۶.

۳. *روضات الجنات* ۳۰۱.



بن محفوظ که شرح حالش در *امل الآمل* آمده، سيد تاج الدين ابن معيه (م ۷۷۶) روايت می کند و صفی الدين (م ۷۵۲) در مرثيه اش شعر گفته است و اگر سالم برادر او بود، می باید کسانی که از او روايت می کنند، از اهل این طبقه باشند، نه مردم یک قرن پیش از آن.



## بهاء الدین اربلی (م ۶۹۲ یا ۶۹۳)

– آن را که به سوی امیرالمؤمنین فرستادم، همانند کشتیه‌است که در میان امواج سهمگین دریا پنهان شده باشند.

– تیرهایی که مسافت زیادی را طی می‌کنند، از نازکی زه‌ها حکایت دارند.  
– او به دوش گیرنده سنگینی‌ها و برآورنده حاجتها و پناه بی پناهان و دادرس گرفتاران است.

– او دارای چنان شرف و عزت است که حتی حسودان به آن اقرار دارند و برای «عرب» و «نزار» نیز مایه افتخار است.

– او در بزرگواری همانند آب برای تشنه‌کام است و در سطوت نیز همانند آتش.  
– او دارای چنان افتخاراتی است که دشمن به آن گواهی می‌دهد. آری، حق آشکار و شمشیرها برهنه‌اند.

– از او درباره بدر پیرس که شمشیرش چگونه با کشتن دشمنان خدا جلا یافته بود، آنگاه که نیزه‌ها همانند ستارگان در رخشان در آسمان غبار آلود، پنهان و آشکار می‌شد.

– از او درباره خبیر پیرس اگر از اخبار و آثار صحیح در این باره بی‌خبر مانده‌ای.  
– و از مردم «هوازن» پیرس که حیدر چگونه در آن روز، همانند شیر شرزله حمله نمود.

— درباره مرتبه و مقام عالی او، از داستان تاریخی غدیر خم پیرس که دلیل قاطعی بر عظمت و بزرگواری اوست.

— و با دوستی او هر مقصری امید نجات دارد و گناهان بزرگ از او ریخته می شود.

— به نجف برو و در آنجا توقف کن و زمین آن را بیوس که بهترین مزار در آنجاست.

— آن مزار را با کمال تواضع و تعظیم زیارت کن، چنانکه خانه خدا را زیارت می کنی.

— و بگو: درود بر تو ای بهترین مردم، و ای پدر هدایت کنندگان بزرگ و نیکوکار.

— ای آل طه و ای کریمان، امروز سوگند به شما رواست، زیرا در عصر ما دیگر یمین فجار نیست.

— من به شما علاقه مندم به این امید که آرزوهایم به وسیله شما پنج تن بزرگوار بر آورده شود.

— پس بر شما از من درود باد، زیرا شما منتهای امید و آرزویم هستید.<sup>۱</sup>

او قصیده ای در مدح خاندان پیامبر اکرم دارد، آنجا که گوید:

— دوستدار کسانی باش که ریسمان عمل خیرشان بسیار استوار و متین است.

— آنان که برگزیدگان خدا در میان مردمند و چهره دوستانشان نورانی و درخشان است.

— همان امنای بزرگوار خدا و ارباب کرم که فضیلتشان مشهور است.

— بهره رسانندگان هنگامی که تلاشها بی ثمر می ماند، و پناه دهندگانند هنگامی که پناه دهنده ای نیست.

— آنان دارای ریشه های پاک و طهارت مولدند و از شکمها و پشتهای پاک به دنیا آمده اند.

— آنان عترت پیامبر اکرمند، و ای پرسشگر، افتخار به علی ترا بس که نشانه های دین خدا

بدو محکم شده و زمین از اضطراب به خاطر او در امان مانده است.

— خداوند بدو پیامبرش را یاری کرده است در آن هنگام که یآوری جز او در میان مردم

نبود.

— و با فرزندانش که هادیان مردم به سوی حقند، تاریکیها را روشن و مبهمات را آشکار

۱. کشف الغمة ۷۸. اربلی گفته است: این قصیده را در کنار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام سروده ام.

فرموده است.

– از او درباره حنین و بدر پرس که جز انسان آگاه پرسشست را پاسخ نخواهد گفت.  
– در آن هنگام که آتش جنگ شعله ور بود، جز او کسی غبار غم از چهره رسول خدا و مسلمانان نمی زدود.

– به افتخارات گونه گونش حسد بردند و تنها داستان غدیر برای کینه توزی شان کافی است.

– او شیر مرد معرکه هاست که جز چکاچک اسلحه صدایی از او شنیده نمی شود.  
– او قلبی آرام دارد و هیچگاه مشکلات در او سستی پدید نمی آورد.  
– و هنگامی که نیزه اش کند شود، شمشیرش را برهنه می کند، و بدان دشمن را از پای درمی آورد و به خاک مذلت می نشاند.

– وقایع مهمی بر قلم قضا و قدر رفته بود که به حکم و فرمان او به اجرا درمی آمد.  
– او را افتخاراتی است که عطر آن افق را معطر کرده و پنداری که مشک و عبیر با آن درآمیخته است.<sup>۱</sup>

### شاعر را بشناسیم

بهاء الدین ابوالحسن علی بن فخر الدین عیسی بن ابی الفتح اربلی، مقیم بغداد و مدفون در آن، یکی از نوایغ و از دانشمندان کم نظیر جهان اسلام است که با دانش و معلومات چشمگیرش در قرن هفتم درخشید. او در زمره بزرگ ترین علما و ادیبان روزگار خویش قرار داشت و با اینکه در نویسندگی توانا و در سرودن اشعار آبدار چیره دست بود، اما یکی از سیاستمداران عصر درخشان خود به شمار می رفت که ارکان وزارت بدو استوار آمد و بساط آن رونق گرفت، چنانکه حقیقت فقه و حدیث به همّت او آشکار گردید و مذهب نیز از حمایت او نیک برخوردار شد.

کتاب ارزنده اش کشف الغمّه بهترین کتابی است که درباره تاریخ پیشوایان دین و نشان

دادن فضایلشان و دفاع از حریمشان و دعوت به سوی آنان نوشته شده است. این کتاب دلیلی قاطع بر دانش بسیار او و مهارتش در حدیث، و ثباتش در مذهب، و نبوغش در ادب، و توانایی اش در شعر است، خداوند او را با عترت پاک پیامبر محشور فرماید. شیخ جمال الدین احمد بن منیع حلّی، تقریظی بر کتابش نوشته و در ضمن آن چنین سروده است:

– به نویسنده این کتاب بگو که به خدا سوگند، به منتهای مقصودت نایل گشتی.  
– و با تألیف آن پاره‌ای از فضایل اهل بیت عصمت و طهارت را آشکار کردی که دشمنان را ناراحت می‌کند.

### اساتید و مشایخ او

اربلی از بسیاری از بزرگان سنی و شیعه روایت کرده است که از آن جمله‌اند:

- ۱- سرور ما رضی الدین جمال الملة، سید علی بن طاوس (م ۶۶۴).
- ۲- سرور ما جلال الدین علی بن عبدالحمید بن فخار موسوی که در سال ۶۷۶هـ به او اجازه روایت داده است.

۳- شیخ تاج الدین ابوطالب، علی بن انجب بن عثمان، مشهور به ابن ساعی بغدادی سلامی (م ۶۷۴). اربلی کتاب معالم العترة النبوية العلیة – تألیف حافظ ابو محمد عبدالعزیز بن اخضر جنابذی (م ۶۱۱) را از او روایت می‌کند.<sup>۱</sup>

۴- حافظ ابو عبدالله، محمد بن یوسف بن محمد کنجی شافعی (م ۶۵۸) که دو کتابش: کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب و البیان فی اخبار صاحب الزمان را در سال ۶۴۸هـ در اربل بر او قرائت کرد. اربلی اجازه‌ای از او به خطش دارد<sup>۲</sup> و از کتابش کفایة الطالب زیاد در کشف الغمة نقل می‌کند.

۵- کمال الدین ابوالحسن، علی بن محمد بن محمد بن وضاح، فقیه حنبلی مقیم بغداد (م ۶۷۲). اربلی از او با اجازه و از کتاب الذریة الطاهرة – تألیف ابوشر محمد بن احمد

انصاری دولابی (م ۳۲۰) که به خط استادش ابن وضاح نوشته شده بود، روایت می‌کند.<sup>۱</sup>  
 ۶- شیخ رشید الدین ابو عبدالله، محمد بن ابی القاسم بن عمر بن ابی القاسم. وی کتاب المستغیثین<sup>۲</sup> - تألیف ابو القاسم، خلف بن عبدالملک بن مسعود بن بشکوال انصاری قرطبی (م ۵۷۸) را بر محی الدین ابو محمد، یوسف بن شیخ ابی الفرج ابن جوزی که از مؤلف آن به اجازه روایت می‌کرد، قرائت کرد و اربلی این کتاب را بر شیخ رشید الدین قرائت نموده و گفته است: قرائت من بر او در شعبان سال ۶۸۶ هـ در خانه‌ام که مشرف بر دجله بغداد بوده، صورت گرفته است.<sup>۳</sup>

اربلی نیز از پاره‌ای از تألیفات معاصرانش بسیار نقل می‌کند که عبارتند از:  
 ۱- تفسیر حافظ ابو محمد، عبدالرزاق عزالدین رسعنی حنبلی (م ۶۶۱) که میان اربلی و او صداقت و پیوندی استوار بوده است.<sup>۴</sup>  
 ۲- مطالب السؤل - تألیف ابوسالم، کمال الدین محمد بن طلحه شافعی، چنانکه در شرح حالش در همین کتاب بیان کردیم.<sup>۵</sup>  
 ۳- تألیفات استاد بی نظیر ما قطب الدین راوندی، چنانکه در شرح حالش گذشت.<sup>۶</sup>

### کسانی که از او روایت کرده‌اند

از اربلی عده زیادی از بزرگان فریقین، از جمله افراد زیر روایت کرده‌اند:  
 ۱- جمال الدین علامه حلی حسن بن یوسف بن مطهر، چنانکه در اجازه شیخ حر عاملی، صاحب وسائل الشیعه آمده است.  
 ۲- شیخ رضی الدین علی بن مطهر، چنانکه در اجازه‌ای که سید محمد بن قاسم بن معینه حسینی برای سید شمس الدین نوشته، آمده است.

۱. کشف الغمة ۱۰۹.

۲. ابن خلکان در وفيات الاعیان خود: ۱۹۰/۱ گفته است: کتاب المستغیثین بالله تعالی عند المهمات و الحاجات مجلد لطیفی است. بنابراین، «المستغیثین بالله» که در کشف الظنون آمده، درست نیست.

۳. همان ۲۲۴. ۴. رک: الغدير (متن عربی / ج ۵): ۲۲۰/۱.

۵. همان: ۴۱۵/۵. ۶. همان: ۳۸۰/۵.

- ۳- سید شمس الدین محمد بن فضل علوی حسنی.
  - ۴- پسرش شیخ تاج الدین محمد بن علی.
  - ۵- شیخ تقی الدین بن ابراهیم بن محمد بن سالم.
  - ۶- شیخ محمود بن علی بن ابی القاسم.
  - ۷- نوۀ او شیخ شرف الدین احمد بن صدر تاج الدین محمد بن علی.
  - ۸- نوۀ دیگرش شیخ عیسی بن محمد بن علی، برادر شرف الدین یاد شده.
  - ۹- شیخ شرف الدین احمد بن عثمان نصیبی، فقیه و مدرس مذهب مالکی.
  - ۱۰- مجد الدین ابوالفضل، یحیی بن علی بن مظفر طیبی که در واسط عراق کاتب بوده و قسمتی از کتاب *کشف الغمة* را بر اربلی قرائت کرده است.
- اربلی به مجدالدین ابوالفضل و جمعی از بزرگان یاد شده در سال ۶۹۱هـ اجازه روایت داده است.

کسانی که بر او قرائت کرده‌اند، عبارتند از:

- ۱۱- عماد الدین عبدالله بن محمد بن مکی.
  - ۱۲- صدر کبیر عزالدین ابوعلی، حسن بن ابی الهیجا اربلی.
  - ۱۳- تاج الدین ابوالفتح بن حسین بن ابی بکر اربلی.
  - ۱۴- مولی امین الدین عبدالرحمن بن علی بن ابی الحسن جزری موصلی.
  - ۱۵- شیخ حسن بن اسحاق بن ابراهیم بن عباس موصلی.
- در کتابهای *امل الآمل*، *ریاض العلماء*، *ریاض الجنة*، *روضۀ چهارم*، *روضات الجنات*، *اعلام زرکلی*، *تتمیم امل الآمل* ابن ابی شبانه، *الکنی واللقاب و الطلیعة فی شعراء الشيعة ذکر خیر و بیان شخصیت* ارجمند اربلی آمده است.
- ابن فوطی گفته است: بهاء الدین علی بن فخرالدین عیسی اربلی در سال ۶۵۷هـ وارد بغداد شد و مقام نویسندگی را در دیوان به عهده داشت تا درگذشت.<sup>۱</sup> همو گفته است: او در سال ۶۹۳هـ در بغداد وفات کرد<sup>۲</sup> و در سال ۶۷۸هـ تولیت تعمیر مسجد «معروف» را به



عده گرفت.<sup>۱</sup> همچنين ابياتي از قصيده‌اي را كه او درباره مرگ خواجه نصير طوسي و ملك عزالدین عبدالعزيز گفته بود، چنين آورده است:

– هنگامی كه عبدالعزيز بن جعفر درگذشت و به دنبال او خواجه نصير طوسي وفات كرد، به خاطر از دست دادن اين دوستان، بسيار گريستم و رشته كارهايم همانند گسسته رشته مرواريد، از هم گسيخت و پراكنده شد.

– و تمام وجودم را غم و اندوه فراگرفت و به خود گفتم: عزادار و صبور باش كه آخر از پس امروز فرديابی هست.<sup>۲</sup>

همو گوید: در بيست و پنجم جمادی الآخر، علاء الدين صاحب ديوان بر مركب سوار شد تا به نماز جمعه رود، وقتی به در مسجد كه در محل آبخور سوزنكاران واقع بود، رسيد، مردی با كارد به او حمله كرد و چند ضربه بر او وارد آورد و همه محافظان او از ترس فرار كردند و ضارب نيز پا به فرار گذاشت. مرد باربري كه در باب «غله ابن تومه» نشسته بود، جلو ضارب را گرفت و لباس خود را اروي او انداخت و مأموران نيز سر رسيدند و با باتون بر سر او كوفتند و او را گرفتند. صاحب ديوان را هم به خانه بهاء الدين بن فخرالدین عيسى اربلي بردند كه آن خانه به «ديوان شرابی» معروف بود. وقتی كه او از جريان آگاه شد، پا برهنه به سويش دوید و او را در آغوش كشيد، آنگاه پزشك آورد و وی جراحتش را معاینه كرد و معلوم شد كه مسموم نشده است.<sup>۳</sup>

وی نيز سند ازدواج خواجه شرف الدين هارون بن شمس الدين جوينی با دختر ابوالعباس احمد بن خليفه مستعصم را كه اربلي در جمادی الآخر سال ۶۷۰ هـ نوشته بود، در كتاب خود آورده است.<sup>۴</sup>

كتبی شرح حال او را نگاهشته و گفته است: او دارای شعر و نوشته هاست و آن زمان كه رئيس بوده، از «صلایا» به متولی «اربل» نامه‌هایی نوشته است، سپس در ديوان نگارش در زمان علاء الدين صاحب ديوان، در بغداد مشغول انجام وظیفه شد و در

۲. همان ۳۸.

۴. همان ۳۶۹.

۱. الحوادث الجامعة ۲۷۸.

۳. همان ۳۶۶.

دولت یهود بازاریش کساد گردید و بعد از آنها همچنان بر سر کار بود تا در سال ۶۹۲ هجری فوت کرد. او دارای تجمل و حشمت و مکارم اخلاق و مذهب شیعه بوده و پدرش نیز حکمرانی اربل را بر عهده داشته است. او را نوشته‌هایی ادبی، از قبیل *المقالات الاربع*، *رسالة الطيف* و غیر اینهاست. و هنگامی که مرد، مال زیادی از خود به جا گذاشت که در حدود دو میلیون درهم می‌شده و پسرش ابوالفتح آنها را دریافت کرد و دیری نپایید که آنها را از بین برد و در فقر و فلاکت مرد.<sup>۱</sup>

ابن عماد حنبلی شرح حال او را به نام بهاء الدین بن فخرالدین عیسی اربلی نوشته و او را از کسانی که در سال ۶۸۳ هجری فوت کرده است<sup>۲</sup>، به شمار آورده است و من فکر می‌کنم که آن تصحیف ۶۹۳ هجری باشد.

البته، نام او را در فهرست کتاب، عیسی بن فخرالدین اربلی قرار داده‌اند، به گمان اینکه عیسی در کلام مصنف، بدل از لقب وی، بهاء الدین است، در صورتی که بدل از برای فخرالدین است که همان پدر مرحوم اربلی باشد.

صاحب *ریاض الجنة* درباره او چنین می‌گوید: او وزیر بعضی از ملوک بود و ثروت و شوکت عظیمی داشت و در آخر کار وزارت را ترک کرد و به تألیف و تصنیف و عبادت و ریاضت پرداخت.

ملاعبدالرحمن جامی به خاطر آنکه او وزارت را ترک کرده بود، قصیده‌ای فارسی درباره او گفته است.

آنگاه صاحب *ریاض الجنة* پانزده بیت از آن اشعار را نقل می‌کند که ما برای رعایت اختصار، از نقل آن خودداری می‌کنیم. البته، چون آن قصیده خالی از اسم او و از هرگونه اشاره‌ای به موقعیت اوست، در می‌یابیم که او از وزارت دست کشیده بود و تا دم مرگ در جوار حرم مقدس زندگی می‌کرد.

چنانکه به نقل از ابن فوطی گذشت، او تا زمان مرگ کاتب بوده است و وفاتش در بغداد واقع شده و در خانه‌اش، مشرف بر دجله در نزدیکی پل جدید، دفن شده است و

هیچ کس در این باره اختلافی ندارد. قبرش معروف و زیارتگاه بود تا آنکه در زمان‌های اخیر کسی مالک آن خانه شد و مانع زیارت قبر او گردید. به هر حال، مردم با اعمالشان پادشاه داده می‌شوند، اگر خیر باشد خیر می‌بینند و اگر شر باشد شر.

بیشتر اشعار او درباره عترت پاک پیامبر اکرم است که در کتابش کشف الغمّه موجود است و از آن جمله است شعری که در کنار حرم شریف امیرالمؤمنین در مدح آن حضرت سروده و چنین بیان داشته است:

– درباره علی از مقاماتی بپرس که به نام او شناخته شده و ریسمان دین در همه جا بدانها استوار آمده است.

– بپرس از بدر و احد و هوازن و واقعه صفین و جمل و احزاب، آنگاه که عمرو بن عبدود مبارز می‌طلبید.

– او دارای افتخاراتی است که از لحاظ مرتبه با ستارگان آسمان و از لحاظ منزلت با کیوان برابری می‌کند.

– و نیز دارای روش پسندیده‌ای است که راه و رسم صحیح زندگی را به انسان نشان می‌دهد.

– ای ابوالحسن، چه بسا دست توانای تو حوادث ناگوار را از اسلام دور کرده است.

– و چه توطئه‌هایی را به قصد نابودی اسلام خنثی کرده‌ای.

– و چقدر رسول خدا را با تمام وجود، چونان شمشیری آبدار، یاری نموده‌ای.

– و چه بسا روزی که همانند سایه نیزه بلند بود و جان انسان شجاع از شدت بیم و هراس آرام نداشت و تو در چنین روزی از رسول خدا و اسلام حمایت نمودی.

– موضع جنگ تنگ است و از آن گریزی نیست و آبشخور مرگ نیز از کشتگان بی‌نیاز نتواند بود.

– غبار تیره همه جا را فرا گرفته است، همانند کوهی که بر کوه دیگر قرار گرفته باشد.

– و تو با شمشیر قاطع و سپر طویل و نیزه چرخان تیزت آن را پراکنده و دور ساختی.

– در راه یاری رسول خدا فداکاری کردی و هیچگاه در این راه بخل نورزیدی.

- تو نیزه وار تنها و بدون هیچ ترس و وحشتی در یاری پیامبر اکرم به پا خاستی.
- و با عزمی آهنین دشمنان را پست و زیون کردی که اگر با آن به کوه‌ها حمله می‌بردی، صخره‌ها را از چکادها به زیر می‌کشیدی.
- ای برترین آفریده، و ای بهترین انسان در گفتار و کردار.
- ای کسی که مردم به وسیله تو هدایت یافته‌اند و به هنگام حوادث بزرگ امید سلامت از تو دارند.
- ای کسی که رسم عدالت را آشکارا برقرار کردی، در حالی که سالها به بوته فراموشی سپرده شده بود.
- ای شهسواری که قهرمانان در برابرت فروتنی ورزند و آفریدگان در پیشگاهت سر تعظیم فرود آرند.
- ای سرور مردم، ای کسی که همانند نداری، ای کسی که مناقبت ضرب المثل شده است.
- مدیحه‌ای که گفتم، به کرم‌ت بپذیر و اگر چنانکه بایسته است، توانستم مدحت کنم، عجز و ناتوانی از ناحیه من است.
- اگر بتوانم و عمرم کفاف دهد، بعداً چکامه بهتری خواهم سرود و به شما هدیه خواهم کرد.
- او در مدح امام صادق علیه السلام چنین گفته است:
- مناقب امام صادق علیه السلام چنان مشهور است که راستگویی از راستگوی دیگر آن را نقل می‌کند.
- او را آنچنان مرتبتی رفیع و مقامی والا است که کسی نمی‌تواند حقیقت آن را درک کند.
- مجد و بزرگواری در دودمانش به شیر روان از پستان ماند.
- او در جمیع حالات بر همگان برتری دارد.
- آسمان کرمش گوه‌رافشان است و چشمه سار لطفش پیوسته روان.
- و هر بافضیلتی به فضل و عطایش معترف و گویاست.

- او دارای مقام شامخ و ارجمندی است و کوهسار مجدش سر به فلک کشیده است.
- او از شجره عزت است که شاخه‌هایش از افلاک فراتر رفته است.
- عطایش چون باران رحمت ریزان است و گشاده‌رویی در عطایش برق می‌زند.
- رأی او درست و بجاست است، اگر چه نادان آن را نپسندد، مانند ریزش باران که ممکن است شبروی را خیس کند و او از خیس شدن ناراحت گردد، در صورتی که باران برای عموم مفید و نافع است.
- چون چهره گشاید، همانند ماه آسمان می‌درخشد.
- او را بذل و بخشش فراوان و اخلاق پسندیده‌ای است.
- وی از خاندانی است که همگی پاکیزه و بلند مرتبه‌اند و خداوند این خصایص را در نهادشان به ودیعت نهاده است.
- او بزرگواری را به اوج رساند و در راه نیل به آن کوشید، گویا که بزرگواری و حضرتش به یکدیگر عشق می‌ورزند.
- اگر کارها دشوار شود و راهی به سوی آن نباشد، در آن وقت رتق و فتق امور به دست او خواهد بود.
- مجد و عظمت مشتاق اوست و این عجب نیست، او نیز مشتاق آن است.
- ای مولای من، من دوستدار مخلص شمایم، اگر چه دیگران نسبت به شما مخلص نباشند.
- من آشکارا می‌گویم که دوست شمایم و سر بر آستان شما می‌سایم و به شما امیدوارم.
- در آن هنگام که افراد مطیع نجات می‌یابند و نافرمانها سقوط می‌کنند، تنها به وسیله شماست که امید بر آمدن حاجات و تحقق آرمانم را دارم.
- همو درباره امام موسی کاظم علیه السلام نیز مدیحه‌ای دارد که ذیلاً ملاحظه می‌شود:
- مدیحه‌هایم درباره امام موسی کاظم است و به ملامتگران ربطی ندارد.
- چگونه مدح نکنم مولایی را که در روزگار خود بهترین فرزندان آدم بوده است؟
- چه کسی همانند موسی و پدران و فرزندانش تا قائم آل محمد است؟

- او امام بر حق است، اگر حکم به حاکم عادل تسلیم گردد، عدلش اقتضا می‌کند که افاضهٔ عدل و بذل جود کند و جلو ظالم را بگیرد.
- او در برابر سائل متبسم و خوشروست، من به قربان چنین تبسم و خوشرویی!
- او در میدان جنگ، شیر شرزده را ماند و در عالم بخشش، باران رحمت را.
- او دارای افتخاراتی است که بلاغت‌گوینده از وصف آن عاجز است.
- در دانش دریای بیکران و در جنگ برنده‌تر از شمشیر است.
- از گناهکار در می‌گذرد و بخشش را دوست دارد و دین بدهکار را ادا می‌کند.
- او در خاتمهٔ کتاب خود دربارهٔ خاندان پیامبر اکرم چنین می‌گوید:
- ای پیشوایان بزرگوار، شما همواره بهترین خلق خدا بوده‌اید و خواهید بود.
- شما با مزایایی که دارید، مقامتان بسیار ارجمند است.
- خدا دربارهٔ شما سورهٔ هل اتی را با نص جلی فرستاد.
- چه کسی می‌تواند با شما برابری کند، در صورتی که خداوند اخلاق شما را پاکیزه کرده است؟
- شما از بزرگواری و عظمتی برخوردارید که قرآن آن را تثبیت کرده است.
- اگر برق بخواهد به انتهای عظمت شما راه یابد، به آخر نرسیده خاموش خواهد شد.
- آنان دستهای دهنده چون ابر پرباران و چهره‌های نورانی چون صبح صادق دارند.
- و به مردم بخشش می‌کنند و چون باران رحمت بر سرشان می‌بارند.
- آنان در برابر دشمنان شیر و در برابر بیچارگان دریای گرمند.
- دوستان را روانهٔ بهشت کنند و دشمنان را راهی دوزخ.
- به یتیم و فقیر و اسیر در تنگدستی و آسایش طعام دهند.
- آنان از بخشش، پاداش و سپاسی جز محبت خدا نخواهند.
- خداوند آنان را از کیفر روز قیامت در امان نگه داشته و به آنان شادابی و سرور عنایت فرموده است.
- و به شکیبی که کرده‌اند، بهشت و پرنیان را به آنان پاداش داده است.

- و هنگامی که سخن آغاز می‌کنند، به منبر شرف می‌دهند و گفتارشان میزان و فصل خطاب است.
- باران و امطار بذل و بخشش آنهاست و کوه‌های سر به فلک کشیده یلملم و ثبیر در برابر مجد و عظمتشان خرد و بی‌قدر و بهاست.
- از فروغشان خورشید روز زرتار است و ماه شب شرمسار.
- من بنده دوستدار شمایم و در این دوستی از خدایم پاداش می‌خواهم.
- من می‌دانم که در راه درستی گام نهاده‌ام و خداوند لطف خاصش را نصیبم خواهد فرمود.
- از زمان طفولیت دلم سرشار از علاقه و محبت شما بوده و شما را دوست می‌داشته‌ام.
- من در خانواده‌ام بیش از هر کس به شما مهر می‌ورزم و از این مهرورزی است که آوازه آمده‌ام.
- خداوند نور شما را آشکار کرد، تا جایی که افق روشن گردید و من بینا شدم.
- و مرا از روی لطف به سوی شما هدایت فرمود و او همواره ولی و یارم بوده است.
- او چه محبت‌ها که در حقّم روا داشت و چه نعمتها که به من ارزانی فرمود، اینک بر من است که بنده شکور باشم.
- باران رحمت او بر سرم بارید و من شاداب و مسرور شدم.
- همو همواره مرا از حوادث ناگوار زمانه حفظ فرموده است و من همیشه مؤید و منصور بوده‌ام.
- سزاوار است که در برابر نعمتی که به من ارزانی داشته، همواره شکرگزار او باشم.
- بنابراین، سپاس همیشه از آن اوست و شکر همواره مخصوص او.
- در مجموعه‌های خطی و کتب ادبی به قصاید غدیریه دیگری بر خوردیم که آنها را به افرادی که گویا در قرن ششم و هفتم می‌زیستند، نسبت داده‌اند، اما چون شرح حال آنان را در کتب معتبر نیافتیم، از این رو، از نقل آنها خودداری کردیم.

‘Allameh Sheikh ‘Abd-ol-Hosein ‘Amini

# Al-Ghadir

(Vol. 5)

translated by  
zainolabedin ghorbani

New edition

under the supervision of  
Dr. Ali-Reza Mirza Mohammad

Bonyad-e Be‘that Publication